

# مانی و دین او

موضوعات

سید حسن تقی زاده

با تصحیح

## متون عربی و فارسی

درجۀ

### مانی و مانویت

و آنچه بدین موضوع مربوط است

فراهم آورده

دکتر محمد شریانی



دفترتہ المجلد المجلد المجلد

کردار نیک

گفتار نیک

پندار نیک



نشریه انجمن ایرانشناسی

# مانی و دین او

دو خطابه

سید حسن تقی زاده

در انجمن ایرانشناسی

( در ۲۴ آذر ماه ۱۳۲۸ و ۱۲ بهمن ماه ۱۳۲۹ هجری شمسی )

بانتظام

## متون عربی و فارسی

در باره

### مانی و مانویت

و آنچه بدین موضوع مربوط است

فراهم آورده

احمد افشار شیرازی



در چاپخانه مجلس در طهران بطبع رسید

اردیبهشت ماه سنه ۱۳۳۵ هجری شمسی



نشریه انجمن ایرانشناسی

# مانی و دین او

دو خطابه

سید حسن تقی زاده

در انجمن ایرانشناسی

( در ۲۴ آذر ماه ۱۳۲۸ و ۱۲ بهمن ماه ۱۳۲۹ هجری شمسی )

## قسمت اول

( ۲۴ آذرماه ۱۳۲۸ هجری شمسی )

ابتدا باید از حضار محترم عذر بخواهم که موضوعی اختیار کردم که چندین موافق سلیقه و طبع عمومی نیست و بقول معروف قدری « پرت » است و مصداق « از میان ینعمبران جرجیس » و ثانیاً باید بگویم اینجانب ادعای تخصصی در این موضوع و نه در هیچ موضوع دیگری ( شاید بایک دو استثناء ) ندارم و چنانکه اغلب گفته‌ام بقول خودمان متغش و بقول فرنگیها « آمانود » در این مواضع هستم و شایستگی خطابت در محضر ارباب فن ندارم و فقط محبت حکمت هستم و بس و بنا بر این تقبل ایستادن در این موقف و ادای خطابه در این موضوع بر من سهل نبود لکن از اجابت تقاضای دوست قدیم و صدیق خود آقای **پورداد** که لطف خاص و مهمی ایشان موجب حسن ظنی بیش از استحقاق باینجانب شده نمی توانستم امتناع کنم .

دین مانوی از ادیان متروکه و فراموش شده است و چون کسی از پیروان آن نمانده تحقیق در آن فقط فائده علمی مجرد را دارد و بس . تا نیم قرن قبل از این در ایران در میان عامه خبری از مانی و دین او معروف نبوده و در بین خواص و اهل فضل و معرفت هم جز اجمالی مأخوذ از کتب عربی و فارسی معلوم نبود . در ایران مانی را نقاش خوانده و قهرمان داستانهای افسانه‌ای و تشبیهات شاعرانه کرده‌اند و دلبران زیبا را به نقش مانی توصیف مینمودند . در مغرب زمین هم آنچه از مانی و دین او معلوم بود بیشتر از کتب جدلی علمای مسیحی و رد آنها بر مانویان بدست می آمد که آن منابع غالباً به یونانی یا لاتینی نوشته شده و عمده آنها کتب سیزده مؤلف است و بعضی نوشتجات بی اسم از این قرار : کتاب **تیتوس بصرایی** ( Titus de Bostre ) از قرن چهارم مسیحی و کتاب **آلساندرو لیکوپولیس** ( Alexandre de Lycopolis ) ( که اندکی بعد از وفات مانی نوشته شده ) و کتاب **سراپیون از تمویس** ( Serapion de Thmuis ) و کتاب

معروف به آکنا آرخلای ( Acta Archelai ) تألیف هگمونئوس ( Hegemonius ) و نوشتجات سیریل اورشلیمی ( Cyrille de Jerusalem ) و ایپفانوس ( Epiphanius ) جمله از قرن چهارم مسیحی و مارکوس دیاکونوس ( Marcus Diaconus ) و آتودورت سوربائی ( Theodoret ) از قرن پنجم و سوروس ( Severus ) انطاکیه ای و یوحنا مالاله ( Malalas ) از قرن ششم و کتاب منسوب به آنستازیوس سینائی ( Anastasius Sinaita ) از قرن هفتم و کتاب یوحنا دمشقی ( Johannes Damascenus ) از قرن هشتم و کتاب تاریخ و رساله دیودور که هفت فصل اول آن بر ضد مانویان است و کتاب فوتیوس ( Photius ) در مانویت از چهار نفر مؤلف در قرن نهم و دو فقره سیغه تبراً برای مانویان هدایت شده به مسیحیت از قرن ششم و نهم مسیحی و مهمترین همه آنها کتب آوگوستین ( St. Augustin ) معروف قدیس و متکلم بزرگ و شهر مسیحی است از اواخر قرن چهارم مسیحی که خود نه سال مانوی بوده و بعدها برگشته و در مسیحیت نظیر غزالی یا اشعری در اسلام شده است و سیزده کتاب در ردّ بر مانویان از او مانده و هم چنین ماریوس ویکتورینوس ( Marius Gaius Victorinus ) و اودیوس اُسفُز اوزالوم ( Evodius d'Uzalum ) و بعضی اشارات در کتب ارمنی و بعضی کتب سریانی ( مانند کتب ردّیه افریم ( Ephraem Syrus ) از قرن چهارم مسیحی و کتاب بارکئی ( که ذکرش میآید ) .

محققین اروپائی از دو قرن یا بیشتر باین طرف از این کتب مسیحی جدلی و تاحدی نیز از بعضی نوشتجات سریانی و عربی ( مانند کتاب ردّ بر ابن المقفع از امام زیدی قاسم بن ابراهیم متوفی در سنه ۲۴۶ هجری و یعقوبی و ابو عیسی و زاق که شهرستانی شرح دین مانی را از کتاب او نقل کرده و کتاب الفهرست محمد بن اسحق التمیم و ابوریحان بیرونی و شهرستانی و غیره ) و اندکی نیز از کتب پهلوی مانند شکند گمانیک و یچار و دینکرت استفاده کرده اند . در این میان باید گفته شود که ظاهراً قدیمترین ذکر مانی در کتب غیر مانوی از عالم روحانی مسیحی ایرانی آفراآتس ( Afraates ) است که کتاب خود را سریانی در حدود ۳۴۰ . مسیحی نوشته است ولی با وجود این محدودیت منابع و مآخذ باید گفت که بعضی از این محققین بر اثر زحمات



فوق العاده و تتبع عمیق و استقراء وافی مآخذ موجوده اطلاعات خوب و شایان استفاده ای جمع آوری کرده و در معرض افکار طلاب علم گذاشته اند. از آن جمله بطور خاصی **ایساک (اسحق) دوبوسویر** (Isaac de Beausobre) شایسته ذکر و تمجید بی اندازه است که با آنکه در ۲۱۵ سال قبل از این تاریخ کتاب معظم و مبسوط خود را نوشته آن کتاب یکی از بهترین کتبی است که در خصوص دین مانی تألیف شده و با اسم *Histoire critique de Manichée et du Manichéisme* در سنه ۱۷۳۴ و ۱۷۳۹ مسیحی در آمستردام (Amsterdam) به طبع رسیده و دیگری کتاب **باور** Baur است که ۱۱۸ سال قبل در **توینگن** از بلاد آلمان طبع شده و خیلی محققانه و شاهکار است. هم چنین **موزه ایم** (Mosheim) در قرن نوزدهم مسیحی شرح مفیدی در باب مانی و دین او نوشته است ولی اینجانب دست رس بآن نداشتم. پنجاه و یک سال قبل کتاب **تودور بارکنای** (Théodore bar Kônai) (از اواخر قرن هشتم مسیحی) که سریانی است نشر و ترجمه شد و در آن بهترین اطلاعات که تا آنوقت در دست نبود مندرج بوده. قبل از نشر این کتاب بهترین کتاب دارای اطلاعات مفید و مبسوط در باب مانی و دین او کتاب **الفهرست** بود. لکن از چهل سال و کسری باین طرف نوشتجاتی بزبان پارسی (پهلوی حقیقی) و پارسیک (پهلوی معروف) و سغدی و ترکی و چینی از ترکستان چینی پیدا شد که دایرة معلومات ما را راجع بدین مانی بیش از حد انتظار وسعت داد. از این نوشتجات پایروسی چنانکه گفته شد مقداری به پارسیک یعنی زبان جنوب غربی ایران بود و قطعاتی از کتاب **شاپور گمان** خود مانی در آن میان است و مقداری به پارسی و یک و چیزی کامل توبه و اعتراف با اسم **خواستوا نقت** (Khwāstwānēf) بترکی اویغوری در واحه **تورغان** در ناحیه شمالی حوضه **تارم** در ترکستان چینی<sup>(۱)</sup> مشتمل بر قطعات متفرقه زیادی از نوشتجات و تصاویر مانوی و هم چنین بعضی نوشتجات چینی راجع بدین مانی در مغاره ای با اسم **تون هو الگه** بدست آمده که در حدود سنه ۹۰۰ مسیحی نوشته شده و در مغاره یعنی مدخل آن در قرن یازدهم مسیحی (در حدود سنه ۱۰۳۵

(۱) درش نقطه این اوراق کشف شد از این قرار: **خوچو - یارخوتو - تویوق - خرابه**  
**آلفا - مورتوق - مغاره سنگیم.**

مسیحی) بسته شده است. پیداشدن این نوشتجات بوسیله کارش کنندگان روسی و آلمانی و انگلیسی و فرانسوی و ترجمه و نشر آنها بسیاری از مطالب را توضیح نمود ولی معذک نقاط زیادی هنوز تاریک بود تا آنکه ۱۹ سال قبل هفت کتاب مانوی خیلی مهم بزبان قبعلی در مصر کشف شد که جمعاً قریب دوهزار ورق است و مقداری به برلین و قدری به لندن برده شد. اوراق پاپیروسی این کتب بقدری فرسوده و کهنه و خراب و در حال نزدیک به فنا و محو و انحلال بود که اگر يك هنرمند آلمانی بنام ایبشن (Ibschen) حافظ موزه دولتی برلین که در دنیا در صنعت احیاء و عمل آوردن این گونه اوراق متلاشی منحصر بفرد است بازحمت فوق تصور و عمل متد و طولانی آنها را زنده و قابل خواندن نکرده بود اثری از این کشف نمیماند (يك فیلم از کار این هنرمند در سینماها داده میشود). خوشبختانه سه کتاب از آنجمله ترجمه و طبع شده یکی باسم **کفالایا** (Képhalaia) که مجموعه‌ای از خطابه‌های تعلیمی مانی است که بنابستور خودش تلامذه و اصحاب او بعد از مرگ وی آنها را جمع آوری کرده‌اند و بعدس قوی مصنف آنها آذا مبلغ مانوی در مصر سفلی یا **پاپوسی** مبلغ مانوی در مصر علیا است و ظاهراً نسخه قبعلی آن از یونانی ترجمه شده است و دیگری کتاب **مواعظ** (هومیلی Homily) و سومی زبور مانوی است. بعضی دیگر از کتب که در برلین مانده فعلاً مال کار آنها نامعلوم است و یکی از آنها مجموعه رساله‌ها و منشورهای خود مانی است که بتلامذه مهم و جماعت پیروان خود در دیار مختلفه مانند طیسفون و بابل و میسان و ادس (اورفه) و شوش و ارمنستان و هند و غیره فرستاده است. ماخذ و منابع اطلاعات راجع بمانویت را میتوان به چهار نوع تقسیم کرد: نخست نوشتجات اصلی و روایات خود مانویان درم اقتباسات از نوشتجات اصلی مانویان از طرف غیرمانویها سوم رده‌ها و مجادلات برضد مانویت بایبان و شرح آن دین ورد بر آن با اقتباسات از کتب مانوی چهارم مؤلفات و مقالات علمی در باب مانی و دین او. جای آرزو است که یکی از جوانان باشوق فاضل و دارای شور تحقیق همت برترتیب فهرست خیلی جامع و کاملی از همه این نوشتجات چهارگانه با استقراء کامل بگمارد و اگر کسی پیدا شود اینجانب در کمک به او حاضرم و البته فائده آن عظیم خواهد بود.



مانی در بابل متولد شده یعنی در واقع در قسمت جنوبی آن خطه و بقول خودش (بنقل  
 بیرونی از او) در قریه **مردینو** در **کوئی علیا** (**هیننگ** = Henning) گمان میکند که  
**مردینو** تصحیف **برومیا** و **کوئی** در این مورد تصحیف **جوخی** است) در سال چهارم  
 سلطنت اردوان و در سنه ۵۲۷ از تاریخ منجمین بابل که از اول ماه نisan ماه بابلی سنه ۳۱۱  
 قبل از مسیح شروع میشود و بنابراین در آن سال بابلی که از هفتم آوریل رومی یولیانی  
 سنه ۲۱۶ مسیحی تا ۲۷ مارس سنه ۲۱۷ اعتداد داشت تولد یافته است. یث سندچینی  
 که اخیراً بدست آمده و از سنه ۷۳۲ مسیحی است ولادت مانی را در هشتم ماه دوم چینی  
 ذکر میکند و چون ظن قوی بر آنست که این تاریخ هشتم ماه چینی فقط ترجمه ایست  
 از هشتم ماه بابلی و بجتهائی که ذکر آنها در اینجا موجب اطناب گردد ماه دوم چینی  
 در آن سند معادل و نماینده نisan بوده است (اگرچه در واقع بایستی ماه سوم رامعادل  
 نisan قرار بدهند) گمان میرود که سند چینی ترجمه ای (شاید بالواسطه) از نوشته  
 آرامی اصلی است و مانی در هشتم ماه نisan بابلی یعنی در ۱۴ آوریل سنه ۲۱۶  
 مسیحی متولد شده است. ذکر **فارهوئی** ماه قبطی در **کفالا یا** که اشاره بتولد مانی  
 است با این تاریخ وفق میدهد چه در سنه ۲۱۶ مسیحی ماه **فارهوئی** از ۲۷ مارس تا ۲۶  
 آوریل بوده است. پدر او بنام **پتیکگ** اصلاً از عمدان بوده و به بابل رفته و در طیفون  
 ساکن شده بوده است. **محمدين اسحق النديم** پدر مانی را **فاق بابك بن ابی یوزام** ذکر  
 میکند و **سمعانی** در کتاب **الانساب** در ماده **زندى** اسم پدر و جد او را **فاق بن مامان**  
 مینویسد (اگر نسخه چاپ عکسی صحیح باشد). اسم مادر او را در بعضی مآخذ **نوشیت**  
 و در بعضی دیگر **یوسیت** ذکر کرده اند و کتاب **الفهرست** او را **رامیس** و بقولی **اوتاخیم**  
 و بقولی **هریم** میخوانند و گوید از دودمان اشکانیان بوده (۱). پدر او را نیز از **حسکانه** می شمارد  
 که شاید وی نیز اصلاً از یارتیهها بوده است یعنی پدر و مادر او هر دو از نجبای یارتیهها  
 بوده اند. مآخذ مسیحی لاتینی اسم مانی را **قوریتوس** و در مآخذ یونانی **کوپریکوس**

(۱) در مآخذ سریانی اسم مادر مانی **نقشیت** یا **نقشیت** ثبت شده و در صیغه تبریای یونانی **کاروسا**  
 نامیده شده است.

ثبت کرده‌اند. بعضی ها این کلمه را مصتخف از کرفه گرافارسی فرض کرده‌اند. مادر او ظاهراً از خانواده مشهور گمسرکان بوده است و شاید این خانواده اصلاً از خاندان اشکانی بوده. همین اسم خانواده ما در مانی در مأخذ چینی نیز ثبت شده است. آگاپیوس (Agapius) پدر او را از اهل شوش می‌شمارد. وی در طیفون مستقر شده بود لکن بعدها بواسطه انقلاب و تحولی که در روح و قلب او پیدا شده و هاتفی هم وی را ندا در داد که از شراب و گوشت و مباشرت با زنان بیره‌زد بجنوب رفته و در ناحیه میسان (یادست میسان) ساکن شده و بفرقه مذهبی مفتسله یعنی تعمید کنندگان که بعقیده من همان اسلاف ماندائیها یا صبیة کنوای و صابین قدیم است که در قرآن نیز مذکور است پیوسته طریقه آنها را که کم و بیش با دستورهائف غیبی موافقت داشت پذیرفت. این فرقه که خود داستانی دارد که موضوع يك خطابه جداگانه تواند شد از قدیم بظن قوی پس از مهاجرت از فلسطین در همان خطه میسان تمرکز داشتند و پیروان حضرت یحیی بن زکریا هستند و تعمید عمل مذهبی مهم آنهاست و بعدها طریقه تنوسی مخلوط با عقاید بابلی و ایرانی داخل معتقدات آنها شده است. پیتگ پدر مانی نیز بسلک آنان در آمد و مانی در میان آن قوم بزرگ شد و بظن قوی قسمتی از عقاید تنوسی او و همچنین اعتقاد مانویان به شیث و اخنوخ و بعضی معتقدات دیگر از آن جماعت اخذ شده است. مانی در جوانی شوق تحصیل اطلاعات از ادیان دیگر را پیدا کرده و از اوایل عمر بطریقه های مذهبی شایع در بابل و حوالی آن و مخصوصاً بین آرامیهای خطه بین النهرین آشنا شده بود و گمان می‌رود بالخاصه بفرق مبتدعه میحی تنوسی که در آن زمان در آن تواحی شیوع زیاد داشت مانند پیروان هر قیون و بار دیسان نزدیکی پیدا کرده و ظاهراً از همه بیشتر معتقدات فرقه اخیر یعنی دیسانیه را در افکار او تأثیر داشته است<sup>(۱)</sup>. بقول خودش در ۱۲ سالگی ملکی براو ظاهر شد و او را ندا در داد که مهتای ظهور و نشر تعالیم الهی بشود اسم این فرشته

(۱) در کتاب الآثار الباقیه بیرونی مانی را تبعذ فادرون (۲) می‌شمارد. یروفسور دکتر جفری (A. Jeffery) در مجموعه Al - Biruni Commemoration volume چاپ انجمن ایران کلکته در صفحه ۱۴۹ گوید که فادرون بظن قوی تصحیف کلمه یونانی کر دون است که اسم مشهور معلم هر قیون بود. (این حاشیه در موقع طبع این خطابه اضافه شد).

را توّم یا توّیم نامیده یعنی توأمان<sup>(۱)</sup> و کمان می‌رود که با آرامی ظاهر آن چیزی است که بفارسی همزاد گوئیم و عبری قرین ترجمه شده است (در کفالا یا از کتب مانویان اسم آن فرشته فارقلیط زنده است و بعضی از محققین او را توماس دانسته اند).

تاریخ این وحی را سنه ۵۳۹ سلوکی ذکر کرده و دو سال گذشته از سلطنت اردشیر شاهنشاه. آن سال بابلی ۲۵۵ ماه مارس رومی سنه ۲۲۸ مسیحی شروع و در ۱۲ آوریل ۲۲۹ مسیحی خاتمه می‌یابد و چون جلوس رسمی اردشیر بدست شاهنشاهی ایران بظن قوی در اوائل سال ۲۲۷ مسیحی و شاید در آوریل آن سال بوده لذا باید وقوع این حادثه در سال دوم سلطنت آن شاهنشاه (نه پس از دو سال از آغاز سلطنت او چنانکه ظاهر عبارت عربی *یسروقی* «لستین خلطان من ملک اردشیر ملک الملوک» ایهام می‌کند) بوده باشد یعنی پس از ۱۲ ساله شدن مانی و در فاصله بین اواخر مارس و اواخر سپتامبر ۲۲۸ مسیحی و بهر حال قبل از آوریل ۲۲۹ مسیحی. و قتیکه وی ۲۴ ساله شد (یعنی در واقع در ظرف سال بیست و پنجم عمر وی) مملکت مذکور در فوق دوباره با ظاهر شد و او را امر بظهور و تبلیغ تعلیمات الهی کرد. اگر حساب دقیق منظور بوده این واقعه باید بعد از ۱۹ آوریل سال ۲۴۰ مسیحی (هشتم نisan بابلی) بوده باشد<sup>(۲)</sup> و البته وی ابتدا اشخاصی را از اهل ولایت خود بدین جدید خود دعوت نموده و اصحابی پیدا کرد لیکن بجهانی که واضح نیست از وطن خود به شرق زمین و بقول مانویان به هند مافرت نموده و در آنجا به تبلیغ پرداخت و در آن نقاط مراکزی برای تبلیغ تأسیس نموده توانی گذاشت. بنا بر کتاب قبطی مانوی *کفالا یا* در آخر سال شاه اردشیر مانی بهرم تبلیغ حرکت کرد و با کشتی بهند رفت اما در آن سال شاه اردشیر مرد و پسرش شاپور شاه شد [و او مانی را دعوت کرده] و وی با کشتی از بلاد هندیان بخاک یارسیان و از آنجا به بابل و یسان و خوزستان رفته پیش شاپور در آمد. با آنکه ماخذ مانوی و همچنین *یسروقی* اردشیر

(۱) تور آندره (Tor Andrae) در کتاب خود «محمد و زندگانی او» (صفحه ۱۰۳) این کلمه را توّیان می‌خواند و گوید که گفته اند که کلمه لبطی است یعنی قرین.

(۲) بوسوبر (Beausobre) از او *تیکوس* = Eutychius (سمید بن البطریق) نقل می‌کند که گوید مانی در عهد سلطنت گوردیان ظهور کرد و از تاریخ ادسا (Chronique d'Edesse) نقل می‌کند که مانی در سنه ۵۰۱ سلوکی (در ۲۲۹ مسیحی آغاز کرده) منولد شده و قطعاً مقصود ظهور و اعلان دین او است که هر دو روایت با تاریخ مذکور در متن مطابقت می‌یابد.

را با مانی مساعد می‌شمارند و بهر حال در ابتدا مخالفتی نداشته ممکن است که با اردشیر حکم دوری از پایتخت باور داده باشد بحکم آنکه پادشاه مقتدری بود که قیام صاحب داعیه‌ای را دوست نداشت و مخصوصاً خود علمدار و مروج احیاء زرتشتی بود و با بطلان غالب بواسطه آشنائی قبلی که مانی با فیروز پسر اردشیر داشت و او را بابرادرش **مهر شاه** والی میسان بدعوت خود متمایل ساخته بود<sup>(۱)</sup> و فیروز هم فرمانفرمای خراسان بمعنی اعم آن زمان شده بمقام کوشان شاهی رسید به قلمرو حکومت او مسافرت نمود و به تقویت او دعوت خود را در آن نواحی بسط داد و بعد به حدود قندهار و سند رفت (که مقصود از هند در اخبار مانویان همان سند است). در این مسافرت مانی با تعالیم بودائیان که در کوشان انتشار وسیع داشت نیز آشنائی شد و همچنین با دین زردشتی ناحدی ولی این اطلاعات محدود بود و بزعم بعضی معرفت او بدین زردشتی و عقاید آنها بیشتر از اتخاذ مسیحی و عقاید آنها در آن باب حاصل و اخذ شده است اگرچه چون پدرش از ایران بود نباید وی بدین زردشتی پرییگانه بوده باشد. این مسافرت مانی قریب دو سال طول کشید<sup>(۲)</sup> و چون بعثت وی بطلان غالب در سنه ۲۴۰ مسیحی بوده گمان میرود در اواخر آن سال یا اوایل سال ۲۴۱ سفر کرده و پس از شنیدن خبر مرگ اردشیر و اطلاع از سلطنت شاپور که شاید در اواخر سال ۲۴۲ مسیحی باور رسیده باشد در اوایل سال ۲۴۳ مسیحی به طیسفون برگشته باشد چه وی در روز جلوس رسمی شاپور اول در نهم ماه آوریل (اول نیسان بابلی) بدلالیت فیروز برادر شاپور بدربار آن پادشاه باریافته و با دو نفر از اصحاب خویش بنام **زکوا و شمعون** و پدرش **پیتگ** آنجا حاضر شده و امر رسالت خود را اعلان نموده است. این تاریخ از کتاب **الفهرست** که از کتب اصلی مانویان نقل کرده بدست می‌آید چه در آن کتاب گوید که مانی روز یکشنبه اول ماه نیسان و قتیکه آفتاب در حمل بود در موقع جلوس رسمی شاپور نزد او آمد که بلاشک

(۱) در باب ایسان **مهر شاه** قصه‌ای مانوی وجود دارد که وی چگونه دشمن مانی بود و او را به باغ خود دعوت کرد و با او مجادله نمود . . . و عاقبت باو ایمان آورد .

(۲) کتاب **الفهرست** مدت این مسافرت را (در نسخه چابی) چهل سال می‌شمارد ولی شکی نیست که این خطا از تصحیفی در نسخه‌ها ناشی شده و شاید کلمه انین به از بعین تبدیل و تعریف شده است .

مقصود نisan بابلی است .

محققین اروپائی بتقلید نولدکه (Th. Nöldeke) نisan را نisan یهودی فرض کرده و تاریخ حضور او را در دربار شاپور و همچنین جلوس رسمی آن پادشاه را در سنه ۲۴۲ مسیحی و مقارن تحویل آفتاب بحمل دانسته اند غافل از آنکه اول نisan یهود در آن سال روز شنبه و مطابق ۱۹ ماه مارس یعنی در روز قبل از تحویل آفتاب بحمل بوده است و در سنه ۲۴۳ مسیحی هم مطابق پنجشنبه ۹ مارس و ۱۸ حوت بوده است . ولی اول نisan سال بابلی که همان سال و ماه محل و قوم مانی بود در سنه ۲۴۲ چهارشنبه و ۲۰ آوریل و در اواخر حمل و در سنه ۲۴۳ یکشنبه ۹ آوریل و ۱۹ حمل بود که آن روز شب عید مهرگان ایرانی یعنی روز ۱۵ مهر ماه و یکشنبه دوم عید فصح مسیحیان *Dominica II<sup>a</sup> post Pascha* یا *Quasi moda genili* هم بود و علاوه بر طبق قواعد متجمن روز شرف شمس هم بوده یعنی آفتاب در درجه نوزدهم حمل بود که برای جلوس پادشاه بهترین ساعت سعد و مناسب است . بدون آنکه خود ستائی را در این امور جزئی داخل کنیم محض آنکه شاید از باب فضل حاضر مجلس هم از ابتکار يك هموطن خود مطلع شوند و یقیناً بهمان جهت هموطنی هم خرسند خواهند شد میخواهم عرض کنم که تعیین تاریخ تحقیقی این اعلان رسمی رسالت مانی و جلوس رسمی شاپور اول بتخت سلطنت و همچنین روز وفات مانی بطور قطعی پس از مباحثات زیادی که در باب آنها از طرف محققین اروپائی در صد سال اخیر واقع شده بوسیله يك ایرانی بعمل آمده و این ابتکار نصیب سخنگوی امروز شده است و همچنین توضیح کامل ایام روزه های مانویان و عید فطر آنها معروف به بما .

البته بخاطر آقايان خواهد رسید که در صورتیکه مبدأ یا سال اول سلطنت شاپور اول از آغاز سال ایرانی یا اول فروردین سال ۲۴۱ مسیحی یعنی ۲۲ سینامبر آن سال محسوب میشود چگونه ممکن است که جلوس رسمی آن پادشاه در آوریل سنه ۲۴۳ واقع شده باشد . جواب این سؤال با خدشه محتاج بتفصیلی است که اینجا به شرحاً و بدلائل مبسوط در مقاله مفصلی در تحقیق تاریخ اوایل ساسانیان در مجله علمی مدرسه

علوم شرقیه لندن نشر کرده‌ام ولی خلاصه آن راجع باین موضوع مانحن فیه آنست که اردشیر پس از ۱۴ سال و کسری (شاید ده ماه) از مبدأ جلوس رسمی حقیقی خود (نه آغاز آواین سال حسابی سلطنت وی در ۲۶ سپتامبر ۲۲۶ مسیحی) که باید در بهار سال ۲۲۷ مسیحی بوده باشد از سلطنت کناره‌گیری کرد (مثلاً در اواخر زانویه سنه ۲۴۲ مسیحی) و چند ماه بعد (شاید در بهار همان سال) مرد و جلوس رسمی و تاجگذاری شاپور در اوّل سال بابلی سال بعد واقع شد و بنابراین واضح است که چون شاپور از بهار سال ۲۴۲ و بلکه از اوایل همان سال سلطنت می‌کرده مبدأ حسابی سلطنت او از اوّل فروردین آن سال ایرانی یعنی ۲۲ سپتامبر سنه ۲۴۱ باستانی حساب شود ولی جلوس رسمی او در طیفون بواسطه حیات پدر مدّتی و گرفتاریها بجنگ با روم مدّت دیگر بانتظار اوّلین نوروز بابلی بعد بتأخیر افتاده بود و شاهد این مدّعی آنست که مآخذ معتبر عربی مانند طبری و غیره در روایت در مدّت سلطنت شاپور دارند که یکی ۳۰ سال و دیگری ۳۱ سال و ۶ ماه و ۱۹ روز است و اگر سلطنت شاپور از جلوس رسمی او در ۹ آوریل و ۱۵ مهر ماه سنه ۲۴۳ سی سال حساب کنیم مثلاً تا ۱۵ مهر ماه یا ۲ آوریل سال ۲۷۳ مسیحی در آن صورت مدّت سلطنت او از آغاز سال اوّل وی که ۲۲ سپتامبر سنه ۲۴۱ باشد درست ۳۱ سال و شش ماه و ۱۹ روز از سال و ماه ایرانی میشود (بدون کم و زیاد). بر طبق نوشته‌جات قبلی مانوی مانی سالیان دراز در معیت شاپور بود و در مسافرت‌های وی و جنگ‌های او در مشرق و مغرب و باروم نیز همراه او بوده است (۱). در این مدّت مانی فعالیت عظیمی در نشر دین خود نمود و مبلغینی و هیأت‌هایی بمشرق و مغرب و ممالک خارج میفرستاد. از مجاهدت مبلغ مشرق در خراسان و آسیای مرکزی بنام مارامو و مبلغ مغرب Ahrdāš در مصر و پاپیس یا پاپوس و اردوان و ینبک و زکوا (یا زرواس) و شمعون و غیرهم در نقاط مختلفه در نوشته‌جات مانوی ذکر زیادی

(۱) در کفالایا از قول مانی آمده که «من پیش شاه شاپور رفتم و او مرا با احترام تمام پذیرفت و بمن اجازه داد که در مملکت مسافرت کرده کلام زندگی را تبلیغ کنم و من در جزو موکب او چندین سال و سالهای زیاد در ایران و ممالک یارت تا به ادیب (آذربایجان) و ایالات مجاور امپراطوری روم بسر بردم».

هست (۱). یعقوبی گوید شاپورده و چند سال بامانی مساعد مانند مانی باید در اواخر عهد شاپور و شاید دو سال قبل از وفات آن پادشاه از طیسفون بیرون رفته باشد و ظاهراً در بابل و شمال بین النهرین بسر میبرد یا حرکت میکرد. در زبور مانوی قبطی گوید مانی شش سال در دنیا مانند سیر در میان بیگانگان راه میرفت و شاید این فقره قرینه آن باشد که تعقیب مانی و مانویان یابی مهری با آنها شش سال قبل از وفات مانی شروع شده بود ولی این مخالفت بدرجة شدت نرسیده بود. هرگز که بجای شاپور جلوس و يك سال و کسری سلطنت کرد بامانی و پیروان او مخالفتی نوزدید. در کتاب مواضع قبطی گوید «پس از آنکه شاپور بشهر بهشاپور در فارس آمد سخت ناخوش شد و مرد و هرگز پس از شاپور ناج بر سر گذاشت و مولای من (یعنی مانی) پیش او رفته و گفت ترا مردم پادشاه خوب مینامند». در زبور مانوی گوید «شاپور ترا احترام کرد و هرگز حقانیت ترا پذیرفت». در زمان هرز مانی در بابل ماند ولی بهرام که بجای هرز نشست بتحر يك موبدان نظر خوبی بمانی نداشت و عاقبت وقتی که در اواخر سلطنت او مانی احساس این مخالفت را نمود از بابل حرکت کرد و روبرج جنوب در طول ساحل دجله منازل طی میکرد و در نقاط مختلفه به پیروان خود سرکشی میکرد تا باهواز رسید و از آنجا عازم مسافرت بخراسان و کوشان شد ولی در موقع عزیمت او را از حرکت منع کردند و بعد حکم رسید که بولایت شوش برود وی با آهستگی روبرطرف مقرر شد روان شده از اهواز به میسان رسید و از آنجا با کشتی در روی دجله روبریلا به طیسفون رفت و از آنجا به نقطه ای که بر کلیا (۲) نامیده میشد رفته و یکی از بزرگان و امراء که از اتباع او بود بنام بت

(۱) در آکتا آرخلای گوید مانی سه نفر تلمیذ داشت: **توماس و ادا و هرماس** (بامر میاس). مانی در اوایل امر **توماس** را بصر و **ادا** را به سکیشیا (شاید مقصود ممالک روم شرقی است) فرستاد که مردم را دعوت بدین جدید کنند و **هرمیاس** را بهلوی خودش نگه داشت و فیکه آن دو تلمیذ اولی از مسافرت تبلیغی برگشتند و نا کامیابی خود را خصوصاً در میان مسیحیان آشکار داشتند آنها را باز فرستاد (بقول ایفانوس) تا بحوالی اورشلیم رفته کتب و نوشته های مسیحی بخوندند که آنها را با تغییر شکل و عبارت در کتب مقدسه مانی درج کنند) و مانی تعلیم تمام دین خود را به تلمیذ تفویض نموده و آنها را بشنوان دعا با طراف فرستاد **ادا** را بشرق و **توماس** را به سوریه و **هرمیاس** را بصر. **ایفانوس و تودور توماس** هم بهمان نحو روایت میکنند ولی **آلکساندر لیکوپولیتانوس** گوید که **پاپوس و توماس** و بعد از آنها دیگران در مصر مفسرین دین مانی شدند.

(۲) موضعی بود بر کنار نهر دباله در ۹۴ کیلومتری طیسفون.



( که بابلی و شاید از اصل ارمنی بود ) با دیوست و چون بت نیز از مذهب خود برگشته و مانوی شده بود او را نیز بامانی بدربار احضار کردند . مانی در عرض راه از پیروان خود وداع میگردد چه احساس نزدیکی مرگ را کرده بود . و قتیکه به نقطه‌ای رسید معروف به **کوخی** که در آنجا مؤمنین با اخلاص زیاده داشت ( و بعقیده بعضی مسقط الرأس خود او آنجا بود ) امری فوری برای رفتن او بحضور پادشاه رسید . شرح این مسافرت و رسیدن مانی بحضور شاه و معاملاتی را که با او شد یکی از اصحاب او با **سم نوح زادگ** ( بابریانی **بار نوح** ) که تادم آخرین با او بود و حاضر و ناظر وقایع و شاهد وفات او بود نوشته و برای ما گذاشته است که در يك نوشته پارسی بدست آمده است (۱) . این **نوح زادگ** مترجم فارسی مانی بوده و وی بوسیله او با پادشاه حرف میزد و گوید که « قبل از رفتن بحضور شاه مرا و **کوشنای** و **ابزاخیای** ایرانی و فلان را باهم صدا کرد پادشاه سر سفره غذا بود و هنوز دستش نشسته بود ( یعنی از غذا فارغ نشده بود ) حاجب پیش شاه رفت و گفت مانی آمده و دم در ایستاده شاه بپیشام داد که قدری منتظر باش که من خود پیش شما می آیم پس مانی مجدداً پهلوی حاجب نشست و تا عمل کرد شاه از غذای خود فارغ شد پادشاه از سفره برخاست و يك بازو برگردن ملکه سکا ( که زن **سکانشاه** باید باشد از اقربای خود شاه ) و بازوی دیگر دور گردن پسر اردوان انداخت و بسوی مانی آمد و اولین حرفش این بود که گفت خوش نیامدی مانی جواب داد من بشما چه بدی کرده ام شاه گفت من قسم خورده ام که ترا نگذارم باین مملکت بیانی و با تغییر بمانی گفت تو برای چه کاری خوب هستی زیرا که نه بجنگ میروی و نه بشکار شاید تو برای این طبابت و معالجات هستی که آنرا هم نمیکنی . مانی جواب داد من بشو هیچ بدی نکردم بسیار بودند از خدام شما که من آنها را از شیاطین و جادو خلاص کرده نجات دادم و بسیاری بودند که من آنها را از بیماری بلند کردم و

(۱) در کتب مواضع ( بزبان قبضی ) گوید مانی توقف نکرد تا به **هرمزدخشهر** رسید و میخواست به کوشان برود و فلان او را از رفتن [ منع کرد ] پس او با غم و درد برگشت و به شوش آمد و از **هرمزدخشهر** به نیشان آمد و از نیشان به نهر دجله آمد و آنوقت به طبفون عزیمت نمود در راه بعضی اشارات در باب شهادت خود کرد بعد به **پرگالیا** رفت و آنجا با صاحب خود وصایا کرد . . . الخ .

بسیاری بودند که من آنها را از انواع تب و لرز خلاص کردم و بسیاری بودند که مشرف بموت بودند و من آنها را دوباره زنده کردم \* . در پایان این مذاکرات که در ضمن آن پادشاه اسم کسی را میبرد که \* از سه سال باین طرف تو با او میروی کدام کلامه است که باو باد داده‌ای \* حکم بحبس مانی میدهد. مفتح عمده در این تغییر خاطر شاه بهمان کار دیر با کز تیر موید بزرگ درباری بود که نفوذ عظیمی در پادشاه داشت (۱) اسم این منتقد بزرگ معروف و نافذ الکلام در کتبه‌ها و آثار مختلف تا اواخر قرن چهارم مسیحی آمده است و از آن جمله در کتبه شاپور اول از سنه ۲۶۲ مسیحی یاد در حدود آن سال و نیز در کتبه پایتلی از سنه ۲۹۴ مسیحی و هر تافلند (Herzfeld) که تاریخ این مرد را خیلی کلوش کرده او را همان تَدَسُر معروف موید از شیر میدانند و از این قرار هم باید خیلی عمر کرده و هم نفوذ زیاد خانگی در نزد خاندان ساسانی داشته باشد. در کتاب مواعظ مانوی قبطی نیز همین شرح آمدن مانی به حضور بهرام با تفصیل منازل ذکر شده و گوید که کز تیر به او گاندروس گفت و هر دو با هم پیش مفسور با موبد شکایت کرده و او بشاه گفت و شاه مانی را احضار کرد. ضمناً معلوم میشود مانی مثل مسیح بطب روحانی نیز عمارت داشته و مخصوصاً نظر ببعضی روایات (از نویسندگان قدیم مسیحی و هم جبرئیل بن فوح نصرانی که بیرونی از کتاب او نقل میکند) یکی از خویشان پادشاه را که گرفتار مرضی بوده مانی وعده شفاده و کامیاب نشده بود و علت کدورت خاطر و غضب پادشاه ناشی از آن بوده است. این مطلب را اگر چه بیرونی و مفسور هنینگ تصدیق نمیکند ولی چون سایر اقوال جبرئیل مزبور در باب حبس و علت وفات مانی بسبب شد و زنجیر سخت صحیح تر از روایات دیگر راجع بکیفیت قتل او است گمان میرود که این قسمت حکایت او نیز از روایات قدیمه اصلی مأخوذ بوده باشد و همچنین در مآخذ دیگری آمده که شاپور برای معالجه پسر مرضی خود بهمانی مراجعه کرد ولی پسر در بغل او مرد.

مانی ۳۶ روز در حبس ماند. چون بنا بر کتاب قبطی مانوی مواعظ (هوهیلی)

(۱) ظاهراً این کز تیر فیراز کز تیر پسر اردوان است که در موقع عتاب پادشاه بهمانی حضور داشت.

مانی روز یکشنبه به جندیشاپور رسید و روز دوشنبه مردم خبر یافتند و روز شنبه او را توقیف نمودند و روز دوشنبه او را کشتند باید بین مغضوبیت او از طرف بهرام و افتادش بحبس چند روز فاصله بوده باشد و باید وی روز پنجشنبه بحبس افتاده باشد که پس از ۲۶ روز در روز دوشنبه وفات کرده باشد. در آن کتاب بحبس افتادن مانی را در هشتم ماه آشیر قبطی ذکر میکنند که باید ترجمه هشتم شباط بابلی باشد (۱). با مانی در حبس بسیار سخت و وحشیانه معامله کردند و دست و پای او را با زنجیر هابسته و بعد زنجیرها را اینقدر تشکر نمودند تا مرد. در محبس اصحاب او پیش او میرفتند و او بیاناتی مبنی بر ترویج دین خود میکرد و ظاهراً دو نفر از نزدیکترین اصحاب تادم مرگ که ۱۱ ساعت از روز دوشنبه گذشته (۲) واقع بواسطلاح مانوی وی متحمل شدن نزد او بودند. در زبور مانوی خطاب بمانی گوید: «مجوسیان ترا با آهن بار کردند و دست و پاهای ترا با آهن بستند و زنجیرها روی بدن تو گذاشتند و ترا در حبس انداختند و ۲۶ روز و شب در آهن ماندی و اصحاب تو پیش تو آمدند و همه را معافه کردی». این روز دوشنبه در قطعات **تورفان** بزبان پارسی که یکی از آنها قریب يك قرن (۱۱۰ سال) بعد از وفات مانی نوشته شده دوشنبه چهارم شهریور ماه ذکر شده و بنابر کتاب مواظ قبطی دوشنبه چهارم ماه قامنوت (برمهات) مصری بوده است و همچنین در کتاب زبور مانوی قبطی چهارم همان ماه را روز وفات می‌شمارد. شیدر\* (Schaefer, H. H.) از محققین آلمانی خواسته باین وسیله سال وفات مانی را بتحقیق معین کند و چون بحساب در میان سالهای سه گانه سلطنت بهرام (یعنی سالهای سلطنت او که روزهای اول آنها در ماه سپتامبر سنه ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ مسیحی واقع بود)، فقط سالی که بمقیده او چهارم شهریور دوشنبه بوده همانا سنه ۲۷۶ بوده است (یعنی سالی که اول فروردین آن در سپتامبر سنه ۲۷۵ مسیحی بود) لذا حکم قطعی بتاریخ وفات مانی در ۱۴ فوریه از سال مزبور (۲۷۶) داده است و سایر علما بعد ها همه جا از وی تبعیت نموده اند ولی اولاً وی حساب خود را بر مبنای وقوع خسة مسترقه پس از شهریور کرده در صورتیکه بقاعده در آن

(۱) مطابق اول ماه فوریه رومی سنه ۲۷۷ مسیحی.

(۲) در واقع مقارن غروب آفتاب.

سالها خسته در آخر مرداد ماه باید بوده باشد و بنا بر آن چهارم شهریور آن سال مطابق ۱۹ فوریه ۲۷۶ و روز شنبه میشود ثانیاً چون در کتاب قبطی مانوی مواعظ چنانکه گفته شد و همچنین کتاب زبور به قبطی هم روز وفات مانی چهارم ماه فامنوت ثبت شده در صورتیکه روز چهارم آن ماه سنه ۲۷۶ مسیحی روز شنبه و مطابق ۲۹ فوریه بوده است اینجانب حدس قوی زدم که این اعداد از ترجمه مسامحه آمیز مطلب از اصل سریانی (در واقع آرامی) پیدا شده و در اصل چهارم ماه آذار بابلی بوده و مترجمین ایرانی ماه آذار را از راه مطابقت تقریبی شهریور کرده اند و مترجمین قبطی آنرا فامنوت ترجمه نموده اند و عدد چهار را بدون تصرف نقل کرده اند و در واقع هم شهریور و فامنوت در قسمتی بامام آذاری بابلی تطابق داشته اند (منتهی چهارم آذار مطابق ۱۶ شهریور ایرانی و روز دوم فامنوت مصری بوده است) ولی چهارم ماه آذار بابلی نه در سنه ۲۷۶ بلکه در سنه ۲۷۷ مسیحی دوشنبه بوده است و مطابق روز ۲۶ فوریه و این فقره یعنی سال وفات از قرائن دیگر نیز تأیید شده و از آنجمله آنکه بنا بر نوشته جات مانوی قبطی و بهیچى مآخذ دیگر بهرام در اواخر سلطنت خود مانی را کشت و بهرام بطن قوی در حدود اواخر آوریل سنه ۲۷۴ مسیحی به سلطنت رسیده و سه سال و سه ماه و کسری سلطنت کرده (۱) و در این صورت تا اواخر ژوئیه یا اوائل اوت سنه ۲۷۷ در سلطنت بوده است. ازیک فقره از کتاب مواعظ مانی قبطی هم استنباط میشود که وفات مانی پس از گذشتن سه سال از سلطنت بهرام بوده است. این حدس من وقتی قوت زیاد پیدا کرد که در سند چینی مذکور در فوق که از سنه ۷۳۱ مسیحی است وفات مانی در چهارم ماه اول چینی ذکر شده که اواخر آن ماه هم غالباً با ماه آذار تطابق میکند پس معلوم شد که روایت چینی هم همین نوع ترجمه تقریبی بامسامحه و عدم تصرف در اعداد کرده است و علاوه بر این در موارد دیگر هم بنظر رسید که مانویان همین کار را کرده اند مثلاً دریک نوشته از **تور فان** صلب عیسی را در ۱۴ مهر می شمارد که چنانکه

[۱] حمزه اصفهانی گوید که مانی قبل از گرفتاری و حبس اوبی حکم بهرام دو سال در گریز و استتار بود. این حزم در کتاب **الفصل فی الملل و اهواء و التحل** (جلد دوم طبع قاهره سنه ۱۴۲۷ منعمای ۵ و ۲۳) گوید که مانی فقط قریب سه ماه ظاهر شد و اصحاب او با وی بودند . . . الخ.

شیدر متوجه شده مقصود همان چهاردهم نisan یهود و روز صلیبوت معروف است نظر بدانکه در موقع نوشته شدن آن قطعه مهر ایرانی و نisan یهود تطابق تقریبی داشتند. این نکته (یعنی وقوع وفات در چهارم ماه آذر بابلی) که اینجانب خوشبختی توجه بآن را قبل از دیگران پیدا کردم از طرف بعضی از محققین اروپائی قبول شد و سندی پارسی که در **مارال باهی** از ترکستان پیدا شد و در آن سن مانی را در موقع وفات شصت سال شمرده نیز این عقیده را تأیید کرد چه اگر مانی در فوریه سنه ۲۷۶ مسیحی مرده بود آنوقت قطعاً ۶۰ ساله نشده بود در صورتیکه با فرض وفات در سنه ۲۷۷ در روز دوشنبه چهارم آذر بابلی که مطابق ۲۶ فوریه میشود مانی ۶۰ سال و ۳۱۹ روز عمر کرده هنوز ۶۱ ساله نشده بوده است و باید محض ادای حق و حقانیت و اعجاب مخصوص بنفوق سا **بوسویر** گفته شود که این مصنف روشن بین که ۲۱۵ سال قبل کتاب نفیس و عذا را راجع بدین مانی نوشته و اغلب مطالب را با وجود نقصان مدارك در آن وقت خوب و صحیح فهمیده وفات مانی را در ماه مارس سنه ۲۷۷ یعنی اندکی دیرتر و وفات بهرام را در اواسط آن سال گذاشته است. تعیین ماه مارس ظاهراً باستناد قول **آوگوستین** بوده که گوید مانویان عید یما را برای تذکار روز وفات مانی در ماه مارس میگیرند. در ضمن بحث در عید یما این موضوع را توضیح و تفسیر خواهیم کرد **هیرونیמוس** هم که فقط يك قرن بعد از مانی کتاب خود را نوشته تکنون بدعت مانی را در سال دوم سلطنت امپراطور روم **پروپوس** و در سنه ۵۸۸ سلوکی میگذارد و چون آن سال در اول اکتوبر ۲۷۶ مسیحی شروع میشود پس مقصود سال ۲۷۷ و وفات مانی بوده است. این نیز محض تکمیل مطالب گفته شود که در يك سند ترکی مانوی از **خوچو** در ترکستان چینی از واقعه ای سخن میرود که در سال ۵۲۲ از رحلت مانی بورخان الهی یا آسمانهای خدائی<sup>۱</sup> و در سال **خوگ** واقع شده و این فقره با وفات مانی در سنه ۲۷۷ مسیحی وفق نمیدهد بلکه اگر مبنی بر اشتباه حسابی نباشد مستلزم وفات مانی در ۲۷۴ مسیحی میشود<sup>(۱)</sup>. منابع زبور مانوی بزبان قبطی پس از مرگ سرمانی را بریده و از دروازه شهر آویختند و با جسد او بدرفتاری نموده و آنرا مثله کردند و نظر بر روایات معروف دیگر

(۱) البته این سند در مقابل اسناد و دلایل قوی تر دیگر قابل اعتناء زیادی نتواند شد.

پوست او را کنده و پیراز کاه کرده از دروازه جندی شاپور آویختند که در عهد اسلامی هم همان دروازه بدروازه مانی معروف بوده. در کتاب زبور مانوی قبطی خطاب بمانی گوید خون ترا در وسط خیابان شهر خودشان ریختند ولی باز جبرئیل بن نوح مسیحی که مأخذ خوبی در دست داشته (بنقل بیرونی از او) گوید سرمانی را در دروازه سُرَاق قرار دادند و جسدش را بیرون انداختند (البته در معرض انظار عام) و اتباع او را هم تعقیب کردند و مورد آزار و قتل قرار دادند.

مانی مخترع خط جدیدی هم بوده دارای حروف مصوّته که کتب مانویان پارسی زبان و یارسیک زبان سغدی زبان و غیره بآن خط (که سابقاً آنرا *استرنچلو* نامیده‌اند) و مشتق از سریانی و ساده‌تر است نوشته شده و از این جهت فوق‌العاده مدیون مانی هستیم چه بسیاری از کلمات ایرانی که در خط پهلوی معروف غامض و مشکوک بود و قتیکه در آن خط دیده می‌شود که خالی از هر وارش و روشن و غیر قابل اشتباه است صحیح خوانده می‌شود و این فقره کمک عظیم غیر قابل توصیفی بترقی معرفت مانسبت بزبانهای قدیم ایرانی نموده است و بیان تفصیلی این مطلب محتاج بشرح طولانی‌تری است.

مانی نظریه روایات یای کج داشت و در عربی *احنف الزرّ* *جل* یا *احنف الزرّ* *جلین* گفته شده (۱). پس از وفات مانی *سیسینیوس* (Sisinnios) خلیفه او شد ظاهراً بنص خود مانی و پس از ده سال ریاست بدار زده شد و بقول کتاب مواضع مانوی بهرام بن بهرام خود او را کشت و بعددار زدند و اینابوس بعد از آن خلیفه شد و بعد بهرام ناخوش شد و اینابوس او را شفا داد و لذا اونسبت بمانویان رأوف شد و از گذشته عذر خواهی نمود و احکامی در تقویت آنها داد. اینابوس در سال سوم بهرام (ظاهراً بهرام سوم) به جندی شاپور آمد و آنجا مرد و در همان کتاب گوید پس از وفات مانی سه سال متعزّض مانویان نشدند و پس از ۱۵ سال باز تعقیب شروع شد و سالها پشت سر هم قتل زیاد واقع شد (۲). نظریه کتاب قبطی مانوی که در برلین است و در آن از *ملکه تدمّر و هیبارخ* (فرمانده سواران) شاپور و پادشاه عربی *آمارو*

(۱) **هینیک** این مطلب را ناصحیح می‌شمارد و گوید عبارت عربی شاید در اصل *احنف الرجال* بوده.

(۲) در کتاب **التاج** منسوب به **جاحظ** ذکر فرستادن خسرو پرویز یکی از نصاری ایران پیش **شهربراز** آمده که اجداد پرویز «در موقع قتل عام مانویان» با جدها آن نصرانی نیکی کرده و نجات داده بودند.

(یعنی عمرو) سخن میرود عمرو پادشاه عرب (که باید مقصود عمرو بن عدی از ملوک حیره باشد که ظاهراً از ۲۷۲ تا ۳۰۰ مسیحی سلطنت کرده) حامی بزرگ مانویان بنخواستش یکی از پیشوایان مانوی نزد فرسی شاهنشاه (۲۹۳ - ۳۰۲ مسیحی) وساطت میکند و قبول میشود و تعقیب خونین مانویّه توقیف میشود و این آسایش تاوفات فرسی دوام کرده ولی در زمان خلف او هرگز دوم باز تحریک مجوس از سر نو آتش فتنه را برافروخت. تاریخ مانویان و دعاة آنها و پیروانشان تا طغیان مغول خود داستانی دراز میشود و قصول نمایان آن انتشار سریع مانویّت است در عالم بحدّیکه در حدود سنه ۳۰۰ مسیحی یعنی قریب یک ربع قرن بعد از وفات مانی دین وی در سوریه و مصر و افریقای شمالی تا اسپانی و مملکت کال جلوتر رفته (۱) و در همان زمان و در واقع چند سال بعد یک صدیق مانوی از قوم لیلی در دالماسی دیده میشود چنانکه از کتیبه سالونا ظاهر میشود و مانویانی قبل از سنه ۳۱۴ مسیحی در روم مرکز یاپ مسیحیان متیلیداس دیده میشوند. در سنه ۳۲۶ مسیحی قانون قسطنطین بر ضدّ اهل بدعت بمانویان شمول یافت. و بالتی لیان اول در سنه ۳۷۲ مسیحی حق اجتماع را از مانویان سلب کرد. تئودوسیوس در ضمن قوانین سنه ۳۸۱ و دو سال متوالی بعد از آن تاریخ مانویان را از حق شهادت دادن در محاکم و ارث بردن محروم کرده برای برگزیدگان آنها جزای اعدام مقرر کرد و حکم به تبعید تمام مانویان از مملکت داد. ژوستینیان نیز در سنه ۵۲۰ برای مانویان جزای اعدام اعلام کرد. مارکوس دیاکونوس شرحی راجع بیک نژادی بنام یولیا از انطاکیه می نویسد که مبلغ مانوی بود و در حدود سنه ۴۰۰ مسیحی به غزه آمده و بنشر دین مانی مشغول بود و نیز فعالیت عظیم شادآور هزد در آسیای مرکزی قابل ذکر است که یکی از بزرگترین مروجین وائمه و قدّسین مانوی است بعدیکه تاریخ ولادت او پس از تاریخ ولادت و وفات خود مانی (که هر دو در توشجات مانی مبدأ تاریخ بود) نیز مبدأ تاریخی شده

---

(۱) در سنه ۲۸۷ (یعنی ده سال بعد از وفات مانی) و بطولی در سنه ۲۹۶ برابر سمایت ژولیان پروکونسل آفریقا فرمانی از امپراطور روم دیوکلین (Diocletianus) برخند مانویان و لزوم سوزاندن کتب آنها صادر شد و در قرن پنجم مسیحی پاپ سنت لئون حکم بسوزاندن نوشته های مانویان داد و مقدار کلی از این اوراق و کتب که ضبط شده بود سوزانده شد.



است (از سنه ۶۰۰ مسیحی) (۱) و همچنین مذهب رسمی شدن مانویت در مملکت اوینورها از سنه ۷۶۳ مسیحی (۲) و دخول آن دین در چین و انتشار معتد به آن در آنجا (۳) و

(۱) در طخارستان و در مرو و پنج دین مانوی زیاد داشت. بعدیکه **هوئن تسونگ** سیاح چینی در ربع دوم قرن هفتم مسیحی گوید که مانویت دین مطلق ایران است که مقصود آن نواحی ایران بوده که در حدود طخارستان بود که دین مانوی در آنجا خیلی قوت داشت و در اوایل قرن هشتم مسیحی یک خلیفه مانوی در طخارستان مستقر بود.

(۲) در ۲۰ نوامبر ۷۶۲ خاقان اوینور شهر **لویانگ** پایتخت مشرقی چین را گرفت و چند ماه در آنجا توقف نمود و در این شهر دعای مانوی با نزدیک شدن وی بدین آنها گروید و از آن تاریخ یعنی ۷۶۳ مسیحی مذهب مانوی دین رسمی دولت اوینور شد و رونق کامل داشت تا وقتی که در سنه ۸۱۰ مسیحی قریبها سلطنت اوینور را منقرض کردند. اسم **قاغان** (خاقان) مملکت اوینور **بوگو** یا **بوگوگ** بود و مملکت او در **اورخون** (شمال مغولستان) بود. شرح این واقعه یعنی تصرف **لویانگ** و قبول دین مانوی در یک کتبه سه زبانی (چینی و ترکی و سغدی) که بین سال ۸۰۸ و ۸۲۱ مسیحی در پایتخت مملکت اوینور **قارابالگاسون** ثبت شده برای مامانده است. پس آنکه مملکت و دولت بزرگ اوینورها در سال ۸۱۰ بدست قریبها فتح شد باز مانویت در ممالک کوچک منشعب از مملکت بزرگ میبود در بین اینورهای شرقی در ایالت غربی چین امروزه **کانسو** و **شانسی** که پایتخت آن **کانچو** است و همچنین نزد اوینورهای غربی و دولت کوچکی که در واحه **تورفان** باقی ماند و پایتخت آن **خوجو** نزدیک **تورفان** بود دوام کرد. پس از زوال دولت بزرگ اوینور چینیها به تعقیب مانویان پرداخته و در سنه ۸۴۳ مسیحی بموجب فرمانی این مذهب در تمام ممالک چین ممنوع شد اگرچه کم و بیش تا قرن ۱۴ مسیحی در چین دوام داشت. خاقان اوینور در ۲۰ نوامبر سنه ۷۶۲ به **لویانگ** دست یافت و در ماه مارس سنه ۷۶۳ به مملکت خویش برگشت و بجهانفر معلم مانوی را با خود برد که آنها دین مانوی را نشر کردند.

(۳) نظریروایات چینی در سنه ۶۹۴ مسیحی یک شخص مهم مانوی کتایب اصول را (که ظاهر آهان انجیل مانوی بود) به چین برد. در سنه ۷۱۹ مسیحی نایب السلطنه چین در طخارستان یک روحانی عالیهقام مانوی را بعنوان دانشمند علم نجوم بدربار چین فرستاد و بر اثر فعالیت وی هفته معمولی مبنی بر اساس سیارات سبعة در چین رایج شد. در سنه ۷۲۷ در چین بما نویان حق اقامت داده شد و دین آنها جزو مذاهب مجاز گردید. در رساله مانوی چینی که ذکرش گذشت گوید در آن سال (یعنی سنه ۷۱۹ مسیحی) مملکت هریجا و مملکت طخارستان و مملکت هند جنوبی سمرانی بدربار امپراطور چین فرستادند که عرض احترام نموده و باج بیاورند. از مملکت طخارستان پادشاه چنانیان بنام بش یک عریضه بامپراطور فرستاده و در آن **موچوی** بزرگ (**مورگ** - معلم مانوی) را حضور امپراطور معرفی کرده و نوشت که این شخص در علم نجوم ماهر است و عقل عیق دارد و هیچ سؤالی نیست که او جواب ندهد و خواهش کرده بود که او را بحضور پادشاه و تحقیقات لازمه از او بکنند و اجازه تأسیس یک معبد برای عبادت بر طبق مذهب خود بادهند. ۴۳ سال بعد از آمدن این معلم بزرگ به چین یک فرمان دولتی دین مانوی را اصولاً ممنوع کرد (یعنی تبلیغ آن را بین چینیها) ولی به معتقدین آن آزادی عمل بدین خود داد و نیز گوید هفته هفت روزه بر طبق عدد سیارات سبعة نیز پس از آمدن این معلم مانوی به چین در سنه ۷۱۹ مسیحی در مملکت چین پیدا شد و اسامی روزهای هفته از سغدی اقتباس گردید.

ظهور اختلاف و انقسام بین مانویان و دو فرقه شدن آنها بنام **مقلاصیه** و **مهریه** و جدا شدن مانویان آسیای مرکزی از مرکز خلافت مانوی یعنی بابل و خلیف بیعت اصلی امام بابلی و معروف شدن آنها باسم دیناوران و تسمیه پیروان خلافت بابلی باسم دینداران و نمایان خلیفه اموی **ولید ثانی** (سنه ۱۲۵-۱۲۶) بمانویان و قلع و قمع کلی مانویان معروف بزنادقه (از زندقه بمعنی تأویل‌یون) در عهد مهدی خلیفه عباسی و البته قصه‌های زیاد (۱) و جالب توجه معارف آنها مانند **ابن مقفع** و غیره و تکفیرها و تعقیبات مانویان در ممالک مسیحی که خود داستان درازی دارد. این تعقیبات باعث مهاجرت مانویان بین‌النهرین و ایران بسوی شرق و شمال شده در ترکستان و مخصوصاً در سفد عده عظیمی مقرر کردند (۲). زبان سریانی کم کم فراموش و متروک شد و نوشتجات آنها عمده پیدارشی و قسمتی بیاریسک تبدیل شد. بعدها به سفدی و از سفدی بترکی هم ترجمه شد. بقول **ابن التمیم** پس از انقراض دولت ساسانیان مانویان از ماوراءالنهر بایران برگشتند و **خالد بن عبداللّه القسری** با آنها مساعد بود و نیز گوید در بغداد هنوز در عهد خود او عده معتدبه بودند و وی ۳۰۰ نفر از آنها را در عهد **معز الدوله** میشناخته ولی در زمان تألیف کتاب **الفهرست** حتی پنج نفر هم در آنجا نیست و بیشتر در حوالی سمرقند و سفد و بنجیک هستند و آنها را اجاری خوانند (۳).

مانی شش کتاب نوشته و منشورهای بسیار باصحاب و پیروان خود و شاید دیگران هم فرستاده که اسامی عده ای از آنها در ضمن فهرست ۷۶ رساله مانی و اصحاب او در کتاب **الفهرست** به ما رسیده است. از شش کتب پنج تا را بزبان (۱) در کتاب **الانساب** تألیف **سمعانی** در ماده زندی قصه بازمه مضحکی از تعقیب مانویان از طرف هرون الرشید آمده است.

(۲) **مسعودی** در **مروج الذهب** در باب قوم طغرل از اقوام ترک گوید که امروز (یعنی در سنه ۳۴۲ = ۹۵۴ م. ب. هجری) در بین تمام اجناس ترک قوی تر و پر شوکت تر و صاحب مملکت منظم تری از آنها نیست و صاحب مملکت کوشان هستند که بین خراسان و چین است و مانوی هستند و در میان ترکها غیر از آنها کسی پیرو مذهب مانی نیست - عجب آنست که **جاحظ** که قریب یک قرن قبل از **مسعودی** نوشته در کتاب **العیون** (چاپ مصر سنه ۱۲۲۴ جلد ۴ صفحه ۱۳۸) گوید که زنادقه (مانویان) هیچ وقت امتی نبوده و ملک و مملکتی نداشته اند و یا کشته شدند یا فراری بودند یا متناقض - (۳) قبل از ظهور اسلام هم در ایران میان مانویان انقسام و انشعابی پیدا شده بود و بئند و هزدک که ظاهر آ عقاید او از همان طریقه بئندو منشب شده بود مجدد و انقسامی در دین مانی آوردند.

خودش یعنی زبان محلی که آرامی شرقی باشد و مانی در آن بزرگ شده نوشته است و در کتب عربی و غیره زبان آن کتابها را سریانی نامیده اند ولی بعضی تصور کرده اند که دلایلی در دست است و مخصوصاً از قطعهای از کتب او که **بارکنای** در کتاب سریانی خود آورده معلوم شده که زبان مانی و کتب او سریانی کامل بمعنی معروف آن یعنی زبان ادبی **اورفه ( ادسا )** نبوده است . ولی قول اخیر آنست که آن بهر حال نوعی از سریانی معروف بوده است . از بعضی از مندرجات این کتب بواسطه مستقیم و غیر مستقیم اطلاعاتی داریم مثلاً در کتاب **سفر الاسرار** ظاهر آشرحی از عقاید **ابن دیصان** ذکر شده است . یک کتاب هم باسم **شاپور گان** بیارسیک یعنی زبان جنوب غربی ایران نوشته است و بیشتر مندرجات آن راجع بمعاد بوده است (۱) ولی قرائنی موجود است که وی تسلط کامل و خوبی در فارسی نداشته و بردن مترجم با خودش پیش بهرام چنانکه گذشت یکی از آن دلائل است و بعید نیست که بزبان پارسی بیشتر آشنا بوده است . مخصوصاً ذکر این نکته بی مناسبت نیست که ابن فقره که مانی و پیروان او آنچه در کتب و نوشتجات خود برای زردشتیان نوشته اند در آنها اصطلاحات زردشتی از قبیل **کهورد ( گیومرت )** و **سروشاو و مشیغی ( به سغدی میثرا )** و **فریسف و مهریزد و زروان و فریلون ( بسمت طیب )** بکار برده اند مربوط بآن نبوده که دین او در اصل مایه و ماده ای کلی از عقاید زردشتی داشته است . این ظن و عقیده که دین مانی از دین زردشتی مایه گرفته و تحت نفوذ و تأثیر آن بوده چندی شیوع داشت و محققین تا بیست سی سال قبل بر این تصور وجود یک طریقه ایرانی نجات نفوس و تعبیر آلمانی فرمیه ( باتوری ) **Iranische Erlösungs Mysticism** قبل از مانی فرض کرده بودند . لکن پس از تحقیقات عمیق جدیدتر و دقت و غور کافی در آثار مانوی جدیدالکشف بتحقیق پیوسته که این ظن اساسی ندارد و فقط ناشی از آفت شده که مانی که دین خود را دنیائی و با اصطلاح **ترکها** « جهانشمول » میدانست و میخواست دین او جای همه ادیان عالم را بگیرد و خود را خاتم **رسل** یا خاتم الانبیاء میدانست سعی داشت همه مطالب و عقاید

(۱) بقول **ابن الندیم** این کتاب بای در انحلال ( اصطلاح مانوی مرگ ) ستاین و انحلال برگزیده گان و انحلال غنا کاران داشته .

خود را با اصطلاحات هر ملت و اقلیتی ترجمه و بیان کند که مفهوم آنها باشد و چنانکه در شرح عقاید او خواهیم گفت او و پیروانش در استعمال هر زبانی برای بیان عقاید خود اصطلاحات خود را با مسامحه ترجمه کرده اصطلاحات یونانی یا عیسوی یا فارسی زردشتی و بعدها چینی بودائی را برای سهل الفهم کردن آن مطالب بی محابا و ملاحظه استعمال میکردند. بطور مثال ذکر این نکته مناسب است که یکی از کتب معروف مانی معروف به **سفر الجابره** است که قطعاً از آن بزبانهای ایرانی بدست آمده و در زبان ایرانی با اسم کتاب **گوان خوانده** میشد که جمع **گو** و مشتق از لغت اوستائی **کوی** است که در زمان ساسانیان این کلمه بمعنی **جبار** استعمال میشده است. از مآخذ عربی که ترجمه عربی این کتاب را در دست داشته‌اند مانند رساله **غضنفر تبریزی** (که اقتباسی از آن در دیباچه آلمانی **الاثار الباقیه یرونی** ثبت شده) می بینیم که اسم پهلوانان یا **جبار** ایرانی مانند **سام** و **نریمان** در همان کتاب مانی آمده بوده است ولی در مقام تحقیق معلوم شده که این اصطلاحات ایرانی را **تلامذه** مانی در مقام ترجمه بزبانهای ایرانی بجای کلمات سریانی گذاشته‌اند و عادت آنها بر آن بوده که همه اصطلاحات و حتی اسامی خدایان و ماهها و اسمهای اساطیری را بزبان منقول الیه ترجمه میکردند و مانی در آن کتاب از روایات داستانی ایرانی هیچ ذکر و استفاده‌ای نکرده بوده است. در واقع این کتاب مانی ماخوذ از کتاب **اخشوخ** (ادریس) است که اصل آن قریب چهار قرن قبل از مانی بزبان عبرانی نوشته شده و بعدها به شش یا هفت زبان ترجمه شده که فعلاً قطعاً یا اقتباسی از نسخه یونانی و لاتینی و پارسی (من همیشه این لغت را برای زبان ایرانی میانه جنوب غربی استعمال میکنم) و سفدی و قبطی بدست آمده و موجود است و از اصل کتاب فقط يك ترجمه کامل در زبان حبشی تا امروز باقی مانده است و بس قطعاً باید فرض کرد که يك ترجمه آرامی هم وجود داشته که مانی که عبرانی نمیتوانست بخواند از آن نسخه آرامی استفاده کرده است. این کتاب مانی همان است که بفرنگی **Livre des géantes** ترجمه کرده‌اند. بهر حال بودن اصطلاحات و حتی طرز بیان و عقاید بصورت زردشتی نباید موجب اشتباهی گردد. از کتب دیگر مانی علاوه بر **سفر الجابره** و **شاپورستان** و **کنز الاحیاء** که بمقتضای بعضی ضمیمه انجیل مانی

بود و سفر الاسرار و فر قماطیا که در مآخذ ایرانی ظاهراً بُنگاهیکه بود در لاتینی شاید همان Epistula Fundamenta معروف است (۱) انجیل زنده یا انجیل مانی را باید مذکور داشت. این کتاب اخیر یعنی انجیل که قطعاتی از آن در آثار تورفان بدست آمده بریست و دو قسمت مطابق ۲۲ حرف تهجی آرامی بنا شده بوده است و ظاهراً يك جلد آلبوم تصاویر که مبین نشان دهنده مطالب کتاب بوده و در یونانی با اسم ایقون و در زبان پارسی اردشنگ و در پارسیك اردنگ و در قبطی ایقونس و در کتب مانوی چینی «تصویر دواصل بزرگ» نامیده میشد ضمیمه آن بوده است. و تئیکه از شرح عقاید و «سیستم» فوق الصاده عجیب و غریب و افسانه‌ای و طولانی و درهم و برهم و مشکل و پر شاخ و برگ و جزئیات و پیچیده و اغلب حتی متناقض دین مانی و مخصوصاً عقاید تکوینی او (Cosmogénie) بحث میکنیم (که شاید بعدها در خطابه دیگر متمم این خطابه صورت گیرد) ملتفت خواهید شد که جزئیات اوضاع و تشکیلات آن عقاید بقدری مفصل و پراز اوهام است و بحثی که بیرونی آنها را هذیان و سفه مینامد پیچیده است که واقعاً هم بدون يك آلبوم یا اطلسی در دم دست خواننده که دائماً برای فهم غوامض بآن هر ساعت رجوع کند آن دستگاه عظیمی که مانی در محتله خلق کرده بود و از کتب اختیارات و جئات الخلود و کتب سحر و طلسمات خود همان عقب نسیماند مفهوم نمیشد و ظاهراً خود مانی ملتفت قصور در این کار بوده و حتی خود او جزئیات عوالم تکوینی و داستانهای آنرا گاهی بعد فراموش میکرد و بهمین جهت این کتاب را که ما بمساحه از آن آلبوم یا اطلس تعبیر میکنیم ساخته بود (چنانکه جکسون (Jackson) لوحه‌ای مشتمل بر اشکال هشت زمین مانی نقش کرده). هنینک گوید که انسان آرزو میکند که کاش مانی قالبی مومی از دنیای تصویری خود پهلوی خود داشت که هر وقت این مطالب عجیب را بیان میکرد بآن «مودل» نگاه میکرد که رشته را گم نکند. از این کتاب اردنگ هنوز در قرن پنجم (یعنی عهد سلاطین غزنوی و سلجوقی) نسخه‌ای در غزنه وجود داشت

(۱) شاید همین کتاب است که در مآخذ چینی کتاب دو رشته یا دو اصل (یرنیپ) نامیده شده و بتول پلیو (Pelliot) ظاهراً در ایرانی اسم «دوین نامک» داشته است.

و **ابوالمعالی** در کتاب فارسی خود **بیان الادیان** از آن حرف میزند. محض اینست که آنچه نسبت باین پیچیدگی دستگاه خلقت تصویری عانی بیان شد مبالغه و یا طعن و ناشی از کم اخلاصی بمائی تصور نشود این مثال باید کافی باشد که در قسمتی که مائی از ده آسمان و هشت زمین و هفت ستون و سه چرخ و دیوهای دریا و قسمتهای آسمانها بتفصیل حرف میزند بطوریکه **افلاك جزئیة فصیرالدین طوسی** و شارحین کتب او (۱) پیش آن سهل نماید و شاید بی شباهت بجغرافی آسمانهای حاجی سید **کاظم رشتی** نیست (۲). ضخامت هر فلک را ده هزار فرسنگ و ضخامت جو بین هر دو فلک را باز ده هزار فرسنگ و جمعاً همه را از بالا به پائین ۱۹۰۰۰۰ فرسنگ می شمارد و گوید که خداوند آسمانها در فلک هفتم نشسته یعنی از پائین بیلا آسمان هفتم ولی در **کفالا یا** که باز از تقریرات مائی **افلاك** را شرح میدهد خداوند را در فلک سوم از بالا بیائین قرار میدهد باین خیال که هفت از ده که تفریق شود سه میماند در صورتیکه فلک هفتم از پائین بیلا باید فلک چهارم از بالا بیائین باشد!! و چقدر موشکافی و متحرکی ازین گذاشتن توان شمرد بیان قسمتهای آسمانها را از سی درجه فلکی منطقه البروج تا ۲۵ ثلثه دائرة فلکی و مدت سیر آفتاب را در آنها از یکماه و یک روز و دو ساعت و یک ساعت و بیست ثانیه و ده ثانیة زمائی به تفصیل. آنچه در این شرح بدرود لغویون ما می خورد اصطلاحات فارسی و پارسی و سغدی آنها است مثلاً آستنگ و راستون

(۱) **خواجہ فصیرالدین طوسی** برای حل مشکلاتی در علم هیات که بنظر متقدمین غیر قابل حل می آمد (۱۶ اشکال) **افلاك جزئی** زیادی بغیر از **فلک عطارد** بمقدار ۲۱ فلک در کتاب تذکره خود پیشنهاد کرده و **خفیری** در شرح تذکره عمده آن **افلاك جزئی** را به ۷۸ رسانیده است.

(۲) حاج سید **کاظم رشتی** از علماء شیخیه و تلمیذ **شیخ احمد احسانی** در کتاب **شرح قصیده** که شرحی است بر قصیده **عبدالباقی** افندی موصلی (طبع طهران سنه ۲۷۰ هجری قمری) در صفحات ۱۱۶ و ما بعد محلات مدینه علم را ۲۲ مجله شمرده و در وصف محله بیست و دوم ۲۶۰ بند (کوچه) شمرده بانام و نشان که صاحب هر یک از آنها را نیز با اسم عجیب آنها که شبیه به کلمات مهمل هندیانی است ذکر کرده است.

و چهارگ و زمان<sup>(۱)</sup> و وسانک<sup>\*</sup> برای يك برج یا يكماه و يك درجه فلکی یا يك روز و پنج دقیقه دائرة فلکی یا دو ساعت و ۱۵۰ ثانیه فلکی یا يك ساعت زمانی و بیست و پنج ثلثه فلکی یا ده ثانیه زمانی ( بلف و نشر مرتب )<sup>(۲)</sup> . در شمردن اسامی دیوان مانند آشقلون و نم رثیل و ملائکه مانند میکائیل و سرائل و رافائل و جبرئیل و آشل و دادئل و آبرئل و نلسیدئل و رقتل و بارسیموس و غیره اِطْناَب مانی کمتر از خرافات مؤلف یا جاعل کتاب معمول تَکْلوْشای بابلی که اجداد خود را جرثیا بن بدنیا بن برطانیا بن شالاطیا خوانده و مطالب خود را به حکمائی مانند ارمسیا و برهمانیا و بنبوشاد و صغریت و سوهابسات و یاربوقا و غیره نسبت داده نبوده<sup>(۳)</sup> و نزدیک بکتاب دسانیر معروف با اصطلاحات جمعی عجیب آن است که آقای دکتر شفق قبول زحمت استخراج آنرا نموده و در رساله سه سخن رانی خود صفحه ۶۹ درج کرده است . علاوه بر کتب مذکور در فوق مانی اسامی کتب دیگری هم ازو در کتب قدیمه دیده میشود که حکم قطعی در صحت انتساب آنها بمانی نمی توان کرد مانند کتاب الجبله<sup>(۴)</sup> که مسعودی در کتاب التیبه والاشراف ذکر کرده و کتاب الهمدی والتدئیر که یعقوبی بمانی نسبت میدهد و صبح الیقین<sup>(۵)</sup> والتأسیس که بیرونی در ضمن رساله خود در باب فهرست کتب محمد بن زکریای رازی اسم میبرد . شرح مشبع و کاملتر کتب و رسائل مانی و مندرجات آن را طالبین در کتاب نفیس آلفاریک در دو جلد بزبان

(۱) میان زمان ( که معادل يك ساعت است ) و وسانک<sup>\*</sup> ( که معادل ده ثانیه است ) يك قسمت دیگری نیز هست که حکم دکان یا دکه دارد و به سفدی فیینه نامیده میشود و معادل ۲۰ ثانیه زمانی یا ۵۰ ثلثه فلکی است .

(۲) هنینگ در مجله مدرسه تحصیلات شرقی و آفریکائی لندن مجلد ۱۲ صفحه ۳۱۱ شرحی وافیه راجع باین تقسیمات نوشته و در ضمن جدولی از اسامی سفدی و عربی و یهنوی و یارنی هر يك از قسمتها و معادل درجات فلکی و مدت زمانی آنها ثبت نموده است .

(۳) مؤلف این کتاب ابوطالب زینات ( احمد بن الحسین بن علی بن احمد بن محمد بن عبدالملك ) نام دارد که مندرجات کتاب را به ابن وحشه نامی نسبت میدهد .

(۴) در بعضی نسخ صبح الیقین .



فراشه خواهند یافت. اگر نسبت به تعلیمات فلسفی دینی مانوی قدری جسارت شده در مقابل باید گفته شود که این مؤسس دین مطالب خوب و عالی هم دارد و مبنای عقاید او فلسفه جدید یونانی و گنوسی و امتزاج آنها با ادیان سامی و خصوصاً مسیحیت و طریقه‌های متکلمین مسیحی مخالف اکثریت بوده و در واقع مانند طریقه هر قیون و ابن یحسان شکلی از هلنیزم (بمعنی فلسفه یونانی بعد از اسکندر) بود چنانکه توضیح کامل آن در ضمن بیان اصول و فروع عقاید مانوی بعرض خواهد رسید و مخصوصاً باید گفته شود که در جنبه اخلاقی و تقوی و آداب تعلیمات مانوی خیلی دارای صفا و انسانی بوده و حتی خصم بزرگ مانویان سنت آگوستین در ضمن مباحثه با اسقف مانوی آفریقائی **پورتونائوس** با خلاق بی‌عیب مانویان شهادت می‌دهد. و خواندن اعتراف‌نامه مانوی با **سم خواستوا** گفت که نسخه ترکی و سغدی آن در دست است کافی است برای توجه باینکه طمن شدید مخالفین مسیحی باین دین چه قدر بی‌اساس است و البته اگر معتقدات و بنیاد اصول آن دین آنقدر است و خرافاتی بود که در ظاهر بنظر می‌آید و نحن محقق علامه‌ای را مانند **یروانی** زده است علمائی مانند محمّد بن زکریّا و ادیب فاضلی مانند **ابن المقفع** و بسیاری دیگر در محیط تعلیمات ساده تر اسلامی و بجهت مباحثات متکلمین و معتزله مجذوب آن عقاید و تعلیمات نشده بودند (اگر چه محمّد بن زکریّا مانوی نبوده و کتابی در ردّ بر صیسی ثنوی نوشته) و این فقره برای این جانب سرتی است غامض که حلّ آن سهل نیست. البته شکل آن دین در قرون بعد بتدریج بقدری افسانه آمیز و خرافاتی شده بود و دیوها و خدایان بیشمار در آن استیلا یافته و منترهای سحری زیاد دیده میشود که خود دین مانند طریقه جادوگری و دفع شیاطین و جلب توجه خدایان گردیده بود و البته این وضع از طرز بیانات خودمانی پیدا شده که ارواح علویّه و خدایان را مأمور و طائفی دانسته و بعدها عوام آنها همه این اشباح و ظهورات را خدایان حقیقی شمرده‌اند و مخصوصاً چون مترجمین مانوی چنانکه گفته شد در هر ناحیه ای اصطلاحات بعضی مذاهب را آزادانه استعمال میکردند این فقره باعث تزیید عده خدایان شده و اسم خدایان را نیز ترجمه کرده‌اند و آن خدایان محلی رفقای خود را هم بتدریج می‌آوردند و عده اصلی خدایان که خود خیلی زیاد بود بدین طریق فزونی میگرفت. مثلاً مانند فریدون اولین طبیب

ایرانی در اوستا که اسم او در اُرد و عزائم مانویان بهمان اندازه عمومی است که در میان زردشتیان و حرزهای آنها و سبب عمده ضعف و سستی و زوال تدریجی دین مانوی که اگرچه کمایش هزار سال دوام کرد سرعت ناپایدار شد همین عدم سادگی و غامض بودن آن و محتاج هضم بودن آن همه فرضیات موهوم بوده نه تنها تعقیب و سخت گیری زردشتیان و مسیحیان و مسلمین و محققین شروع آثار این ضعف و زوال را از همان زمان خودمانی ملاحظه نموده و دریافته اند بعلاوه مخالفت آن با نظام اجتماعی بشر چه ترویج عدم تناسل و برانداختن اصل حیات از اصول آن بود و بهمین جهت بقول بیرونی بهرام درموقع محکوم کردن مانی گفت این شخص برای آن برخاسته که عالم را خراب کند پس بهتر آنکه ماقبلاً و پیش از آنکه وی بعمراد خود برسد او را خراب و نابود سازیم تحقیق و مطالعه کامل در دین مانوی محتاج بحث در چندین موضوع است که آنها را **پولوئسکی** (H. J. Polotsky) مؤلف یکی از بهترین مقاله ها در باب مانویت در دائرة المعارف علوم و معارف کلاسیک (یونانی و لاتینی) **پاولی و ویسوا** بهشت قسمت با فصل تقسیم کرده است و از آن جمله قسمتهای راجع بمنابع اطلاعات و تاریخ حیات مؤسس و تاریخ خود مانویان در این صحبت امروزه بطور اختصار و اجمال بیان شد و قسمتهای مهم باقی مخصوصاً اصول و اساسات و تشکیلات «سیستم» مانویت و آداب و عبادات و فرائض و سنن و واجبات و منہیات عملی و ارتباط دین مانی با مسیحیت و عقاید آن و اساس فلسفه دین مانی و منشأ آن باید ناچار موضوع یک صحبت جداگانه و متمم باشد که چنانکه واضح است فرصت امروز نه تنها تمام شده بلکه وقت شریف آقایان حضار بیش از حد جایز مشغول شنیدن این بیانات خشک گردیده و یقین دارم همه خسته شده اند اینجانب در باب بقیه مطالب نیز یاد داشتهائی دارم و حاضر است ولی عرض آنها امروز اگر برای من زحمت زیادی نداشته باشد برای مستمعین طاقت فرسا خواهد بود و اگر چند دقیقه دیگر هم صرف جواب سؤالات ممکن حاضرین شود برای امروز کافی بنظر می آید و ویمانه لطف آقایان در توجه بعرایض حقیر نزدیک بلب ریزی خواهد بود پس همان به که سخن را بانجدید تشکر خالصانه خود از صرف وقت فضایی حاضر به بیانات امروزی خاتمه بدهم.

## قسمت دوم

( ۱۲ بهمن ماه ۱۳۲۹ هجری شمسی )

در خطابه‌ای که در ۲۲ آذرماه سال گذشته در همین انجمن بشقاعای دوست محترم و فاضل خودم آقای پورداود خوانده شد شعبه‌ای از ظهور مانی و تاریخ زندگی او و انتشار دین وی بیان شد و چون وقت کافی نبود قسمت دیگر این موضوع که راجع به شرح اصول و فروع دین مانوی باشد بموقع دیگری محول گردید و امروز پس از يك سال از يك زندگانی متزلزل و بی اطمینان نصیب شد که باقی خطابه را با تمام برسانیم .

دین مانی یکی از غوامض مسائل تاریخ ادیان است و فهم آن بغایت مشکل است و میتوان گفت بنیان و ترکیب عقاید مانوی در تکوین اصلی موجودات و سیر تاریخی وجود بقدری پیچیده و پراز افسانه و داستانهای موهوم و شیه بخرافات است که شاید نظیری در میان ادیان عالم و بلکه افسانه‌های قدیم هم ندارد . علاوه بر این پیچیدگی منظومه عظیم و پر عرض و طولی که مانی ابداع نموده بی اندازه پهناور و جامع و محیط و دارای داستان دراز است .

از پیش از دو قرن باین طرف تحقیقات زیادی در منشأ عقاید مانوی و کیفیت تشکل آنها بعمل آمده و مخصوصاً در طرف پنجاه سال اخیر در این زمینه مساعی زیاد بکار برده و رسائل و مقالات بیشمار تألیف شده است . عقیده‌های مختلف یکی بعد از دیگری طرح و متروک گردیده است و بطور خلاصه آنکه چندی عقیده ربط دادن عقیده مانوی بفلسفه هندی رایج بوده و بعدها پس از اکتشاف آثار مکتوب در ترکستان چینی درش نقطه در حوزه تورفان که چند هزار قطعه بوده و چند صد قطعه از آن آثار مانوی و در زبانهای مختلف بود مخصوصاً در زبانهای ایرانی میانه یعنی پارسیک ( یا پارسی جنوب غربی ) و یارثی ( بهلولی اصلی ) و سندی جمعی از محققین مایل باین عقیده شدند که عقاید قدیمی ایرانی و مخصوصاً عقیده زروانی و بعضی طریقه‌های غیررسمی و بدعت آمیز زردشتیان در دوره اواخر اشکالیان و اوایل ساسانیان در ترکیب و بنیان

مانی بوده و قسمتی مهم از عقاید «گنوسی» رایج در سوریه و بین‌النهرین و عقاید قدیم بابلی و ایرانی با صیغه گنوسی دارد) در منبع و منشأ اصلی آن اهمیت زیادی داده شده است و بنا بر این اگر آخرین تحقیقات و عقاید را در این باب خلاصه کنیم میتوان گفت که هیأت مجموعه تعلیمات مانوی معجونی است حاصل از ترکیب (Syncretism) مسیحیت «گنوسی» سوریه و بین‌النهرین و عقاید قدیمی بابلی و فلسفه هلنی یونانی جدید و عقاید ایرانی زردشتی و غیر زردشتی. مانی که از طرف پدر و مادر ایرانی و پارسی (یعنی ایرانی یونان دوست) و از حیث وطن بابلی بوده و از حیث مسکن و نشو و نما در محیط مفصله یا هاندانی قدیم در میسان بدوران آمده و بواسطه مسافرت‌های خود در مشرق و مغرب با دین بودائی و مسیحیت و مخصوصاً طریقه‌های «گنوسی» بازیلیس (Basilides) و والنتینوس (Valentinus) و مرقیون و باردیسان و غیره آشنا شده بود آن عقاید گوناگون و فلسفه را بقلب ابداعی خود ریخته و منظومه جدیدی بوجود آورده که با قوت و نفوذ تمام آن دین مستقل وی در جهات اربعه از مرکز خود انتشار گرفته است و چون روح آن عبارت از نوید نجات بود مورد حسن استقبال بابلی‌ها و ایرانیان و مصریان و مسیحیان سوریه و مغرب زمین گردیده است و در واقع مانی با اطلاع اولی از مذاهب «گنوسی» رایج در آسیای غربی و طریقه مفصله بطور غیر مستقیم عقاید قدیمی بابلی و هم‌هلینزم سوریائی را اقتباس نموده و بر آن مایه کمی از عقاید مذاهب غیر رسمی ایرانی و مایه بیشتری از عقاید مبتدعه «گنوسی» مسیحی اضافه و ترکیب نموده است. شاید وی از همه بیشتر تحت تأثیر طریقه‌های مرقیون و باردیسان در آمده و بالاخره با اعمال قوه نبوغ و ابداع خود دستگاه عظیم و کاخ بلند پهناور بسیار پریچ و خم و پر تشکیلاتی پی افکند که شاید هیچ مذهب و طریقه‌ای باین بسط و باین درجه پهناوری و «تودرتو» وجود ندارد.

خلاصه آنکه پس از آنکه باور دین مانوی را اساساً یک منظومه بودائی و هندوی فرض میکرد و بورگیت (F.C. Burkitt) عناصر مسیحی آنرا غالب و اساسی فرض میکرد و رایتسن‌شتاین (R. Reitzenstein) به پیروی از بوسه (Bousset) آنرا مأخوذ از عقیده

نجات‌رمن آمیز ایرانی میدانست و بنو نیست (E. Benveniste) و نیبرگ (H.S. Nyberg) هم این عقیده را تقویت نموده و آنرا با عقاید فلسفی زروانی ارتباط دادند. شیدر با تغییر عقیده اولی خود آنرا از همه بیشتر به مسیحیت غیر رسمی و «گنوسی»<sup>(۱)</sup> هلنیست مرتبط شمرد. در این اواخر ویلن گرن (Geo. Widengren) تحقیقات جدید مفیدی در جنبه بابلی آن و مقایسه آن با عقاید آکدی و مخصوصاً مذهب تموز نموده و سودربرگ (Torgny Save-Soderbergh) جنبه هاندائی آنرا بدلائل زیادی تأکید و تأیید نموده و جداً سعی در اثبات این نظر کرده که اصل طریقه هاندائی قدیمتر از آن است که غالباً تصور میشود و شباهت‌های فوق‌العاده‌ای بین زبور مانوی قبطی توهاسی و نوشتجات هاندائی پیدا کرده است<sup>(۲)</sup>. در اینجا يك جمله معترضه می‌خواهم عرض کنم و آن اینست که اینجانب با اینکه نمی‌توانم دعوی شایستگی اظهار عقیده خاصی در این باب یا تأیید و ترجیح يك عقیده از محققین متخصص بردیگری داشته باشم و آنچه در این خطابه بیان میکنم جزئی از آنست که از کتب و مقالات محققین غربی جمع‌آوری نموده‌ام تمایل زیادی باین نظر دارم که مفصله<sup>(۳)</sup> که مانی بقول ابن‌الندیم در بین آنها نشو و نما یافته بود همان هاندائی‌های قدیم (در واقع هاندائی‌های ابتدائی یا اسلاف هاندائی‌های قرون بعد) یا قسمتی از آن هستند و مانی استخوان‌بندی اساسی و ابتدائی قسمتی از دین خود را از عقاید «گنوسی» هاندائی قدیم اخذ کرده است و اگرچه اغلب بدلیل قول ابن‌الندیم که گوید «پدر مانی که از طرف هاتف مأمور ترك گوشت و شراب و معاشرت با نسوان شد از طیفون به میسان رفته و به مفصله» که آنها نیز پیرو همین احکام بودند، پیوست چون هاندائی‌ها از این اعمال پرهیز ندارند یکی بودن مفصله و

(۱) زبور توهاسی قسمتی از زبور قبطی مانوی است و بعقیده محققین این توهاسی که زبور باور اسناد داده شده همان توهاسی تلمیذمانی است و زبور را هم در ربع اخیر قرن سوم مسیح نوشته است و سودربرگ عقیده دارد که این زبور در فلسطین و در ترك محیط هاندائی مشرب نوشته شده است.  
(۲) این فرقه و قوم که ظاهراً اسم اصلی بومی آنها نمودائی است بظن قوی همان صابین مذکور در قرآن و صابین اصلی کتب اسلامی (نه صابین حرانی) بوده اند.

هاندائی‌ها را قبول نکردند چنانکه پدرسن (Johs. Pedersen) استدلال نموده است (۱) و شاید عدم اشاره در نوشته‌های مانوی به حضرت یحیی نیز مؤید این تردید شود ولی ابن‌الندیم مسئله را با «صَابَةُ الْبَطَايِح» که همان صابین ناحیه میسان باشند یکی می‌شمارد و گوید هفت‌سده قائل به غل در آب هستند و همه آنچه را هم که می‌خورند قبلاً می‌شویند و این کارها عیناً با فراط در هاندائی‌ها (صوبه یا صبه) کنونی معمول است. علاوه بر دلیل قرائن متعدده ظن قوی بر آنست که هشتاد و پنج سال بعد از هاندائی معروف شدند و هم اکنون در مقر قدیم حوالی آب جاری شط العرب و دجله در اهواز و سوق الشيوخ و کوت عراق ساکنند در قرون اولی مسیحی از فلسطین بآنجای آمده‌اند و بهر حال قبل از مانی در میسان مستقر شده‌اند اگر چه ممکن است بعدها بتدریج هم عقیده‌های آنها از گاهی بگاهی از سوریه و فلسطین نیز بآنها پیوسته باشند و عقاید بابلی و ایرانی که مخلوط به معتقدات کنوسی و مذهب اصلی آنها که مؤسس آن با احتمال قوی حضرت یحیی بن زکریا بوده گردیده است پس از مهاجرت به بابل و میسان بتدریج داخل در آن شده است. بعضی اصرار دارند که طائفه هاندائی و دین آنها خیلی متأخر است و لذا بودن آنها را در میسان در عهد مانی بعید میدانند لکن دلیلی بر آن وجود ندارد که آغاز عقائد هاندائی قدیم‌تر باشد. اینجانب مهاجرت اولی آنها را به بین‌النهرین در قرون اول مسیحی فرض کرده‌ام ولی بهر حال نه پیش از قرن دوم مسیحی لکن آقای پوئش (Henri-Charles Puech) در کتاب اخیر فرانسوی خود «مانویت» ص ۱۲۶ اشتباهاً گمان کرده که من استقرار هاندائی‌ها را در بین‌النهرین در قرن سوم یا لاقلاً دوم قبل از مسیح فرض کرده‌ام در صورتیکه حقیقت آنست که اینجانب در مقاله‌ای که در مجله مدرسه السنة شرقیة لندن مجلد نهم نوشتم یکی بودن سال و ماه هاندائی‌ها را با سال و ماه قدیمی ایرانی اثبات نمودم که عیناً بدون يك روز فرق همان حساب ایرانی را معمول دارند و اکنون در این شکی نماند و راجع بکیفیت اقتباس آن قوم گاه شماری ایران را هم حدس زدم که آنها این حساب

(۱) در عجب نامه یعنی مجموعه یادکاری ۶۰ سالگی ادوارد پرون.

زمان را از بومیان اصلی محلّ مهاجرت و وطن جدید خود یعنی میسان اخذ کرده‌اند چه در میسان يك جماعت ایرانی از زمان سلوکی‌ها و شاید پیشتر مستقر بودند<sup>(۱)</sup> و چون در کتب دین قدیم **ماندائی** مثلاً **گینزه** بماه‌های خود ماه‌های میسانی اسم می‌دهند این حدس قوت می‌گیرد و نظر بر آنکه اسم ماه فروردین در میان آنها دلو و اسم اردیبهشت حوت و اسم خرداد حمل است و هکذا اینجانب اظهار نظر کردم که باید میسانی‌ها سال و ماه ایرانی را در موقعی اخذ کرده باشند که فروردین کاملاً یا تقریباً در دلو واقع بوده و آن حال در اواخر قرن سوم قبل از مسیح بوده و تا آخر قرن دوم نیز قسمتی از فروردین در دلو می‌افتاده است و مقصود من همانا میسانی‌ها بوده نه خود قوم **ماندائی** جدید. ورود بآن ناحیه که چنانکه ذکر شد بهر حال بظنّ قوی نمیتوان قبل از قرن دوم مسیحی بوجود آنها در بین‌النهرین قائل شد اگرچه شاید بیان من کاملاً مطابق منظور روشن نبوده است.

مذاهب و طریقه‌های «**گنوسی**» چنانکه ذکر شد تلفیق و تألیفی بود از عقاید مذهبی و فلسفی مشرقی ممالک بین ایران و یونان یعنی بابل و همه بین‌النهرین و سوریه و فلسطین و مصر که تحت تأثیر **هلنیزم** (Hellenisme) یعنی فلسفه یونانی بعد از اسکندر و بیشتر فلسفه اشراقی از يك طرف و الهیات ایران و بابل از طرف دیگر بوجود آمده و مزوج شده و ترکیب یافته و يك نهضت و طریقه عرفانی منتشر در آسیای غربی شده بود که اگرچه مبدأ آن بقرون آخری قبل از مسیح میرسد ولی تشکّل کامل و وسعت و انتشار و انشعاب و معروفیت آن پس از مزج به عیسویت بعمل آمد، شهرت

(۱) گرج میسان را که پایتخت میسان بود يك والی ایرانی که از طرف **آنتیوخوس** **اپیفانیس** امیر آن ولایت شده و در نئک اخیر قرن دوم قبل از مسیح يك سلاله امرای میسان تأسیس کرد بنا نهاد و در واقع این شهر جدید جانشین **آنتیوخیا** شد که **آنتیوخوس** بنا کرده بود و بعد سبل آنرا خراب کرد و آن نیز جانشین شهر اسکندریه بود که اسکندر کبیر در اوایل سنه ۳۲۴ قبل از مسیح در همان نقطه بنا نهاد بود و باز بعدها بابل و هلیان دجله و کارون خراب شده بود - سلطنت میسانی مستقل شده ویش از ۴۵۰ سال استقلال خود را حفظ کرد تا وقتیکه اردشیر بابکان آنرا منقرض نمود - **مقلصی** از عده عظیم زردشتیان در **بطانیخ** - حرف میزند.



واهمیت آن از اوایل قرن دوم مسیحی شروع شد و تا اواخر قرن سوم نفوذ و استیلای زیاد در همان ممالک سوریه و فلسطین و بین‌النهرین و ناحیه‌ی در مصر و ممالک روم شرقی داشت. دین مانی که بزرگترین و نامی‌ترین و قوی‌ترین طریقه‌های بشمار «گنوسی» بود باقی طریقه‌ها را که در واقع فرق مبتدعه نصرانیت بودند تحت الشعاع انداخت. اساس «گنوسی» مبنی بر مکشفه و اشراق و معرفت اشراقی و عقاید مخصوص تکوینی بود و همچنین فلسفه وجود که تنویتی جزه عمده و بنیان آن بود یعنی اعتقاد بدو عنصر اصلی خبر و شر و حکومت آنها در عالم و دیگر هفت قوه خالق که ظاهراً منشأ آن عقاید بابلی راجع بتأثیر سبعة سیاره بود و خلاص و نجات روح انسانی از عالم مادی شر و عودت او به عالم بالا که در واقع این اصول جوهر مرکزی عقاید «گنوسی» است که از تأثیر فلسفه جدید یونانی مخصوصاً افلاطونی مایه گرفته است و بنا بر آن طریقه و سائل برگشتن روح به عالم نور بیشتر عبارت از معرفت بحقایق و زهد در دنیا و امساك از معاشرت جنسی و تناسل است. از جمله عقاید متنوعه و عجیب زیاد «گنوسی» اعتقاد به مادر بزرگ یا خدای آسمانها است که در غالب طریقه‌های «گنوسی» موجود است که شرح آن محتاج بتفصیل بیشتری است و نیز اعتقاد بانسان قدیم یا ازلی و همچنین بانسان اولی یا آدم.

مطالعه و تعمق در طریقه «گنوسی» برای فهم کاملتر دین مانی بسیار مفید و لازم است ولی شرح کامل و جامع این عقیده (یعنی «گنوسی») و فرق مختلفه و زیاد آن در اینجا ممکن نیست و همین قدر کافی است که گفته شود که مایلین بتحقیق و مطالعه تفصیلی و عمیق و محیط در دین و فلسفه تکوینی مانی و عقاید مانویان قطعاً محتاج بغور در مذاهب «گنوسی» و از آن جمله مانیائی که هنوز زنده است و سایر طریقه‌های قدیم آن هستند مانند افیت‌های مارپرست (Ophites) و ناسی‌ها (Nasséens) و پراتی‌ها (Pratae) و شیتی‌ها (Sethians) و قانی‌ها (Cainites) و آرخونتیک‌ها (Archontics) و سوری‌ها (Severians) و باربلو گنوستیک‌ها (Barbelo-Onostics) و ژوستینی‌ها (Justinians) و نیکولائی‌ها (Nicolaitans)

و دوستی ها ( Docetae ) از يك طرف كه خیلی قدیمند و تقریباً همه آنها تحت اسم عام اوفیت می آید و طریقه‌هایی هستند بدون انساب بیک مؤسسی و از طرف دیگر پیروان الکسای ( Elkesaites ) که یکی از معروفترین و وسیع ترین مذاهب «گنوسی» بوده در حدود ۱۰۰ مسیحی، ظاهراً در ماوراء اردن ظهور کرده و اساساً يك فرقه یهودی بود که میخواست مذهب یهود را احیاء و تجدید کند و مؤسس آن الکسای کتابی داشت که بطن قوی مانی آنرا دیده است و شعبه‌های مختلف این مذهب از اسنی ها ( Essenes ) و سمپسائی ( Sampsaeans ) و ایونی ها ( Ebionites ) و ماسبوئی ها ( Masbotheans ) و اوسی ها ( Osseens ) و نزاری ها ( Nazarenes ) و ناصورائی ها ( Nasoraean ) و هموروپاتیست ها ( Hemorobaptists ) که همه این آخری ها از پیروان الکسای و فرقه‌هایی از قوم اسرائیل بودند و هم چنین پیروان دوسیتوس ( Dosithians ) از حدود قرن اول مسیحی و پیروان سیمون معروف به مغ ( مشعل ) ( Simonians ) و منافند ( Menander ) و سرتیوس ( Cerinthus ) و ساترنیلوس ( Saturnilos ) شاگرد منافند و کاریکرات از اسکندریه در قرن دوم مسیحی ( Carpocratians ) و غیرهم و بیش از همه اینها چهار مذهب یا طریقه خیلی معروف قدیم «گنوسی» مسیحی که تقریباً بلاشك كم و بیش منبع ارشاد و تاحدی سرمشق مانی بودند و آنها عبارتست از طریقه بازیلیدس ( Basilides ) که در قرن دوم در انطاکیه ظهور کرد و طریقه والنتین ( Valentin ) که در وسط قرن دوم مسیحی تعلیم کرد و مرقیون ( Marcion ) و باردیسان از اورفه که همه آنها یکی بعد از دیگری در قرن دوم مسیحی در بین ۱۳۰ و ۱۹۰ مسیحی ظهور و انتشار یافت (۱) و داستان آنها بسیار مفصل است.

در قرون بعد فرقه‌های مسیحی گنوستیک با طریقه‌هایی مشبع از عقاید مانوی ظهور و در عالم مسیحی انتشار یافتند مانند پرسیلیانیست ها ( Priscillianists ) در

---

(۱) مسعودی در کتاب التبیان و الاشراف گوید مانی در بسیاری از کتب خود مرقیونیه و دیسانیه را ذکر نموده و باین غصوس برای مرقیونیه در کتاب خود کفر و بایی دیگر برای دیسانیه در کتاب سفر الاسفار خود اختصاص داده و هم چنین در کتب دیگر خود.

اسپانی از اواخر قرن چهارم مسیحی و پاولی سین ها ( Paulicians ) در ارمنستان در قرن هفتم مسیحی و بوگومیل ها ( Bogomils ) در بلغارستان در قرن دهم و یازدهم مسیحی و پاتارین ها ( Patarines ) در قرن دوازدهم مسیحی در بوسنه ( Bosnie ) و ایتالی و کاتار ها ( Cathares ) که بقول معروف ۷۲ فرقه بودند در حوالی میلان ( Milan ) و آلپیژنسی ها ( Albigensians ) در جنوب فرانسه در قرن ۱۱ و ۱۲ تا قرن ۱۵ که تاریخ بدعت و فتنه این مذاهب مسیحی نیمه مانوی خود داستان بسیار مفصلی است و اخیراً استون رونسیمان ( Steven Runciman ) از دارالفنون کمبریج کتاب مفیدی تحت عنوان « مانویت قرون وسطی » راجع بهمین فرق مسیحی نیمه مانوی در پیش از دو بیست صفحه نوشته است .

بعلاوه کلی شرح کافی راجع به گنوستیک ها در دائرة المعارف مذاهب و آداب هستتکی و نیز تا حدی در کتاب نفیس آلفاریکث بفرانسه بعنوان « نوشته های مانوی » پیدامیشود .

در ایران نیز طریقه مزدکی در قرن ششم از دین مانوی مشتق شده بود . در خانمه این مطالب راجع به عقاید محققین در اصل و منشأ دین مانی باید گفته شود که بر حسب تحقیق صحیح اگر چه مانی از همه مذاهب و ادیان معروف تزد او کم و بیش ( مثلاً از بودائی خیلی کم و از زردشتی و زروانی قدری بیشتر و از نصرانیت باز بیشتر ) و از طریق های « گنوسی » بیش از همه ( و مخصوصاً از مرقیون ) افکاری اخذ نموده لکن دین او فقط ترکیب اقتباسات نبود بلکه اساس و روح آن از خود مانی بوده و مؤسس این بنای عظیم و ریزنده پی آن خود آن شخص عجیب بود و رنگ های ادیان معروف دیگر عریضی و عمده برای سهولت نشر دین مانی در ممالک دیگر و بین اقوام هندی و زردشتی و عیسوی بوده است و تلامذه مانی عادت داشتند که هر کلمه و اصطلاحی را حتی اسمها را و نام ماها و خدایان را نیز بزبان قومی که تبلیغ میکردند ترجمه نمایند مثلاً اسامی جبابره سامی را به سام و نریمان ایرانی ( اوستائی نیریمه که لقب گر شاسپ است ) تغییر میدادند . معادل سامی نریمان یعقوب است که

در نوشته‌های سریانی مانویان استعمال شده . اسم فریدون هم در میان خدایان مانی آمده است .

بمقیده مانی ادیان حقه سابق هم محرف شده و کتب اصلی آسمانی و تعلیمات حقیقی و بر شائبه از میان رفته و خود اصحاب مؤسین آن ادیان آنها را تحریف و مغشوش ساخته‌اند مانند **جاماسپ و آسوکا : یهودای اسخریوطی** .

شرح عقیده مانوی چنانکه باید محتاج به بیان بسیار مفصل و وقت وسیعی است و البته برای آقایان متجددین معنادر بمطالب موافق عقل و منطق و بقول فرنگی اشخاص **« راسیونالیست » ( Rationalistes )** بسیار کسالت‌انگیز است و خلاصه آن که باید بدان اکتفا کنیم آنستکه اساس دین مانی بر دو اصل یعنی خیر و شر یا نور و ظلمت و سه دور یعنی ماضی و حال و استقبال مبنی است . منشأ کلّ و اصلی وجود و در واقع خدای بزرگ دونا است که یکی را نور و دیگری را ظلمت مینامیم . در منابع ایرانی این دو اصل را **« دوین »** نامیده‌اند . در بدو امر یعنی در ازک و قبل از حدوث خلقت و دنیا این دو اصل جدا و مستقل و متفکک از هم بودند که آن دور را مانویان ماضی می‌نامند . قلمرو نور در بالا و منبسط به شمال و مشرق و مغرب بوده و مقرر ظلمت دریائین و ممتد در جهت جنوب بود و اگرچه باهم هم حدود بودند سرحدّ فاصلی داشتند و تماسی در کار نبود . بنا بر بعضی بیانات از قسمت جنوبی فضا نیز یک ثلث متعلق بنور بوده و لذا وسعت قلمرو نور پنج برابر قلمرو ظلمت بود . هر یک از این دو اصل در قلمرو خود ساکن و آرام قرار داشتند . عالم نور دارای تمام صفات خوب بود و نظم و صلح و فهم و سعادت و سازش در آنجا حاکم بود ولی در عالم ظلمت اغتشاش و بی‌نظمی و کثافت مسئولی بود . گاهی این دو اصل را بعنوان دو درخت نامیده‌اند یکی را درخت حیات و دیگر را درخت مرگ ( شیهه شجره طّیبه و شجره خبیثه در قرآن ) . در قلمرو نور پند عظمت حکمران است ( که معادل زروان زردشتیان است و گاهی بایرانی **سروش** خوانده شده ) و در قلمرو ظلمت پادشاه تاریکی ( که معادل اهریمن است یا شیطان دین مسیحی ) . قلمرو نور از پنج ناحیه و ممکن بوجود آمده که پنج عضو خدا یعنی

هوش و فکر و تأمل و اراده و «**اثون**» های ییشمار (موجودات جاوید و مظاهر خدا) در آن ساکن هستند. قلمرو ظلمت هم از پنج طبقه روی همدیگر بوجود آمده که از بالا بیابین عبارت است از دود یا مه [که ظاهر آنها همه که در مآخذ عربی هم ذکر میشود همانست (۱)] و آتش بلعنده و باد مخرب و آب لجنی و ظلمات. این پنج عالم را پنج رئیس یا **آرخونت** اداره میکنند با شکل دیو - شیر - عقاب - ماهی - افعی و این اشکال همه در پادشاه ظلمت که سلطان بزرگ آنها است جمع شده و در مقابل آن پنج عنصر پنج فلز یعنی طلا - مس - آهن - نقره - قلع و پنج طعم یعنی شور - ترش - مره - تند و تیز - بی مزه - تلخ وجود دارد و در هر کدام از پنج طبقه ظلمت نوع مخصوصی از موجودات دوزخی پر است یعنی دیوان دویا - چهارپایان - طیور - ماهی ها - خزندگان. نور یا خیر در قلمرو خود مانند ذات مقیم در قصر شاهانه قائم بود ولی ظلمت و شر مانند يك خوك در کثافت می غلطید و از زباله و نایاکی خشنود میشد و مثل مار در سوراخ کثیف خود خزیده بود. در داخله قلمرو ظلمت کشمکش و نزاع و جنگ دائمی و حمله و هجوم پی در پی دیوان بهمدیگر و دریدن و بلعیدن و خوردن یکدیگر و اشتهای وحشی و بهیمی بطور دائم وجود دارد و دائماً در حال جوش و خروش است و رده به بالا بسوی عالم نور هجوم می آورد. ابتدا درخت حیات (یعنی عالم نور) که از وجود درخت مرگ و عالم ظلمت اطلاع داشت خود را پنهان میداشت که دیده نشود و شر را بهیچان نیاورد ولی موجودات عالم طبیعت یعنی میوه ها و شاخها و نهالهای منشعب از درخت مرگ که ابتدا از وجود درخت حیات اطلاع نداشتند بر حسب طبیعت خودشان بجدال برخاسته و در این کشمکش بر حد فوقانی یعنی حدود قلمرو خیر یا نور رسیدند و ناگهان درخشانی نور را دیده مجذوب و مفتون گشته و میل و اشتهای آن پیدا کردند

(۱) در کتاب **البحر الزخار الجامع لمذاهب العلماء الامصار** تألیف **احمد بن یحیی المرتضی المهدی** **لدين الله** متوفی در سنه ۸۴۰ گوید که بقصد مانویان هر کدام از نور و ظلمت پنج جنس است که چهار تا بدن و یکی روح است ابدان نور عبارت است از آتش و هوا و باد و آب و روح آن نسیم است و ابدان ظلمت حریق و سباهی و سموم و مبع (ضباب) و روح آن دود است که نزد آنها باسم **هنامه** معروف است.

که با اردوی دیوان خود باین قلمرو بیگانه حمله کرده آنرا تسخیر کنند یعنی آنرا بلمیعه جزو وجود خود نمایند. در مقابل این خطر یدر عظمت برای دفاع خوداعوان خود را بجنک نفرستاد و چون بر حسب طبیعت خوب خود از هر نوع وسائل جنک و اسلحه و لشکر کشی مستقیم محروم بود و برای جنک با دیوهای عالم سفلی سلاحی در اختیار نداشت خود بمدافعه و مبارزه برخاسته و بر آب شد که دشمن را با جان و با اصطلاح مخصوص مانویان با «من» خود دفع نماید و برای این منظور يك موجودی یا شکل اولی از خود تراوش یا خلق میکند که «ما در حیات» است و او هم يك جوهر علوی دفع میکند که «انسان قدیم» یا انسان ازلی است (که در قالب تعبیر ایرانیان خداوند اوهر مزدا نامیده میشود). احداث این دو موجود اولین ایجاد پدر عظمت (یا رب الأرباب) است. انسان ازلی با پنج پسر خود یا پنج عنصر نورانی یعنی هوا - باد - روشنائی - آب و آتش که اسلحه او یا «جان او» هستند و در جلو او ملكي باسم تَحْشِيطُ با تاج ظفر بر سر سرحد پائین نزول میکند و با ظلمت در میآویزد ولی مغلوب میشود و دیوان پسران او را دریده و میخورند.

این فرستادن انسان ازلی و شکست او اصل امتزاج است و در همان حال منشأ نجات هم هست. آنچه را که ظلمت بلمیعه روح پسر خداست و آن پسر نیز جلوه ای از روح پدر خودش بود ولذا يك جزء زنده و نورانی جوهر خدا در قلعه ظلمت توقیف شده است. اگر چه بر حسب ظاهر آغاز امر با غلبه شر مشهود میشود ولی در این کار يك غایت و قصد نجات بود. و میتوان این شکست و بلمیعه شدن روح انسان ازلی را بدست دیوان يك فداکاری اختیاری تلقی کرد که خود خدا بآن راضی بوده و خود اینکار را بعمل آورده تا بدین طریق اشتهای ماده را تسکین نموده و با فدای قسمتی از نور ظلمت را در جنک آورده و تحت حکم و تسخیر خود نگاه دارد و در واقع این خدعه جنگی بود که کامیابی در آن بالمال بخیر و صرفه انسانیت و نور تمام میشود و بدین طریق فساد و خرابکاری شر را محدود ساخته و بتدریج مغلوبیت ماده را تهیه میکند مانند سرداری که برای نجات دادن کت اردوی خود پیش قراول خود را دشمن تسلیم میکند

یا چوپانی که برای احتراز از دست دادن گله خود يك بره را در چراگاه بگرك میدهد . چون حیات مخالف طبیعت ماده است لذا روح الهی دیوان را مسموم میکند ولی با وجود این ظلمت ها تقلاً میکنند که این ماده سمی را که هضم کرده اند در خود نگاه دارند و سیدی را که آنها را بدون اراده و شعور خودشان به عالم نور اتصال میدهد اسیر نگاه دارند زیرا که احساس میکنند که اگر این زندگی از آنها گرفته شود این کار موجب مرگ و هلاک قطعی آنها خواهد شد و از طرف دیگر این اسیری جزئی از نور موجب آن میشود که خدا مجبور شود در نجات روح خود که با دیوان مزوج شده اقدام کند و برای این منظور بدر عظمت سعی میکند و سائلی تهیه کند که ظلمت را مغلوب ساخته و نور محبوس را آزاد گرداند . نخست به نجات انسان ازلی پرداخته میشود ، وی در موقع مغلوبیت و سقوط در قعر ورطه های دوزخی بکلی گیج و بیهوش شده بود بعد بیهوش می آید و پیدرش هفت بار تضرع میکند پس خدا يك موجود دومی خلق یا دفع میکند که آن « دوست انوار » است [ در پهلوی فریوسف در سفیدی نریشخ ( که همان نیرو سنده اوستا است ) و گاهی روشنای فریا نك ] . او هم بان بزرگ ( پناه ) را که معمار بزرگ است بوجود می آورد و وی هم روح زنده یا روح زندگان را ایجاد میکند . احداث این سه موجود هم ایجاد دوم خدای بزرگ محسوب میشود روح زنده با پنج پسر خود ( در زبان ایرانی سفدی مورسیند و بفارسی مهرسیند که عبارتند از پیرایه تجلی ( بایرانی باهرگ بید ) و پادشاه شرافت ( بایرانی دهی بید ) و العاس نور ( بایرانی دمیس بید ) و پادشاه افتخار ( بایرانی زند بید ) و فرشته حامل ( اطلس یا اومو فور بایرانی مانید نرد ) که حکم امشاسیندان دین زردشتی دارند بسرحد منطقه با قلمرو ظلمت پائین میرود و يك نعره ناقب و نفوذ کننده برمی آورد که آن خود وجود مثالی اصلی دعوت به نجات است و انسان ازلی ساقط هم بان يك جواب پر خروش و اعتماد کننده میدهد . این دعوت و جواب در عقاید مانوی دو مظهر الهی میشوند باسم نعره و شنگ و بدو انجنگ و هر دو بهم چسبیده بسوی روح زنده و مادر حیات

بکسوت جواب می آید. پس روح زنده و مادر حیات مجدداً پائین رفته و این بار بداخل ظلمت میروند و روح زنده دست راست خود را بسوی انسان ازلی دراز میکند و وی آنرا میگیرد و محبوس را از ظلمت بیرون کشیده و از قیدی که ظلمت آنرا احاطه کرده بود آزاد میسازد. وی از دوزخ خلاص شده و بالامی آید و به همراهی دوقوه الهی یعنی دعوت و جواب به بهشت نور و وطن سماوی خود میرسد. وی اولین شهید و اولین نجات یافته است و مثالی از سقوط و ابتلاء و نجات ما است. دراز کردن دست راست رمزی در میان مانویان شده و معمول گردیده بود.

بدبختانه انسان ازلی که پسر مادر احياء و پسر خدا بود پنج عنصری را که اسلحه وی و در واقع جان وی بود در عالم ظلمت عقب گذاشت و نجات این جوهر (یا جواهر) نورانی که آنجا آلوده و ضعیف و مدفون در فراموشی و شکنجه و بیهوشی مانده بود علت غائی و مقصود یگانه تأسیس و تشکیل دنیا است.

مأمور این اقدام یعنی ایجاد عالم روح زنده است که در نوشتجات ایرانی گاهی **غریوژیونندگ** و گاهی **مهر یزد** و **درسنندی رام** را لوح خوانده شده است. وی به کمک پنج پسر خود سران دیوان را مجازات نموده و از پوست آنها که میکند آسمان و از گوشت و مدفوعات آنها هشت زمین و از استخوان آنها کوهها را میسازد و آن ده فلک را آن فرشته که «پیرایه نجلی» نام دارد مأمور نگاه داشتن در بالا است (۱) و هشت زمین را یکی دیگر که اسم آن حامل و در زبانهای فرنگی باخذ از یونانی Omophore گویند و معادل اطلس یونانیان است (در زبانهای ایرانی مانید نیز در نامیده شده) روی دوش خود نگاه میدارد و بعد روح زنده را آزاد کردن نور پرداخته و آنرا سه قسمت میکند از قسمتی که از تماس با ظلمت سدعه ندیده آفتاب و ماه را عمل میآورد و از (۱) در یک قطعه مانوی زبان پارسی از **تورقان** چنین آمده که روح زنده هفت سیاره را محکم بست و زنجیر کرده و آنها باد و اژدها در آسمان پائین (السماء الدنيا) بست و برای آنکه آنها فلک را بپرخانند در موقع اقتضای فرشته یکی زر و یکی ماده بر آنها گذاشت (از کتاب نشیئات در مانویست تألیف **جکسون** نقل شد) ظاهراً دوازدها همان جوهر و جوهرین است که در منابع نجومی ایرانی هم دوازدها شمرده شده اند و در اصطلاحات نجومی اسلامی نیز در مقام ذکر مطلق مراد جوهر فلک قمر است که فلک پائین باشد.



قسمتی که امتزاج کمی در آن راه یافته ستاره هارا تولید میکند. برای آزاد کردن قسمت سوم که بیشتر آلوده شده حاجت به تدبیر و مدّت است و برای این امر برائری تضرع و التماس ما در حیات و انسان ازلی و روح زنده پدر عظمت دست بخلفت یا ابداع سومی میزند که شخص عمده آن رسول سوم است که در منابع ایرانی زبان هیترا و گاهی رشن شهریزد و گاهی فریسه و گاهی مهریزد خوانده شده و او پدر ۱۲ «دوشیزه نور» است که معادل ۱۲ برج است. این رسول سوم عالم را باین طریق نجات میدهد که بتدریج ماشینی تشکیل میدهد که نور محبوس را در آورده و صاف کرده و علوی میسازد. چرخهای ماشین فلکی عبارت است از چرخهای باد و آب و آتش که آنها را یکی از پسران روح زنده یعنی «پادشاه افتخار» (بایرانی زلمیید) و هم چنین آفتاب و ماه میچرخانند. در ۱۵ روز اول هر ماه قمری جوهر آزاد شده یعنی تمام اجزای نورانی که ارواح اموات مؤمنین هستند بوسیله يك «ستون نور» (بایرانی منوهمید بزرگ) بزورق ماه یعنی هلال میریزند و آن کم کم پر شده بدر میشود و ۱۵ روز دوم ماه آنها از ماه بآفتاب منتقل شده و از آنجا بوطن سماوی خودشان میروند. بعلاوه رسول سوم در جلوه منور عریان خود بشکل «دوشیزه نور» در آفتاب بصورت انثا بدیوان نروگاهی بصورت ذکور بدیوان ماده ظاهر میشود و شهوت آنها را تهییج کرده باعث آن میشود که نوری را که بلعیده اند با نطفه خود پراکنده کنند و «گناه» آنها بروی زمین می افتد و از قسمت تر آن يك غریت دریائی تولید میشود و «الماس نور» بایزه خود او را میدرد و از قسمت خشك آن پنج درخت میروبانند که همه نباتات از آنها بیرون میآید. از طرف دیگر شیاطین مؤث (بفارسی دروخشان) بواسطه چرخ خوردن دائرة منطقة البروج که بآن چسبیده اند دوار و تهوع پیدا میکنند و باین علت جنین ها سقط میکنند که بروی زمین افکنده شده جوانه های درختها را میخورند و با نور دفع شده و نطفه توأم گردیده و در تحت تأثیر شهوت باهم اتصال پیدا کرده نسل شیطانی خود را توالد و تکثیر میکنند و باین طریق عالم حیوانات بوجود میآید. ظهور رسول سوم ماده را که بشکل آژو حرم تجسم کرده بو حشت می اندازد که مبدا

اسیر او از چنگش بیرون برود و برای آنکه آنرا خیلی محکم در بندهای خود نگاهدارد این طرح را میریزد که قسمت اعظم وجود خود را در يك موجود شخصی متمرکز نماید که گفته مقبیل موجود الهی باشد پس در دیو یکی نر با سم آشقلون و یکی ماده با سم نمر ائل مأمور اجرای این نقشه میشوند آشقلون همه جنین های سقط شده را میخورد تا تمام نوری را که ممکن است در آنها باشد در شکم خود فروبرد و بعد با نمر ائل جفت میشود باین طریق از او دو انسان اولی دنیائی زائیده میشود یعنی آدم و حواء که در مآخذ ایرانی کیهم و رزد (کیومرث) و مَرْدِیا نَگْ خوانده میشود. در واقع نوع انسانی بر اثر يك سلسله اعمال نفرت انگیز تناسلی و آدم خواری بوجود می آید و لکن این اصل شیطانی را حفظ میکند. بدن که شکل حیوانی دیوان بزرگ است با شهوتی که وی را به جفت شدن و تولید جنس سوق میدهد در واقع بر طبق نقشه ماده با ظلمت روح نورانی را که بطور لایبتهای بوسیله تناسل از جسمی به جسم دیگر انتقال میدهد در اسیری خود نگاه میدارد. چون قسمت اعظم نور محبوس در ظلمت در آدم جمع شده (یعنی بیشتر در آدم و کمی در حواء) لذا وی و اعقاب او مقصد مرکزی عمل نجات دادن میشوند. دنباله داستان آدم و حواء و قاین و هابیل و دختران آنها و شیث بقدری خرافی و موهوم و پر از افسانه های خیلی عجیب و کسالت انگیز است که با آنکه جزو دستگاه دین مانی است و سازنده قصه خود وی بوده جز در نصیف جامع و محیطی بقصد استقصاء تاریخ مانویت ذکر مشروح آن مناسب بنظر نمی آید و طالبین این قصه ها بکتاب الفهرست ابن التیم و آکا آرخلای و تصنیفات آوگوستین و مخصوصاً کتب تودور بارکهای سریانی میتوانند مراجعه نمایند. همین قدر برای ختم داستان دور اول یا ماضی و وصل آن به حال میگوئیم که آدم بدست ماده (با ظلمت) کور و کر و بیهوش و از خود بیخبر و گمراه و فراموش کار و نسبت باصل الهی خود دور شده بود و جان او که ببدن ملعون وی بشدت بسته شده شناسائی خود را گم کرده و بیهوش افتاده بود و در حشت آور و بد و پر از غیظ و خریص با انتقام يك موجود فاسدی بود که در چنگال دیوان و در

تصرف آنها بود. در يك خواب مرگ و خشونت مستغرق بود و نمی توانست سرپا بایستند چون قسمت اعظم نور سقوط یافته و اسیر در اوتمرکز بود (در حواء کمتر بود) نجات دهنده ای برای نجات او فرستاده میشود. این منجی که با اسم «دوست» خوانده میشود «پرخدا» است و در بعضی روایات همان انسان ازلی است و گاهی او هر هژد یا خردی همیشه و گاهی «عیسای متعالی» خوانده میشود و ماتیویان باو «عیسای متور» و درخشان «می گویند».

وی تناسخ عقل نجات دهنده و با اصطلاح معمول کتب مانیوی «خدای نو» یا همان «نو» (۱) بود که میخواهد در آدم روح خودش را که گم شده و در محبس ظلمت زنجیر شده نجات بدهد.

وی آدم را بیدار میکند، چشم های او را باز کرده او را و امیدارد که بلند شود و لباس بپوشد و او را بحرکت میآورد و روح حاضر و زجرکش او را که در میان ماده است باو نشان میدهد و اصل دوزخی بدن او و منشأ آسمانی روح او را باو آشکار میازد و «گنوس» را باو عیان ساخته و پرده بر میدارد یعنی در واقع معرفت همه اشیاء و کُل آنچه بوده و آنچه هست و آنچه خواهد بود.

آنوقت «آدم خودش را معاینه میکند و میداند کی بوبه» و روح انسان سعید که بهوش آمده تصفیه شده احکام عدالت و رفق «ربّ خوب» را پذیرفته بدن مرده را دور انداخته و برای جاودانی آزاد میشود.

پس از این جریان داستان و آینده دنیا و تاریخ بشریت با جریان دو عمل متوازی توأم است یعنی انتشار شرّ که عبارت است از امتزاج نور و ظلمت و حصول تدریجی نجات. همه جا همیشه در عالم يك قدرت نثائی در کار است یعنی يك «قدرت فعاله» خلاق و حامی و آشکار کننده و يك «قدرت انفعالی» و آزارکش که روح است در عالم و روح عالم است. این قسمت دو جوهری خدا در تمام اجسام و مخصوصاً در نباتات و تخم ها و تنه درختها و میوه های آنها مزوج شده و در گوشت حیوانات و مردم خاموش و مکمون گردیده است و این (۱) کلمه یونانی است ( nous ) که با اصطلاح حکما، و مخصوصاً اشراقیون بمعنی عقل کنی استعمال میشد.

روح زنده غالباً با اسم و صورت رمزی و مثال عظیم «عیسای آزارکش» ذکر و تشبیه و با آن یکی فرض میشود ( *Jesus patibilis* ) که صورت مظلوم و دردناک عیسای منور درخشان متعاضد است و او را نجات میدهد.

در اینجا باید گفته شود که اگر چه مانی و قتیکه از رُسل سلف حرف میزند و از بودا و زردشت و غیره اسم میبرد عیسی را نیز در ردیف آنها ذکر میکند و آنرا عیسای ظاهر در اورشلیم مینامد که خود را رسول او و خاتم انبیاء می شمارد لیکن عقیده او سبب بمعینی بقدری غامض است که بدون غور در بیانات مانویان و اعمال و فهم آن دشوار است و تا آنجا که من فهمیده ام ظاهر آن يك عیسای نور یا درخشان یا متعاضد راقائل است که ازلی است و جزو عناصر و اعوان خدا بلکه در ردیف خدایان از ازل بوده و مانویان مغرب او را عیسای دردناپذیر *Jesus impatibilis* نامیده اند و همانست که بآدم نزدیک شده و او را هدایت کرده دیگر عیسای آزارکش اورشلیم است که باز اگر چه بشکل انسانی ظاهر شده ولی نور محض است و نه از بطن مادری متولد شده و نه دار زده شده و موم عیسای یهود است یعنی شخص شبیه بمعینی که در اورشلیم پیدا شد و دارای بدن ظلمت بود و یهود او را اشتباهاً کشتند و بنابر روایت کتاب الفهرست مانی عیسی معروف بین مسلمین و نصاری را شیطان میدانست و در خانمه باید باز بگویم والله اعلم.

عیسای دومی که رسول الهی در اورشلیم بود در واقع روحی بود و او نیز اگر چه فلسفی و غیر دینیائی بود در ماده مصلوب شده که در آن روح منور او مجروح گردیده و در واقع تمام عالم صلیب نور است و مخصوصاً درختها که در آنها قسمت بزرگی از جوهر الهی تمرکز یافته و در واقع چوب صلیب عیسی هستند. پس آینده دنیا و تاریخ بشریت جریان مصیبت و آزار خدائی است که خود نجات دهنده خودش است و باین جهت اصطلاح منجی و ناجی در يك آن استعمال میشود. زهر و تریاق در دنیا پهلوی هم است و دنیا محبسی است که در آن دیوان ظلمت نور را زنجیر کرده اند ولی در همان حال این محبس برای قوای ظلمت هم يك دوزخی است که مغلوب و خود گرفتار و قدری معتدل شده اند. ماشین عظیم فلکی دائماً می چرخد و چرخ آن ۱۲ دلو دارد که عیسی برای نجات ارواح

برقرار کرده و علی‌الاحتمال ندرات نور را که یگان یگان از اعماق شب مادی و ارضی آزاد میشوند یعنی ارواح درخشان اموات را جمع کرده و آنها را به ستون نور متصاعد میریزد و آنها را همچنانکه گفته شد بوسیله زورق و کشتی ماه و آفتاب باصل بهشتی خود میرساند و بمروور سالها و قرون مایه و عنصر الهی که از طرف دیوان بلعیده شده بود آزاد و از ظلمت خلاص میشود و حیات ماده نیز بشدریج فانی میشود.

ولی این جریان بطبیعی آزادی نور بواسطه گناهان انسانها معوق تر و لنک تر میشود و مادامیکه مردم باعتزاح علاقه دارند و بر خلاف توصیه عیسی به آدم نوع انسان تسلسل و انتشار می یابد و مادامیکه مردم از روابط جنسی و تناسل خودداری نکنند این انتشار دوام خواهد یافت تا وقتی که مردم طریقه نجاتی را که هانی مأمور تبلیغ آن بوده پیروی کرده و شرایط نجات و آزادی نهائی و قطعی نور و انتهای دنیا را مهیا نمایند. آنوقت روزهای آخر شروع میشود که يك دوره امتحانات و باصطلاح مانویان « جنك بزرگ » خوانده میشود و دنباله آن پیروزی دنیائی دین عدل می آید که قسمتی از بشر که هنوز در ضلالت مانده بودند ایمان می آورند. پس يوم الحساب و رفتن ارواح پیش تخت عیسی و جدا شدن میش ها از بزها و نیکن از بدان می آید و بعد از آن پس از سلطنت کوناه عیسی مسیح و برگزیدگان خدا یانی ( با فرشتگانی ) که کون و افلاک را نگاه میداشتند آنها را رها میکنند و زمین ها و کوه ها روی خود ریخته و بران میشود و مصداق اِذَا الْكُوكُوبُ انْتَشَرَتْ بِاِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ واقع میشود و حریق عظیمی پیدا میشود که ۱۴۶۸ سال ( در يك روایت ۱۴۶۰ سال ) دوام می یابد که در واقع دوره نصفیه است و عاقبت دنیای آمیزش یعنی عالم خلقت معدوم میشود. اجزای نوری که هنوز قابل نجات هستند جمع آوری شده بشکل يك « مجسمه » با آسمان بالا میرود و محکومین به مجازات ( ملعونین ) و دیوان و ماده با آرز خود و جنسها جدا جدا یعنی زن ها و مرد ها در يك نوع کومه و کتله یا گلوله ( Boios ) گرد آمده در فتر يك خندق یا حفره مدفون میشوند و سنگ خیلی عظیمی روی آنها می پوشاند و گاهی

شرح داده شده که جنس مذکر در گلوله و جنس مؤنث در قبر یا چاله (نافوس) جمع میشوند. راجع به مدت حریق آخری یعنی ۱۴۶۸ سال و توجیه این عدد حدسهائی زده شده مانند آنکه آن مساوی ایام يك دوره سالهای شمسی ناقصه و تکامل آن با کیسه در سال شمسی حقیقی (۱۴۶۱ سال) بعلاوه يك هفته است ولی يك توجیه قناعت بخشی هنوز پیدا نشده است. اینجا میخواهم باز در جمله معترضه بدو نکته اشاره کنم یکی آنکه کلیه اطلاعات مانی از مذاهب و ادیان دیگر و طریقه های فکری و فلسفه زمان خود و پیش از خود و منابع حقیقی آن اطلاعات موضوع غامض و دارای تعقید است که تحقیق کامل آن سهل نیست و در آن باب تحقیقات زیادی بعمل آمده و بهر حال معلومات وی در این ابواب باید از مآخذ بسیار مختلف و بعضی ناقص و برخی بالنسبه کامل بوده باشد. ظاهراً بیش از همه منابع اطلاع وی مذاهب «گنوسی» قرون اولای مسیحی بوده ولی از خود مسیحیت با ادیان دیگر معروف معلوم نیست اطلاع کاملی داشته باشد.

تورات و دین موسی را مانند باز یلیدیس و هر قیون سلف خود بکلی منکر است و بورگیت عقیده دارد که وی چهار انجیل را اصلاً ننخوانده و معرفتی بآنها نداشته و اطلاع او از دین عیسوی منحصرأ از انجیل هر قیون و نوشتهجات مؤسس آن مذهب و ناحدی هم از نوشتهجات قدیس پاولوس (بولس) یعنی Diatessaron سریانی و شاید از انجیل پطرس بوده است. دیگر آنکه اگر چه مانی در تبلیغ ترك تفاسیل پیرو بعضی مذاهب «گنوسی» مانند هر قیونی و غیره بوده ولی بقدری در این باب مبالغه نموده (۱) که رواج کامل دین او مستلزم فنای نوع بشر بود. با همه طعنی که طرفداران آزادی عقاید بر بهرام پادشاه ساسانی در باب قتل مانی و تعقیب پیروان او کرده اند شاید حجت آن پادشاه که بقول بیرونی و مطهر بن طاهر مقدسی بمانی گفت تو برخاستی که عالم را فانی کنی پس بهتر آنست که قبل از آنکه بمقصود خود بررسی ما ترا فانی کنیم از نظر سیاست دنیوی

(۱) در مآخذ چینی از احتراز مانویان از صحبت و معاشرت مرد با زن و حتی از لمس دست زنها سخن رفته در این مآخذ ذکر از اجتناب از دوا برای مریض و دفن مرغان اموات نیز آمده است.

ضعیف و شایسته ملامت شمرده نتواند شد. در کتاب **البداء والتاریخ** گوید (جلد ۳ صفحه ۱۵۸) که هرمنز (سهوی است بجای بهرام) بمعانی گفت بچه چیز مرا دعوت میکنی جواب داد به خراب دنیا و ترك آبادی در آن بخاطر آخرت وی گفت من بدن ترا خراب میکنم و امر بکشتن او داد در کتاب **السيرة الفلطفية** محمد بن زکریا (صفحه ۳۱۵ طبع گراوسی) نسبت میدهد که مانویان در موقعیکه نفس آنها با آنها برای شهوت جنسی نزاع میکرد خود را اخنه میکردند و نفس را بوسیله گرسنگی و نشنگی آزار داده و خود را چرك و کثیف کرده از آب اجتناب نموده و بجای آن بول استعمال می نمودند (۱).

حالا میرسیم به «زمان سوم» یا «لحظة نهائی» که دور ثالث از ادوار سه گانه و آینده باشد و خاتمه خلقت و تکوین است و آن عبارت است از رجوع خیر و شر یعنی دو اصل اولی بحال ابتدائی یعنی انفکاک مطلق که تنویت اساسی مجدداً برقرار میشود با این فرق که تجربه حمله به قلمرو نور و امتزاج و مغلوبیت نهائی ظلمت را مایوس و برای تجدید تثبیت دیگری برای حمله به قلمرو خدا عاجز و غیر قادر میگرداند و آنوقت انفکاک کامل دو اصل و تعالی خیر و ایمنی نور در صلح و آرامش قطعی میشود. اگر چه جمعی از مانویان معتقدند که تمام اجزای نور الهی و همه جواهری که از روح انسان قدیم ازلی محبوس بود در آخر کاملاً و کلاً خلاص میشوند بعضی دیگر بر آنند که برخی از ارواح بواسطه گناهی که در موقع امتزاج کرده اند چنان آمیختگی کامل با ظلمت پیدا کرده اند که غیر قابل تفکیک و خلاص شده اند و بدر عظمت هیچوقت نخواهد توانست آنها را مجدداً نزد خود برگرداند و بجوهر خود به پیوند و پس از یوم الحساب آنها در حبس ابدی با ماده شریک خواهند ماند در این صورت نتیجه مبارزه غلبه کامل نور نبوده و بی ضایعه نگذشته است.

(۱) در يك نوشته چینی از سنة ۱۱۶۶ مسیحی که عنوی جوانی از یکی مأمورین ولایت به حکمی که امپراطور به مثال دوات بمناسبت اقراط یاران و صدمه به محصول صادر نموده و تقاضا کرده که مفاسد تمسک و اصلاحات لازمه را گزارش بدهند (رسالة قانون چینی مذکور در فوق ترجمه پلیو و شاوان مجله آسیائی مارس - آوریل ۱۹۱۴ صفحه ۳۴۹) گفته شده که مانویان بول را بجای آب نقایس مذهبی دانسته و برای غسل استعمال میکنند.

کشمکش دائمی بین خیر و شر تکلیفی بمؤمنین می آورد که دائماً سعی کنند درجسم با گوشت خود انفکاک در جوهر را بعمل بیاورند یعنی با اصطلاحات مانویان در روح خود « من اصلی » و « من الهی » و « من زنده » را بیدار نگاه دارند و « انسان جدید » یا « نو » با « میل خود به حیات » در مقابل « من شیطانی » و « من ظلمانی » و « وجدان تاریک » و « انسان کهنه و پیر » هنوز « میل مرگ » دارد. اینها اصطلاح مانوی است و معنی آن اینست که مؤمن باید بواسطه « گنوس » یا « معرفت » که جنبه دوگانگی او را بوی آشکار میکند مجدداً بخود آمده شعور آزاد و روشن پیدا کند و از جهل و اسیری که ماده میخواهد دائماً او را در آن مستغرق نگاه دارد خود را خلاص کند. اگر وی کامیاب شود که روح خود را در انفکاک نگاه دارد پس از مرگ آن روح بوطن منور اصلی بر میگردد یعنی قلمرو پدر و در غیر این صورت اگر گناه بزرگی نکرده باشد که بدوزخ رفتنی باشد محکوم بر این میشود که متوالیاً در اجساد دیگر بزندگی برگردد و باز متولد شود و دوره دردناکی را طی میکند که بآن « سمسارا » گویند. نجات شخص بوسیله « گنوس » یعنی معرفت و نورانیت باطنی حاصل میشود و غالباً بوسیله ایمان بتعلیمات فرستادگان نور و هدایت آنها و مخصوصاً تعلیمات مانوی که دین حقیقت و نور و قنای مخزن مدونات اصلی است و آنچه به « فار قلیط » نازل شده و آنرا بی شائبه نگاهداشته این نجات پیدا میشود. بر خلاف اهل ادیان دیگر حوزه دینی مانوی طریقه و سنت « گنوس » را سالم و درست و کامل و با اتصال و توالی از مؤسس دین باین طرف بدون تغییر حفظ نموده و تحویل گرفته و تحویل داده است. مؤمنین مانوی مذهب برینج درجه تقسیم میشوند که درجه پائین تر آنها در عربی سماعین (بفارسی نفوشاگ) و بالا تر از آن صدیقین یا مجتبین و یا هرگزیدگان (بفارسی خرو و هخوان یا آردا و یا یزدامد، در واقع واعظ) خوانده میشوند و بعد براتب بالاتر قسیس (بفارسی مِهستگک یا مان سارار ۳۶۰ نفر و مشیسی یا آسقف (بفارسی ایسپسگک که شاید تحریف ایسکوپوس لاتینی است) که ۷۲ نفر بوده اند و معلم یا رسول (بفارسی هموزاک یا موزک) که بالاترین درجات و مراتب مانوی بعد



از امام (بابرانی دین ساراد یعنی خلیفه مانی) بودند و نظر به بعضی روایات عدد آنها محدود به دوازده نفر بوده است. يك درجه بالاتری هم در بعضی مآخذ باسم سریانی گفلیالا ذکر شده که فقط پنج نفر از آنها در دنیا وجود میتوانست داشته باشد. آثار و شعائر ظاهر دین مانی ساده بوده و عبارت بعد از نماز و غناء (که مانویان آنرا دوست داشتند و موسیقی نزد آنها جزو مشوبات بود و آنرا هدیه‌ای از آسمان می‌شمردند) و روزه و افطار بر گزیدگان و نشان دادن مشیت بعنوان رمز و بوسه صلح و سلام برادرانه و اقامه عید بما یعنی حضور مؤمنین در پای تختگاه عیسی که مانی بر آن جلوس کرده است (۱). این عید که ذکرش گذشت و بفارسی عید **سناه** یا **نیشیم** و بشرکی **جایندان** نامیده میشد ظاهراً در آخر ماه روزه مانویان و بقول **آوگوستین** بیاد روز شهادت مانی و در ماه مارس رومی بر پا میشد و شب آنرا احیاء کرده اعتراف بگناهان نموده و آمرزش می‌خواستند. صورتی از این تخت در جزو آثار **تورفان** پیدا شده است. ظاهراً یما سه یا چهار روز بعد از روز وفات مانی بوده و در باب تعیین موقع آن روز و تطبیق آن با قول **آوگوستین** چنانکه اشاره خواهد شد اینجانب تحقیقی در محله مدرسه مطالعات شرقی لندن نموده‌ام.

(۱) در رساله مانوی چینی (نظمه **پلیو**) که ذکرش گذشت و آنرا **شاوان** و **پلیو** با هم در محله آسیانی فرانسوی (Journal Asiatique) مجلدات سنة ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ مسیحی ترجمه و نشر و تفسیر کرده‌اند در شماره ژانویه - فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۰۸ به بعد شرحی راجع به عید یا صومعه مانویان و اجتهاد آن ذکر شده است و بنا بر آن آن صومعه مرکب از پنج طالار بوده که یکی برای کتب و تصاویر و دیگری برای روزه و خطابه‌های مذهبی و دیگری برای عبادت و اعتراف و دیگری برای تعلیمات مذهبی و دیگری برای مؤمنین (ظاهراً برگزیدگان) مریض تخصیص داده می‌شده. در پنج طالار هیأت اجتماعی مؤمنین (ظاهراً برگزیدگان) مجتمعاً و مشترکاً زندگی و سکونت می‌کنند تا در آنجا با اهتمام و شوق کامل بطریقه عالی مذهبی خود عمل کنند. آنها ناپستی بناهای خصوصی جدا جدا یا مطبخ‌ها یا مخزن‌های جداگانه برپا کنند هر روز غذاهای غیر حیوانی می‌خورند و بایک وقار کامل انتظار صدقات را دارند و اگر هیچکسی برای آنها صدقه‌ای نیاورد آنها به سؤال (یعنی گدائی) می‌روند تا بدان وسیله رفع احتیاج ضروری بکنند آنها کسی را جز سناصین استخدام نمی‌کنند و نه غلام و نه کنیز و نه حیوانات اهلی و نه هیچ چیز نگاه نمیدارند. در هر معبد سه نفر رئیس از برگزیدگان وجود دارد که یکی از آنها امور مذهبی را در معبد دارد و دیگری متصدی پاداش و تشویق است و سومی مباشر امور صدقات و نذورات است همه مؤمنین باید بدستورها و اوامر این سه نفر برگزیده عمل نمایند و برای خود کاری نکنند.

تکالیف این مانویان بر دو قسم بوده یکی برای ستّاعین یعنی هائمه مؤمنین و دیگری برای خواستّ یعنی صدّیقین و مجتبین یا برگزیدگان . برای ستّاعین ده تکلیف منفی بود که عبارت است از نپرستیدن بت ، دروغ نگفتن ، بخل نکردن ، نکشتن ، زنا نکردن ، دزدی نکردن ، اجتناب از تعلیم فریب و بهانه جوئی و خودداری از سحر و احترار از شک در دین و از مسامحه در اعمال مذهبی<sup>(۱)</sup> . بعلاوه هر روز چهار نماز داشتند ( در مقابل هفت نماز برای برگزیدگان ) در ظهر و عصر و مغرب و عشاء ( غنمه ) سه ساعت بعد از غروب آفتاب هر کدام با ۱۲ سجده و آوردن مخصوص<sup>(۲)</sup> . قبل از نماز با آب جاری بدن خود را مسح میکردند و یا در موقع ضرورت با شن و نظیر آن و در نماز و بطرف آفتاب میایستادند و هفت روز در ماه روزه داشتند ولی ظاهراً روزه مهم و مرتب آنها روزه روزهای یکشنبه بود . هفت صدقه<sup>(۳)</sup> و سه مهر جزو تکالیف دینی بود که مهرها عبارت است از مهر دهان و مهر دست و مهر بدن یعنی امالك ( البته بقدر مقدور ) از معاشرت با زنان . این طبقه یعنی ستّاعین میتوانند مالك شوند و بنا کنند تخم بکارند و درو کنند و پیشه زراعت پیش گیرند و با صنعتگر یا تاجر شوند و زن عقدی یا منعه بگیرند و اولاد پیدا کنند و حتی گوشت بخورند مشروط به اینکه حیوان را خود نکشند لکن برگزیدگان ( مجتبین یا صدّیقین ) از خرید چیزی و مالکیت و داشتن ثروت و هر گونه شغل دیوی ممنوعند فقط يك غذا در شبانه روز و يك لباس در سال میتوانند داشته باشند و روزه آنها زیاد سخت است ، ظاهراً علاوه بر روز یکشنبه که روز تعطیل و عبادات ستّاعین بود روز دوشنبه را هم که روز مقدس برگزیدگان بود روزه میکردند<sup>(۴)</sup> و ظاهراً هفت نماز در شبانه روز داشتند . علاوه بر اینها مانویان

(۱) شهرستانی بجای دو تکلیف آخری صدقه غُرمال و راستگوئی و راست کرداری را میگذارد .

(۲) ذکرى که در نماز و سجده میخواندند در کتاب الفهرست بترجمه عربی ثبت شده است .

(۳) دادن صدقات الزامی بود .

(۴) مجمع ( سینود ) مذهبی مانگرا از مجامع مذهبی نصاری که در اواسط قرن چهارم مسیحی

منعقد شد روزه گرفتن در روز یکشنبه را بعلا آنکه سنت مانویان است ممنوع کرد .

چهار روزه بزرگتر نیز داشتند<sup>(۱)</sup> که اولی روزه دو شبانه روزی در نیمه کانون اول بابلی که عاقه دردهه آخر نوامبر یا دودهه اول دسامبر رومی با اندکی بعد می افتاده و دیگری باز دو شبانه روزی در اول کانون ثانی و سومی باز دو شبانه روزی در نیمه همان ماه بود که این روزه های دو شبانه روزی را رسالات<sup>(۲)</sup> (یا صوم الوصال) نامیده اند. روزه بزرگ چهارمی روزه یک ماهه بود که از هشتم ماه شباط بابلی تا هشتم آدار ماه (و در سالهای کبیسه بابلی دارای دو آدار در هشتم آدار اول) بود و آخر آن که عید فطر مانویان بود همان عید یما بود<sup>(۳)</sup> که شب را با احیاء گذرانده و در اطراف تخت مانی که پنج پله داشت و روی آن تصویر مانی و شاید کتب مقدسه آنها قرار داشت حلقه زده اعتراف بگناهان یکساله مینمودند و نیمه شب بعقیده آنها مانی نزول کرده و روی تخت می نشست و گناهان مؤمنین اعتراف کننده را می بخشید<sup>(۴)</sup> چنانکه گفته شد یما در فارسی گاه یا نیشیم و بترکی جایدهان نامیده میشد (و همیشه در ماه

(۱) شباعت عجیب و ناتی بین نمازها و مخصوصاً روزه های مانویان و نماز و روزه مسابین حران وجود دارد که بسیار جالب توجه و شایان تحقیق و تدقیق است. مسابین حران نیز نمازی قبل از طلوع آفتاب و ظهر و حوالی غروب آفتاب داشته با سجده ها و قیله آنها قطب شمال بود و روزه های آنها در ترتیب و کیفیت و خواصل کمال شباعت بروزه های مانویان دارد جز آنکه مواقع روزه های آنها یک ماه بعد از روزه مانویان بود و مدته ایام میام مطابقت کامل ندارد. برای شرح روزه مسابین رجوع شود بکتاب الفهرست تألیف ابن الندیم و الاثر الباقیه بیرونی و مختصر الدول تألیف ابن عبری و تلخیص ابلیس تألیف ابن جوئی.

(۲) وواصل المسام مواصلة و رسالا اذالم یفطر اياماً تباعاً و قد نهی عنه (تاج العروس جلد ۸ صفحه ۱۰۷). (۳) در زبور مانوی قبلی یما را روز شادی می شمارد و گوید روز یما زمین پر از شکوفه است و زمستان گذشته که همان مطابق ماه مارس رومی میشود و در یکجا (صفحه ۲۴) از صعود فارقلیط به بالا در روز یما صرف میزند که شاید مثل صعود مسیح در روز سوم بعد از وفات منظور است. و همچنین از زنده داشتن شب شادی در یما سخن میراند و در جای دیگر گوید شادی علامت خدا است و حزن علامت ظلمت است و باید آنرا بکشیم و راه شادی گیریم. ظاهراً خلاص شدن روح مانی را از ظلمت جسد موجب جشن و شادی دانسته و روز وفات او را باین جهت عید میگرفته اند.

(۴) شرح جامعی در باب عید برای مانویان بنام آلبری C. R. C. Alberry در مجله علوم انجیلی و فن\* کلیسای قدیم - Zeitschrift für die neutestamentliche Wissen ( schaft und die Kunde der alteren Kirche, 1939. ) نوشته شده است.

مارس رومی و نادراً در آخر ماه فوریه بود). ظاهراً در روزهای اول و دوم ماه روزه یعنی ۸ و ۹ شباط و هم چنین در روزهای ۲۶ و ۲۷ همان ماه روزه باز روزه دو روزهای دو شبانه روزی وجود داشته است (سایر ایام ماه روزه مثل ماه رمضان ماه روز روزه و افطار داشته) این پنج سوم رسال در کتیبه سندی که هنینگ نشر و ترجمه کرده می‌توانید شده و با آنکه می‌توانی ظاهر اعملى بوده که در موقع این روزه‌ها ادا میشد (شاید دعا و استغفار). روزه را بطور کلی «وُ سانی» (۱) می‌نامیدند و گاهی «باچاق» که ظاهراً سندی است (۲). اینجانب شرحی مبسوط در مجله همایونی آسیائی انگلیسی راجع باین روزه‌ها نوشته‌ام و در آن این فرضیه را اظهار نموده‌ام که شاید مواقع روزه‌های مانویان پس از انتشار آن دین در ترکستان شرقی و مغرب‌چین در حدود قرن دهم مسیحی نسبت بمواقع اصلی بابلی آنها تغییر یافته و يك ماه تمام جلوتر برده شده است و شاید بهمین جهت اسم ماه دوازدهم تر که یعنی چقشایپت ماه پیدا شده چه این کلامه که از اصل سانسکریتی است بمعنی تکالیف و اعمال مذهبی استعمال شده و ماه چقشایپت یعنی ماه عمل باحکام دینی و مخصوصاً روزه است در صورتیکه قبل از چشمان تصرف یعنی عقب بردن مواقع روزه‌ها ماه دوازدهم تر کی ماه قبل از شهر صیام و در حکم ماه شعبان بوده است.

برگزیدگان از گوشت و شراب و اغذیه مختصر ممنوع بوده‌اند. آنها خودشان برای خود غذا تهیه نمیکنند بلکه يك نفر از سماعین برای بر گزیده غذا تهیه و حتی لقمه را نیز حاضر میکند. غذای آنها اغلب میوه و سبزی است (مخصوصاً خربزه و خیار) و مشروب آنها فقط آب و شیر میوه‌ها است. کاشتن و درویدن و خیر کردن و یختن نان و شکستن آن همه بمعهد سماعین است که پس از مهیاشدن طعام را که نباتی بود در حال زانو بزمین زدن تقدیم برگزیدگان میکردند و بر گزیده قبل از خوردن وردی مبنی

(۱) بانك وُ سانی را یعنی توبه دانست.

(۲) در دیوان لغات الترك معبود کاشتری باچاق را صوم النصارى ترجمه کرده است - در ذیج ابلغانی خوابه نصیر الدین طوسی گوید که «بغشبان در هر ماه سه روز باچاق می‌کنند و آن روزه ایشانست و در تقدیم و تأخیر بعضی از آن روزها میان ایشان خلافت آخر ماهها در ماه چقشایپت چند روز هم باچاق کنند».

برتر از مسئولیت و گناه هر نوع شرکت و مباشرت در تهیه آن غذا و انواع جنابانی که تا تهیه آخری آن از تکلیف شده خوانده و خطاب بنان میگوید من ترا نگذاشته‌ام و من ندیده‌ام و من بوجار نکرده‌ام و من آرد نکرده‌ام و من خیر نکرده‌ام و من نه پخته‌ام و من نه شکته‌ام (زیرا که همه این اعمال اذیت دادن به نوری است که در ترکیب آن است) ولی بعد از خوردن گناه تهیه کننده غذا را می بخشد و او را از گناه پاک میکند. بهمین جهت همیشه هر برگزیده در سیر و سفر که همیشه بایستی در حرکت باشد يك نفوسانی همراه داشته است و مردم سر این حرکت دو نوری را درك نکرده و گاهی بقول بیرونی نهمت های ناپاک و ناروا با آنها میزدند. **جاءت (۱)** حکایت دو نفر مانوی سیاح را در خوزستان میکند که شاهد بلعیدن يك شتر مرغ مرواریدی بوده اند و صاحب مال که جواهر را گم کرده بود بگریبان آن مانویان چسبیده و آنها را متهم بنزدی کرده میزد ولی هر چه آنها را زده و آزار کرد آنها راجع بشتر مرغ چیزی نگفتند که مبادا حیوان را بکشند و شکم او را نفیث بشمایند چه ریختن خون آن مرغ را گناه بزرگ میشمردند شاعر مانویان خیلی ساده و از تشریفات و نظایرات مجرب بود و برخلاف سایر مذاهب از همه ظاهر سازیها و اعمال سری و غیبی یا نظایرات باطنی و ساز و برگ و تجملات دور بود و به قربانی و تعبد و غیره قائل نبودند.

برگزیدگان میتوانند اجزای نوری را که در غذا موجود است بجوهر نورانی اضافه کنند تا در موقع وفات آنها آن نورها بمنبع اصلی برگردد یا بلافاصله بوسیله هضم آن اجزاء نوری را آزاد نمایند و این عمل را «نجات شکم» یا «نجات بوسیله معده» مینامیدند. تنها برگزیدگان عضو اصلی حوزه ایمان هستند و «گنوستیک» کامل بوده چرخهای فعال و مهم آن ماستینی هستند که نور یا روح را در دنیا آزاد میکنند و ستاین فقط بواسطه اتصال به برگزیدگان و معاونت و همکاری با آنها دائرة خارجی حوزه مؤمنین را تشکیل میدهند.

(۱) در «نصه رابین من الزنادة» در کتاب الحیوان، بتعقیق و شرح عبداللہ ہارون، طبع مصر سنہ ۱۳۵۹ ق. ج ۴ ص ۴۵۹-۴۶۰.

مانویان چنانکه اشاره شد موسیقی را خیلی دوست داشتند تصویر و خط خوب نیز در بین آنها مطلوب بود. کتب آنها بخط زیبا نوشته و پاکیزه و نفیس ترتیب داده میشد و **جاحظ** شرحی در این باب ذکر میکند. و **آوستین** نیز از قشنگی و خوش خطی و نفاست کاغذ کتب مانوی حرف میزند. از ذوق شاعرانه هم عاری نبودند مثلاً **يك قطعه پهلوی (پارسی)** که از **تورقان** بدست آمده دارای فهرستی است که در آن ابیات مطلع سرودها بترتیب حروف تهجی قرار داده شده و هم چنین **يك** سرود پارسی محفوظ در **پترسبورگ** که باز قطعات آن بر حروف تهجی مرتب شده (۱).

حالا بعضی مطالب متفرقه راجع بهائی و دین او می‌پردازیم:

۱ - اطلاعات راجع بهمانویه از هشتاد سال قبل باین طرف بتدریج زیاد شده است و چنانکه سابقاً ذکر شد مقدار زیادی اطلاعات تفصیلی خیلی مفید و مشروح در کتب ردی مسیحی یونانی و لاتینی و سریانی موجود است اگرچه صحیح و سقیم مخلوط بوده مشوب به اسنادات نادرست و همی و خطا و مغرضانه بود. از کتب ارمینی و پهلوی و مخصوصاً کتاب **شکند گمانیک و یچار و یعقوبی و مسعودی و شهرستانی و احمد بن مرثی** و از همه بهتر **ابن الندیم** مایه زیادی بدست آمد و من خوشوقتم که در آخر رساله‌ای که نشر آن در نظر است خواهم توانست مقتطفات از این مآخذ را بکمکی که آقای احمد افشار شیرازی در جمع آنها نموده درج نمایم. کتاب سریانی **تودور بار کتای** از اواخر قرن هشتم مسیحی در تکمیل مایه اطلاعات خیلی مدد کرد و بعد اکتشاف چند قطعه نوشتجات مانوی پهلوی و پارسیک و سغدی و چینی و ترکی از ترکستان چینی دایره این رشته علم را وسعت عمده بخشید و عاقبت کشف متون مانوی بزبان قبطی قدیم «سوب آخیمی» که هفت کتاب و دارای قریب ۳۵۰۰ صفحه است و غالباً از نیمه اول قرن

---

(۱) چون بتدریج رابطه مانویان شرقی با مهدیان غربی خود ضعیف شد زبان سریانی را در مشرق نمی‌فهمیدند و لذا بتدریج ترجمه های پهلوی (پارسیک) کتب دینی اصلی را استعمال میکردند لکن زبان پارسی هم که بسیاری از نوشته های مذهبی از قدیم در آن زبان بود نیز نگهداری میشد و مخصوصاً سرودها و اشعار مذهبی که بعضی نمونه های آن از حفریات **تورقان** بدست آمده است نوشته های دینی را از پارسی به سغدی ترجمه کردند و از آن هم ترکی قدیم ترجمه شد.

چهارم مسیحی و حتی تألیف یکی از آنها (زبور توماسی) بظن قوی اربع اخیر قرن سوم یعنی بلافاصله بعد از وفات مانی است مآخذ بسیار مفتتم و معتمدی بدست داد و باز بروسعت اطلاعات افزود. گمان میرود این کتب قبطی غالباً از یونانی به قبطی قدیم ترجمه شده است. با استفاده از کلیه این منابع مهم و غیرمهم از یونانی و لاتینی و سریانی و پهلوی و ارمنی و چینی و نوشتجات مکششفه قبطی و پارسی (پهلوی اصلی) و پارسیک (پهلوی اصطلاحی) و ترکی قدیم علمای محقق مغرب زمین در دو قرن مسیحی گذشته و خاصه در اسی سال اخیر کتب و مقالات بسیاری نوشته و روز بروز تا حد امکان و بقدر مایه موجود تاریخ زندگی مانی و عقاید او و پیروانش و اخلاقیات را روشن تر ساخته اند مانند کسلر (K. Kessler) و پلیو (P. Pelliot) و شاون (Ed. Chavannes) و جکسون و وزندونک (O. G. von Wesendonk) و آلبری (C. R. C. Albercy) و رایتسن شتاین و موللر (F. W. K. Muller) و لو کوک (Le Coq, A. von) و مخصوصاً پولولسکی و ویدن گرن و شیدرو بورکیت و هنینگ و اخیراً پوئش که اینجانب (با وجود مراجعه همه آن منابع) قسمت عمده از بیانات خود را از این دو مؤلف اخیر اقتباس نموده ام این محققین خدمت عظیمی به تکمیل این علم نموده اند. در خطابه اولی که در سال گذشته در همین انجمن ایراد کردم این آرزو را اظهار نمودم که یکی از جوانان فاضل و عاشق بکمال خود اینجانب فهرستی مشتمل بر غالب مآخذ اطلاعات مانوی برای راهنمایی ارباب ذوق و تحقیق در این رشته تهیه نماید. این آرزوی من خوشبختانه بصورت حصول آمده و تحقق پیدا کرد و آقای احمد افشار شیرازی که همت را با فضل و تحقیق توأم دارد بانجام این مهم کمر بست و امید است نتیجه زحمت ما را ایشان در ذیل این خطابه ها وقتی که بشکل رساله منتشر شود بنظر طالبین برسد.

۲ - بعفیده یعنی محققین مانی آنچه نوشته بجز کتاب **شاپورسمان** او بزبان آرامی وطن خود یعنی بابل در آن زمان (یعنی در قرن سوم مسیحی) بوده که زبان مادری او بود لکن حالا ظاهراً رأی غالب علما بر آنست که زبان کتب و رسائل اوسریانی یعنی زبان آرامی شهر **ادیسا (اورفه)** بود. این زبان در قرن دوم و سوم مسیحی

تشکیل کامل پیدا کرده و زبان فصیح دینی مسیحیان شرق شد. **اورفه** (در عربی رُهاه) پایتخت يك دولتی بود که رومیها بآن باشتباه و تحریف اسم اصلی **اوسرگن** میگفتند و تا سنه ۲۱۶ (سال تولد مانی) مستقل بود و پس از آن جزو مستملکت روم شد.

۳ - بعضی نسبت نقص بدنی بمانی داده و گفته اند پای او کج بوده ولی چنانکه در فوق ذکر شد **هنینگ** عقیده دارد که این نسبت يك افسانه عمدی توهین آمیزی است که در کتب لاتینی و یونانی خصوم مسیحی آمده و شاید همان باعث تغییر عبارت عربی کتاب **الفهرست** از طرف استنساخ کنندگان یا مآخذ اصلی آن کتاب شده که **أَحْنَفُ الرِّجَالِ** (یعنی بنابر ترجمه او مؤمن ترین مردان) به **أَحْنَفُ الرِّجُلِ** (کج پا) تحریف شده است ولی استنباط این معنی از لفظ **أَحْنَفُ** سهل نیست.

۴ - در اینکه مانی بودا و زردشت و عیسی را (۱) **البته** غیر از عیسی از مادر متولد شده و غیر از عیسی روحانی که آدم را هدایت کرد (تصدیق میکند و موسی و کتاب او را قبول ندارد شکی نیست. در بعضی مآخذ آدمو شیث که مانویان **شیشیل** نامند (وحتی نوح و ابراهیم) و **هرمس** مثلث (شاید اصلاً **هرماس** غلام عیسی) (۲) و **افلاطون** (۳) و **سام** و **شم** و **آنوش** و **اخوخ** و **لیکوئوس** را نیز از رسل تصدیق شده مانی می شمارند. افکار موسی یعنی ردّ دین و کتاب او مختص بمانی نیست بلکه بعضی فرقه های **گنوستیک** و از آن جمله **مرقیون** و **بازیلیدس** نیز بر این عقیده بوده اند.

۵ - اسم مانی ایرانی نیست بلکه آرامی است.

۶ - **هگمونئوس در آکتا آرخلای** (قصه مباحثات آن اسقف معروف **کگر**

که بزعم بعضی با خود مانی در سنه ۲۷۷ مسیحی بحث کرده) وزن زنجیرها را که به

(۱) **بئول** مانی بودا و زردشت به **ممالك** مشرق فرستاده شده و عیسی به **مربزمین** و پس از آنها ماقبت در آخر الزمان مانی که مانند **پاولوس** رسول عیسی و **فارقلیط** است در قلب عالم یعنی بابل ظهور میکند تا ظهورات قبلی را تألیف و ترکیب نموده تکمیل کند و بصورت نهانی در همه زبانها به همه ملل عالم برساند.

(۲) **Hermes Trismegistus**

(۳) **افریم** (بنتل **بورگیت** ازاد) از قول مانی نقل میکند که گفته **هرمس** در مصر و **افلاطون**

در میان یونانیان و عیسی که در یهودیه ظاهر شد آنها مبشران خوب برای عالم بودند.



بدن مانی زدند نیم قنطار ( ۲۵ کیلوگرام ) ذکر میکنند که یکی بگردن و سه تا بدست‌ها و سه تا پیاها زده شده و مانع حرکت سر و اعضاء بدن بودند و گوید سختی زنجیرها پس از ۲۶ روز ( از روز هشتم ماه تا چهارم ماه بعد ) باعث مرگ مانی شد .

۷ - در جزو کتب مانی انجیل او ذکر شده که ۲۲ باب بعد و ترتیب حروف سربانی داشته و بقول **یروانی** از سرتایا مخالف انجیل مسیحیان بود چنانکه هر کدام از **مرقیون** و **باردیشان** نیز انجیل جداگانه داشتند .

۸ - چنانکه اشاره شد بسیاری از مذاهب « **گنوسی** » تورات و دین موسی را قبول نداشتند مانند مذهب **بازیلاید** و **مرقیون و مانی** (۱) .

۹ - روایت **ابن الندیم** در باب ابتدای تناسل که بطن قوی از مآخذ اصلی مانوی اخذ شده برای نشان دادن عقاید عجیبه مانویان شایان ذکر است . وی گوید که یکی از « **آرخوفت** » ها و آرزو شهوت و گناه و جادو و ستارگان با هم ازدواج کردند و از تناکح آنها آدم بوجود آمد و دو نفر از « **آرخوفت** » ها که یکی نر و دیگری ماده بود باز نکاح کردند و حواء از آن پیدا شد و قتیکه فرشتگان پنجگانه دیدند که نور الهی و عطر او را آرزو بوده و در این دو مولود مکمون داشته است از مادر حیات و انسان ازلی و بشیر ( که دوست انوار باشد ) خواستند که کسی را باین مولود قدیم بفرستند که او را نجات بدهد و علم و احسان را باو توضیح نماید و او را از دست دیوان خلاص نماید پس عیسی را باخدای دیگری فرستادند و آنها « **آرخوفت** » ها را حبس کرده و آن دو مولود را رها کردند و عیسی با آدم حرف زده و باو بهشت و خدایان و دوزخ و دیوان و زمین و آسمان و آفتاب و ماه را توضیح کرد و او را از حواء ترسانیده و از نزدیکی باو منع نموده و بیم داد و آدم چنان کرد . پس « **آرخوفت** » نزد دختر خود حواء برگشت و با هیجان شهوت باو نزدیکی کرد و از آن پسری سرخ چهره و زشت زائیده شد و

(۱) در کتابی از مؤلفی بناء **ابوعلی بن خلاد** که در رد مذاهب باطله و غموضات بر مؤلفی که اسمش را ذکر نکرده و مبنی بر احتجاج است و نسخه‌ای خطی از آن بشان Nr. 8613 در موزه بریطانی محفوظ است از کتاب **سفر الاسرار** اسم برده و گوید مانی در آن کتاب معجزات موسی را قدح کرده است .

اسم او **قاین** (قایل) شد بعد این پسر با مادر خود جمع شد و از آن پسری سفید چهره پدید آمد که اسم **هاییل** باو داد بعد **قاین** باز با مادر خود جمع شد و دو دختر از او زائیده شده که یکی **حکیمه** روزگار و دیگری دختر **حرس** و آن نام گرفتند. **قاین** باز دختر خود «دختر آز» را زن خود کرد و **حکیمه** روزگار را به **هاییل** بزی داد **حکیمه** روزگار را از نور و حکمت خدا بهرهای بود و دختر آز از آن محروم بود، پس فرشته‌ای با **حکیمه** روزگار جمع شد و دو دختر از آن اجتماع زائیده شد که یکی **روفریاد** و دیگری **برفریاد** اسم گرفتند. **هاییل** از این کار بر آشفت و بزنی گفت از کجا این طفل هارا آوردی و گمان میکنم این از **قاین** است و بیش مادرش حواء رفته شکایت نمود که **قاین** چنان کار با خواهر و زنوی کرده است و **قاین** این خبر را شنید و با سنگی زده و **هاییل** را کشت و **حکیمه** روزگار را زن خود کرد پس «آرخونت» ها و آن فرشته و حواء از این کار **قاین** محزون شدند و آن فرشته به حواء سحری آموخت که آدم را مسحور کند و حواء چنان کرد و آدم با او جمع شد و پسری زیبا از وی بوجود آمد **شائل** (که همان شیث بود) الی آخر داستان مفصل که نقل آن قطعاً موجب مزید تصدیع است و این جمله بر نحو اجمال محض نمونه از خرافات پیچا پیچ داستان تکوین در آن منقول شد طالبین تفصیل بکتاب **الفهرست رجوع** نمایند.

۱۰- این نکته نباید نا گفته بماند که بسیاری از تعالیم سوفیه شباهت با آداب مانویان دارد و بمید نیست که یکی از ریشه های تصوف طریقه های «گنوستیک» و از آن جمله مانوی بوده است و نیز «**قور آلدره**» سوئدی در کتابی که در سنه ۱۹۱۷ مسیحی در باب اسلام و پیغمبر اسلام در **استوگهولم** نشر کرده وجوه شباهتی بین بعضی از تعالیم اسلامی و مانوی درج کرده است و اگر اقوال مورخین عرب مانند **ابن قتیبه** در کتاب **المعارف** و **نشان حمیری** در کتاب **الحور العین** مبنی بر اینکه زلفه درین فرس راجع بود (۱) اساس داشته باشد این مطلب مؤید قول مولف مزبور میشود. **دمشقی** در کتاب **نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر** گوید که آیه قرآن «الحمد لله الذی

(۱) **ابن قتیبه** گوید که فرس زنده را از حیره اخذ کرده بودند.

خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ثم الذين كفروا برّهم يعدلون ... الخ» (۱)  
اشاره بهقائد مانوی در نور و ظلمت است.

۱۱- دین مانی در قسمت تکوین و فلسفی بقدری مبسوط است که میتوان آنرا دائرةالمعارف نامید. **آلفاریک** از عقائد مانویان در هر رشته از فنون فصلی بیان کرده مانند هیأت و نجوم و جغرافی و فیزیک و علم حیوانات و علم الانسان و علم تشریح و علم طب مانوی البته همه بشکل خرافی و غیر علمی و در واقع کتب مانوی بهمه مسائل غامضه عالم که انسان در جستجوی آنست جواب میدهد و مظهر حصول و انجام اخبار حضرت عیسی است که گفته «**فارقلیط** همه چیز را تعلیم خواهد کرد».

۱۲- **شهرستانی** در کتاب **الملل والنحل** از یکی از رؤسای مانویّه بنام **ابوسعید** نقل میکند که وی نوشته که مدت یا دوره اعتزاج یعنی وجود عالم محسوس فعلی دوازده هزار سال است و تا زمان وی که سال ۲۷۱ هجری است یازده هزار و هفتصد سال از آن منقضی شده و فقط سیصدسال بوقت خلاص مانده است. بر مبنای این حساب هزاره اخیر یعنی دوازدهم باید در سنه ۱۸۳ مسیحی شروع شده باشد. اساس این دعوی بر این جانب معلوم نشد. سند چینی که ولادت مانی را در سنه ۵۲۷ از دوره حوت یعنی برج دوازدهم میگذارد مبدأ تاریخ سلوکی را سال اوّل دوره حوت (یا در واقع هزاره دوازدهم فرض میکند) و این تاریخ ۴۹۵ سال با تاریخ فوق فاصله دارد.

۱۳- نه تنها خدایان بلکه فرشتگان و دیوان و شیاطین در دین مانی بشمار وجود دارد و بسیاری از آنها با نام و نشان در کتب مانویان ذکر شده مانند میکائیل و سرائل و رافائل (گاهی رباعیل) و جبرئیل (**جابریل**) و آن قل و دادقل و آبرقل و یسدقل و مرقل و ترسوس و نستیقوس و بارسیموس و قبتینوس و غیرها.

۱۴- فصل تکوین هشت زمین در عقاید مانوی داستان دراز و خیلی عجیبی دارد که **جسکون** شرح حیرت انگیز آنرا بتفصیل و تصویر طبقات در کتاب خود بیان کرده و ستونها و حصارها و دروازهها و خندقهای آنها را شرح داده که اینجا بحال تفصیل آن نیست اگرچه خیلی شگفت و شنیدنی است.

(۱) الی قوله ما تملکون الا بالاثلاث سورۃ الانعام (سورۃ ۶ آیات ۱ و ۲ و ۳).

زمین را قرص مسطحی میدانستند و ضخامت افلاك را صد هزار فرسنگ و فضای بین هر کدام از آنها را با دیگری ده هزار فرسنگ می‌شمردند بطوریکه جمعاً از سطح بالا تا سطح سفلی آسمان پائین ۱۹۰۰۰۰ فرسنگ میشود و آفتاب و ماه و همه ستارگان را از ثابت و سیار در آسمان پائین تر با السماء الدنيا فرض میکنند و سرحد بین زمینها و آسمان پائین را که سطح تماس بین عالم نور و ظلمت قبل از امتزاج بود «ویضند» می‌نامند و خداوند آسمانها در فلک هفتم نشسته است .

۱۵ - اسم هانف یا حامل وحی بهمانی در اسناد ایرانی نریمیک یا گاهی هم نیمیک و در قبطی سایش و در آرامی توّم ثبت شده است و بعقیده بعضی همین توّماس است .

۱۶ - نظر بقول مانی که در زبور مانوی قبطی آمده شش سال قبل از وفات مانی تضییق و تعقیب برضد او شروع شده و او آن شش سال را نمی‌توانست در کوچه و معابر خود را بنمایاند و او مانند اسیر در میان بیگانگان در انحاء عالم در حرکت بوده است و این روایت اگر معتد باشد با مساعدت هرمز با او منافات دارد ولی شاید این تعقیبات از طرف روحانیان و عاقه متعصب بوده است نه از پادشاه .

۱۷ - چنانکه گفته شد زبان مانی سریانی بود و خود گوید \* من از زمین بابل آمدم برای منعکس کردن ندائی در تمام دنیا \* ولی در همان نوشته‌های اصلی خود که به سریانی بود (بجز يك كتاب) اصطلاحات یونانی بسیار استعمال نموده است مانند هایل یا هبله و درخت فو توسی و نو و نوموس و پرگم ایلیا (اسم کتاب مانی) و پارقیلیط و ای لمتیر (پسر خدا) و ای سفسیرو (که از اصل لغت ایرانی شمیر است که هنوز در زبان انگلیسی سمیتار Scimitar اثر آن مانده) . در تعالیم مانوی ذکر افلاطون و هرمس هم آمده است قصه بر لعم و یواسف (یوزاسف کتب فارسی) از قصص معروف عالم مسیحی هم از مجرای مانوی ظاهراً از نسخه ایرانی بیوبیان رسیده است که اصل قصه مربوط به حیات بودا است .

۱۸ - چنانکه گفته شد دستگاه خیلی عظیم و وسیع داستان تکوین و آغاز و

انجام زمان و عالم پیش از اندازه پهنای و در واقع شرح منظومه مانوی عالم کون  
دائرة المعارف بزرگی است که ما در اینجا جز قسمتی از آن را نمی توانیم بیان کنیم  
و برای نمونه مطالعه قسمتی از هیأت افلاک و طبقات الارض و جغرافیای مفصل زمینها  
کافی است و از آن جمله شرح اجزای افلاک جالب توجه است چنانکه در خطابه گذشته  
باجل بیان اشاره شد. هر يك از ده فلک دوازده دروازه دارد و هر دروازه ۶ آستانه  
( که مابوی يك ماه زمان است ) و هر آستانه ۳۰ بازار ( بمری سگه = معادل یکروز  
در حساب زمان ) و هر بازار ۱۲ صف ( معادل دو ساعت زمانی ) و هر صف دو کنار یا  
دو طرف و جرگه ( بفارسی زمان و معادل يك ساعت زمانی ) و هر طرف ۱۸۰ دگه یا  
دگان ( به سغدی قبیذ ) معادل بیست ثابیه و هر دگه بر دو قسمت است که بفارسی  
و سانسکه نامیده شده و معادل ۱۰ ثابیه است که در واقع هر فلک مشتمل بر ۱۸۶۶۲۴۰۰  
و سانسکه است.

۱۹ - بی مزه نیست اشاره باینکه مانی در کتاب خود سفر الجباریه ( بفارسی  
کلوان با کوان ) از جنگ ملائکه بزرگ و بخصوص چهارفرشته یعنی جبرئیل و میکائیل  
ورفائیل و اسرافیل با « اکر کوی » ها و جبارها ( که اصلاً ملائکه مردود و ساقط  
بودند ولی مانی آنها را دیو بصورت انسان می شمارد ) بوسیله آتش و گوگرد و نفت  
سخن گفته که معلوم میشود نفت در زمان مانی از وسائل جنگ بوده است و در آن  
جنگ چهارصد هزار نفر از مؤمنین و اخیار بیگناه ( مثل امروز ) کشته و تلف شدند.  
۲۰ - مانویان هفته هفت روزه را که معادل هفت سیاره بود پذیرفته و در میان  
مانویهای اقوامی که هفته نداشتند مانند ایرانیان و سغدیان و چینیان و ترکها معمول نمودند.  
باید سخن را کوتاه کنم ورنه این رشته سر دراز دارد مطالب زیاد بود و آنچه  
سمی کردم مختصر تر بیان شود باز کوتاه تر از این میسر نگردید و مقداری از مطالب  
بطور متفرقه و میترسم گاهی مکرر گفته شد.

اینجانب یادداشتهای زیادی جمع آوری کرده ام که شاید لب مطالب آن پنج برابر  
این دو خطابه که بیان شد باشد ولی گمان میکنم آن هم را میتوان در رسالهای که

ندوین آنت در نظر است و در واقع بطل این خطابه ها خواهد بود و انجمن محترم ایرانشناسی قصد نشر آنرا دارد بطور جامع و ملتبس و منسجم و مرتب ندوین کرد (۱). پس با اجازه حضار محترم خطابه را خاتمه داده و برای جواب هر سؤالی که علاقمندان بخواهند بکنند در تحت اختیار آقایان هستم.

---

(۱) حالا که این وجیه پس از سالی بهاپ میرود به بهشتانه فرصتی برای اضافه مطالب بیشتری حاصل خطابه حاصل نشد و عین دو خطابه چنانکه خوانده شده بود طبع میشود.



## انسیدراک

این رساله که مشتمل بر احوال مانوی و عقاید او و تاریخ دین وی و پیروانش است و در ضمن دو خطابه متوالی که اگر چه پیش از یکسال فاصله زمانی داشته اند در واقع بهم پیوسته و در حکم يك خطابه مستند خوانده شده بود ايتك پس از يك سال و دهماء طبع آن باتمام نزديك ميشود. اينجانب گمان ميكند كه اگر بهمه ماخذ در نوشته های غربی و شرقی تا موقع ايراد خطابه مراجعه نكرده باشم بغالب آنها و خصوصاً به مهم ترين آنها مرور كرده و از آنها استفاده كرده ام لكن در فاصله بين خطابه و طبع اين رساله بعضی مقالات در همين موضوع نشر شده كه اشاره اجمالی ببعضی از آنها محض تكميل فايده مقتضی می آيد.

آقای مارك (A. Maricq) مقاله ای در نشریه بلژیکی *Annuaire de l'Institut de Philologie*

*Mélanges Grégoire* - (سنة ۱۹۰۱) - جلد ۱۱ et il, *Histoire Orientales et Slaves*

*Les débuts de la Prédication de Mani et l'avènement de Sahrur Ier* تحت عنوان

نشر کرده كه همان را در بستان و دومين انجمن بين المللی مستشرقين در استانبول در ماه سپتامبر سنة ۱۹۵۱ هم قبل از طبع و نشر در ضمن يك خطابه خوانده است. مشارالیه با توجهات زیادی خواسته اثبات كند كه فقره مذکور در كتاب **الفهرست** راجع باعلام امر از طرف مانوی در روز جلوس شاپور اول افسانه است و اينكه در حقيقت شاپور در سنة ۲۴۱-۲۴۲ بتخت نشسته و مانوی پس از شنيدن خبر تغيير سلطنت در ايران از مسافرت خود در هند عودت كرده و بعد از سالها تبليغ و نشر دين خود با شاپور آشنا شده و شاپور بنابر قول **كفالایا** در فصل ۷۶ او را چند بار بحضور خود خواسته است. در اين مقاله مارك يك نكته بايد مورد تصديق باشد و آن بي اساس بودن دعوت شاپور است از مانوی پس از رسيدن سلطنت و احضار او از هند كه در مقالات نويسندگان ديگر بنابر تكميل حدسی يك جای خالی و غير قابل قرائت فقره **كفالایا** در اين باب



غالباً ذکر و بتدریج مسلم فرض شده است و نیز ایمان شاپور به مانی که باز جزو تفسیرات حدسی و بی اساس بعضی نویسندگان غالباً تکرار شده و بحق مورد تردید آقای ماریک واقع شده و گمان میکنم نکته سومی که در آن مقاله ذکر شده وصحت آن محتمل است حدس التباس کلمه اربع با اربعین است در جمله مذکور در کتاب **الفهرست** در مورد مسافرتهاى اولی مانی ولی چون اینجانب نتوانسته ام با سایر اظهارات و استدالات و توجیهات ایشان موافق شده استنتاج های آن مقاله را قبول کنم لذا بشرح سستی های آن که موجب بطلان همه اساسهای آن مقاله میشود لزومی نمی بینم. آقای ماریک در این مقاله تصور نموده که اینجانب رساله هیگنس (M. Higgens) را در باب جنگ موریس امپراطور روم بنایران ندیده ام در صورتیکه من آن رساله را هم که با مندرجات آن در باب حساب سال و ماه ایران موافقت ندارم مطالعه نموده ام. تنها بمقاله انسلین (Enslin) در باب جنگهای شاپور اول دسترسی نداشته ام.

بنابر آنچه ذکر شد شاید مناسب باشد که لبّ عقیده خود را در باب آغاز امر مانی و جلوس شاپور بطور خلاصه تکرار کنیم و بگوئیم که این عقیده با همه ماخذ موجوده و حسابها و ترتیب سال و ماه ایرانی قدیم وفق میدهد:

مانی چون در ۱۴ آوریل سنه ۲۱۶ (۸ نیسان ۵۲۷ سلوکی بابلی) تولد یافته لذا در ۱۴ آوریل سنه ۲۴۰ مسیحی یا در ۱۹ آوریل آن سال (۸ نیسان ۵۵۱ سلوکی بابلی) ۲۴ ساله شده و بقول معروف خودمان یا بسال ۲۵ گذاشته است و بلافاصله با اندکی بعد ادعای بعثت نموده و پیروانی محدود در حوزه اقامت خود پیدا کرده است و امکان دارد که همان اوقات بعضی از پسران اردشیر بابکن نزدیک شده و حتی یکی از آنان مفتون تعلیمات وی گردیده و دیگری که فیروز باشد علاقهای به مانی پیدا کرده و شاید بر طبق روایت **ابن الندیم** مانی او را دعوت بدین خود کرده بوده و باز شاید هم حکمران شدن همین فیروز در خراسان و کوشان موجب میل مانی بمسافرت شرق شده و یا آنکه اردشیر یا درباریان او ویرا تبعید کرده باشند که اینهمه جزو احتمالات و حدسیات باید بماند. مانی بزودی بمسافرت های خود آغاز کرد و در این ضمن از راه دریا بهند (یا سند) نیز رسیده است.

اردشیر پس از ۱۴ سال و ده ماه سلطنت با ابتدای آن از تاجگذاری وی بسمت شاهنشاه ایران در اوایل سال ۲۲۷ مسیحی (شاید در اول نisan بابلی = ۶ آوریل) از سلطنت فارغ شد (یعنی با وفات کرد و با سلطنت را پیسر خود انتقال داده و استعفا کرد و چند ماه بعد مرد) اگر روایت ۱۰ سال و ۶ ماه در مدت سلطنت وی صحیح باشد میتوان فرض کرد که پس از این مدت استعفا کرده و چهار ماه بعد مرده که ده سال و ده ماه تمام شده باشد ولی البته اینهم ممکن است که پایان این مدت اخیر موقع استعفا بوده و وفات وی بعد از آن واقع شده باشد. بهر حال کناره گیری با وفات او و سلطنت فعلی شاپور قبل از ۲۲ سپتامبر سنه ۲۴۲ مسیحی واقع شده و بهمین جهت سال اول سلطنت شاپور از ۲۲ سپتامبر ۲۴۱ (اول فروردین ایرانی) باید حساب شود [آخر سلطنت ده سال و ده ماه اردشیر با اوایل فوریه ۲۴۲ می افتد و اگر وفات وی در حال عزلت چندی بعد واقع بوده باشد باید بین تاریخ مذکور (۲۲ فوریه) و ۲۲ سپتامبر سال مزبور وقوع یافته باشد]. شاپور باید در اول نisan بعد یعنی ۹ آوریل ۲۴۳ مسیحی تاجگذاری رسمی کرده باشد و سی سال سلطنت او که یکی از روایات است از این تاریخ محسوب میشود (تا آوریل ۲۷۳) و سلطنت ۳۱ سال و ۶ ماه و ۱۹ روزه وی که روایت دیگر است از آغاز سال اول ایرانی که در ظرف آن بجای پند نشسته یعنی ۲۲ سپتامبر ۲۴۱ حساب شده است که کاملاً مطابق حساب دقیق و تحقیقی است. پس اگر مانی اندکی بعد از بعثت خود در سنه ۲۴۰ مسیحی بمسافرت پرداخته بعید نیست که از آغاز مسافرت وی تا اعلام امر در روز جلوس شاپور بمسامحه چهار سال حساب شده باشد. جلوس رسمی یا تاجگذاری شاپور که در روز یکشنبه اول نisan و ۱۹ حمل بوده با احتمال قوی بواسطه حیات پسر یا گرفتاری بچنگ با **گوردیان** (Gordianus) امپراطور روم در اول نisan سال قبل که مطابق ۲۰ آوریل سال ۲۴۲ مسیحی بود انجام نیافته و بسال بعد تأخیر شده است.

ملاقاتهای سه گانه مانی با شاپور که در **کفالایا** ذکر شده و مارك آنها را در اوایل امر مانی فرض می کند ظاهراً در سالهای بعد (پس از مسافرتهاى مانی در ولایات مدی و یازت) باید روی داده باشد.

باین مناسبت بی فایده نیست که گفته شود که استنتاجات هیگنسی نسبت باختلاط در موضع خمسه مشرقه و بنسای شالوده تحقیقات مبسوط خود بر آن اساس حدس غیر متقنی است. موضع خمسه مشرقه در عهد بعثت مانی در آخر نبرماه بوده و در موقع وفات وی در آخر مرداد بود و بهمین جهت وفات مانی (که در ۲۶ فوریه سنه ۲۷۷ مسیحی واقع شده) در ۱۲ شهریور ماه بوده است.

**قطعه کفالایا** (سطور اول از باب ۷۶) که هارک بآن استناد جسته جز این مقدار نمیرساند که در موقعی مانی در طیفون نشسته بود و شاپور خبر گرفته و او را پیش خود خواند و پس از ملاقات با شاپور نزد اصحاب خود برگشت و کمی بعد باز شاپور او را احضار نمود و باز پیش وی رفت و با پادشاه مذاکره نمود و کلام خدا را باو اعلام کرد و باز عودت نموده بمحفل دینی بامعبد آمد و بعد مرتبه سوم باز شاپور از او خبر گرفته و او را خواست و باز پیش او رفت و آنگاه یکی از اصحاب او بنام اوزارادس پسر کپلوس (۹) به مانی گفت که بما دو مانی بده که در هر چیز نظیر تو باشد که چون تو پیش شاپور بروی مانی دیگر نزد ما بماند (نقل بمعنی شد) و مانی جواب مفصلی باو در باب عدم امکان چنین چیزی داده و در ضمن آن از مسافرت خود در دریا و تکلان دادش تمام خلك (ممالك) هندوستان را سخن میگویی و بعد باز در دنباله آن مانی از مخالفتهایی که باو در هند بعمل آمد و مبارزات خود در آنجا (همه این مطالب بقطعات متفرقه و کم ارتباط ویر از سقط کلمات پی در پی است) شرح داده و از عودت خود از راه دریا به فارس و پیاده شدن از کشتی در آنجا و در شهرهای فارس تعلیم حقیقت و راستی دادن و برضد او برخاستن بزرگان آنجا شرح داده و گوید که از فارس هم به شهر میان رفته و در آنجا نیز بزرگان قوم باو توجه نکرده و گوش ندادند پس از آنجا باز به مملکت بابل و شهر آسوریان (ظاهراً سورستان = طیفون) آمده ولی و در آن مملکت فرمانروایان و فرق مذهبی و قضات غیر عادل برضد من برخاستند و اگر پدر (ظاهراً مقصود خدا است) بمن تأیید و کمک نکرده بودند مرا بک روز هم در بابل نمی گذاشتند که در مملکت آنها گردش کنم و در آن مملکت آسوریان بآن وسعت و بزرگی برای پادشاهان و سرداران و قیصرها و فرماندهان جای هست اما مرا تحمل

نکرد و با من جنگهایی کرد و باین جهت از آسوریان دور شده بمملکت مدها و یارتهای رستم و در آنجا من بریبط حکمت نواختم و در حقیقت زنده حرف زدم و در نتیجه تمام مملکت مدها و یارتهای بحرکت آمد. به بینید مملکت مدها و یارتهای چقدر بزرگ است شهرهای زیادی در آن هست آن میتواند پادشاهان و پیشروانی را که در آن هستند بپذیرد اما نمی توانست قوت حقیقت کوئی مرا بپذیرد و تکان خورد و قتیکه من که تنها يك مانی هستم که در دنیا آمدهام و همه شهرهای دنیا بحرکت آمدند و نخواستند مرا بپذیرند... و همه قدرتهای دنیا پیش من بجنبش آمده و در آشفتگی و پریشانی افتادند اگر دو مانی در دنیا آمده بود کدام محل آنها را می توانست حامل شود....

در فصل ۷۷ از چهار سلطنت بزرگ جهان حرف میزند اولی سلطنت بابل و فارس (ایران) دومی سلطنت روم سومی سلطنت اکسومی ها (حبشه) و چهارمی سلطنت سلیس (۱) و شاید تلفظ دیگری دارد (۱). این چهار سلطنت بزرگ در دنیا هستند و هیچ چیزی نیست که بالاتر از آنها باشد اما من بحقیقت بشما میگویم آنکسیکه نان و يك پیاله آب بنام خدا و بنام حقیقتی که من آوردهام یکی از اصحاب من بدهد او بیشتر از چهار سلطنتی که اینقدر بزرگ هستند نزد خدا بزرگ و فائق است (۲).

چنانکه گفتیم از همه تفصیلات که در باب ۷۶ و ۷۷ ذکر شده چیزی بنظر نمی رسد که مؤید استنتاج تاریخی مایک باشد و یا متناقض با آنچه در اوائل کتاب لایا آمده و سابقاً نقل شده راجع بآمدن مانی پیش شاپور یا ناسخ آن باشد. بدیهی است که هیچ مانعی در این مقصود نیست که مانی روز جلوس رسمی شاپور در ۹ آوریل (۱۵ مهرماه ایرانی) ۲۴۳ مسیحی برای دفعه اول (که تازه از مسافرت سند و غیره برگشته بوده است) بحضور شاپور بار یافته و اعلان رسمی امر خود یعنی دین جدید نیز در همانروز واقع شده (اگرچه از قریب سه سال باین طرف قبل از این اعلان رسمی مشغول تبلیغ بوده و در خود مملکت بابل و طیفون و حوالی پیروانی هم پیدا کرده بوده است که دو نفر از آنها هم با وی بحضور شاپور رفتند) و بعد ها چندین بار دیگر در سالهای بعد (با همان سال) شاپور او را بحضور خواسته باشد و چنانکه خود مانی حکایت کرده سالها

(۱) آیا مقصود مملکت چین است.

با آن پادشاه در مقرر سلطنت یا در مسافرتهاى وی همراه بوده باشد و البته نمى توان هر عقیده و فرضیه جدید را که مخالف عقاید دانشمندان قبل باشد بر آنها ترجیح داد .

دومقاله دیگری هم در باب مانى و دین مانوى که اخیراً بدست اینجانب رسیده جزو مقالاتى است که جمعى از دانشمندان در باب ایران بزبان فرانسه نوشته اند هر مقاله در موضوعى از مواضع راجع بایران است و مجموع آن مقالات و فصول کتابى شده که در سنه ۱۹۵۲ میلیمى جزو « کتابخانه تاریخی » (Bibliothèque historique) انتشار یافته است با اسم La Civilisation Iranienne .

در این مجموعه مفید چنانکه گفته شد دو فصل یكى در باب مانى و دیگری در باب مانویت بقلم آقای هنرى شارل پوئش Henri - Charles Puech درج شده که بسیار محققانه و دارای مطالب صحیح و قابل استفاده است .

طهران ۴ آذر ماه سنه ۱۳۳۱ هجرى شمسی

سید حسن تقى زاده

### بعدالتحریر

پس از نگارش این استدراک کتاب السلین (W. Enslin) بنام « راجع بجنبه های شاپور اول ساسانی » (Zu den Kriegen des Sassaniden Schapur I) که در متن « استدراک » گفتم آنرا ندیده ام بدست من رسید و هر نوع نگرانی من از امکان غفلت خودم از توجه بنکاتی صحیح در باب تاریخ جلوس و مدت سلطنت شاپور و بعثت مانى و مسافرتهاى اولی او در دوره سال اول پس از بعثت و اعلام رسمی امر خود پس از عودت به طیسفون در روز جلوس شاپور اول مرتفع شد زیرا که کلیه استدالات و استنتاجات آقای السلین بر اساسى مبنی بر اشتباهات مختلف و اعتماد بر عقیده خطا و اشتباهی و بی اساس هیگنس در باب سال و ماه ایرانی بوده و فاقد هر نوع پایه مبنی بر تحقیق است . وارد شدن در بیان اشتباهات عجیب این دو دانشمند که بخود زحمت زیادی هم در تتبع و مقدمات و نتایج مدعای خود داده اند و توضیح خطا های آن مقدمات در اینجا مجاز نیست و شاید در موقع دیگری این کار در ضمن مقاله ای جداگانه بعمل آید .

س . ح . ت .

# آنچه پیشینیان در کتابهای عربی و فارسی در باره مانی آورده اند<sup>(۱)</sup>.

فراهم آورده:

احمد افشار شیرازی

---

(۱) مقصود کتابهایی است که بدانها دست‌رسی پیدا شد و مطالب مزبور بترتیب تاریخ تألیف کتابها و یا تاریخ وفات نویسندگان آنها مرتب گردیده است.



آنچه در کتابهای عربی آورده اند.



## ١ توحيد المفضل (١)

املاء

امام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق

(متوفی در سنه ۱۴۸ هـ . ق .)

بر

مفضل بن عمر الجعفی (٢)

ص ۵ - ۶ :

ان الشكك جهلوا الاسباب والمعاني في الخلقة و قصرت افهامهم عن تأمل الصواب والحكمة . . . . و ربما وقف بعضهم على الشيء بجهل سببه والارب فيه فيرع الى نفيه و وضعه بالاحالة والخطأ كالذي اقدمت عليه المناطقة الكفرة و جاهرت به الملحدة المارقة الفجرة و اشباههم من اهل الضلال المعطلين انفسهم بالمحال .

ص ۲۹ :

فتأمل الخلقة كيف تتحرز وجوه الخطأ و المضرة و تأتي بالصواب و المنفعة ان المناطقة و اشباههم حين اجتهدوا في عيب الخلقة و العمد عابوا الشعر الذابت على الركب والابطالين و لم يعلموا ان ذلك من رطوبة تنصب الى هذه المواضع فيتثبت فيها الشعر كما يثبت العنب في مستنقع المياه .

ص ۳۵ :

افلا ترى كيف جعل في الانسان الحفظ والنسيان و هما مختلفان متضادان و جعل

- (١) **مفضل بن عمر جعفی** . راوی ابن کتاب . در مقدمه آن گوید که آنرا امام **جعفر الصادق** بر من املاء کرده است . اگر این روایت درست باشد ظاهراً قدیمترین کتابی به زبان عربی ، میباشد که اکنون در دست است و از مانی و مانویان در آن ذکر شده . این کتاب چند بار طبع گردیده است و از طبعی که در سنه ۱۳۶۹ هـ . ق . ( ۱۹۴۹ م ) در نجف صورت گرفته است در اینجا نقل شده .
- (٢) **ابو عبدالله (یا ابو محمد) مفضل بن عمر الجعفی** از اصحاب امام **جعفر الصادق** و امام **موسی بن جعفر** ( ۱۲۱ - ۱۸۰ هـ . ق . ) بوده است . در شخصیت و تفه بودن او اختلاف میباشد ( برای ترجمه احوال او بصوم کتابهای رجال شبه و مخصوصاً به تفهیح المقال تألیف حاج شیخ عبدالله میقانی طبع نجف سنه ۱۳۵۲ هـ . ق . ج ۳ ص ۲۳۸ - ۲۴۲ رجوع شود ) .

له في كل منها ضرب من المصلحة وما عسى ان يقول الذين قسموا الاشياء بين خالقين متضادين في هذه الاشياء المتضادة المتباينة وقد تراها تجمع على ما فيه الصلاح والمنفعة .

ص ٣٣ - ٣٤ :

اما ترى الانسان اذا عرض له وجع خضع واستكان و رغب الى ربه في العافية و بسط يده بالصدقة ولو كان لا يألم من الضرب يم كان السلطان يعاقب الذنار و يذل العصاة المردة و يم كان الصبيان يتعلمون العلوم و الصناعات و بما كان العبيد يذلون لاربابهم و يذعنون بطاعتهم افليس هذا توبيخ لابن ابي العوجاء و ذرية الذين جحدوا التدبير و المانوية الذين انكروا الوجع والالم ...

ص ٨٢ :

اتخذ اناس من الجتهال هذه الآفات العادثة في بعض الازمان كمثل الوباء و البرقان و البرد و الجراد ذريعة الى جحود الخالق و التدبير و الخلق فيقال في جواب ذلك انه ان لم يكن خالق و مدبر فلم لا يكون اكثر من هذا و افطمع فمن ذلك ان تسقط السماء على الارض و .... ثم هذه الآفات التي ذكرناها من الوباء و الجراد و ما اشبه ذلك ما بالها لاندوم و تمتد حتى تجنح كل ما في العالم بل تحدث في الاحياء ثم لا تلبث ان ترفع افلا ترى ان العالم بسان و يحفظ من تلك الاحداث الجليلة التي لو حدث عليه شئ منها كان فيه بوار و بلذع احبانا بهذه الآفات البسيرة لتاديب الناس و تقويمهم ثم لاندوم هذه الآفات بل تكشف عنهم عند القنوط منهم فيكون وقوعها بهم موعظة و كشفها عنهم رحمة وقد افكرت المنائية من المكروه و المصائب التي تصيب الناس فكلاهما يقول ان كان للعالم خالق رؤوف رحيم فلم تحدث فيه هذه الامور المكروهة و القاتلة بهذا القول ينحسب الى انه ينبغي ان يكون عيش الانسان في هذه الدنيا صافيا من كل كدر ولو كان هكذا كان الانسان في هذه الدنيا صافيا من كل كدر ولو كان هكذا كان الانسان يخرج من الاشر و العتو الى ما لا يصلح في دين و لادنيا كالذي ترى كثيرا من المترفين و من نشأ في الجدة و الامن يخرجون اليه ....

ص ٨٩ - ٩٠ :

بل اعجب من اخلاق من ادعى الحكمة حتى جهلوا مواضعها في الخلق فارسلوا السننهم بالذم للمخالق جل و علا بل العجب من المخذول ما نرى حين ادعى علم الاسرار و عمى عن دلائل الحكمة في الخلق حتى تسبوا الى الخطأ و نسب خالفه الى المجهل تبارك الحكيم الكريم .

# کتاب الخواص الکبیر<sup>(۱)</sup>

تألیف

جابر بن حیان<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۱۶۱ هـ . ق .)

ص ۲۹۹ ( در قسمت « القول فی الکمون و الظهور » ) :

وایضاً قارنه لا یخلو من أن یشکون تجسّس من ظهور بعض الاشیاء من بعض - کالجنین من النطفة والشجرة من الحبة و الکم من الکم و الکیف من الکیف و ما بعد ذلك - من أن یشکون عن کمون بعض فی بعض کقول المنائیة او عن استحالة و ابداع ثان عن لیس و هو قول اهل الابداع عن لیس اعنی الموجود .

ص ۳۰۰ - ۳۰۱ :

فأما الذی یقول فیہ اهل الابداع فهم القائلون بالتوحید و المبطلون قول المنائیة و غیرهم ممن قال بقولهم فی کمون بعض الاشیاء فی بعض - فقد اوضحت لك البعث من هذه الجهة بغایة ما یشکون و فساد قول هذه الفرقة بین فی جمیع اقسامه ....

(۱) ابن کتاب در ضمن « مختار رسائل جابر بن حیان » که پول کراوس (P. Kraus) در سنه ۱۳۵۴ هـ . ق . در مصر ۵۵۹ صفحه متن و تصحیحات و مقدمه ای مختصر بر زبان فرانسه طبع رسانیده است . طبع گردیده ( از صفحه ۲۲۴ تا صفحه ۴۲۲ ) و ظاهراً میشود گفت پس از توحید المفضل سابق الذکر قدیسترین کتابی است . بر زبان عربی که از مانویان در آن ذکر شده . و پس از این کتاب ممکن است کتابی را نام برد که « اصلین عطاء » ( ۸۰ - ۱۸۱ هـ . ق . ) بنام « الالف مسألة » برده مانویان نوشته و المهدي لدين الله احمد بن يحيى المرزقي در کتاب « المنية والامل فی شرح الملل والنحل » طبع حیدرآباد سنه ۱۳۱۶ هـ . ق . ص ۳۸ آنرا ذکر کرده است .

(۲) ابو موسی جابر بن حیان بن عبدالله کوفی معروف به صوفی از بزرگان علما و فلاسفه زمان خود بشمار میرود . وی از اصحاب امام جعفر الصادق بوده است و گویند براسکه « مخصوصاً جعفر بن یحیی را ملازمت داشته و مقصود او از « سیدی » در تصنیفات خود جعفر بر مکی است و شبعبان او را از خود دانند و گویند مقصود از « سیدی » امام جعفر الصادق میباشد . و فلاسفه نیز او را از بزرگان خود دانند . جابر را تصنیفات بسیار بوده است که تعداد آنها را تا پانصد گفته اند . وفات او در سنه ۱۶۱ هـ . ق . اتفاق افتاده است ( برای ترجمه احوال و تصنیفات جابر به کتاب الفهرست تألیف ابن النديم طبع فلورنس سنه ۱۸۷۱-۱۸۷۲ هـ . ق . ج ۱ ص ۳۵۴-۳۵۸ ) و طبع مصر سنه ۱۳۱۸ هـ . ق . ص ۲۹۸ - ۳۰۳ رجوع شود . )

## کتاب‌الزّیة علی الزّندیق اللّعن ابن المقفع (۱)

تألیف

قاسم بن ابراهیم

(متوفی در سنه ۲۵۶ هـ . ق .)

ص ۸-۴ :

ثم ان فرقة من الکفرة قادها عساؤها و تعمق نفذاتها فی الکفر والعمى شیطانها ،  
 امامها (۲) المقدم و سیدها المعظم ، انی الکافر ما نعم الله اللّعن الذی لم یبلغ کفره  
 قط بالله الشیاطین . ابتدع من القول زورا لم یسبقه الیه سابق من الاولین و اسم یقل  
 به قبله قط احد من قدماء الخالین ، مع افتراق مللهم و مختلف سبلهم (۳) فرغم  
 ان الاشیاء کلها شیطان (۴) و قد یوجد خلای زعمه بالعیان . فلا توجد بین ما ذکر  
 من التور و الظلمة فرقة الا وجدت الاشیاء کلها بمثله لها (۵) مفارقة الا ان المفرقة  
 بین الاشیاء اوجد و من الاشیاء للتور و الظلمة او کد مکابرة لعقول اطفال الانام و تجاهلا  
 بما لانجهله بهیمة الانعام ثم قال تحکما و اقتری زعما ان الاشیاء کلها من التور  
 و الظلمة مزاج و انه لم یکن بینهما فی ما خلان دهرهما امتزاج (۶) . سفها من العقول

(۱) این کتاب را **گویندی** ( Michelangelo Gyuidi ) مستشرق معروف ایتالیائی بزبان  
 ایتالیائی ترجمه کرده است و در ۵۴ صفحه متن و ۲۸ صفحه مقدمه و ۱۲۷ صفحه ترجمه در سنه ۱۹۲۷ م .  
 در رم طبع و نشر نموده . **گویندی** در مقدمه خود از نسخه‌هایی که در طبع کتاب از آنها استفاده شده  
 است سخن میگوید و آنها را با علامتهای A, B, C, D می‌شناساند . در اینجا نیز از علائم مزبور  
 استفاده میشود . تألیف این کتاب در نیمه اول قرن سوم و همچنین آیات و اقمارد بر **ابن المقفع**  
 معروف است معلوم نیست تا چه اندازه صحت دارد و این خود میتواند موضوع بحثی گردد که فعلا  
 اینجا محل ندارد و چون مختصرا یکی از کتابهای قدیم است که در آن از مانی و مانویان گفتگو شده  
 در اینجا قسمتی از آن نقل گردید .

(۲) « امامها » .

(۳) « سبلهم » .

(۴) « شیطان » .

(۵) « لهما » . (۶) « مزاج » C &gt; (۱) « مزاج » .

وتمتصاً (١) ومجانة في الفه وخبثاً. فثبت بينهما شبه الاستواء (٢) وحكم عليهما حكم السواء (٣) في حالين بجمعائهما (٤) عنده مما وفعالين يتساويان فيهما جميعاً. و قال في أولاهما لم يمتزجا ثم قال في أخراهما امتزجا فجمعتهما (٥) عنده في الامتزاج و خلافة الحالان (٦) و اشتراكهما فيما كان من اساءة او (٧) احسان و ليس (٨) في انهما هما الاصلان دليل واضح به يشبان (٩) اكثر من تحكم العمارة في الدعوى و الاعساف منهم فيها (١٠) للفشوى (١١) ماذا يرون قولهم لو عارضهم مبطل في الدعوى لهم (١٢) فقال بل التور و الظلمة مزاجان و من ورائهما فلهما اصلان. هل يوجد من ذلك لهم الا ما يوجد لمن خالفهم. فان قالوا الدليل على ذلك نفع التور فربما ضرنا التور في اكثر موجودات (١٣) الامور. و لما يوجد من نفع قليل غيره انفع مما يوجد من اكثر كثيره. لثمرة انفع في الفداء لا كلها من الانوار في الفداء كلها (١٤). ولئن كانت الدلالة من المثال على المنكر ضرراً تعود عندهم شراً. ان التور لا دل على طلبات الاشرار و اكشف لهم عن خفيات ما يبغون من الاسرار التي عنها يجلى لهم نورهم وبها كثرت في الضر شرورهم وان كان دليل عمارة الظلمة على ما تبوء اصلان الظلمة، ضرر الظلمة (١٥) في بعض امورها لربما منعت كثيراً من الشرور بتورها فلم تجد لمنعها بوانر ظلامها الائمة سبيلا الى تناول آثامها و لسنا نجد عياناً نورهم من المضار معرى ولا ظلامهم في جميع الاحوال مضراً الا ان يكون نورهم عندهم غير التور المعقول فيصيروا بعد اثبات اصلين الى اثبات (١٦) اصول. و يحكموا على غائب لا يرى بحكم لا يتيقن ولا يمتري يتبين به عند انفسهم قصرة عما هم و يصح لهم بله غيرهم فيه خطاء هم ثم يقال لهم ايضاً حدثونا عن نور الشمس

(١) «تمتصاً» C (٢) «الاستوى» C (٣) «السوى» C (٤) «بجمعائهما» C (٥) «

فجمعتهما» C (٦) «الحالات» C (٧) «و» C (٨) «او» C (٩) «فليس» C (١٠) «

«تبيان» C (١١) «فيهما» C (١٢) «وللفشوى» A.B (١٣) «كهما» C (١٤) «حوادث»

C «موجودات»

(١٤) C «انفع في الفداء من الانوار في الفداء كلها» D «انفع في الفداء لا كلها من الانوار كلها»

(١٥) C «ضرراً للظلمة» (١٦) «الى ثبت» B «الى اثبت»

وما يبصر ابصار المبصرين منه عند شروقه باللحس<sup>(١)</sup> اليس نافعا في نفسه و عند مباشرة  
لمسه ؟ فان قالوا بلى و كلما تلا لا لانه يتلا لا و بشرق فينبو كذا الامر به<sup>(٢)</sup> كل نور  
اما قليل واما كثير. قيل فما باله يغشى ابصار الناظرين<sup>(٣)</sup> او يؤذيها؟ وما بال بعض الحيوانات<sup>(٤)</sup>  
لا تبصر مع نور الشمس و فلا لها ؟ فان قالوا العلة ان الثور اذا اشرق على ناظر الانسان وغيره  
ما يبصر مع ضوء الشمس من الحيوان رة مع شروقه<sup>(٥)</sup> ما في التواظر من الظلمة الى الناظر  
فلم ير فيعولم يطق<sup>(٦)</sup> النظر اليه. قيل فالظلمة في قولهم تسترف كيف مع مكانها في الناظر يبصر  
وقد ترى الابصار اذا اشرقت الانوار تبصر حينئذ الاشياء و ترى الظلمة والصياء فلو كان  
الظلمة لها ستر لما ابصرت ما ترونها له مبصرة . فان قالوا الحرارة هي التي<sup>(٧)</sup> فعلت<sup>(٨)</sup>  
ذلك بالابصار لان الثور من شأنه دفعها الى ما هي فيه من محجر القرار . قيل فالحرارة  
عندكم يا هؤلاء من شأنها الاحراق وقد ترى الناظر يديم النظر اني شروق الشمس فلا يحرق  
ناظره الاشرار و قد تزعمون ان الحرارة في الظلمة او كد و في سوسها و كونها اوجد  
ثم يديم الناظر اليها نظره فلا تغشيه ولا تحرق بصره . فاي دليل اقل على تلقيهم و اوضح  
برهاناً على سفه مذهبهم من هذا عند من فاق من المعارف ذوقا او عقل بين متفرقات  
الاشياء فروقا و اخرى يا هؤلاء فافهموها يدل فيها على غير الاوهام التي توهموها .  
ان الرمد الشديد بالمد يجد في الظلمة راحة و فترة و انه يجد في الثور عند مقاربتة له  
مضرة منكرة و لا ترى الظلمة الا تفعل خيرا و لا الثور الا يفعل شرا كثيرا و هذا قد  
تبين ايضا بوجه آخر يدل على خلاف ما قالوا في الخير<sup>(٩)</sup> و الشر و هو ان يقال لهم  
في الماء اذ زعموا انه مزاج من الثور و الظلمة ما بال قليله ينفع و كثيره ضرر . فان قالوا  
من قبل المزاج يقل و بكثير قيل فما بال كثير نوره في الكثير من بحوره لا يمنع ضرر  
كثير ظلمته كما منع قليل نفعه قليل مضرته ام تزعمون<sup>(١٠)</sup> ان قليل الثور اقوى من  
كثيره فهذا من القول هو المحال بعينه ان يكون قليل من شئ اقوى من كثير<sup>(١١)</sup>  
كان منيرا او غير منير و مما ايضا يدخل عليهم ان يقال ان شاء الله لهم<sup>(١٢)</sup> حدثونا يا

(١) C « باللحس » . (٢) « لامية » A > « الامر به » . (٣) C « المبصرين » (٤) D, C  
« الحيوان » . (٥) C « شروقه » . (٦) C « يطق » . (٧) C, B, A « التي هي » . (٨) C « فعلت » .  
(٩) C « للخير » . (١٠) C « يزعمون » . (١١) C « كبير » . (١٢) « لهم ان شاء الله » .

هؤلاء عن التورما باله يقر<sup>(١)</sup> عن الحرّ اذا احرقه الى البرد والظلال ويقر<sup>(٢)</sup> من البرد اذا آذاه الى الصلاه والنار وهما في زعمكم جميعا ظلمة مضرّة ليس لاحد فيهما منفعة ولا مسرّة ولن يخلو عندهم ان يكونا من سوسه فينفعاه او بما زعمتم من خلافه فيضرّاه فان قلتم بما فيهما من مزاج التوراثفّع قيل لكم فالى ايهما قر<sup>(٣)</sup> ونزع فان قالوا الى اكثرهما نورا وقلهما في المزاج ضرورا قيل لئن كان من الشر الى الخير صار بقراره لقدامه الشرّ منهما في مقررّ وقراره وان ذلك لما لا ينمي ندّا ولا يكون حيث كان الا ضدّا . ثم يقال لهم هل الظلمة مضادّة للتور فان قالوا نعم قيل ايمنل ما يعقل من تضادّ الامور فان قالوا نعم قيل ان الضدّ لا يجتمع ابدا ضدّا الا افتناء فكان له عند المجامعة مفيدا ولا تكون المضادّة بين الشئين واقعة الا لم تجمعهما بعد تضادّها جامعة الاعم بطلان<sup>(٤)</sup> موجود اعيانها او تبدّلها باجتماعهما من معهود شأنهما كبطلان الثلج والنار عند اعتلاجهما او كبديل<sup>(٥)</sup> اللوين او الطعنين في امتزاجهما . فكيف يصلح<sup>(٦)</sup> لما زعموا من الاصليين الاجتماع او يوجد منهما بعد الامتزاج اضرار<sup>(٧)</sup> او انتفاع وهما لا يكونان الا متنافرين او مزاجا فيكونا متغيرين كتغير الممتزجات عند مزاجها الى فعال واحد يجده منها بدرك الحواس او بعضها كل واحد لا كما قاله ابي المكابر لدرك حسّه المخالف فيما قال ليفتن نفسه المتقلب في مذهبه السفیه بمتلقيه . وهذا ايضا يكتّب قولهم ان يقال لهم حدّثونا عن<sup>(٨)</sup> موجود الضحك والبكاء فان قالوا هما من الظلماء لم يصحّ ان يكونا وهما متضادّان من واحد غير متضادّ . وكذلك ان قالوا من الدور لم يصحّ ان يكونا منه وهو واحد غير ذي تضادّ وكذلك الجوع والشبع والصبر والبزج والفرح والحزن والجرأة والتجبن وهذا كله وفرعه وامله عندهم شرّ من مضموم وفي كل حال مقتبح ملوم لانه قد يضحك ويبكي ويصحّ في هذه الدار ويشتكى<sup>(٩)</sup> ويبجوع ويشبع ويصبر ويبزج ويفرح ويحزن ويجترى ويجبن من يكون ذلك كله عندهم منه في

(١) نقر C > يقر . (٢) دد C بعد از > غر . . منه > دارد .

(٣) A > بطلانها . (٤) B > كبديل . (٥) B > C > يصح . (٦) C > المزاج اضطراره

(٧) > D, A > من . (٨) A > يشكى .

بعض الحال شراً فكفى بهذا لمن الصف الحق من نفسه منهم معتبراً.

فهذا اصل قول مانی النجس الرجس الذی لم یسبق قوله قول (۱) ابلیس ولم یعتبر علی الله بمثله قطّ عات و لم (۲) یقصر بمعتقده عن غابات (۳) الضلالات و علی هذا من قوله و ما و صفنا (۴) فیہ من اصوله عات مانی لعنه الله لعنا کثیرا و زاده الی سعیر ناره سعیرا . ثم خلف من بعد مانی ابی الحیرة و الهلکت خلف سوء (۵) استخلفه ابلیس علی ما خلف مانی من الضلالات یسمی **ابن المقفع** علیه لعنة الله بکل مرأی (۶) و مع (۷) فورث عن مانی فی کفره میراثه و حاز عن ابيه مانی فیہ ثرائه فعمد بمنقه من ضلالاته ارباقها و شدّ علی نفسه من هلكانه اطواقها فنشأ فی الغواية منشأ و افتری علی الله و رسله افتراء فوضع کتاباً اعجمی البیان حکم فیہ لنفسه بکل زور و بهتان فقال من عیب المرسلین و افتری الکذب علی رب العالمین بما تقوم له (۸) ذوائب الرؤوس و تضطرب لوحشته اركان النفوس . و صل الینافی ذلک کتابه و ما جمعت به (۹) من الافک العابه فرأینا فی الحق ان نضع نقضه بعد ان قد (۱۰) و ضعنا من قول مانی بعضه اذ (۱۱) کلن مانی العمی (۱۲) له فیما قال من الضلال اما ما . فاما النقض علی مانی فنضع له ان شاء الله تعالی (۱۳) کتاباً قائماً . زعم **ابن المقفع** اللمین عمایة و فرطاً انه لا یری من الاشیاء کلها الا مزاجاً مختلطاً . کذلک زعم التور و الظلمة اللذان هما عند الجهل و الحکمة . فاعرفوا ان شاء الله هذا من اصله قائماً انما (۱۴) و ضعنا لنکشف (۱۵) به عن (۱۶) جهله و بالله نستعین فی کل حال کانت منافی قول او فعل .

مؤلف پس از ردّها و احتجاجهای بسیار، که موضوع کتاب است، در اواخر آن (ص ۵۱) گوید :

« و من قولهم ان الاشیاء لا تتغیّر عن جواهرها و قد یرون انها تتغیّر عن صورها  
فصورة التور مؤسّسة مضیئة و صورة الظلمة موحشة ظلیمة فاذا هما امتزجا عوین مزاجهما

- (۱) A کلمة «قول» را ندارد . (۲) «و من» C > «و لم» . (۳) D «غابات» .  
(۴) A «و ضعنا» . (۵) C «فاعل - وی» . (۶) C «امرا» > «مرأی» .  
(۷) D, C «ممع» . (۸) B «وله» . (۹) «به فی» B > «به» C «فی» .  
(۱۰) D, C, B «قد» را ندارد . (۱۱) «اذا» C > «اذ» . (۱۲) «العمی» B > «العمی» .  
(۱۳) C, B «تعالی» را ندارد . (۱۴) C «فانما انما» . (۱۵) D «لنکشف» .  
(۱۶) «و من» C > «عن» .



بصورة (١) في المزاج اخرى ليست بما كان يرى لامؤنساضيا ولا موحشا طليما . . .  
و يس ازرد اين موضوع كويد (ص ٥٢) :

« وزعموا ان التى لا يكون منه ابدأ الآمل جوهره مجتمعا و مفردا . و شأن  
التور العلو و الارتفاع و شأن الظلمة السفول و الاتضاع و كذلك شأن كل ضدتين متى وجدا  
متضادتين متى على هذا هوى هذا (٢) فهو (٣) ابدأ بهوى اذا ضده سما و يسموا اذا ضده  
هوى . و فى فراق التى لشأنه حقيقة فنائه و بطلانه كالتار التى من شأنها التسخين و  
اللين الذى لا يكون الاوله تلين فمنى بطلت شأنها (٤) بطلت لأبد عيناها لانه لا حار  
الأمسخن ولا لين ابدأ الآملتين . وقد زعموا ان التور قد زال عن داره من العلى و صار الى  
هنا الارض السفلى و فى ذلك من تغيّره ما قد قيل من بطلان عينه و كذلك الظلمة فى  
بطلانها اذا صارت الى خلاف شأنها فصارت فى منزلها سفلى الى ارتفاع و معلى فهما  
فى قولهم قد بطلا . . . »

و يس ازرد اين مطلب كويد (ص ٥٢ - ٥٣) :

« فاقاخرافات احاديثهم و ترهات اعاديثهم فهزل ليس فيه جد ولا بما يجب به (٥)  
له رد . فويل لهم مما كتبت ايديهم وويل لهم مما يكسبون و باى مثلعب قاتلهم الله يتلقبون .  
الم تروا اسماء هم التى يسمون و ما عندها لا غير (٦) يعظمون فممنها عندهم ابوالعظمة (٧)  
و ام الحيات المتنسمة (٨) و حبيب الانوار و حراس الخنادق و الاسوار و البشير و المنير و الانسان  
القديم و ما ذكروا من الادراك كنه التى عليهم بها (٩) من الله المن اللعنة و ما قالوا من عمود  
البح (١٠) التى بهم بقولهم فيها (١١) افبح ما يستقبح و اكذب اكاذيب الزور و اعجب  
اعاجيب (١٢) ما وصفوا من الظلمة و التور فزعموا ان اسماء هم هذا التى افترروا و فتشوا (١٣)  
فيها باعينهم و كثروا (١٤) هي رد الظلمة زعموا عن التور افلا (١٥) ردت عن انفسها

(١) «صفة» C > «صورة» . (٢) «ذا» C, B, A > «هذا» . (٣) «هذه»  
C > «فهو» . (٤) A «شأنها» . (٥) C «به» ندارد . (٦) A «لا غيرها» .  
(٧) B «ابوالعظمة» C «الظلمة ابو» . (٨) D «المتنسمة» . (٩) D «بها عليهم» .  
(١٠) A, C, D «الشيخ» . (١١) A «فيها» ندارد . «يقوم لهم فيها» C > «و يقولهم فيها» .  
(١٢) D, C, B «عجائب» . (١٣) C «فتشوا» . (١٤) «واكبروا» C > «و كثروا» .  
(١٥) «فلا» C > «افلا» .

ماهى فيه من الشرور . وزعموا ان هولاء لاجزاء التور مسطفون وهم فى انفسهم بالظلمة  
 مختلطون . فياويلهم ويلاويل<sup>(١)</sup> من اقاربهم فيلاقيلا فى ابي عظمتهم وام حياتهم وحبيب  
 انوارهم و بشيرهم و منيرهم<sup>(٢)</sup> وعمود سبحهم<sup>(٣)</sup> و انسانهم وما تعبتوا فيه من ارا كنهم  
 فمظموا منها غير معنى وسموها كذبا بالاسماء الحسنى و هم يزعمون عنها و يلهم انها  
 مخالطة فى حال للاقدار ملتبسة فيما زعموا بالاشراد تنكح فى بعض الاحايين نكاحا و  
 توكل فى بعضها صراحا وتقسم تارة<sup>(٤)</sup> وتحدث ثم تقيم فى ذلك ونمكث . . . . . » .

(١) B «ويلاويل» ندارد . (٢) D بهداز «منيرهم» «زعموا» دارد . (٣) D,C «سبحهم» .  
 (٤) ساعة C > «تارة» .

# کتاب الحیوان (۱)

تألیف

جاحظ (۲)

(متوفی در سنه ۲۵۵ هـ. ق.)

ج ۱، ص ۵۶-۵۵ :

(حرم الرنادقة علی تحسین کتبهم)

وقال ابراهيم بن السندی مرة: وردت أن الرنادقة لم يكونوا حرصاء على المفالة (۳) بالورق النقي الأبيض، و علی تخیر (۴) الحبر الاسود المشرق البراق و علی استجادة الخط والارغاب لمن يخط، فأتى لم أر كورق كتبهم ورقاً، ولا كالخطوط التي فيها خطأ. و إذا غرمت مالا عظيماً، مع حبي للمال و بغض الغرم، كان سخاء النفس

(۱) این کتاب دوبار در مصر طبع شده است باین ترتیب که نخستین چاپ آن در هفت جزء از سنه ۱۳۲۳ تا سنه ۱۳۲۵ هـ. ق. (جزء اول و دوم در سنه ۱۳۲۳ هـ. ق. در مطبعة العبدية و از جزء سوم تا جزء هفتم از سنه ۱۳۲۴ تا سنه ۱۳۲۵ هـ. ق. در مطبعة التقدم) بطبع رسیده و سپس بتحقیق و شرح عبد السلام محمد هارون از سنه ۱۳۵۶ تا سنه ۱۳۶۶ هـ. ق. توسط «مکتبه مصطفی البابي الحلبي و اولاده» انتشار یافته و چاپ نخستین آن که در طبع جدید علامت آن «ط» میباشد و نسخه خطی کتاب الحیوان کتابخانه احمد تبور که در این طبع «النسخة التیموریة» عنوان دارد و پنج نسخه خطی دیگر که علامتهای آنها، بنا بر ايراد طابع کتب «ز» و «س» و «ه» و «و» و «۱۰» و «ه» است اساس این طبع قرار گرفته و برای اخلاص از کیفیت این نسخهها به ص ۳۶-۴۴ مقدمه ج ۱ و حاشیه ۳ ص ۲۲ ج ۴ همین طبع از کتاب الحیوان باید رجوع شود و چون این طبع مورد استفاده واقع گردیده است برای نمایاندن نسخه بدلهای که در مواد بسیاری برای روشن شدن مطلب مفید است و گاهی هم از متن درست تر میباشد از علامتهای مزبور که نماینده نسخ اساس طبع میباشد در اینجا نیز استفاده میشود.

(۲) ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب بن غزارة کنانی بصری معروف به جاحظ یکی از دانشمندان و نویسندگان و مؤلفان بزرگ قرن دوم و سوم هجری است. در تاریخ وفات این مرد که سنه ۲۵۵ هـ. ق. است اتفاق میباشد اما در تاریخ تولد او اختلاف است و آنرا از سنه ۱۵۰ تا حدود سنه ۱۶۰ هـ. ق. ذکر کرده اند. در تعداد تألیفات بسیار جاحظ نیز اختلاف است و آنها را از ۱۲۸ تا ۳۶۰ گفته اند و ظاهراً کتاب الحیوان مذکور را در اواخر عمر خود تألیف کرده است.

(۳) «حرم علی البقالات» و آنچه در متن آمده و درست نیست باید از «ل» است (۴) «ط» تعطل و تصحیح این کلمه از «ل» است.

بالإتفاق على الكتب، دليلاً على تعظيم العلم، وتعظيم العلم دليل على شرف النفس، وعلى  
السلامة من سُكر الآفات.

قلت لأبراهيم: إن إتفاق الزنادقة على تحصيل الكتب، كالإتفاق النصارى على  
البيع، ولو كانت كتب الزنادقة كتب حكم وكتب فلسفة، وكتب مقاييس وُسُنن  
[و] تبيين وتبيين، أو لو كانت كتبهم كتباً تُعرِّف الناس أبواب الصناعات أو سبل التكتيب  
والتجارات، أو كتب ارتفاعات ورياضات، أو بعض ما يتعاطاه الناس من الفطن والآداب -  
وإن كان ذلك لا يقرب من غنى ولا يبعد من مأثم، لكانوا مقن قديجوز أن يُظنَّ  
بهم تعظيم البيان، والرغبة في التبين، ولكنهم ذهبوا فيها مذهب الديانة، [و] على  
طريق تعظيم الملة، فإتفاقم في ذلك، كالإتفاق المجوس على بيت النار، وكالإتفاق  
النصارى على سليمان الذهب، أو كالإتفاق الهند على سدنة البددة، ولو كانوا أرادوا العلم  
لكل العلم، لهم مُعرّضاً، وكتب الحكمة لهم مبدولة، والطرق إليها سهلة معروفة. فما  
بأنهم لا يصفون ذلك إلا بكتب دياناتهم، كما يزخرف النصارى بيوت عباداتهم. ولو  
كان هذا المعنى مستحسناً عند المسلمين، أو كانوا يرون أن ذلك داعية إلى العبادة، و  
باعثة على الخشوع، لبلغوا في ذلك بفهم، مالا تبلغه النصارى بغاية الجهد.

ج ١، ص ٥٨٥٧

### (صفة كتب الزنادقة)

والذى يدل على ما قلنا، أنه ليس في كتبهم مثل سائر، ولا خبر طريف، ولا  
منعة أدب، ولا حكمة غريبة، ولا فلسفة، ولا مثله كلامية، ولا تعريف صناعة،  
ولا استخراج آلة، ولا تعليم فلاح، ولا تدبير (١) حرب، ولا منازعة (٢) عن دين،  
ولا منازلة عن رحلة، وُجِّلَ ما فيها ذكر التور والقلعة وتناكح الشياطين، و تفاسد  
العفاريث، و ذكر الصنديد، والتهويل بعمود السبح (٣) والإخبار عن شقرون، وعن  
الهامة [والهامة] و [وكله] هذر و عى و خرافة، و سُخرية وتكذب، لا ترى  
فيها موعظة حسنة ولا حديثاً موثقاً ولا تدبير معاش، ولا سياسة عامة ولا ترتيب

(١) ط: «تدبير» وتصحيح «ذل» است. (٢) ز: «مقارعة». (٣) در طبع حاضر «الصنح»  
و در «ط» «الصبح» وتصحيح آن از الفهرست (س ٣٣٠ طبع قلمو گل) و «كتاب الرد»  
على الزناديق الذين ابن المقفع است.

خاصة (۱) فأي كتاب اجهل وأى تدبير افسد من كتاب يوجب على الناس الإطاعة والبنوع (۲) بالديانة [لا] على جهة الاستبصار والمحبة، وليس فيه صلاح معاش ولا تصحيح دين؟ والناس لا يحبون الا ديناً أو دنياً: فأمّا الدنيا فاقامة سوقها [واحضار نفعها]... وأمّا الذين فآقل ما يطمع في استجابة العامة [استمالة الخاصة، أن يصوّر في سورة مغلطة، و يمؤء تمويه الدينار البهرج والدرهم [الزائف] الذى لا يغلط فيه الكثير، ويعرف حقيقته القليل (۳) فليس إنفاقهم عليها من حيث ظننت. و كلّ دين يكون اظهر [اختلافاً أو أكثر] فاداً، يحتاج من الترفيع والتمويه (۴)، ومن الاحتشادله والتفليط (۵) فيه إلى أكثر. وقد علمنا أن النصرانية اشدّ انتشاراً من اليهودية تعبداً، فعلى حسب ذلك يكون تزئيدهم في نو كيد و احتفالهم في اظهار تعليمه.

ج ۳ ص ۳۶۵ (در قسمت «مانستكره العامة من القول»):

و الاصل في ذلك أن الزنادقة اصحاب الفاظ في كتبهم، و اصحاب تهويل، لا تهم حين عديموا المعانى ولم يكن عندهم فيها طائل، مالوا الى تكلف ما هو اخصر وأيسر وأوجز كثيراً.

ج ۳ ص ۳۶۶:

(حظوة طوائف من الالفاظ لدى طوائف من الناس)

ولكثير قويم الفاظ حظيت عندهم، و كذلك كلّ بليغ في الارض و صاحب كلام منشور، و كلّ شاعر [في الأرض (۱)] و صاحب كلام موزون، فلا بد من أن يكون قد لهج و آلف الفاظاً باعيانها، ليدبرها في كلامه و إن كان واسع العلم غزير المعانى، كثير اللفظ. فصار حظا الزنادقة من الالفاظ التي سبقت إلى قلوبهم، واتصلت بطبائعهم، و جرت على لسانهم التناكح، و التنازع (۲) و المزاج و التور و الظلمة، و الدّفاع و المتاع (۳)، و السّائر و الفامر، و المنحلّ، و البطلان، و الوجدان، و الأثير، و القدّيق (۴) و

(۱) طاء «ولاسامة عاملة ولا ترتب خاصة» و تصحيح آن از «ل» است. (۲) طاء «والتنازع».

(۳) در طاء «و يمؤء تمويه (الدنيا والبهرج) والدرهم الذى (لا) يغلط فيه الكثير ويعرف (حقيقة) القليل» بوده است و مصحح كتاب عبارت متن را از نسخه «ل» بس از حذف (لا) درست کرده است.

(۴) در طاء «احتياج من الترفيع والتمويه» و تصحيح متن از «ل» است. (۵) در ل «و التفليط».

(۶) «في الأرض» از نسخه های «ل» و «س» افزوده شده است.

(۷) «والتنازع» (۸) طاء «س» و «البقاع» (۹) طاء «الصدائق» س «الصداء».

عمود السبع (١) واشكلاً من هذا الكلام . فصار وإن كان غريباً مفوضاً (٢) مهجوراً عند  
 اهل ملتنا ودموتنا ، وكذلك هو عند عوامنا وجمهورنا ولا يستعمله إلا الخواص (٣)  
 والآفتكلمون .

ج ٤ ص ٨١ ( در قسمت « مسألة الهدد » ) :

ولا يستطيع اعقل الناس أن يعمل عمل أجر الناس ، كما لا يستطيع أجر الناس  
 أن يعمل أعمال اعقل الناس . فبأعمال المجابين والعقلاء عرفنا مقدارهما من صحة اذهانها  
 وفسادها . . . . و يمثل ذلك فصلنا بين الجماد والحيوان والعالم وأعلم منه و  
 الجاهل وأجهل منه ولو كان عند السباع والبهائم ما عند الحكماء والأدباء والوزراء  
 والخلفاء والأمم والأنبياء ، لأنمرت تلك العقول باضطراب ، اثمات تلك العقول . وهذا باب  
 لا يخطئ فيه إلا المائتة واصحاب الجهالات فقط .

ج ٤ ص ٤٢٨-٤٢٩ ( در قسمت « ججاج في ذبح الحيوان وقتله » ) :

وليس ينبغي لأحد أن يتهاون بشيء مما يؤدي إلى القسوة يوماً ما ، وأكثر  
 ما سمعت هذا الباب ، من ناس من الصوفية ومن التصاري لمضاهات التصاري سبيل الزنادقة ،  
 في رفض الذبائح ، والبعض لإراقة الدماء ، والزهد في أكل اللحم .

وقد كان ، برحمتك الله ، على الزنديق ألا ياتى ذلك في سباع الطير ، وذوات الاربع  
 من السباع . فاما قتل الحية والعقرب ، فما كان ينبغي لهم البتة أن ينفوا في قتلها  
 طريقة عين ، لأن هذه الامور لا تغلوا من أن تكون شراً بمرافاً ، أو يكون ما فيها  
 من الخير مغموراً بما فيها من الشر . والشر شيطان والظلمة عدو التور . فاستحياء الظلمة  
 وانت قادر على اماتتها ، لا يكون من عمل التور . بل قد ينبغي أن تكون رحمة التور  
 لجميع الخلائق والناس ، إلى استنقاذها من شرور الظلمة .

وكما ينبغي أن يكون حسناً في العقل استحياء التور والعمل في تخليصه والدفع عند  
 فكذلك ينبغي أن يكون قتل الظلمة واماتتها والموت على إهلاكها ونوهد امرها .  
 حسناً . والبهيمة التي برؤن أن يدفعوا عنها ايضاً مزوجة ، إلا أن شرها أقل . فهم

(١) در اصل « الصبح » بود ما است و مصحف كتاب آبر حسب ثبت الفهرست ( مر ٣٣٠ طبع فلول )  
 تصحيح کرده است .

(٢) ط : « من فوضي » و تصحيح آن از « است » . (٣) ط : « و الغاص » .

اذا استبقوها فقد استبقوا الشرور المخالطة لها .

فإن زعموا أن ذلك إنما جاز لهم ، لأن الأغلب على طباعها التور فليغتفروا  
في هذا الموضع إدخال الأذى على قليل مافيها من اجزاء الشر كما اغتفروا مافي ادخال  
الروح والشرور على مافي البهيمة من اجزاء الظلمة لدفعهم عن البهيمة ، إذ كان أكثر  
اجزائها من التور .

ویس از بحث مفصلی در باب عقاید نصاری در باره قضایان و شکل چیان و ماهی گیران  
و جلادان و کشتن حیوان و انسان و خوردن گوشت و ماهی و ایام موسی و داود ، و  
مطالب دیگر ، خطاب بدانها ، در ص ۴۳۲ ، آمده است :

و هذا شیءٌ تعملُ به الأممُ كلها ، غیر الزنادقة و الزنادقة لم تكن قط  
أمة و لا كان لها ملك و مملكة ، و لم تنزل بين مقتول و هارب و منافق ، فلا أنتم  
زنادقة . ولا ينكر لمن كان ذلك مذهبه أن يقول هذا القول .

فأنتم لادهرية ، ولا زنادقة ، و لا مسلمون ، و لا أنتم راضون بحکم الله ایام  
التوراة .

ج ۴ ص ۴۴۱-۴۴۳ .

(مسألة المنايا)

كان ابو اسحق يسأل المنايا عن مسألة قريبة المأخذ قاطعة ، و كان يزعم  
أنها ليست له .

و ذلك أن المنايا تزعم أن العالم بما فيه ، من عشرة اجناس :  
خمس منها خير و نور و خمس منها شر و ظلمة . و كلها حاسة و حارة .  
و أن الانسان مركب من جميعها على قدر ما يكون في كمال انسان من  
رجحان اجناس الخير على اجناس الشر [ و رجحان ] اجناس (۱) الشر على  
اجناس الخير .

(۱) « و رجحان » در اصل نبوده است و بجای « اجناس » در اصل « فاحتاج » بوده است و مصحح  
کتاب آنها را بنویس خود اضافه کرده و تصحیح نموده .

وَأَنَّ الْإِنْسَانَ إِن كَانَ ذَا حَوَاسٍ خَمْسَةٍ (۱) فَإِنَّ فِي كُلِّ حَاسَةٍ مَتُونًا مِنْ ضِدِّهِ مِنَ الْأَجْنَاسِ الْخَمْسَةِ . فَمَنْ نَظَرَ الْإِنْسَانَ نَظْرَةً رَحِمَةً فَتِلْكَ النَّظْرَةُ مِنَ التَّوَرِّ ، وَمِنْ الْخَيْرِ . وَمَنْ نَظَرَ نَظْرَةً وَعِيدٍ ، فَتِلْكَ النَّظْرَةُ مِنَ الظُّلْمَةِ . وَكَذَلِكَ جَمِيعُ الْحَوَاسِ .  
وَأَنَّ حَاسَةَ السَّمْعِ جَنْسٌ عَلَى حَدِّهِ ، وَأَنَّ الَّذِي فِي حَاسَةِ الْبَصَرِ مِنَ الْخَيْرِ وَالتَّوَرِّ ، لَا يَبِينُ الَّذِي فِي حَاسَةِ السَّمْعِ مِنَ الْخَيْرِ وَلَكِنَّهُ لَا يُضَادُّهُ (۲) ، وَلَا يُبَادِدُهُ ، وَلَا يَمْنَعُهُ . فَهُوَ لَا يَبِينُهُ (۳) لِمَكَانِ الْخِلَافِ وَالْجَنْسِ ، وَلَا يَبِينُ عَلَيْهِ ، لِأَنَّهُ لَيْسَ بِنَدَاءٍ . وَأَنَّ أَجْنَاسَ الشَّرِّ خِلَافٌ لِأَجْنَاسِ الشَّرِّ ، ضِدٌّ لِأَجْنَاسِ الْخَيْرِ ، وَأَجْنَاسُ الْخَيْرِ يَخَالِفُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَلَا يُضَادُّ . وَأَنَّ التَّعَاوُنَ وَالتَّادِي لَا يَقَعُ بَيْنَ مُخْتَلِفِيهَا وَلَا يَبِينُ مُضَادَّتُهَا (۴) ، وَإِنَّمَا يَقَعُ بَيْنَ مُتَّفَقِيهَا .

قال : فيقال للمتناهي : ما تقول في رَجُلٍ قال لِرَجُلٍ : يا فلان ، هل رأيت فلاناً ؟ فقال المسئول : نعم قد رأيته . اليس السامعُ قد أدَّى إلى التناظر ، والتناظرُ قد أدَّى إلى الذائق ؟ و ألا فلم قال اللسان : نعم إلا وقد سمع الصوتَ صاحبُ اللسان ؟ .  
و هذه المسألة قصيرةٌ كما ترى ، ولا حيلةَ له بأنْ يَدْفَعَ قَوْلَهُ .  
( مُسَاءَلَةٌ زَبْدَلِق )

و مسألةٌ أُخْرَى ، سَأَلَ عَنْهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (۱) الزَّيْدِيْقُ الَّذِي كَانَ يَكْنَى بِابِي عَلِيٍّ ، وَ ذَلِكَ عِنْدَ مَا رَأَى مِنْ تَطَوُّلِ مُحْتَمِدِينَ الْجَهَنَّمَ وَ عَجْزِ الْعَبِيِّ وَ سُوءِ فَهْمِ الْقَاسِمِ بْنِ سَيَّارٍ فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ : أَسَأَلْتُكَ عَنْ حَرْقَيْنِ فَقَط . خَبِّرْنِي : هَلْ تَدْرِمُ مَشْيُ قَطٍّ عَلَى إِسَاءَتِهِ ، أَوْ نَكُونُ نَحْنُ لَمْ نَتَدَمَّ عَلَى شَيْءٍ كَانَ مُنَاقِظًا ؟ قَالَ بَلَى نَدِمُ كَثِيرٌ مِنَ الْمَسِيئِينَ عَلَى إِسَاءَتِهِمْ . قَالَ : فَخَبِّرْنِي عَنِ التَّدَمِّ عَلَى الْإِسَاءَةِ ، إِسَاءَةٌ أَوْ إِحْسَانٌ ؟ قَالَ : إِحْسَانٌ . قَالَ : فَالَّذِي نَدِمُ هُوَ الَّذِي إِسَاءَ أَوْ غَيْرُهُ ؟ قَالَ : الَّذِي تَدَمُّ هُوَ الَّذِي إِسَاءَ . قَالَ : فَأَرَى صَاحِبَ الْخَيْرِ هُوَ صَاحِبُ الشَّرِّ ، وَقَدْ بَطَلَ قَوْلُكُمْ : إِنَّ الَّذِي يَنْظُرُ نَظَرَ الْوَعِيدِ غَيْرُ الَّذِي يَنْظُرُ نَظَرَ الرَّحْمَةِ . قَالَ : فَأَنَّى أَزْعِمُ أَنَّ الَّذِي إِسَاءَ غَيْرُ الَّذِي نَدِمُ . قَالَ : فَتَدَمُّ عَلَى شَيْءٍ

(۱) در اصل چنین بوده است ولی صحیح آن « خمس » باید باشد . (۲) « یا بشاره » و

تصحیح از « س » است . (۳) « س » ، « یمنه » ، « لا یمنه » ، و تصحیح از « ط » است .

(۴) « س » ، « مضادها » . (۵) مقصود مامون است چنانکه نام او کمی بعد ذکر میشود .



كان منه اوعلى شيء كان من غيره ؟ فقطعه بمسأله ، ولم يتب ولم يرجع ، حتى مات ،  
وَأَسْلَمَ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ .

( شعر في هجو الزنادقة ) :

وقد ذكر حماد عجرد ناساً في هجائه لعمارة ، فقال :

لو كنت زنديقاً ، عمار ، حيو تنى	او كنت اعيد غير رب محمد
او كنت عندك اوتراك عرفتني (١)	كالنضر او آلفت كابن المقعد
او كابن حماد ريشة دينكم	جبل وما جبل القوي (٢) بمرشد
لكنني وحدث ربي مخلصا	فجفوتني بغضا لكل موحد
وحبوت من زعم السماء تكوّنات	والأرض خالقها لها لم يمهّد
والقسم مثل الرّزع آن حصاده	منه الحصيد ومنه ما لم يحصد

و حماد هذا اشتهر بالزندقة من عمارة بن حريبة ، الذي هجاء بهذه الابيات .  
و حبوت من زعم السماء تكوّنات ( البيت ) فليس يقول أحد : إن الفلك بما فيه  
من التدبير ، تكون بنفسه ومن نفسه ! فجعل (٣) حماد بهذا المقدار من مقالة القوم (٤) ،  
كأنه عندي مما يعرفه من براءته الساحرة (٥) . فإن كان قد اجابهم فإلما هو من مقلديهم .

وهجاء حماد بن الزبير قان ، حماداً الزاوية فقال :

نعم الفتى لو كان يعرف ربه	و يقيم وقت صلاته حماد
هدّلت مشافرة الدنان فانفه	مثل القدم يستها الحداد
وابيض من شرب المدامة وجهه	قياضه يوم الحساب سواد

(١) هـ : « اوتراك عرفتني » . (٢) ط ، هـ : « القوي » وثبت متن از « س » است . (٣) در  
اصل : « فجعل » . (٤) يعني « الزنادقة » . (٥) در « ط » : « جئت است ودر « س » : « من براءة  
الساحرة » و در هـ : « مما عرفه من براءته الساحرة » .

## ( ذکر بعض الزنادقة )

وكان حَمَّادُ عَجْرَدَ (۱) وَحَمَّادُ الرَّاوِيَّةِ (۲) وَحَمَّادُ بْنُ الرَّبْرِقَانِ (۳) وَيُونُسُ بْنُ

(۱) ابو عمرو، وبقول بعضی ابویحیی، حَمَّادُ بْنُ عَمْرِ بْنِ یُونُسَ بْنِ کَلْبِ کُوفی، و بقول بعضی واسطی، مولای بنی سَوَّادِ بْنِ عَمْرِ بْنِ سَتَّافَةَ معروف به خَجَرَد از شعراء معروف اواخر بنی امیه و اوایل دوره بنی عباس میباشد. شهرت حَمَّاد در زمان عباسیان بوده است و بیان او و بشارتد مهاجرت سغنی وجود داشته و قسمتی از یکی از هجویه های او درباره بشار چنین است :

الامن من مبلغ عنی الذی والدہ برد  
اذ مانسب الناس فلاقیل ولا بعد  
واعی قلطنان ما علی فاذنه حَمَّ  
واعی یشبہ الفرد اذا ما عی الفرد

وفات وی در سنه ۱۶۱ هـ. ق. و بقولی در سنه ۱۶۸ هـ. ق. اتفاق افتاد است و بقولس در سنه ۱۶۵ هـ. ق. بقتل رسیده. (برای ترجمه احوال حَمَّاد عَجْرَد به **الشعراء والشعراء** تألیف ابن قتیبه طبع مصر سنه ۱۳۶۴-۱۳۶۹ هـ. ق. ج ۱ ص ۷۵۴-۷۵۶ و به **كتاب الاغانی** طبع مصر، سنه ۱۳۲۲ هـ. ق. ج ۱ ص ۷۰-۹۸ و به **وفیات الاعیان** تألیف ابن خلکان، طبع مصر، سنه ۱۴۶۷ هـ. ق. ج ۱ ص ۴۵۱-۴۵۳ رجوع شود.)

(۲) حَمَّادُ بْنُ اَبی لیلی سابور (و بقولی میسر) بن مبارک بن عیید دیلمی کوفی مولای بنی بکر بن وائل معروف به حَمَّادُ الرَّاوِيَّةِ. حَمَّاد نخستین کسی است که بلفظ راویة ملقب گردیده و بواسطه کثرت روایت شعر و خبر مشهور میباشد. تولد وی در سنه ۹۵ هـ. ق. و وفات او در سنه ۱۵۵ هـ. ق. بوده است. (برای ترجمه احوال حَمَّاد به **كتاب الاغانی**، طبع سابق الذکر، ج ۱ ص ۱۵۶-۱۶۶ و به **نزهة الالباء فی طبقات الادباء** تألیف ابن الانباری، طبع مصر، سنه ۱۲۹۴ هـ. ق. ص ۴۳-۵۰ و به **وفیات الاعیان**، تألیف ابن خلکان، طبع سابق الذکر، ج ۱ ص ۴۴۸-۴۵۱ رجوع شود.)

(۳) از دوستان و ندیمان و معاشران دو حَمَّاد مذکور بوده است و این سه حَمَّاد را حَمَّادون میگفته اند و ابن قتیبه در **الشعر و الشعراء** (طبع سابق الذکر ج ۲ ص ۷۵۴) درباره آنها گوید : « و كان بالكوفة ثلاثة يقال لهم الحَمَّادون : حَمَّادُ خَجَرَدَ ، وَحَمَّادُ الرَّاوِيَّةِ ، وَحَمَّادُ بْنُ الرَّبْرِقَانِ النَعَوِيُّ . وَكَانُوا يَتَنَادَمُونَ وَيتَشَارُونَ كاتَمِ نفس واحدة ، وَ يَرْفَعُونَ جميعاً بِالزنادقة » .

هرون (۱) و علی بن الخلیل (۲) و یزید بن الفیض (۳) و عبادة و جمیل بن محفوظ (۴) و قاسم (۵) و مطیع (۶) و والبة بن الحباب (۷) و ابان بن عبد الحمید (۸) و عمارة بن حریة (۹) يتواصلون ، و كأنهم نفس واحدة و كان بشار

(۱) عبدالسلام محمد هارون ، مصحح کتاب ، گوید در اصل چنین است ولی این شخص یونس بن فروة و یا ابن ابی فروة باید باشد .

(۲) مردی است از اهل کوفه ، مولای معن بن زائدة ، ویوسته معاشر صالح بن عبدالقدوس بوده ( به کتاب الاغانی ، طبع سابق الذکر ج ۱۲ ص ۱۸-۱۷ و ج ۱۶ ص ۱۴۲ رجوع شود ) .

(۳) ابن حجر ، در لسان المیزان ، او را ذکر کرده است .

(۴) در اصل و در امالی تألیف سید مرتضی و کتاب الاغانی ( ج ۱۱ ص ۱۴۲ ) بنقل از حاجظ ، و کتاب الارواق ، ( قسم اخبار الشعراء ، طبع مصر سنة ۱۹۳۴ م . ص ۱۰ ) چنین است ولی در لسان المیزان « حمید بن محفوظ » آمده و شاید تصحیف باشد . و ابوالشعقیق در معجم جمیل گفته است :

و هذا جميل عسى يشه	و قد كان يعدو على رجليه
يروح و يغدو كـ . . . العمار	و يرجع صفرأ إلى أهله
و قد ذهبوا أنه كافر	و أن الترتيق من شكله
كانى به قد دعاه الإمام	و آذن ربك فسي قطه

(۵) در امالی تألیف سید مرتضی « قاسم بن زرقطة » آمده است .

(۶) مطبع بن ایاس کنانی از طرفه اوادر دوره بنی امیه و اوائل زمان بنی عباس است ( به کتاب الاغانی ، طبع سابق الذکر ج ۱۱ ص ۷۵ - ۱۰۲ رجوع شود ) .

(۷) ابواسامة والبة بن الحباب اسدی کوفی ، شاعری است ظریف و غزل سرا ، والبة استاد ابونواس و او را بابشاربرد و ابوالعاهیه مهاجراته بوده است . وفات والبة در حدود سنة ۱۷۰ هـ . ق . اتفاق افتاده ( به کتاب الاغانی ، طبع سابق الذکر ، ص ۱۴۲ - ۱۴۶ رجوع شود ) .

(۸) ابان بن عبد الحمید لاحقی ، شاعر و نویسنده ظریف و بزرگ مخصوص بر مکیان که کلیله و دمنه را برای آنها بنظم در آورد که حفظش آسان گردد برای این کار یعنی ده هزار دینار باو داد و فضل یسج هزار دینار و جعفر جبزی بدو نداد و گفت : « الا یکنیک ان احفظه فاکون راویک » ( برای ترجمه احوال ابان رجوع شود به : الفهرست تألیف ابن الندیم ، طبع مصر سنة ۱۳۴۸ هـ . ق . ص ۱۷۲ و ۲۳۲ ) و کتاب الاغانی ، طبع سابق الذکر ، ج ۲۰ ص ۷۳ و کتاب الارواق تألیف صولی ، قسم اخبار الشعراء ، طبع مصر سنة ۱۹۳۴ م . ص ۱۰ - ۵۲ ) .

(۹) در کتاب الاغانی و لسان المیزان « عمارة بن حمزة » است و در کتاب الارواق موافق با نیست متن میباشد .

بشکر علیهم .

و یونس الذی زعم حَتَّادٌ عَجَرْدِرُ أَنَّهُ قَدْ غَرَّ نَفْسَهُ بِهَؤُلَاءِ ، وَ كَانَ أَشْهَرَ بِهَذَا  
الرَّأْيِ مِنْهُمْ ، وَ قَدْ كَانَ كَتَبَ كِتَاباً لِمَلِكِ الرُّومِ فِي مِثَالِبِ الْعَرَبِ ، وَ عِيُوبِ الْإِسْلَامِ ، بِزَعْمِهِ .

### ( هجائیة فی ابان و الزنادقة )

و ذکر ابو نوایس ابان بن عبد الحمید اللاحقی ، و بعض هؤلاء ، ذکرَ انسان  
بری لهم قدرأ و خطراً ، فی هجائیة لِأَبَان ، و هو قوله :

جالتُ یوناً اباناً	لادرّ درّ ابان
و نحن حضر وراق <sup>(۱)</sup>	أمیر بالنهر و ان
حتى انا ماصلاة الأ	ولی آنت لاذان
فقام ثم بها ذو	فصاحی و یان
فكل ما قال قلنا	الی القضاء الاذان
فقال : کیف شهدتم	بذا ، بغير عیان ؟
لاشهد الدهر حتى	تصابن العشارب
فقلت سبحان ربی	فقال : سبحان عانی
فقلت : عیسی رسول	فقال : من شیطان <sup>(۲)</sup>
فقلت : موسی کلیم ال	مهین المثنان <sup>(۳)</sup>
فقال : ربك ذو مة	لقر إذا و لسان

( ۱ ) ط و س و « و نحن و حضروان » و تصحیح متن از دیوان ابونواس ( طبع مصر سنة

۱۸۹۸ م . ۱۸۰ ) و کتاب الاوراق تألیف صولی ( قسم و طبع سابق الذکر ، ص ۱۱ ) است .

( ۲ ) در اصل « من شیطانی » بوده و تصحیح متن از دیوان ابونواس ( ص ۱۸۰ ) و کتاب الاوراق  
( ص ۱۱ ) است .

( ۳ ) در اصل « المثنی » بوده و تصحیح متن از دیوان ابونواس ( ص ۱۸۰ ) و کتاب الاوراق

( ص ۱۱ ) است .

فَنَفْسُهُ خَلَقَتْهُ	أَمْ مِنْ مَفْقَمَتُ مَكَانِي (۱)
عَنْ كَافِرٍ يَتَمَرَّى (۲)	بِالْكُفْرِ بِالرَّحْمَنِ
يُرِيدُ أَنْ يَسُوَّى	بِالْعَصِيَةِ الْمُنْجَاتِ
بِعَجْرَةٍ وَ عِبَادٍ	الْوَالِيِّ الْهَجَانِ (۳)
و قَاسِمٍ وَ مُطِيعٍ	و رِيحَانَةِ التَّدْمَانِ (۴)

و تمجیبی من ابی نواس و قد کان (۵) جالس المتکلمین اشد من تمجیبی من حماد؛ حین یحکی عن قوم من هؤلاء قولاً لایقوله احد و هذه قُرْءَة (۶) عین المهجور و الذی یقول : سبحان مانی یعظم امر عیسی تعظیماً شديداً فكيف یقول :  
انه من قبل شیطان ؟

و اما قوله : « فَنَفْسُهُ خَلَقَتْهُ أَمْ مِنْ » فان هذه مسألة تجدها ظاهرة علی ألسن العوام . و المتكلمون لا یحكون هذا عن احد .

و فی قوله : « الْوَالِيَّ الْهَجَانِ » دلیل علی أنه من شكلهم .  
و المعجب أنه یقول فی آبان : « أَنَّهُ يُتَمَنُّ بِشَبِّهِ بِعَجْرَةٍ وَ مُطِيعٍ » و « الْبَةُ بْنُ الْحَبَابِ وَ عَلِيُّ بْنُ الْخَلِيلِ » و أصبح - و آبان فوق یمل الارض من هؤلاء . و لقد كان آبان ، و هو سكران ، أصبح عقلاً من هؤلاء و هم صحاة (۷) فأما اعتقاده فلا أدري ما أقول

(۱) در دیوان ابونواس (س ۱۸۱) بعد از این بیت دو بیت ذیل آمده است :

وَقَلْتُ رَبِّي ذَوْرًا	مَقْرٍ وَ ذَوْفَرَانِ
وَقُلْتُ اسْحَبْ ذَيْلِي	عَنْ هَازِيٍّ بِالْفَرَانِ

(۲) ط و کتاب الاوراق : « یتماری » و « یتمری » و یستر متن از « س » و دیوان ابونواس (س ۱۸۱) است .

(۳) بعد از این بیت در دیوان ابونواس (س ۱۸۱) بیت زیر ذکر شده است :  
و ابن الایاس الذی نا ح نخلتی حلوان .

(۴) بعد از این بیت در دیوان ابونواس (س ۱۸۱) این بیت مذکور است :  
انی وانت لزان من رُئیة و زوانی .

(۵) س : « و هوکان » .

(۶) ه : « قُرْءَة » .

(۷) س : « اصلاء » و تصحیح متن از ط و س و کتاب الاوراق (س ۱۲) است .

لك فيه، لأنَّ الناس لم يؤثروا في اعتقادهم الخطأ المكشوف، من جهة النظر<sup>(١)</sup>. ولكن للناس ناس، وعادات، وتقليد، والآباء والكبراء، ويعملون على الهوى، وعلى ما يسبق إلى القلوب، ويستقلون التحصيل، وبهملون النظر، حتى يصيروا في حال متى عاودوه وأرادوه، نظروا بإبصار كليل، واذهان مدخولة [و] مع سوء عادة. والتفسي لانجيب وهي منكروه.

ج ٤ ص ٤٥٧.

### (قصة راهبين من الرنادقة)

وحدثني أبو شبيب القلال، وهو صغرى<sup>(٢)</sup>، قال: رهبان الرنادقة سياحون، كانهم<sup>(٣)</sup> جعلوا السياحة بدلا تملق الشطوري في المطامير، و [مقام] الملكاني في الصوامع. و مقام الشطوري في المطامير.

قال: ولا يسبحون إلا أزواجا ومتى رابت منهم واحدا فالتفت رابت صاحبه<sup>(٥)</sup>. والسياسة عندهم الأبيت آحدهم في منزل لبلتين، قال: وبسبحون على أربع خصال: على القدس، والطهر، والصدق، والمسكنة. فأما المسكنة، فإن<sup>(٦)</sup> يا كل من المسألة ومقاطبت به نفس الناس له حتى لا يأكل إلا من كسبه غيره الذي عليه غرته ومائمه وأما الطهر فترك الجماع. وأما الصدق فعلى ألا يكذب. وأما القدس فعلى أن يكتم ذنبه، وإن سئل عنه.

قال: فدخل الأهواز منهم رجلا، فمضى أحد هما نحو المقابر للغائط وجلس الآخر بقرب حائوت صائغ وخرجت امرأة من بعض تلك القصور ومعها حق فيه آحجار نفيسة، فلما سمعت من الطريق إلى دكان الصائغ زلقت وسقط الحق من يدها،

(١) ط و هـ، «النظير» و تصحيح متن از «س» است.

(٢) س، «قليلة».

(٣) ط، «صغرى» و تصحيح آن در ده «و» «س» است.

(٤) ط و هـ: «لأنهم» و طبق نسخة «س» در متن ثبت شد.

(٥) س، «تري صاحبه».

(٦) س، «فانه».

و الظليم لبعض اهل تلك الدور يتردد فلما سقط الحق وبأينه الطبق ، تبدد ما فيه من الأحجار ، فالتقم ذلك الظليم اعظم حجرفيه و أنفسه ، وذلك بعين السائح و وثب الصائح و غلماناه فجمعوا تلك الأحجار ، و نحووا الناس (١) و صاحوا بهم فلم يذن منهم أحد ، و فقد واذلك الحجر فصرخت المرأة ، فكشف القوم و تناحوا (٢) فلم يصيبوا الحجر ، فقال بعضهم : والله ما كان بقر بنا إلا هذا الراهب الجالس ، وما ينبغي أن يكون إلا معه . فسالوه من الحجر فكره أن يخبرهم أنه في جوف الظليم فيذبح الظليم ، فيكون قد شارك في دم بعض الحيوان ، فقال ما اخذت شيئا ، فبحثوه و فتشوا كل شيء معه و الخو عليه بالضرب ، و اقبل صاحبه و قال : اتقوا الله ، فاخذوه و قالوا (٣) : دفعته الى هذا حتى غيبه . فقال : ما دفعت اليه شيئا ، ف ضربوهما ليموتا (٤) فبينما هما كذلك اذ مر رجل يعقل ، ففهم عنهم القصة ، و رأى ظليما يتردد فقال لهم : أكان هذا الظليم يتردد في الطريق حين سقط الحجر ؟ قالوا : نعم . قال : فهو صاحبكم . فعموا أصحاب الظليم ، و ذبحوه و شقوا عن قاصته ، فوجدوا الحجر و قد نقص في ذلك المقدار من الزمان شيئا بشطره ، إلا أنها أعطته لو نأ صار الذي استفادوه من جهة اللون اربح لهم من وزن ذلك القطر أن لو كان لم يذهب .

ج ٦ ص ٣٥٥ :

وقد سمعت من يذكر أن [كبير] أذن الإنسان دليل على طول عمره ، حتى زعموا أن شيخا من الزنادقة ، لعنهم الله تعالى ، قدموه لتضرب عنقه ، فعدا اليه غلام سمدي كان له ، فقال : اليس قد زعمت بامولاي أن مي طالت اذنه طال عمره ؟ قال : بلى قال : فهاهم يقتلونك قال : إنما قلت إن تر كوه .

(١) ط : « نحووا الناس » و تصحيح متن از « س » و « ه » است .

(٢) ط : « تناحوا » و تصحيح متن از « س » و « ه » است .

(٣) ط و س : « و قال » و تصحيح متن از « ه » است .

(٤) ب : « بنفثة عبد السلام محمد هارون » مصحح كتاب . شاید این كلمه « لفر » از

کتاب التاج (۱)  
فی اخلاق الملوك  
منسوب به  
جایز

ص ۱۸۴ :

فدعا الوزير رجلاً من التّصاري كان جدّه قد انعم على جدّ التّصرائيّ و استنقذه  
من القتل ايام قتل ماني و كان من اصحابه الذين استجابوا له فقال له علمت ما تقدّم  
من ابادينا عندكم ، اهل البيت قديماً و حديثاً . قل اجل ايها الملك و اني شاكر  
ذلك لك و لا بائثك .



کتاب حجج النبوة (۲)  
تصنيف  
جایز

ص ۱۳۱ :

ولم نقل انّ العدد الكثير لا يجمعون على الخبر الباطل كالتكذيب والتصديق ،  
ونحن نجد اليهود والتّصاري والمجوس والزنادقة و الذّهرية وعباد البدة يكذبون النّبي  
صلّى الله عليه وسلّم .

ص ۱۴۵ :

فصل منه ، في كراهة امتناعهم عن معارضة القرآن لعجزهم عنها . والذي منهم  
من ذلك هو الذي منع ابن ابي العوجاء و اسحق بن طالت و النعمان بن المنذر  
واشباهم من الارجاس الذين استبدلوا بالمرّ ذلاً و بالايمان كفراً و بالعادة شقوة و بالحجة

- (۱) در سنة ۱۳۲۲ هـ . ق . بتحقيق احمد زكي پاشا در مصر بطبع رسیده است .  
(۲) قسمتی از این کتاب در ضمن رسائل الجاحظ ، که حسن السندوی آنها را جمع کرده است ،  
و در سنة ۱۳۵۲ هـ . ق . ( ۱۹۳۳ ) در مصر طبع و نشر نموده ، چاپ شده است ( از ص ۱۱۷  
تا ص ۱۵۴ ) .



شبهة، بل لاشبهة فی الزندقة خاصة، فقد كانوا يصنعون الآثار ويولدون الاخبار ويبتونها فی الامصار ويطعنون فی القرآن و يسألون عن متشابهه و عن خاصه و عامه و يصنعون الكتب علی اهلہ .



## کتاب التریع والتدویر (۱)

تصنیف

جاحظ

ص ۱۳۶ :

تخبرنی کیف كانت خدائع المتنبتین و مخاریق الکذابین ممن قد کان ترشح للنبی و من لم یظهر دعوته ، و من دعا و اجتهد و من اجیب و من لم یجب . وصف لی ابواب مصابدهم و اجناس کیدهم و حیلهم و عن اعتمادهم علی المواطاة و عن تقصمهم فی الحجة و عن نهب فی طریق التفهم و عن اصحاب الرجز و التنجیم و عن اصحاب الاسترحام و عن اظهار الزهد و تحريم الاستمتاع و من وافق صورته و حاله بعض مافی البشارات المتقدمة و ما فی الكتب الصحیحة و من اتفق له غیر ذلك من الشبهة فقل فی شیه بین آدم و قل فی زرادشت و فی مانی و فی فولس و فیما ادعی لمرقس و متی و لوقا و یوحنا .

ص ۱۳۸ :

لم کل لجميع اهل الادیان مملکة و ملوک الا الزنادقة؛ و لم قتلهم جميع الامم السالفة و لم قضیت بهذا و قد رأینا المصدقیة و الدینا و ریتة و الثغزغزیتة فإن قلت : لان من لم یکسن من دینه القتال ولا من غریزته البأس فهو مسلوب او مسترق فما بال الروم تمنع أن تشرق و أن تلب و لیس من دینهم قتال ولا جدال ولا مکافاة ولا دفع .

ص ۱۴۰ :

و قل لی لم لم تضرب السامری و لم لم تضض مانی و تمعه؟

(۱) ازطبی که فن فلوکن (O. Van Vloten) در ضمن ثلاث رسائل لابی عثمان بن بحر الجاحظ البصری، در سنة ۱۹۰۳ م. در لبنان نشر کرده است (از ص ۸۶ تا ص ۱۰۲) نقل گردیده .



## المختار من كتاب الرد على النصارى<sup>(١)</sup>

تصنيف

جاحظ

ص ١٦ :

و إنما اختلف احوال اليهود والنصارى في ذلك لأن اليهود ترى أن النظر في الفلسفة كفر، والكلام في الدين بدعة، وأنه مجلبة لكل شبهة، وأنه لا علم إلا ما كان في التوراة وكتب الانبياء. وأن الإيمان بالقلب وتصديق المتبحرين من اسباب الردقة والخروج الى النحرية والخلاف على الاسلاف واهل القدوة، حتى أنهم ليهرجون المشهور بذلك ويعرمون كلام سالك سبيل أولئك. ودينهم<sup>(٢)</sup> - رحك الله - يضاها الردقة، ويناسب في بعض وجوه قول النحرية، وهم من اسباب كل حيرة وشبهة. والدليل على ذلك أن اهل ملّة قط أكثر رندقة من النصارى، ولا أكثر متعبرا أو متربعا منهم. وكذلك شأن كل من نظر الامور الغامضة بالعقول الضعيفة. ألا ترى أكثر من قتل في الردقة - حتى كان ينتحل الاسلام ويظهره - هم الذين آباؤهم وامهاتهم نصارى؟ على أنك لو عدت اليوم اهل الطنّة و مواضع التهمة لم تجدوا أكثرهم إلا كذلك.

ص ٢٠ :

وبعد فلو لا متكلموا النصارى و اطباؤهم ومنجموهم ما صار الى اغنيائنا و ظرفائنا و مُجائنا و اخذائنا شيء من كتب المناينة<sup>(٣)</sup> والديصانية و المرقونية والغلابية<sup>(٤)</sup> ولما

(١) رساله است كه عبيد الله بن حسان از كتاب الردّ على النصارى تصنيف جاحظ اعتبار کرده و در ضمن « ثلاث رسائل لابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ » كه يوشع فنكل ( J. Finkel ) در سنة ١٩٢٦ م . ( ١٣٤٤ هـ . ق . ) در مصر طبع و نشر کرده است چاپ گردیده ( از ص ١٠ تا ص ٣٨ ) .

(٢) یعنی دين النصارى .

(٣) در اصل « المناينة » بوده است و فنكل ، ناشر كتاب ، گوید شايد « البنائنة » باشد ولی از عبارتهای بعدی و اینکه هيات كلمه « المناينة » به « المناينة » شبیه تر است تا به « البنائنة » چنان برمی آید كه « المناينة » درست تر باشد .

(٤) در اصل چنین بوده است و فنكل گوید شايد « المليائنة » باشد .

عرفوا غير كتب الله تعالى و سنة نبيه صلى الله عليه و سلم ، و لكنت تلك الكتب مستورة عند اهلها ، و مخلاة في أيدي و رثتها . فكأن سخنة عين رأيناها في احداثنا و اغبيائنا فمن قبلهم كان اولها . و انت اذا سمعت كلامهم في العفو و الصفح و ذكرهم للسياحة و زرايتهم على كآ من أكل اللحمان و رغبتهم في اكل الحبوب و ترك الحيوان و تزهيدهم في التكاثر و تركهم لطلب الولد و مديحهم للمتجائلين و المطران و الاسقف و الرهبان بشرى التكاثر و طلب النسل و تعظيمهم الرؤساء علمت أن بين دينهم و بين الزندقة نسبة و أنهم يحشون الى ذلك المذهب .

## ۹

### دَم اخلاق الكتاب (۱)

تصنيف

جاء حظ

ص ۴۷ :

ثم كتب لهم (۲) يونس بن ابي فروة و كان زنديقاً فطلب فاختنى بالكوفة ، و اكتب حتى هلك .

(۱) این رساله در ضمن « ثلاث رسائل لابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ » که

که یوشع فنکل در سنة ۱۳۴۴ ه . ق . در مصر طبع کرده است ، و ذکرش گذشت ، بچاپ رسیده

( از ص ۴۰ تا ص ۵۱ ) .

(۲) یعنی « یونس العباس » .

عیون الأخبار<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابن قتیبة<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنة ۲۷۶ هـ . ق .)

ج ۲ ص ۱۵۲ - ۱۵۴ (در کتاب العلم والبیان ، در قسمت «الرد علی الماحدین») :  
 قال المأمون لثنوی یُناظر عنده : أسألك عن حرفین قط<sup>(۳)</sup> ، أخبرنی : هل ندیمُ مسیءٌ قطُّ علی إساءته ؟ قال : بلی ، قال : فالتدیمُ علی الإساءة إساءةٌ أو إحسانٌ ؟ قال : بل إحسانٌ ، قال : فالذی ندیم هو الذی إساءه أو غیره ؟ قال : بل هو الذی إساءه ، قال : فأری صاحب الخیر هو صاحب الشر وبطل قولکم ، إن الذی یُنظر نظر الوعید هو الذی یُنظر نظر الرحمة ، قال : فأنی ازعم أن الذی إساءه غیر الذی ندیم ، قال : فتدیم علی شیءٍ کان من غیره أو علی شیءٍ کان منه ؟ فأَسکتَه<sup>(۴)</sup> .

دخل المومئذُ علی هشام بن الحکم<sup>(۵)</sup> فقال له : یا هشام ، حول الدنيا شیءٌ ؟

(۱) این کتاب از سنة ۱۳۴۳ هـ . ق . تا سنة ۱۰۴۹ هـ . ق . در چهار مجلد در مطبعة دار الكتب

المصرية ، بطبع رسیده است .

(۲) ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدینوری یکی از علماء وادباء وحقاذا واذکیه و لغویان بزرگ

قرن سوم هجری میباشد . وی در سنة ۲۱۳ هـ . ق . در بغداد ، متولد گردیده است و این خلکان

گوید ، در ماه ذی القعدة سنة ۲۷۰ هـ . ق . و بقول بعضی سنة ۲۷۱ هـ . ق . و بگفته بعضی دیگر در

اولین شب ماه رجب سنة ۲۷۶ هـ . ق . و این قول اخیر را تصحیح افوال باید دانست ، وفات کرده

است . [ برای ترجمه احوال و تألیفات ابن قتیبة بمقتضا فضلائه احمد زکی العدوی بر کتاب

عیون الاخبار ( طبع سابق الذکر ج ۴ ص ۱۲ - ۱۰ ) رجوع شود ] .

(۳) در کتاب الحیوان ، طبع سابق الذکر ج ۴ ص ۴۴۳ ، فقط « آئمه است .

(۴) این موضوع با کمی اختلاف در عبارت ، بنقل از کتاب الحیوان ، طبع سابق الذکر ، ج ۴

ص ۴۴۲ - ۴۴۳ ، در ص ۸۹ - ۹۰ همین کتاب ذکر شده است .

(۵) مقصود ابو محمد هشام بن الحکم از بزرگان فقها و متکلمین امامیه و رئیس فرقه هشامیه است ، که از

ملازمان یحیی بن خالد برمکی بوده و در حدود سنة ۱۹۰ هـ . ق . وفات کرده و یکی از تألیفات او

را «الرد علی الرنادقة» گفته اند .

قال : لا ، قال : فإن اخرجتُ يدي فتمَّ شيءٌ ؟ يَرُدُّها؟ قال هشام : ليس ثمَّ شيءٌ يَرُدُّكَ ولا شيءٌ يُخرج يدك فيه ، قال كيف اعرف هذا؟ قال له : يا موبدُ ، أنا وانت على طرف الدنيا فقلت لك يا موبدُ : إني لا أرى شيئاً ، فقلت لي انت : ولم لا ترى ، فقلت لك : ليس هاهنا ظلامٌ يعنني ، قلت لي انت : يا هشام إني لا أرى شيئاً ، فقلت لك : ولم لا ترى؟ قلت : ليس ضياءٌ أنظر به ، فهل تكافأت الملتان في التناقض؟ قال : نعم ، قال : فإذا تكافأتا في التناقض لم تتكافأ في الإبطال أن ليس شيءٌ ؟ فإشار الموبدُ بيده أن أصبت . و دخل عليه يوماً آخر فقال : هما في القوة سواء؟ قال : نعم ، قال : فجوَّهرهما واحد؟ قال الموبدُ لنفسه - ومن حضر يسمع - إن قلت : إن جوَّهرهما واحد عاذا في نعمت واحد ، وإن قلت : مختلفٌ اختلفا أيضاً في الهمم والإرادات ولم يتفقا في الخلق ، فإن أراد هذا قصباً أراد هذا طويلاً ، قال هشام : فكيف لا نُسلم ! قال : هيهات . و جاءه رجلٌ مُلحد فقال له : أنا أقول بـالاثنتين و قد عرَّفتُ إصافك فليستُ اخافُ مشاغبتك ، فقال هشامٌ و هو مشغول بشوب ينشره و لم يُقبل عليه : حفظك الله هل يقدر احدهما أن يخلق شيئاً لا يستعين بصاحبه عليه؟ قال نعم ، قال هشام : فما ترجو من اثنتين ! واحدٌ خلق كلَّ شيءٍ أصح لك ! فقال : كم يُكلمني بهذا أحدٌ قبلك .

## ١١

### المعارف<sup>(١)</sup>

تأليف

ابن قتيبة

ص ٢٦٦ ( در قسمت ٢ ادبایان العرب فی الجاهلیة ) :

و كانت الرِّبْدَقَةُ فی قریش اخذوها من الحيرة . . .

(١) از طبعی که درست ١٣٥٢ هـ . ق . در ٣٠٤ صفحه ٠ در مصر صورت گرفته است نقل شده .

## ۱۲

### الاحبار الطوال (۱)

تألیف

### ابو حنیفه دینوری (۲)

(متوفی در سنه ۲۸۲ هـ . ق . یا ۲۹۰ هـ . ق .)

ص ۴۹ :

وفي زمان سابور ظهر مانی الزندیق و اغوی الناس و مات سابور قبل أن یظفر به و ملک سابور احدى و ثلاثین سنة و افضی الملك بعده الى ابنه هرمز بن سابور فاخذ مانی فامر به فسلخ جلده و حشاه بالثبن و علقه علی باب مدينة جندیسابور فهو الى اليوم یدعی باب مانی و تتبع اصحابه و من استجاب له فقتلهم جميعا فملك ثلثین سنة .

## ۱۳

### تاریخ یعقوبی (۳)

تألیف

### یعقوبی (۴)

(متوفی در سنه ۲۸۴ هـ . ق .)

ص ۱۲۹-۱۳۱ :

وفي أيام سابور بن اردشیر ظهر مانی ابن حماد الزندیق فدعا سابور الى الشویة

- (۱) از طبعی که در سنه ۱۸۸۸ م . در لیمن صورت گرفته است نقل گردیده .
- (۲) احمد بن داود بن وند . از نحویان و لقویان و رباضی دانان و پرهیزکاران مصر خود بوده است و در سنه ۲۸۲ هـ . ق . یا ۲۹۰ هـ . ق . وفات کرده .
- (۳) این کتاب شامل تاریخ قبل از اسلام و بعد از اسلام ، تا سنه ۲۵۲ هـ . ق . است و نخستین بار در سنه ۱۸۸۳ م . توسط هو تسما (Houtsma) در لیمن ، سپس در سنه ۱۳۵۸ هـ . ق . در سه جزء (که جزء اول آن قسمت تاریخ قبل از اسلام و ۲۴۰ صفحه میباشد) در نجف ، بطبع رسیده است و در اینجا ماخذ طبع نجف است .
- (۴) احمد بن ابی یعقوب اسحق بن جعفر بن وهب بن واضح کاتب عباسی معروف به یعقوبی ، یاقوت در معجم الادبیا ، بنقل از ابو عمر محمد بن یوسف بن یعقوب مصری مؤرخ ، گوید که وی از موالی بنی هاشم است و بعضی جهت او را از موالی منصور دانند . یعقوبی در سنه ۲۸۴ هـ . ق . وفات کرده است .

وعاب مذهبه فقال سابور اليه وقال ماني إن مدبر العالم إثنان وهما شيان قديمان نور و  
ظلمة خالقان فخالق خير وخالق شر فالظلمة والنور كل واحد منهما في نفسه اسم لخمسة  
معان اللون والطعم والرائحة والمحنة والصوت وإتھما سميان بصيران عالمان وإتھما ما كان  
من خير ومنفعة فهو من قبل النور وما كان من ضرر وبلاء فهو من قبل الظلمة وإتھما كانا غير  
متميزين ثم امتزجا والدليل على ذلك أنه لم تكن صورة ثم حدثت وإن الظلمة هي بدأت للنور  
بالممازجة وإتھما كانا متماسكين على مثال القل والشمس، والدليل على ذلك استحالة كون  
شيء لا من شيء وأن الظلمة بدأت للنور بالممازجة وإتھما كانا مخالطة الطلام للنور مفسدة له  
كان محالاً أن يكون النور بدأها لأن النور من شأنه الخير والدليل على إتھما إثنان قديمان  
خير وشر أنه لما وجد المادة الواحدة لا يكون منها فعالان مختلفان مثل النار والحرارة المحركة  
لا يكون منها التبريد والذي يكون منها التبريد لا يكون منه التسخين فذلك الذي يكون  
منه الخير لا يكون منه الشر والذي يكون منه الشر لا يكون منه الخير، والدليل على إتھما  
حيث أن فاعلان أن الخير ثبت له فعلاً والشر ثبت له فعلاً، فاجابه سابور إلى هذه المقالة وأخذها  
أهل مملكته فعظم ذلك عليهم فاجتمع حكماء أهل مملكته ليصدوه عن ذلك فلم يفعل ووضع  
ماني كتباً يشتم بها الأئمة، ومما وضع كتابه الذي سمي به «كنز الأحياء» يصف ماني النفس  
من الخلاس النوري والفساد الظلمي وينسب الأفعال الرديئة إلى الظلمة وكتاب يسميه  
«الشابرقان» يصف فيه النفس الخاصة والمختلطة بالسياطين والعلل ويجعل الفلك مسطوحاً  
ويقول إن العلم على جبل مائل يدور عليه الفلك العلوي، وكتاب يسميه «كتاب الهدي  
والتدبير» وإتھما عشران جيلاً يسمى كل أجيل منها بحرف من الحروف ويدكر الصلاة  
وما ينبغي أن يستعمل لخلاس الروح و«كتاب سفر الاسرار» الذي يطعن فيه على آيات  
الأنبياء، و«كتاب سفر الجبابة» وله كتب كثيرة ورسل، فاقام سابور على هذه المقالة  
بضع عشرة سنة أئام الموبذ فقال إن هذا قد أفد عليك دينك فاجمع بيني وبينه لأناظره  
فجمع بينهما فظهر عليه الموبذ بالحجة فرجع سابور عن الثنوية إلى المجوسية وهم  
بقتل ماني فهرب فأتى إلى بلاد الهند فاقام بها حتى مات سابور.

ثم ملك بهرام بن هرهمز وكان مشغولاً بالمبيد والملاهي وكتب تلاميذ ماني

اليه أن قد ملك ملك حدث السن كثير التشاغل فقدم الى ارض فارس واشتهر أمره وظهر موضعه فأحضره بهرام فسأله عن أمره فذكر له حاله فجمع بينه وبين الموبذ فناظره ثم قال له الموبذ بذاب لي ولك رصاص يصب على معدتي و معدتك فأتنا لم بضرة ذلك فهو على الحق فقتل فعل الظلمة فأمر به بهرام فحبس وقال له اذا أصبحت دعوت بك فقتلتك قتلة ماقتل بها احد قبلك فلم يزل ما نى ليله سلخ حتى خرجت نفسه وأصبح بهرام فدعاه فوجدوه قد مات فأمر بحرق رأسه وحشا جسده بالتين وتتبّع اصحابه فقتل منهم خلقاً عظيماً .

ج ٣ ص ١٣٣ :

وكان المهدي قد ألح في طلب الزنادقة وقتلهم حتى قتل خلقاً كثيراً فبلغه أن صالح بن أبي عبيد الله كان به زنديق فأحضره فلما صبح عنده أمره استنابه فقال لأربعة عتاة أناعليه ولا حاجة في غيره فأمر المهدي أبا عبيد الله أباه أن يقوم فيضرب عنقه فقام فأخذ السيف ثم دنا من ابنه فلما رفعه رجع فقال يا أمير المؤمنين إني قمت سامعاً مطيعاً وإني أدركني ما يدرك الرجل في ولده ، فأمره فجلس ، ثم أمره بضرب عنقه بين يديه ثم أملى عليه كتاباً وهو ينظر الى ابنه مقتولاً ثم قال إن كنت كرهت قتل عدو لله كافر به فابعذك الله ، فلما قام أبو عبيد الله قال بعض الجلساء ما أحسب هذا بطيب قلبه ابداً ، فقال كذلك والله أظنه وإني لفريب من ابنه ، ثم كانت السخطة عليه وصير مكانه يعقوب بن داود وأتى بصالح بن عبد القدوس فاستنابه فتاب فلما خرج من عنده ذكر له قوله :

والشيخ لا يشرك أخلاقه حتى يوارى في نرى رصه

قال : وإني لك لنقول هذا ؟ فرقه وضرب عنقه ولم يستبه .



ثم قال صاحب الكتاب : وقد كان في اصحاب ابراهيم رجل يزعم أن الله علّة لكون الخلق ركان مع هذا يلزم المنانّة أن يزعموا أن المزاج قديم لقدم علته . و صاحب هذا القول ابو عثمان الرقي . وهذا كذب على أبي عثمان قد قرأنا كتبه في التوحيد والرد على الملحدين فمارأينا فيها ما حمله هذا الكذاب عنه .

ثم قال صاحب الكتاب : وأعجب من هذا أنه يسوم المنانّة (يعنى ابراهيم) أن الأرواح تفعل الصدق والكذب والذنب والاعتذار والإساءة ليلزمها إذا سارت إلى ذلك القول بآنها تفعل جنسين مختلفين خيرا وشرّا . وهو نفسه يزعم أن الأرواح تفعل الصدق والكذب والذنب والاعتذار لا يلزم نفسه القول بآنها يفعل (١) جنسين مختلفين . اعلم - علمك الله الخير - أن المنانّة تزعم أن الصدق والكذب مختلفان متضادان وأن الصدق خير وهو من النور والكذب شر وهو من الظلمة . فآلهم ابراهيم عن مسألة ألزمهم فيها أن الإنسان الواحد قد يكذب في حال ويصدق في حال أخرى ليلزمهم على قولهم أن الفاعل الواحد قد يكون منه شيان مختلفان خير وشر وصدق وكذب . وفي هذا هم القول بقدم اثنين أحدهما خير والآخر شرير وهي مسألة مشهورة . قال لهم : حدثونا عن انسان قال قولا كذب فيه : من الكذب ؟ قالوا : الظلمة . قال : فإن نعم بعد ذلك على ما فعل من الكذب وقال : « قد كذبت » وقد أسأت ؟

(١) ابن كتاب رانبيروك (H.S.Nyberg) در سنة ١٣٤٤ هـ . ق . (١٩٢٥ م .) در

٢٠٢ صفحه در مصر . در « مطبعة دار الكتب المصرية » بطبع رسانیده است .

(١) بنفيلة فيبر « مصحح كتاب » اگر « بانها تفعل » باشد بهتر است .

من القائل : « قد كذبت » ؟ فاختلطوا عند ذلك ولم يدروا ما يقولون . فقال لهم ابراهيم :  
 ان زعمتم ان التور هو القائل : « قد كذبت » واسأت ، فقد كذب لآته لم يكن الكذب منه ولا  
 قاله والكذب شر فقد كان من التور شر وهذا هدم قولكم . وان قلتم ان الظلمة قالت :  
 « قد كذبت » واسأت ، فقد صدقت والصدق خير فقد كان من الظلمة صدق وكذب وهما عندكم  
 مختلفان فقد كان من الشئ الواحد شيان مختلفان خير وشر على حكمكم ، وهذا هدم  
 قولكم بعدم الاثنين . وليس هذا من قول ابراهيم في شئ لان ابراهيم يزعم ان الانسان  
 الواحد قد يصدق في حال ويكذب في أخرى ويفعل الخير في حال ويفعل الشر في حال أخرى .  
 ولكنه كان يزعم ان الجنس الواحد لا يكون منه جنسان من الفعل ويستدل على ذلك  
 بالنار التي لا يكون منها الا جنس واحد وهو السخين والتلج الذي لا يكون منه الا  
 الثريد الذي هو جنس واحد .

ثم قال صاحب الكتاب : وقد رأيت بتعاطي تصحيح كثير مما أفسد من اقوال الملحدين .  
 فمن ذلك انه ألزم المنائية ما وصفت آفائهم اسقطه واحتج لاسقاطه بغاية ما أمكنه . يقال له :  
 لو لا انتكاس الدهر بالناس لم يكن مثلك يقول ل ابراهيم انه يتعاطي تصحيح امر ثم يعود عليه  
 بنفسه . ويقال له : قد أخبرنا على أي وجه ألزم ابراهيم المنائية ما ألزمهم [من] استحالة  
 مزاج التور والظلمة اذ كانا مختلفين في الجنس والعمل وكانت جهات تحرر كهما مختلفة ،  
 وأتاهما مع ذلك يجتمعان ويتداخلا ، واحتج لهذا المذهب بغاية ما في قدرته بعد أن  
 احتج في كسره بغاية ما يمكنه ؛ يقال له : ليس ما قاله ابراهيم في هذا الباب مما قالت المائدة  
 في شئ ، لان المنائية زعمت ان التور والظلمة مختلفان متضادان في انفسهما واعمالهما  
 وأن جهات حرركاتهما مختلفة .

قال لهم ابراهيم : فاذا كانا على ما وصفتكم فكيف امتزجا وتداخلا واجتمعا من تلقاء  
 انفسهما وليس فوقهما قاهر قهرهما ولا جامع جمعهما ومنعهما من اعمالهما كما يمنع الحجر  
 مما في طبعه من الانحدار وكما يمنع الماء مما في طبعه من السيلان بل ينبغي أن يكونا  
 لايزدادان الا تبايناً ومفارقة على قولكم ؟

وابراهيم يزعم أن الاشياء خالقاً خلقها ومدبراً مدبرها فقهرها على ما اراد ودبرها  
 على ما أحب وجمع منها ما أراد جمعه وقرق منها ما أراد تفريقه . فهذا الفرق بين ما قاله

إبراهيم ومآقالتة المنائية وهويين لأخفائه .

ثم قال صاحب الكتاب : ومنه أنه أنكر عليهم قولهم : إن الهامة قطعت بلادها ووافت بلاد الثور ، وقال : إن كانت بلادها لا تنهاى فقطع ما لا يتناهى يستحيل ، لأن المقطوع مفروق من قطعه والفراغ من الشئ يدل على نهايته . وإن كانت تنهاى فهذا ينقض قولكم . (قال) ثم زعم مع هذا أنه ليس من بلاد قطعنها الأرواح إلا وهي غير متناهية في التجزؤ وأنه ليس من قطع فرغتمنه إلا وهو غير متناه في عينه اعلم . اسعد الله بطاعته . أن المنائية زعمت أن بلاد الهامة لا تنهاى في الذرع والمساحة . قال لهم إبراهيم : فما لا يتناهى في الذرع والمساحة لا يجوز أن يفرغ من قطعه ، والفراغ منه دليل على تنهايه . وإبراهيم لم يزعم أن الأرواح يجوز أن تقطع بلادا لا تنهاى في المساحة والذرع حتى يفرغ قطعها . لو قال هذا المعنى كان قد دخل فيما عابه وانكره على المنائية . ولكنه لم يقله وهو عنده محال . وإنما انكر إبراهيم أن تكون الأجسام مجموعة من أجزاء لا تنجزأ وزعم أنه ليس من جزء من الأجسام إلا وقد يضمه الوهم بنصفين . وله في هذا الباب مسائل لا يقدر على حلها وكسرها صاحب الكتاب ولا أمثاله ، إنما يقدر على حلها وكسرها من خالفه في هذا الباب من المعتزلة . ثم قال : ومنه أن الزمهم أن بقضوب تنهاى الثور والظلمة من بعض جهاتها على تنهايتها من جميع جهاتها (قال) ثم أبطل ما ألزمهم من ذلك بأن العالم لا يتناهى من جهة التجزؤ وينهاى من جهة الذرع والمساحة فقليل له : فافض بقناعه من إحدى جهتيه على تنهايه من جهة الأخرى فابى ذلك ونافض . يقال له : هذا كالذى قبله وذلك أن المنائية زعمت أن الثور والظلمة تنهاى في بعض جهاتها في المساحة والذرع . قال لهم إبراهيم : فافضوا على تنهايتها في المساحة والذرع من كل جهة ؛ وهذا كلام صحيح ولم يزعم إبراهيم أن الأجسام تنهاى في المساحة والذرع من جهة ولا تنهاى فيهما من جهة أخرى فيلزمه التناقض والدخول فيما ألزمه المنائية بل كان إبراهيم يزعم أنه قد ألزم نفسه هذا القضاء بعينه فكما أن المنائية يلزمها تنهاى بلاد الهامة في المساحة والذرع من جميع الجهات إذا قررت بتناهيها من جهة ، فكذلك زعم إبراهيم أنه لما وجد جسما من الأجسام إلا وهو متناه في مساحته وذروعه محتمل للقسمه والتقسيف قضى على أن كل جسم منها هذا سبيله .

من ٣٧ - ٤٠ :

ثم قال صاحب الكتاب : و كان يزعم أن التور من شأنه أن يكون عالياً على كل شيء وأنه إذا سلم من الشوائب المحتبسة له في هذا العالم لم يثبت طرفه عين وارتفع [على] كل شيء حتى يجاوز العرش إلا أن يكون من جنسه ، فإن كان من جنسه اتصل به ولم يفارقه . (ثم قال) وهذا بعينه قول المنائية في التور . يقال له : إن الأمر الذي كفرت فيه المنائية ليس قولها : إن نورا موجود ، ولا : أنه يذهب علواً ، ولا : إن الظلمة موجودة ، ولا : أنها تنهب سفلاً . وإنما كفرت والحدث بقولها : إن التور والظلمة قديمان لم يزل ، فمن وافقها في قولها الذي كفرت فيه فهو كافر مثلها ومن خالفها في كفرها فليس بكافر وإن كان قد وافقها في أشياء أخر ليست من كفرها في شيء . فما حكمه صاحب الكتاب عن إبراهيم إن كان إبراهيم قاله فليس هو من الذي كفرت فيه المنائية وإنما كفرت بقولها : إن التور الذي هذا سبيله والظلمة التي هذا سبيلها قديمان لم يزل . وإبراهيم يثبت حدث الأتوار كلها والظلام ويثبت الله جل ثناؤه قديماً وحده .

أوليس صاحب الكتاب يقر بأن نورا موجود وأن ظلمة موجودة وقد تقول ذلك المنائية أيضاً؟ فهل يوجب على نفسه مساواته لهم وموافقته إياهم كما ألزم ذلك إبراهيم؟ أعلم - أكرمك الله - أن صاحب الكتاب أوهم بقوله هذا الذي حكمه عن إبراهيم أنه كان يثبت عالماً في العلو وعالماً في السفلى غير عالماً الذي نحن فيه . وليس هذا من قول إبراهيم وإنما عنى إبراهيم بقوله : إن الخفيف من شأنه العلو وأن الثقيل من شأنه الانحدار إلى السفلى ، أن الخفيف إن خلى وما طبعه الله عليه [وعلاولحق بأعلى عالماً هذا وإن الثقيل إن خلى وما طبعه الله عليه] نزل ولحق بأسفل عالماً هذا لا أنه يثبت في العلو وفي السفلى عالمان سوى عالماً هذا بلحق بهما الخفيف والثقيل إذا خليا وما طبعاً عليه . وليس هذا من قول المنائية في شيء ، لأن المنائية تثبت عالماً للتور في العلو وعالماً للظلمة في السفلى سوى عالماً هذا وأنها غير مترجبن ، وأن عالماً هذا ممزوج من جزءين من ذينك العالمين بأن العالمين بما حوياً قديمان لم يزل وأن الحادث هو مزاج هذا العالم فقط

من ٤٣ - ٤٥ :

ثم إني مخبر بالفصل بين إبراهيم للقول الذي حكمه عن إبراهيم وبين ما ألزم

**الديصالية** و بربه أن ما ألزمه إبراهيم للديصالية لازم لهم . فنقول : إن الديصالية زعمت أن فعل الثور للحكمة جوهر منها وطباع و أن خشونة الظلمة و ناذى الثور بها جوهر و طباع ، قال لهم إبراهيم : فإذا كان هذا على ما تقولون فينبغي أن يكون الثور لم يزل ممزوجاً للظلمة إذ كان مزاجها عند ناذيه بها حكمة و فعل الحكمة من جوهره و طباعه . وما كان من طباع الثور فغير مفارق له . فهذا واجب لازم . وإبراهيم لم يزعم أن الله جل ثناؤه يفعل المدل طباعاً فلزمه أنه لم يزل فاعلاً ، وإنما زعم أنه بفعله باختياره من فعله والمختار هو الذى إن شاء فعل وإن شاء لم يفعل ولا بد له من أن يتقدم أفعاله ويكون موجوداً قبلها . فهذا هو الفصل بين قول إبراهيم وبين ما قالته الديصالية .

ثم قال أيضاً : سأل المناطقة من شبيه بهذا فقال : إذا كان الثور لم يزل مباحياً للظلمة فهل تخلو علة مباينته لها من أن تكون طباعاً أو اختياراً ؟ (قال) فإن كانت طباعاً فأفعال الطباع لا تقول إلا بزوال الطباع . وإن كانت اختياراً فما يدريك أن كان الثور مختاراً ، لعله سيختار الشر على الخير ولعل الظلمة ستختار الخير على الشر ؟ (ثم قال) وهو يزعم أن الله مختار للمدل و أنه محال فيه اختيار الجور و أن من شأن طبيعة الشكل الاتصال بشكله و إن كان يفارقه فى بعض الحالات . (ثم قال) وليس بين أن يفارق الشكل شكله بعد أن اتصل بطباعهما وبين أن تمازج الظلمة الثور بعد أن تباين بطباعهما فرق . اعلم علمك الله الخير . أن إبراهيم كان يفصل بين قوله وبين ما ألزمه المناطقة فيقول : وجدت الظلم ليس يقع إلا من ذى آفة وحاجة حملته على فعله أو من جاهل به . والجهل والحاجة دالان على حدث من وصف بهما . (قال) وليس يجوز للمناطقة أن يعتلوا بمثل علتى ، لأنهم يزعمون أن الثور يجتلب المنافع ويدفع المضار وتدخل عليه الآفات وتغلب عليه الظلمة حتى لا يعلم شيئاً لغلبتها عليه . فإذا كان ذلك كذلك فلا دليل لهم على أن الشر والظلم لا يجوز وقوعهما منه . هنا إن زعموا أن الثور مختار فالزمهم أن يميزوا وقوع الخير من الظلمة والشر من الثور بما وصفت . وأما ما عارض صاحب الكتاب إبراهيم من فصله الثانى من اتصال الشكل بشكل فى بعض الحالات ومفارقة له فإنه يقول : إنما يفارق الشكل شكله الذى من طباعه الاتصال به إذا ظهر على ذلك ومنع منه كما يمنع الحجر من الانحدار والماء من السيلان والنار من التلهب والارتفاع . فأما إذا خلى وما من شأنه وطباعه لم يمكن إلا أن يتصل الشكل بشكله . (قال)

وليس للمنايئة أن يمتلوا في إزالة ما سألناهم عنه بمثل هذا ، لأنه لا مانع يمنع الثور والظلمة من أن يمتزجا إن كان طباعهما الامتزاج إذ لم يكن ثالثا سواهما . واعلم - علمك الله الخير - أن صاحب الكتاب يزعم أن العجبر إنما يتحرك بطبعه وقد يسكن في بعض الحالات فلا يتحرك وإنما الماء يسيل بطبعه وقد يقف في بعض الحالات فلا يسيل ، وأن النار تلتهب وتذهب علوا طباعا وقد توجد عينها وهي تذهب - فلا عند بعض المواضع - ثم هو يعيب إبراهيم بما هو يقول به ويلزم من قول المنايئة قياسا على قول قد شاركه فيه والله المستعان .  
ص ٤٨ - ٤٩ :

ثم قال : وقد تعجب إبراهيم من قول المنايئة : إن الثور يأمر اشكاله المختلطة بمدوها في هذا العالم بفعل الخير وهي لا يجوز منها فعل الشر ، وإن الظلمة تظم على فعل الشر وإن كانت لا تستطيع فعل الخير . ( ثم قال ) وهو مع هذا يزعم أنه قد يجب على المسلمين أن يحمدا الله على فعل العدل وإن كان محال منه فعل الجور ، وأن يسألوا الحكم بالحق والخيرة في أمورهم وفعل ما هو خير لهم وإن كان محال منه ترك ذلك والتخلف عنه .  
يقال له إن إبراهيم قد تعجب من عجب وذلك أن المنايئة زعمت أن الثور أمر اشكاله بفعل ما يعلم أنه مطبوع عليه لا يمكنه أخذه ولا تركه والتخلف عنه . وإنما هو بمنزلة النار في حرارتها والتلج في تبريده ، فكما أن الأمر للنار بالتسخين والتلج بالتبريد قد جهل وعبت ، فكذلك الأمر لما كان في مثل سبيلها عابت جاهل أيضا . وشئ آخر أيضا وهو أن المنايئة تزعم أن الثور يجتلب المنافع ويدفع عن نفسه المضار ، وما كان كذلك عند إبراهيم فجاء عليه فعل الشر كما يجوز عليه فعل الخير . فعجب إبراهيم منهم إذ زعموا أن الثور أمر بفعل الخير ، ثم زعمت أنه لا يجوز منه فعل الشر وقد وصفته بصفة من يجوز منه فعل الشر وكذلك عجب من ذهبوا للظلمة على فعل الشر مع قولها : إنه لا يجوز منها فعل الخير ، مع وصفها لها أيضا بصفة من يجوز منه فعل الخير وإبراهيم يزعم أن الله تعالى مختار لفعله للعدل ولحكمه بالحق وللخير الذي يفعله بعباده ، يقدر عليه وعلى أمثاله لا إلى غاية ويقدر على تركه .

ص ٨١ :

ثم قال صاحب الكتاب : وكان القصبي وهو المقدم على البغداديين في النسك بعد

ابن موسى يزعم أن في فشق أهل القبلة من هو شر من اليهود والنصارى والمجوس و  
الزنادقة والذهرية .

ص ٨٦ :

ثم قال الماجن الكذاب : وزعم ثمانية أن أكثر اليهود والنصارى والمجوس  
والزنادقة والذهرية ونساء أهل القبلة وعوامهم وأطفال المؤمنين والبنين بأسرهم يصيرون  
في القيامة تراباً ولا يدخل اليهود والنصارى وسائر من عددنا من الكافرين ولا الأفعال  
وعوام أهل الإسلام الجنة ...

ص ١٤٩ :

وأما إضافته ابن حائط و فضل الحذاء إلى المعتزلة فلمعري أن فضل الحذاء  
قد كان معتزلياً نظامياً إلى أن خلط وترك الحق فنتفخ المعتزلة عنها وطردته عن مجالها ،  
كما فعلت بك لما أحدثت في دينك وخلطت في مذهبك ونسرت الذهرية في كتبك ، و  
كما فعلت بأخيك ابن عيسى لما قال بالمتانية وصراثنية و وضع لها الكتب يقوى  
مذاهبها ويؤكد قولها .

ص ١٥٠ :

ولو جاز لصاحب الكتاب أن يضيف قول فضل الحذاء و ابن حائط إلى المعتزلة  
لأنهم كانوا يظهرون بعض الحق جازلاً أن يضيف قول ابن حفص الحذاء وابن ذر الصيرفي  
و ابن عيسى الوراق في قدم الاثنين إلى الرافضة ، لأنهم كانوا يظهرون الرافض ويميلون  
إلى أهله ...

ص ١٥٢ :

فإن وجب إضافة فضل و ابن حائط إلى المعتزلة وجب أيضاً إضافتك وإضافة  
ابن عيسى إليها ، ونقول له أيضاً : ويجب أيضاً إضافة مذهبك في قدم العالم وإضافة مذهب  
ابن عيسى و ابن حفص و ابن ذر في قدم الاثنين إلى الرافضة ، لإظهاركم الرافض و  
تحققكم عند الرافضة به .

ص ١٥٥ :

و آتيا أولى ببغض علي بن ابي طالب : **الجاحظ** و أسلافه الذين رووا فضائله و أنزلوه بالمنزلة التي يستحقها من الفضل ، أم استاذك و سلفك سلف سوء الملقى اليك الإلحاد **ابوعيسى الوراق** والمخرج لك عن عزّ الأعتزال الي ذلّ الإلحاد والكفر ؟ حيث حكيت عنه أنه قال لك : « تكتب بتصرة أبغض الخلق إلي » يريد علي بن ابي طالب رضوان الله عليه لكثرة سفكه للدماء ، لأنه كان لعنه الله منابيا لا يرى قتل شي ولا يستخير انلافه

ص ١٧١-١٧٢

ثم قال : و خرج **ثمامة** في قوله : إن الله فعل العالم طباعا ، وإن اليهود والتصارى والزنادقة يصيرون يوم القيامة ترابا ولا يدخلون النار . يقال له : هذا كذب على **ثمامة** . كيف يكون الله عنده فعل العالم طباعا ، ونوا المطباع عند **ثمامة** هو الجسم والله ليس بجسم ؟ و أما اليهود والتصارى والزنادقة فكفار عنده مشركون عامدون للمعصية والكفر والكفار عنده في النار خالدون . و إنما قال **ثمامة** : إن من لم يعرف فهو معذور عند الله وليس هو عنده يهوديا ولا نصرانيا ولا زنديقا إذا كان جاهلا ، ولكنه مع قوله هذا يحكم علي جميع من أظهر الكفر أنه كافر في حكم الإسلام .

ص ١٧٣ :

و بوضعك كتاب الزمرذ تطعن فيه علي الرّسل و تقدح في اعلامها و بوضعك فيه بابا ترجمته : « علي المحدثية خامسة » . فهذا مذهبك وهو قولك ، ومن أجله تفكّ المعتبرة و طردتك عن مجالسها و باعدتك عن أنفسها حتى حملك الفيض عليها علي أن سرت تنبح كالكلب بازائها وتكذب علي أشياخها ، وما ضررت بذلك غير نفسك ، لأن حجج الله واضحة لا يقدح فيها طعن الملحدين ولا كيد الزنادقة المشركين .



## تاریخ الامم و الملوک (۱)

تألیف

طبری (۲)

( ۲۲۴ - ۳۹۰ هـ . ق . )

ج ۲ ص ۸۳۰ :

و فی آیام سابور ظهر مانی الزندیق .

ج ۲ ص ۸۳۴ ( در شرح احوال بهرام بن هرمزد ) :

و کان مانی الزندیق فیما ذکر بدعوه الی دینہ فاستبری ما عنده فوجدہ داعیة للشیطان فأمر بقتله و سلخ جلده و حشوه تبنا و تعلیقه علی باب من ابواب مدینة جنسی سابور بدعی باب المانی و قتل أصحابه و من دخل فی ملته .

ج ۲ ص ۸۹۴ ( در شرح احوال و اعمال کسری انوشروان ) :

فنهی الناس کسری عن التبرہ بشی مما ابتدع زرادشت (۳) بن خرقان و مزدق بن بامداد (۴) و أبطل بدعتهما و قتل بشراً كثيراً نبتوا علیها ولم ينتهوا عما نهاهم عنه

(۱) از طبعی که باعتناء دخویه Michael Jan de Goeje ( مستشرق معروف هندی که در سنه ۱۸۲۶ م . تولد یافته است و در ۱۷ مه سنه ۱۹۰۹ م . وفات کرده ) و فولد که Theodor Noldeke ( مستشرق آلمانی که در سنه ۱۸۴۶ م . تولد یافته است و در سنه ۱۹۳۵ م . وفات کرده ) صورت گرفته است . و از سنه ۱۸۷۶ م . تا سنه ۱۹۰۹ م . در ۱۳ جلد متن و دو جلد فهرس و تعلیقات در لیدن منتشر شده . نقل گردیده و علائم نسخه های اساس طبع مزبور برای نمایانن نسخه بدلها در اینجا نیز بکار رفته است .

(۲) ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد طبری آملی ، از بزرگان علماء و مورخان و مشران و فقهان عالم اسلام میباشد . تولد وی در سنه ۲۲۴ هـ . ق . در آمل و وفات او در سنه ۳۹۰ هـ . ق . در بغداد بوده است .

(۳) در نسخه C « زردشت » .

(۴) در نسخه T « بامداد » و در نسخه C « مزدق » .

منها و قوما من المناقب و ثبت للمجوس ملكتهم التي لم يزالوا عليها . . . .

ج ۱۰ ص ۵۱۹-۵۲۰ ( در حوادث سنة ۱۶۷ هـ . ق . ) :

و فيها جده المهدى فى طلب الزنادقة والبحث عنهم فى الآفاق وقتلهم وولى امرهم  
عمر الكواذى فأخذ يزيد بن القيص كاتب المنصور فأقر<sup>(۱)</sup> فيما ذكر فحبس فهرب من  
الحبس فلم يقدر عليه .

ج ۱۰ ص ۵۳۲ ( در حوادث سنة ۱۶۸ هـ . ق . ) :

وفيه (۲) مات عمر الكواذى صاحب الزنادقة .

و فيه (۲) قتل المهدى الزنادقة ببغداد .

ج ۱۰ ص ۵۴۸ - ۵۵۱ ( در حوادث سنة ۱۶۹ هـ . ق . ) :

و فى هذه السنة اشتد طلب موسى الزنادقة فقتل منهم فيها جماعة فكان ممن قتل  
منهم يزدان بن باذان (۳) كاتب قطين وابنه على بن قطين من أهل التهرات ذكر عنه  
أنه حج فنظر إلى الناس فى الطواف يهرولون فقال ما أشبههم إلا<sup>(۴)</sup> . يقر تدوس  
فى البيدر و له يقول العلاء بن الحجاج الأعمى :

يا أمين الله فسي خلفه	و وارث الكعبة والمنسبر
ماذا ترى فى رجل كافر	يشبه الكعبة بالبيدر
و يجعل الناس إذا ما سعوا	حمرأ تدوس البر والقدس

فقتله موسى ثم صلبه فسقطت خشبته على رجل من الحاج فقتلته وقتلت حمارة .  
وقتل من بنى هاشم يعقوب بن الفضل . و ذكر عن على بن محمد الهاشمي قال كان المهدى  
أنى باین لداود بن على زنديقا و أتى بيعقوب بن الفضل بن عبد الرحمن بن عباس بن ربيعة بن  
الحارث بن عبدالمطلب زنديقا فى مجلسين متفرقين<sup>(۵)</sup> فقال لكل واحد منهما كلاما

(۱) در نسخه A « يا » .

(۲) ای سنة ثمان و ستين و مائة .

(۳) در نسخه A یزدان باذان . در نسخه C ابن دار نادان .

(۴) در نسخه A « ما أشبههم » .

(۵) در نسخه C « متفرقين » .

واحدًا وذلك بعد أن أقرَّ له (١) بالزُّندقة أما يعقوب بن الفضل فقال له أقر بها بيني وبينك فأما أن أظهر ذلك عند الناس فلا أفعل وأوَّقرتني بالمقاريض فقال له وبذلك لو كشفت لك السموات وكان الأمر كما تقول كنت (٢) حقيقة أن نعصب لمحمد ولولا محمد صلى الله عليه وسلم من كنت هذا كنت إلا إنسانا من الناس أما والله لولا أنني كنت جعلت لله علي عهداً إذ ولّاني هذا الأمر ألا أقتل هاشميةً كما ناظر تلك واقتلتك ثم التفت إلى موسى الهادي فقال يا موسى أقسمت عليك بحقي إن وليت هذا الأمر بعدى ألا تناظر ههنا ساعة واحدة فمات ابن داود بن علي في الحبس قبل وفات المهدي وأما يعقوب فبقي حتى مات المهدي وقدم موسى من جرجان فساعة دخل ذكر وصية المهدي فأرسل إلى يعقوب من الفى عليه فراشا واقعدت الرجال عليه حتى مات ثم لهى عنه ببيعته وتشديد خلافته وكان ذلك في يوم شديد الحر فبقي يعقوب حتى مضى من الليل هذه (٣) فقيل لموسى يا أمير المؤمنين إن يعقوب قد انتفخ وأروح قال ابشوبه إلى أخيه اسحاق بن الفضل فخبروه أنه مات في السجن (٤) فجعل في زورق وأتى به إسحاق فنظر فإذا ليس فيه موضع للفصل فدقنه في بستان له من ساعته وأصبح فأرسل إلى الهاشميين بخبرهم (٥) بموت يعقوب ويدعوهم إلى الجنازة وأمر بخشبة فعملت في قديم الإنسان فغشيت قطناً وألبها أكفاناً ثم حملها على السرير فلم يشك من حضرها أنه شيء مصنوع وكان ليعقوب ولد من سلبه عبد الرحمن والفضل وأروى وفاطمة فأما فاطمة فوُجدت حبلًى منه وأقرت بذلك قال علي بن محمد قال أبي فادخلت فاطمة وأمرأة يعقوب (٦) بن الفضل وليست بهاشمية يغفل لها خديجة علي الهادي أو علي المهدي من قبل فأقرنا بالزُّندقة وأقرت فاطمة أنها حامل من أبيها فأرسل بهما إلى ريطة بنت أبي العباس فرأتهما مكتحلتين مختمضتين فعذلتهما و

(١) در نسخه C « اقر » .

(٢) در نسخه IA « كنت » .

(٣) در نسخه C « هوى » .

(٤) در نسخه A « الحبس » .

(٥) در نسخه A « فاشبرهم » .

(٦) در نسخه C « ليعقوب » .

أكثرت على الابنة خاتمة فقالت أكرهني قالت فما بالك الخضاب والكحل والترور إن كنت مكرهة ولعنتهما فخبّرت أنّهما فزعنا فماتتا فزعا ضرب علي رؤوسهما بشيء يقال له الرعوب<sup>(١)</sup> فزعنا منه فماتتا وأما أروى فبقيت فتزوجها ابن عمها الفضل بن اسماعيل بن الفضل وكان رجلاً لا بأس في دينه .

ج ١٠ ص ٥٨٨ (درحوات سنة ١٧٠ هـ . ق .) :

و ذكر محمد بن عطاء بن مقدم الواسطي أن آباء حديثه أن المهدي قال لموسى يوماً وقد قدم إليه زنديق فاستتابه فأبى أن يتوب ف ضرب عنقه وأمر بصلبه يا بُنى إن صار لك هذا الأمر<sup>(٢)</sup> فتجرد لهذه العصابة يعني أصحاب مائ فإتتها فرقة تدعو الناس إلى ظاهر حسن كاجتناب الفواحش والزهد في الدنيا والعمل للآخرة ثم تخرجها إلى تحريم اللحم ومن الماء الطهور<sup>(٣)</sup> وترك قتل الهوام تحرّجاً و تحوّباً ثم تخرجها من هذه إلى عبادة اثنين أحدهما النور والآخر الظلمة ثم تبيح بعد هذا كاح الآخوات والبنات والاعتزال بالبول وسرقة الأطفال من الطرق لتنفذهم من ضلال الظلمة إلى هداية النور فارفع فيها الخشب وجرد فيها السيف وتقرّب بها أمرها إلى الله لا شريك له فأتى رأيت جدك العباس في المنام قلدي سيفين وأمرني بقتل أصحاب الإثنى قال فقال موسى بعد أن مضت من آياته عشرة أشهر أما والله لئن عشت لأقتلن هذه الفرقة كلّها حتى لا أترك منها عيناً تطرف ويقال آله أمر أن يهتأ له ألف جذع فقال هذا في شهر كذا ومات بعد شهرين .

ج ١٠ ص ٦٠٤ (در شرح حوادث أوائل خلافت هارون الرشيد بمعنى سنة ١٧٠ هـ . ق .) :

وفيهما آمن من كان هارباً أو مستخفياً غير نفر من الزنادقة منهم يونس بن أبي فروة و يزيد بن الفيض .

(١) در نسخه A « الرعوب » .

(٢) در نسخه C « البك الامر » .

(٣) در نسخه C « الطهور » .

(٤) در نسخه A « ما » .

کتاب السيرة الفلسفية<sup>(۱)</sup>

تأليف

ابوبکر محمد بن زکریاء الرازی

( غرة شعبان سنة ۲۵۱ هـ . ق - ۵ شعبان سنة ۳۱۳ هـ . ق )

ص ۳۱۵ :

ولما كان ليس للإنسان في حكم العقل والعقل أن يؤلم غيره تبع ذلك أنه ليس له أن يؤلم نفسه أيضاً وصارت تحت هذه الجملة أيضاً أمور كثيرة يدفعها حكم العقل نحو ما يعمل الهند من التقرب إلى الله بإحراق أجسادها وطرحها على الحدائد المشعونة و نحو المنانية و حبها لنفسها إذا نازعتها إلى الجماع و اضنائها بالجوع والعطش و توسيعها باجتناّب الماء و استعمال البول مكانه .

(۱) این کتاب را پول کراوس (Paul Kraus) در مجله Orientalia سده جدید (Nova series)،

ج ۴ قسمت ۳-۴ صفحه ۳۰۹-۳۲۱ با ترجمه آن به فرانسه، نشر کرده است و به نوزدهمین انجمن بین الملل مستشرقین در ژنوا در سنة ۱۹۳۵ م. تقدیم نموده و سپس هو در تألیف خود موسوم به « رسائل فلسفية ، لابی بکر محمد بن زکریاء الرازی » که در سنة ۱۹۴۹ م. در مصر بطبع رسیده است آنرا چاپ کرده ( ص ۹۷-۱۱۱ ) و خود در مقدمه آن گوید : « وها آنذا اطلعه مرة أخرى مع زیادة العناية والتصحيح » و آنچه در اینجا نقل شده از ص ۳۱۵ طبع سابق الذکر و ص ۱۰۵ « رسائل فلسفية » مذکور است .

کتاب اَعْلَامُ النَّبِیَّةِ (۱)

تألیف

ابی حاتم رازی (۲)

(متوفی در سنة ۳۲۲ هـ . ق .)

( بنقل از کتاب « من تاریخ الاحاد فی الاسلام » (۳) )

ص ۲۰۷ :

روی ابو حاتم : أما قوله ( ای ابابکر الرازی ) : الآن تنظر فی کلام القوم و

منقاضته - یعنی بذلك کلام الانبياء عليهم السلام - و قال : زعم عيسى أنه ابن الله .

(۱) کتابی است که ابو حاتم رازی آنرا « ظاهر » بر رتبه بعضی از کتابهای العبادي محمد

زکریا رازی ، مانند « کتاب مخاریق الانبياء » نوشته است و پول گراوس از وجود دو

نسخه از کتاب مزبور در هند اطلاع میدهد و میگوید یکی از آن دو نسخه در کمال صحت و در ۲۸۰

صفحه میباشد . و همین مشرق قسطنطنیه از این کتاب را « بقول عبدالرحمن بدوی » در کتاب

« من تاریخ الاحاد فی الاسلام » بعنوان « فصول مستخرجه من کتاب اعلام النبوة

لابی حاتم الرازی » در مجله Orientalia ، طبع شده ، قسمت جدید ، ج ۵ ( سنة ۱۹۳۶ م . )

شماره ۴-۱ ص ۴۶۲ بعد ، چاپ کرده است . و همین قسمت دیگری از آن را در مجله مذکوره ، ج ۵

( سنة ۱۹۳۶ م . ) شماره ۱ ص ۲۸-۵۶ بعنوان « فخب من کتاب اعلام النبوة لابی

حاتم الرازی » و پس از آن همان قسمت را ، در تألیف خود موسوم به « رسائل فلسفیه لابی

بکر محمد بن زکریا الرازی » که در سنة ۱۹۳۹ م . در مصر چاپ شده است ، بطبع رسانیده

و مطالبی که در اینجا از « اعلام النبوة » آورده شده از کتاب « من تاریخ الاحاد فی الاسلام »

نقل گردیده است و مؤلف کتاب مزبور آنها را از دو شماره ( ۳-۴ ج ۵ ) مجله مذکوره ( قطعه

شماره ۸ ص ۴-۶ و قطعه شماره ۱۲ ص ۷-۹ و قطعه شماره ۸ ص ۲۰-۲۹ ) نقل کرده .

(۲) ابو حاتم احمد بن حمدان بن احمد الوریسانی | بالوریسانی | متوفی در سنة

۳۲۲ هـ . ق . از بزرگان دهانه اسمعیلیه بوده و بعضی از تألیفات او اکنون در کتابخانه های اسماعیلیان

هند موجود است و کتاب « اعلام النبوة » که ذکرش گذشت ، و « کتاب الزینه » و « کتاب

الاصلاح » و « کتاب الجامع » از جمله تألیفات او است .

(۳) این کتاب تألیف دانشمند معری ، عبدالرحمن بدوی ، میباشد و در سنة ۱۹۴۵ م . در مصر بطبع

رسیده است .

و زعم موسى أنه لا ابن له ، و زعم محمّد أنّه مخلوق كالنّاس . و ماني و زرد هشت خالفا موسى وعيسى ومحمّد في القديم ، وكون العالم بسبب الخير والشر ، و ماني خالف زرد هشت في الذّواتين [ أي النّور والظّلمة ] وعالمهما .  
 من ٢١٠ :

ثم يتابع هجماته على بقية الأديان مبينا ما يراه فيها من إحالات و منافيّات  
 « فقد كرم ابتداعه المجوس عن زرد هشت في باب اهرمن ، وما ادّعاء ماني في أنّ الكلمة انفصلت  
 من الأب و مزقت الشياطين و قتلت ، و أنّ السماء من جلود الشياطين ، و أنّ الرّعد جرجرة  
 العفاريّت ، و أنّ الرّزلة تحرك الشياطين تحت الارض ، و أنّ ماني رفع سايور ، الذي عمل  
 له الشابرقان ، في الجوّ واخفاء حينها هناك ، و أنّ ماني كان يُختطف من بين أيديهم بروحه  
 يحاذي به عين الشمس فمهما ( لعل الصّواب ربّما ، راجع بعد و في النّص المنشور الفقرة  
 رقم ٢٢ من ٨ ) مكث ساعة و ربّما مكث اياماً فأورد مثل هذه المعاللات التي ابتدعها  
 المبتدعون في المجوسيّة والمائيّة ، و خلطها بما في الكتب المنزلة و آثار الانبياء ، و اضافها  
 الى رسل الله الطاهرين الذين هم بُراءٌ من كلّ ذلك ، و زعم أنّ هذا من رسومهم و أنّ  
 هذا اختلاف و تناقض في كلامهم ، واحتجّ بذلك في دفع التّبوة . »

مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین<sup>(۱)</sup>

تألیف

أشعری<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۳۲۴ هـ . ق .)

ج ۲ ص ۳۰۸ :

و قال قائلون : الجوهر جنسان مختلفان أحدهما نور والآخر ظلمة و إنيهما متضادان و إن النور كله جنس واحد والظلام كله جنس واحد وهم « أهل التشبيه » و ذكر عن بعضهم أن كل واحد منهما خمسة أجناس من سواد و بياض و حمرة و صفرة و خضرة .

ج ۲ ص ۳۲۷ ( در قسمت « و اختلف الناس في المداخلة والمكسنة والمجاورة » ) :  
قال إبراهيم النخعي إن كل شيء قد يداخل ضده وخلافه فالضد هو الممانع المفسد لغيره مثل الحرارة والبرودة والحرق والبرد والخلاف مثل الحلاوة والبرودة والحموضة والبرد وزعم أن الخفيف قد يداخل الثقيل و رُبَّ خفيف أقل كيلاً من ثقيل و أكثر قوة منه فإذا داخله شغله يعني أن القليل الكيل الكثير القوة يشغل الكثير الكيل الثقيل القوة ، و زعم أن اللون يداخل الطعم و الرائحة و أنها أجسام ومعنى المداخلة أن يكون جبر أحد الجسمين جبر الآخر و أن يكون أحدهما شين في الآخر ، وسذكر قوله في الإنسان ، وقد أنكر الناس جميعاً أن يكون جسمان في موضع واحد في حين واحد ، أنكر ذلك جميع المختلفين من أهل الصلاة ومن قال بقوله .

(۱) از طبعی که ه . ریتزر H. Ritter در سنه ۱۹۲۹-۱۹۳۰ م . در استانبول نشر کرده است نقل گردیده .

(۲) ابو الحسن علی بن اسمعیل بصری آشعری ، از ذرّیه ابوموسی آشعری صحابی معروف است و از آئینه اهل سنت و بزرگان فقهاء شافعی مذهب بشمار میآید و او را تألیفات بسیار میباشد که تعداد آنها را ناسد گفته اند و بنا بر مشهور در سنه ۳۲۴ هـ . ق . وفات کرده است .



وقال أهل الثنوية إن امتزاج النور بالظلمة على المداخللة التي تبتها إبراهيم .

ج ٢ ص ٣٣٢ :

وقال قائلون إلا إن هو الحواس الخمس وهي أجسام وهم المنايئة ، وإنه لاشئ غير الحواس الخمس .

ج ٢ ص ٣٣٦ :

وقال آخرون : بل النفس معنى موجود ذات حدود وأركان وطول وعرض وإتباعها غير مفارقة في هذا العالم لغيرها مما يجري عليه حكم الطول والعرض والعمق فكل واحد منهما يجمعهما صفة الحد والتهاية ، وهذا قول طائفة من الثنوية يقال لهم المنايئة .

ج ٢ ص ٣٣٧ - ٣٣٨ ( در قسمت « واختلف الناس في الحواس » ) :

فقال المنايئة إلا إن هو الحواس الخمس وإتباعها أجسام وإنه لاشئ غير الحواس لأن الأشياء عندهم شيان نور وظلمة وإن النور خمس حواس وإن الظلام خمس حواس سمع وبصر وحاسة الذوق والشم وحاسة اللمس .

ج ٢ ص ٣٤٩ :

وحكى عن بعض أهل الثنوية من المنايئة أنهم يزعمون أن الأجسام من أصلين وأن كل واحد من الأصلين من خمسة أجناس : من سواد وبياض وصفرة وخضرة وحمرة وأنهم لا يعقلون جسماً إلا ما كان كذلك وأنهم دائروا بطلال الأعراض .

ج ٢ ص ٤٨٥ :

وكان يسأل<sup>(١)</sup> الثنوية فيقول لهم : إذا قلتم إن تباين النور والظلمة هو هما وإن امتزاجهما هو هما فقولوا إن التباين هو الامتزاج ، وكان يسأل من يزعم أن طول الشيء هو هو وكذلك عرضه هل طوله هو عرضه ، وهذا راجع عليه في قوله إن علم الله هو الله وإن قدرته هي هو لأنه إذا كان علمه هو هو وقدرته هي هو فواجب أن يكون علمه هو قدرته وإلا لزم التناقض كما لزم أصحاب الإثنيين .

(١) يعني « أبا الهذيل العلاف » .

نظم الجواهر<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابن بطریق<sup>(۲)</sup>

(۲۶۳-۲۸۳ هـ ق.)

ص ۱۱۱ [در شرح حوادث زمان سلطنت نوردیانوس (نوردیان)]:

و ملك بعده<sup>(۳)</sup> بهرام بن بهرام على الفرس سبع عشرة سنة وفي أيامه ظهر رجل فارسي يقال له ماني فأظهر دين المنائية وزعم أنه نبي فأخذه بهرام بن بهرام ملك الفرس فشقّه نصفين و أخذ من أصحابه و يمتن<sup>(۴)</sup> يقول بمقالاته مائتي رجل . فرس رؤوسهم في العكين مشكين حتى ماتوا و قال : عملت بستانا و غرست فيه ناسا بدل الآشجار فسقى التابعين لدينه و الفائلين<sup>(۵)</sup> بمقالاته منائيتين<sup>(۶)</sup> مشتق من اسم ماني .

(۱) نظم الجواهر یا «التاریخ المجموع علی التحقيق والتصديق فی معرفة التواريخ

من عهد آدم الى سنی الهجرة» . این کتاب نخستین بار در سنه ۱۶۵۸-۱۶۵۹ م . در

اکسفورد چاپ شده است و سپس با ذیل آن که تألیف یحیی بن سعید بن بطریق انطاکی

است و شامل حوادث بعد از وفات ابن بطریق یعنی از سنه ۳۲۸ تا سنه ۴۲۵ هـ ق . میباشد در

سنه ۱۹۰۵-۱۹۰۹ م . باعنوانه لویس شیخو در بیروت بطبع رسیده . در اینجا از طبع بیروت

نقل گردیده و علام نسخه بدلها و تصحیحات طبع مزبور نیز بکار رفته است .

(۲) اوتیکوس اسکندری معروف به سعید بن بطریق ، از مردم فسطاط مصر است

و از اطباء مسیحی مشهور زمان خود محسوب میشود . وی در سال اول خلافت القاهر بالله ، یعنی

سنه ۳۲۱ هـ ق . بطریرک اسکندریه شد و در سنه ۳۲۸ هـ ق . در همان شهر وفات کرد .

(۳) ای بعد « بهرام بن هرمز » .

(۴) نسخه Pc ، « ومن » .

(۵) Corr. ، « التابعون . . . والقائمون » .

(۶) Corr. « منائين » .

س ١٤٦-١٤٩ :

فمن المجمع الأول الثلثمائة و ثمانمائة عشر اسقف (١) الذين اجتمعوا في مدينة  
فيقية الى هذا المجمع الثاني المائة وخمسون اسقفاً (٢) الذين اجتمعوا في القسطنطينية و  
لعتوا هكلوفيون و اشياعه نماني و خمسون سنة .

و أطلق ثيموثاوس بطريرك الاسكندرية للبطاركة والاساقفة والرهبان أكل  
اللحم في الأعياد السيديّة من أجل المنائيّة المكتّابين بالصديقون (٣) ليصرف من كان  
من البطاركة والاساقفة منائياً ليهطل عليهم من أجل أكل اللحم دينهم ويحلّ ناموسهم  
لأن المنائيّة لابرون الذبيحة ولا يأكلون اللحم ولا شيئاً من الحيوانات البتّة . وكان أكثر  
مطارنة مصر وأساقفتهم منائيّة . فأكل بطاركة الارنود كسيّة وأساقفتهم ورهبانهم اللحم  
في الأعياد السيديّة . فأما مطارنة المنائيّة وأساقفتهم ورهبانهم فلم يأكلوا اللحم فأكلوا  
بدل اللحم السمك وأقاموه مقام اللحم إذ كان السمك حيواناً . وهذا الشيء كان في زمان  
ماني المخالف للكافر . فلما هلك ماني وشيعته رجع بطاركة الارنود كسيين (٤) وأساقفتهم  
ورهبانهم الى مذهبهم الأول و امتنعوا من أكل اللحم في الأعياد السيديّة .

قال سعيد ابن بطريق المتطبّب : لم يطلق ثيموثاوس بطريرك الاسكندرية أكل  
اللحم في أعياد السيديّة على أن المنائيّة المكتّابين بالصديقون (٥) يتموضون مكانه بالسمك .  
بل إنما قصد بأكل اللحم الذبيحة والسمك ليس هو ذبيحة . وصنف آخر من المنائيّة يقال  
لهم السّماكون يأكلون السمك إذ ليس هو ذبيحة ويمتنعون من أكل اللحم إذ كان ذبيحة  
فقد أخطأوا (٦) ايضاً المنائيّة المكتّابين بالصديقون (٧) الذين أقاموا السمك مكان اللحم  
لأن سيّدنا المسيح قد أكل اللحم ووجب ضرورة على كلّ من دان بدين التعرّائية أكل  
اللحم اقتداءً بسيّدنا المسيح ولو يوماً واحداً في السنة ليزيلوا عن أنفسهم السمك و

(١) Corr . للثلاثة والتّساية عشر اسقفاً .

(٢) Corr . لمائة والخمسين .

(٣) Corr . المكتّين بالصّديقين .

(٤) Corr . الارنود كسيون .

(٥) Corr . المكتّين بالصّديقين .

(٦) Lege . اخطأ .

(٧) Corr . المكتّين بالصّديقين .

يشتبوا عند جميع الناس نقض مذهب المنائية المرذول . . . .

ولحفت التهمة ككل من ترك أكل اللحم و غرّب (١) عن مذهب سيدنا المسيح وعن بطرس رئيس الحواريون (٢) وصار ككل من لا يأكل الذبيحة عندنا مخالفاً لشريعة القصرانية ومضاهي (٣) لمذهب المنائية ما خلا البطارقة والاساقفة وذوى الشيرة الرهبانية لأن هؤلاء لم يتركوا أكل اللحم تحريماً بل تعقفاً وتكريماً .

والرّوم أيضاً صاروا لا يغسلون أشياءهم (٤) بالماء لأن أكثرهم كانوا منائية والمنائية لا يرون الغسل بالماء فلما طال بهم الزّمان بقيوا (٥) على ما هم عليه الى هذا الوقت من ترك الغسل بالماء . و قال قوم انما تركوا الغسل بالماء لشدة برد بلادهم وشدة برد الماء فيها و انه لا يتهيأ لهم في الشتاء خاصة أن يستحموا بالماء البارد ولا يمتوه لشدة برده .

والمنائية صنفين (٦) كما سبقنا منهم السّماكون ومنهم الصّديقون . فالسّماكون يصومون في كل شهر أياماً معلومة . والصّديقون يصومون الدهر كله لا يأكلون إلا ما تنبت الأرض . فلما تنصروا (٧) الصّديقون خافوا أن يتركوا أكل السمك فيدرى بهم فيقتلون . فصيّروا لأنفسهم صياماً . وصاموا للميلاد وللسيدة والحواريون (٨) مع الارثوذكسيين وتركوا في هذه الأصوام أكل السمك . وإنما أرادوا بهذا ليطعموا (٩) أيام السنة بالصوم ولم يتركوا في هذه الأصوام أكل السمك إلا حتى لا يدرى بهم . فلما طال بهم الزّمان تبعهم على ذلك النسطوريين واليعقوبيين والمارونيين (١٠) وصارت لهم سنة . ثم استحسن ذلك بعض الرّوم الملكية فتابعوهم عليه وتركوا أكل السمك في هذه الأصوام المذكورة وخاصة المقيمين (١١) في أرض الاسلام وذلك ليس من سننهم ولا من فرائضهم لأن الرّوم الملكية إنما يتركون أكل السمك في يومين الشريفيين أعنى الأربعاء والجمعة مع (١٢) مدار السنة و يوم (١٣) الباراعوفى الذى يصومونه قبل الميلاد و في يوم الباراموفى الذى قبل الحميم ايضاً فإنهم يصومون هذين اليومين ولا يأكلون فيه

(١) Pc. « و غرّب » . (٢) Lege cum Pc. « الحواريين » .

(٣) Pc. male « ومضاهياً » . Corr. « ومضاهياً » . (٤) Pc. mole « واشياءهم » .

(٥) Corr. « بقوا » . (٦) Melius Pc. « صنفان » .

(٧) Lege « تنصروا » . (٨) Lege Cum Pc. « الحواريين » .

(٩) Pc. « ليطعموا » . (١٠) Pc. recte « النسطوريون واليعقوبيون والمارونيون » .

(١١) Pc. « المقيمين » . (١٢) Pc. « على » . (١٣) Pc. « وفي يوم » .

سمكاً لا أنهم يحبون هذين اليومين كمثل الصوم الكبير فمن أحب من الرّوم الملكية أن يصوم للميلاد وللحواريين<sup>(١)</sup> فيصوم هذه الثلاثة أصوام<sup>(٢)</sup> ويأكل السمك فيها ويمتنع من أكله يومين<sup>(٣)</sup> الأربعاء والجمعة فقط . كذلك من أحب أن يصوم الأربعاء والجمعة في السنة كلها فله أن يصوم للتاسعة ولا يأكل سمكاً . لأنه ليس ذلك واجباً<sup>(٤)</sup> وليس لأحد أن يصوم ويشارك في تلك الأصوام أكل السمك إلا في الأربعاء والجمعة كما سبق القول . وفي الصوم الكبير أيضاً وفي يومين<sup>(٥)</sup> الباراهوني اللذين هما قبل الميلاد والحميم وبعض الرّوم الملكية يتركون في السيّدة أكل السمك وذلك تقلدوه من قاييكن القديس هارسلابا وما في تركهم له خطأ . فمن قال غير هذا فهو مخطئ وقد خالف الشريعة وناقض الفريضة .

(١) Pc. recte « و للسيّدة وللحواريين » . Corr. (٢) « الأصوام » .

(٢) Pc. recte. « يومى » . Corr. (٤) « واجبا » .

کتاب الوزراء والکتاب<sup>(۱)</sup>

تصنيف

جهشياری

(متوفى در سنة ۳۳۱ هـ . ق .)

ص ۱۵۶ :

و جد المهدى فى طلب الزنادقة ، و قلدَ عمر الكلو اذانى طلبهم ، فظفر بجماعة منهم ، و ظفر فيهم به يزيد بن الفيض كاتب المنصور ، فأقر بالزندقة ، فحبس ، و هرب من الحبس ، فلم يُقدَر عليه .

---

(۱) از طبى که بتحقيق مصطفی السقا و ابراهيم الاياري و عبدالحيظ شلبى در سنة ۱۳۵۷ هـ . ق . ( ۱۹۳۸ م . ) در قاهرة شرح شده است نقل گردیده .

(۲) ابو عبدالله محمد بن عبدوس کوفى معروف به جهشياری ، از مورخان نفع و معتبر زمان خود معسوب میشود و او را در طبقه طبى و معهودى آورده اند و مورخان بزرگ از او بسیار نقل کرده اند و تألیفات او از مآخذ معتبره و مهمه تاریخ اسلام است که بدخخانه ازیدرفته است و ظاهراً جز قسمی از « کتاب الوزراء والکتاب » او که بطبع رسیده چیزی از این مؤلف فعلاً در دست نیست ، این دانشمند بزرگ در سنة ۳۳۱ هـ . ق . وفات کرده است .

## مروج الذهب (۱)

تألیف

مسعودی (۲)

(متوفی در سنه ۳۴۵ یا ۳۴۶ ه. ق.)

ج ۱ ص ۲۰۰ :

و إنما أخذت النصارى جملاً من هذه المراتب على ما ذكرنا من الصابغة والقسيس

(۱) ظاهر **مسعودی** در سنه ۴۳۲ ه. ق. تألیف این کتاب را شروع کرده است و در سنه ۴۴۶ ه. ق. در **فسطاط مصر** از تألیف آن فراغت یافته. کتاب مزبور چندین بار طبع شده است و از طبعی که باعنوان **باریه دو میشار Barbier de Mynard و پاوه دو کورتلی Pavet de Courteille** با ترجمه فرانسو و تعلیقات و فهرست، در ۹ جلد، از سنه ۱۸۶۱ م تا سنه ۱۸۷۷ م. در پاریس، نشر شده است در اینجا نقل گردیده.

(۲) **ابو الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی** و بنا بر آنچه در دیباجة کتاب **اخبار الزمان** آمده است، **ابو الحسن علی بن الحسین بن علی بن عبدالله الهذلی** (و بنا بر ثبت نسخه‌ای از این کتاب **الهلالی** که ظاهر آن معرفت است) **المسعودی**، مورخ شهر و ستاح بزرگ قرن چهارم هجری است و از نسل **عبدالله بن مسعود** سعلانی معروف میباشد. **ابن الندیم** او را از مردم **مغرب** میداند و **یاقوت**، در **معجم الادباء**، این قول را رد میکند و بنقل از **مروج الذهب**، تألیف خود **مسعودی**، گوید که **توریه او بابل** بوده است و چون قسمت عمده دوران جوانی خود را در بغداد گذرانده او را بغدادی نیز گفته‌اند. **مسعودی** از سنه ۳۰۱ ه. ق. سفر و سیاحت پرداخته است و بسیاری از نواحی مهم ایران (مانند فارس و کرمان و آذربایجان و جرجان) و قسمتی از هند و سیرندیب و چین و ماداگاسکر و عمان و شام و فلسطین را دیده و از سنه ۳۴۶ ه. ق. تا سنه ۳۴۴ ه. ق. در **فسطاط مصر** سکنی داشته. تألیفات **مسعودی**، که خود قسمتی از آنها را در «**مروج الذهب**» و «**التبیه والاشراف**» ذکر میکند بسیار است ولی بدبختانه بیشتر آنها از بین رفته و آنچه اکنون از این مرد بزرگ در دست است ظاهر آن همان کتابهای معروف «**مروج الذهب**» و «**التبیه والاشراف**» و قسمتی از «**اخبار الزمان**» و قسمتی از «**کتاب الاوسط**» میباشد. (برای ترجمه احوال **مسعودی**، «**الفهرست**» طبع **فلوگل** ص ۱۵۴ و «**معجم الادباء**» طبع **مرگلوث**، ج ۵ ص ۱۱۷ - ۱۴۹ و «**قوات الوفیات**» تألیف **ابن شاکر الکتبی**، ج ۲ ص ۴۵ و «**روضات الجنات**» طبع سنه ۱۳۰۴ - ۱۳۰۶ ه. ق. ص ۲۹۷ و «**الخطط الجدید**» تألیف **علی مبارک** طبع **بولاق** سنه ۱۳۰۶ ه. ق. ج ۱ ص ۱۲۷ رجوع شود).

والشماس وغير ذلك فعل المانوية لا المصدقون والشماع وغير ذلك و ان كان ماني حدث  
بعد مضي المسيح وكذلك ابن ديسان مرقيون و الى ماني اُضيفت المنيانية و الى مرقيون  
اُضيفت المرقونية و الى ابن ديسان اُضيفت الديسانية ثم تفرعت بعد ذلك المصدقية وغيرها  
ممن سلك طريقة أصحاب الاثنين .

ج ا ص ٢٨٨ :

و هم الترك والخزرج والطغزغز وهم أصحاب مدينة كوشن وهي مملكة بين بلاد  
خراسان والصين وليس في أجناس الترك و أنواعها في وقتنا هذا وهوسنة إثنين وثلاثين  
وثلاثمائة أشد منهم بأساً ولا أكثر شوكة ولا أضبط ملكاً وملكهم ايرخان و مذهبهم  
مذاهب المنيانية وليس في الترك من يعتقد هذا المذهب غيرهم و الترك الكيمائية و  
البرسخانية والبدية والجهرية ...

ج ا ص ٢٩٨ - ٣٠١ :

و دينهم دين من سلف وهي ملة تدعى السفنية تحوم من عبادات قرّيش قبل الاسلام ....  
إلى أن ظهرت في أهل الصين آراء و فعل حدثت من مذاهب المشنوية و أهل النحر وقد كانوا  
قبل ذلك في الآراء و النحل و عبادة الثعنايل على حسب ما عليه عوام الهند و خواصهم فتغيرت  
أحوالهم و بحثوا و تناظروا إلا أنهم يتقادون في جميع أحكامهم إلى ما نصب لهم الشرع المتقدم  
و ملكهم ( أي أهل الصين ) يتصل بملك الطغزغز على حسب ما قدمنا من اعتقادهم  
مذهب المنيانية والقول بالثور والظلمة وقد كانوا جاهلية جهلوا سبيلهم في الاعتقاد سبيل  
أنواع الترك إلى أن وقع لهم شيطان من شياطين المنيانية (١) فخرّف لهم كلاماً يريهم فيه  
تضاد ما في هذا العالم و ما فيه من موت و حياة و صحة و سقام و غشاء و فقر و ضياء و  
ظلام و اجتماع و افتراق و اتصال و انفصال و شروق و غروب و وجود و عدم و ليل و نهار  
و غير ذلك من سائر المتضادات و ذكر لهم أنواع الآلام المعترضة لأجناس الحيوان من الناطقين  
و غيرهم و ما يعترض للأطفال و البله و المجانين و أن الباري غني عن إيلامهم و آراهم  
آن هناك ضدّاً شديداً دخل على الخير الفاضل في فعله و هو الله تعالى عن ذلك فاجتنب  
بما و صفته و غيره من الشبه عقولهم و دانوا بما و مستغفاً فإذا كان ملك الصين سمي المذهب  
ذبح الحيوان فنكون الحرب بينه و بين صاحب الترك ايرخان سبجالا وإذا كان ملك الصين

(١) خز . المنيانية .



مثنى<sup>(١)</sup> المذهب كان الأمر بينهم في الملك مشاعاً . . . .

ج ٢ - ١٦٧ - ١٦٨

تم ملك بمده بهرام بن هرمز ثلاث سنين وكانت له حروب مع ملوك الشرق وقد ذكر أن بهرام أتاها ماني بن يزيد نلميذ قاردون فمر من عليه مذاهب الثنوية فأجابته احتيالا منه عليه إلى أن أحضر دعاته المتفرقين في البلاد من أصحابه الذين يدعون الناس إلى مذاهب الثنوية فقتله وقتل الرؤساء من أصحابه وفي أيام ماني هذا ظهر اسم الزنادقة الذي إليها أضيفت الزندقة وذلك إن الفرس حين أتاهاهم لرادشت بن أسبيمان على حسب ما قدعنا من نسبه فيما سلف من هذا الكتاب بكتابهم المعروف بالبستاه باللغة الأولى من الفارسية وعمل له التفسير وهو الزند وعمل لهذا التفسير شرحاً سقاء البازند على حسب ما قدعنا وكان الزند بياناً لتأويل المتقدم المنزل وكان من أورد في شريعتهم شيئاً يخالف المنزل الذي هو البستاه وعدل إلى التأويل الذي هو الزند قالوا هذا زندي إضافة له إلى التأويل وإليه منحرف عن القواهر من المنزل إلى تأويل هو بخلاف التنزيل فلما أن جاءت العرب أخذت هذا المعنى من الفرس فقالوا زنديق وأعربوه والثنوية هم الزنادقة ولحق هؤلاء سائر من اعتقد القدم وأبى حدوث العالم .

ج ٣ ص ٤٣٥ - ٤٣٦ :

والناس في كيفية تصور الجنين في الرحم وما بدؤه وما عنصره وكيفية نقله من النطفة إلى العلقة إلى المضغة إلى استكمال شكله كلام كثير منهم أصحاب الاثنين وغيرهم ممن تقدم وتأخر أعرضنا عن ذكر ذلك إذ كان فيه خروج عما إليه قصدنا في هذا الكتاب .

ج ٦ ص ٣٨٥ - ٣٨٦ :

والناس ممن سلف وخلف في العشق وانهيته وكيفية وقوعه ومعناه كلام كثير وتنازع واسع وما قالته الفلاسفة من الالهيتين والعليقيتين وأصحاب الاثنين من المانوية ومن لحق بهم من أخواتهم من الدبصانية والمرومية وما قالته طوائف الإسلام من المشككين المتصوفة والبلغاء وأهل التمييز والأدباء والأعراب قد أتينا على ما قالوه وما أوردناه كلاً قريب منهم في كتابنا أخبار الزمان .

وذكر جماعة من اشرس قال بلغ المأمون خبر عشرة من الزنادقة يمتن بذهب الى قول  
 ماني و يقول بالنور والعلمة من أهل البصرة فأمر بحملهم اليه بعد أن سُتوا له واحداً  
 واحداً فلما جمعوا نظر اليهم طفيلي فقال ما اجتمع هؤلاء إلا لصنيع فدخل في وسطهم  
 و مضى معهم وهو لا يعلم بشأنهم حتى صار بهم الموكلون الى السفينة فقال الطفيلي نزهة  
 لا شك فيها فدخل معهم السفينة فما كان بأسرع من أن جرى القيود فقيّد القوم والطفيلي  
 معهم فقال الطفيلي بلغ أمر طفيلي الى القيود ثم أقبل على الشيوخ فقال فديتكم ايش أنتم  
 قالوا بل ايش أنت و يمتن اخواننا أنت قال والله ما أدري ما أنتم غير أنني والله رجل طفيلي  
 خرجت في هذا اليوم من منزلي فلفيتكم فرأيت منظراً جميلاً و عوارض حسنة و نعمة  
 ظاهرة فقلت شيوخ و كهول و شبان جمعوا لوليمة و دخلت في وسطكم و حاذيت بعضكم  
 كأنني في جملة أحدكم فصرتم الى هذا الزورق فرأيت قد فرش بهذا الفرش و مهد و رأيت سُفراً  
 مملوءة و جُرباً و سلالاً فقلت نزهة و بمضون إليها الى بعض القصور و البساتين إن هذا اليوم  
 مبارك فابتهجت سروراً إذ جاء هذا الموكل بكم فقيّدكم و قيّدني معكم فورد على ما قد  
 أزال عقلي فاخبروني ما الخير فضحكوا منه و تيسموا و فرحوا به و سرّوا ثم قالوا الآن قد  
 حصلت في الإحصاء و ارتقت في الحديد و أمّا نحن فماتة غمربنا الى المأمون و سندخل  
 اليه و سائلنا عن أحوالنا و يستكشفنا عن مذهبنا و يدعونا الى التوبة و الرجوع عنه بامتحاننا  
 بضروب من المحن منها اظهار صورة ماني لنا و يأمرنا أن نتقل عليها و نتبرأ منها و يأمرنا  
 بذيبح طائر ماء و هو التدرج من أجابه الى ذلك نجا و من تخلف عنه قتل فإذا دعيت و  
 اعتمدت فاخبر عن نفسك و اعتقادك على حسب ما تؤذيك الدلالة الى القول به و أنت زعمت  
 أنك طفيلي و الطفيلي يكون معه مداخلات و أخبار فاقطع سفرنا هذا الى مدينة بغداد  
 بشي من الحديث و أيام الناس فلما وصلوا الى بغداد و ادخلوا على المأمون جعل يدعو  
 بأسمائهم رجالاً رجالاً فيسأله عن مذهبه فيخبره بالإسلام فيمتحنه و يدعو الى البراءة من  
 ماني و يظهر له صورته و يأمره أن يتقل عليها و البراءة منها و غير ذلك فيأبون فيمرهم  
 على السيف حتى بلغ الى الصفيلي بعد فراغه من العشرة و قد استوعبوا عدة القوم فقال  
 المأمون للموكلين من هذا قالوا والله ما ندري غير أننا وجدناه مع القوم فجبنا به فقال

له المأمون ما خبرك قال يا امير المؤمنين امرأني طالق إن كنت اعرف من أقوالهم شيئاً وإنما أنا رجل طغيلي وقس عليه خبره من آوله إلى آخره فضحك المأمون ثم أظهر له الصورة فلعنها وتبرأ منها وقال اعطونيها حتى اسلح عليها والله ما ادري ما ماني أيهودياً كان أم مسلماً فقال المأمون يؤذّب على فرط تطفله ومخاطرته بنفسه .

ج ٨ من ٢٩٢-٢٩٣ ( در قسمت خلافت القاهر بالله ) :

و آمن في قتل الملحدين والذاهبين عن الدين لظهورهم في أتبامه وإعلانهم باعتقاداتهم في خلافته لما انتشر من كتب ماني وابن ديسان وهرقيون مما نقله عبد الله بن المقفع وغيره وترجمت من الفارسية والفهلوية إلى العربية وما ستفه في ذلك الوقت ابن أبي العرجاء (١) وحماد عجرد ويحيى بن زياد ومطيع بن إياس تأييداً لمذاهب المتانية والديسانية والمرقونية فكثرت بذلك الزنادقة وظهرت آراءهم في الناس وكان المهدي أول من أمر الجدلّيين من أهل البحث من المتكلمين بتصنيف الكتب على الملحدين بمن ذكروا من الجاحدين وغيرهم فأقاموا البراهين على المعاندين وأزالوا شبه الملحدين فأوضحوا الحق للساكنين .

التنبیه والاشراف<sup>(۱)</sup>

تألیف

مسعودی

ص ۵۱ :

و یقرب من جبل القمر هذا کثیر من احوال الزنج . . . . . و قد ذکرنا فیما سلف من کتبنا العلة فی نسبة هذا الجبل الی القمر و ما یشهر فیہ من التأثيرات البیئة العجیبة عند زیادة القمر و نقصانه و مقالاته الفلاسفة فی ذلك و أصحاب الاثنین من المانویة و غیرهم .

ص ۵۲ :

و قد ذکرنا فیما سلف من کتبنا العلة فی ارتفاع الشمال علی الجنوب و کثرة میاهه و قلتها فی الجنوب و مقالاته الفلاسفة و أصحاب الاثنین و غیرهم من الحكماء فی ذلك .

ص ۶۷ :

قد قدّمنا فیما سلف من کتبنا ما قاله الناس فی بدء التسل و تفرّقهم علی وجه الارض و ما ذهب الیه کلّ فریق منهم فی ذلك من الشرعیّین و غیرهم یتمنّ قال بحدوث العالم و أبی الانقیاد الی الشرائع من البراهمة و غیرهم و ما قاله أصحاب القدم فی ذلك من الهند و الفلاسفة و أصحاب الاثنین من المانویة و غیرهم علی تباینهم فی ذلك .

ص ۸۷ :

الثانی سابور بن اردشیر ملک إحدى و ثلاثین سنة و ستة أشهر و فی آتایه کلّ مانی و الیه تُضاف المانویة من أصحاب الاثنین .

(۱) این کتاب را مسعودی در سنة ۲۴۴ هـ . ق . در فسطاط مصر تألیف کرده است و در سنة

۲۴۵ هـ . ق . مطالبی بر آن افزوده و آنرا اصلاح نموده . در اینجا از طبعی که در سنة ۱۳۰۷ هـ . ق .

(۱۹۳۸ م .) در مصر صورت گرفته است نقل گردیده .

الرابع بهرام بن هرمز ملك ثلاث سنين وثلاث أشهر وقتل ماني وعنه من متبعيه وذلك بمدينة سابور فارس .

ص ٨٩ ( در شرح احوال انوشيروان ) :

و قتل مزدقا و متبعيه و قد آتينا على الفرق بين منذهب مزدق و ما كان ينذهب اليه في التأويل وبين ما ذهب اليه ماني والفرق بين ماني ومن تقدمه من أصحاب الإثنيتين كابين ديسان و مرقيون وغيرهما و ما ذهبوا اليه جميعا في الفاعلين و إن أحدهما خير محمود مرغوب والآخر شرير مذموم مرهوب منه والفرق بين هؤلاء جميعا و ما ينذهب اليه الباطنية أصحاب التأويل في هذا الوقت في كتاب خزائن الدين و سر العالمين .

ص ١١٧ ( در قسمت « ذكر الطبقة الأولى من ملوك الروم » ) :

الرابع والثلاثون قلوذيوس الثاني ملك سنة و في أيامه كان ظهور ماني و اليه أضيفت المانوية من أصحاب الإثنيتين و قد تقدم ذكره فيما سلف من هذا الكتاب في أخبار ملوك فرس الثانية وهم الساسانية في ملك سابور بن اردشير و ما كان من مقتله في ملك بهرام بن هرمز بن سابور مجملًا و فيما سلف من كتبنا مفصلاً مشروحاً و قول أصحاب المانوية إنه الفارقليط الذي وعد به المسيح و ما ذكر ماني من ذلك في الجبل و في كتابه المترجم بالشارقان و في كتاب سفر الاسفار وغيرها من كتبه و الحجاج بين سائر أصحاب الإثنيتين من المانوية و الدّيسانية و المرقونية و غيرهم من الفلاسفة في المبادئ الأول و غير ذلك و قد ذكر ماني في كثير من كتبه المرقونية و الدّيسانية و أفرد للمرقونية باباً في كتابه المترجم بالكندر و للدّيسانية باباً في كتابه سفر الاسفار و غير ذلك من كتبه و إنما ذكرنا ذلك دلالة على أنّهما كانا قبله إذ كثير ممن لا علم له بأرباب الآراء و التحل و المذاهب و الملل يعتقد أنّهما كانا بعده .

ص ١٢٦-١٢٧ ( در قسمت « ذكر الطبقة الثانية من ملوك الروم ..... » ) :

الثامن قدوس الكبير..... و في ملكه كان السهوندس الثاني وهو المجمع بمدينة قسطنطينية من بلاد بوزنطيا اجتمع فيه مائة و خمسون اسقفا... و كان المقدم في هذا المجمع طيموثاوس بطريرك الاسكندرية و...

و أطلق طيموثاوس بطريرك الاسكندرية في هذا المجمع للبطاركة و الأساقفة

والرهبان ببلاد مصر والإسكندرية آكل اللحم لأجل الثنوية ليعرف من كان منهم مثنوي المذهب إذ كانت الثنوية تمتنع من ذلك فأما البطارقة والأساقفة والرهبان بغير مصر والإسكندرية كرومية و **انطاكية** وغيرها من البلاد فأثم امتنعوا من أكل اللحم وأكلوا بدلا عند السمك محنة لهم إذ كانت الثنوية لا تأكل اللحم ولا السمك إلا السقاءين منهم فإن منهم من يأكل اللحم والسمك ومنهم من يأكل السمك دون اللحم .

من ١٢٩-١٣٠ :

الحادي عشر **مرقيان** . . . . . وقد ذكرنا في أخبار ملوك الروم المتنصرة من كتاب **فنون المعارف وما جرى في دهور السوفى** عند ذكرنا **مرقيان** هذا و **السهنودس** الذي كان في أيامه ما انفقت عليه الملكية والنسطورية واليعقوبية وما اختلف فيه من الكلام في الآقائيم والجوهر وغير ذلك ، وما احتج به كل فريق منهم لذلك على الترح ، وقول من خالف هؤلاء من فرق **التصارى الار يوسية** و **المارونية** و **البيالقة** وهو المذهب الذي أحدثه **بولس الشمشاطى** ، وهو من أول بطارقة **انطاكية** وأصحاب الكراسى بها متوسط بين مذاهب **التصارى** و **المجوس** وأصحاب **الارثنين** من تعظيم سائر الأنوار وعبادتها على مراتبها وغير ذلك ، وإنما نذكر في هذا الكتاب لعماء وجوامع منتهين بذلك على ما تقدم من كتبنا وسبق من تصنيفنا .

من ١٣٧ :

وذكرنا في كتاب **المقالات في أصول الديانات** وكتاب **خزائن الدين وسر العالمين** أقاويل الأمم في العوالم الأربعة عالم الربوبية وعالم النفس وعالم الطبيعة ومراتب الروحانية و الجواهر العلوية والآجسام السماوية وسائر الوسائط والفرق بين النار والثور و مراتب الأنوار وما قاله كل فريق منهم في ذلك من الهند وقدماء الفلكيين وأصحاب **الارثنين** ومن وافقهم من أصحاب **التأويل** في هذا الوقت والحفاء والكلدانيين وهم البابليون الذين بقيتهم في هذا الوقت بالبطائح بين واسط والبصرة في قرايا هناك توجههم في صلاتهم إلى القطب الشمالى والجدى .

من ١٣٩ :

وذكرنا فيما سلف من كتبنا ما ذهب اليه **التصارى** من أن البارى عز وجل

خلق فی الابتداء جنس الملائكة المقرّین روحانیّین ذوی جواهر بسائط أحياء ناطقة لیمتجدوه من غیر حاجة منه عزّ وجلّ إلى ذلك و آتاه تعالى جعلهم منقسمین لطبقات تسع و علی طبقات بعضها أعلى من بعض و اسم جملة الروحانیّین بالسّرّانیّة وهو اللسان الأول طغم وبالرومیّة طغماتس وبالمریّیّة قغم والکنیّة عندهم کنیسة السماء ومراتب الکنهوت علی مقدار طغمات الملائكة وهی تسع فالطغمة الأولى عندهم طغمة البطارقة تم ما یلی ذلك من مراتب الکنهنة و ذکرنا مذاهب الصّابّین فی ذلك و آتاهم یرون أنّ هذا المراتب علی ترتیب الافلاك التسعة كذلك مذاهب أصحاب الاثنین فی ذلك قبل ظهور حانی و أسماء کُلّ فرقة منهم و مراتب لها من ذوی الرئاسات الدّیانیّة تشبیهها بماعلا من الجواهر الملوّنة والآجسام السّمائیّة .

## ۲۳

تاریخ سنی ملوک الارض والانیاء<sup>(۱)</sup>

تألیف

حمزة بن الحسن الاصفهانی<sup>(۲)</sup>

( متوفی بعد از سنه ۳۵۰ هـ . ق . وقبل از سنه ۳۶۰ هـ . ق . )

ص ۲۵ :

و فی زمان شاپور بن ارشیر ظهر حانی .

ص ۳۵ :

بهرام بن هرمز ، فی آینامه خلفه بمانی داعی الزنادقة ، بعد آن کان سنتین فی

(۱) چنانکه در صفحه ۱۵۴ طبع حاضر این کتاب و صفحه ۲۴۲ طبع لیبزیک ، سنه ۱۸۴۴ ذکر شده است حمزه در اواخر ماه جمادی الآخرة سنه ۳۵۰ هـ . ق . از تألیف آن فراغت یافته است و آنچه در اینجا نقل شده از ضمیمی است که در سنه ۱۳۴۰ هـ . ق . در مطبعه کابوایی ، در برلین صورت گرفته .

(۲) ابو عبد الله حمزة بن الحسن ، از ادباء و مورخان بزرگ زمان خود میباشد و در حدود سنه ۲۷۰ هـ . ق . متولد گردیده است و بعد از سنه ۳۵۰ هـ . ق . وقبل از سنه ۳۶۰ هـ . ق . وفات کرده .

المهرب والاستتار، فجمع عليه العلماء فناظروه وآلزموا الحقجة على رؤس الملاء وأمر به  
فقتل وسلخ جلده وحشي ثبنا وعلق على باب من أبواب مدينة جنديسابور.

## ۲۴

### الأغاني<sup>(۱)</sup>

تأليف

أبو الفرج أصفهانی<sup>(۲)</sup>

(۲۸۴ - ۳۵۶ هـ . ق .)

ج ۶ ص ۱۳۱-۱۳۲ :

أخبرني أحمد بن عبيد الله بن عمار قال حدثني علي بن محمد التوسي فلي قل

(۱) این کتاب در سه ۱۲۸۵ هـ . ق . در ۲۰ جلد ، در بولاق ، و از سنة ۱۹۲۵ م . تا سنة ۱۹۴۴ م . فقط ۱۱ مجلد آن ، بتصحيح مرحوم أحمد زكي العلوي ، در مطبعة دار الكتب المصرية بانهارس عديدة دقيقة ، در كمال صحت ، و در سنة ۱۴۲۲ - ۱۴۲۳ هـ . ق . در ۲۱ جزء ، متن و ۴ جزء فهارس ، در مطبعة التقدم ، بطبع رسيده است . و چون بيشتر مطالب راجع به ماني و زنادقة در مجلداني از كتاب **الأغاني** است كه در **دار الكتب** بطبع نرسيده و فقط قسمتي در جلد هفتم آن (ص ۷۲-۷۴) مي باشد لذا در اينجا از طبع سنة ۱۴۲۳ هـ . ق . ( بتصحيح بعضي كلمات از جلد ۷ طبع **دار الكتب** ) استفاده شده است .

(۲) أبو الفرج علي بن الحسين بن محمد بن أحمد بن الهيثم بن عبد الرحمن بن فروان بن عبد الله بن فروان بن محمد بن فروان بن الحكم بن أبي العاص بن أُمَيَّة بن عبد شمس بن عبد مناف "قرشي" أموي "اصفهاني" . جد او فروان بن محمد آخرين خلفه بنی أمیه است . أبو الفرج از بزرگان ادباء و شعراء و مؤلفين قرن سوم و چهارم هجري بشمار مي آيد . وی در سنة ۲۸۴ هـ . ق . در اصفهان پديا آمده است و در روز چهارشنبه ۱۴ ذی الحجة سنة ۳۵۶ هـ . ق . در بغداد وفات کرده و در همانجا مدفون گردیده (برای ترجمه احوال او رجوع شود به **وفيات الاعيان** ، طبع سنة ۱۳۶۷ هـ . ق . ج ۲ ص ۴۶۸-۴۷۰ و **معجم الالباء** ، طبع مرگليوٹ ، ج ۵ ص ۱۴۹-۱۶۸ و **يحيى الدهر** طبع دمشق ، سنة ۱۴۰۳ هـ . ق . ج ۲ ص ۲۷۸-۲۸۳ و **روضات الجنات** ، طبع طهران سنة ۱۳۰۴-۱۳۰۶ هـ . ق . ص ۴۷۸ و **مفتاح السعادة** ، طبع حيدرآباد ، سنة ۱۴۲۸-۱۴۵۵ هـ . ق . ج ۱ ص ۱۸۴-۱۸۵) .



حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ الْبُندَارِ قَالَ : كَانَ الْوَلِيدُ زَنْدِيقًا وَكَانَ رَجُلٌ مِنْ كَلْبٍ يَقُولُ بِمَقَالَتِهِ مَقَالَةَ الثَّنَوِيَّةِ فَدَخَلَتْ عَلَى الْوَلِيدِ يَوْمًا وَذَلِكَ الْكَلْبِيُّ عِنْدَهُ وَإِذَا بَيْنَهُمَا سَفْطٌ قَدْ رُفِعَ رَأْسُهُ عَنْهُ فَإِذَا مَا يَبْدُو لِي مِنْهُ حَرِيرٌ اخْضَرُ فَقَالَ ادْنُ يَا عَلَاءُ فَدَنَوْتُ فَرَفَعَ الْحَرِيرَةَ فَإِذَا فِي السَّفْطِ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَإِذَا الزَّرْبُوقُ وَالثَّوَشَادِرُ قَدْ جُمِعُوا فِي جَفْنِهِ فَجَفْنُهُ يَطْرَفُ كَأَنَّهُ يَتَحَرَّكُ فَقَالَ يَا عَلَاءُ هَذَا مَا لِي لَمْ يَبْتَعْهُ اللَّهُ نَبِيًّا قَبْلَهُ وَلَا يَبْتَعْهُ نَبِيًّا بَعْدَهُ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَقُولُ لِلَّهِ وَلَا يَفْرُتُكَ هَذَا الَّذِي تَرَى عَنْ دِينِكَ فَقَالَ لَهُ الْكَلْبِيُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّ الْعَلَاءَ لَا يَحْتَمِلُ هَذَا الْحَدِيثَ . قَالَ الْعَلَاءُ : وَمَكُنْتُ أَيْتَامًا ، ثُمَّ جَلَسْتُ مَعَ الْوَلِيدِ عَلَى بِنَاءٍ كَانَ بِنَاءً فِي عَسْكَرِهِ يُشْرَفُ بِهِ وَالْكَلْبِيُّ عِنْدَهُ وَقَدْ كَانَ الْوَلِيدُ حَمَلَهُ عَلَى بَرْدَوْنٍ مَمْلُوجٍ أَشَقَرَ مِنْ أَقْرَبٍ مَا سَقَرَ ، فَخَرَجَ عَلَى يَرْدَوْنٍ ذَلِكَ فَمَضَى بِهِ فِي الصَّحَرَاءِ حَتَّى غَابَ عَنِ الْعَسْكَرِ فَمَا شَعَرَ إِلَّا وَأَعْرَابٌ قَدْ جَاءُوا بِهِ يَحْمِلُونَهُ مَنفُخَةً عُنْقَهُ مِيتًا وَ يَرْدَوْنُ نَهْ يُقَادُ حَتَّى أَسْلَمُوهُ . فَبَلَفَنِي ذَلِكَ ، فَخَرَجْتُ مُتَعَمِّدًا حَتَّى آتَيْتُ أَوْلَئِكَ الْأَعْرَابَ ، وَقَدْ كَانَتْ لَهُمْ آيَاتٌ بِالقَرَبِ مِنْهُ فِي أَرْضِ الْبَحْرَاءِ لِاحْجَرٍ فِيهَا وَلَا مَدْرَ ، فَقُلْتُ لَهُمْ : كَيْفَ كَانَتْ قِصَّةُ هَذَا الرَّجُلِ ؟ قَالُوا : أَقْبَلْ عَلَيْنَا عَلَى يَرْدَوْنٍ ، فَوَاللَّهِ لَكَ أَنَّهُ دُهِنٌ يَسِيلُ عَلَى صَفَائِهِ مِنْ فَرَاغَتِهِ فَعَجَبْنَا لِذَلِكَ ، إِذْ انْقَضَى رَجُلٌ مِنَ السَّمَاءِ عَلَيْهِ ثِيَابٌ بَيْضٌ فَأَخَذَ بَضْبِيهِ فَاحْتَمَلَهُ ثُمَّ نَكَسَهُ وَضَرَبَ بِرَأْسِهِ الْأَرْضَ فَدَقَّ عُنْقَهُ ثُمَّ غَابَ عَنْ عَيْوُنَانَا ، فَاحْتَمَلْنَاهُ فَجَسَّاهُ .

ج ١١ ص ٧١ :

حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ حَدَّثَنِي الثَّوْفِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمِّهِ عِيسَى قَالَ كَانَ عِمَارَةُ بْنُ حَمْزَةَ يُرْمَى بِالزَّنْدَقَةِ ، اسْتَكْتَبَهُ ابْنُ مَعَاوِيَةَ وَكَانَ لَهُ نَدِيمٌ يُعْرَفُ بِمِطْعِ بْنِ إِيَّاسٍ وَكَانَ زَنْدِيقًا مَا بُونَا وَكَانَ لَهُ نَدِيمٌ آخَرٌ يُعْرَفُ بِالبَقْلِيِّ ، وَإِنَّمَا سُمِّيَ بِذَلِكَ لِأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ الْإِنْسَانَ كَالْبَقْلَةِ فَذَامَاتِ لَمْ يَرْجِعْ ، فَقَتَلَهُ الْمَنْصُورُ لَمَّا افْتَضَتِ الْخِلَافَةُ إِلَيْهِ ، فَكَانَ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ خَاسِتِهِ . . . .

ج ١٢ ص ٧٧ - ٧٨

أَخْبَرَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْرُوبٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي سَعْدٍ عَنْ ابْنِ تَوْبَةَ قَالَ كَانَ مِطْعِ بْنِ إِيَّاسٍ وَيَحْيَى بْنُ زِيَادٍ الْحَارِثِيُّ وَابْنُ الْمُطَفِّعِ وَوَالِدُ ابْنِ

الحجاب يتنادمون ولا يفترقون ولا يستأثر أحدكم على صاحبه بما لولا ملكوا كانوا جميعا  
يُرمون بالزندقة . حدثني أحمد بن عبيد الله بن عمار قال حدثني علي بن محمد الثوفلي عن  
أبيه وعمومه أن مطيع بن إياس وعمار بن حمزة من بني هاشم وكانا من مدين  
بالزندقة نزعا إلى عبد الله بن معاوية بن جعفر بن أبي طالب لقا خرج في آخر بني أمية و  
أول ظهور الدعوة العباسية بخراسان وكان ظهر على نواح من الجبل منها إصبهان و  
قم ونهاوند فكان مطيع وعمار يتنادمانه ولا يفارقانه .

ج ١٢ ص ٨٩ :

حدثني عيسى بن الحسن الوراق قال حدثني عمر بن محمد بن عبد الملك الزيات  
حدثني الحسن بن علي عن ابن مهران عن محمد بن عبد الملك الزيات قال حدثني  
محمد بن هارون قال أخبرني الفضل بن إياس الهذلي الكوفي أن المنصور كان يريد البيعة  
للمهدي وكان ابنه جعفر يترنن عليه في ذلك فأمر بيا حضار الناس فحضروا فقامت الخطاء  
فتكلموا وقالت الشعراء فاكثرت في وصف المهدي وفضائله وفيهم مطيع بن إياس فلما  
فرغ من كلامه في الخطباء وانشاده في الشعراء قال للمنصور يا أمير المؤمنين حدثنا فلان  
عن فلان أن النبي صلى الله عليه وسلم قال المهدي منا محمد بن عبد الله وأمه من غيرنا  
يملاها عدلا كما ملئت جورا وهذا العباس بن محمد أخوك يشهد على ذلك ثم أقبل على  
العباس فقال انشدك الله هل سمعت هذا فقال نعم مخافة من المنصور فأمر المنصور الناس  
بالببيعة للمهدي . قال ولما انقضى المجلس وكان العباس بن محمد لم يأس به قال أرايتم  
هذا الزنديق إذا كذب على الله عز وجل ورسوله صلى الله عليه وسلم حتى استشهدني على  
كذبه فشهدت له خوفاً وشهد كل من حضر عليّ بأنني كاذب وبلغ الخبر جعفر بن أبي جعفر  
وكان مطيع منقطعا إليه يخدمه فخافه وطرده عن خدمته . أخبرني عيسى بن  
الحسين قال حدثنا أحمد بن الحرث عن المدائني قال كان مطيع بن إياس يخدم جعفر بن  
أبي جعفر المنصور ويناديه فكره أبو جعفر ذلك لما شهر به مطيع في الناس وخشى  
أن يفسده فدعا بمطيع فقال لعزمت على أن تفسد أئمتي عليّ وتعلمه زندقك فقال اعبدك  
بالله يا أمير المؤمنين من أن تطعن بي هذا والله ما يسمع مني إلا ما أذا وعاء جله وزينه و  
نبله فقال ما أرى ذلك ولا يسمع منك إلا ما يضرك ويغرك فلما رأى مطيع الحاحه في  
أمره قال له أنؤمنني يا أمير المؤمنين من غضبك حتى أصدقك قال أنت آمن قل و أئ

مستصلح فيه وأتى نهاية لم يبلغها في الفساد والفساد قال ويلك بأي شيء قال يزعم أنه ليعشق امرأة من الجن وهو مجتهد في خطبتها وجمع أصحاب المزائم عليها وهم يفترونه وبعدها بها ويمتنونه فوالله ما فيه فضل لغير ذلك من جد ولا عز ولا كفر ولا إيمان فقال له المنصور ويلك أنت تدري ما تقول قال الحق والله أقول فسل عن ذلك فقال له عد إلى صحبتته واجتهد أن تزيد عن هذا الأمر ولا تعلمه إني علمت بذلك حتى اجتهد في إزالته عنه .

ج ١٢ ص ٨٥ :

و ذكر أحمد بن إبراهيم بن اسماعيل الكاتب أن الرشيد أنى بنت مطيع بن أبياس في الزنادقة فقرأت كتابهم واعترفت به وقالت هذا دين علمنيه أبي و نبت منه فقبل نوبتها و ردها إلى أهلها قال أحمد ولها نسل بجبل في قرية يقال لها الفراشية قد رأيتهم ولا عقب لمطيع إلا منهم .

ج ١٣ ص ١٤-١٣ :

أخبار علي بن الخليل ، هو رجل من أهل الكوفة مولى لمعين بن زائدة الشيباني و يكنى أبا لحسن وكان يعاشر صالح بن عبد القدوس لا يكاد يفارقه . فاتهم بالزندقة و أخذ مع صالح ثم أطلق لما اكشف أمره .

قال محمد بن داود بن الجراح حدثني محمد بن الأزهري عن زياد بن الخطاب عن الرشيد أنه جلس بالرافقة للمظالم فدخل عليه علي بن الخليل . . . . . في يده قصة فلما رآه أمر بأخذ قصته فقال له يا أمير المؤمنين أنا أحسن عبارة لها فإن رأيت أن تأذن لي في قراءتها فعلت قال اقرأها فاندفع ينشده قصيدته :

يا خير من وخرت بأرجله      نجب الركاب بمهمة جلس

فاستحسنها و قال له من أنت قال أنا علي بن الخليل الذي يقال فيه إنه زنديق فضحك و قال له أنت آمن . . . .

أخبرني علي بن سليمان الأتخشي قال حدثنا أحمد بن يحيى نعلب قال كان الرشيد قد أخذ صالح بن عبد القدوس وعلي بن الخليل في الزندقة وكان علي بن الخليل استأذن أبانواس في الشعر فأنشده علي بن الخليل :

بأخير من و يخرت بأرجله  
 الى آخر الايات حيث يقول :  
 والله يعلم فسي بقيته  
 ما ان أضعت إقامة الخمس  
 فأطلقه الرشد و قتل صالح بن عبد القلوس واحتج عليه في أنه لا يقبل له توبة بقوله  
 والشيخ لا يترك أخلاقه  
 حتى يوارى في نرى رمسه  
 و قال إنما زعمت لا تترك الزندقة ولا تحول عنها أبداً .

ج ١٣ ص ٧٠ :

أخبرني اسمعيل بن يونس قال حدثنا عمر بن شبة وأخبرني إبراهيم بن أيوب  
 عن ابن قتيبة و نسخت من كتاب عبد الله بن المعتز حدثني الثقفى عن إبراهيم بن عمر  
 العامري قال كان بالكوفة ثلاثة نفر يُقال لهم الحمادون حماد عجرد و حماد الراوية و  
 حماد الزبرقان يشادهمون على الشراب و يتناشدون الأسماء و يتعاضون معاشرة جيلة و  
 كانوا كآتهم نفس واحدة يرمون بالزندقة جميعاً و أشهرهم بها حماد عجرد (١)

ج ١٣ ص ٧١ :

أخبرني أحمد بن عبيد الله بن عمار قال حدثني أبو اسحق الطلحي قال حدثني  
 أبو سهل قال حدثني أبو نواس قال كنت أتوهم أن حماد عجرد إنما يرمى بالزندقة  
 لمجونه في شعره حتى حبست في حبس الزنادقة فإذا حماد عجرد إمام من أئمتهم وإذا له  
 شعر مزاج بيتين بيتين يقرءون به في صلاتهم قال وكان له صاحب يقال له حريب على  
 مذهبه و له يقول بشار حين مات حماد عجرد على سبيل التعزية له :

بكى حريب فوقره بتعزية  
 مات ابن نهى وقد كانا شريكين  
 تفارضا حين شابا في نائهما  
 و أحلا كل شي بين رجلين  
 امسى حريب بما اسدى له غيرا  
 كرا كب اثنين يرجو قوة اثنين  
 حتى إذا أخذ في غير وجههما  
 تفرقا و هوى بين الطريقين  
 يعني أنه كان يقول بالثنوية في عبادة اثنين تفرقا وبقى بينهما حائرا . قال وفي

(١) هذين موضوع ما أسمى اختلاف در حكمة رواية در ح ٥٥ ص ١٥٧ شروازار شده است .

حمّاد يقول بشار أيضا وينسبه الى إبن نهبي .

ابن نهبي رأس على ثقيل      واحتمال الرأس خطب جليل  
أدع غيري الى عبادة الأئمة      - - - - -  
يا ابن نهبي برئت منك الى      الله جهارا وذاك متى قليل

قال فأساغ حمّاد هذه الأبيات لبشار وجعل فيها مكان « فأني بواحد مشغول »  
« فأني من واحد مشغول » ليصح عليه الزندقة والكفر بالله تعالى فمازالت الأبيات تدور  
على أيدي الناس حتى انتهت الى بشار فاضطرب منها وجزع و قال أساء ابن الزانية بنقبي  
والله ما قلت إلا « فأني بواحد مشغول » فغيّر ها حتى شهرت في الناس .

ج ١٣ ص ٧٣ :

أخبرني أحمد بن العباس الميسري قال حدثنا الحسن بن عليل الغنزي قال حدثني  
محمد بن يزيد المهلب قال حدثنا محمد بن عبد الله بن أبي عيينة قال حدثنا حمّاد عجرد  
لما أنشد قول بشار فيه :

يا ابن نهبي رأس على ثقيل      واحتمال الرأسين أمر جليل  
فادع غيري الى عبادة ربي      ن فأني بواحد مشغول

والله ما أبالي بهذا من قوله وإنما يغيظني منه تجاهله بالزندقة يوهم الناس أنه  
يظن أن الزندقة تعبد رأسا ليظن الجّهال أنه لا يعرفها لأن هذا قول يقوله العامة للاحقيقة  
له وهو والله أعلم بالزندقة من ماني والله أعلم .

ج ١٥ ص ٢٥ :

أخبرني اسمعيل بن يونس الشيعي قال حدثنا أحمد بن الحارث الخزاز عن المدائني  
قال كان حمزة بن يعض شاعرا ظريفا فشا تم حمّاد بن الزبرقان وكان من طرفاء أهل الكوفة  
وكلاما صاحب شراب وكان حمّاد يثبهم بالزندقة فمشى الرجل بينهما حتى اصطلحا  
فدخلوا يوما على بعض ولادة الكوفة فقال لابن يعض أراك قد صالحت حمّادا فقال ابن يعض  
نعم ، أصلحك الله ، على أن لا آمره بالصلاة ولا ينهاني عنها .

ج ۱۷ ص ۱۵ ( در اخبار ابن مناذر ) :

أَخْبَرَ نِيَّ عَتَّى قَالَ حَدَّثَنِي الْكَرَّانِيُّ عَنِ الْعَمَرِيِّ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ عَدِي قَالَ كَانَ  
يُحِبُّ بَنِي زِيَادٍ يُرْمَى بِالزُّنْدَقَةِ وَكَانَ مِنْ أَطْرَفِ النَّاسِ وَأَنْظَفُهُمْ فَكَانَ يُقَالُ أَطْرَفُ مِنَ  
الزُّنْدِيقِ وَكَانَ الْحَارِثِيُّ ، وَاسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ ، يَظْهَرُ الزُّنْدَقَةُ نِظَارًا فَاغْتَالَ فِيهِ ابْنُ مَنَازِدٍ :

يَا ابْنَ زِيَادٍ يَا أَبَا جَعْفَرٍ	أَظْهَرْتَ دِينًا غَيْرَ مَا تَخْفَى
مُرَّ نَدَى الظَّاهِرِ بِاللِّفْطِ فَنَسَى	بَاطِنِ إِسْلَامٍ فَتَنَى عَفَى
لَسْتُ بِزُنْدِيقٍ وَلَكِنَّمَا	أَرَدْتُ أَنْ تُوسَمَ بِالْعَرَفَى

ج ۱۸ ص ۲۰۰ :

وَقَالَ الْخَرَّازُ فِي خَبَرِهِ وَحَدَّثَنِي الْمَدَائِنِيُّ قَالَ أَخَذَ قَوْمٌ مِنَ الزُّنَادِقَةِ وَفِيهِمْ ابْنُ لَيْلٍ  
الْمَقْفَعُ فَمَرَّبَهُمْ عَلَى أَصْحَابِ الْمَدَائِنِ فَلَمَّا رَأَوْهُمْ ابْنُ الْمَقْفَعِ خَشِيَ أَنْ يُسَلَّمَ عَلَيْهِمْ فَيُؤْخَذَ  
فَتَمَثَّلَ :

يَا بَيْتَ عَاتِكَةِ الَّذِي أَتَعَزَّلُ      حَذَرَ الْعَدَا وَبِهِ الْفُؤَادُ مُوَكَّلُ (۱)  
الْأَبْيَاتُ ، فَفَعَلْتُوا لِمَا أَرَادَ فَلَمْ يَسْلَمُوا عَلَيْهِ وَمَضَى .

(۱) این بیت از قصیده **احوصی** بن محمد المصنوی ، شعر غزلی برای عرب است که آنرا در مدح  
**عمر بن عبدالعزیز** ، خلیفه اموی ، گفته و تمام این قصیده که بیست و یک بیت میباشد در کتاب الاغانی  
طبع سابق الذکر ، ج ۱۸ ص ۱۹۹ - ۱۹۷ ، مندرج است .

آلبدء والتاریخ<sup>(۱)</sup>

تألیف

المظہر بن طاهر المقدسی

(متوفی در نیمه دوم قرن چهارم هجری)

ج ۱ ص ۹۰ :

واختلفت الثنویة فزعم مانی و ابن ابی العوجاء أن النور خالق الخیر والعلمة خالق الشر وأنهما قديمان حیث أن الحسن و إن فعلهما فی الخلق اجتماعهما و امتزاجهما بعد أن لم یكونا متزجین فحدث هذا العالم من نفس الإمتزاج فأقرا بحدوث حدث فی القديم من غیر سبب أرجیه ولا إرادة منه فضاھیا المجوس فی قولهم إن الخیر حدث منه الشر بلا إرادة منه ولا مشیئة . . .

ج ۱ ص ۱۴۲-۱۴۳

ذكر مقالات الثنویة والحرانیة ، أصل إعتقاد هؤلاء فی الجملة أن المبدأ شیئان إثنان نور وظلمة و أن النور كان فی أعلى العلو و أن الظلمة كانت أسفل السفل نوراً خالصاً وظلمة خالصة غیر مختلین علی مثال الظل والشمس فامتزجا فكان من إمتزاجها هذا العالم بما فیہ هذا الذی یجمع أصل عقائدهم ثم اختلفوا بعد ذلك فزعم ابن دیصان أن النور خالق الخیر والظلمة خالقة الشر بعد قوله بأن النور حیث الحسن والظلمة موات فكیف یصح الفعل من الموات ولما رأى من فنون ما الحق المانیة والذی بانیة من التناقض والفساد أحدث مذهبا زعم أن الکوین الثوری والظلامی قديمان ومعهما شیء قديم ثالث لم یزل خلافها و خارجا عن خارجهما و هو الذی حمل الکوین علی المشابكة والامتزاج ولولا

(۱) ابن کثیر ، حناکه مؤلف آن کوید (ص ۶ ج ۱ از طبع حاضر) ، در سنة ۳۶۵ ه . ق . تألیف

شده است و کلیمان هوارد Clément Huart مستشرق فرانسوی آنرا ، بزبان فرانسه

ترجمه نموده است و متن عربی را با ترجمه مزبور ، درشش جلد از سنة ۱۸۹۹ م . تا سنة ۱۹۱۹ م .

دریادیس ، طبع و نشر کرده .

فلك المعدل بينهما لما كان من جوهرهما إلا التباين والتناقض .

وزعم زرقان أنهم ( أي الحرائية ) يقولون مثل قول المانية .

وأما المجوس فأصناف كثيرة ولهم هوس عظيم وتُرّهات متجاوزة الحد والمقدار لا يكاد يوقف عليها فبعضهم يقول بقول الثنوية وبعضهم على مذهب الحرائية والخرميتة جنس منهم يستترون بالإسلام ويقولون مبدأ العالم نور وأنه نسخ بعضه فاستحال ظلمة . وأما أهل الصين فعاشتهم الثنوية إلى كثير ممن يليهم من الترك .

ج ١ ص ١٤٦ :

وحكى زرقان أن الصابئين يقولون بالثور والظلمة على نحو ما يقوله المانية والله أعلم .

ج ٣ ص ٢٣ ( در قصة نوح النبي ) :

مع أن هذه الطبقة قل ما يؤمنون بالكتاب ولكنه من دساتين الزنادقة يتلبسون بالدين ويتقلبون في التلبيس ...

ج ٣ ص ١٢٢ :

والثنوية والمنائية كلهم يؤمنون بميسى ويزعمون أنه روح الله على معنى أنه بعض من الله والثور عندهم حساس عالم ...

ج ٣ ص ١٥٧ :

وفي زمانه ( أي شاپور بن اردشیر ) ظهر ماني الزنديق وذلك أن أول ما ظهر في الأرض من أمر الزندقة إلا أن الأسامي يختلف عليها إلى أن سُمي اليوم علم الباطن والباطنية ...

ج ٣ ص ١٥٨ :

ثم ملك بعده هرمز البطل ويُقال له هرمز الجري وأناء ماني يدعوهُ إلى الزندقة فقال إلام تدعوني فقال إلى خراب الدنيا وترك العساة فيها للآخرة فقال لا خربن بدنك فأمر به فقتل وحشي جلده تبنا وأُصلب بباب جندي شاپور فهو إلى اليوم يُسمى باب ماني ويُقال إنه أُصلب بباب في شاپور بخراسان ، وكان ملكه سنة وعشرة أشهر ، ويُقال إن ابنه بهرام بن هرمز قتل ماني ...



ج ٤ ص ٢ :

ذكر المعقلة ، ولهم أسماء أخرى يُقال لهم الملاحدة والذهرية والزنادقة والمهملة  
وهم أقل الناس عدداً وأقلهم رأياً وأشترهم حالاً وأدّهم منزلةً يقولون بقدم أعيان  
العالم والأجسام ...

ج ٤ ص ٢٤ - ٢٥ :

ذكر أديان الثنوية ، وهم أصناف فمنهم المنائية والذيصائية والمهايئة والسميئة  
والمرقونية .....

يزعم بعضهم أن الأصل هو الثور والظلمة ثم يختلفون فيقول قائل إنهما جميعاً  
حيثان مميّزان ويقول آخر بل الثور حيّ عالم والظلمة جاهلة معتية وهذا رأى الصابئين ...  
و يقول المنائية الثور خالق الخير والظلمة خالق الشر ...

ج ٤ ص ٢٦ :

ذكر مذاهب المجوس وشرائعهم ، أعلم أنهم أصناف ... فمنهم من يقول بالاثنتين  
كالمنائية ...

ج ٤ ص ٣١ :

ذكر شرائع أهل الجاهلية ، كان فيهم من كلّ ملة ودين وكانت الزنادقة والتعطيل  
في قرّيش ...

ج ٤ ص ٤٢ :

ذكر شرائع النصارى ، وفيهم اختلاف وفرق ... ومنهم من يقول بالثور والظلمة  
والثنوية يقولون أجمعهم بنبوّة المسيح ...

ج ٦ ص ٩٨ :

و في آياته (١) ظهرت الزنادقة فقتل المهديّ بعضهم واستتاب بعضها .

ج ٦ ص ١٠٠ - ١٠١ :

وتتبع الهاديّ الزنادقة فقتلهم ابرح قتل منهم ازديا دار كاتب يسطين بن موسى  
نظر إلى الناس في الطواف بهرولون فقال ما أشبههم بقرندوس البدر فقال الشاعر فيه

(١) اي في أيام المهديّ .

ماذانری فی رجل کافر  
وقال آخر

قدعات مانی منذُ أعصار  
حجَّ إلى البيت ابو خالد  
وَدَّ واشَّ ابو خالد  
لا یقتل النجاة فی دین  
ولیس یؤذی الفار فی حجره  
وقد بدا إزدًا ایا دار  
مخافة القتل أو العار  
لوکان یت الله فی النار  
کفرأ ولا الصفور فی الدار  
یقول روح الله فی الفار

فقتله الهادی وصلبه فسقطت خشبته علی رجل من الحاج فقتلته وقتلت حماره (۱).

## ۲۶

### کتاب

التنبه والرد علی أهل الأهواء والبدع (۲)

تألیف

ابی الحسین محمد بن احمد الملطی

(متوفی در سنة ۳۷۷ هـ . ق .)

ص ۱۵-۱۷ ( در قسمت « الفرقة الخامسة هم القرامطة والذیلم » ) :

وهم یقولون إن الله نور علوی لا تُشبهه الا نوار ولا یمارجه الظلام وانه تولد  
من النور العلوی النور الشعشعی فکان منه الا نبیاء والائمة . . . . .

وهم یقولون بالناسوت فی اللاهوت علی قول النصارى سواء یزعمون أن الإنسان

(۱) ابن فضال باختلاف وبدون پنج بیت ، قدعات مانی . . . الخ ، بنقل از اغانی ، طبع سابق  
الذکر ، ج ۱۲ ص ۱۵۶ ، در ص ۱۱۸ همین کتاب ذکر شده است .

(۲) از طبعی که باعنائی ، دید ریغ Sven Dederling در سنة ۱۹۲۶ م . در استانبول صورت  
گرفته است نقل گردیده .

هو الروح فقط وأن البدن هو مثل الثوب الذي هو لابس فقط... وهم في الحرب لا يدبرون حتى يُقتلوا ويقولون: حياة بعد القتل والموت إنا نخلص بارواحنا من قذراً لا بدان و شهواتها و تلحق بالنور... وهؤلاء قوم سبيلهم سبيل المائنة سواء والرد عليهم في النور كالرد على المائنة و هم ظاهرو الجهل والعمى .

ص ١٩ ( در قسمت فرقی امامیة ) :

الفرقة الثانية عشر من الإمامية هم أصحاب هشام بن الحكم يُعرفون بالهشامية و هم الرافضة الذين روى فيهم الخبر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنهم يرفضون الدين و هم مستمرّون (١) بحب علي رضي الله عنه فيما يزعمون و كذب أعداء الله و أعداء رسوله و أصحابه إنما (٢) يحب علياً من يحب غيره و هم أيضاً ملحدون لأن هشاماً كان ملحداً دهرتاً ثم انتقل الى الثنوية والمائنة ثم غلب الإسلام فدخل في الإسلام كله... .

ص ٤٣ :

قال ابو الحسين : هلك الزنادقة وشكوا في القرآن حتى زعموا أن بعضه ينقض بعضا في تفسير الآي المتشابه كذبا و افتراء على الله جل اسمه من جهلهم بالتفسير لا أي المحكم.

ص ٤٤ :

أما ما شككت فيه الزنادقة في هذه الآية و نحوها من قوله جل ثناؤه « هذا يوم لا ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتذرون » ( ٧٧ : ٣٥ - ٣٦ ) ثم قال في آية أخرى « ثم إنكم يوم القيامة عند ربكم تختصمون » ( ٣٩ : ٣٩ ) فهذا عند من يجهل التفسير ينقض بعضه بعضا و ليس بمنقوض و لكنهما في تفسير الخواص من المواطن مختلف... .

ص ٧١-٧٢ ( در باب بیان الفرق و ذکرها و شرحها و مذهب کت فرقتهنها... ) :  
قال ابو الحسين الملقب رحمه الله : أنا أسوق هذه المذاهب بصحة البيان إن شاء الله و اعلموا رحمكم الله أن أول من افرق من هذه المذاهب الزنادقة و هم خمس فرق... .

(١) در طبع مصر « مشهورون » .

(٢) در منابع مصر « و إنما » .

فاقتربت الزنادقة على خمس فرق واقتربت منها فرق على ست فرق فمنهم: المعطلة ...  
و منهم المانوية يزعمون أن تم الهين و خالقين خالق للخير والثور والحياء و  
خالق للشر والظلمة والبلاء ، ترهبوا الله وزعموا أنه لم يخلق الظلمة والبلاء والهوام والتباع  
فجعلوا معه لقا ترهبه شربكا خلق هذه الاشياء ، وزعموا أن الله تعالى خلق الروح الجارى  
فى الجسد فقالوا : ألا نرى الروح اذا فارق الجسد آتت ؟ و أن الخالق الآخر عندهم خلق  
الجسد والله لا يخلق تمنا ولا قدرا فجعلوا للخلق كلهم خالقين ، تعالى الله عما يقولون علواً  
كبيراً ، و إنما سئوا مائنة لأن رجلا كان يقال له ماني زعموا أنه نبىهم و كان فى زمن  
الأكاسرة فقتله بعضهم .

## ۲۷

الفهرست (۱)

تأليف

ابن التديم (۲)

(متوفى در سنة ۳۸۵ هـ . ق .)

ص ۳۲۷ - ۳۳۹ (۲) [ طبع مصر ۴۵۶ - ۴۷۵ ] :

مذاهب المانوية

قال محمد بن اسحق : ماني بن فتق بابك بن أبي برزام ، من العسكانية ، واسم أمه

(۱) این کتاب ظاهراً در سنة ۴۷۷ هـ . ق . تألیف شده است و نخستین بار با عنوان **فلوکل** Flugel  
با تعلیقات و فهارس در دو جلد ، از سنة ۱۸۷۱ تا سنة ۱۸۷۲ م . در **لیپیگ** و پس از آن ، در  
سنة ۱۳۴۸ هـ . ق . در **بک** جلد ، در مصر طبع و نشر شده و در اینجا از طبع **لیپیگ** نقل گردیده .  
(۲) **أبو الفرج محمد بن اسحق بن أبي يثوب التديم الوراق البغدادي** از محققان بزرگ زمان خود  
محسوب میشود .

(۳) در **الفهرست** قبل از اینجا ، در دو موضع ، راجع بانی و مانویان مطالب مختصر موجود است  
ولی آنچه در این قسمت از کتاب مزبور در موضوع مذکور آمده بسیار مفصل و مهم است لذا برخلاف  
روش خود در این رساله ، که ترتیب صفحات هر کتابی را که لزماً نقل کردیم حفظ نموده ، این قسمت  
را مقدم بر آن قسمتها آورده‌ام .

هيس و يُقال أول الخيم و يُقال هرمرم ، من ولدالآشغانية ، وقيل إن ماني كان اسقف  
 قنّى والعربان (١) من أهل حوحي ومايلي بادرايا و باسكايّا وكان آخنف الرجل  
 وقيل إن أصل أبيه من همدان انتقل إلى بابل وكان ينزل المداين في الموضع الذي  
 يُسمّى طيسفون و بها بيت الآسنام وكان فتق يحضر كما يحضر سائر الناس فلما كان  
 في يوم من الأيام هتف به من هيكل بيت الآسنام هاتف : بافتق لانا أكل لحما ولا تشرب خمرأ  
 ولا تنكح بشرا تكرر ذلك عليه دفعات في ثلاثة أيام فلما رأى فتق ذلك لحق بقوم  
 كانوا بنواحي دستيسان يعرفون بالمفتسلة و بتيك التواحي و البطائح بقاياهم إلى  
 وقتنا هذا وكانوا على المذهب الذي أمر فتق بالدخول فيه وكانت امرأته حاملا بماني  
 ولما ولدته زعموا : كانت ترى له المنامات الحسنة وكانت ترى في اليقظة كأن آخذا يأخذه  
 فيصمد به إلى الجوّ ثم يرقه و ربما أقام اليوم واليومين ثم يرد ثم إن آباء أنفذ فعمله إلى  
 الموضع الذي كان فيه فرّبي معه وعلى ملته . وكان يتكلم ماني على صغرسه بكلام  
 الحكمة فلما تم له اثنتا عشرة سنة أتم الوحي على قوله : من ملك جنان التور وهو الله  
 تعالى عما بقوله وكان الملك الذي جاءه بالوحي يُسمّى الثوم و هو بالتبطية و معناه  
 القرن فقال له : إعتزل هذه الملة فلت من أهلها و عليك بالتراحة و ترك الشهوات  
 و لم بأن لك أن تظهر لعدائك سنك . فلما تم له أربع و عشرون سنة أتم الثوم فقال :  
 قدحان لك أن تخرج فتنادي يا مرك .

### الكلام الذي قاله له الثوم

عليك السلام ماني منى و من الرب الذي أرسلني إليك و اختارك لرسالته وقد  
 أمرك أن تدعو بحقك و تبشر ببشرى الحق من قبله و تحتمل في ذلك كلّ جهدك .  
 قالت المانوية فخرج يوم ملك سابور بن اردشير ووضع التاج على رأسه وهو يوم الأحد  
 أول يوم من نيسان والشمس في الحمل و معه رجلان قد تبعاه على مذهبه أحدهما يُقال  
 له شمعون والآخر زكوا و معه أبوه ينظر ما يكون من أمره .

قال محمد بن اسحق : ظهر ماني في السنة الثانية من ملك الغالوس الرومي و  
 ظهر مرقيون قبله بنحو مائة سنة في ملك ططوس انطونيالوس في السنة الأولى من

ملكه وظهر ابن ديصان بعد مرقون بنحو ثلاثين سنة وإنما سُمي ابن ديصان لِأَنَّهُ  
وُلِدَ عَلَى نَهْرٍ يُقَالُ لَهُ دِيصَانٌ وَزَعَمَ مَانِي أَنَّهُ الْفَارَقْلِيطُ الْمُبْتَرِيعُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ .  
وَاسْتَخْرَجَ مَانِي مَذْهَبَهُ مِنَ الْمَجُوسِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ وَكَذَلِكَ الْقَلَمُ الَّذِي يَكْتُبُ بِهِ كَتَبَ  
الذِّبَانَتِ مَسْتُخْرَجٍ مِنَ التَّرْبَانِيِّ وَالْفَارَسِيِّ . وَجَوَّلَ مَانِي الْبِلَادَ قَبْلَ أَنْ يَلْقَى سَابُورَ بَعُو  
أَرْبَعِينَ سَنَةً ثُمَّ إِتَاهُ دَعَا فَيُرَوِّزُ أَخَا سَابُورَ بْنِ أَرْدَشِيرَ فَأَوْسَلَهُ فَيُرَوِّزُ إِلَى أَخِيهِ سَابُورَ .  
قَالَتِ الْمَنَاقِبَةُ فَدَخَلَ إِلَيْهِ وَعَلَى كَتْفَيْهِ مِثْلُ التَّرَاجِينَ مِنْ نُورٍ فَلَمَّا رَأَاهُ أَعْظَمَهُ وَكَبَّرَ فِي عَيْنِهِ  
وَكَانَ قَدْ عَزَمَ عَلَى الْفَتْكِ بِهِ وَقَتْلِهِ فَلَمَّا لَقِيَهِ دَاخَلَتْهُ لَهُ هَيْبَةٌ وَتَرَسُّبٌ بِهِ وَسَأَلَهُ عَمَّا جَاءَ فِيهِ  
فَوَعَدَهُ أَنَّهُ يَمُودُ إِلَيْهِ وَسَأَلَهُ مَانِي عِدَّةَ حَوَائِجٍ مِنْهَا أَنْ يَمُرَّ أَصْحَابَهُ فِي الْبِلَدِ وَسَائِرِ بِلَادِ  
مَمْلَكَتِهِ وَأَنْ يَنْقُذُوا حَيْثُ شَاعُوا مِنَ الْبِلَادِ فَأَجَابَهُ سَابُورُ إِلَى جَمِيعِ مَا سَأَلَ . وَكَانَ مَانِي  
دَعَا الْهِنْدَ وَالصِّينَ وَأَهْلَ خِرَاسَانَ وَخَلَّفَ فِي كُلِّ نَاحِيَةٍ سَاحِبًا لَهُ .

### ذِكْرُ مَا جَاءَ بِهِ مَانِي وَقَوْلُهُ فِي صِفَةِ الْقَدِيمِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَبِنَاءِ الْعَالَمِ وَالْحُرُوبِ الَّتِي كَانَتْ بَيْنَ النُّورِ وَالظُّلْمَةِ .

قَالَ مَانِي : مَبْدَأُ الْعَالَمِ كَوْنَيْنِ أَحَدُهُمَا نُورٌ وَالْآخَرُ ظُلْمَةٌ . كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مُنْفَصِلٌ  
مِنَ الْآخَرِ فَالنُّورُ هُوَ الْعَظِيمُ الْأَوَّلُ لَيْسَ بِالْعَدَدِ وَهُوَ الْإِلَهُ مَلِكُ جَنَّاتِ النُّورِ وَلَهُ خَمْسَةُ أَعْضَاءَ :  
الْعِلْمُ وَالْعِلْمُ وَالْعَقْلُ وَالْغَيْبُ وَالْفُطْنَةُ . وَخَمْسَةُ أُخَرُ رُوحَانِيَّةٌ وَهِيَ : الْحُبُّ وَالْإِيمَانُ وَالْوَفَاءُ  
وَالْمَرْوَةُ وَالْحِكْمَةُ . وَزَعَمَ أَنَّهُ بِصِفَاتِهِ هَذِهِ أَرْزَلَى وَمَعَهُ شَيْثَانَانِ أَرْزَلَتَانِ أَحَدُهُمَا الْجَوُّ  
وَالْآخَرُ الْأَرْضُ . قَالَ مَانِي وَأَعْضَاءُ الْجَوِّ خَمْسَةٌ : الْعِلْمُ وَالْعِلْمُ وَالْعَقْلُ وَالْغَيْبُ وَالْفُطْنَةُ . وَأَعْضَاءُ  
الْأَرْضِ : التَّسْبِيحُ وَالرِّيحُ وَالنُّورُ وَالْمَاءُ وَالنَّارُ . وَالْكُونُ الْآخَرُ هُوَ الظُّلْمَةُ وَأَعْضَاءُهَا خَمْسَةٌ :  
الْقِيَابُ وَالْعَرِيقُ وَالسُّمُومُ وَالسُّهْمُ وَالظُّلْمَةُ . قَالَ مَانِي : وَذَلِكَ الْكُونُ الثَّابِتُ بِجَاوِرٍ لِلْكُونِ الْمُظْلَمِ  
لَا حَاجَزَ بَيْنَهُمَا . وَالنُّورُ يَلْقَى الظُّلْمَةَ بِصَفْحَتِهِ وَلَا نَهَايَةَ لِلنُّورِ مِنْ عُلوِّهِ وَلَا بَسْتَنَةَ وَلَا بَسْرَتَهُ وَلَا  
نَهَايَةَ لِلظُّلْمَةِ فِي السُّفْلِ وَلَا فِي الْبِئْسَةِ وَالْبِيسَةِ . قَالَ مَانِي وَمِنْ تِلْكَ الْأَرْضِ الْمُظْلَمَةُ كَانَ  
الشَّيْطَانُ لَا أَنْ يَكُونَ أَرْزَلِيًّا بَعِيْنَهُ وَلَكِنْ جَوَاهِرُهُ كَانَتْ فِي عُنَاسِرِهِ أَرْزَلِيَّةٌ فَاجْتَمَعَتْ تِلْكَ  
الْجَوَاهِرُ مِنْ عُنَاسِرِهِ فَتَكُونُ شَيْطَانًا رَأْسُهُ كَرَأْسِ أَسَدٍ وَبَدَنُهُ كَبَدَنِ ثَنِينٍ وَجَنَاحُهُ  
كَجَنَاحِ طَائِرٍ وَذَنَبُهُ كَذَنَبِ حَوْتٍ وَأَرْجُلُهُ أَرْبَعُ كَأَرْجُلِ الدُّوَابِّ فَلَمَّا تَكُونُ هَذَا الشَّيْطَانُ

من الظلمة وتسمى إبليس القديم ازدد واسترطو أفسد و مر يمنة وبسرة و نزل إلى السفلى  
 فى كل ذلك يفسد و يهلك من غلبه ثم رام العلو فرأى لمحات النور فأكرها ثم رآها  
 حتمالية فأرتعد وتداخل بعضه فى بعض ولحق بعناصره ثم إنه رام العلو فعلمت الأرض  
 النيرة بأمر الشيطان وما هم به من القتال والفساد فلما علمت به علم به عالم الفطنة  
 ثم عالم العلم ثم عالم الغيب ثم عالم العقل ثم عالم الحلم . قال ثم علم به ملك جنان  
 النور فاحتال لقهره . قال وكان جنوده أولئك يقدرون على قهره . ولكنه أراد  
 أن يتولى ذلك بنفسه فاولد بروح يمئته و بخمسة عالميه و بعناصره الإتنى عشر  
 مولودا وهو الإنسان القديم وندبه لقتال الظلمة . قال فتدبر الإنسان القديم بالأجناس  
 الخمسة وهى الآلهة الخمسة : التيسم والريح والنور والماء والنار واثخنهم سلاحا فأول  
 ما لبس التيسم وارندى على التيسم العظيم بالنور المسبغ وتمطف على النور بالماء ذى الهباء  
 واكتفى بالريح الهابة ثم أخذ النار بيده كالمجنى والسنان وانحط بسرعة من الجنان إلى  
 أن انتهى إلى الحد مما يلي العربى و عمد إبليس القديم إلى أجناسه الخمسة وهى :  
 الدخان والحريق والظلمة والسموم والضباب فتدبرها وجعلها جنة له و لقي الإنسان  
 القديم فافتتلوا مدة طويلة واستظهر إبليس القديم على الإنسان القديم واسترط من نوره و  
 أحاط بهمع أجناسه وعناصره وابعه ملك جنان النور بآلهة أخر واستنقذه واستظهر  
 على الظلمة . و يقال لهذا الذى أتبع به الإنسان حبيب الأ نوار فنزل وخلص الإنسان  
 القديم من الجهنمات مع ما أخذ وأسر من أرواح الظلمة . قال : ثم إن البهجة وروح الحياة  
 خلقنا إلى الحد فنظرا إلى غور تلك الجهنم السفلى وأصرا الإنسان القديم والملائكة  
 وقد أحاط بهم إبليس والرجريون المعتاة والحياة المظلمة . قال : فدعا روح الحياة  
 الإنسان القديم بصوت عال كالبرق فى سرعة فكان إياها آخر . قال ماني : فلما  
 شاك إبليس القديم بالإنسان القديم بالمحاربة اختلط من أجزاء النور الخمسة  
 بأجزاء الظلمة الخمسة فخالط الدخان التيسم فمنها هذا التيسم المزوج فما فيه  
 من اللذة والترويح عن النفس و حياة الحيوان فمن التيسم وخافيه من الهلاك و  
 الإناء فمن الدخان وخالط الحريق النار فمنها هذا النار فما فيها من الإحراق والهلاك

والفساد فمن الحريق وما فيها من الإضاءة والإضاءة فمن النار وخالط التور الطلعة فمنها  
هذلاً أجسام الكثيفة مثل الذهب والفضة وأشياء ذلك مما فيه من الصفاء والحسن والتنظاف  
و المنفعة فمن التور وما فيها من الدرن والكدر والغلط والفساوة فمن الطلعة . و خالط  
السموم الريح فمنها هذلاً الريح فما فيها من المنفعة واللذة فمن الريح وما فيها من الكرب  
والتعوير والضرر فمن السموم . وخالط الصباب الماء فمنها هذا الماء مما فيه من الصفاء والعذوبة  
والملائمة للنفس فمن الماء وما فيه من التفریق والتخنيق والإهلاك والثقل والفساد فمن  
الصباب . قال ماني : فلما اختلط الأجناس الخمسة الظلمية بالأجناس الخمسة التوريتية نزل  
الإنسان القديم إلى غور العمق فقطع أصول الأجناس الظلمية ثلاثاً ثم إنصرف صاعداً إلى  
موضع في الناحية العريضة . قال : ثم أمر بعض الملائكة باجتذاب ذلك المزاج إلى جانب من أرض  
الطلعة بلى أرض التور فملقوهم بالعلو ثم أقام ملكاً آخر فدفع إليه تلك الأجزاء الممتزجة .  
قال ماني : وأمر ملك عالم التور بعض ملائكته بخلق هذا العالم وبنائه من تلك الأجزاء  
الممتزجة ، ليتخلص تلك الأجزاء التوريتية من الأجزاء الظلمية ، فبنى عشرين سموات وثمانين  
أرضين و كل ملكا يحمل السموات وآخر يرفع الأرضين و جعل لكل سماء أبواباً  
أثنى عشر بدهاليزها عظيماً واسعة كل واحد من الأبواب بإزاء صاحبه و قبائله على  
كل واحد من الدهاليز مصرعين و جعل في تلك الدهاليز في كل باب من أبوابها ست  
عتبات و في كل واحدة من العتبات ثلاثين سكة و في كل سكة أثنى عشر سقاً و جعل  
العتبات والتسكك والصفوف من أعاليها في علو السموات . قال : ووصل الجيوب أسفل الأرضين  
على السموات و جعل حول هذا العالم خندقاً لي طرح فيه الظلام الذي يستصفي من التور و  
جعل خلف ذلك الخندق سوراً لكي لا يذهب شيء من تلك الطلعة المفردة عن التور .  
قال ماني : ثم خلق الشمس والقمر لا يستصفاها في العالم من التور فالشمس يستصفي التور  
الذي اختلط بشياطين الحر والقمر يستصفي التور الذي اختلط بشياطين البرد في عمود  
السبح يتساعد ذلك مع ما يرتفع من الشايح والتقاديس والكلام الطيب و أعمال البر .  
قال : فيدفع ذلك إلى الشمس ثم إن الشمس تدفع ذلك إلى نور فوقها في عالم السبح  
فيسير في ذلك العالم إلى التور الأعلى الخالص فلا يزال ذلك من فعلها حتى يبقى من التور



شيء منعقد لا تقدر الشمس والقمر على استصفائه فمعد ذلك يرتفع الملك الذي كان  
لحمل الأرضين ويدع الملك الآخر اجتناب السموات فيختلط الأعلى على الأسفل  
و تفور نار فتضطرم في تلك الأشياء فلا تزال مضطربة حتى يتحلل ما فيها من الثور .  
قال ماني : ويكون ذلك الاضطراب مقدار الف سنة و أربعمائة و ثمان و ستين سنة .  
قال : فإذا انقضى هذا التدبير و رأت الهمامة ، روح الظلمة ، خلاص الثور و ارتفاع  
الملائكة والجنود والحفظة استكانت و رأت القتال فيزجرها الجنود من حولها فترجع  
إلى قبر قد أعد لها ثم يسد ذلك القبر بصخرة تكون مقدار الدنيا فبردمها فيه فيستريح  
الثور حينئذ من الظلمة و آفائها . و زعمت الماسية من المانوية أن الثور يبقى منه  
شيء في الظلمة .

#### ابتداء التماسل على مذهب ماني

قال : ثم إن أحد أولئك الآراء كنفوا التجوهر والرجز والعمرس والتهوة والآن تم تناكحوا  
فحدث من تناكحهم الإنسان الأول الذي هو آدم والذي تولى ذلك أركوان ذكر و  
أنثى ثم حدث تناكح آخر فحدث منه المرأة الحسنة والتي هي حواء . قال فلما رأى  
الملائكة الخمسة نور الله و طيبه الذي استلبه العمرس و أسرّه في ذنبك المولودين سألوا  
البشير و أم الحياة والإنسان القديم وروح الحياة أن يرسلوا إلى ذلك المولود القديم من  
يطلقه و يخلصه و يوضح له العلم والبر و يخلصه من الشياطين . قال : فأرسلوا عيسى و معه  
إله فعمدوا إلى الأركوين فحبسوهما واستنقذا المولودين . قال : فعمد عيسى و كلّم  
المولود الذي هو آدم و أوضح له الجنان والآلهة و جهنم والشياطين والأرض والسماء  
والشمس والقمر وخوفهم من حواء و أراه زجرها ومنعه منها وخوفه أن يدنو إليها فضل .  
ثم إن الأركوان عاد إلى ابنته التي هي حواء فنكحها بالثبقي الذي فيه فأولدها ولدا  
أشبه الصورة أشقر واسمه قايين الرجل الأشقر ثم إن ذلك الولد نكح أمه فأولدها  
ولدا أبيض سماء هابيل الرجل الأبيض ثم رجع قايين فنكح أمه فأولدها جاربثين  
سمي أحدهما حكيمة الدهر والأخرى ابنة الحرص فأتخذ ابنة الحرص قايين زوجة و  
دفع حكيمة الدهر إلى هابيل فأتخذها امرأة له . قال : فكان في حكيمة الدهر فضل من

نور الله وحكمته و لم يكن في ابنة الحرم من ذلك شئ ثم إن ملكا من الملائكة جاز إلى حكمة الدهر فقال لها : احفظي نفسك فإنه يولد منك جارتان مكملتان لعترة الله و وقع عليها فولدت منه جارتين فسَمَّت إحداهما هرياد والأخرى برهرياد فلما بلغ هابيل ذلك احتشى غضبا و شمله الحزن و قال لها : مَتَنِ رَجُوتَ بهذين الولدين ؟ أحسبهما من قايين وهو الذي خالطك . فشرحت له صورة الملك فتركها و مضى إلى أمه حواء فشكا إليها ما فعله قايين و قال لها بلغك ما فعله ياختي و امرأتى ؟ فبلغ ذلك قايين فصد إلى هابيل فدفعه بصخرة فقتله ثم اتخذ حكمة الدهر امرأة . قال ماني : ثم إن أولئك الأراكنة و ذلك الصنديد و حواء اغتصوا لما رأوا من قايين و علم الصنديد لحواء دطانة السحر لتسحر آدم فمضت ففعلت و نصبت له بإكليل من زهر الشجر فلما رآها آدم لشهوته و قع عليها فحملت منه و ولدت رجلا جميلا صبيح الوجه فبلغ الصنديد ذلك فأغتم له و اعتل و قال لحواء : إن هذا المولود ليس منا وهو غريب فرامت قتله فأخذه آدم و قال لحواء : أني اغذوه بألبان البقر و نمار الشجر و أخذه و مضى فأنفذ الصنديد الأراكنة ليحملوا الشجر و البقر و يباعدها من آدم فلما رأى آدم ذلك أخذ ذلك المولود و أدار حوله ثلاث دوائر ذكر على الآولة اسم ملك الجنان و على الثانية اسم الإنسان القديم و على الثالثة اسم روح الحياة و تنجى و سرع إلى الله جل اسمه فقال له : إن كنت أنا اجترمت اليكم جرما فما ذنب هذا المولود ؟ ثم إن واحداً من الثلاثة عجل و معه إكليل البهاء أخذه بيده إلى آدم فلما رآه الصنديد و الأراكنة مضوا لوجوههم (١) . قال : ثم ظهرت لآدم شجرة يقال لها الوطيس فظهر منها لبن فكان ينفذ (٢) الصبي به و سَمَّاه باسمها ثم سَمَّاه بعد ذلك شائل ثم إن ذلك الصنديد نصب العداوة لآدم و لأولئك المولودين فقال لحواء اطلعي إلى آدم فلعلك أن ترقبيه إلينا فانطلقت فاستغوت آدم فخالطها بالشهوة فلما رآه شائل وعظه وعذله و قال له : هَلَمْ تَنْطَلِقِ (٣) إلى المشرق إلى نور الله و حكمته فانطلق معه و أقام ثم إلى أن توفي و صار إلى الجنان ثم إن شائل و روهرياد و برهرياد و حكمة الدهر أقمها دبروا بالصديقتين نحو واحد و سبيل واحدة إلى وقت وفاتهم و صارت حواء و قايين و ابنة الحرم إلى جهنم .

(١) ظ . « لوجوهم » . (٢) طبع مصر . « ينفذ » .

(٣) ظاهراً « نطلق » ( مطابق ضبط نسخة C . ) يكي از نسخ اساس طبع **الو** عمل است ) درست میباشد .

صفة ارض التور وجوالتور و هما الاثنان اللذان كانا مع اله التور ازلين .

قال ماني : لارض التور أعضاء خمسة : التسييم والريح والتور والماء والنار والجو  
التور أعضاء خمسة : الحلم والعلم والفعل والغيب والقطنة . قال : المظلمة هذه الأعضاء  
العشرة كلها التي هي للجو والارض . قال : وتلك الارض الثيرة ذات جسم نصيرة بهجة  
ذات وميض و شروق يشرق عليه صفاء طهرها وحسن اجسامها صورة صورة و حسنا  
حسنا وبياضا بياضا و صفاء صفاء و بهجا بهجا و نورا نورا و ضياء ضياء و منظرا منظرا  
و طيبا طيبا و جمالا جمالا و ابوابات ابوابات و بروجها بروجها و مساكن مساكن و منازل  
منازل و جنانا جنانا و اشجارا اشجارا و غصونا غصونا ذات فروع و ثمار بهجة المنظر  
و نور بهي بالوان شتى ، بعضها اطيب و ازهر من بعض ، و غماما غماما و ظلالا ظلالا  
وذلك الاثر في هذه الارض اله ازلي . قال : وللاثر في هذه الارض عظمت اثني  
عشر يستون الابدكار صورهم كصورته كلها علماء عاقلون . قال : و عظمت يستون  
العمار العاملون الاقوياء . قال : والتسييم حياة العالم .

#### صفة ارض الظلمة وحرها

قال ماني : ارضها ذات أعماق وأعواز و اقطار و اطباق و ردم و غيام و آجام  
ارض متفرقة متشعبة مملوءة حرشات و ينابيع دخان منها من بلاد بلاد و من ردم ردم و  
ينبع النار منها من بلاد بلاد و ينبع الظلمة من بلاد بلاد و بعض ذلك ارفع من بعض  
و بعضه اسفل والدخان الذي ينبع منه و هوحمة الموت ينبع من ينبوع غور قواعه  
من الزفيه تراب و عناصر النار و عناصر الريح الشديدة المظلمة و عناصر الماء الثقيل و الظلمة  
محاذرة لتلك الارض الثيرة فوق و تلك اسفل لانهاية لواحد منها في جهة العلو و الظلمة  
من جهة السفل .

#### كيف ينبغي للانسان ان يدخل في الدين

قال : ينبغي للذي يريد الدخول في الدين ان يمتحن نفسه فان رآها تقدر  
على قمع الشهوة والعمرس و ترك اكل اللحمان و شرب الخمر و التناكح و ترك اذية الماء  
و النار و البحر و الرياء فليدخل في الدين و ان لم يقدر على ذلك كله فلا يدخل في الدين  
و ان كان يحب الدين و لم يقدر على قمع الشهوة و العمرس فليغتنم حفظ الدين و الصديقين  
و ليسكن له بازاء افعاله القبيحة اوقات يتجرد فيها للعمل و البر و التهجد و المسألة و التضرع

فَإِنْ ذَلِكَ يَقْنَعُهُ (١) فِي عَاجِلِهِ وَ آجِلِهِ وَيَكُونُ سُورَتُهُ الصُّورَةُ الثَّانِيَةَ فِي الْمَعَادِ وَ لَحْنُ نَذَرِهَا فِيمَا بَعْدَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى .

### الشريعة التي جاء بها ماني والفرائض التي فرضها

فرض ماني على أصحابه عشر فرائض على السَّماعين ورتبها ثلاث خواتيم وصيام سبعة أيام ابداً في كل شهر فالفرائض هي الإيمان بالعظام الأربعة : الله ونوره وقوته وحكمته فالله جل اسمه ملك جنان الثور ونور الشمس والقمر وقوته الآملاك الخمسة وهي : التيسم والريح والثور والماء والنار وحكمته الذين المقدس وهو على خمسة معاني : المعلنين أبناء العلم ، المشتمين أبناء العلم ، القيسيين أبناء العقل ، الصديقين أبناء الغيب ، السماعين أبناء الفطنة . والفرائض العشر : ترك عبادة الأصنام ، ترك الكذب ، ترك البخل ، ترك القتل ، ترك الزنا ، ترك السرقة و تعليم العلل والتحرر والقيام بهمتين وهو الشك في الدين والاسترخاء والتواني في العمل .

### و فرض صلوات اربع او سبع

و هو أن يقوم الرجل فيصبح بالماء الجاري أو غيره و يستقبل النور الأعظم قائماً ثم يسجد و يقول في سجوده : مبارك هاديئنا الفارق ليط رسول الثور و مبارك ملائكتك الحفظة و مسبح جنوده النثرون يقول هذا و هو يسجد و يقوم و لا يلبث في سجوده و يكون منتصباً ثم يقول في السجدة الثانية : مُسَبِّحَ أَنْتَ آتِيهَا النُّبَيُّ مَانِي هاديئنا أصل النباء و غصن الحياة الشجرة العظيمة التي هي شفاء كلِّها و يقول في السجدة الثالثة : أَسْجُدُ وَ أُسَبِّحُ بِقَلْبٍ ظَاهِرٍ وَ لِسَانٍ صَادِقٍ لِإِلَهِ الْعَظِيمِ أَبِي الْأَنْوَارِ وَ عَمُرِهِمْ مُسَبِّحُ مَبَارَكِ أَنْتَ وَ عَظَمَتِكَ كُلُّهَا وَ عَالَمُوكَ الْمَبَارَكُونَ الَّذِينَ دَعَوْتَهُمْ يُسَبِّحُكَ مُسَبِّحُ جُنُودِكَ وَأَبْرَارِكَ وَ كَلِمَتِكَ وَ عَظَمَتِكَ وَ رِضْوَانِكَ مِنْ أَجْلِ أَنَّكَ أَنْتَ الْإِلَهِ الَّذِي كُلُّهُ حَقٌّ وَ حَيَاةٌ وَ بَرٌّ ثُمَّ يَقُولُ فِي الرَّابِعَةِ : أُسَبِّحُ وَ أَسْجُدُ لِلْآلِهَةِ كُلِّهِمْ وَ لِلْمَلَائِكَةِ الْمُضِيِّينَ كُلِّهِمْ وَ لِلْأَنْوَارِ كُلِّهِمْ وَ لِلْجُنُودِ كُلِّهِمْ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ الْإِلَهِ الْعَظِيمِ ثُمَّ يَقُولُ فِي الْخَامَةِ : أَسْجُدُ وَ أُسَبِّحُ لِلْجُنُودِ الْكِبَرَاءِ وَ لِلْآلِهَةِ النَّثِيرِينَ الَّذِينَ بِحُكْمَتِهِمْ

(١) مرحوم علامه فقيد محمد فروشي در حاشیه نسخه خود از كتاب **الفهرست** ، كه اکنون در كتابخانه دانشكده ادبيات است ، بجای «يقنعه» نوشته است .

طعنوا وأخرجوا الظلمة وقمعوها. ويقول في السادسة: أسجد وأُسَبِّح لِأَبِي الْعَظْمَةِ الْعَظِيمِ الْمَنِيرِ الَّذِي جَاءَ مِنَ الْعَلَمِينَ وَعَلَى هَذَا إِلَى التَّسْجِدَةِ الثَّانِيَةِ عَشْرَةَ فَإِذَا فَرَغَ مِنَ الصَّلَوَاتِ الْعَشْرِ ابْتَدَأَ فِي صَلَاةٍ أُخْرَى وَلَهُمْ فِيهَا تَسْبِيحٌ لِحَاجَةِ بَنِي إِسْرَءِيلَ ذَكَرَهُ . فَأَمَّا الصَّلَاةُ الْأُولَى فَعِنْدَ الزَّوَالِ وَالصَّلَاةُ الثَّانِيَةُ بَيْنَ الزَّوَالِ وَغُرُوبِ الشَّمْسِ ثُمَّ صَلَاةُ الْمَغْرِبِ بَعْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ ثُمَّ صَلَاةُ الْعَتَمَةِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ بِثَلَاثِ سَاعَاتٍ . وَيَفْعَلُ فِي كُلِّ صَلَاةٍ وَسُجْدَةٍ مِثْلَ مَا فَعَلَ فِي الصَّلَاةِ الْأُولَى وَهِيَ صَلَاةُ الْبُشَيْرِ . فَأَمَّا الصَّوْمُ فَإِذَا نَزَلَتِ الشَّمْسُ الْقُوسَ وَصَارَ الْقَمَرُ نُورًا أَكَلَهُ بِصَامَ يَوْمِينَ لَا يَفْطُرُ بَيْنَهُمَا فَإِذَا أَهَلَ الْهَلَالَ بِصَامَ يَوْمَيْنِ لَا يَفْطُرُ بَيْنَهُمَا ثُمَّ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ بِصَامَ إِذَا صَارَ نُورًا يَوْمَيْنِ فِي الْجَدْيِ ثُمَّ إِذَا أَهَلَ الْهَلَالَ وَنَزَلَتِ الشَّمْسُ الدُّلُو وَمَضَى مِنَ الشَّهْرِ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ بِصَامَ حِينَئِذٍ ثَلَاثِينَ يَوْمًا يَفْطُرُ كُلَّ يَوْمٍ عِنْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ . وَالْأَحَدُ يَعْظُمُهُ عَامَّةُ الْمَنَانِيَّةِ وَالْإِثْنَيْنِ يَعْظُمُهُ خَوَاصُّهُمْ كَذَا أَوْجِبَ عَلَيْهِمْ مَانِي .

#### اِخْتِلَافُ الْمَانَوِيَّةِ فِي الْإِمَامَةِ بَعْدَ مَانِي

قَالَ الْمَانَوِيَّةُ : لَمَّا رَفَعَ مَانِي إِلَى جَنَّاتِ الثَّوَرِ أَقَامَ قَبْلَ ارْتِفَاعِهِ سَيِّسَ الْإِمَامَ بَعْدَهُ فَكَانَ يَقِيمُ دِينَ اللَّهِ وَطَهَارَتَهُ إِلَى أَنْ تُوُفِيَ . وَكَانَتِ الْأَئِمَّةُ يَتَنَاوَلُونَ الدِّينَ وَاحِدًا عَنْ وَاحِدٍ لِاخْتِلَافٍ بَيْنَهُمْ إِلَى أَنْ ظَهَرَتْ خَارِجَةٌ مِنْهُمْ يَعْرِفُونَ بِالدِّينَاوَرِيَّةِ فطعنوا على إمامهم وامتنعوا من طاعته وكانت الإمامة لانتهم إلابابل ولايجوز أن يكون إمام في غيرها فقالت هذه الطائفة بخلاف هذا القول ولم يزالوا عليه وعلى غيره من الخلاف الذي لا فائدة في ذكره إلى أَنْ أَفْضَتِ الرِّيَاسَةَ الْكَلْبِيَّةَ إِلَى مَهْرٍ وَذَلِكَ فِي مَلِكِ الْوَلِيدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي وَلايَةِ خَالِدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقَسْرِيِّ الْمَرَاقي وَأَنْضَمَّ إِلَيْهِمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زَادَهْرْمَزُ فَمَكَثَ عِنْدَهُمْ مَدَّةً ثُمَّ فَارَقَهُمْ وَكَانَ رَجُلًا لَهُ دُبَا عَرِيضَةٌ فَتَرَكَهَا وَخَرَجَ إِلَى الصَّدِيقُوتِ وَزَعَمَ أَنَّهُ يَرَى أُمُورًا يَنْكُرُهَا وَارَادَ الْمَحُوقُ بِالدِّينَاوَرِيَّةِ وَهُمْ وَرَاءَ نَهْرٍ بَلُخَ فَأَتَى الْمَدَائِنَ وَكَانَ بِهَا كَاتِبٌ لِلْحُجَّاجِ بْنِ يَوْسُفَ ذُو مَالٍ كَثِيرٍ وَقَدْ كَانَتْ بَيْنَهُمَا صَدَاقَةٌ فَشَرَحَ لَهُ حَالَهُ وَالتَّبَسُّبَ الَّذِي أَخْرَجَهُ مِنَ الْجُمْلَةِ وَأَنَّهُ يَرِيدُ خِرَاسَانَ لِيَنْضَمَّ إِلَى الدِّينَاوَرِيَّةِ . فَقَالَ لَهُ الْكَاتِبُ : أَنَا خِرَاسَانِيٌّ وَأَنَا ابْنِي لَكَ الْبَيْعِ وَأُقِيمُ لَكَ مَا نَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَأَقَامَ عِنْدَهُ وَبَنَى لَهُ الْبَيْعَ فَكَتَبَ زَادَهْرْمَزُ إِلَى الدِّينَاوَرِيَّةِ يَسْتَدْعِي مِنْهُمْ رَئِيسًا يَقِيمُهُ فَكَتَبُوا إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الرِّيَاسَةَ إِلَّا فِي وَسْطِ الْمَلِكِ بَابِلَ فَسَأَلَ عَمَّنْ يَصْلُحُ لَذَلِكَ فَلَمْ يَكُنْ غَيْرُهُ فَتَنَظَّرَ فِي الْأَمْرِ فَلَمَّا

أجعل ومعناه حضرته الوفاة سألوه أن يجعل لهم رئيسا فقال : هذا مقلاص قد عرفتم مكانه وأنا ارضاه وأتق بشديده لكم . فلتماضى زاهر مرز أجمعوا على تقديم مقلاص .

### فصارت المانوية فرقين المهرية والمقلافية

وخالف مقلاص الجماعة إلى أشياء من الدين منها في الوصالات حتى قدم أبو هلال الديحوري من أفرقيته قد انتهت رئاسة المانوية إليه وذلك في أيام أبي جعفر المنصور فدعا المقالة إلى ترك ما رسمه لهم مقلاص في الوصالات فاجابوه إلى ذلك ، وظهر من المقالة في ذلك الوقت رجل يعرف بيزر مهتر واستمال جماعة منهم وأحدث أشياء أخر ولم يزل أمرهم على ذلك إلى أن انتهت الرئاسة إلى أبي سعيد رجا فردهم في الوصالات إلى رأى المهرية وهو الذي لم يزل الدين عليه في الوصالات ولم يزل حالهم على ذلك إلى أن ظهر في خلافة المأمون رجل منهم احسبه يزدا نبخت فخالف في الأمور وأدري بهم ومالت إليه شرعة منهم .

### و مما نغمته المقالة على المهرية

أنهم زعموا أن خالد القسري حمل مهر اعلی بفلتو ختمه بخاتم فضة وخلق عليه نياپ وشى . وكان رئيس المقالة في أيام المأمون والمعتصم أبو على سعيد ثم خلفه بعد (١) كاتبه نصر بن هرمز السمرقندي وكانوا برخصون لأهل المذهب والداخلين فيه أشياء محظورة في الدين وكانوا يخالطون التلاطين ويواكلونهم . وكان من رؤسائهم أبو الحسن الدمشقي . وقتل ماني في مملكة بهرام بن سابور ولما قتله صلبه صفيان التصف الواحد على باب والآخر على الباب الآخر (٢) من مدينة جند سابور ويسمى الموضعين المار الأعلى و المار الأسفل ويقال إنه كان في محبس سابور فلتمامات سابور أخرجه بهرام ويقال بل مات في الحبس والصلب لا شك فيه . وحكى بعض الناس أنه كان أحنف الرجلين وقيل الرجل اليمنى . و ماني ينتقص سائر الأنبياء في كتبه و يزري عليهم و يرميهم بالكذب و يزعم أن الشياطين استحوذت عليهم و تكلمت على ألسنتهم بل يقول في مواضع من كتبه إنهم شياطين فأما عيسى المشهور عندنا و عند التصاري فيزعم أنه شيطان .

(١) مرحوم علامة فقيه محمد قزوینی در حاشیة نسخة خود از کتاب الفهرست . که اکنون در کتابخانه

دانشکده ادبیات است ، بجای کلمة « بعد » « بعد » نوشته است .

(٢) طبع مصر ، باب آخره .

### قول الماتوية في المعاد

قال ماتي : إذا حضرت وفات الصديق أرسل اليه الإنسان القديم إلتها يترا بصورة الحكيم الهادي و معه ثلاثة آلهة و معهم الزكوة واللباس والمصابة والتاج وإ كليل الثور ويأني معهم البكر الشبيهة بنسمة ذلك الصديق و يظهر لمسيطان الحرص والشهوة والشياطين فإذا رآهم الصديق استغاث بالآلهة التي على صورة الحكيم والآلهة الثلاثة فيقربون منه فإذا رأتهم الشياطين وكنت هاربة وأخذوا ذلك الصديق والبسوا التاج والإكليل واللباس واعطوا الزكوة بيد وعرجوا به في عمود السبح إلى فلك القمر وإلى الإنسان القديم وإلى النهنهة أم الأحياء إلى ما كان عليه أولا في جنان الثور . ثم يبقى ذلك الجسد ملقى (١) فتجذب منه الشمس والقمر والآلهة النيرود القوي التي هي الماء والنار والتسيم فيرفع إلى الشمس فيصير إلتها وبقذف باقي جسده التي هي ظلمة كله إلى جهنم . فأما الإنسان المعارب القابل للدين والبر الحافظ لهما وللصديقين فإذا حضرت وفاته حضر أولئك الآلهة الذين ذكرتهم وحضرت الشياطين واستغاث و مات بما كان يعمل من البر وحفظ الدين والصديقين فيخلصونه من الشياطين فلا يزال في العالم شبه الإنسان الذي يرى في منامه الأحوال و يقوس في الوحل والطين فلا يزال كذلك إلى أن يتخلص بوره و روحه و يلحق بملحق الصديقين ويلبس لباسهم بعد المدة الطويلة من تردده . فأما الإنسان الأثيم المستعلى عليه الحرص والشهوة فإذا حضر وفاته حضرته الشياطين فأخذوه وعذبوه وأروء الأحوال فيحضر أولئك الآلهة ومعهم ذلك اللباس فيظن الإنسان الأثيم أنهم قد جاءوا لإخلاصه وإلتما حضروا لتوبيخه وتذكيره أفعاله والزامة المحجة في ترك إعانتة الصديقين ثم لا يزال يتردد في العالم في المذاب إلى وقت العاقبة فيدحى به في جهنم . قال ماتي : فهذه ثلاث طرق يقسم فيه سمات الناس أحدها إلى الجنان وهم الصديقون والثاني إلى العالم والأحوال وهم حفظة الدين ومعينو (٢) الصديقين والثالث إلى جهنم وهو الإنسان الأثيم .

**كيف حال المعاد بعد فناء العالم وصفة الجنة والجحيم**

قال : ثم إن الإنسان القديم يأتي من عالم الجدي والبشير من المشرق والبناء

الكبير من اليمن و روح الحياة من عالم المقرب فيقفون على البيان العظيم الذي هو الجنة

(١) دراصل مطبوع : « يفا ... مفاء » وتصحيح از طبع مصر و حاشية نسخة مرحوم قزويني است .

(٢) دراصل مطبوع : « معيني » وتصحيح از طباق عبارات و حاشية نسخة مرحوم قزويني و طبع مصر است .

الجديدة مطيخين بتلك الجحيم فينظرون اليها ثم يأتي الصديقون من الجنان إلى ذلك التور فيجلسون فيه ثم يتمجلون إلى مجمع الآلهة فيقومون حول تلك الجحيم ثم ينظرون إلى عملة الآثم يتقلبون ويترددون ويتصورون في تلك الجحيم وليست تلك الجحيم قادرة على الإضرار بالصديقين فإذا نظر أولئك الآثمون إلى الصديقين يسألونهم ويتضرعون اليهم فلا يجيبونهم إلا بما لا منفعة لهم فيه من التوبيخ فبزاد الأثمة ندامة وحقا وغما فهذه صورتهم أبدا أبدا .

### اسماء كتب مانى

لمانى سبعة كتب : أحدها فارسى وثلاثة سورى ، بلغة سوريا ، فمن ذلك : كتاب سفر الأسرار ويحتوى على أبواب : باب ذكر الدّيسانيتين . باب شهادة ستاسف على الحبيب . باب شهادة ... على نفسه لعقوب . باب ابن الأرملة ، وهو عند مانى المسيح المصلوب الذى صلبوه اليهود . باب شهادة عيسى على نفسه فى يهودا . باب ابتداء شهادة اليمين بعد غلبه . باب الأرواح السبع . باب القول فى الأرواح الأربع الزوال . باب الضحكة . باب شهادة آدم على عيسى . باب التقاط من الدين . باب قول الدّيسانيتين فى النفس والجسد . باب الرد على الدّيسانيتين فى نفس الحياة . باب الخنادق الثلاثة . باب حفظ العالم . باب الأيام الثلاثة . باب الأنبياء . باب القيامة . فهذا ما يحتوى عليه سفر الأسرار . كتاب سفر الجبارة ويحتوى ... كتاب فرائض السّماعين . باب فرائض المجتبيين . كتاب الشاوقان ويحتوى على باب انحلال السّماعين . باب انحلال المجتبيين . باب انحلال الخطاة . كتاب سفر الأحياء ويحتوى ... كتاب فرقاطيا ويحتوى ...

### اسماء الرسائل التى لمانى والائمة بعلمه

رسالة الاصلين . رسالة الكبراء . رسالة هند العظيمة . رسالة هبى البر . رسالة قضاء العمل . رسالة كسكر . رسالة فتح العظيمة . رسالة أرمينية . رسالة أموليا الكافر . رسالة طيسفون فى الورقة . رسالة الكلمات العشر . رسالة المعلم فى الرسائل . رسالة وحم (١) فى خاتم الفم . رسالة خبر هات فى التّزيرة . رسالة خبر هات فى ... رسالة امهم الطيسفونية . رسالة يحيى فى العطر . رسالة خبر هات فى ... رسالة طيسفون إلى السّماعين . رسالة فافى . رسالة هدى الصغيرة . رسالة سيس ذات الوجهين . رسالة

(١) در مطبع مصر : د رحمن .



بابل الكبيرة . رسالة سيس و فتق في القصور . رسالة الجنة . رسالة سيس في الزمان .  
 رسالة سمعوس في العشر . رسالة سيس في الزهون . رسالة التدبير . رسالة أبا التلميذ .  
 رسالة ابرهي إلى الرها . رسالة أبا في الحب . رسالة ميسان في النهار . رسالة أبا في ...  
 رسالة حمرانا في الهول . رسالة أبا في ذكر الطيب . رسالة عبد يسوع في المصبات .  
 رسالة حمرانا في الوصايات . رسالة شابل وسكي . رسالة أبي في الزكوات . رسالة  
 حدانا في الحمامة . رسالة أققورنا في الزمان . رسالة زكو في الزمان . رسالة سهراب  
 في العشر . رسالة الكرخ والعرا . رسالة سهراب في القوس . رسالة ابراحيا . رسالة  
 أبي يساهم المهندس . رسالة ابراحيا الزفر . رسالة العمودية . رسالة يحيى في الدراهم .  
 رسالة الفند في الاثمار الاربعة و بعد ذلك رسالة الفند في السعد الاول . رسالة بو  
 في ذر الوصايات . رسالة يوحنا في تدبير الصدقة . رسالة السماعين في الصوم والتذمر . رسالة  
 السماعين في النار الكبرى . رسالة الاهواز في ذكر الملك . رسالة السماعين في تعبير  
 يزدا نبحث . رسالة ميني القازية الاولى . رسالة ميني الثانية . رسالة العشر والصدقات . رسالة  
 اردشير و ميني . رسالة سلم و عنصرا . رسالة حطا . رسالة خبرهات في الملك . رسالة  
 ابراحيا في الاستعانة (١) أو المرضي . رسالة اردد في الدواب . رسالة اجا في الخفاف . رسالة  
 الحملان النيرة . رسالة مانا في التخليص . رسالة مهر السماع . رسالة فيروز و راسين .  
 رسالة عبدبال في سفر الاسرار . رسالة سمعون و رمين . رسالة عبدبال في الكسوة .

#### قطعة من اخبار المنيانية و تغلبهم في البلدان و اخبار رؤسائهم

اول من دخل بلاد ماورالنهر من غير التمنية من الأديان : المنيانية و كان السبب  
 فيه ان ماني لما قتله كسرى و صلبه و حرّم على أهل مملكته الجدل في الدين جعل  
 يقتل أصحاب ماني في أي موضع وجدهم فلم يزالوا يهربون منه إلى ان عبروا نهر  
 بلخ و دخلوا في مملكة خان فكانوا عندد و خان بلسانهم لقب يلتقبون به ملوك الترك  
 فلما نزل المنيانية بماوراءالنهر (٢) إلى ان انتشر أمر الفرس وقوى أمر العرب فعادوا إلى  
 هذه البلاد . وسيما في فتنة الفرس وفي أيام ملوك بني أمية فان خالد بن عبد الله القسري

(١) در اصل مطبوع « اصغى » . (٢) مرحوم علامه فقيد محمد قزوینی . در حاشیه نسخه

خود « که اکنون در بهانه دانشکده ادبیات است » در اینجا « بخواهناک » افزوده است .

كان يعني (١) بهم ألا أن الرباسما كانت تعقد ألا ببابل في هذه الديار، ثم يعضى الرئيس إلى حيث يأمن من البلاد، و آخر ما انجلوا في أيام المقتدر فأتهم لحقوا بخراسان خوفا على نفوسهم من تبقى منهم ستر أمره وتنقل في هذه البلاد، و كان اجتمع منهم سمرقند نحو خمس مائة رجل فاشتهر أمرهم و أراد صاحب خراسان قتلهم فأرسل إليه ملك الصين، و احسبه صاحب التفرغز، يقول: إن في بلادى من المسلمين أضاف من في بلادك من أهل دينى و يحلف له إن قتل واحدا منهم قتل الجماعة به و أخرج المساجد و ترك الارصاد على المسلمين في سائر البلاد فقتلهم فكف عنهم صاحب خراسان و أخذ منهم الجزية. و قد قتلوا في المواضع الإسلامية. فأما مدينة السلم فكانت اعرف منهم في أيام معز الدولة نحو ثلثمائة و أما في وقتنا هذا فليس بالحضر منهم خمسة أنفس. و هؤلاء القوم يسمون أجابى و هم برستاق سمرقند و الصغد و خاصة بنونكت.

اسماء و ذكر رؤساء المانية في دولة بنى العباس و قبل ذلك

كان (٢) الجعدي درهم الذى ينسب اليه مروان بن محمد فيقال مروان الجعدي و كان مؤدبا له و اولده فادخله في الزندقة و قتل الجعد هشام بن عبد الملك في خلافته بعد أن أطال حبسه في يد خالد بن عبد الله القسري فقال إن آل الجعد دفعوا رقة إلى هشام يشكون ضعفهم و طول حبس الجعد فقال هشام أهو حتى بعد؟ و كتب الى خالد في قتله فقتله يوم أصبح وجعله بدلامن الأندلسية بعد أن قال ذلك على المنبر بأمر هشام فإنه كان يرمى، اعنى خالدا، بالزندقة و كانت أمة نصرانية و كان مروان الجعدي زنديقا.

ومن رؤسائهم المتكلمين الذين يظهرون الاسلام و يعطون الزندقة ابن طالوت، ابو شاكر، ابن اتى ابى شاكر، ابن الاعلى الحريرى، نعمان بن ابى العوجا، صالح بن عبد القدوس و هؤلاء كتب مصنفه في نصرة الاثنى و مذاهب أهلها و قد نقصوا كتباً كثيرة مصنفها المتكلمون في ذلك، و من الشعراء: بشار بن برد، اسحق بن خلف، ابن ساه، سلم الخاسر، على بن الخليل، على بن ثابت، و ممن تشهر اخيرا ابو عيسى الوارق و ابو العباس التاشى و الجيهانى (٣) محمد بن احمد.

(١) ط. «يعنى» (مطابق طبع مصر) درست مباحث. (٢) مرجوع علامة تعبد محمد قزوينى  
در نسخه خود بعد از كلمه كان «ط» منهم «افزوده است». (٣) مرجوع علامة تعبد محمد قزوينى  
در حاشیه نسخه خود نوشته است، «ط» الجيهانى.

### ذكر من كان يرمى بالزندقة من الملوك و الرؤساء

قيل إن ألبرامكة بأسرها الأمحمد بن خالد بن برمك كانت زنادقة وقيل في الفضل و أخيه الحسن مثل ذلك و كان محمد بن عبيد الله كاتب المهدي زنديقاً واعترف بذلك فقتله المهدي . قرأت بخط بعض أهل المذهب أن المأمون كان منهم وكذب في ذلك . قيل كان محمد بن عبد الملك الزيات زنديقاً .

### ومن رؤسائهم في المذهب في الدولة العباسية

أبو يحيى الراس . أبو علي سعيد . أبو علي رجا . يزدان بنخت وهو الذي أحضر المأمون من الرى بعد أن أتمه فطمة المتسلمون فقال له المأمون : أسلم يا يزدان بنخت فلو لا ما أعطيتك أتياء من الأمان لكان لنا ولك شأن . فقال له يزدان بنخت نصيحتك يا أمير المؤمنين مسموعة وقولك مقبول ولنكتك ممن لا يجبر الناس على ترك مذاهبهم . فقال المأمون آجل و كان أنزله بشاحية المحرم و و كذل به حفضة خوفاً عليه من القوغاء و كان فصيحا لسانا .

### و من رؤسائهم في وقتنا هذا

انتقلت الرئاسة الى سمرقند و ساروا بمقدونها ثم بعد ان كانت لا تتم الآبابل و صاحبهم ثم في وقتنا هذا .

### الديصانية

إنما سُمي صاحبهم بديصان باسم نهر ولد عليه وهو قبل ماني والمنحبان قريب بعضهما من بعض و إنما بينهما خلف في اختلاط الثور بالضلمة ... وأصحاب ابن ديصان بنواحي البطائح كانوا قديما وبالصين وخراسان أهم متهم متفرقون لا يعرف لهم مجمع ولا بيعة . والمنائية كثير جداً .

### المرقونية

أصحاب مرقيون وهم قبل الديصانية وهم طائفة من التصاري أقرب من المنائية والديصانية و زعمت المرقونية أن الأصلين القديمين الثور والضلمة و أن هاهنا كوننا ثالثاً مزجها وخالطها ... وهم يشترون بالتصراية وهم بخراسان كثير و أمرهم ظاهر كظهور أمر المنائية .



کتاب رسالتہ فی الرد علی المناہیۃ. کتاب رسالتہ فی الرد علی التثویۃ.  
 ص ۳۵۵ (طبع مصر ص ۴۹۰-۴۹۱) [در قسمت «مذاهب اهل القین وشیء من اخبارهم»]:  
 ما حکاه لی الراہب التجراہی الوارد من بلاد الصين فی سنة سبع و سبعین و ثلثمائة ...  
 و سألت الراہب عن المذهب فقال أن کثرهم تنویۃ و سمنیۃ ...  
 ص ۳۵۶ (طبع مصر ۴۹۳):

فأما مذهب الملک و اکابر الناس فتنویۃ و سمنیۃ.

### اختلاف قراآت

یا

نسخه بدلہای قسمتی کہ درباره مانی و مانویان از الفہرست نقل شده است (۱)  
 ص ۱۴۹ س ۱۶: (بجای فتق) L: «فتق» V: «فتق» (بجای برزام) H: «بردزام» L: «برزام» V: «برزام» (بجای الحکائیۃ) H.C: «الحکائیۃ» L: «الحسیر کائیۃ» V: «الحسیر کائیۃ».

ص ۱۵۰ س ۱: (بجای میس) H.C: «میس» (بجای مرمریم) C: «مریم».  
 (بجای وقیل) V: «وقیل» (بجای اسقف) L.H.C: «اسقف» S: «» (بجای قنی) H.C: «فہی» L: «متی» V: «مسی» (بجای والعربان) C: «والعربان».  
 H: «والعربان» L: «والعربان» V: «والعربان» و بعقیدہ فلیشر Fleischer  
 «اسقف فہی و العربان» را باید «اسقف قنی و العربان» خوانند. (بجای حوحی) L: «جر جی» V: «جر جی» V.L: «و با کایا» را ندارد. (بجای اخنف) C: «اخیف» (بجای الرجل) C: «الرجل» S: «» (بجای یئزل) V.L: «یقول» S: «» (بجای طیسفون) H.C: «طیسفون» (بجای فتق) L: «فتق» V: «فتق» (بجای یحضر کما) H: «محضر کما» S: «» (بجای فتق).

(۱) در این کتاب چنانکہ قبلاً ذکر شد از الفہرست طبع لیبزیک استفاده شد است و فلوگل  
 ناشر کتاب مزبور در صفحہ سوم آن «(یس از مقدمہ کہ ۲۲ صفحہ است و با ارقام معروف برومی  
 مرقوم) از نسخ اساس طبع و علائم اختصاوی کہ برای آنها قراردادہ است سخن میگوید. علائم مذکورہ  
 برای نمایانن نسخہ بدلہا در اینجا نیز بکار رفته است.

L. : « فُتِق » . ( بجای ناکل ) V.H. : « یا کل » . L. : « ما کل » . ( بجای نشرب )  
 V.H. : « یشرب » . س ۶ : ( بجای تنکح ) H. : « یشکح » . L. : « شکح » .  
 ( بجای تکرر ) H. : « مکرر » . L. : « فکرر » . V. : « و کرر » . ( بجای فتق ) L. :  
 « فُتق » . س ۷ : ( بجای دسمیان ) C. : « دسمیان » . H. : « دسمیان » . L. :  
 « دسیمان » . ( بجای بالمفتسلة ) L. : « بالمعسلة » . V. : « بالمفتسلة » . ( بجای البطائح )  
 L. : « و بالمطاح » . س ۱۰ : ( بجای فیصمد ) H. : « فتمعد » . ( بجای برد ) V. :  
 « برده » . ( بجای اباه ) H. : « اناه » . س ۱۲ : ( بجای اثنا عشرة ) H.C. : « اثنا عشر » . ( بجای  
 جنسان ) H. : « حیان » . L. : « حسان » . س ۱۳ : ( بجای الثوم ) V. : « الثوم » .  
 س ۱۴ : ( بجای اعترل ) L. : « اعزل » . س ۱۵ : ( بجای یان ) C. : « نان » . L.H. :  
 « نان » . ( بجای تظهر ) H. : « یتظهر » . L. : « یتظهر » . V. : « یتظهر » . ( بجای فقال ) V. :  
 « فقالله » . س ۱۶ : ( بجای فتنادی ) H. : « فتادی » . V. : « فینادی » . س ۱۸ : ( بجای  
 و اختارك ) H. : « اخبارك » . ( بجای لرسالته ) L. : « انسالته » . س ۱۹ : ( بجای  
 ندعو ) V.H. : « یدعوا » . ( بجای و تحتمل ) V.L.H. : « و یحتمل » . س ۲۰ :  
 ( بجای المانویة ) L.H.C. : « المانویة » . ( بجای اردشیر ) V.H. : « اردشیر » .  
 س ۲۲ : ( بجای زکوا ) C. : « زکوا » . H. : « دکوا » . V. : « ذکوا » . س ۲۳ : ( بجای  
 المالوس ) C. : « المالوس » . H. : « العالوس » . L. : « المالوس » . V. : « المالوس » .  
 س ۲۴ : ( بجای ططوس ) C. : « ططوش » . V.L. : « ططسون » . ( بجای انطونیانوس )  
 L. : « انطوسایرس » . V. : « انطوسایرس » .

ص ۱۵۱ س ۲ : ( بجای الفارقلیط ) L. : « البارقلیط » . V. : « البارقلیط » . س ۳ :  
 C. : « کتب » . راندارد . س ۴ : ( بجای وجول ) V.H. : « وجول » . س ۵ : V.L. :  
 « اخذ فیروز » . راندارد . س ۷ : C. : « کلمة علی » . راندارد . س ۸ : ( بجای یعز ) V. : « یعز » .  
 س ۱۰ : ( بجای فی ) L. : « من » . V.L. : « کلمة » . ناحیه » . راندارد س ۱۱ : V.L. :  
 « نیارک » . راندارد . س ۱۲ : ( بجای و بناء العالم والحروب ) V.L. : « ربناء الجیروت » .  
 س ۱۵ : ( بجای والقیب ) V.L. : « والقیب » . C. : « روحانیة » . راندارد . س ۱۶ : ( بجای  
 والمروة ) H.C. : « والمروة » . V.L. : « ازلیان » . راندارد . س ۱۷ : ( بجای والقیب )

V.L. : « والفيت » . س ١٨ : « (بجای والکون) C. : « فالکون » . (بجای خمسة)  
 II. : « خمس » . س ١٩ : « (بجای الشباب) L. : « الصعاب » V. : « الصفات » . (بجای  
 والسموم) V. : « والتسيم » . (بجای الکون) V.L. : « الثور » . س ٢٠ : « (بجای حاجز)  
 V. : « حائر » . (بجای يمتنه) L. : « يمينه » . س ٢١ : « (بجای نهاية) V.L. : « بهاء » . س ٢٢ :  
 (بجای عناصر) V.L. : « عناصر » . (بجای ازليّة) L. : « بازليّة » V. : « نازليّة » . س ٢٣ :  
 V.L. : « اربع » را ندارد و بعد از کلمه « دواب » « اربعة » دارد V.L. : « هذا » را ندارد .  
 ص ١٥٢ س ١ : « (بجای واسترط) V. : « واشترط » . (بجای ومتر) V. : « وحر » و H.  
 این کلمه را ندارد . س ٢ : V.L.H. : « الثور » ١٠ ندارد . س ٣ : « (بجای بعض) L. : « بعضه » .  
 س ٦ : « (بجای اقهره) H.C. : « القهرة » . (بجای اولئك) C. : « اولاتلك » . س ٧ : « (بجای  
 فاولد) V. : « فاولر » . (بجای بروج) C. : « بروج » H. : « تزوج » L. : « بروج » .  
 (بجای يمتنه) C. : « ثمانية » L.H. : « ثمانية » . (بجای عالمية) C. : « عالمية » . (بجای  
 ومناصره) C. : « ومناصره » . (بجای الاثنى عشر) H. : « الاثنا عشرة » . س ٨ :  
 V.L. : « کلمة » « القديم » را ندارد . C. : « کلمة » « الظلمة » را ندارد . س ٩ : « (بجای واتخذهم)  
 V.L. : « واتخذهم » . س ١٠ : « (بجای بالثور المسبح) C. : « بالثور المسبح » H. : « بالثور  
 المسبح » L. : « بالنصر المسبح » V. : « بالنصر المسبح » . (بجای بالماء ذي) Codd. : « بالمادی » .  
 (بجای الهباء) L.H.C. : « الهباء » V. : « الها » . س ١١ : « (بجای كالمجن) L.H.C. :  
 « كالمجن » V. : « كالمجن » . (بجای والسنان) H. : « والسناد » V. : « والسنان » .  
 س ١٢ : « (بجای العربي) C. : « العربي » H. : « العربي » V. : « العربي » .  
 س ١٣ : « (بجای جنة) C. : « حبة » H. : « حبة » . س ١٤ : « (بجای فاقتلوا) C. :  
 « فاقتلوا » H. : « فاقتلوا » . س ١٥ : « (بجای واستنفذه) C. : « واستنفذه » . س ١٦ :  
 (بجای حبيب) L. : « حذب » V. : « حديث » . (بجای وخلص) H.C. : « وتخلص » .  
 L. : « وخلص » V. : « وخلص » . س ١٧ : « (بجای الجهنمات) V. : « الجهات » . (بجای البهجة)  
 H. : « البهجة » L. : « البهجة » . س ١٨ : « (بجای طعننا الى) H.C. : « طعننا الى » L. : « طغافى » .  
 V. : « طغافى » . (بجای غور) V.L. : « غورا » . (بجای تلك) Codd. : « ذلك » .

(بجای و ابصر) V.L. : « و ابصر » . س ۱۹ : (بجای والزجربون) L.H. : « والزحربون »  
 V. : « والحربون » و C. از « والزحربون » تا « المظلمة » را ندارد . س ۲۱ : (بجای  
 ابليس) V.L. : « الانسان » . (بجای بالانسان) V.L. : « بابليس » . س ۲۲ : (بجای  
 فما) L.H.C. : « بما » . س ۲۳ : (بجای والترويح) V. : « والترويح » . س ۲۴ :  
 (بجای والاذاء) V.L.H. : « والادواء » . (بجای فما) L.H.C. : « بما » .

ص ۱۵۳ س ۲ : (بجای و اشياء) C. : « و غیر » . (بجای والحسن) V. :  
 « والحسن » . س ۳ : (بجای الدرن) C. : « الدرد » . س ۵ : (بجای والتموير) H.  
 « والتموير » . L. : « والشور » . V. : « والشرر » . V.L. : « فمنها هذا الماء » را ندارد .  
 س ۶ : (بجای والتخنيق) H. : « والمحمق » . V. : « التحمق » . س ۷ : (بجای بالاجناس  
 الخمسة) V.L.H. : « بالاجناس » . س ۸ : (بجای غورالعمق) L. : « غورالقمر » . V.  
 « عون القمر » . (بجای تزید) V.C. : « یزید » . L.H. : « مزید » . س ۹ : (بجای  
 الحريرة) L. : « الحديسة » . V. : « الحديثة » . س ۱۱ : (بجای و بنائه) V.C. :  
 « و ثباته » . H. : « وسامه » . س ۱۲ : (بجای لتخلص) C. : « ليخلص » . H. : « لتخلص » . V.L. :  
 « لمعاص » . (بجای وثمانى) C. : « وثمان » . س ۱۳ : (بجای لككل) H.C. : « الككل » .  
 س ۱۴ : (بجای واسعة كل) V. : « واسعة لكل » . س ۱۵ : (بجای فى) V.L. : « على » .  
 س ۱۶ : (بجای عتبات) V.L. : « ساعات » . (بجای واحدة) Codd. : « واحد » .  
 H. : « وفى كل سكة » را ندارد . (بجای اثنى) V.L.H. : « اثنا » . س ۲۱ : (بجای  
 الحرّ) V.L. : « الجن » . (بجای الذی) H.C. : « التى » . س ۲۲ : (بجای السبح)  
 C. : « الصبح » . L. : « الشبح » . V. : « السح » . س ۲۳ : (بجای فيدفع) V. :  
 « فترفع » . (بجای تدفع) H. : « يدفع » . V. : « ترفع » . (بجای التسبيح) L. :  
 « الشبح » . V. : « السح » . س ۲۴ : (بجای فيسير) L. : « فسير » . V. : « قير » .  
 ص ۱۵۴ س ۱ : (بجای منعقد) V.L. : « فتعقد » . (بجای تقدر) V.H. : « يقدر » .  
 H.C. : « فعند ذلك » را ندارد . (بجای يرتفع) C. : « تربيع » . H. : « مربع » .  
 س ۲ : (بجای لحمل) L. : « محمل » . V. : « بحمل » . (بجای فيختلط) C. :



«فیخلط» V. L. H. : «فتختلط» س ۳ : «(بجای و تفور) C. : «و معور» H. :  
 «و معور» V. : «و بفور» . «(بجای قضاظرم) V. H. C. : «فیضظرم» . «(بجای  
 يتحلل) H. C. : «یشحل» س ۵ : «(بجای فاذا) C. : «فلما اذا» س ۶ : «(بجای  
 فیزجرها) C. : «فیزجرها» H. : «فتوحرها» L. : «فرجزها» V. : «فرجزها» .  
 «(بجای فترجع) H. C. : «فیرجع» س ۷ : «(بجای فیرقد) V. : «فرقد» .  
 «(بجای یسد) C. : «یشد» . «(بجای فیردمها) V. : «فردمها» س ۸ : «V. L. :  
 (و اذاها) را ندارد . «(بجای وزعمت) V. : «و زحمت» . «(بجای الماسية) V. L. :  
 «المسیه» س ۱۱ : «(بجای الاراکنة) C. : «الار کنة» س ۱۳ : «(بجای حواء) C. :  
 «حوآ» . «(بجای رأی) V. : «رأت» س ۱۵ : «(بجای و طیه) C. : «و  
 طینه» H. : «و طنه» L. : «و طیه» . «(بجای استلبه) I. H. C. : «استله» .  
 س ۱۶ : «(بجای و بوضح) L. : «فیوضح» س ۱۷ : «بعد از «الار کونین» در V. :  
 «الشهوة والحرس» و در L. : «والحرس» دارد . «(بجای فحیسوهم) V. : «فحیسوهم»  
 «(بجای واستنقذوا) C. : «واستبدروا» H. : «واستدروا» س ۱۹ : «(بجای یدنوا)  
 C. : «یریدا» V. L. H. : «یدنوا» س ۲۰ : «(بجای بالشیق) V. H. : «بالشیق» .  
 س ۲۳ : «(بجای تسمى) H. : «یسمى» V. : «فسمى» . «(بجای ائمة)» در اینجا  
 بعد از آن L. H. C. : «ایشت» .

ص ۱۵۵ س ۱ : «(بجای جاز) H. : «جاز» V. L. : «صار» س ۳ : «(بجای  
 فریاد) L. H. C. : «فریاد» . «(بجای بر فریاد) H. C. : «بر فریاد» L. : «بر فریاد» .  
 س ۵ : «(بجای مثن) L. : «مم» V. : «ثم» س ۶ : «(بجای فشکا) V. : «فاشکلی» .  
 س ۷ : «(بجای قدمه) I. : «فدفعه» V. : «فقدفه» س ۹ : «(بجای رطانة) C. :  
 «رطان» V. L. : «بطلان» . «(بجای لیسحر) C. : «لیسحر» H. : «لیسحر» .  
 «(بجای و تصدت) C. : «و تصد» . «(بجای الشجر) V. L. H. : «الشجر» س ۱۱ :  
 «V. L. : «و اعتل» را ندارد س ۱۲ : «(بجای فاخذ» C. : «واخذ» H. : «واحدة» .  
 س ۱۳ : «(بجای فانفذ) H. C. : «فانفذ» . «(بجای و بیاعنوها) V. H. C. : «و

تباعدها \* L. : \* و ساعدوا \* س ۱۴ : ( بجای دائرات ) V.L. : \* دوائر \* .  
 س ۱۵ : ( بجای و تنجی ) V.L.H. : \* و سحی \* س ۱۶ : V. : \* له \* را ندارد .  
 ( بجای واحدا ) V. L. H. : \* واحد \* س ۱۷ : ( بجای البهاء ) H.C. : \* اليها \* .  
 ( بجای الی آدم ) V. : \* آدم \* س ۱۸ : ( بجای یغدی ) C. : \* تعدی \* س ۱۹ :  
 ( بجای شائل ) C. : \* شایل \* H. : \* شایل \* س ۲۰ : ( بجای الی آدم ) H. : \* لادم \* .  
 س ۲۱ : ( بجای رآء ) V. L. : \* راها \* . ( بجای شائل ) C. : \* شایل \* H. : \* شائل \* .  
 ( بجای و عدله ) C. : \* و عدله \* . ( بجای تنطلق ) C. : \* تنطلق \* V.H. : \* ينطلق \*  
 L. : \* ينطلق \* س ۲۲ : ( بجای نور ) H.C. : \* نور \* . ( بجای و اقام ثم ) V. :  
 \* فاقام \* س ۲۳ : ( بجای شائل ) C. : \* شایل \* H. : \* شائل \* L. : \* شائل \* .  
 ( بجای و روفر یاد ) C. : \* و روفر یار \* H. : \* و روفر یار \* L. : \* و روفر یاد \* V. :  
 " و روم باد " . ( بجای و بر فر یاد ) C. : \* و بر فر سار \* H. : \* و بر فر سار \* L. :  
 \* و بر فر یاد \* V. : \* و بر یاد \* . ( بجای دبروا ) C. : \* دبروا \* H. : \* دبروا \* .  
 ( بجای بالصدیقوت ) C. : \* بالصدیقون \* . ( بجای نحو ) V.H.C. : \* نحن \* .

ص ۱۵۶ س ۱ : ( بجای ازلیین ) V. : \* ازلیتین \* س ۳ : ( بجای والقیب ) L. :  
 \* والصب \* V. : \* والقیث \* س ۴ : ( بجای بهجة ) C. : \* و بهجة \* س ۵ :  
 ( بجای یشرق ) V.L.H. : \* یسرق \* س ۷ : ( بجای وطیبا طیباً ) H.C. : \* و طینا  
 طینا \* V.L. : \* طیبا طیباً \* . ( بجای و ابوابات ابوابات ) L. : \* و ابواما ابواما \* .  
 س ۹ : ( بجای و ازهر ) C. : \* و اظهر \* . ( بجای و ظلالا ظلالا ) L.H. : \* و ظلا ظلا \*  
 V. : \* و ظلا ظلا \* س ۱۱ : H. : \* قال \* را ندارد . س ۱۲ : ( بجای العاملون ) C. :  
 \* العایمون \* H. : \* العامون \* س ۱۴ : ( بجای اعماق ) L. : \* اغماق \* . ( بجای  
 و اغوار ) L. : \* و اغوار \* . ( بجای و غیاض ) C. : \* و عیاض \* H. : \* و عیاض \* .  
 س ۱۵ : ( بجای متشعبة ) H.C. : \* متشعبة \* L. ( ؟ ) V. : \* متشعبة \* . ( بجای  
 حرشاث ) C. : \* حرشاث \* V. : \* حرسات \* . بجای \* و ینایع \* ناشر کتاب  
 \* و ینبع \* را ترجیح میدهد . ( بجای و من ردم ) C. : \* من ردم \* س ۱۶ : ( بجای

من بلاد) V. : \* و من بلاد \* . (بجای ارفع) V. : \* ارفع \* . س ۱۷ \* (بجای حمة)  
 L. : \* خمسة \* . V. : \* خمسة \* . (بجای غور) L. : \* غور \* . س ۱۸ \* (بجای  
 الزفيه تراب و عناصر) C. : \* الوفية دهباب و عياض \* . H. : \* الوفية دهباب و عناصر \*  
 L. : \* الوفية و تراب و عناصر \* . V. : \* الوفية و تراب و عناصر \* . (بجای و عناصر)  
 H. C. : \* و عياض \* . (بجای الريح) H. : \* الدليج \* . (بجای و عناصر) C. : \* و عياض \*  
 L. H. : \* و عناصر \* . س ۱۹ \* (بجای ثلثك) L. : \* لتيك \* . V. : \* لتيك \* . (بجای  
 و ثلثك) : \* و ثلثك \* . L. : \* و ثلثك \* . V. : \* و ثلثك \* . س ۲۱ \* (بجای  
 للانسان) H. C. : \* الانسان \* . H. : \* كلمة \* ان \* را ندارد . س ۲۳ \* (بجای اذية) H. :  
 \* اذيه \* . L. : \* اذيه \* . س ۲۴ \* (بجای و السحر) L. : \* و السحر \* . (بجای و الرباء)  
 C. : \* و الرباء \* . L. : \* و الرباء \* . V. : \* و الرباء \* . س ۲۵ \* . H. : \* و الرباء \* . را ندارد .  
 ص ۱۵۷ س ۱ \* (بجای بقعه) H. C. : \* بقعه \* . (بجای و يكون) L. :  
 \* و يكون \* . س ۲ \* (بجای السقاءين) V. : \* السامعين \* . (بجای خوانيم) L. : \* خوانيم \* .  
 س ۵ \* . V. L. : \* ابدأ \* . را ندارد . (بجای الاربع) H. C. : \* الاربعة \* . س ۱۳ \* (بجای  
 فيمسخ) L. : \* فيتمسخ \* . س ۱۴ \* (بجای يسجد) V. : \* ليسجد \* . بعد از \* سجده \*  
 C. : \* هذا الكلام (الكلام) ۱ \* . را دارد . (بجای مبارك) L. : \* مبارك \* . س ۱۵ \*  
 (بجای و مستبح) L. : \* و يسبح \* . V. : \* و يسبح \* . س ۱۷ \* (بجای الحياء) H. :  
 \* الحياء \* . س ۱۸ \* (بجای اسجد و اسبح) V. : \* اسجدوا و سبح \* . س ۱۹ \* (بجای  
 و عالموك) V. C. : \* و عالمون \* . س ۲۱ \* (بجای و حياة و بر) H. : \* و حياة  
 و بر \* . L. : \* و حنو و بر \* . V. : \* و حنو و سر \* . (بجای للآلهة) C. : \* للاله \* .  
 (بجای و للملائكة) Codd. : \* و الملائكة \* . س ۲۲ \* (بجای و للانوار) L. H. :  
 \* للانوار \* . V. : \* والانوار \* . H. C. : \* و للجنود كلهم \* . را ندارد . س ۲۳ \*  
 (بجای الكبرياء) C. : \* الاكبر \* . H. : \* المكبرا \* . (بجای و للآلهة) C. : \* الهه \*  
 L. : \* و الآلهة \* .

ص ۱۵۸ س ۴ \* (بجای المغرب) L. : \* العتمة \* . (بجای غروب) V. L. :

\* المغرب \* . V. L. : \* از \* الشمس \* (س ۴) تا \* المغرب \* (س ۵) را ندارد . س ۶ \*

(بجای البشیر) L: «السّر» V: «السفر» (بجای یصام) H: «یصام» V. L: «س ۷»  
 از «یصام یومین» تا «اهل الهلال» را ندارد. س ۹: V. L: «حینشد»  
 را ندارد. س ۱۰: (بجای المناویة) H C: «المناویة» (بجای اوجب)  
 C: «وجب» س ۱۱: (بجای المانویة) V: «المانویة» س ۱۳: (بجای عن)  
 V: «مد» س ۱۵: (بجای بالدمناوریة) C: «بالدمناوریة» H: «بالدمناوریة»  
 I: «الدمناوریة» س ۱۵: (بجای تتم) Codd: «تتم» س ۱۷: (بجای اقتضت)  
 V: «اقتضت» (بجای فی ولایة) V L: «وفی ولایة» س ۱۸: (بجای القسری)  
 C: «القسری» H: «العشری» V. L: «العراق» را ندارد. (بجای وانضم)  
 V: «فانضم» (بجای زاد هرمز) H: «زاد هرمز» L: «زادهمهر» V:  
 «زاد مهر» س ۱۹: (بجای له) H. C: «فی» (بجای دنیا عریضة) H. C:  
 «دسا عریضة» V: «دیناً عریضة» س ۲۳: (بجای ابنی) H. C: «ابن» L:  
 «ابنی ابی» (بجای الیبع) C: «التبع» (بجای زادهرمز) H: «زاد هرمز» L:  
 «زاد مهر» V: «ادمهر».

ص ۱۵۹ س ۱: (بجای انجیل) H: «انجیل» V. L: «ارتجیل» (بجای  
 سألوه) V: «سألوه» (بجای فقال) V: «فقال لهم» س ۲: (بجای وابق)  
 C: «واق» H: «واق» (بجای زادهرمز) H: «زادهرمز» L: «زادهرمز»  
 V: «زادهرم» س ۳: (بجای المانویة) L: «المانویة» (بجای والمقلاصة)  
 L. H: «والمقلاصة» س ۵: (بجای الدیجوری) V. L: «الدیجوری» (بجای  
 المانویة) L: «المانویة» س ۶: (بجای وظهر) V: «فظهر» (بجای من) C:  
 «فی» س ۷: V L: «از فی ذلك الوقت» تا «الی ان ظهر» (اول س ۱۰) را ندارد.  
 (بجای یزدرمهر) H. C: «سردمهر» (بجای واستمال) Codd: «واشتمال»  
 س ۱۰: (بجای یزدانبخت) C: «یزدانبخت» H: «برداشخت» L: «بن ادسخت»  
 V: «ابن ادسخت» (بجای فخالف) C: «مخالف» H: «مخالف» (بجای وادری  
 بهم) H: «وادری» L: «وارد مهم» V: «این عبارت را ندارد» س ۱۲: (بجای  
 ومما فعلته) C: «وما فعلته» س ۱۳: (بجای القسری) C: «القسری» (بجای

مهر) : V. « حمهرا » : س ۱۴ : « بجای سعید » : V. « سعد » : « بجای ثم » : L.  
 « بن » : V. « بن » : « بجای خلفه » : V. « خلفه » : س ۱۵ : « بجای هرمزد »  
 C. « هرمز » : L. H. « هرمرد » : س ۱۶ : « بجای بخالطون » : C. « بخالصون » :  
 س ۱۸ : « بجای الباب » : L. H. C. « باب » : « بجای المار - والمار » : V. « المان -  
 والمان » : س ۲۰ : « بجای والصلب » : V. « واما الصلب » : « بجای لا » : V. « فلا »  
 « بجای بعض » : V. L. « عن بعض » : « بجای الرجلین » : V. « الرجل » : س ۲۱ :  
 « بجای ینتقص » : C. « ینتقص » : H. « سقص » : L. « سمقص » : س ۲۲ : L. H. C.  
 « یزعم » : « را ندارد » : س ۲۳ : « بجای فیزعم » : L. « فزعم » : V. « فزم » : V.  
 پس از کلمه « شیطان » عبارات ذیل را دارد :

وحاشاه ثم حاشاه من نسمية الشيطان الى عيسى النبي عليه السلام والحال ان الشيطان  
 كافر بالله ومخلد في النار كذلك ان ماني شيطان الاخ ويكفر بسبب استناد الشيطان الى  
 عيسى النبي عليه السلام وجميع الانبياء من طرف الله معصم من هذه اللغويات ومسلمون  
 فمن انكر هذا القول الصحيح فقد نرى بعد موته في الآخرة ما يقولون بافواههم ما ليس  
 في قلوبهم الايمان والحاصل ان الماني مطرود من رحمة الله كمطرود الشيطان من الجنة  
 و ملعون فلتكن لعنة الله على الكاذبين في حق الانبياء .

ص ۱۶۰ س ۲ : « بجای رآلها نیرا » : C. « الهآ » : H. « الهاسرا » : L. « المسر »  
 V. « المنیر » : « بجای بصورة » : L. « الصورة » : س ۳ : « بجای الركوة » : C.  
 « الزكوة » : V. « الركوة » : س ۴ : « بجای البكر » : L. « النكر » : « بجای  
 الشبهة » : C. « الشبه » : « بجای بسمه » : C. « بسمه » : H. « بسمه » : L. « بسمه »  
 V. « بنسبه » : س ۵ : « بجای فيقربون » : H. « مقربون » : س ۶ : « بجای ولت هاربة »  
 V. « ولوا هاريين » : س ۷ : « بجای الركوة » : H. « الزكوة » : L. C. « الزكوة » :  
 « بجای السبح » : V. H. « السبح » : L. « الشبح » : C. « كلمة السبح » : « را ندارد » : س ۸ : « بجای  
 التهنئة » : H. « الههه » : L. « البهيمه » : V. « الههه » : « بجای تم » : H. « لم » : س ۹ :  
 « بجای فتجنذب » : C. « فتجنذب » : H. « فتجنذب » : V. « فيجتنب » : س ۱۱ : « بجای

القاتل ( H.C. : القاتل \* V. : القاتل \* . س ۱۳ ) (بجای فیخلصونه) L. : « فیخلصونه  
 بد \* V. : فیخلصون \* . (بجای شبه) H. : سنه \* . (بجای منامه) L. : « مثاله \* .  
 س ۱۵ \* (بجای الاهوال) H. : الاهواء \* . (بجای فلا) V. : ولا \* . س ۱۷ \* (بجای  
 واروه الاهوال) C. : و آروه \* . (بجای فیحذر) H. : فتحذر \* L. : « فخصر \* .  
 س ۱۸ \* (بجای لخلاصه) C. : الخلاصه \* V. L. H. : الخلاصه \* . (بجای لتوبیخه) H. :  
 « التوبیخه \* L. : « التوبیخه \* V. : از \* وانما \* تا \* الحقیقه \* را ندارد . س ۱۹ \*  
 (بجای فیدحی) V. : « فیدحی \* . (بجای به) H. C. : بهم \* . س ۲۰ \* (بجای لسمات)  
 C. : « سمات \* H. : « سمات \* H. : « الی \* را ندارد . س ۲۳ \* (بجای الجدی)  
 V. L. : « الجری \* . (بجای البشیر) V. C. : « والبشیر \* L. H. : « والتبیر \* . س ۲۵ \*  
 (بجای الکبر) H. C. : « الکسر \* V. : « الکثیر \* . (بجای والبناء - الیمن) C. :  
 « والساکین \* . (بجای البنیات) C. : « البنیان \* H. : « السان \* V. L. : « الشان \* .  
 ص ۱۶۱ س ۱ (بجای مطیفین) V. : « مطیفین \* . (بجای الیهاتم) H. C. : « الیهاتم \* .  
 (بجای ذلک) V. L. : « ذلک \* . س ۲ \* (بجای فیجلسون) V. L. : « فیجلس \* . (بجای  
 فیه ثم) V. L. : « فیه \* . س ۳ \* (بجای و یسفر فون) H. C. : « و یسفر فون \* L. : « و  
 یسفر فون \* V. : « و یسفر فون \* . (بجای فی ثلث) V. H. C. : « فی ذلک \* . (بجای قایرة)  
 L. : « ماردة \* . س ۴ \* (بجای نظیر) L. : « نظیرا \* . (بجای لا تمون) H. : « الایمون \* .  
 (بجای و یضرعون) H. C. : « و یضرعون \* L. : « یضرعون \* . س ۵ \* (بجای فلا)  
 C. : « ولا \* . (بجای یحییونهم) V. : « یحییونهم \* . س ۶ \* (بجای سورتهم) H. C. :  
 « سورهم \* . س ۸ \* V. L. : « فمن ذلک \* را ندارد . س ۹ \* (بجای الاسرار) V. :  
 « الاسرار \* . (بجای ابواب - باب) H. : « باب \* و V. L. : « این کلمه را ندارد . س ۱۰ \* (بجای  
 لیعقوب) H. C. : « یعقوب \* . س ۱۱ \* (بجای یهودا) V. H. C. : « یهوذا \* . (بجای  
 الیمن) V. L. : « الیمن \* . (بجای علیه) H. C. : « علیه \* L. : « علیه \* . س ۱۲ \* (بجای  
 السبع) V. L. : « السبعة \* . (بجای الاربع) H. : « الاربعه \* . (بجای الزوال) H. :  
 « الزوال \* و V. : « این کلمه را ندارد . س ۱۳ \* (بجای السقاط) V. C. : « السقاط \* .

H. : « السفلط » . س ۱۵ . ( بجای الاسرار ) . V. : « الاسفار » . C. : « وبعثوى » را ندارد . بعد از « وبعثوى » . L. : « على » و V. : « على مواضع » دارد . س ۱۶ . ( بجای فرائض ) . V. : « قرايس » . ( بجای المجتبین ) . C. : « المجتبین » . H. : « المحسن » . V. L. : « المحسنين » . ( بجای شابرقان ) . C. : « السايروان » . H. : « السايروان » . L. : « السايروان » . V. : « السائرولان » ( محتمل است السائر ) . ( بجای وبعثوى ) . V.H. : « بعثوى » س ۱۷ . ( بجای انحلال ) . C. : « الحلال » . ( بجای المجتبین ) . C. : « المجتبین » . H. : « المحسن » . L. : « المحسن » . V. : « المحسن » . ( بجای الخطاة ) . L.H.C. : « المحطاء » . V. : « الخطا » . V.C. : « وبعثوى » را ندارد . س ۱۸ . ( بجای فرقاطيا ) . C. : « فرقاطيا » . H. : « فرقاطيا » . V.L. : « فرقاطيا » . V. : « وبعثوى » را ندارد . س ۲۰ . ( بجای هند ) . V.L. : « الهند » . س ۲۱ . ( بجای قضاء ) . H. : « وعا » . س ۲۲ . ( بجای طيسقون ) . H.C. : « طيسقون » . L. : « طيسقون » . س ۲۳ . ( بجای وحمى ) . V.L. : « وحمى » . ( بجای خبرهات ) . L.H. : « حمراه » . V. : « جرهات » . ( بجای التعزبة ) . C. : « التعزبه » . H. : « التعزبه » . ( بجای خبرهات ) . L.H.C. : « حمراه » . V. : « جرهات » . V.C. : « فى » را ندارد . س ۲۴ . ( بجای امهم ) . L. : « امهم » . ( بجای الطيسقونيّة ) . C. : « الطيسقونيّة » . V.L. : « الطيسقونيّه » . ( بجای المعطر ) . H. : « المعط » . L. : « القطر » . V. : « المفطر » . ( بجای خبرهات ) . L.H. : « حمراه » . V. : « جرهان » . V. : « كلمه » فى را ندارد . C. : از « رسالة حمراه » تا « وافى » را ندارد . س ۲۵ . ( بجای فافى ) . H. : « وافى » . L. : « وافى » . V. : « وافى » . ( بجای سيس ) . H.C. : « سلس » . V.L. : « اين كلمه را ندارد .

ص ۱۶۲ س ۱ . ( بجای سيس ) . H.C. : « سلس » . ( بجای وفق ) . H. : « وفق »

V.L. : « وفع » . س ۲ . ( بجای سموس ) . H. : « سموس » . V.L. : « سموس » . ( بجای المشر ) . L. : « المر » . ( بجای أبا ) . L. : « انا » . ( بجای التلميذ ) . C. : « لتلميذ » . س ۳ . ( بجای امرى ) . V.L. : « مانى » . ( بجای ابافى ) . C. : « ابافى » .

( بجای ميسان ) H.C. : \* ميسان \* . V. : \* رسالة ابافى . . . \* را ندارد . س ۴ .  
 ( بجای الهول ) V.L. : \* الهولب \* . ( بجای المصبات ) C. : \* الهصبات \* . H. : \* الهصاب \*  
 L. : \* العصاب \* . س ۵ . ( بجای شایل ) H. : \* شاشل \* . L. : \* شاس \* . V. : \* ساس \* .  
 ( بجای و سکنی ) L. : \* و سلسی \* . V. : \* و سلپا \* . ( بجای ابی ) H.C. : \* ابی \*  
 V.L. : \* ای \* . س ۶ . ( بجای افقوربا ) H. : \* افقودبا \* . V.L. : \* افقوربا \* . ( بجای  
 زکو \* V.H. : \* زکو \* . L. : \* زکو \* . ( بجای سهراب ) L. : \* سهوان \* . V. : \* (۵)  
 از \* رسالة زکو \* تا \* العشر \* ( س ۷ ) را ندارد . س ۷ . ( بجای العشر ) L. : \* العسر \* .  
 ( بجای والعراب ) L. : \* والعراب \* . V. : \* والعران \* . ( بجای سهراب ) V.L. : \* سهوان \* .  
 ( بجای الفرس ) V. : \* العسر \* . ( بجای ابراحیا ) H.C. : \* ابی احبا \* . L. : \* ابس احبا \*  
 V. : \* ابراخا \* . س ۸ . ( بجای ابی یسام ) V.L. : \* ای سام \* . ( بجای ابراحیا ) H.C.  
 \* ابی احبا \* . V.L. : \* ای احد \* . ( بجای المعمودیة ) H.C. : \* المعمودیة \* . س ۹ .  
 [ بجای افعد ( که دو بار آمده است ) ] L.H.C. : \* افعد \* . ( بجای الاغشار ) H.  
 \* الاغشار \* . V.L. : \* الاغیان \* . C. : \* بعد از کلمه \* ذلک \* . له رسائل اخر \* دارد .  
 ( بجای السمذ ) V.L. : \* الشعب \* . V. : \* سو \* را ندارد . س ۱۰ . ( بجای الوسائد )  
 V.L. : \* الرسائل \* . ( بجای یوحنا ) C. : \* یوحنا \* . H. : \* یوحنا \* . L. : \* یوحنا \*  
 V. : \* یوحنا \* . س ۱۱ . ( بجای الکبری ) L. : \* البری \* . V. : \* البری \* . ( بجای  
 الاهواز ) H.C. : \* الاهوار \* . ( بجای تعبیر ) C. : \* تغییر \* . س ۱۲ . ( بجای یزدانبخت )  
 C. : \* یزدانبخت \* . H. : \* یزداسحت \* . L. : \* یزداسحب \* . V. : \* یزداسحب \* . ( بجای  
 مینق ) L. : \* مینق و مینق \* . V. : \* مینق \* . ( بجای و مینق ) V.L.H. : \* و مینق \* .  
 س ۱۳ . ( بجای سلم ) C. : \* سلام \* . ( بجای و عسرا ) L. : \* و عسرا \* . V.  
 \* و عسرا \* . ( بجای خیر هات ) H.C. : \* حمر هاب \* . L. : \* حر هاب \* . V. : \* حر هات \* .  
 ( بجای ابراحیا ) H.C. : \* ابراحیا \* . V.L. : \* ای احبا \* . س ۱۴ . ( بجای الخفاف )  
 L.H. : \* الخفاف \* . V. : \* الخفاف \* . س ۱۵ . ( بجای الحملان ) H.C. : \* الحلان \* .  
 ( بجای الثیرة ) H. : \* الیمره \* . L. : \* الیمره \* . V. : \* الیمره \* . ( بجای مانا ) H.



« مانا » V.L. : « مانی » . س ۱۶ ، [ بجای عبدال ( که دوبار آمده است ) ] H.C. :  
 « عبدال » V.L. : « عیدبال و عبدال » ، ( بجای سمعون ) V.L. : « سمعون » .  
 س ۱۷ ، ( بجای البلدان ) V.L. : « البلاد » ، س ۲۱ ، ( بجای « خان » و « و  
 خان » ) L. : « حان » و « و جان » V. : « خاقان » و « و خاقان » . س ۲۲ ،  
 ( بجای انشر ) L.H.C. : « انشر » .

ص ۱۶۳ س ۱ ، ( بجای یعنا ) H. : « بُعنا » V. : « یعنی » . ( بجای تعقد )  
 C. : « یعقد » H. : « یعد » V.L. : « یُعقد » . س ۳ ، ( بجای ثقی ) C. : « بقی » L. :  
 « بقی » V. : « یبقی » . ( بجای و ثقل ) H. : « و یقل » L. : « و یقل » V. : « و یقل » .  
 س ۴ ، ( بجای و اراد ) V. : « فاراد » . س ۵ ، ( بجای التفزغز ) H.C. : « المرعر » V. :  
 « البلغر » . س ۶ ، ( بجای و یحلف ) C. : « و تخلف » H. : « و یخلق » . ( بجای واحدا )  
 L.H.C. : « احدا » . س ۱۰ ، ( بجای أ جاری ) H. : « اجادی » L. : « الجاری » V. :  
 « آحادی » . ( بجای بنو نکت ) H.C. : « بنو نکت » L. : « بنو نکت » V. : « سی بکت » .  
 س ۱۲ ، ( بجای الجعد ) C. : « جعد » . س ۱۵ ، ( بجای و طول ) V. L. : « بطول » . ( بجای حی )  
 V. : « آحی » . س ۱۷ ، ( بجای اعنی ) H. : « ان » . س ۱۹ ، C. : « بعد از » الزندقة «  
 و هم » دارد . س ۲۰ ، V.L. : « الحریری » را ندارد . س ۲۱ ، ( بجای الموجا ) H. :  
 « المرجا » . ( بجای مصنفة ) V. : « مصنعة » . ( بجای الاثنین ) V.H.C. : « الاسین »  
 L. : « الاسن » . س ۲۲ ، ( بجای و من الشعراء ) C. : « و من الشعراء المنائیة » .  
 س ۲۳ ، ( بجای سانه ) C. : « سایه » L. : « سایه » V. : « سانه » Hotting. :  
 « سابه » . ( بجای سلم ) C. : « سلام » . ( بجای الخاسر ) Codd. : « الحاسر » hott. :  
 « الحاشر » . س ۲۴ ، ( بجای عیسی ) V. : « موسی » .

ص ۱۶۴ س ۳ ، ( بجای عبید ) V. : « عبد » . س ۴ ، V. : « ققتله المهدی »  
 را ندارد . ( بجای المذهب ) L. : « المذاهب » . بعد از ذلك C. : « کذبافاحشا » دارد .  
 س ۷ ، ناشران جلد دوم الفهرست طبع لیبریک گویند : در اینجا ابو علی رجا و سابقاً  
 ( درس ۱۵۹ س ۸ ) ابو سعید رجا ، که نیز سمت ریاست داشته ، ذکر شده است و در هر دو جا رجا

و بارجا ممکن است خوانده شود ولی در هر دو مورد (بجای رجا و رجا) باید گفت کلمه رجا صحیح میباشد. (بجای یزدانبخت) C. : «بردانبخت» H. : «بن دادشخب» L. : «بوداسخت» V. : «بوداسحب» س. ۸ : (بجای با یزدانبخت) C. : «یا ابن بردانبخت» H. : «یا بن داسخت» L. : «یا بوداسحب» V. : «یا بردسحب» س. ۹ : (بجای اعطیناک ایام) L. : «اعطیت الی اناه» V. : «ایام» را ندارد. (بجای لکن) H.C. : «لک ان» . (بجای یزدانبخت) C. : «بردانبخت» H. : «نردانبخت» L. : «برداسخت» V. : «برداسحب» . (بجای نصیحتك) V. : «نصحتك» س. ۱۰ : (بجای یجیر) C. : «تجیر» H. : «یخیر» س. ۱۱ : V. : «یناحیه» را ندارد. س. ۱۴ : (بجای یقندونها) V. : «یقندونها» V.L. : «ثم» را ندارد. (بجای تتم) L.H.C. : «تتم» .

## ۲۸

### کتاب

مفاتیح العلوم<sup>(۱)</sup>

تألیف

خوارزمی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۳۸۷ هـ . ق .)

ص ۳۷ - ۳۸ (در «الفصل الخامس فی أسامی آرباب العمل والتعلیل المختلفة»):

(۱) مرحوم علامه فقید محمد قزوینی درباره تاریخ تألیف مفاتیح العلوم تحقیق دقیقی کرده است و آنرا در پشت نسخه خود که طبع لیان است و اکنون در کتابخانه دانشکده ادبیات میانه (نزدیک محل و تاریخ طبع کتاب) و همچنین در حاشیه ص ۴ و ۵ مقدمه آن نوشته که خلاصه آن چنین است : این کتاب در زمان خلافت الطالع بالله بنام ابی الحسن عیبدالله بن احمد العتبی وزیر نوح ثانی یعنی نوح بن منصور بن نوح بن نصر سامانی بین سنوات ۳۶۷ - ۳۷۲ هـ . ق . تألیف شده است (برای مزید اطلاع یحواشی معتقانه کتاب مذکور رجوع شود) و در اینجا از طبعی که فن فلو تن Q. Van Vloten در سنه ۱۸۹۰ م . در لیان نشر کرده است نقل گردیده و علامه اختصاری نسخ اساس طبع مزبور برای نمایانیدن نسخه بدلها نیز بکار رفته .

(۲) ابو عبد الملك محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی معروف بکاتب .

المنائية (١) هم المانوية (٢) منسوبون (٣) إلى ماني (٤) ولا ادري لِمَ جعلوا (٥)  
 هذه النسبة على غير قياس وكذلك الحرائية (٦) المنوبة (٧) إلى حران والعناية  
 المنوبة (٨) إلى عاني (٩) من اليهود. الزنادقة هم المانوية وكانت (١٠) المزدكية (١١) يسمون  
 بذلك وهز ذلك هو الذي ظهر في أيام قبادة (١٢) وكان موبدان موبد (١٣) أي قاضي القضاة  
 للمجوس وزعم أن الأموال والحرم مشتركة وأظهر كتابا سماء زفند (١٤) أو زعم أن  
 فيه تاويل الالبستا (١٥) وهو كتاب المجوس (١٦) الذي جاء به زرادشت (١٧) الذي يزعمون  
 أنه أبائهم (١٧) فنسب أصحاب مزدك (١٨) إلى زفند (١٩) فقبل زندي (٢٠) وأعربت الكلمة  
 فقبل للمواحد زنديق وللجماعة زنادقة . . . . .

الهامة (٢١) عند المانوية روح الظلمة وهو الدخان عندهم (٢٢) .

ص ٤٠ ( در الفصل السابع في اصول الدين التي يتكلم فيها المتكلمون ) :  
 أولها القول في حدوث الأجسام والزدة على التحريرة . . . . . والزدة على المعطلة وأنه  
 عز وجل (٢٣) قديم عالم قادر حي وأنه واحد والزدة على الشنوية من المجوس  
 والزنادقة (٢٤) . . . . .

- (١) D « المنابة » E « المنابة » B (٢) « المانوية » E (٣) « المنوبة » BC (٤) « مانيون » E « منسوبون » C (٥) « الماني » C (٦) « المنوبة » E (٧) « المنسوبون » ABC (٨) « المنسوبون » D (٩) « العاني » E « عاني » C (١٠) « وكان » B « حرف » و « را ندارد » D (١١) « المزدكية » BCE (١٢) « قبادة » B (١٣) « موبد موان » C « موبد الموبدان » D « موبد » و « را ندارد » و « بجای موبد » E « موبد » C (١٤) « زندي » E « زندي » ABCE (١٥) « الاشياء » D « السني » C (١٦) « الكتاب » .  
 (١٧) ABE (الذين) « الذي يزعمون زرادشت جاء به » و « يزعمون آتاني » و « بجای زرادشت » C « زرادشت » D (١٨) « مزدك » (١٩) « بجای زفند » E « زندي » و « بجای زندي » « زندي » .  
 (٢٠) D « زندي » را ندارد . A (٢١) « الهامة » B « الهامة » C « الهامة » D « الهامة » E « الهامة » . CD (٢٢) « يزعمهم » (٢٣) « بجای عز وجل » D « تعالى » .  
 (٢٤) C « و المانوية والريصاية وعلى الزنادقة » .

تَجَارِبُ الْأُمَمِ وَتَعَاقِبُ الْوَهَمِ (۱)

تأليف

ابوعلی مسکویه (۲)

(متوفی در ۹ ماه صفر سنه ۴۲۱ هـ. ق. -)

ج ۱ ص ۱۷ :

وكان ابراهيم النبي صلى الله عليه في أيام الضحك و لذلك زعم قوم أنه نمرود أو أن نمرود عامل من عماله ولم ينقل من أخباره عليه السلام شيء من النمط الذي هممنا بإيراده في هذا الكتاب إلا أشياء حكاهما ماني وهي بعيدة من الحق فلذلك لم اوردها ولم اعرض لذكرها .

ج ۱ ص ۱۳۰ :

ومضت أيام سابور وهي ثلثون سنة حميدة وفي أيامه ظهر ماني الزنديق وكذلك أيام ابنه هرمز ... ثم مضت أيام ابنه بهرام بن هرمز كذلك وقتل ماني وسلخه ...

ج ۱ ص ۱۷۶ و ۱۷۷ :

وقام بالملك بعد قباد ابنه كسرى انوشیروان واستقبل الامر بجدة وسياسة وحزم ...

(۱) از کتب مهمه تاریخ است و شامل حوادث بعد از طوفان تا سنه ۲۶۹ هـ. ق. میباشد . سه جلد ، اول و پنجم

و ششم ، آنرا آنتون کایتانی Leone Caetani در سلسله انتشارات اوفاپ کیپ E.J.W. Gibb از سنه ۱۹۰۹ م . تا سنه ۱۹۱۷ م . با چاپ عکسی نشر کرده و جلد پنجم و ششم آنرا ه . ف . آمد روز در سنه ۱۹۱۴ - ۱۹۱۵ م . در مصر نیز طبع نموده است .

(۲) ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب معروف بمسکویه از بزرگان علماء و حکماء و مورد خان زمان خود میباشد .

وقتل قوماً من المانوية وثبتت ملّة المجوسيّة القديمة وكتب في ذلك كتباً بليغة إلى أصحاب الولايات والاصهبذين ...

## ۳۰

نَحْرُ أَخْبَارِ مَلُوكِ الْفَرَسِ وَ سِيَرِهِمْ <sup>(۱)</sup>

تأليف

أَبِي مَنْصُور عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ

النَّعَالِيِّ النَّيسَابُورِيِّ

( ۳۵۰ - ۴۲۹ هـ . ق . )

ص ۵۰۱ - ۵۰۳ ( در « ملك بهرام بن هرمز » ) :

قصّة مانی الزندیق المتبّی لعنه الله <sup>(۲)</sup>

ظهر الملعون فی آیام سابور فلم يظهر دعوته إلى آیام بهرام وقدّر أنّه بفرارته  
يقترب قوله المزخرف ودينه المبهرجوز كرامقلسی <sup>(۳)</sup> فی كتابه كتاب البدو والتاريخ  
أنّه أول ماظهر فی الأرض من أمر الزندقة إلاّ إن الآسامی <sup>(۴)</sup> كانت تختلف علیها إلى  
أنّ سُمّيت اليوم الباطنية . ولَمَّا نانی مانی بعينه <sup>(۵)</sup> بهرام امر بجمع الموازنة لمناظرته  
بحضرته فقال له موبدان موبد ما الذي تدعوننا إليه ؟ قال رفض الدنيا و تخریبها و ترك  
مباذنة النساء لينقطع النسل و يضمحلّ هذا العالم الجسدانی الفاسد فإنّ الأرواح الطاهرة  
الإلهية قد امتزجت بالأبدان النجسة الأهرمئية ويزدان بتأذي بهنّ الممازجة وراحته  
فی التفريق بينهما لیبندی خلقاً آخر و يستجدّ عالماً كما يريد فقال له الموبد الخراب

( ۱ ) این کتاب را زوتنبرگ ( H. Zotenberg ) بزبان فرانسه ترجمه کرده است و متن

عربی و ترجمه مزبور توسط خود مترجم در سنة ۱۹۰۰ م . در پاریس طبع و نشر شده و در  
اینجا از طبع مذکور نقل گردیده است و علائم اختصاری نسخ اساس طبع مزبور برای نمایاندن نسخه

بدلها نیز بکار رفته . ( ۲ ) M : « مانی اللمین علیه لعائن الله » . ( ۳ ) M : « القدسی » .

( ۴ ) C : « سامی » . ( ۵ ) C و M : « بینه » را ندارد .

خير أم العمارة ؟ قال خراب الأبدان عمارة (١) الأزواج . قال فأخبرنا عن قتلك أم هو  
عمارة أم خراب ؟ قال هو خراب البدن . قال فينبغي أن تقتلك (٢) ليصير بدنك خرابا  
و روحك عمارة (٣) فبهت الذي كفر . قال بهرام نحن بندا في التخريب بيدك و  
نعاملك بقولك و امر بجلده فسلخ و حشى يبنأ و سلب على باب من ابواب جندي سابور  
و يقال لذلك الباب إلى الآن باب عاني . و قتل من اتباع ماني اثني عشر ألفاً و تسد (٤)  
على من يشتم منه رائحة الزندقة فأحبته الناس و اثنوا عليه ...

## ٣١

كتاب

تعار التلوب (٥)

في المضاف والمنسوب

تأليف

أبي منصور عبد الملك بن محمد بن اسماعيل

النعالي النيسابوري

ص ١٣٨-١٣٩ (در الباب الثاني عشر، فيما يضاف و ينسب لآصحاب المذاهب  
والأهواء) :

ظرف الزنديق - أما قولهم أطرف من الزنديق فقد صار مثلاً في زمان كثير  
ظرفاء و هو زمان المهدي و كانوا يرمون بالزندقة كصالح بن عبد القدوس و  
أبي العتاهية و بشار و حماد الراوية و حماد عجرد و مطيع بن اياس و يحيى بن زياد  
و علي بن الخليل و مثلهم و ممن تقدمهم قليل كابن المقفع و ابن أبي العوجاء و ما منهم  
في الظاهر إلا نطيف البرقة جميل التشكل ظاهر المرأة فصيح اللهجة ظريف التفصيل

(١) Mss. : « عمارة » . (٢) C : « تقتلك » M : « يقتلك » . (٣) M : « عمارة » .

(٤) C : « و تسد » .

(٥) ابن كتاب در سنة ١٢٢٦ هـ . ق . (١٩٠٨ م) . در قاهرة بطبع رسيده است .

والجملة والله أعلم بيواطنهم و ضمائرهم . قال ابونواس وكلن ايضا بعد فيهم :  
 نيه مغنٍ وظرف زنديق . وقد كان الجاهل الفر من اهل ذلك العصر يتطفل على الزندقة  
 وينتحلها ليعد من الظرفاء كما قال الشاعر :

نزندق معلما ليقول قوم      من الأدباء زنديق ظريف  
 فقد بقي الزنديق فيه وسما      وما قيل الظريف ولا الخفيف

قال الجاحظ : و ربما سمع أحدهم ممن لا معرفة عنده ولا تحصيل له أن الزنادقة  
 ظرفاء وآتهم عقلاء و أدباء و آتهم عبّاد و أصحاب اجتهاد و أنّ لهم البصائر في دينهم  
 والبذل لمهجهم و أنّ هناك علما وتمييزا وإنصافا وتحصيلا فينزويحوهم نزو المهر الارن  
 ويمنح اليهم حنين الوال له المعجول ويتمصب فيهم صباية العاشق العتيم ويرى أنّه متى آتهم  
 بهم فقد قضى له بذلك كلّهُ فلا يزال كذلك حتى يسهل في طباعه و يرجع عنده أنّ  
 يزعم أنّه زنديق .

# ۳۲

کتاب

الْفَرْقَ بَيْنَ الْفِرَقِ<sup>(۱)</sup>

و بيان الفرقة الناجية منهم

تأليف

أبو منصور بغدادی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنة ۴۲۹ هـ . ق .)

ص ۷۹ - ۸۶ [ جامع محمد بندر ص ۱۱۳ - ۱۲۶ ] ( در « الفصل الثالث » من

الباب الثالث « فی بیان مقالات فرَق الضلال من القدرية المعترلة عن الحق » ) :

ذكر النظامية منهم ، هؤلاء أنبأ عن أبي اسحق<sup>(۳)</sup> بن سيار المعروف بالنظام والمعتزلة بمؤمنون على الأعمار بدينه<sup>(۴)</sup> و يوهمون أنه كان نظاماً للكلام المنشور والشعر الموزون و إنما كان يتعلم الخرز في سوق البصرة و لآجل ذلك قيل له النظام و كان في زمان شبابه قد عاش قوماً من الثنوية و قوماً من السمنية . . . . و اخذ من الثنوية قوله

(۱) این کتاب نخستین بار باعته محمد بندر ، در سنة ۱۹۱۰ م . در مصر نشر گردیده است و سپس در سنة ۱۳۶۷ هـ . ق . ( ۱۹۴۸ م . ) باعته « السيد عزت العطار » و « واشی محمد زاهدین حسن انکوثری » هم در مصر ، طبع شده . در اینجا از طبع سنة ۱۹۴۸ م . نقل گردیده است و موارد اختلاف با طبع محمد بندر ، که بعلامت اختصاری ، ط . م . ب . میباشد ، در حاشیه ذکر شده .

(۲) أبو منصور عبد القاهر بن طاهر بن محمد التیمی البغدادی ، از علما جلیل القدر زمان خود بوده است و در سنة ۴۲۹ هـ . ق . ( ۱۰۳۷ م ) در اسفرا این وفات کرده .

(۳) ط . م . ب . « ابی اسحق ابراهیم بن سيار » .

(۴) ط . م . ب . « بدينه » .



بأن فاعل العدل لا يقدر على فعل الجور والكذب . . . . . ودون (١) مذاهب الشنوية ويدع الفلاسفة وشبه الملحدة في دين الإسلام . . . . . ونحن نذكر في هذا الكتاب ما هو المشهور من فضائح النظم :

فأولها : قوله ربان الله عز وجل لا يقدر أن يفعل بعباده خلاف ما فيه صلاحهم ولا يقدر على أن ينقص من نعيم أهل الجنة ذرة لأن نعيمهم صلاح لهم والتقصان مما فيه الصلاح ظلم عنده ، ولا يقدر أن يزيد في عذاب أهل النار ذرة ولا على أن ينقص من عذابهم شيئاً . وزعم أيضاً أن الله تعالى لا يقدر على أن يخرج أحداً من أهل الجنة عنها ولا يقدر على أن يلقي في النار من ليس من أهل النار ، وقال لو وقف طفل على شفير جهنم لم يكن الله قادراً على إلقائه فيها وقدر الطفل على إلقاء نفسه فيها وقدرت الزبانية أيضاً على إلقائه فيها . ثم زاد على هذا ربان قال إن الله تعالى لا يقدر على أن يعمى بصيراً أو يزمن صحيحاً أو يفقر غنياً إذا علم أن البصر والصحة والغنى أصلح لهم . وكذلك لا يقدر على أن يغني فقيراً أو يصحح زميماً إذا علم أن المرض والزمانة والفقر أصلح لهم ثم زاد على هذا أن قال إنه لا يقدر على أن يخلق حية أو عقرباً أو جسماً يعلم أن خلق غيره أصلح من خلقه . وقد آكفرته البصرية من المعتزلة في هذا القول وقالوا إن القادر على العدل يجب أن يكون قادراً على الظلم والقادر على الصدق يجب أن يكون قادراً على الكذب وإن لم يفعل الظلم والكذب لقيحهما وإغناء (٢) عنهما وإعلمه (٣) بغناء عنهما لأن القدرة على الشيء يجب أن يكون قدرة على ضده (٤) فإذا قال النظم إن الله تعالى لا يقدر على الظلم والكذب لزمه أن لا يكون قادراً على الصدق والعدل . والقول ربان لا يقدر على العدل كفر فما يؤدي إليه مثله . وقالوا أيضاً لا فرق بين قول النظم إن الله تعالى لا يقدر على الظلم والكذب لزمه أن لا يكون قادراً على الصدق والعدل . أنه مطبوع على فعل لا يصح منه خلافه وهذا كفر فما يؤدي إليه مثله . ومن عجائب

(١) ط . م . ب . د . و دلي .

(٢) ط . م . ب . د . اوفناء .

(٣) ط . م . ب . د . و علم .

(٤) ط . م . ب . د . ضده .

التظام في هذا المسألة إنه صنف كتاباً على الثنوية و تعجب فيه من قول المانوية بأن التور يمدح في أشكاله المختلفة بفعل<sup>(١)</sup> الخير و هي لا تقدر على الشر ولا يصح منها فعل الشرور و تعجب من ذم الثنوية الظلمة على فعل الشر مع قولها بأن الظلمة لا تستطيع فعل الخير ولا تقدر إلا على الشر . فيقال له إذا كان الله عندك مشكوراً على فعل العدل والصدق و هو غير قادر على فعل الظلم والكذب فما وجه انكارك على الثنوية في<sup>(٢)</sup> ذم الظلمة<sup>(٣)</sup> على الشر و هي عندهم لا تقدر على خلاف ذلك .

الفضيحة الرابعة من فضائحه : قوله أن الروح جنس واحد و أفعاله جنس واحد و أن الأجسام ضربان حي و ميت و أن الحي منها يستحيل أن يصير ميتاً والميت يستحيل أن يصير حياً . و إنما أخذ هذا القول من الثنوية البرهمية<sup>(٤)</sup> الذين زعموا أن التور حي خفيف من شأنه الصعود ابداً و أن الظلام موات ثقيل من شأنه الثقل ابداً و أن الثقيل الميت محال أن يصير خفيفاً و أن الخفيف الحي محال أن يصير ثقیلاً ميتاً .

الفضيحة الخامسة من فضائحه : دعواه أن الحيوان كله جنس واحد . . . و زعم أيضاً أن الجنس الواحد لا يكون منه عملان مختلفان كما لا يكون من النار تسخين و تبريد ولا من الثلج تسخين و تبريد . و هذا تحقيق قول الثنوية أن التور يفعل الخير ولا يكون منه الشر والظلام يفعل الشر ولا يكون منه الخير لأن الفاعل الواحد لا يفعل فعلين مختلفين كما لا يقع من النار تسخين و تبريد ولا من الثلج تسخين و تبريد . و من العجب أنه صنف كتاباً على الثنوية ألزمهم فيه استحالة مزاج التور والظلمة إذا كانا مختلفين في الجنس والعمل وكانت جهات تعبر<sup>(٥)</sup> كهما<sup>(٥)</sup> مختلفة . ثم زعم مع ذلك أن الخفيف والثقيل من الأجسام مع اختلافهما في جنسهما واختلاف جهتي حركتهما تتداخلان والمداخلة في حيز واحد اعظم من المزاج الذي انكره على الثنوية .

(١) بجای « يمدح في أشكاله المختلفة بفعل » ط . م . ب . « يأمر أشكاله المختلفة بالظلمة بفعل » .

(٢) ط . م . ب . « في » و لا تدارد .

(٣) ط . م . ب . « الظلم » .

(٤) ط . م . ب . « البرهانية » .

(٥) ط . م . ب . « تعبر كهما » .

الفضيحة السادسة من فضائحه : قوله بأن النار من شأنها أن تملو بطباعها على كل شيء وأنها إذا سلمت من الشوائب الحابسة لها في هذا العالم ارتفعت حتى تتجاوز السماوات والعرش ألا أن يكون من جنبها ما تنصل به فلا تفارقه . وقال في الروح أيضاً بأنه إذا كان فارق الجسد ارتفع ويستحيل منها غير ذلك وهذا بعينه قول الثنوية إذ ألذى شاب من اجزاء النور باجزاء الظلمة إذا انفصل منها ارتفع الى عالم النور فإن كان يثبت فوق السماء نوراً تنصل به الأرواح فهو ثنوى وإن كان يثبت فوق الهواء نارا يخلص اليها التيار المرتفع في الهواء فهو من جملة الطبيعيين . . . فهو إما ثنوى وإما طبيعي يدلّس نفسه في غمار المسلمين .

الفضيحة العاشرة من فضائحه : . . . ومن عجائبه أنه أنكر على المانوية قولهم بأن الهامة (١) التي هي روح الظلمة عندهم قطعت بلادها ووافت الصفحة العليا (٢) من العلى (٣) حتى شاهدت النور وقال لهم: إن كانت بلادها لا تنتهي من جهة السفلى فكيف قطعتها الهامة (٤) لأن قطع ما لا نهاية له محال . ثم زعم مع ذلك أن الروح إذا فارق البدن قطع العالم الى فوق مع قوله بأن المقطوع من العالم غير متناهية الاجزاء . بل كل قطعة منها غير متناهية الاجزاء فكيف قطعها الروح في وقت منام . ولأجل هذا الإلزام قال بالطرفة التي لم يسبق اليها من أهل الأهواء غيره . وأعجب من هذا أنه ألزم الثنوية بتناهي النور والظلمة من كل جهة من الجهات الست من أجل قولهم بتناهي كل واحد منها من جهة ملاقاته الآخر . فهل استدلّ بتناهي كل جسم من جميع جهات أطرافه على تناهي اجزائه في الوسط . وإذا كان تناهي الجسم من جهاته الست لا يدلّ عنده على تناهيه في الوسط لم ينفصل من الثنوية إذ (٥) قالوا إن تناهي كل واحد من النور والظلمة من جهة الملاقة لا يدلّ على تناهيهما من سائر الجهات . . . .

الفضيحة الثانية عشر من فضائحه . . . وأما غير المحسوس فضربان قديم وعمر من (٦)

(١) ط . م . ب . « الهامة » .

(٢) ط . م . ب . « الصفحة العليا » .

(٣) ط . م . ب . « العليا » .

(٤) ط . م . ب . « الهامة » .

(٥) ط . م . ب . « إذا » .

(٦) ط . م . ب . « و أعراض » .

و ليس طريق العلم بهما الخبر و إنما يعلمان بالقياس والتقدير دون الحس والخبر .  
 فقيل له على هذا الاصل كيف عرفت أن محمدا صلى الله عليه وسلم كان في الدنيا وكذلك  
 سائر الانبياء والملوك . و إن كانت الأخبار عندك لا يعلم بها شيء ؟ فقال : إن الذين  
 شاهدوا النبي صلى الله عليه وسلم (١) اقتطعوا منه حين رأوه قطعة توزعوها بينهم ووصلوها (٢)  
 بأرواحهم فلما أخبروا التابعين عن وجوده خرج منهم بعض تلك القطعة فاتصل بأرواح  
 التابعين ففرقه التابعون للاقصال أرواحهم ببعضه . و هكذا قصة الناقلون عن التابعين  
 ومن نقلوا عنهم إلى أن وصل إلينا . فقيل قد علمت اليهود والنصارى والمجوس والزنادقة  
 أن نبينا عليه السلام كان في الدنيا أفتزعم أن قطعة منه اتصلت بأرواح الكفرة . . .  
 ص ١٠١ (طبع محمد بدر ١٥٣) :

ذكر الجعفرية منهم هؤلاء أتباع جعفر بن (٣) أحدهما جعفر بن حرب والآخر  
 جعفر بن مبشر وكلاهما للضلالة رأس وللجهالة أساس أما جعفر بن مبشر فإنه زعم أن  
 في فئاق هذا الأمة من هو شر من اليهود والنصارى والمجوس والزنادقة . هذا مع قوله  
 بأن الفاسق موحد وليس به مؤمن ولا كافر فجعل الموحد الذي ليس بكافر شرأ من التنوي  
 الكافر . . .

ص ١٠٣ (ص ١٥٦ و ١٥٧ طبع محمد بدر) :

و روى هشام أيضا عن يحيى بن أكثم عن أبي يوسف أنه سئل عن المعتزلة  
 فقال : هم الزنادقة . . .

ذكر الثمائية منهم هؤلاء أتباع ثمامة بن اشرس النميري من مواليهم وكان زعيم  
 القدرية في زمان المأمون والمعتصم والوائقي . وقيل إنه هو الذي أغوى المأمون  
 بأن دعاه إلى الاعتزال وانفرد عن سائر أسلاف المعتزلة ببديعتين أكفرتهما لاقعة كلها  
 فيها . أحدهما : أنه كنا شاركه أصحاب المعارف في دعواهم أن المعارف ضرورية زعم  
 أن من لم يضطره الله تعالى إلى معرفته لم يكن مأمورا بالمعرفة ولا منهيًا عن الكفر وكان

(١) ط . م . ب . عليه السلام .

(٢) ط . م . ب . وصلوها .

(٣) ط . م . ب . جعفر بن .

مخلوقاً للسحرة<sup>(١)</sup> والاعتبار فحسب كائنات الحيوانات التي ليست بمكلفة . وزعم لاجل ذلك أن عوام الدهرية و التصاري و الزنادقة يصيرون في الآخرة تراباً .

ص ١٦٢ - ١٦٤ (طبع محمد عبدلر من ٢٥٤-٢٥٦) [در الفصل الثاني عشر من فصول هذا الباب<sup>(٢)</sup> في ذكر أصحاب التناسخ من أهل الأهواء و بيان خروجهم عن فرق الإسلام] :

وقد ذهبت المانوية أيضاً إلى التناسخ وذلك أن ماني<sup>(٣)</sup> قال في بعض كتبه ان الأرواح التي تفارق الأجسام نوعان : أرواح الصديقين و أرواح أهل الضلالة . فأرواح الصديقين اذا فارقت أجسادها سرت في عمود الصبح إلى النور الذي فوق الفلك فبقيت في ذلك العالم على السرور الدائم ، و أرواح أهل الضلال اذا فارقت الأجساد و أرادت اللحق بالنور الأعلى ردت منعكسة إلى السفلى . فتتناسخ في أجسام الحيوانات إلى أن تصفو من شوائب الظلمة ثم تلتحق بالنور العالي .

و منهم<sup>(٤)</sup> عبد الكريم بن أبي العوجاء ، و كان خال معن بن زائدة ، و جمع بين أربعة أنواع من الضلالة . احدها أنه كان يرى في السر دين المانوية من الثنوية والثاني قوله بالتناسخ والثالث ميله إلى الرافضة في الإمامة والرابع قوله بالنقد في أبواب التمديل والتجويز<sup>(٥)</sup> و كان وضع احاديث كثيرة يأسئد بفسادها من لا معرفة له بالجرح والتعديل و تلك الأحاديث التي وضعها كلها ضلالات في التشبيه و التعطيل وفي بعضها تغيير أحكام الشريعة وهو الذي أفسد على الرافضة سوم رمضان بالهلال و ردهم عن اعتبار الأهلة بحساب وضعه لهم و نسب ذلك الحباب إلى جعفر الصادق و رفع خبر هذا الضال إلى أبي جعفر محمد<sup>(٦)</sup> بن سليمان عامل المنصور على الكوفة فأمر بقتله فقال لن يقتلوني لقد وضعت

(١) ط . م . ب . « السحرة » .

(٢) اي « الباب الرابع » من ابواب هذا الكتاب « في بيان الفرق التي انتسبت إلى الإسلام وليست منها » .

(٣) ط . م . ب . « ماني » .

(٤) ضمير در « منهم » راجع إلى « أصحاب التناسخ » است .

(٥) ط . م . ب . « التجويز » .

(٦) ط . م . ب . « أبي جعفر بن محمد ... »

اربعة آلاف حديث احللت بها الحرام وحرمت بها الحلال وفطرت الرافضة في يوم من  
آيام صومهم و صوّمتهم في يوم من آيام فطرمهم .

ص ٢٠٦ - ٢٠٧ (طبع محمد بدر ص ٣٣٢ - ٣٣٣) [ در فصل الثالث من  
فصول هذا الباب \* (١) في بيان الأصول التي اجتمع عليها أهل السنة ]:

وقالوا في الفرق بين الرسول والنبي: "إن كل من نزل عليه الوحي من الله تعالى على لسان  
ملك من الملائكة وكان مؤيداً بشوع من الكرامات الشافضة للعادات فهو نبي" ومن حصلت  
له هذه الصفة وخص أيضاً بشرع جديد أو بفسخ بعض أحكام شريعة كانت قبله فهو رسول .  
وقالوا إن الأنبياء كثير ، والرسل منهم ثلاثمائة وثلاثة عشر . و أول الرسل ابو جميع  
البشر و هو آدم عليه السلام و آخرهم محمد صلى الله عليه وسلم على خلاف قول المجوس  
في دعواهم ابو جميع البشر كيهو مرت (٢) الملقب بكشاه (٣) وخلاف قولهم أن آخر الرسل  
زرادشت (٤) . وخلاف قول من زعم من الخرمية أن الرسل تترى لا آخر لهم وقالو بنبوّة  
موسى في زمانه . خلاف قول منكريه من البراهمة و المانوية الذين انكروه مع اقرار  
المانوية بعيسى عليه السلام . . . .

وقالوا بتكفير كل متنبئ سواه كان قبل الاسلام كزرادشت و يوراسف (٥) ومانى  
و ديصان و مرقيون (٦) و مزدك أو بعدة كمسيلمة و سجاح (٧) والاسودين زيد الغنسي  
وسائر من كان بعدهم من المتنبئين .

ص ٢١٥ - ٢١٦ ( طبع محمد بدر ص ٣٤٨ - ٣٤٩ ) [ در \* الركن الخامس  
عشر ، من الفصل الثالث ، من الباب الخامس \* ] :

(١) معنى « الباب الخامس » من أبواب هذا الكتاب ، في بيان أوصاف الفرقة التاجية وتعقيب التجاهلها  
و بيان معاصنها .

(٢) ط . م . ب . « كيهو مرت » .

(٣) ط . م . ب . « بكل شاه » .

(٤) ط . م . ب . « ان اجزاء الرسل زرادشت » .

(٥) ط . م . ب . « يوراسف » .

(٦) ط . م . ب . « مرقيون » .

(٧) ط . م . ب . « سجاح » .

و اجمع فقهاء الاسلام على استحابة ذبائح اليهود والنصارى وعلى جواز  
نكاح نسائهم وعلى جواز قبول الجزية منهم و إنما اختلفوا فى مقدار الجزية . . . .  
واختلفوا ايضا فى وجوب الجزية على الشيخ الفاضل منهم فأوجبها الشافعى ولم  
يوجبها ابو حنيفة إلا على من كان منهم ذا تدبير فى الحروب واختلفوا فى الثنوية من  
المانوية الذى يصانقوا المرقيوية الذى يرثى قالوا بقدوم النور والظلمة وزعموا أن العالم مرگب  
منهما و أن الخير والنفع من النور و أن الشر والضرر من الظلام فزعم بعض الفقهاء أن  
حكمهم كالمجوس وأباح أخذ الجزية منهم مع تحريم ذبائحهم ونسائهم . والصحيح عندنا  
أن حكمهم فى النكاح والذبيحة والجزية كحكم عبدة الأصنام والأوثان وقد بينا ذلك  
قبل هذا .

## ۳۳

أمالی (۱)

تألیف

سید مرتضی (۲)

( ۳۵۵-۴۳۶ هـ . ق . )

ج ۱ ص ۸۸-۱۰۳

[ قال المرتضى رضى الله عنه ] .. وكما أنه فى الجاهلية وقبل الإسلام وفى ابتدائه

(۱) این کتاب بعنوان « غرر الفوائد فى التفسیر والحديث والآداب » نیز معروف است و از طبعی  
که در سنه ۱۲۲۵ هـ . ق . در چهار جلد دوم در معرض نشر شده است و در جلد اول آن (ص ۸۸-۱۰۳)  
راجع بر نادقه مطالبی دارد که با حذف بسیاری از آنها در اینجا نقل گردیده .

(۲) ابوالقاسم علی بن طاهر بن احمد بن حسین بن موسی الحسینی از بزرگان علماء  
صر خود و در بغداد نقیب سادات بوده است .

قوم يقولون بالدهر و ينفون الصابغ و آخرون مشركون يعبدون غير خالقهم ويستنزلون  
الرزق من غير وازقهم اخبر الله عنهم في كتابه و ضرب لهم الامثال و كرر عليهم البينات  
والاعلام فقد نشأ بعد هؤلاء جماعة ممن يستتر بأظهار الاسلام و يحفن بأظهار شعائره و الدخول  
فى جملة أهله دمه و ماله زنادقة ملحدون و كفار مشركون فمنهم عز الاسلام عن المظاهرة  
و الجاهم خوف القتل الى المسائرة و بلية هؤلاء على الاسلام و أهله أعظم و أغلظ لأنهم  
يدخلون فى الدين و بموهون على المستضعفين بجائر رابط و رأى جامع فعل من قد آمن  
الوحشة و وثق بالأنسة بما يظهره من لباس الدين الذى هو منه على الحقيقة عار و باثوابه  
غير متوار... كما حكى ان **عبد الكريم بن ابي العوجاء** قال لما قبض عليه **محمد بن  
سليمان** و هو الى **الكوفة** من قبل **المنصور** و أحضره للقتل و أيقن بمفارقة الحياة لئن  
قتلتموني لقد وضعت فى أحاديثكم أربعة آلاف حديث مكدوبة مصنوعة... و المشهودون  
من هؤلاء **الوليد بن يزيد بن عبد الملك** و **الحقادون** و **حاتم الزاوية** و **حاتم بن الزبير** **قان**  
و **حاتم عجرة** و **عبد الله بن المقفع** و **عبد الكريم بن ابي العوجاء** و **بشار بن برد**  
و **مطيع بن اياس** و **يحيى بن زياد الحارثي** و **صالح بن عبد القدوس الأزدي** و **علي بن  
الخليل التيباني** و غير هؤلاء ممن لم نذكرهم و هم و إن كان عددهم كثيرا فقد أفلهم الله  
و أذلهم و أردلهم بما شهدت به دلائله الواضحة و أحججها لللائحة على عقولهم من الضعف  
و آرائهم من اللخب و نحن نذكر من أخبار كل واحد ممن ذكرناه و تهيمته فى دينه  
نبذة.... اما **الوليد** فكان مشهورا بالألحاد متظاهرا بالعناد غير محتشم فى اطراح الدين  
أحدا و لا مراقب فيه بشرا... أخبرنا **ابو عبيد الله المرزباني** قال حدثنى **محمد بن ابراهيم**  
قال حدثنى **محمد بن يزيد النحوي** قال كان **الوليد بن يزيد بن عبد الملك** قد عزم على أن  
يبنى فوق البيت الحرام قبة يشرب عليها الخمر و يشرف على الطواف فقال بعض الحجة  
لقد رأيت المجوسى البناء فوق الكعبة و هو يقدّم مواضع أركان القبة فلم تمش تلك الليلة  
حتى وافى الخبر بقتل **الوليد**... و أخبرنا **ابو عبيد الله المرزباني** قال أخبرنى **عبد الله  
بن يحيى العسكري** عن **ابى اسحاق الطلحي** قال أخبرنى **احمد بن ابراهيم بن اسماعيل**  
عن **ابى العالية** قال أخبرنى بعض أهل العلم قال قال **يزيد بن الوليد** و هو الملقب بالثاقف



لَمَّا وَلِيَ نَشَدَ اللَّهُ رَجُلًا سَمِعَ شَيْئًا مِنَ الْوَلِيدِ أَلَّا أَخْبِرَ بِهِ فَعَامَ ثَوْدِينَ يَزِيدُ فَقَالَ :  
أَشْهَدُ لِسَمْعِهِ وَهُوَ يَقُولُ :

إِسْقِيَانِي وَابْنَ حَرْبٍ      وَ اسْتِرَانَا بِإِزَارِ  
وَأَنْتَ كَأَمَّنْ طَلَبَ الْجَنَّةَ      لَمْ يَسْمَعْ فِي خَارِ  
سَاسُوسُ النَّاسِ حَتَّى      يَرْكَبُوا دِينَ الْحِمَارِ

وَأَخْبَرَنَا الْمَرْزُبَانِيُّ قَالَ أَخْبَرَنِي ابْنُ خَالِدٍ النَّخَّاسُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَكْحُولٍ  
قَالَ نَشَرَ الْوَلِيدُ يَوْمَ الْمَصْحَفِ كَانَ خَصَمُهُ كَأَنَّهُ أَصَابِعُ وَجَعَلَ يَرْمِيهِ بِالْتَّهَامِ وَيَقُولُ :

بُذِرْتُ الْغُرْبَى وَالْحَسَابُ وَلَسْتُ أَذْرَى      أَحَقُّ مَا يَقُولُ مِنَ الْحَسَابِ  
فَقُلْ لَلَّهِ يَمْنَعُنِي طَعَامِي      وَ قُلْ لِلَّهِ يَمْنَعُنِي شَرَابِي

أَخْبَرَنَا أَبُو عِيْدٍ **اللَّهُ الْمَرْزُبَانِيُّ** قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ كَامِلٍ قَالَ كَانَ الْوَلِيدُ يَزِيدُ  
يَزِيدُ زَنْدَقِيًّا وَأَنَّهُ افْتَتَحَ الْمَصْحَفَ يَوْمًا فَرَأَى فِيهِ « وَاسْتَغْفِرُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ »  
فَاتَّخَذَ الْمَصْحَفَ غُرْمًا وَرَمَاهُ حَتَّى مَرَّقَهُ بِالتَّيْلِ وَهُوَ يَقُولُ :

أَتَوَعَّدُ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ      فَهَا أَنَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيدٌ  
فَإِنْ لَاقَيْتَ رَبَّكَ يَوْمَ حَشْرِ      فَقُلْ يَا رَبِّ خَرَّقَنِي الْوَلِيدُ

وَأَمَّا أَحْمَدُ الرَّائِيَّةُ فَكَانَ مُنْسَلَخًا مِنَ الدِّينِ وَ زَارِبًا عَلَى أَهْلِ مَدِينَةٍ الشَّرْبِ الْخَمُورِ  
وَارْتَكَبَ الْفُجُورَ . . . وَقَالَ أَبُو عَمْرٍو **الْجَاهِظُ** (۱) كَانَتْ مَقْلَبِينَ زِيَادَ الْهَلَالِيِّ وَ مَطِيْعُ بْنُ  
إِبِلَسَ وَ يَحْيَى بْنُ زِيَادَ وَ حَفْصُ بْنُ أَبِي وَدَّةَ وَ قَاسِمُ بْنُ زَنْقُطَةَ وَ ابْنُ الْمُقْلَعِ وَ يُونُسُ بْنُ  
أَبِي فَرُوهَ وَ أَحْمَدُ عَجْرَدَ وَ عَلِيُّ بْنُ الْخَلِيلِ وَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي لَيْلَى الرَّائِيَّةَ وَ أَحْمَدُ بْنُ  
الزَّيْبُرْقَانِ وَ الْبَقِيُّ بْنُ الْحَبَابِ وَ عِمَارَةُ بْنُ حَمْرَةَ بْنِ مَيْمُونٍ وَ يَزِيدُ بْنُ الْفَيْضِ وَ جَمِيلُ بْنُ  
مَحْضُوفٍ الْمَهْلَبِيِّ وَ بَشَارُ بْنُ بَرْدٍ الْمَرْعَثِيِّ وَ ابْنُ الْإِلاَحِيِّ يَجْتَمِعُونَ عَلَى الشَّرْبِ وَقَوْلُ الشَّعْرِ  
وَ يَهْجُو بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ كُلُّ مَتَمِّهِمْ فِي دِينِهِ . . . وَ عَمَلُ يُونُسُ بْنُ أَبِي فَرُوهَ كِتَابًا فِي

(۱) لسانی را که **جَاهِظُ** در کتاب **الْحَيَوَانَ** تحت عنوان « ذکر بعض الزنادقة » ذکر کرده است  
و اسامی آنها در دو طبع از این کتاب موجود میباشد و بنقل از کتاب مزبور در س ۹۱ - ۹۲ کتاب  
حاضر مندرج است « یا آنچه که سید مرتضی در اینجا از **جَاهِظُ** روایت میکند اختلاف دارد .

مثالب العرب وغيوب الإسلام بزعمه وصاربه إلى ملك الروم فأخذ منه مالا وقال أحمد بن يحيى التحيوي قال رجل يهجو حَمَادَ الرَّأُوبَةِ :

نعم الفتى لو كان يعرف ربه      و يُقيمُ وقتَ صلاته حَمَادُ  
بسطت مشافره الشمول فأنفه      مثلُ القدوم يستها الحدادُ  
وابيض من شرب المدامة وجهه      فبياضه يوم الحساب سوادُ  
لا يُعجبُكَ بَرّه و لسانه      أن المجوس يرى لها أسبادُ

وكان حَمَادُ مشهوراً بالكذب في الرواية عمل الشعر وإضافته إلى الشعراء المتقدمين ودسه في أشعارهم حتى أن كثيراً من الرواة قالوا قد أفسد الشعر لأنه كان رجلاً يقدر على صنعة فيدس في شعر كل رجل ما يشاء كل طريقته فاختلط لذلك الصحيح بالتقييم وهذا الفعل منه وإن لم يكن دالاً على الإلحاد فهو فسق ونهاون بالكذب في الرواية... وأما حَمَادُ بن الرَّبْرِقان فهذه طريقته في التخرم والتهتك... أخبرنا أبو الحسن علي بن محمد الكاتب قال أخبرنا ابن دريد قال أخبرنا الإشتاذ داني قال دعا حَمَادُ بن الرَّبْرِقان أبا الفول النهشلي إلى منزله وكانا يتقارضان فانتهره أبو الفول فلم يزل المفضل به حتى أجابه وانطلق معه فلما رجع إلى المفضل قال ما صنعت أنت و حَمَادُ قال اصطلمحنا على أن لا أمره بالصلاة ولا يدعوني إلى شرب الخمر... ثم انشد المفضل قوله :

نعم الفتى لو كان يعرف ربه

وذكر الأبيات التي تقدمت في الرواية الأخرى منسوبة إلى هجاء حَمَادُ الرَّأُوبَةِ ... فأما حَمَادُ عَجْرَدُ فشهرته في الضلالة كشهرة الحَمَادُ بن دُكَّانٍ يرمى مع ذلك بالثنائية ... أخبرنا أبو عبيد الله المرزباني قال حدثني علي بن عبد الله الفارسي قال أخبرني أبي قال حدثني ابن مهران قال حدثني علي بن عبد الله بن سعد قال حدثني السري عن الصباح الكوفي قال دخلت على بشار بالبصرة فقال لي يا أبا علي أقما إني قد أوجعت صاحبكم وبلغت منه يعني حَمَادُ عَجْرَدُ فقلت بماذا يا أبا معاذ فقال بقولي فيه :

يا ابن نهيا رأسٌ على ثَقيلٍ      واحتمالُ الرأسين خطبٌ جليلُ  
فادع غيري إلى عبادة ربي      فإنني بواحد مشغولُ

فقلت لن ادعه في عماء ثم قلت له قد بلغ حتماد هذا الشعر وهو يرويه على خلاف هذا قال ماذا يقول قلت يقول :

فادع غيري إلى عبادة ربي . . . من فارقني عن واحد مشغول  
فلما سمعه أطرق وقال أحسن والله ابن الفاعلة ثم قال إني لا أحشمك فلا تشد  
أحداً هذين البيتين وكان إذا سئل عنهما بعد ذلك قال ما هما لي . . . وأخبرنا المرزباني  
قال أخبرني علي بن هارون عن عمه يحيى بن علي عن عمر بن شبة قال حدثني  
خلاد الأرقط قال بشار بلغني أن رجلاً كان يقرأ القرآن وحماد بن شد الشعر فاجتمع  
الناس على القارى فقال حماد علام تجتمعون فوالله لما أقول أحسن مما يقول فمقته  
الناس على هذا . . . و أول من جعل نفي الإلحاد تأكيداً للموصف به وأخرج ذلك مخرج  
المبالغة **مساور الوراق** في حماد عجرد فقال :

لو أن مائي ودَيْصاناً وعصبتهم      جاءوا إليك لما قلناك زنديق  
أنت العبادة والتوحيد مذخلقا      وذا الترتدق نيرنج مخاريق  
فأما **ابن المقفع** فإن جعفر بن سليمان روى عن **المهلب** أنه قال ما وجدت كتاب  
زندقة قط إلا وأصله **ابن المقفع** . . . روى ابن شبة قال حدثني من سمع **ابن المقفع** وقد  
مر بي بيت فار للمجوس بعد أن أسلم فلمحه وتمثل :

يا بيت عاتكة الذي أنزل      حذر العديوبك الفؤاد موكل  
إني لا منحك الصدود وإني      قسماً إليك مع الصدود لا ميل  
وروى **أحمد بن يحيى** **ثعلب** قال قال **ابن المقفع** برئي **يحيى بن زياد** وقد  
**الآخض** والصحيح أنه برئي بها **ابن أبي العوجا** :

رؤيتنا أبا عمرو ولا حي مثله      فله رب الحادثات بمن وقع  
فإن فك قد فارقتنا وتركتنا      ذوى خلة ما في السداد لها طمع  
لقد جرّ نفعاً فقدنا لك أنسا      أيناعلى كل الرزايا من الجزع

قال **ثعلب** البيت الأخير يدل على مذهبهم في أن الخير مزوج بالشر والشر مزوج  
بالخير . . . وأما **ابن أبي العوجا** فقد ذكر ما روى من اعترافه بدسه في أحاديث  
النبي عليه الصلاة والسلام أحاديث منخوبة وروى أنه رأى عدلاً قد كتب عليه آية الكرسي

فقال لصاحبه لم كتبت هذا عليه فقال لثلاث يسرق فقال قد رأينا مصحفاً سرق ... و  
ليتار فيه :

قُلْ لِعَبْدِ الْكَرِيمِ يَا أَيْنَ أَبِي الْعَو  
جاءت الإسلام بالكفر موقاً  
لا تُصَلِّيْ وَلَا تَصُومُ فَإِنْ صَمَّ  
ت فبعض النهار صوماً دقيقاً  
لا تُبَالِي إِذَا آصَبْتَ مِنَ الْغَمِّ  
رر عتيقاً ألا تكون عتيقاً  
لَيْتَ شَعْرِي غَدَاءُ حُلَيْتُ فِي الْجَنَّةِ  
بد حنيفاً حُلَيْتُ أَمْ زَنْدِيقاً

فأما بشار بن برد روى المازني قال قال رجل لبشار أنا كل اللحم وهو مبين  
لديانتك يذهب الى أنه تنوى فقال بشار أن هذا اللحم يدفع عني شر هذه الظلمة ...  
قال المبرد و يروي أن بشاراً كان يتعصب للشار على الأرض و يُصَوِّب رأى ابليس  
في الإمتناع عن التجود و روى له :

النَّارُ مُشْرِقَةٌ وَ الْأَرْضُ مُظْلِمَةٌ وَ النَّارُ مَعْبُودَةٌ مُذْكَاتُ النَّارِ

و روى بعض أصحابه قال كنا إذا حضرت الصلاة نقوم إليها و يقعد بشار فنجعل  
حول نوبه نرايا لننظر هل يُصَلِّي فنعود والثراب بحاله ولم يقم الى الصلاة ... أخبرنا  
ابو عبيد الله المرزباني قال حدثني علي بن عبد الله الفارسي قال أخبرني أبي قال  
حدثني ابن مهران عن أحمد بن خالد قال حدثني أبي قال كنت أكلّم بشاراً و اورد  
عليه سوء مذهبه بميله الى الألفعاد فكان يقول لا اعرف إلا ما عاينت از عاينه معاين  
فكان الكلام يطول بيننا فقال ما ظنّ الأمر يا أبا محمد ألا كما يقال أنه خذلان  
ولذلك أقول :

طُبِعْتُ عَلَى مَا فِي غَيْرِ مُخْتَرِ  
هَوَايَ وَلَوْ خَيْرْتُ كُنْتُ الْمَهْدَبَا  
أُرِيدُ فَلَا أُعْطَى وَ أُعْطَى وَلَمْ أَرَدْ  
وُعُتِبَ عَنِّي أَنْ أَنَالَ الْمُغْتَبَا  
وَأَصْرَفُ عَنْ قُصْدِي وَعِلْمِي مُبْصَرُ  
وَأَمْسَى وَمَا أُعْجِبْتُ إِلَّا التَّعْجَبَا

قال الجاحظ كان بشار مديناً لواصل بن عطاء الغزال قبل أن يظهر مذهب  
المكروحة وكان بشار مدح واصل بن عطاء وذكر خطبته التي نزع منها التراء وكانت  
على البديهة فقال :

تَكَلَّفَ الْقَوْمُ وَالْأَقْوَامُ قَدْ حَفَلُوا  
وَحَبَرُوا خُطْباً نَاهِيكَ مِنْ خُطْبِ

## الآيات

فلما اظهر بشار مذهبه هتف به واصل فقام بذكرة وتكفيره وقعد فقال بشار فيه :  
 مالى اُشايح غزالاً له عنقُ      كنقنى الذور ان ولى وان مثلاً  
 عنق الزرافة مابالى و بالكم      تكفرون رجالاً اكفروا رجلاً  
 فلما تابع على واصل ما يشهد بالحاده قال عند ذلك اما لهذا الأعمى الملحد اما  
 لهذا المشنف المكتئب يا بى معاذ من يقتله اما والله لو لا ان القبيلة سجيّة من سجايا  
 الغالية لدست اليه من يبيع بطنه فى جوف بمنزله على مضجعه أو فى يوم حفلة ثم كان  
 لا يتولى ذلك إلا عفىلى أو سدرسى ...

فأما مطيع بن اياس الكنانى فاخبرنا ابو عبيد الله المرزبانى عن على بن  
 هارون عن عمه يحيى بن على عن ابي ايوب المدنى عن احمد بن ابراهيم الكاتب قال  
 اخبرنى أبى قال رأيت يثقال مطيع بن اياس قد أتى بها فى أول أيام الرشيد فأقرت  
 بالترندقة وقراءتها ثابتة وقالت هذا شىء علمنيه أبى فقبل الرشيد نوبتها وزادها الى  
 أهلها ... وقال محمد بن داود الجراح فى أخبار مطيع بن اياس إنه كان يرمى  
 بالترندقة ... روى أنه لما حضرته الوفاة أحسأ به اهل بيته فاقبلوا يقولون له قل يا  
 مطيع لا إله الا الله فلا يقول حتى صارت نفسه فى نفرة تجره تنفس ثم أهوى الى الكلام  
 فقالوا له قل لا إله الا الله فتكلم كلاماً ضعيفاً فتسموا له فإذا هو يقول :

لهف نفسى على الزمان وفى آى      زمان دعتنى الزمان  
 حين جاء الربيع واستقبل الصب      ف وطاب الطلاء والريحان

قال المرزبانى و هذا الحديث يرويه الهيثم بن على ليحيى بن زياد ... فأما  
 يحيى بن زياد فهو يحيى بن زياد بن عبيد الله بن عبد الله بن عبد الممدان بن الدبان الحارثى  
 الكوفى وزياد بن عبيد الله هو خال ابي العباس السفاح و يكنى يحيى ابا الفضل وكان  
 يعرف بالترنديق وكانوا اذا وصفوا اسماً بالظرف قالوا هو الظرف من الترنديق يعنون يحيى  
 لأنه كان ظريفاً و هذا المعنى قصد ابو نواس بقوله :

تبه مفرّ و ظرف ترنديق

قال الصولى و إنما قال ذلك لأن الترنديق لا يدع شيئاً ولا يمتنع عما يدعى اليه

فنبه إلى الظرف لمساعدته على كل شيء وقلة خلافه... وروى أنه قيل ليحيى بن زياد وهو موجود بنفسه قل لا إله إلا الله فقال :

لم يبق إلا القرمط والخلاخل

ثم أغشى عليه فلما أفاق أعيد عليه القول فقال :

و بازل تغلى به المراجل

و أما صالح بن عبد القلوس فكان متظاهراً بمذاهب الثنوية و يقال إن  
أبا الهذيل العلاف ناظره فقطعه ثم قال له على أي شيء تعزم يا صالح فقال استخير الله  
واقول بالاثنتين فقال أبو الهذيل فأيتهما استخرت لأثم لك... وروى أن أبا الهذيل  
ناظره في مسألة مشهورة في الامتزاج الذي ادعوه بين النور والظلمة فاقام عليه الحجة  
فانقطع وانشأ يقول :

أبا الهذيل هداك الله يا رجل فأت حقا لعمرى معضل جدل

و روى أنه رأى يصلي صلاة ناقة الركوع والتجود فقبل له ما هذا ومذهبك  
معروف قال : سنة البلد وعادة الجسد وسلامة الأهل والولد... و يقال أنه لما أراد  
المهدي قتله على الزندقة رمى إليه بكتاب قال له اقرأ هذا قال و ما هو قال كتاب الزندقة  
قال صالح أو تعرفه أنت يا أمير المؤمنين إذا قرأته قال لا قال افتقتلني على ما لا تعرف  
قال فأتى اعرفه قال صالح فقد عرفته ولست بزنديق وكذلك اقرأه ولست بزنديق...  
و ذكر محمد بن يزيد المبرد قال ذكر بعض الرواة أن صالحا لما نواظر فيما قذف به  
من الزندقة بحضرة المهدي قال له المهدي آلت القائل في حفظك ما انت عليه :

دب سر كتمته فكأني

ولو أني أبدت للناس علمي

قال صالح فأتى اتوب و أرجع فقال له هيهات آلت القائل .

والشيخ لا يترك عادته

إذا ارعوى عاوده جهله

ثم قدم فقتل و يقال إنه صلبه على الجسر ببغداد....

و أما علي بن الخليل فقد ذكر محمد بن داود قال كان علي بن الخليل وهو مولى  
يزيد بن يزيد الثيباني ويكنى أبا الحسن وهو كوفي متهم بالزندقة فطلبه الرشيد عند

قتله الزنادقة فاستترطوا بلا ثم قصدا الرقة وبها الرشيد فمدحه ومدح الفضل بن الربيع ...  
 روى أنه لما قصد الرشيد للمظالم بالرقة حضر شيخ حسن الهيئة والخصاب معه قصيدة  
 فأشار بها فأمر الرشيد بأخذها منه فقال يا أمير المؤمنين أنا أحسن قراءة لها من غيري  
 فأذن لي في قراءتها ففعل فقال أتى شيخ كبير ولا آمن الاضطراب إذا قمت فإن رأيت  
 ان تأذن لي في الجلوس فعلت فقال له اجلس فجلس ثم أنا يقول :  
 يا خير من وُجدت يا زُحل  
 إلى آخر الأبيات حيث يقول  
 والله يعلم في برئته  
 ما إن أضعت إقامة الخمس  
 فقال له هارون من أنت ؟ قال **علي بن الخليل** الذي يقال إنه زنديق قال أنت  
 آمن وكتب إلى **حمدويه** ألا تعرض له ...

## ۳۴

### کتاب

#### آثار الباقية عن القرون الخالية<sup>(۱)</sup>

تأليف

ابوریحان بیرونی<sup>(۲)</sup>

( ۳ ذی الحجة سنة ۳۶۲ - ۲ رجب سنة ۴۴۰ هـ . ق . )

ص ۲۳ ( در قسمت « القول على مائتة الثوار بفتح و اختلاف الأمم فيها » ) :  
 وعندك واحد من أصحاب مرقیون و أصحاب ابن ديسان انجيل و يخالف بعضهم

(۱) **بیرونی** کتاب **آثار الباقية** را در حدود سنة ۳۹۰ هـ . ق . بنام **شمس المعالی قابوس بن وشمیگر** تألیف نموده است . و این کتاب را علامه مستشرق ادوارد ساخانو E. Sachau در سنة ۱۸۷۸ م . در **لیپزیک** بطبع رسانیده است و سبب در سنة ۱۹۲۳ م . در همان جا ، طبع آن تجدید گردیده . در اینجا از طبع سنة ۱۹۲۳ م . نقل گردیده و علائم اختصاری نسخ احاس طبع مزبور برای نمایانن نسخه بدایا نیز بکار رفته است .

(۲) **ابوریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی** فیلسوف و ریاضی مشهور در ۳ ذی الحجة سنة ۳۶۲ هـ . ق . در **خوارزم** متولد گردیده است و در ۲ رجب سنة ۴۴۰ هـ . ق . در غزنه وفات کرده .

هذه الأناجيل<sup>۱</sup> و لا أصحاب مائى انجيل<sup>۲</sup> على حدة، يشتمل على خلاف ما عليه النصارى من اوله الى آخره و اولئك يدينون بما فيه و يزعمون أنه هو الصحيح و أن مقتضاه هو ما كان عليه المسيح و جاء به و أن غيره باطل<sup>۳</sup> و أصحابه كاذبون على المسيح و له نسخة تسمى انجيل السبعين<sup>۴</sup> و ينسب الى بلاصس و فى صدره أن سلام بن عبد الله<sup>(۱)</sup> بن سلام قد كتبه من لسان سلمان الفارسي و من نظر فيه لم يغف عليه افتعاله و النصارى وغيرهم يشكرونه فلا يوجد من الأناجيل أكثر من كتب الأنبياء ما يعتمد عليه .  
من ۶۷ - ۶۸ (۲) :

وهذه الأخبار كلها فى كتاب الشيعة مقصور<sup>۵</sup> على القويم والمعجب من ساداتنا عشرة الرسل عليه و عليهم السلام أنهم صاروا يصنعون<sup>(۳)</sup> الى ذلك و يقبلونه تأليفا لقلوب جمهور المتوسمين<sup>(۱)</sup> بتشييعهم ولا يقتفون<sup>(۵)</sup> أكثر جذمهم أمير المؤمنين فى اعراضه عن استمالة الضالين<sup>(۶)</sup> المعاندین بقوله ما كنت متخذاً لمضلين عضداً . فأتانا ما روى عن الصادق أنه قال إذا رأيت هلال رجب فعدّ تسعة وخمسين يوماً ثم صم و ما رآه عنه أنه قال إذا رأيت هلال شهر رمضان لرؤيته فعدّ ثلثمائة واربعة وخمسين يوماً ثم صم<sup>(۷)</sup> فى المقابل فإن الله تعالى خلق السنة ثلثمائة و ستين يوماً فاستثنى منها ستة أيام فيها خلق السموات والارض فليست فى العدد فلو صحّت الرواية عنه لكان اخباره عن ذلك على أنه أكثر فى الوجود فى بقعة واحدة ولا مكرّد فى جميع البقاع كما ذكرنا

(۱) R. « بن عبدالله » را ندارد . (۲) بیرونی در قسمت « القول على کیفیات الشهور التى تستعمل فى التواريخ المتقدمة » پس از بحث مفصل در موضوع مزبور و ابتداء ماه یا محاسبه و با رؤیت هلال و ذکر گفته یغیر ص « صوموا لرؤيته وانطروا لرؤيته » و بحث بسیار گفنى در آن و ذکر روایتى که از امیرالمؤمنین علیه السلام و روایاتى که از امام جعفر الصادق در باره ماه رمضان شده است بطالب فوق میبردارد . (۳) R. « يصنعون » . (۴) R. « المؤمنین » (۵) R. « یقتنون » . (۶) L. « الضالین » را ندارد . (۷) R. « از » و ما رآه عنه « تا » ثم صم « را ندارد .



وأما تعليل الأيام الثلاثة بهذه العلة فتعليلٌ ركيكٌ يكذب الرواية ويُبطل (١) له مستنها.  
وقد قرأتُ فيما قرأتُ من الأخبار أنَّ أبا جعفر محمد بن سليمان عامل الكوفة من  
جهة المنصور حبسَ عبد الكريم بن أبي العوجاه وهو خال عمن بن زائدة وكان من  
الماثوية فكثير شفعاء بمدينة الإسلام وألحوا على المنصور حتى كتب إلى محمَّد بالكفِّ  
عنه وكان عبد الكريم يتوقع ورود الكتاب في معناه فقال لا بى الجبار وكان منقطعاً إليه  
إن آخري الأمير ثلاثة أيام فله مائة ألف درهم فأعلم أبو الجبار محمداً فقال ذكر نبيه  
وقد كنت نبيه فإذا انصرفت من الجمعة فأذكر نبيه فلما انصرف ذكره إياه  
فدعا به فأمر بضرب عنقه فلما أيقن أنه مقتول قال أما والله لئن قتلتهموني لقد وضعتُ  
أربعة آلاف حديثٍ أحرمُ فيها الحلال وأحلُّ بها الحرام ولقد فطرتكم في يوم  
سومكم وسومكم في يوم فطركم ثم ضربتُ عنقه وورد الكتاب في معناه بعده وما  
أحقُّ هذا الرجل الملحدين أن يكون متولياً هذا التأويل الركيك الذي ذهبوا إليه وأصله  
وقد جرى بيني وبين أهل هذه الفرقة كلامٌ في الخبر المسند فألزمته أمثال  
هذه اللوازم المذكورة فإظهر في آخر (٢) الأمر أن ذلك من موجب اللغة وبينها و  
بين الشريعة وتوابعها يؤن فقلتُ له عافاك الله وهل خاطبنا الله ورسوله إلا باللغة  
المتعارف بها بين العرب وإنما بينك وبين لغة العرب يؤن أبعد بل أنت من علم الشريعة  
بمعزلة ودعها (٣) وأرجع إلى علماء الهيئة فهم يأسرهم بخالفونك في تمامية شهر رمضان  
أبدأ ويزعمون أن الفلك والتيرمين لا يميزان (٤) شهر رمضان من الشهور فيخصاه (٥)  
بسرعة في حركاها أو يُطهر فيها كما يخصه المسلمون بالصيام . ولكن الكلام مع المصر  
عمداً والتمطى (٦) جهلاً غيرٌ مجدر على القاصد والمقصود شيئاً .

ص ١١٨ [در فسمت القول على استخراج التواريخ بعضها من بعضه وتواريخ

(١) Mss. « و تبطل » . (٢) R. « الآخر » . (٣) P. « ودعها وهم » . R. « و »

دعاهم » . L. « ودعها » . (٤) Mss. « تنجز » . (٥) Mss. « فتخصه » .

(٦) Mss. « والتمطى » .

الملوك وُمَدِدْ ملوكهم<sup>(١)</sup> على اختلاف الأقاويل<sup>(٢)</sup> :

فلنترك<sup>(٣)</sup> جميعها وتأخذ في تصحيحها من كتاب ماني المعروف بالشابورقان  
اذ هو من بين كتب الفرس معقول على عقب خروج اردشير و ماني يمتن يدين  
بتحريم الكذب وليس به حاجة الى افعال التاريخ فنقول انه قال في هذا الكتاب في  
باب عجي الرسول انه ولد بابل في سنة خمسمائة وسبع وعشرين من تاريخ منجمن  
بابل يعني تاريخ الاسكندر ولا ربع سنين خلون من ملك آذربان<sup>(٤)</sup> الملك و  
أظن انه اردشوان الأخير وزعم في هذا الباب أن الوحي آتاه وهو ابن ثلث عشرة سنة  
وذلك في سنة خمسمائة وسبع وثلاثين من تاريخ منجمن بابل وستين خلوا من سن  
اردشير ملك الملوك فتمس بذلك على أن المئة التي بين الاسكندر و اردشير هي  
خمسمائة وسبع وثلاثون سنة وأن المئة التي بين اردشير و ملك يزديجرد أربعمائة  
وست سنين وهذا هو الصحيح المأخوذ لشهادة كتاب مغلدي<sup>(٥)</sup> بدان به ...

ص ١٢١ (در قسمت ٥ اسماء الملوك الساسانية على حسب ما يتصل بالجدول

الأول ٥) :

در مقابل بهرام بن هرمز نوشته شده است : « قاتل ماني » .

ص ٢٠٧ - ٢٠٩ (در قسمت ٥ القول على تواريخ المتنبيين و أهمهم المخذوعين

عليهم لعنة رب العالمين ٥) :

و نعود الآن فنقول إن الفرس كانوا يدينون بما أورده زرادشت من المجوسية  
لا يفترون فيها ولا يختلفون إلى ارتفاع عيسى و تفرق فلا مذهبه في الاقطار للدعوة  
و انهم لما تفرقوا في البلاد وقع بعضهم إلى بلاد الفرس و كان ابن ديسان و مرقهون  
يمتن استجابا و سمعا كلام عيسى واخذوا منه طرفا و مقاسمعا من جهة زرادشت طرفا

(١) L. « و مدت ملوكهم » corrigirt in « مَدِدْ ملوكهم » .

(٢) R. « فترك » P. « فنترك » .

(٣) R. « آذربان » P. « آذربان » .

(٤) R. P. « مغلدي » L. « مجلدي » .

واستنبط كل واحد من كلا القولين مذهباً يتضمن القول بقدم الاصلين و أخرج كل واحد منها انجيلاً نسب الى المسيح و كذب ماعدا و زعم ان ديسان أن نور الله قد حل قلبه ولكن الخلاف لم يبلغ بحيث يُخرجهما و أصحاهما من جملة النصارى ولم يكن انجيلاهما مباينين في جميع الاسباب لا انجيل النصارى بل زيادات و نقصان و وقع فيهما والله اعلم .

ثم جاء من بعدهما مائى تلميذ فادرون و كان عرف مذهب المجوس و النصارى و الثنوية فتنبأ و زعم في أول كتابه الموسوم بالشابورقان و هو الذى ألفه لشابورين اردشير أن الحكمة و الأعمال هي (١) التى لم يزل رُسل الله تأتي بها في زمن دون زمن فكان مجيئهم (٢) في بعض القرون على يدى الرسول الذى هو البلد الى بلاد الهند و في بعضها على يدى زرداشت الى ارض فارس و في بعضها على يدى عيسى الى ارض المغرب ثم نزل هذا الوحي وجاءت هذه النبوة في هذا القرن الأخير على يدى أنا مائى رسول إله الحق الى ارض بابل و ذكر في انجيله الذى وضعه على حروف الأبجد الأثني عشرين حرفاً أنه الفارقليط الذى بشر به المسيح و أنه خاتم النبيين و أخير عن كون العالم و هيئته بما يضاد نتائج البراهين و الدلالات و دعا الى ملك عوالم الثور و الانسان القديم و روح الحياة و قال بقدم الثور و الظلمة و أزليتتهما و حرّم ذبح الحيوان و ايلامه و ابداء النار و الماء و النباتات على ابلغ وجه و شرع نواميس يقرر فيها الصديقون و هم أبرار المانوية و زعم أنهم على أنفسهم من اشارة المسكنة و قمع الحرم و الشهوة و رفض الدنيا و الزهد فيها و مواصلة الصوم و التصقق بما أمكن و تحريم اقتناء شئ و خلافت يوم واحد و لباس سنة و ترك التفاد و ادامة التطواف (٣) في الدنيا للذة و الاشرار و رسوماً آخر يفرضونها على السماعين أعنى أتباعهم و المستعجبين لهم من المختلفين بالاسباب الدنيوية من التصقق بعشر الملك و صوم سبع العمر و الاقتصار

(١) Mss. « هي » را ندارد .

(٢) R. « عنهم » .

(٣) P. « التطواف » ، L. « الصواف » ، R. « التطوف » .

على أمر أو واحد، ومواساة الصديقين وإزاحة عيظهم، ويحكى عنه أنه حلل قضاء الشهوة في العلم أن احتاجت على الإنسان ويستشهد على ذلك باختصاص كل واحد من المناني بخادم يخدمه أمر أو مجرد (١) غير أني لم أجده فيما وقفت عليه من كتبه ذكراً لما يشبه ذلك بل سيرته تدل على خلاف ما حكى، وكانت ولادة ماني ببابل في قرية تدعى هردينو من نهر كوثي الأعلى على ما حكاه في كتاب الشابورقان في باب مجي الرسول في سنة خمسمائة وسبع وعشرين من سني منجمي بابل يعني تاريخ الاسكندر لأربع سنين خلون من سني اذربان الملك. وجاء الوحي وهو ابن ثلث عشرة سنة في سنة خمسمائة وتسع وثلاثين من سني منجمي بابل ولستين خلقتا من سني اردشير ملك الملوك وقد صحتنا هذا الفصل فيما تقدم من ملك الاشكانية وملوك (٢) الطوائف، واسم ماني عند النصارى على ما ذكره يحيى بن النعمان النصراني في كتابه على المجوس قوريقوس بن قتي، ولما ظهر كثير مصدقوه واتباعه وألف كتباً كثيرة كإنجيله والشاربوقان وكنز الأحياء وسفر الجبارة وسفر الأسفار ومقالات كثيرة زعم فيها أنه بسط ما رمز به المسيح، ولم يزل أمره يزداد أيام اردشير وابنه سابور وهرمز ابنه إلى أن ملك بهرام بن هرمز فطلبه حتى وجدته وقال إن هذا خرج داعياً إلى تغريب العالم فالواجب أن تبدأ بتخريب نفسه قبل أن يتهيأ لمشي من مراده فالمشهور من حاله أنه قتله وسلخ جلده وحشاه بينا وعلقه من باب مدينة جند سابور يعرف إلى زماننا هذا باب ماني وقتل خلقاً ممن استجاب له، وقد حكى جبرائيل بن نوح النصراني في جوابه عن ردة يزدايشخت على النصارى أن لا حدث تلامذة ماني كتاباً يخبر فيه عن منيته وأنه حبس بسبب قرابة للملك كان زعم أن به شيطانا وعد شفاء فلم يقدر عليه فجعلت القيود في رجليه والجوامع في يديه حتى مات في الحبس فنصب رأسه بباب السراديق وطرح تحت جثته في المدرجة تنكيلا وتمثيلا

(١) L. «اجرد» P. «احر» R. «جرد» .

(٢) Mss. «الاشكانية والطوائف» .

به ، و بقی من مُستجيبه بقايا منسوبة اليه مُتفرقة الدِّيار لا يكاد يجمعهم موضع واحد في بلاد الاسلام إلا الفرقة التي بسمرقند المعروفة بالصائبين . فأما خارج دار الاسلام فإن أكثر الأتراك الشرقية و أهل الصين والتبت و بعض الهند على دينه ومذهبه و هم في أمره على قوتين فرقة تقول إنه لم يكن إلهاني مُعجزة و تحكى عنه أنه أخير بارتفاع الآيات عند مُضى المسيح و أصحابه و أخرى تزعم أنه كان ذا آيات ومعجزات وإن سابور الملك آمن به حين رفعه مع نفسه إلى السماء و وقفا بينها وبين الأرض في الهواء و أداه بذلك الأعجوبة قالوا و إنه كان يصعد من بين أصحابه إلى السماء فيمكث فيها أياماً ثم ينزل إليهم ، و سمعت الأصبهزيين من رهبان بن رستم يحكى أن سابور أخرجه عن مملكته أخذاً بما سئله لهم لردادشت من نفى المنتبئين عن الأرض و شرط عليه أن لا يرجع فغاب إلى الهند والصين والتبت ودعاهنك ثم رجع فحينئذ أخذه بهرام و قتله لأنه نقض الشرطة و أباح الدَّم .

ص ٢٣٧ (در قسمت « القول على ما لا أهل خوارزم في شهرهم من مثل ذلك »):  
فقد آقر بالجن و الشياطين جُلُ الفلاسفة و العلماء كآرسطوطاليس في وصفه إياهم بالهوائية و التارئة و تسميته لهم بالأتاس و كمثل يحيى التحوي في إقراره بها وكثيره في وصفه لها أنهم خبائث الأنفس المتردة بعد انفصالها من أجسادها المتنوعة عن وصولها إلى ماهي منه بعد مهة معرفة الحقيقة و استعمال الحيرة و لا أظن ما في في كتبه إلا مُشيرا إلى مثل ذلك وإن كانت إشاراته بالفاظ و عبارات و كيفة .

ص ٣٣١ :

وأما العرائة فتوجههم إلى القطب الجنوبي و الصابئة إلى قطب الشمال و أظن أن المانية يتوجهون إلى هذا القطب أيضا لأنه عندهم وسط قبة السماء و ارفع موضع فيها ولكني وجدت صاحب كتاب الباء (١) وهو من جلته و الدعاة إليهم يعيب أهل الأديان الثلاثة بالتوجه إلى سمت دون آخر في جملة ما يكثر عليهم و كأنه يشير إلى استغناء المصلى لله عن التوجه إلى قبلة .

# ٣٥

رسالة

افراد المال في أمر الظلال<sup>(١)</sup>

تأليف

ابو ريعان بيروني

ص ٩٧ :

و اما ما قيل للعالم والمتعلم ان ظل الاستواء كلما زاد عليك اصبعاً من ناحية بنات نعش العليا فقد ارتفع مائة و عشرون فرسخاً وكلما زاد في ناحية سهيل السفلى اصبعاً فقد انحدر فيها مثل ذلك فما اظنه الا صادراً عن بعض المتأنيّة الذين يعتقدون في الشمال ارتفاعاً و في الجنوب انحطاطاً و فساداً .

ص ١٧٥ ( در باب الخماسي والعشرون ) في حكاية آراء الأئمة في اوقات الصلوة و ما يضطر اليه في تحقيقها (٢) :

وصلوات الثابتة<sup>(٣)</sup> المصديقين سبع : اولها صلوة العمود في نصف النهار سبع وثلاثون ركعة و في اليوم الاثنين ينقصان ركعتين ثم العصر احدى وعشرون ركعة ثم المتعة خمسة وعشرون ركعة ثم نصف ساعة من الليل مثلها ثم نصف الليل ثلاثون ركعة ثم الفجر خمسون ركعة ثم البشير في آخر الليل واول النهار ستة وعشرون ركعة والسماعون منهم المشتغلون بالدنيا يصلّون أربع صلوات : هي الظهر والعشاء والفجر وطلوع الشمس .

(١) در ضمن رسائل البيروني در سنة ١٩٤٨ م ، در حيدرآباد دكن ، در « مطبعة جمعية

دائرة المعارف العثمانية » ، بطبع رسيده است . (٢) ظاهر محرف « العائنة » و « يد العائنة » است .

# ۳۶

## رسالة لليرنى (۱)

فی فهرست

کتاب محمد بن زکریاء الرازی

ص ۱ - ۴ :

ذکرت - لازلت (۲) ذا کراً وبه مذکوراً - آنک تشوقت الى الاحاطة بزمان محمد بن زکریاء بن یحیی الرازی والإطلاع على کمية کتبه التي عملها واسماها لتتطرق بذلك الى طلبها .... ولولا احترامی لك لما فعلته لما فيه من اکتساب البغضاء من مخالفیه وظنهم أنني من شيعته وبتن أسوی بین ما يتأذى بالاجتهاد الى صوابه وبين ما يميله اليه هواه وفرط تعصبه حتى يقتضح فيه بارتکابه ولا يقتصر من القسوة في باب الديانة بالإهمال والإعراض والإغفال دون الاشتغال بالقدح فيها بأرواح السوء و أفاعيل الشياطين حتى يحصله ذلك على الإرشاد الى کتب مانی و أصحابه کياداً للأديان والإسلام من بينها و يوجد مصداق قولي في آخر کتابه في الثبوت حين يستخف - والسفه غير لائق بالفضلاء والكبراء وقد كان في نسخة منها يلوث (۳) خاطره ولسانه وقلمه بما يتقره العاقل عنه

(۱) چنانکه از مقدمه این رساله بر می آید بنا به خواهشی که درباره زمان محمد زکریای رازی و کتابهای او از پیر و لوی شده است تألیف گردیده و فستی از آنرا که مربوط باخبار پیر و لوی و تألیفات خود اوست، ساخانو در مقدمه ای که بر آثار الباقیه نوشته است (ص ۴۸-۴۹) بطبع رسانیده و سپس پول کراوس (Paul Kraus) رساله منبوت را در سنه ۱۹۴۶ م. در پاریس، در ۱۱ صفحه، طبع و نشر کرده. در اینجا از طبع پول کراوس نقل گردیده است و علائم اختصاری قراردادی او برای نمایانن نسخه بعدها نیز بکار رفته و هر جا با آنچه در مقدمه آثار الباقیه طبع شده اختلاف داشته است در حاشیه تذکر داده شده. (۲) زلت، کذا علی الهامش، وفي النص، «ذالت». (۳) يلوث، سخ، «لا يلوث» مقدمه آثار الباقیه، «لا يلوث».

ولا يلتفت إليه إذ لا يُكسبه (١) سعيه في الدنيا لا مقلداً فلا تزال تُرى من لا يُسوى لقدمه  
 مُراباً يقول: «قد أفسد الرازي على الناس أموالهم و أبدانهم و أديانهم» وهو صادق في  
 العاشية الاولى وفي اكثر الأخرى ولذلك تتعدّد مرادّته في الواسطة . وأنا مع براءه في  
 من أتباعه فيما يُفسد المال - على حبّي (٢) الغنى (٣) وغيره للاستغناء فلا أبرئ نفسي  
 منه - لم انج من بوائقه (٤) في العاشية (٥) الأخرى . و ذلك أنّي طالعت كتابه في العلم  
 الإلهي وهو يبادي (٦) فيه بالدلالة على كتب ماني وخاصة كتابه الموسوم بسفر الاسرار  
 فقرّنتي السعة كما يفرّ (٧) المبيض والمصفر في الكيمياء غيري فحرّ صتني الحدائث بل خفاء  
 الحقيقة على طلب تلك الأسرار من معارف في البلدان والأقطار وبقيت في تباريح  
 الشوق يتّفاً واربعين سنة إلى أن قصدني بغوارزم بريد (٨) من همدان متوسّل بكتب  
 وجدها من جهة فضل بن سهلان وعرفني بحبّتها (٩) وفيها مصحفٌ قد اشتمل من كتب  
 المانوية على فرقاطيا (١٠) و سفر الجابرة و كثر الأحياء و صبح اليقين (١١) و  
 التأسيس و الانجيل و الشابورقان وعدّة رسائل لماني وفي جلّتها طلبتني سفر الاسرار  
 ففضّبتني له من الفرح ما يفضي الظمآن من رؤية السراب (١٢) ومن الترح في عقباء ما يصيبه  
 من الخيبة (١٣) في مأناه (١٤) و وجدت الله تعالى صادقاً في قوله: «و من لم يجعل الله له

- 
- (١) در مقصده آثار الباقية: «لا يكسب» (٢) على حبّي: سخ: «على» حتى: (٣) در مقصده  
 آثار الباقية: «الغنا»: (٤) لم انج من بوائقه: سخ: «لم انج من نوابجه»: در مقصده آثار الباقية:  
 «لم انج من نوابجه»: (٥) العاشية: سخ و مقصده آثار الباقية: «الجنة»: (٦) يبادي: سخ:  
 «سادى» وعلى الهامش: «سادى»: (٧) يفرّ: سخ: «غير»: (٨) بريد: سخ: «بعد»: در مقصده  
 آثار الباقية: «بجند»: (٩) بعثها: سخ: «بعثها» در مقصده آثار الباقية: «بعثها»:  
 (١٠) فرقاطيا: سخ: «فرقاطيا»: (١١) در مقصده آثار الباقية: «صبح اليقين»: «  
 (١٢) السراب: سخ و مقصده آثار الباقية: «السراب»: (١٣) در مقصده آثار الباقية: «الجنة»:  
 (١٤) در مقصده آثار الباقية: «مأناه»:



نوراً فعاله من نور» (۱) «ثم اختصرت ما في ذلك» (۲) «التفر من الهذيان البحت والهجر المحض ليطالعها مؤوف» (۳) «بآفتى ويستعجل الشفاء منها كفعلى» .  
 ص ۱۸ (در قسمت کتابهای محمد زکریاء در آلهیات) :  
 ۱۴۰ (د) الرقة على سيس (۴) التوى .

## ۳۷

تحقيق مال الهند

من «قولة مقبولة في العقل أو مرذولة» (۵)

تأليف

ابوریحان بیرونی (۶)

ص ۴ :

فما وجدت من أصحاب كتب المقالات أحدا قصد الحكاية المجردة من غير ميل ولا مداخنة سوى أبي العباس الأيرانشهری إذ لم يكن من جميع الأدیان فی شيء بل

(۱) سورة التور آية ۴۰ .

(۲) ذلك ، نسخ و مقدمة آثار الباقية ، « تلك » .

(۳) در مقدمة آثار الباقية ، « ماؤوف » .

(۴) علامه معنی سید حسن تقی زاده معتقد است که ابن شعیب همان سیمس جانشین مانی است .

(۵) این کتاب را علامه مستشرق ادوارد ساخانوی E. Sachau در سنة ۱۸۸۷ م . در لندن

طبع و نشر کرده است و سپس در سنة ۱۹۲۵ م . در لیمزیک Leipzig طبع آن تجدید گردیده

و همین مستشرق نوشته است که کتاب مزبور بعد از سنة ۱۰۴۰ م . ( ۴۲۱-۴۲۲ ه . ق . ) تألیف

شده . در اینجا از طبع ۱۹۲۵ م . نقل گردیده است و علائم اختصاری نسخ اساس طبع مزبور برای

نمایانن نسخه بدلها نیز بکار رفته .

منفردا بمخترع له يدعو اليه ولقد احسن في حكاية ما عليه اليهود والنصارى وما يفتنونه  
التورية و الانجيل و بالغ في ذكر المانوية و ما في كتبهم من خبر الملل المنقرضة و  
حين بلغ فرقة الهند و الشمية صاف همه عن الهدف و طاش في آخره الى كتاب زرقان  
و نقل ما فيه الى كتابه و ما لم ينقل منه فكا ته مسموع من عوام هاتين الطائفتين .

ص ١٨ - ١٩ ( در قسمت ٥ في ذكر اعتقادهم في الله سبحانه ) :

وهكذا اسم الابوة والبنوة فان الاسلام لا يسمي بهما اذ الولد والابن في العربية  
مقاربا للمعنى وما وراء الولد من الوالدين و الولادة متفنى عن معاني الربوبية و ما عدا  
لغة العرب يتسع لذلك جدا حتى تكون المخاطبة فيها بالآب قربة من المخاطبة بالسيد  
و قد علم ما عليه النصارى من ذلك حتى ان من لا يقول بالآب والابن فهو خسارج عن  
جملة ملتهم والابن يرجع الى عيسى بمعنى الاختصاص والآثرة وليس يقصر عليه بل  
يعدوه الى غيره فهو الذى يأمر تلاميذه فى الدعاة بان يقولوا يا آباءنا الذى فى السماء و  
يخبرهم فى امي نفسه اليهم يا ته ذاهب الى ابيه و ابيهم و يفسر ذلك بقوله فى اكثر  
كلامه عن نفسه انه ابن البشر و ليست النصارى على هذا وحدها ولكن اليهود تشر كها  
فان فى سفر الملوك ان الله تعالى عزى داود على ابنه المولود له من امرأة اوريا ودعه  
منها ابنا يتبناه فاذا جاز بالثبتي بالعبري ان يكون سليمان ابنا جاز ان يكون المثنى آبا  
والمثنى تشابه النصارى من اهل الكتاب و صاحبهم ماى يقول فى هذا المعنى فى كتاب  
كنز الاحياء ان الجنود النيرين يسمون آبكارا و عذارى و آباء و أمهات و أبناء و اخوة  
و اخوات لما جرى به الرسم فى كتب الرسل وليس فى بلدة السرور ذكر ولا انثى ولا اعضاء  
سفاة و كلهم حاملون للاجساد الحية ولا يدان الالهوت لا يختلفون بضعف و قوة ولا طول  
و قصر ولا صورة و منظر كالترج المتشابهة المراجعة من سراج واحد مواد اغذيتهم واحدة  
و انما سبب تلك التسمية تعانى<sup>(١)</sup> المملكتين فالسفلية المظلمة لما نهضت من غورها و  
رأىها الملكوت العالية النيرة ازواجا ذكرا و انا و انا صوّرت أبناءها الطاعنين الى الحرب من

(١) S(١) « نغاي » يا « نغاي » يا « نغاي » يا « نغاي » . « نغاي » .

ظاهر بـصور كذلك فأقامت (١) كل جنس بأزاء جنسه . والخواص من الهند يابون هذه الأوصاف و عوامهم و كل من كان في فروع النحلة يُفرطون في اطلاقها . . . .

ص ٢٣ (درقسمت \* في سبب الفعل و تعلق النفس بالمادة \* ) :

ثم تختلف العبارة عندهم في الفاعل كما ذكرنا فـتـقـدـيـل في بـشـن يران ان المادة أصل العالم و فعلها فيه بالطباع على مثال فعل البذر للشجرة بالطباع من غير قصد واختيار و كتبريد الريح للماء من غير قصد لغير الهبوب إنما الفعل الارادي لبـشـن وهذه اشارة منه إلى الحي الذي يعلو المادة وبه نصير المادة فاعلة تسعى له سمي الصديق لصديقه من غير طمع ، و قد بنى عليه ماني قوله .

ص ٢٧ (درقسمت \* في حال الارواح و مرددها بالتناسخ في العالم \* ) :

و كان ماني نفى من افراشهر فدخل أرض الهند ونقل التناسخ منهم إلى محله وقال في سفر الاسرار ان الحواريين لما علموا ان النفوس لا تموت و أنها في الترديد منقبة الى شبه كل صورة هي لابة لها ودابة جـبـلـت فيها و مثال كل صورة افرغت في جوفها سألوا المسيح عن عاقبة النفوس التي لم تقبل الحق ولم تعرف اصل كونها فقال أي نفس ضعيفة لم تقبل قرائنها من الحق فهي هالكة لاراحة لها وعنى بهلاكها عذابها لا تلاشيها فإنه قال ايضاً قد ظن الديبانية أن عروج نفس الحيوة وتصويتها هو في جيفة البشر و لم يعلموا عداوة الجيفة النفس ومنعها اتيانها عن العروج و أنها لها حبس وعذاب مؤلم ولو كانت صورة البشر هذه حقاً لم يدعها خالقها أن تبلى وتحدث فيها المضرة و لم يحوجها إلى التناسل بالنطف في الارحام .

ص ٥٣ (درقسمت \* في مبدأ عبادة الآصنام و كيفية المنصوبات \* ) :

معلوم ان الطباع العامي تـلـزـع إلى المحسوس نافر عن المعقول الذي لا يعقله إلا العالمون الموصوفون في كل زمان ومكان بالقلّة و بسكونه إلى المثال عدل كثير من أهل الملل إلى التصوير في الكتب و الهياكل كاليهود والتصارى ثم المناياة خاصة . . .

ص ٥٩ (أيضاً درقسمت «في مبدأ عبادة الأصنام و كيفية المنصبوات» ) :

وقد كانت اليونانية (١) في القديم بوسطون الأصنام بينهم و بين العلة الاولى و يعبدونها باسماء الحواكب والجواهر العالية اذ لم يصفوا العلة الاولى بشئ من الايجاب بل بسلب الأضداد تعظيماً لها و تنزيهاً فكيف (٢) أن يقصودها للعبادة و لما نقلت العرب من الشام أصناماً إلى أرضهم عبدوها كذلك ليقربوهم إلى الله زلفى (٣) وهذا افلاطون يقول في المقالة الرابعة من كتاب النواميس واجب على من اعطى الكرامات الثابتة أن ينصب لسر الآلهة والتسكينات ولايرتس (٤) أصناماً خاصة للآلهة الابوتية ثم الكرامات التي للآباء اذا كانوا احياء فأرثه (٥) اعظم الواجبات على قدر الطاقة ويعنى بالسر الذكر على المعنى الخاص وهو لفظ بكثرة استعماله (٦) فيما بين الصابئة الحمرانية والثنوية المنايئة ومتكلمي الهند .

ص ٧٦ ( درقسمت «يد» في ذكر كتبهم في سائر (٧) العلوم ) :

ولهم فنون من العلم اخر كثيرة و كتب لا تكاد تحصى ولكني لم أحط بها علماً وبودى إن كنتُ أتمكن من ترجمة كتاب ينجز قسراً وهو المعروف عندنا بكتاب كليله و دمنه فإنه ترد بين الفارسية والهندية ثم العربية والفارسية على آلسنة قوم لا يؤمن بتغييرهم آياه كعبد الله بن المقفع في زيادته باب برزويه فيه قاصداً تشكيك ضعفى العقائد في الدين و كسرهم للدعوة إلى مذهب المنايئة و إذا كان متهما فيما زاد لم يخل عن مثله فيما نقل .

(١) دراصل مطبوع : « اليونانية » .

(٢) دراصل مطبوع : « فكيف » .

(٣) رجوع شود بآية ٤ سورة الزمر و بجای « ليقربوهم » دراصل مطبوع : « ليقربوهم » .

(٤) درحاشیه اصل مطبوع : « براوس » .

(٥) دراصل مطبوع : « فأرثه » .

(٦) دراصل مطبوع : « است » .

(٧) دراصل مطبوع : « سائر » .

ص ١٣٢ ( در قسمت ١ في سورة السماء والأرض عند المنجمين منهم ) :

نُتِجَاءتْ طَائِقَةُ أُخْرَى مِنْ جِهَةِ الزَّادِ قَدْ أَصْحَابَ مَانِي كَابِنِ الْمَقْقَعِ وَكَعْبِدِ الْكَرِيمِ  
ابْنِ أَبِي الْعَوْجَاءِ وَأَمَّا لَهُمْ فَشَكَّكُوا ضَعْفَ الْفَرَائِزِ فِي الْوَاحِدِ الْأَوَّلِ مِنْ جِهَةِ التَّعْدِيلِ وَالتَّجْوِيرِ  
وَأَمَّا لَهُمْ إِلَى التَّشْبِيهِ زَيَّنُوا عِنْدَهُمْ سِيرَةَ مَانِي حَتَّى اعْتَصَمُوا بِحَبْلِهِ وَهُوَ رَجُلٌ غَيْرُ مُقْتَصِرٍ  
بِجَهَالَانِهِ فِي مَذْهَبِهِ دُونَ الْكَلَامِ فِي هَيْئَةِ الْعَالَمِ بِمَا يَبِينُ عَنْ تَمُوبَهَانِهِ وَانْتَشَرَ ذَلِكَ فِي الْأَلْسِنَةِ  
وَانْصَافَ إِلَى مَا تَقَدَّمَ مِنَ الْمَكَايِدِ الْيَهُودِيَّةِ فَصَارَ رَأْيَا مَنْسُوبًا إِلَى الْإِسْلَامِ بِحُجَّتِ اللَّهِ عَنْ مِثْلِهِ...

ص ١٩١ ( در قسمت ١ في خواص الجوكات الأربعة و ذكر كل المنتظر في

آخر رابعها ) :

وَأَمَّا فِي كَلْجُوكَ فَإِنَّ الشَّرَّ يَزْدَادُ إِلَى أَنْ يَمُضِيَ فِي آخِرِهِ بِفَنَاءِ الْخَيْرِ أَسْلَا  
وَذَلِكَ وَقْتُ هَلَاكِ سَاكِنِي الْأَرْضِ وَعُودِ النَّسْلِ مِنْ اجْتِمَاعِ الْمُتَفَرِّقِينَ فِي الْجِبَالِ وَالْمَخْتَفِينَ  
فِي الْمَخَارَاتِ لِلْعِبَادَةِ هَارِبِينَ مِنْ شِيَاطِينِ الْأَنْسِ الْأَشْرَارِ وَلِهَذَا سَمِيَ ذَلِكَ الْوَقْتُ كَرِيْمًا جُوكَ  
أَيُّ الْفَرَاغِ مِنَ الْأَعْمَالِ لِلْمَذْهَبِ وَفِي خَيْرِ شَوْفِكَ نَاقِلُهُ الزَّهْرَةُ مِنْ بَرَاءِهِمْ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى  
اسْمُهُ قَوْلُهُ إِذَا دَخَلَ كَلْجُوكَ أَرْسَلْتُ بَدَهُودَنَ بَنِي شَدَهُودَنَ الصَّالِحِ لِبَثِّ الْخَيْرِ فِي الْخَلْقِ  
فِيَبْدُلُ الْمُحْتَمِرَةِ الْمُعْتَزُونَ إِلَيْهِ مَا أورد و يذهب قند البراعمة من حينئذ حتى يجتري  
عليهم شُودَرِ خَادِمِهِمْ وَيَقَاسِمُهُمْ وَجُنْدَالِ الْهَبَاتِ وَالْأَعْطِيَةِ وَيَنْصَرِفُهُمْ النَّاسَ إِلَى الْجَمْعِ  
مِنَ الْجَرَامِ وَالْإِدْخَارِ لَا يَبَالُونَ بِاجْتِرَاحِ السِّمَاتِ فِيهَا وَالْأَنَامِ وَأوردهم ذلك إلى عَمِيَانِ  
الْأَصَاغِرِ أَكْبَرِهِمُ وَالْأَوْلَادِ آبَاءَهُمُ وَالْخَدَمِ مَوَالِيَهُمْ وَأَرْبَابَهُمْ وَبِتَهَارِجِ الْأَلْوَانِ حَتَّى تَفْسُدَ  
الْأَنْسَابُ وَتَبْطُلَ الطَّبَقَاتُ الْأَرْبَعُ وَتُكْثَرَ الْأَدْيَانُ وَالْمَذَاهِبُ وَالْكِتَابُ الْمَعْمُولَةُ فِيهَا كَثْرَةٌ  
يَتَفَرَّقُ [ق] بِهَا الْجُمَاهِيرُ الْمُجْتَمِعَةُ قَبْلَهُ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ أَوْ خَاصًا أَفْرَادًا وَيَهْدِمُ الدِّيُوهَرَاتِ وَ  
يُخْرِبُ الْمَدَارِسَ وَيَرْفَعُ الْعُدُلَ حَتَّى لَا يَعْرِفَ الْمُلُوكُ غَيْرَ الْقَلَمِ وَالْهَضْمِ وَالْأَخْذِ وَالْقَصْمِ كَأَنَّهُمْ  
يَاكُلُونَ النَّاسَ أَكْلًا مُفْتَرِّينَ بِالْأَمَالِ الطَّلُوعِ غَيْرِ مُعْتَبِرِينَ بِقَاصِرِ الْأَعْمَارِ بِحَسَبِ الْأَوَازِ  
وَاسْتِيلَاءِ الْأَوْبَةِ بِقَدْرِ فَسَادِ النَّيَّةِ وَزَعَمُوا أَنَّ أَكْثَرَ الْحُكْمِ فِيهِ عَلَى النُّجُومِ تُخْلَفُ وَتُكْذَبُ  
فَأَخَذَ ذَلِكَ مَانِي وَقَالَ أَعْلَمُوا أَنَّ أُمُورَ الْعَالَمِ قَدْ تَبَدَّلَتْ وَتَغَيَّرَتْ وَكَذَلِكَ الْكُهَانَةُ قَدْ

تغيرت لتغير اسفريات السماء اى افلاكها ولايتها للكهان من معرفة النجوم فى دائرها  
ما كان يتهيأ لآبائهم و لكنهم يضللون بالخدع وبما يتفق ما يقولون و ربما لا يكون.  
ص ٢٥٣ ( در قسمت « فى المد والجزر المتعاقبين على مياه البحر » ):

و اما امر المد والجزر فى هذا البحر والمد بلغتهم بهرن والجزر وهر ويعتقدون  
اقاماتهم ان فى البحر نارا اسمها بروا فل دائمة التنفس ويكون المد منها بجذب النفس  
والارتفاع بالريح ويكون الجزر بارسالها النفس و زوال الارتفاع عنها كمثل ما اعتقده  
ماي لما سمع منهم ان فى البحر عفرينا يكون المد والجزر من تنفسه جاذبا ومرسلا  
و اما خاستهم فيعرفونهما فى اليوم بطلوع القمر وغروبه وفى الشهر بزيادة نوره ونقصانه  
و ان لم يهتدوا للعلة الطبيعية فيهما .

ص ٢٨٣-٢٨٤ ( در قسمت « فى حق الميت فى جسده والاحياء فى اجسادهم » ):  
يقول الهند ان فى الانسان نقطة (١) بها الانسان انسان وهى التى تشخص عند  
الاحلال الامشاج بالاحراق وتبددها ورأوا فى هذا الرجوع ان بعضه يكون بشمع الشمس  
تتعلق به الروح و تصعد و ان بعضه يكون بلهب النار ورفعا اياها كما كان يدعو بعضهم  
ان يجعل الله طريقه اليه على خط مستقيم لانه اقرب المسافات ولا يوجد الى العلو الا  
النار او الشمع وكان الاثراك الفرية ذهبوا الى ما يشبهه فى الفريق فانهم يضعون جيفته  
على سرير فى القط و يعلقون حبلا من قائمته و يلقون طرفه فى الماء ليصعد به روحه  
للبعث ثم قوى عقيدة الهند فى ذلك قول باسديو فى علامة المتخلص من الرباط ان موته  
يكون فى اوتراين فى النصف الابيض من الشهر فيما من سرج مسرجة اى فيما بين الاجتماع  
والاستقبال فى آحد فصلى الشتاء والربيع والى هذا ذهب ماى فى قوله ان اهل الملل  
يعتبروننا يا نا تسجد للشمس والقمر و نقيمهما كالوثن لانهم لم يعرفوا حقيقتهم  
انهما مجازنا وباب خروجنا الى عالم كوننا كما شهد بذلك عيسى زعم قالوا وقد امر البد  
بارسال جث الموتى فى الماء الجارى فلذلك يطرحها الشعية اصحابه فى الانهار.

# ۳۸

کتاب الجواهر<sup>(۱)</sup>

فی معرفة الجواهر

تألیف

أبو زید یحییٰ بیرونی

ص ۴۱ :

و فی کتاب الاحجار المنسوب الی اسم<sup>(۲)</sup> ارسطوطالیس (فما اظنه إلا منحولا علیه) أنه ربما اتفق فی الیاقوت نکته<sup>(۳)</sup> فاضلة الحمرة علی سائرها فأذا نفخ علیه فی النار البسطة النکته فیه فزادته حنا و أن کانت سوداء ذهب بعض سوادها و يشبهه ما حکى الجاحظ<sup>(۴)</sup> فی یاقوت وقع من ید انسان فابتلمته نعامه ولم يحضر غیر

(۱) ظاهراً کتاب الجواهر یکی از کتابهای می باشد که بیرونی آنرا در اواخر عمر خود تألیف کرده است زیرا چنانکه خود در اوائل آن (س ۳۱ از طبع آیتی الله کر) گوید آنرا سلطان مودود بن مسعود غزنوی تقدیم نموده و این سلطان مودود از ماه شعبان سنه ۴۳۳ هـ ق . تا ماه رجب سنه ۴۴۰ هـ ق . در غزقه و قسمتی از هند سلطنت کرده است . این کتاب را مستشرق آلمانی F.Krenkow در سنه ۱۳۰۰ هـ ق . در مطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية ، در حیدرآباد دکن بطبع رسانیده و در اینجا از طبع مزبور نقل گردیده و علائم اختصاری نسخه های اساس این طبع برای نمایانن نسخه بدلها نیز بکار رفته است .

(۲) ب ، این کلمه را ندارد .

(۳) س ، نقطه ، و بالای آن « نکته » نوشته شده است .

(۴) برای مقایسه گفته جاحظ با آنچه بیرونی در اینجا از اوحکایت میکند رجوع شود به قصه راهبین من الزنادقة در کتاب الحيوان ( ج ۴ س ۴۸۷-۴۸۸ از طبع سابق الله کر ) که بنقل از کتاب مزبور در دو صفحه ۹۵ و ۹۶ این کتاب نیز مندرج است .

نفرین من زنادقة المانیة شاهدها و انتجعت التهمة عليهما عند افتقاده فضربا ضرب  
 التقرير و كل واحد منهما (۱) يبرئ صاحبه اذا اخذ في تذييله و حين عرف آتتهما  
 ثنويان (۲) سئل عن الحال و وقف على امر النعامة من غير جهتهما فآتتهما لم يستحلا  
 نسليمها لاقتل اسرع الى ذبحها و اخراج (۳) الجوهر من قانصتها و قد نقص وزنه و  
 حسن لونه لا أن حرها قام له مقام النار العامية . ولولا أن هذا كان امرا مشتهرا لما  
 صار من مسائل المطارحة حتى سئل الشافعي ، رضي الله عنه ، عنها فأجاب : أني لست  
 في أمر صاحب الجوهر بشئ لكنني إن كان كيتسا عدا على النعامة و ذبحها و استخرج  
 جوهره منها ثم ضمن لصاحبها فضل ما بين قيمته (۴) حية و مذبوحة .

(۱) «منهما» را ندارد . (۲) ب ، «ثنويان» و در «س» روی کلمه مزبور «برمان» نوشته شده  
 است . (۳) ب ، «و اخراج» . (۴) کذا و الظاهر قیمتها .



رسالة ابن القارح<sup>(۱)</sup>

تصنيف

ابن القارح<sup>(۲)</sup>

[ ۳۵۱ - بعد از سنة ۴۶۱ هـ . ق . (۱) ]

ص ۲۴ - ۲۷ :

ولكنني اغتاض على الزنادقة والملحدین الذين يتلاعبون بالدين ويرومون إدخال

(۱) این رساله را ابن القارح برای **ابو العلاء معری** فرستاده است و **ابو العلاء** در جواب او **رسالة الغفران** را نوشته و در اینجا از طبعی که **کامل کیلانی** در ضمن کتاب « **رسالة الغفران** للشيخ الفيلسوف أبي العلاء المعري» انتشار داده است نقل گردیده و چپ سوم کتاب مزبور در دو جلد در مصر طبع و نشر شده و رساله مذکوره در ص ۱۷ - ۶۰ از جلد اول آن مندرج میباشد.

(۲) **ابو الحسن علی بن منصور بن طالب حلبی** ملقب بدوخله و معروف بابن القارح از ادباء بزرگ زمان خود محسوب میشود . **محمد کرد علی** که در « **رسائل البهاء** » **رسالة ابن القارح** را طبع کرده است ( و در ص ۲۵۴ - ۲۷۹ از طبع سوم کتاب مزبور که در سنة ۱۳۶۵ هـ . ق . در مصر نشر شده مندرج میباشد ) در حاشیه‌ای که درباره این رساله و مصنف آن نوشته است ( ص ۲۵۴ ) بنقل از ابن عبد الرحیم که از معاصران ابن القارح است ، گوید که وی در سنة ۴۵۱ هـ . ق . در حلب متولد گردیده است و در سنة ۴۲۱ هـ . ق . در قید حیات بوده و **یوسف البیان سرکیسی** مؤلف **معجم المطبوعات العربية والمعرية** ، ظاهراً بنقل از حاشیه **محمد کرد علی** ، نیز گوید ابن القارح در سنة ۴۲۱ هـ . ق . زنده بوده است ولی در هر دو طبع **معجم الادباء** تألیف **یاقوت** ، از قول همین ابن عبد الرحیم ، و در کتاب سابق الذکر **کامل کیلانی** ، بنقل از **یاقوت** ، ذکر شده است که ابن القارح در سنة ۴۶۱ هـ . ق . زنده بوده است . اگر این روایت درست باشد ، مطابق روشی که در این کتاب پیروی شده است ، باید مطالب منقول از **رسالة ابن القارح** بعد از مطالب منقول از **رسالة الغفران** و کتاب **الفصل** تألیف **ابن حزم** نقل گردد و اگر گفت **محمد کرد علی** را صحیح بدانیم مطالب مزبور باید قبل از مطالب منقول از تألیفات **بیرونی** آمده باشد ، علی ای حال آوردن مطالب **رسالة مزبور** ، که برای **ابو العلاء** فرستاده شده است ، در اینجا ، قبل از مطالب منقول از **رسالة الغفران** ، خالی از مناسبت نیست .

التبیه والتكوك علی المسلمین وستمذیبون القدح فی نبوة التبیین صلوات الله علیهم أجمعین  
ویمطرّفون ویمتدّون إعجاباً بذلك المذهب : « تیه مُقَرَّرٌ وطرّفٌ » (۱) زندیقر .

و قتل المهدی بشاراً علی الزندقة ولما شهر بها وخاف دافع عن نفسه بقوله :

یا بن نهیا رأسی علی ثقیلُ واحتمال الرأسین عبءٌ ثقیلُ

فادّع غیری الی عبادة ربّی من فانی واحد مشغول

و أحضر صالح بن عبد القدوس واحضر التطع والتیاف فقال : علام تقتلنی ؟

قال : علی قولك :

ربّ (۲) سرّ کتمته فکانتی اخرسٌ أو ثنی لسانی عقل (۳)

ولو انی أظهرت (۴) للناس دینی لم یکن لی - فی غیر حبسی - أکلٌ

یا عدی الله و عدی نفسه :

الشر دون الفاحشات ، ولا یلقاک - دون الخیر - من یشتر

فقال : قد کنت زندیقا وقد ثبت عن الزندقة .

قال : کیف ؟ و أنت القائل :

و الشیخ لا یشرک عاداته حتی یواری فی ثری رّمسه

إذا ادعوی عاد الی غیه کذی الضنی عاد الی نكسه

و أخذ غفلته التیاف فإذا رأسه یتدّ هداً علی التطع ....

والولید بن یزید أقام فی الملك سنة و شهرین و آیاماً و هو القائل :

إذا میت یا أم الحنیکل فانکحی ولا تأملی بعد الفراق تلاقیا

فإن الذی حدّثته من إقائنا أحادیث طهر تشکّ العقل واهیا

و رمی المصحف بالنّشاب و خرّفه وقال :

انما جئت ربّک يوم حشر فقل یا ربّ خرّفنی الولید

و أنفذ الی مكة بناءً محوسباً لیبنی له علی الکعبة مشربة فمات قبل تمام ذلك .

فکان الحجاج یقولون : لّیک اللهم لّیک لّیک یا قاتل الولید بن یزید لّیک .

(۱) چنانکه در ص ۱۹۰ گذشت در امالی ، « طرّف » آمده است . (۲) چنانکه در ص ۱۹۱ گذشت

در امالی « ربّ » آمده است . (۳) در امالی ، « حبّل » . (۴) در امالی ، « ابدیت » .

واحضِرْ بُنَابِجَةً مِنْ ذَهَبٍ - وَفِيهَا جَوْهَرَةٌ جَلِيلَةٌ الْقَدَرِ - [على] سَوْدَةٍ رَجُلٌ  
فَسَجَدَ لَهُ وَقَبِلَهُ وَقَالَ: أَسْجُدْ لَهُ يَا عَلِيٌّ قُلْتُ:  
وَمِنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا مَا نِي شَأْنُهُ كَلَنَ عَظِيمًا أَضْمَحَلَّ أَمْرُهُ لِعُطُولِ الْمَنَّةِ فَقُلْتُ:  
لَا يَجُوزُ السَّجُودُ إِلَّا لِلَّهِ فَقَالَ: قُمْ عَنَّا.

## ۴۰

### رسالة الفقران (۱)

تصنيف

ابو العلاء معری (۲)

(۳۶۳-۴۴۹ هـ . ق .)

ص ۳۵۱-۳۵۴ :

وَإِذَا رُجِعَ إِلَى الْحَقَائِقِ، فَتَطْلُقُ اللِّسَانُ لَا يُنْبِئُ عَنْ اعْتِقَادِ الْإِنْسَانِ، لِأَنَّ الْعَالَمَ  
مَجْبُولٌ عَلَى الْكُذْبِ وَالتَّفَاقُ، وَيُحْتَمَلُ أَنْ يُظْهَرَ الرَّجُلُ بِالْقَوْلِ تَدَنُّنًا، وَأَنْمَا يَجْعَلُ  
ذَلِكَ تَزَنُّنًا، [يُرِيدُ] (۲) أَنْ يَصِلَ بِهَذَا ثَنَاءً، أَوْ غَرَضٌ مِنَ الْإِعْرَاضِ الْخَالِبَةِ أَمْ الْفَنَاءِ،  
وَلَعَلَّهُ قَدْ ذَهَبَ جَمَاعَةٌ هُمْ فِي الظَّاهِرِ مُتَعَبِدُونَ، وَفِيهَا بَطْنٌ مُلْحَدُونَ.

(۱) این رساله را **ابو العلاء** در جواب رساله **ابن القارح** (که درس ۲۱۸ ذکرش گذشت) در حدود  
سنه ۴۲۴ هـ . ق . در اثناء عزلت خود تصنیف کرده است و در اینجا از طبعی که بتعقیق و شرح  
**بنت الشاطی** در سنه ۴۹۰ م . در سلسله **ذخائر العرب**، در مصر طبع و نشر شده است نقل گردیده  
و علائم اختصاری نسخ اساس طبع مزبور برای نمایاندن نسخه بدلها نیز بکار رفته .

(۲) **احمد بن عبد الله بن سليمان معری** بکتاب خود «**ابو العلاء**» معروف میباشد و میشود  
او را فیلسوف شعرا و شاعر فلاسفه نامید و از بزرگان جهانش بشمار آورد . **ابو العلاء** پیش از غروب  
آفتاب روز جمعه ۲۸ ربیع الاول سنه ۴۶۴ هـ . ق . در **مهره النعمان** بدینا آمده است و **ابن خلکان**  
گوید در روز جمعه ۲۳ و بقولی ۲ و بقولی دیگر ۱۲ . (و بقول کامل **کیلانی** ۱۰) ربیع الاول سنه  
۴۴۹ هـ . ق . در همان جا ، وفات کرده .

(۳) س ۱ و ۲ بریده را ندارد .

وما يلحقني الشك في أن دعبلا بن علي لم يكن له دين وكان يتظاهر بالتشيع  
و إنما غرضه التشكيك ، وكم اثبت نسباً بنفسه (١) ولا أرتاب أن دعبلاً كان على رأى  
الحكمى و طبقته ، والزندقة فيهم فاشية ومن ديارهم ناشية .

وقد اختلف في أبي نواس ادعى له التألق وأنه كان يقضي صلوات نهاره في  
ليله ، والصحيح أنه على مذهب غيره من اهل زمانه ، وذلك أن العرب جاءها النبي  
صلى الله عليه [ وسلم ] (٢) وهي ترغب الى القصيد (٣) وتقصصهمها عن القصيد (٤) فأتبعه  
منها متبعون ، والله أعلم بما يوعون ، فلما ضرب الاسلام بجرانه واتسق ملكه على  
أركانها ، مازج العرب غيرهم من الطوائف وسموا كلام الأقطاب و أصحاب الهيئة و  
أهل المنطق ، فمالت منهم طائفة كثيرة .

ولم يزل الإلحاد في بني آدم على عمر الدهور ، حتى إن أصحاب السير يزعمون  
أن آدم صلى الله عليه [ وسلم ] (٥) بُعث الى اولاده فأنذرهم بالآخرة ، وخوفهم من العذاب  
فكذبوه وردوا قوله ، ثم على ذلك المنهاج الى اليوم . وبعض العلماء يقول إن سادات  
قريش كانوا زيادقة وما أجدرهم بذلك وقال شاعرهم يرئى قتلى بدر و تروى (٥)  
لشداد بن أسود الليثي :

أَلَمْتُ بِالتَّحِيَّةِ أُمَّ بَكْرٍ	فَحَيُّوا أُمَّ بَكْرٍ بِالسَّلَامِ
وَكَاثِنٌ بِالطَّوَى طَوَى بَدْرٍ	مِنَ الْأَحْسَابِ وَالْقَوْمِ الْكِرَامِ
وَكَاثِنٌ بِالطَّوَى طَوَى بَدْرٍ	مِنَ الثِّيَزَى مُكْدَلٌ بِالسَّامِ
أَلَا يَا أُمَّ بَكْرٍ لَا تُكْرَى	عَلَى الْكَأْسِ بَعْدَ أَخِي هِشَامِ
وَبَعْدَ أَخِي أَبِيهِ ، وَكَانَ قَرْمًا	مِنَ الْأَقْوَامِ شُرَابُ الْمَدَامِ
أَلَا مِنْ مُبْلَغِ الرَّحْمَنِ عَنِّي	يَا بَنِي نَارِكُ شَهْرِ الْقِيَامِ ؟
إِذَا مَا الرَّأْسُ زَايِلَ مِنْكِبِهِ	فَقَدْ شَبِعَ الْأَنْبَسُ مِنَ الْعَطَامِ

(١) دد ك ، ز ، س ، ، ينسب ، و دد ش ، ن ، ، ينسب . (٢) ك ، ش ، ، ، وسلم ، را ندارد .

(٣) ن ، س ، ، القصيد . . . . الفصل . (٤) ك ، ش ، س ، ، وسلم ، را ندارد . (٥) ن ،

« و ترا » .

أَبُو عَبْدِ نَابِغٍ كَبِشَةَ أَنْ سَنَحِيَا؟      وَكَيْفَ حَيَاةُ أَسْدَاءِ وَهَامٍ (١)  
 أَتَتْرُكُ أَنْ تَرُدَّ الْمَوْتَ عَنِّي      وَتُحْيِيَنِي إِذَا بَلَيْتُ عِظَامِي؟  
 وَلَا يَدْعَى مِثْلَ هَذِهِ الدَّعَاوَى إِلَّا مَنْ يَسْتَبَسِلُ وَرَامَهَا لِلْحَمَامِ، وَلَا يَأْسُفُ لَهُ  
 عِنْدَ الْإِلَهِامِ (٢).

ص ٣٦١-٣٧٣ :

وَأَمَّا غَيْظُهُ (٣) عَلَى الزَّنَادِقَةِ وَالْمُلْحِدِينَ، فَأَجَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، كَمَا أَجَرَهُ عَلَى الظُّلْمِ  
 فِي طَرِيقِ مَكَّةَ، وَاصْطِلَاءِ الشَّمْسِ بِعُرْفَةِ وَمَبِيتِهِ بِالْمَرْزُوقِ وَلَا رَيْبَ أَنَّهُ ابْتَهَلَ إِلَى اللَّهِ -  
 سُبْحَانَهُ - فِي الْآيَاتِ الْمَعْدُودَاتِ وَالْمَعْلُومَاتِ، أَنْ يُثَبِّتَ (٤) هِضَابَ الْإِسْلَامِ، وَيَقِيمَ لِمَنْ  
 اتَّبَعَهُ (٥) النَّيِّرَ مِنَ الْأَعْلَامِ. وَلَكِنَّ الزَّنَادِقَةَ دَاءٌ قَدِيمٌ، طَالَمَا حَلَمَ بِهَا الْأَدِيمُ. وَقَدْ رَأَى  
 بَعْضُ الْفُقَهَاءِ، أَنَّ الرَّجُلَ إِذَا ظَهَرَتْ زَنْدَقَتُهُ ثُمَّ تَابَ فَرَعَا مِنَ الْقَتْلِ لَمْ تُقْبَلْ تَوْبَتُهُ. وَلَيْسَ  
 كَذَلِكَ غَيْرُهُمْ مِنَ الْكُفَّارِ، لِأَنَّ الْمَرْتَدَّ إِذَا رَجَعَ قَبْلَ مَنْهِ الرَّجُوعِ،  
 وَلَا مَلَّةَ إِلَّا وَآلَهَا قَوْمٌ مُلْحِدُونَ، يُرُونَ أَصْحَابَ شَرْعِهِمْ أَنَّهُمْ مُوَالِفُونَ، وَهُمْ  
 فِيمَا بَطَنَ مُخَالِفُونَ، وَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يُنْهَكَ مُخَادَعُ، وَتَبْدُو مِنَ الشَّرِّ جُنَادِعُ.  
 وَقَدْ كَانَتْ مَلُوكُ فَارِسَ تَقْتُلُ عَلَى الزَّنَادِقَةِ، وَالزَّنَادِقَةُ هُمُ الَّذِينَ يُسَمُّونَ الذَّهْرِيَّةَ،  
 لَا (٦) يَقُولُونَ بِنُبُوَّةٍ وَلَا كِتَابٍ.

وَبِشَارٍ إِنَّمَا أَخَذَ ذَلِكَ عَنْ غَيْرِهِ، وَقَدْ رَوَى أَنَّهُ وَجَدَ فِي كُتُبِهِ رَقْعَةً مَكْتُوبَةً  
 فِيهَا: إِنِّي آرَدْتُ أَنْ أَهْجُوا، فَلَانَ بْنِ فَلَانَ الْهَاشِمِيَّ فَصَفَحْتُ عَنْهُ لِقَرَابَتِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. وَزَعَمُوا أَنَّهُ كَانَ بِشَارَ سَبْيُوِيَّةٍ وَأَنَّهُ حَضَرَ يَوْمَ حَلْفَةِ يُونُسَ بْنِ  
 حَبِيبٍ فَقَالَ: هَلْ هَهُنَا مَنْ يَرْفَعُ خُبْرًا؟ فَقَالُوا: لَا. فَأَنشَدَهُمْ:

(١) ن، س، «كَيْفَ حَيَاةُ أَسْدَاءِ وَهَامِ». (٢) ط، «إِلَهِامِ» وَدُرُث «ال» دَاخِثَةٌ اسْتَوْ بِمَدٍّ  
 حَكَ شَدَّةً. (٣) مَرْجِعُ ضَمِيرٍ دَرُ «غَيْظُهُ» ابْنُ الْقَارِحِ اسْتَوْ. (٤) س، ن، «أَدْبَيْتُ» وَ  
 لَيْكَلْسُونُ آتَرَا بِهِ، إِنْ يَرِثُ «تَغْيِيرُ دَادَهُ» اسْتَوْ. (٥) س، ن، «لَبَّةً» وَفَيْكَلْسُونُ آتَرَا  
 بِدَ «كَبِشَةَ» تَغْيِيرُ دَادَهُ اسْتَوْ. (٦) طَبْعُ كَامِلٍ كَيْلَانِي، «وَلَا».

بنی اُمیة هَبُوا مِنْ رُقَادِكُمْ  
ابن الخليفة يعقوب بن داود  
ليس الخليفة بالموجود فالتمسوا  
خليفة الله بين الثانی والعمود

وكان في الحلقة سيوييه فيدعى بعض الناس أنه وشي به .  
و سيوييه - في ما أحب (١) - كان أجل موضعاً أن يدخل في هذه الدنّيات  
بل بعدد لأمر سنّيات .....

و يُقالُ أَنَّ يعقوب بن داود وزير المهدي تحامل على بشار حتى قُتل ... و  
ذكر صاحبُ كتاب الورقة جماعةً من الشعراء في طبقة أبي نواس ومن قبله ، ووصفهم  
بالزندقة ، وسرائر الناس منيئة ، وإنما يعلم بها علام الغيوب . وكانت تلك الحال "نكتم  
في ذلك الزمان خوفاً من السيف ، فالآن ظهر نجيث القوم ، وانقضت (٢) التريكة عن  
أخيبت رآل .

وكان في ذلك العصر رجل له أصدقاء من الشيعة ، وصديق زنديق فدعا المتشيعة  
في بعض الأيام فجاء الزنديق ففرع حلقة الباب و قال :

أصبحتُ جثم بلابل الصدر متقسم الأشجان والفكر

فقال صاحب المنزل : ويحك يمّم ذا ؟ فتركه الزنديق ومضى ، فلقيه صاحبُ  
المأذبة فقال له : يا هذا ، أردت أن توقنني فيما أكره ، خوفاً من أن يظنّ أصدقاؤه  
أنّه زنديق - فقال : ادعهم ثانية واعلمني بمكانهم فلما حصلوا عنده ، جاء الزنديق فقال :

أصبحتُ جثم بلابل الصدر متقسم الأشجان والفكر

فقالوا : ويحك يمّم ذا ؟ فقال :

مما جنّاه على أبي حسن عمر وصاحبه أبو بكر (٣)

وانصرف . ففرح الشيعة بذلك ، ولقيه صاحب المنزل فقال جازيت عني خيراً ، فقد  
خلصتني (٤) من الشبهة .

(١) ن : « فيما أجيب » . (٢) س : ن ، « انقضت » لكن ليكلسون أنرا به « انقضت » تبيير  
داده است و توجه نكرده كه « انقضت » معروف ظاهري است از « انقضت » . (٣) ابن بيت  
در ط بصورت نشر آمده است (٤) ط : « خلصتني » .

وكان يجلسُ في مجلس البصرة جماعةً من أهل العلم، وكان فيهم رجل زنديقُ له  
 سيفان، قد سُمِّي أحدهما الخيرَ والآخر الفلحَ، فأذا سَلِمَ عليه رجلٌ من المسلمين قال :  
 صَبَحَكَ الخيرُ وَ مَسَاكَ الفلحُ  
 ثُمَّ يَلْتَفِتُ لِأَصْحَابِهِ الَّذِينَ قَدْ عَرَفُوا مَكَانَ السَّيْفَيْنِ فيقول :  
 سَيْفَانِ كَالْبَرْقِ إِذَا الْبَرْقُ لَمَحَ  
 فَأَمَّا قَوْلُ الْحَكَمِيِّ :

تَبَهُ مُفْنِرٌ وَ ظَرْفٌ (۱) زَنْدِيقٌ

فقد عيب عليه هذا المعنى، و قيل : أَنَّهُ أَرَادَ رَجُلًا مِنْ بَنِي الْحَارِثِ كَانَ مَعْرُوفًا  
 بِالزُّنْدُقَةِ وَالظَّرْفِ وَكَانَ لَهُ مَوْضِعٌ مِنَ السُّلْطَانِ (۲) ... وَ أَمَّا صَالِحُ بْنُ عَبْدِ الْقُدُوسِ  
 فَقَدْ شَهَرَ بِالزُّنْدُقَةِ وَلَمْ يَقْتُلْ (۳) - وَلِلَّهِ الْعِلْمُ - حَتَّى ظَهَرَتْ عَنْهُ مَقَالَاتٌ تُوجِبُ ذَلِكَ  
 وَ يُرْوَى لِأَبِيهِ عَبْدِ الْقُدُوسِ :

كَمْ أَهْلَكَتْ مَكَّةَ مِنْ زَائِرِهَا      خَرَّ بِهَا اللَّهُ وَ أَيْبَاتُهَا  
 لَأَرْزُقَ الرَّحْمَنُ أَحْيَاءَهَا      وَاشْتَوَتْ الرَّحْمَةُ أَمْوَاتَهَا

و قد كان لصالح ولدٌ حُبِسَ عَلَى الزُّنْدُقَةِ حَبْسًا طَوِيلًا، وَهُوَ الَّذِي يُرْوَى لَهُ :  
 خَرَجْنَا مِنَ الدُّنْيَا وَ نَحْنُ مِنْ أَهْلِهَا      فَمَا نَحْنُ بِالْأَحْيَاءِ فِيهَا وَلَا الْمَوْتَى (۴)  
 إِذَا مَا أُنْصِفَ زَائِرٌ مُتَفَقِّدٌ      فَرَحْنَا، وَقُلْنَا : جَاءَ هَذَا مِنَ الدُّنْيَا  
 وَأَمَّا رَجُوعُهُ عَنِ الزُّنْدُقَةِ لَمَّا أَحْسَى بِالْقَتْلِ، فَأَمَّا ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ الْخُتْلِ - فَصَلَّى  
 اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ، فَقَدْ رَوَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ : بُعِثَ بِالسَّيْفِ، وَالْخَيْرُ فِي السَّيْفِ، وَالْخَيْرُ بِالسَّيْفِ.  
 وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ : لَا تَزَالُ أُقْتَلُ بِخَيْرٍ مَا حَمَلْتُ السُّيُوفَ، وَ السَّيْفُ حَمَلٌ صَالِحٌ  
 عَلَى التَّصَدِيقِ، وَ رَوَاهُ عَنْ رَأْيِ الزُّنْدِيقِ، وَ تِلْكَ آيَةٌ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ إِذَا هِيَ ظَهَرَتْ لِلنَّفْسِ

(۱) چنانکه در ص ۱۹۰ گذشت در **امالی** « ظَرْفٌ » آمده است .

(۲) چنانکه در کتاب **الامالی** آمده است ( ج ۱ ص ۹۹ از طبع سابق الذکر ) و در صفحه ۱۷۸

این کتاب ، بنقل از کتاب مزبور ، نیز مندرج میباشد **مقصود یحیی بن زیاد حارثی** « کوفی » است .

(۳) ن ۱ ص ۱ « ولم یقتل » . (۴) مصرع دوم در متن همه نسخ خطی چنین میباشد **أَمَّا شَنِيقَطِي** در

حاشیه « ش » نوشته است ، « قلت صوابه » ، فما نحن بالأموات فيها ولا الأحياء . و این تصویب در حاشیه

« ر » و « ط » نیز نقل شده است .

الكافرة، فقد فنى لاريب زماؤها، ولا يُقبلُ هناك إيمانها: «لم تكن آمنتم من قبل» (۱) ولسفـهـ طـلـ و وبلـ .

وَأَمَّا الْمُنْسُوبُ إِلَى الصَّنَادِيقِ، فَأَيْتَهُ يُحْسَبُ مِنَ الزَّانِدِيقِ وَاحْسِبُهُ الَّذِي كَانَ يُعْرِفُ بِالْمَنْصُورِ ظَهَرَ سَنَةَ سَبْعِينَ وَ مِائَتِينَ وَ أَقَامَ بِرَهَةَ بِالْيَمَنِ ...

من ۳۷۸-۳۸۱ :

وَأَمَّا الْوَلِيدِيُّ الْيَزِيدُ فَكَانَ عَقْلًا عَقْلًا وَلَيْدٌ، وَقَدْ بَلَغَ سَنَ كَهْلِ الْجَلِيدِ، مَا أَغْنَتْهُ بَيْتٌ سَابِجَةٌ (۲) وَلَا نَفَعَتِ الْبِنَايِجَةُ (۳) وَ شُغِلَ عَنِ الْبَاطِيَةِ، بِجَرِيرَةِ النَّفْسِ الْخَاطِيَةِ، دَحَاءٌ إِلَى سَقَرٍ دَاحٍ، فَمَا يَشْتَرَفُ بِالْأَقْدَاحِ. وَقَدْ رُوِيَ لَهُ اشْعَارٌ، يَلْحَقُ بِهِ مِنْهَا الْعَارُ، كَقَوْلِهِ :

أَدْنِيَا مَتَى خَلِيلِي	عَبْدَ لَا دُونَ الْإِزَارِ
فَلَقَدْ آيَقِنْتُ أَسَى	غَيْرُ مَبْعُوثٍ لِنَارِ
وَأَتَرَكَ مَنْ يَطْلُبُ الْجَنَّةَ	بِة يَسْمَى فِي خَسَارِ
سَارَوْضُ النَّاسِ حَتَّى	يَرْكَبُوا دِينَ الْحِمَارِ

فَالْعَجَبُ لِمَ زَمَانَ صِيرَ مِثْلَهُ إِمَامًا، وَ أَوْرَدَهُ مِنَ الْمَمْلَكَةِ جَمَاعًا وَلَعَلَّ غَيْرَهُ مِثْلُ مَلِكٍ يَعْتَقِدُ مِثْلَهُ أَوْ قَرِيبًا، وَلَكِنْ يُسَاطِرُ (۴) وَ يَخَافُ تَثْرِيبًا وَمَتَا يُرْوَى لَهُ :

أَنَا الْإِمَامُ الْوَلِيدُ مَفْتَعُ خَرَأَ	أَجْرُ يُرْدِي، وَاسْمُ الْفَزْ لَا
أَسْحَبُ ذَيْلِي إِلَى مَنَازِلِهَا	وَلَا أُبَالِي مِنْ لَامٍ أَوْ عَذَلَا
مَا الْعِيشُ إِلَّا سَمَاعُ مُحَسَّنَةٍ	و قَهْوَةٌ فَتَرَكَ الْفَتَى ثَمَلَا
لَا أَرْتَجِي الْحُورَ فِي الْخُلُودِ وَهَلْ	يَأْمُلُ حُورَ الْجَنَانِ مِنْ عَقْلَا؟
إِذَا حَبِثَكَ الْوَسَالُ غَابِيَةٌ	فَجَازَهَا بِذَلِكَ كَمَنْ وَسَلَا

(۱) قسمی از آیه ۱۵۸ «سورة الانعام» .

(۲) در تمام نسخ چنین است و نیکلسون آنرا به «بنة نافجة» تغییر داده است .

(۳) در تمام نسخ چنین است و نیکلسون آنرا به «البنافجة» (جمع بنفج) تغییر داده است و

ظاهر آن تناسبی با اینجا ندارد و ابوالعلاء بگفته ابن القارح درباره ولید، «و احضر بنایجته من

ذهب» (که در ص ۲۲۰ ذکر آن گذشت) اشاره کرده است . (۴) خط «یسایر» .



وَيُقَالُ إِنَّهُ لَمَّا أَحِيطَ بِهِ ، دَخَلَ الْقَصْرَ وَأَغْلَقَ بَابَهُ وَقَالَ :  
 دَعُوا لِي هَذَا وَالرَّيْبَ وَفِرْقَتِي      وَ مُسَمِّعٌ ، حَسْبِيَ بِذَلِكَ مَا لَا  
 أُخْذُوا مُلْكَكُمْ ، لَا تَبْتَ اللَّهُ مُلْكَكُمْ      فَلَيْسَ يُسَاوِي بَعْدَ ذَلِكَ عَقَالًا  
 وَ أَخْلَوْا سَبِيلِي قَبْلَ عَيْرِ وَمَا جَرَى      وَلَا تَحْسُدُونِي أَنْ أَمُوتَ هَذَا لَا  
 قَائِلَ عَنْ تِلْكَ الْمَنْزِلَةِ أَيُّ أَلْبٍ وَ رُؤْيَى رَأْسِهِ فِي فَمٍ كَلْبٍ ، كَذَلِكَ نَقَلَ بَعْضُ  
 الرُّوَاةِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ الْقَائِمُ بِعِزِّهِ الْفَوَاءُ ...

## ۴۱

کتاب

الفصل فی الملل والاهواء والنحل<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابن حزم<sup>(۲)</sup>

( ۳۸۴ - ۴۵۶ هـ . ق . )

ج ۱ ص ۳۵ - ۴۴ ( در قسمت ۲ الکلام علی من قال ان فاعل العالم و مدبره  
 اکثر من واحد ) :

و اما الفرقه الثانيه ، فانها تنذهب إلى أن العالم هو مدبره لا غيرهم البته و هم

(۱) از طبعی که از سنه ۱۳۱۷ هـ . ق . تا سنه ۱۳۲۱ هـ . ق . در مصر در مطبعه الادبیه و مطبعه الثمنیه  
 در پنج جلد منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم ظاهری مریدی متفطن در علوم و زاهد بوده است  
 و او را تألیفات بسیار میباشد . ابن حزم در سنه ۳۸۴ هـ . ق . در قرطبه متولد گردیده است و در  
 سنه ۴۵۶ هـ . ق . وفات کرده .

الذَّيْصَانِيَّةُ والمَرْقِيُونِيَّةُ (١) والمُنَانِيَّةُ القائلون بِأَزَلِيَّةِ الطَّبَائِعِ الأَرْبَعِ بِسَائِطٍ غَيْرِ مُمْتَزَجَةٍ ثُمَّ حَدَّثَ الأِمْتَزَاجَ فَحَدَّثَ الْعَالَمَ بِأَمْتَزَاجِهَا ، فَأَقَامَ الْمُنَانِيَّةُ ، فَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ أَصْلِينَ لَمْ يَزَالَا وَهُمَا نُورٌ وَظُلْمَةٌ وَإِنَّ التَّوْرَ وَالظُّلْمَةَ حَيَّةٌ وَإِنَّ كُلَّيْهَا غَيْرُ مُتَنَاءٍ إِلَّا مِنْ الْجَهَّةِ الَّتِي لَاقَى مِنْهَا الْآخَرَ وَأَقَامَ مِنْ جِهَاتِهِ الْخَمْسَ فَغَيْرُ مُتَنَاءٍ وَإِنَّهُمَا جَرَمَانُ ثُمَّ لَهُمْ فِي وَصْفِ أَمْتَزَاجِهَا أَشْيَاءٌ شَبِيهَةٌ بِالْخَرَافَاتِ وَهُمْ أَصْحَابُ مَانِي وَقَالَ الْمُتَكَلِّمُونَ إِنَّ دِيصَانَ كَانَ تَلْمِيزَ مَانِي وَهَذَا خَطَأٌ بَلْ كَانَ أَقْدَمَ مِنْ مَانِي لِأَنَّ مَانِي ذَكَرَهُ فِي كِتَابِهِ وَرَدَّ عَلَيْهِ وَهُمَا مُتَّفَقَانِ فِي كُلِّ مَا ذَكَرْنَاهُ إِلَّا أَنَّ الظُّلْمَةَ عِنْدَ مَانِي حَيَّةٌ وَقَالَ دِيصَانُ هِيَ مَوَاتٌ وَكَانَ مَانِي رَاهِبًا بِحَرَاتٍ وَأَحْدَثَ هَذَا الدِّينَ وَهُوَ الَّذِي قَتَلَهُ الْمَلِكُ بِهَرَامٍ مِنْ بِهَرَامٍ إِذْ نَظَرَهُ بِحَضْرَتِهِ آذَرْبَاذِينَ هَارِ كَسْفَنْدَ (٢) مُوَيْذَ مُوَيْذَانَ فِي مَسْئَلَةِ قَطْعِ النَّسْلِ وَتَعْجِيلِ فِرَاقِ الْعَالَمِ فَقَالَ لَهُ الْمُوَيْذُ إِنَّ الَّذِي نَقُولُ بِتَحْرِيمِ النَّسْكَاحِ لَيْسَتْ تَعْجِيلُ فَنَاءِ الْعَالَمِ وَرُجُوعُ كُلِّ شَيْءٍ إِلَى شَكْلِهِ وَإِنَّ ذَلِكَ حَقٌّ وَاجِبٌ فَقَالَ لَهُ مَانِي وَاجِبٌ أَنْ يُعَانَ التَّوْرَ عَلَى خُلَاصِهِ بِقَطْعِ النَّسْلِ مِمَّا هُوَ فِيهِ مِنَ الْأَمْتَزَاجِ فَقَالَ لَهُ آذَرْبَاذُ فَمَنْ الْحَقُّ الْوَاجِبُ أَنْ يَعْجَلَ لَكَ هَذَا الْخُلَاصَ الَّذِي نَدْعُو إِلَيْهِ وَتُعَانَ عَلَى إِبْطَالِ هَذَا الْأَمْتَزَاجِ الْمَذْمُومِ فَأَنْقَطَعَ مَانِي فَأَمَرَ بِهَرَامٍ بِقَتْلِ مَانِي فَقَتَلَ هُوَ وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَهُمْ لَا يَرُونَ الدَّبَائِحَ وَلَا آيَاتِ الْحَيَوَانِ وَلَا يَعْرِفُونَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَّا عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحْدَهُ وَهُمْ يَقْرُونَ بِنَبِيَّةٍ ذَرَا دِشْتٍ وَيَقُولُونَ بِنَبِيَّةٍ مَانِي وَقَالَتِ الْمَرْقِيُونِيَّةُ (٣) أَيْضًا كَذَلِكَ إِلَّا أَنَّهُمْ قَالُوا نُورٌ وَظُلْمَةٌ لَمْ يَزَالَا وَثَلَاثٌ أَيْضًا بَيْنَهُمَا لَمْ يَزَلْ إِلَّا أَنَّ هَؤُلَاءِ كُلَّهُمْ مُتَّفَقُونَ عَلَى أَنَّ هَذِهِ الْأَصُولَ لَمْ تَحْدَثْ شَيْئًا هُوَ غَيْرُهَا لَكِنْ حَدَّثَ مِنْ أَمْتَزَاجِهَا وَمِنْ أِبْعَاضِهَا بِالْإِسْتِحَالَةِ صُورَ الْعَالَمِ كُلِّهِ فَهَذِهِ الْفُرْقُ كُلُّهَا مُطَبَّقَةٌ عَلَى أَنَّ الْفَاعِلَ أَكْثَرُ مِنْ وَاحِدٍ وَإِنْ اخْتَلَفَ فِي الْعَدَدِ وَالصِّفَةِ وَكَيْفِيَّةِ الْفِعْلِ وَالزَّمَانِ الشَّرَائِعَ وَكَلَامُنَا هَذَا كَلَامٌ اخْتِصَارٌ وَاجِبُازٌ وَقَصْدٌ إِلَى اسْتِيعَابِ قَوَاعِدِ الْإِسْتِدْلَالِ وَالْبُرَاهِينِ الضَّرُورِيَّةِ وَالتَّنَائِجِ الْوَاجِبَةِ مِنَ الْمَقْدَمَاتِ الْأَوَّلِيَّةِ الصَّحِيحَةِ وَاضْرَابِ عَنِ الشُّبْهِ وَالتَّطْوِيلِ الَّذِي يَكْتَفِي بِغَيْرِهِ قَائِمًا وَكَدُّنَا بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى أَنَّ بُيِّنَ الْبُرَاهِينِ الضَّرُورِيَّةِ

(١) دراصل مطبوع ، «المرقونية» . (٢) شاید آذربید بهر مهرانسیند مفصود باشد .

(٣) دراصل مطبوع ، «المرقونية» .

أَنَّ الفاعل واحد لا أكثر البتة وُبيّن بطلان أن يكون أكثر من واحد كما فعلنا  
 بتأييد الله تعالى عز وجل إذ بيّننا بالبراهين الضرورية أن العالم مُحدث كل بعد أن لم يكن و  
 أن له مختراعاً مدبراً لم يزل وسقطت خرافاتهم المضافة إلى الأوثان الفاسدة في وصفهم الفاعلين  
 وكيفية أفعالهم إذ لا تكون صفة إلا لموصوفٍ فإذا بطل الموصوف بطلت الصفة التي وصفوه  
 بها . . . فكلما منع الفرق التي ذكرنا في إثبات الفاعل الأول واحد لا أكثر وإبطال أن  
 يكون أكثر من واحد وهو حاسم لكل شغب يأتون به بعد ذلك وكاف من التكلف لما قد كفته  
 المرء يسير من البيان وما توفيّقنا إلا بالله تعالى . وتبدأ بحول الله تعالى وقوته بإيراد عمدة  
 ما مؤهوا به في إثبات أن الفاعل أكثر من واحد ثم نقضه بحول الله تعالى وقوته بالبراهين  
 الواضحة ثم نشرع إن شاء الله تعالى في إثبات أنه تعالى واحد بما لا سبيل إلى رده ولا اعتراض  
 فيه كما فعلنا فيما خلا من كتابنا والحمد لله رب العالمين فنقول وبالله تعالى التوفيق: عمدة ما عوّل  
 عليه القائلون بأن الفاعل أكثر من واحد استدلالان فاسدان: أحدهما هو استدلال المناياة  
 والدّيسانية والمجوس والصابئة والمزدقية ومن ذهب مذاهبهم وهو أنهم قالوا وجدنا الحكيم  
 لا يفعل الشر ولا يخلق خلقاً ثم يسلط عليه غيره وهذا عيب في المعهود وجدنا العالم كله  
 ينقسم قسمين كلّ قسم منهما ضد الآخر كالخير والشر والفضيلة والرذيلة والحياة والموت  
 والصدق والكذب فعلمنا أن الحكيم لا يفعل إلا الخير وما يليق فعله به وعلمنا أن الشرور  
 لها فاعل غيره وهو شر مثلهما . والاستدلال الثاني هو استدلال من قال بتدبير الكواكب  
 السبعة والإثني عشر برجاً ومن قال بالطوائع الأربع وهو أن قالوا لا يفعل الفاعل أفعالا مختلفة  
 إلا بإحدٍ وجوء أربعة إما أن يكون ذا قوى مختلفة وإما أن يفعل بآلات مختلفة وإما  
 أن يفعل باستحالة وإما أن يفعل في أشياء مختلفة قالوا فإما بطلت هذه الوجوه  
 كلها إذ لو قلنا إنه يفعل بقوى مختلفة لحكمنا عليه بأنه مركّب فكان يكون من  
 أحد المفعولات ولو قلنا إنه يفعل باستحالة لوجب أن يكون منفعلاً للشيء الذي  
 أحاله فكان يدخل بذلك في جملة المفعولات ولو قلنا إنه يفعل في أشياء مختلفة  
 لوجب أن تكون تلك الأشياء معه وهو لم يزل فتلك الأشياء لم تزل فكان حينئذ  
 لا يكون مختراعاً للعالم ولا فاعلاً له قالوا فعلمنا بذلك أن الفاعلين كثير وأن كلّ واحد  
 يفعل ما يشاء كله .

قال أبو محمد، رضي الله عنه : فهذه عمدة ما عول عليه من كَم يُقِلُّ بالتوحيد وكلا  
هذين الاستدلالين خطأ فاحش على ما بُيِّنَ إن شاء الله تعالى. فيقال وبالله تعالى التوفيق  
لِمَن احتج بما احتجَّت به المناجاة من أنه لا يفعل الحكيم الشر ولا العبد هل يخلو علمكم  
بأن هذا الشيء شر وعيب من أحد وجهين لأنك لهما إما أن تكونوا علمتموه بسمع  
وَرَدَّكم وخبرو إِمَّا أن تكونوا علمتموه بضرورة العقل. فَإِنْ قلتم إناكم علمتموه من طريق  
السمع قيل لكم هل معنى السمع الآتى غير أن مبتدع الخلق ومرتبته سقى هذا الشيء شراً و  
امراً باجتنابه وسقى هذا الشيء الآخر خيراً وامراً بانيانه فلا بد من نعم إذا هذا هو معنى اللازم  
عند كل من قال بالسمع فيقال لهم فَإِنَّمَا صار الشر شراً لنهى الواحد الأول عنه وإِنَّمَا  
صار الخير خيراً لأمر به فلا بد من نعم فإذا كان هذا فقد ثبت أن من لا مبدع ولا مديّر  
له ولا أمر فوقه لا يكون شئ من فعله شرّاً إذا السبب في كون الشر شراً هو الأخبار بآثاته شرّاً ولا  
خبر يلزم طاعته إلا الله تعالى. فَإِنْ قال فكيف يفعل هو شيئاً قد أخبر أنه شر قيل له ليس  
يفعل الجسم فيما يشاهد من الحركة والتكون والحركة كلها جنس واحد في أنها نقلة مكانية  
وكذلك التكون جنس واحد كَلَّمَا فَإِنَّمَا أمرنا تعالى بفعل بعضها ونهانا عن فعل بعضها  
ولم يفعل هو الحركة قطعاً على أنه متحرك بها ولا السكون على أنه ساكن به وإِنَّمَا فعلهما  
على سبيل الإبداع فتحرر كنا نحن بحركة نهينا عنها وسكوننا بسكون نهينا عنه هو الشر  
وغيره أصلاً وكذلك اعتقاد النفس ما نهيت عنه وهذا كله غير موصوف به الباري تعالى . وإن  
قالوا علمنا ذلك ببداية العقل قيل لهم وبالله التوفيق أليس العقل قوة من قوى النفس وداخلا  
تحت الكيفية على الحقيقة أو تحت الجوهر على قول من لا يحصل فلا بد من نعم . فيقال لهم  
إِنَّمَا يؤثر العقل ما هو من شكله في باب الكيفيات فيميز بين خطائهما وسوابهما ويعرف  
أحوالهما ومراتبها وإِنَّمَا فيما هو فوقه وفيما لم يزل العقل معدوم وفي مخترع العقل ومرتبته  
كما هو فلا تأثير للعقل فيه إذ لو أثر فيه لكان محدثاً على ما فقمنا من أن الأثر من باب  
المضاف فهو تقتضى مؤثراً فكان يكون الباري تعالى منفعلاً للعقل وكان يكون العقل فاعلاً  
فيه تعالى وحاكماً عليه جلَّ الله عن ذلك . وقد بيّنا في كتابنا هذا أن الباري تعالى لا يشبهه  
شئ من خلقه بوجه من الوجوه ولا يجري مجرى خلقه في معنى ولا حكم وذكرنا أيضاً

فيه إبطال قول من قال بتسمية الباري حياً أو حكيماً أو قادراً أو غير ذلك من سائر الصفات من جهة الاستدلال حاشى أربعة أسماء فقط وهي الأول الواحد الحق الخالق فقط وهذه الأسماء هي التي لا يستحقها شيء في العالم غيره فلا أول سواء البتة ولا واحد سواء البتة ولا خالق سواء البتة ولا حق سواء البتة على الإطلاق وكل مادونه تعالى فإِنما هو حق بالبارى تعالى ولولا الباري تعالى ما كان شيء في العالم حقاً وكل مادونه تعالى فإِنما حق بالإضافة ولولا أن السمع قد ورد بسائر الأسماء التي ورد الخبر الصادق بها ما جاز أن يسمى الله عز وجل بشيء منها ولكن قد بينا في مكانه من هذا الكتاب على أي شيء سميته بما ورد السمع وأن ذلك تسمية لا يراد بها غيره تعالى ولا يرجع منها إلى شيء سواء البتة. وإيضاً فإن دليلهم فيما سموه بالبارى تعالى وأجروه عليه اقناعي شغبى وفيه تشبيه للمخالف بخلقه وفي تشبيههم له بخلقه حكم عليه بالحدوث وأن يكون الفاعل مفعولاً وقد قدمنا إبطال ذلك ويقال لهم إن التزمتم أن يكون فاعل الشرف فيما عندنا عابثاً فقررتم بذلك عن أن يكون فاعل العالم واحداً وقد علمنا فيما بيننا أن نارك الشيء لا يغيره وهو قادر على تغييره عابث ظالم ولا يخلو فاعل الخبرات عندكم من أن يكون قادراً على تغييره والمتع منه ولم يغيره فقد صار عندكم عابثاً ضرورة فقد وقعتم فيما عنه فررتم ضرورة وإن قلتم إنه غير قادر على تغييره ولا المنع منه فهو بلا شك عاجز ضعيف وهذه صفة سوء عندكم فهلا تركتم القول بآية أكثر من واحد لهذا الاستدلال فإن قد أصبح على أصولكم ومقدماتكم وأما نحن فمقدمتكم عندنا فاسدة بالبرهان الذي ذكرناه .

قال أبو محمد ، رضى الله عنه : والمنايا تزعج أن التور كان في العلو الى ما لا نهاية له وإن الظلمة في السفلى الى ما لا نهاية له وإن كل واحد منها متناه المساحة من الجهة التي لاقى منها الآخر وغير متناه من جهاته الخمس وإن اللذة للتور خاصة للظلمة وإن الأذى للظلمة خاصة للتور .

قال أبو محمد ، رضى الله عنه : فأما بطلان هذا القول في عدم التناهي من جهات الخمس فيفسد بما أوجبهنا به تناهى جسم العالم وأما قولهم بالعلو والسفل فظاهر الفساد لأن السفلى لا يكون إلا بالإضافة وكذلك العلو فكأن علو فهو سفلى لما فوقه حتى تنتهى الى الصفحة العليا التي لاسفحة فوقها وهم لا يقررون بها وكل سفلى فهو علو لما تحته حتى

تنتهي إلى المركز وهم لا يقرّون بها فصحّ ضرورة أنّ في الظلمة على قولهم علوا وإنّ في الثور سفلا . وأما قولهم في اللذة والأذى ففاسد جدا لأنّ اللذة لا تكون إلاّ بالإضافة وكذلك الأذى فإنّ الإنسان لا يلتذّ بما يلتذّ به الحمار ويتأذى بما لا يتأذى به الأفعى فبطل هوسهم بيقين والحمد لله ربّ العالمين .

سؤال على المنايئة دافع لقولهم بحول الله وقوّته وهو أنّ يقال لهم ألهذه الأجساد أنفس أم لا فإنّ قالوا لا قيل لهم فهذه الأجساد لا تخلو على أصولكم من أنّ يكون في كلّ جسد منها نور وظلمة أو يكون بعض الأجساد نوراً محضاً وبعضها ظلمة محضة فإنّ قالوا في كلّ جسد نور وظلمة قيل لهم فهل يجوز من الظلمة فعل الخير فلا بدّ من لا لآته لو فعل الخير لا تنقلت إلى الثور وكذلك لا يجوز أنّ يفعل الثور شراً لا لآته كان يصير ظلمة . فيقال لهم فأيّ معنى لدعائكم إلى الخير ونهيكم عن التكاثر والقتل أخبرونا من تدعون إلى كلّ ذلك فإن كنتم تدعون الثور فهو طبعه وهو فاعل له بطبعه قبل أنّ تدعوه إليه لا يمكنه أن يحول عنه فدعائكم له إلى ما يفعله وأمركم له بترك ما لا يفعله عبث من الثور داع إلى المحال وهذا خلاف أصلكم وإن كنتم تدعون الظلمة فذلك عبث من الثور كما إلى ذلك إذ لا سبيل لها إلى ترك طبعها . وكذلك يقال لهم سواء بسواء إنّ قالوا إنّ من الأجساد ما هو نور محض ومنها ما هو ظلمة محضة وهكذا يسئلون في الأرواح إن اقرّوا بها ثمّ يسئلون عن رأيتهم ينكح ويقتل ويظلم ويكذب ثمّ يتوب عن كلّ ذلك من القاتل الظالم أو الثور أم الظلمة ومن الثائب الثور أم الظلمة فأيّ ذلك قالوا فهو هدم مذهبهم وقد جوّزوا الاستحالة . فإنّ قالوا معنى دعائنا إلى ما ندعو إليه من ذلك أمّا هو حظّ للثور على المنع للظلمة من ذلك قيل لهم أكان الثور قادراً على منعها قبل دعائكم أم لا . فإنّ قالوا كان قادراً قيل لهم فقد ظلم بتركه أيّاها تظلم وهو يقدر على منعها قبل دعائكم وإن قلتم لم يذكر حتّى نبي قيل لهم فهذا نفس منه وجهه وصفات شرّ لا تليق بالثور على قولكم وهذا ما لا انفكاك لهم منه وأيضاً فيقال لهم إنّ الداعي منكم إلى دينه لا يقول لمن دعاه كف غيرك عن ظلمه إنّما يقول له كف عن ظلمك وأرجع عن ضلالك ولقد أحسنت في رجوعك عن الباطل إلى الحقّ فإن كنتم تأمرون بأن يخاطب بذلك الظلمة فلا أمر بذلك كأنّ أمراً

بالكذب وإن كنتم تأمرون بآن يخاطب بذلك التور فلا أمر بذلك أيضاً ككذب أمر بالكذب.  
 فإن قالوا فأى معنى لدعائكم إلى الخير وقد سبق علم الله تعالى فيمن يعلمه ومن لا يعلمه  
 قيل لهم جواب بعضنا في هذا هو أن كل من يدعى إلى الخير فمممكن وقوعه منه وممكن  
 أيضاً فعل الشر منه ومتوهم كل ذلك منه فوجه دعائنا له معروف وليس علم الله تعالى إجباراً  
 وإنما هو أنه تعالى علم ما يختاره العبد . و جواب بعضنا في ذلك هو أن فاعل كل ما يبدو  
 في العالم فعل خلق وابداع فهو الله عز وجل لا يتعقب عليه فهو خالق دعائنا من ندعوه فإذا ذلك  
 كذلك فلا يجوز سؤال الخالق لما شاء بلم فعلت وهذا هو الجواب الذى نختاره . ويقال لهم  
 أيضاً اخبرونا عن مائى والمسيح و زرادشت و اشم نعظموهم أ فيهم ظلمة أم كانوا انواراً  
 محضة فمن قولهم ولا بد أن فيهم ظلمة لأنهم يتغيطون و يجرعون و يألمون فيقال لهم فلم  
 عجز التور الذى فيكم عن مثل ذلك فإن قالوا لقلته قيل لهم فكان يجب أن يأتى من  
 المعجزات ولو ييسر على قدره وهذا مالا مخلص لهم منه اصلاً . ويقال لهم أيضاً إن من  
 المعجائب الزامكم ترك التكااح لتعجلوا قطع النسل فهبكم قدرتم على ذلك فكيف  
 تصنعون فى الوحوش و الطير و سائر الحيوان البرى و الحشرات و حيوان المياه  
 و البحار التى تقتل بعضها بعضاً اشد من قتل بعض الناس لبعض و أكثر فكيف السبيل  
 إلى قطع تناسلها و فراغ امتزاجها وهذا مالا سبيل لكم اليه اصلاً فإن كان التور عاجزاً  
 عن قطعها فلا سبيل له إلى خلاص اجزائه أبداً الأبد و إن كان على ذلك قادراً فلم لم  
 يعجل خلاص اجزائه و لم يتركها ترد في الظلمات و اعجب شئ منعهم من القتل وهذا  
 عون منهم على بقاء المزاج و على منع الخلاص و تأخره و كان القتل ابلغ شئ في تمام  
 مرادهم و بغيتهم من تعجيل الخلاص و استنقاذ التور و قطع المزاج و هذا تناقض ظاهر  
 منهم لاخفاء به و بالله تعالى نتأيد . وكل ما قنعنا من البراهين على حدوث العالم و ايجاب  
 النهاية في جرمه و اشخاصه و آزماءه فهو لازم الأصلين التور والظلمة على اصول العناية  
 و على كل من يقول بآن الفاعل أكثر من واحد و أنه لم يزل مع الفاعل غيره لزوم  
 ضرورة و بالله تعالى التوفيق .... وكل ما ألتزمنا من يقول إن العالم لم يزل من البراهين  
 الضرورية فهو لازم للعناية والدعائية والرقبونية (١) والفائلين بأزلية الطباع والهولي

لأن العالم عند هؤلاء ليس هوشياً غير تلك الأصول التي لم تزل عندهم وإنما حدثت فيهم عندهم الصورة فقط و يدخل ايضا عليهم القول بتناهي الأصلين لأنّهما عندهم جسمان والجسم متناه ضرورة لبرهاتين نورد هما إن شاء الله تعالى . . . .

قال ابو محمد ، رضى الله عنه ، وكل ما الزمناه من يقول بأنّ الأجسام لم تزل فهو لازم بعينه لمن يقول إن السبعة الكواكب والاثنى عشر برجاً لم تزل . . . . و تركنا ما الزمناه في حدوث الأجسام في فروع أقوالهم كقولهم في المزاج والخلام و صفات النور و الظلمة اذ إنّما قصدنا اجتناب اصول المذاهب الفاسدة في أنّ الفاعل أكثر من واحد . . . .

ج ١ ص ١٠٣ :

قال ابو محمد ، رضى الله عنه ، وأما الطائفة التي أجازت النسخ إلا أنّها اخبرت أنّه لم يكن فإنه يُقال لهم وبالله تعالى التوفيق . بآي شيء علمتم صحة نبوة موسى عليه السلام و وجوب طاعته . . . . و يقال لهم ما الفرق بينكم في تصديقكم بعض من ظهرت عليه المعجزات وتكذيبكم بعضهم وبين من صدّق من كذّبتم وكذب من صدّقتم كالمجوس المصدقين بنبوة زرادشت المكذّبين بنبوة موسى وسائر أنبيائكم أو المانويّة المصدّقة بنبوة عيسى و زرادشت المكذّبة بنبوة موسى . . . .

ج ١ ص ١١٣ :

قال ابو محمد ، رضى الله عنه ، ليست النبوة بمدفوعة قبل رسول الله صلى الله عليه وسلم لمن صحت عنه معجزة قال الله عز وجل ، وإن من أمة إلا خلا فيها نذير ، (١) و قال عز وجل ، و رسلأ قد قصصناهم عليك من قبل و رسلأ لم نقصصهم عليك ، (٢) وقالوا إنّ الذي ينسب اليه المجوس من الأكاذيب باطل مفترى منهم و برهان ذلك أنّ المناياة تنسب اليه مقالاتهم و اقوال هؤلاء كلّهم متضادة لا سبيل إلى ان يقول بها قائل واحد صادق ولا كاذب في وقت واحد و كذا المسيح عليه السلام ينسب اليه الملكاية قولهم في التثليث و تنسب اليه النسطورية قولهم ايضاً و كذلك البعويّة و تنسب اليه المناياة ايضاً قولهم و كذلك المرفيويّة (٣) و هذا برهان ظاهر على كذب جميعهم عليهما بلا شك . . .

(١) قسمي از آية ٢٤ «سورة فاطر» .

(٢) قسمي از آية ١٦٣ «سورة الشاء» .

(٣) در اصل مطبوع ، « المرفويّة » .



ج ٢ ص ٥ :

ثُمَّ لَمَّا ظَهَرَ دِينُهُمْ (١) تَنَصَّرَ قَسَطُطِينٌ كَمَا ذَكَرْنَا فَشَا فِيهِمْ دُخُولَ الْمَنَائِيَةِ بِغَتَّةٍ وَكَانَ فِيهِمْ غَيْرُ مَنَائِيَةٍ مَدْلُونٍ عَلَيْهِمْ فَأَمَكْنَهُمْ بِهَذَا أَنْ يَدْخُلُوهُمْ مِنَ الْقِلَالِ فِيمَا احْتَبَوْا وَلَا تَمَكَّنُوا الْبَيْتَةَ أَنْ يَنْقُلَ أَحَدٌ عَنْ شَمْعُونِ بَاطِرَةِ وَلَا عَنْ يَوْحَنَّا وَلَا عَنْ هَتِي وَلَا عَنْ مَارْقَشٍ وَلَا عَنْ ثَوْقَاوَا وَلَا عَنْ بُولِسٍ آيَةَ ظَاهِرَةٍ وَلَا مَعْبُورَةَ بَاهِرَةٍ لَمَّا ذَكَرْنَا مِنْ أَنَّهُمْ كَانُوا مُسْتَتْرِبِينَ مُخْتَفِينَ مَظَاهِرِينَ بِدِينِ الْيَهُودِ مِنَ التَّزَامِ التَّسَبُّتِ وَغَيْرِهِ طَوَّلَ حَيَاتَهُمْ إِلَى أَنْ ظَفَرَ بِهِمْ فَقَتَلُوا فَكَلَّمَا تَضَيَّفَ النَّصَارَى إِلَى هَؤُلَاءِ مِنَ الْمَعْجَزَاتِ فَكَذُوبَاتٍ مَوْضُوعَةٍ لَا يَعْجِزُ عَنْ ادِّعَاءِ مِثْلِهَا أَحَدٌ كَالَّذِي تَدْعَى الْيَهُودُ لِأَحْبَارِهِمْ وَرُؤُسِ مَنَائِيَتِهِمْ وَكَالَّذِي تَدْعِيهِ الْمَنَائِيَةُ لِمَانِي سَوَاءٍ بِسَوَاءٍ . . . . وَكُلُّ هَذَا كَذِبٌ وَافْكٌ وَتَوَلِيدٌ لِأَنَّ كُلَّ مَنْ ذَكَرْنَا فَإِنَّمَا نَقْلُهُ رَاجِعٌ إِلَى مَنْ لَا يَنْدِرِي وَلَا يَقُومُ بِكَلَامِهِ حُجَّةٌ وَلَا صَحِّحٌ بِرَهَانٍ سَمْعِيٍّ وَلَا عَقْلِيٍّ بِصَدَقِهِ وَهَكَذَا كَانَ أَصْحَابُ مَانِيٍّ مَعِ مَانِيٍّ إِلَّا أَنَّهُ ظَهَرَ نَحْوُ ثَلَاثَةِ أَشْهُرٍ إِذْ مَكْرَبَهُ بِهَرَامِ بْنِ بِهَرَامِ الْمَلِكِ وَאוَمَهُ أَنَّهُ قَدْ آمَنَ بِهِ حَتَّى ظَفَرَ بِجَمِيعِ أَصْحَابِهِ فَصَلَبَ مَانِيٍّ وَصَلَبَهُمْ كُلَّهُمْ إِلَى لَعْنَةِ اللَّهِ . . .

ج ٢ ص ٧٣ - ٧٤ .

وَأَعْلَمُوا أَنَّ كُلَّ مَا يَدْعُوهُ لِبَاطِرَةِ وَيَوْحَنَّا وَمَارْقَشٍ وَبُولِسٍ مِنَ الْمَعْجَزَاتِ فَإِنَّهَا كَذُوبَاتٍ مَوْضُوعَةٌ لِأَنَّ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةَ لَمْ يَكُونُوا مِنْ رَفْعِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَذَلِكَ تَنَصَّرَ بُولِسٌ إِلَّا مَطْلُوبِينَ مُشَرَّدِينَ مُضْرُوبِينَ كَالْتَرَادِقَةِ مُسْتَتْرِبِينَ . . . وَلَا يَجُوزُ أَنْ تَصَحَّ مَعْبُورَةُ إِلَّا بِنَقْلِ كَافَّةٍ عَنْ مِثْلِهَا يَمْتَنُ شَاهِدُ ذَلِكَ ظَاهِرًا وَلَكِنْ دَعَا النَّصَارَى ذَلِكَ لِمَنْ ذَكَرْنَا وَلِغَيْرِهِمْ مِنْ أَسْلَافِهِمْ مَعْبُورَةٌ كَدَعَا الْمَنَائِيَّةَ لِمَانِيٍّ سَوَاءٍ بِسَوَاءٍ فَإِنَّهُ لَمْ يَزَلْ مُسْتَتْرِبًا إِلَّا شَهْرًا يَسِيرًا إِذْ اخْتَدَعَهُ بِهَرَامِ بْنِ بِهَرَامِ الْمَلِكِ حَتَّى ظَفَرَهُ وَبِأَصْحَابِهِ فَقَتَلَهُمْ كُلَّهُمْ . . . وَكَذَلِكَ مَا اغْتَرَبَ بِهِ كَثِيرٌ مِنْ جُهَالِهِمْ بِمَا رَأَوْا مِنْ عَظَمِ اجْتِهَادِهِمْ وَهَيَاثِهِمْ أَصْحَابُ الصَّوَامِعِ وَالذِّيَارَاتِ وَالْمَطُوسِ عَلَيْهِمْ أَبْوَابُ الْبُيُوتِ فَلْيَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عِنْدَهُمْ مِنَ الْاجْتِهَادِ فِي الْعِبَادَةِ إِلَّا جِزْءٌ مِنْ أَجْزَاءِ كَثِيرَةٍ يَمْتَنِعُ عِنْدَ الْمَنَائِيَّةِ وَشِدَّةُ اجْتِهَادِهِمْ وَالَّذِي

(١) ضهير در « دينهم » راجع است به « النصارى » .

عند الصابئين من ذلك اعظم . . . وكذلك ان اغترّوا بصبر او ائلهم للقتل على دينهم حتى عملوا لهم الثائنات الى اليوم فإن ذلك لا يتجزأ من صبر المنايئة على القتل في الثبات على دينهم . . .

ج ٢ ص ٨٧ :

ليت شعري اين بقي ذلك الشوك (١) و ذلك الدم (٢) سالمين و تلك الماعير (٣) و تلك الخشبة (٤) طول تلك المدة و أهل ذلك الدين (٥) مطرودون مقتولون كقتل من تشر بالزندقة اليوم . . .

ج ٢ ص ٩٣ - ٩٤ :

و اما الطائفة الثانية فهم قوم ابتدؤا القلب بإحديث النبي صلى الله عليه وسلم فلم يزيدوا على طلب علو الاسناد و جمع الغرائب دون أن يهتموا بشئ مما كتبوا أو يعلموا به و إنما احتملوه حملاً لا يزيدون على قراءته دون تدبر معانيه و دون أن يعلموا أنهم المخاطبون به و أنه لم يأت هملاً ولا قاله رسول الله صلى الله عليه وسلم عبثاً بل أمرنا بالثقة فيه والعمل به بل أكثر هذه الطائفة لا يعمل عندهم إلا ما جاء من طريق مقاتل بن سليمان و الضحاك بن مزاحم و تفسير الكلبي و تلك الطبقة و كتب البلخي التي إنما هي خرافات موضوعات و اكذوبات مفتعلات ولدها الزنادقة تدليساً على الإسلام و أهله فاطلقت هذه الطائفة كل اختلاط لا يصح من أن الأرض على حوت والحوت على قرن نور والثور على الصخرة و الصخرة على عاتق ملك و الملك على الظلمة و الظلمة على مالا يعلمه إلا الله عز وجل وهذا يوجب أن جرم العالم غير متناه وهذا هو الكفر بعينه . . .

ج ٣ ص ٩٨ - ٩٩ :

قال أبو محمد وقد علم المسلمون أن الله تعالى عدل لا يجور ولا يظلم و من وصفه

- 
- (١) يعني الشوك الذي وضع على رأس المسيح ( بزعم النصارى ) .  
 (٢) يعني الدم الذي طار من جنب المسيح .  
 (٣) يعني الماعير التي ضربت في يدي المسيح .  
 (٤) يعني الخشبة التي صلب المسيح عليها .  
 (٥) يعني دين النصارى .

عز وجل بالقلم والجور فهو كافر ولكن ليس هذا على ما ظنّه الجهال من أنّ عقولهم حاكمة على الله تعالى في أنّ لا يحسن منه إلا ما حسنت عقولهم و أنّه يقبح منه تعالى ما قبحت عقولهم وهذا هو تشبيه مجرد لله تعالى بخلقهم إذ حكموا عليه بأنّه تعالى يحسن منه ما حسن مثلاً ويقبح منه ما قبح مثلاً ويحكم عليه في العقل بما يحكم علينا .

قال أبو محمد وهذا مذهب يلزم كلّ من قال لتما كان الحي في الشاهد لا يكون إلا بعبادة وجب أن يكون الباري تعالى حياً بعبادة وليس بين القولين فرق وكلاهما لازم لمن التزم أحدهما وكلاهما ضلال و خطأ وإلّا الحق هو أنّ كلّ ما فعله الله عز وجل أي شيء كان فهو منه عز وجل حق وعدل وحكمة وإن كان بعض ذلك مثلاً جوراً وسفهاً وكل ما لم يفعله الله عز وجل فهو الظلم والباطل والعبث والتفاوت وأما إجراؤهم الحكم على الباري تعالى بمثل ما يحكم به بعضنا على بعض فضلال بيّن وقول سبق له أصل عند الدهرية وعند المنائية وعند البراهمة وهو أنّ الدهرية قالت لتما وجدنا الحليم فيما بيننا لا يفعل إلا لا اجتلاب منفعة أو لدفع مضرة وجدنا من فعله مالا فائدة فيه فهو عايت هذا الذي لا يفعل غيره قالوا ولتما وجدنا في العالم ضرراً أو شراً أو عبثاً واقداراً ودوداً ودباباً (١) ومفسدين انتهى بذلك أن يكون له فاعل حكيم وقالت طائفة منهم مثل هذا سواء بسواء إلا أنهم زادوا فقالوا علمنا بذلك أنّ العالم فاعلاً سفيهاً غير الباري تعالى وهو النفس وأنّ الباري الحكيم خلاها تفعل ذلك ليربها فساد ما تخيلته فإذا استبان ذلك لها افسدهم الباري الحكيم تعالى حينئذ وإبطله ولم تعد النفس إلى فعل شيء بعدها .

قال أبو محمد وإبطال هذا القول يثبت بما يبطل به قول المعتزلة سواء بسواء ولا فرق وقالت المنائية بمثل ما قالت به الدهرية سواء بسواء إلا أنّها قالت ومن خلق خلقاً ثم خلق من بضل ذلك الخلق فهو ظالم عايت ومن خلق خلقاً ثم سلط بعضهم على بعض وأغرى بين طائع خلقه فهو ظالم عايت قالوا فعلمنا أنّ خالق الشرّ و فاعله هو غير خالق الخير .

ج ٥ ص ١٢٢ :

ثم نجدهم كلّهم يعنى جميع هاتين الطائفتين فلسفتهم وكلاميتهم في أدبائهم التي

يقرون أنها نجاتهم أو هلكتهم مختلفين كاختلاف العامة وأهل الجهد بل أشد اختلافاً فمن يهودى يموت على يهوديته ونصرانى يستهلك على نصرانيته وتثليثه ومجوسى يستميت على مجوسيته ومسلم يستقتل فى اسلامه ومثنائى يستهلك فى مانويته (۱) ودهرى ينقطع فى دهريته قداستوى العاقى المقلد من كآل طائفة فى ذلك مع المتكلم الماهر المستدل بزعمه . . . .

## ۴۲

### کتاب

### طبقات الأمم (۲)

### تأليف

قاضى صاعد اندلى\* (۳)

( ۴۲۰ - ۴۶۲ هـ . ق . )

ص ۳۳ :

**قال صاعد** وقد صنف جماعة من المتأخرين كتباً على مذهب فيثاغورس و آشياعه وانتصروا فيها للفلسفة القديمة . و متن صنف فى ذلك (۱) **ابوبكر محمد بن زكريا الرازى** و كان شديد الانحراف عن **ارسطاطاليس** و غانياً (۵) له فى مفارقه معلمه **أفلاطون** وغيره من متقدمى الفلاسفة فى كثير من آرائهم و كان يزعم أنه أفد الفلاسفة و غير كثير (۱) ط . د مانويته .

(۲) ازجمله كه باعتناء **نويس شيخو** در سنة ۱۹۱۲ م . در بيروت انتشار یافته است نقل گردیده .

(۳) **ابو القاسم صاعد بن احمد بن عبد الرحمن بن محمد بن صاعد تغلبى قاضى طليطلة**

از بزرگان علماء **اندلس** محبوب مشهور . وى در سنة ۴۲۰ هـ . ق . ( ۱۰۲۹ - ) در **المرية** متولد گردید . است و در شوال سنة ۴۶۲ هـ . ق . ( ۱۰۷۰ - ) در **طليطلة** وفات کرده .

(۴) بجای « صنف فى ذلك » برواينى ، « صنف ذاك » .

(۵) در حاشيه نوشته شده است : « لعل صوابه » غانياً و در روايات عى الصحفحات ( ص ۱۰۱ )

« و غانياً » (۲) ذکر شده و در بعضى كه درباره اصلاح افلاطون متن مضبوط از زوى نسخ خطى لندن

در آخر كتاب افزوده شده است ( ص ۱۲۱ - ۱۲۴ ) بجای « و غانياً » ( در ص ۱۲۲ ) « و غانياً » آمده است .

من اصولها<sup>(۱)</sup> و ما اطلق الرازي احققه على ارسطاطاليس وحدها إلى تنقّصه إلا ما  
انه ارسطاطاليس و اراد الرازي تخصّصه ای کتابه<sup>(۲)</sup> فی علم الالهی و کتابه فی الطب  
الروحانی و غیر ذلك من کتب النّالة على استحسانه لمذهب الثنویة فی الاشراک و لا آراء  
البراهمة فی ابطال النبوة و لا اعتقاد عوام الصّابئة الثناسخ<sup>(۳)</sup>.

## ۴۳

### أَبْوَابُ

فِي الصِّينِ وَالتُّرْكِ وَالهِنْدِ

مُتَّخَذَةٌ مِنْ كِتَابِ

طَبَائِعِ الْحَيَوَانِ<sup>(۴)</sup>

تَأْلِيفُ

شَرْفِ الزَّمَانِ طَاهِرِ مَرْوَزِيِّ طَيْبِ

ص ۲ - ۴ ( در « الباب الثالث فی صفة الصّین » در قسمتهای : ۳ و ۵ و ۶ و ۹ ) :  
و ینقسم اراضیهم<sup>(۵)</sup> ثلثة اقسام و هی الصّین و قنای<sup>(۶)</sup> الّتی یسمیها العامة خطای  
و بغر و اعظمها خطة و مملكة الصّین ....  
و اهل الصّین لا یخالطون الا تراك و یخالفونهم فی اکثر الاشیاء لا یتهم یلبون

(۱) « الفلسفة ... اصولها » بروایتی « الفلاسفة ... اصولهم » .

(۲) « و اراد الرازی تخصّصه ای کتابه » بروایتی « و دان به الرازی متاضّته کتابه » .

(۳) « الصّابئة الثناسخ » بروایتی « الصّابئة فی الثناسخ » .

(۴) کتاب طَبَائِعِ الْحَيَوَانِ را مَرْوَزِي در حدود سنه ۵۱۴ هـ . ق . تألیف کرده است و  
مینورسکی W.Minorsky قسمتی از آنرا تحت عنوان فوق الذّکر ، با ترجمه بزبان انگلیسی و  
حواشی و تعلیقات و تھارس ، در سنه ۱۹۴۲ م . در لندن بطبع رسانیده و در اینجا از قسمتهای مطبوع  
مربور نقل گردیده و علامت اختصاری آن که نماینده نسخه بدلهای میاشد نیز بکار رفته است .

(۵) ضمیر در « اراضیهم » راجع به « اهل الصّین » است .

(۶) Ms. کدا ۱۱

الجباب والعمائم ولا يلبسون الأقبية والقلايس و أقما اهل قُتای و يُغر فیخالطون  
الأتراك و یواصلونهم و بینهم و بین ملوک ماوراء النهر مکاتبات و مواصلات و اهل الصین  
بخلاف ذلك ولا یمکنون الغرباء من الدخول الیهم و المقام بین أظهرهم و ذلك سنة  
سَنها لهم مانی المتنبی حین غرس فی قلوبهم مذهبیه و هو مذهب الثنویة خاف أن یأتیهم  
من الغرباء [أحد] فیبتین لهم فساد ذلك المذهب و یصدّهم عنه ....  
وسنعة التماثل عندهم<sup>(۱)</sup> تعبد و تقرب لِأَن مانی آمرهم بذلك و غرهم بقول  
الفلاسفة فَإِنَّهم قالوا فی حدّ الفلسفة رأه الثقبَل بالله بحسب الطاقة الإسانیّة .  
ص ۶ ( قسمت ۱۷ ) :

و لسان الصین مخالف لِسائر الألسنة و كذلك لسان التبت و اهل الصین کلهم علی  
دین واحد و هو دین مانی بخلاف قُتای و يُغر فَإِنَّ فیهم سائر الأديان إِلَّا اليهودیة .



السامی فی الاسامی<sup>(۲)</sup>

تألیف

میدانی<sup>(۳)</sup>

( متوفی در سنة ۵۱۸ هـ . ق . )

ص ۱۴ ( در فصل چهارم از باب سوم از قسم اول ) :

الزندیق آنکه نور و ظلمت گوید ، الزنادقة ج .

(۱) ای عند اهل الصین .

(۲) کتابی است انوی ، عربی بفارسی ، که میدانی آنرا بچهار قسمت تقسیم کرده است ، و هر قسمت دارای بابها و فصلها میباشد ، و در اینجا از صبع سنگی که در سنة ۱۲۷۳ هـ . ق . در ایران در مجموعه ای انتشار یافته است ، و ۱۰۹ صفحه از مجموعه مزبور را گرفته ، نقل گردیده .

(۳) ابوالفضل احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم نیشابوری\* میدانی\* ( منسوب ببدان نیشابور ) که عله ای بوده است در نیشابور ، ادیبی فاضل و انوی بوده است و یکی از تألیفات بسیار معروف او مجمع الامثال است . بقول ابن خُلکان میدانی در روز چهارشنبه بیست و پنجم ماه رمضان سنة ۵۱۸ هـ . ق . وفات کرده است .

# ٤٥

## کتاب المِلل والنحل<sup>(۱)</sup>

تألیف

شهرستانی<sup>(۲)</sup>

( ٤٦٧ - ٥٤٨ هـ . ق . )

ص ١٨٥ :

ولقد کان فی کلّ أمة من الأمم قوم مثل الإباحیّة والمزدکیّة والزنادقة والقرامطة .  
کان تشویش ذلك الدّین منهم و فتنه الناس مقصورة علیهم .

ص ١٨٨ - ١٩٣ :

الثنویّة هؤلاء أصحاب الاثنین الأزلّیین یزعمون أنّ النور والظلمة ازلّیان قدیمان  
بخلاف المجوس فإنّهم قالوا بحدوث الظلام و ذکر و اسبب حدوثه و هؤلاء قالوا بتساویهما  
فی القدم و اختلافهما فی الجوهر والطّبع والفعل والحیّز و المکان و الأجناس و الأبدان  
والأرواح .

المانویّة ، أصحاب مانی بن قانع الحکیم الّذی ظهر فی زمان شابور بن اردشیر  
وقتل بهرام بن هرمز بن شابور و ذلك بعد عیسی علیه السّلام اخذ دینا بین المجوسیّة

( ١ ) کتاب المِلل والنحل . چنانکه خود شهرستانی در آن ذکر کرده است . ( ص ١٩٢ از طبعی  
که در اینجا از آن نقل گردیده ) در سنه ٥٢١ هـ . ق . تألیف شده است و ناکنون چندین بار بطبع  
رسیده و در اینجا از طبعی که در سنه ١٩٢٢ هـ . در لایپزیک Leipzig منتشر شده ، و تجدیدی  
است از طبعی که باعشاء ویلیام کورتن Rev. William Cureton در سنه ١٨٤٦ م . در  
لندن صورت گرفته ، نقل گردیده است .

( ٢ ) ابوالفتح محمد بن ابی القاسم عبدالکریم بن ابی بکر احمد شهرستانی منکّم  
بزرگت آشمری مذهب معروف است . این خلکان گوید ، شهرستانی در سنه ٤٦٧ هـ . ق .  
و بروایتی در سنه ٤٧٩ هـ . ق . در شهرستان که ناحیه ای است از نواحی خراسان و نزدیک  
نسا ، میان نیشابور و خوارزم ، واقع میباشد متولد گردیده است و در اواخر شعبان سنه  
٥٤٨ هـ . ق . و بخولی ٥٤٩ هـ . ق . در همان جا وفات کرده .

و القمرائية وكان يقول بنبوة المسيح عليه السلام ولا يقول بنبوة موسى عليه السلام .  
 حكى محمد بن هارون المعروف بابي عيسى الوراق وكان في الاصل مجوسياً عارفاً  
 بمذاهب القوم أن الحكيم ماني زعم أن العالم مصنوع من ركب من أصلين قديمين  
 أحدهما نور و الآخر ظلمة و أنهما أزالان لم يزالا و لن يزالا و انكروا وجود شيء  
 لا من اصل قديم وزعم أنهما لم يزالا قوتين حثاسين سميعين بصيرين وهما مع ذلك  
 في النفس و الصورة والفعل و التدبير متضادان و في الحيز متعاذيان تعاضدان الشخص و  
 الظل و إنما يتبين جواهرهما و افعالهما في هذا الجدول :

الظلمة	النور
الجوهر	الجوهر
جواهرها قبيح ناقص لئيم كدر خبيث	جواهره حسن فاضل كريم
منقش الريح قبيح المنظر .	صاف نقي طيب الريح حسن المنظر .
النفس	النفس
نفسها شريرة لئيمة سفينة ضارة جاهلة .	نفسه خيرة كريمة حكيمة نافعة عالمة .
الفعل	الفعل
فعلها الشر و الفساد و الضر و الغم	فعلها الخير و الصلاح و النفع و الترويح
و التشويش و التبشير و الاختلاف .	و الترتيب و النظام و الاتفاق .
الحيز	الحيز
جهة تحت و اكثرهم على أنها منحة	جهة فوق و اكثرهم على أنه مرتفع
من ناحية الجنوب و زعم بعضهم أنها	من ناحية الشمال و زعم بعضهم أنه
بجنب النور .	بجنب الظلمة .
أجناسها	أجناسه
خمسة اربعة منها أبدان و	خمسة اربعة منها أبدان و



الخامس روحها فالأبدان هي  
النار و التور و الربيع و الماء  
و روحها التسم و هي تتحرك  
فى هذه الأبدان .

### الصفات

حبة طاهرة خيرة زكية و قال  
بعضهم كون التور لم يزل  
على مثال هذا العالم له أرض  
و جؤ و أرض التور لم تزل  
لطيفة على غير صورة هذه  
الأرض بل هي على صورة  
جرم الشمس و شعاعها كشعاع  
الشمس و رائحتها طيبة أطيب  
رائحة و ألوانها ألوان قوس قزح  
و قال بعضهم و لا شى  
إلا الجسم و الأجسام على ثلاثة  
انواع أرض التور و هي خسة  
و هناك جسم آخر ألطف منه  
و هو الجوهر و هو نفس التور  
و جسم آخر و هو ألطف منه  
و هو التسم و هو روح التور  
قال و لم يزل يولد ملائكة  
و آلهة و أولياء ليس على سبيل  
المناكة بل كما يتولد الحكمة  
من الحكيم و النطق و الطيب من

الخامس روحها فالأبدان هي  
الحريق و الظلمة و التميم و الصباب  
و روحها الدخان و هي تدعى الهامة  
و هي تتحرك فى هذه الأبدان .

### الصفات

خبثة شريرة بجة دسة  
و قال بعضهم كون الظلمة لم يزل  
على مثال هذا العالم لها أرض  
و جؤ فأرض الظلمة لم تزل كثيفة  
على غير صورة هذه الأرض  
بل هي أكثف و أصلب و  
رائحتها كريهة أفن الروائح  
و ألوانها لون السواد قال  
بعضهم و لا شى إلا الجسم  
و الأجسام على ثلاثة أنواع  
أرض الظلمة و شى آخر أظلم منه  
و هو التميم و قال و لم يزل  
تولد الظلمة شياطين أراكة  
و عفاريت لا على سبيل المناكة  
بل كما يتولد الحشرات من  
العفونات القذرة و قال و ملك  
ذلك العالم هو روحه يجمع  
عالمه الشر و النعيمة و الظلمة .

التألق وملك ذلك العالم هو روحه و  
يجمع عالمه الخير و الحمد و النور .

ثم اختلفت المانوية في المزاج وسببه والخلام وسببه وقال بعضهم إن النور و  
الظلام امتزجا بالخيوط والاتفاق لا بالقصد والاختيار وقال أكثرهم إن سبب المزاج  
إن أبدان الظلمة تشاغلت عن روحها بعض التشاغل فنظرت إلى الروح فرأت النور فبعثت  
الأبدان على معارضة النور فأجابتها لإسراعها إلى النور فلما رأى ذلك ملك النور وجهه  
إليها ملكا من ملائكته في خمسة أجزاء من أجناسها الخمسة فاختلطت الخمسة الثورية  
بالخمسة الظلامية فخالط الدخان التسيم وإنما الحياة والروح في هذا العالم من التسيم  
والهلاك والآفات من الدخان وخالط الحريق النار والنور الظلمة والسموم الريح والضبباب  
الماء فما في العالم من منفعة وخير وبركة فمن أجناس النور وما فيه من مضرة وشر  
وفساد فمن أجناس الظلمة فلما رأى ملك النور هذا الإمتزاج أمر ملكا من ملائكته  
فخلق هذا العالم على هذه الهيئة لتخلص أجناس النور من أجناس الظلمة وإنما سارت  
الشمس والقمر وسائر النجوم لاستصفاء أجزاء النور من أجزاء الظلمة فالشمس تستصفى  
النور الذي امتزج بشياطين الحر والقمر يستصفى النور الذي امتزج بشياطين البرد والتسيم  
الذي في الأرض لا يزال يرتفع لأن من شأنها الارتفاع إلى عالمها وكذلك جميع أجزاء  
النور أبدا في الصعود والارتفاع وأجزاء الظلمة أبدا في النزول والتسفل حتى تتخلص  
الأجزاء من الأجزاء ويصل الإمتزاج ويتحلل التراكيب ويصل كل إلى كله وعالمه و  
ذلك هو القيامة والمعاد وقال ومما يعين في التخلص والتمييز ورفع أجزاء النور  
التسبيح والتقديس والكلام الطيب وأعمال البر فترفع بذلك الأجزاء الثورية في عمود  
الصبح إلى فلك القمر فلا يزال القمر يقبل ذلك من أول الشهر إلى النصف فيمتلئ فيصير  
بدرا ثم يؤدي إلى الشمس إلى آخر الشهر فتدفع الشمس إلى نور فوقها فيسرى في ذلك  
العالم إلى أن يصل إلى النور الأعلى الخالص ولا يزال يفعل ذلك حتى لا يبقى من أجزاء  
النور شيء في هذا العالم إلا قدر يسير منعقد لا تقدر الشمس والقمر على استصفائه فعند ذلك  
يرتفع الملك الذي يحمل الأرض وبدع الملك الذي يجتذب السموات فيسقط الأعلى على  
الأسفل ثم توقد نار حتى يضطرم الأعلى والأسفل ولا يزال يضطرم حتى يتحلل ما فيها

من الثور ويكون مدة الإضطرام ألفاً و أربعمئة و ثمان و ستين سنة و ذكر الحكيم  
مانى فى باب الآلاف من **الجملة** و فى **أول الشاركان** أن ملك عالم الثور فى كاد أرضه  
لا يخلو منه شئ و أنه ظاهر باطن و أنه لا نهاية له إلا من حيث تنافى أرضه إلى أرض  
عدوه و قال أيضاً إن ملك عالم الثور فى سرّة أرضه و ذكر أن المزاج القديم هو امتزاج  
الحرارة والبرودة والرطوبة واليبوسة والمزاج المحدث الخير والشر وقد فرض ماني على  
أصحابه العشر فى الأموال والصلوات الأربع فى اليوم والليلة والدعاء إلى الحق و ترك  
الكذب والقتل والسرقة والزنا والبخل والسحر و عبادة الآوتان وأن لا يأنى على ذى  
روح ما يكره أن يؤتى إليه بمثله و اعتقاده فى الشرائع والأنبياء أن أول من بعث الله  
بالعلم والحكمة آدم أبو البشر ثم شيثا بعده ثم نوحا بعده ثم إبراهيم بعده عليهم السلام  
ثم بعث بالبدة إلى أرض الهند و زرادشت إلى أرض فارس والمسيح كلمة الله و روحه إلى  
أرض الروم والمغرب و فو لى بعد المسيح إليهم ثم يأتى خاتم النبيين إلى أرض العرب و زعم  
ابوسعيد المانوى رئيس من رؤسائهم أن الذى مضى من المزاج إلى الوقت الذى هو فيه  
و هو سنة احدى وسبعين ومائتين من الهجرة احدى عشر ألفاً و سبعمائة سنة وأن الذى بقى  
إلى وقت الخلاص ثلثمائة سنة وعلى مذهبه مدة المزاج اثنا عشر الف سنة فيكون قد بقى  
من المدة خمسون سنة من زماننا هذا و هو احدى و عشرون و خمسمائة هجرة فذبح فى  
آخر المزاج و بدو الخلاص فالى الخلاص الكأى و انحلال الترا كيب خمسون سنة  
والله أعلم .

و در قسمت • المزد كية • كويد :

حلمى الوراق أن قول المزد كية كقول كثير من المانوية فى الكونين و  
الأصلين إلا أن هز ذلك كان بقول إن الثور يفعل بالقصد والإختيار والظلمة تفعل على  
الخطب والاتفاق والثور عالم حساس والظلام جاهل أعمى وإن المزاج كان على الاتفاق  
والخطب لا بالقصد والإختيار وكذلك الخلاص إنما يقع باتفاق دون الإختيار .

ص ١٩٥-١٩٦ ( در قسمت • المرقونية • ) :

المرقونية اثبتوا قديمين أصابن متضادين احدهما الثور والآ خر الظلمة و اثبتوا  
أصلاً ثالثاً هو المعدل الجامع و هو سبب المزاج ... قالوا و إنما اثبتنا المعدل

لأن التور الذي هو الله تعالى لا يجوز عليه مخالطة الشيطان و أيضاً فإن الصّدين يتنافران طبعاً و يتمازجان ذاتاً و نفساً فكيف يجوز اجتماعهما و امتزاجهما فلا بدّ من معتدل يكون منزلته دون التور و فوق الظلام فيقع المزاج معه و هذا على خلاف ما قاله المانوية و ان كان ديصان أقدم و إنما اخذ ماني منه مذهبه و خالفه في المعتدل و هو أيضاً خلاف ما قال زرادشت فإنّه يثبت التّضادّ بين التور و الظلمة و يثبت المعتدل كالخارج على الخصمين الجامع بين المتضادين لا يجوز أن يكون طبعه و جوهره من احد الصّدين و هو الله عزّ و جلّ الذي لا ضدّ له و لا ندّ .

## ۴۶

### کتاب الانساب<sup>(۱)</sup>

تأليف

سمعانی<sup>(۲)</sup>

( ۵۰۶ - ۵۶۲ هـ . ق . )

ورق ۲۸۰ :

زندى ، بفتح الزاء و سکون التون و فى آخرها الدال المهملة هذه النسبة الى قرية ببخارا أو الى کتاب جمعه ماني سماء الزند فأما الاول فالمتهور بهذه النسبة ابو بکر

(۱) کتاب الانساب با مقدمه مرگلیوث ، در باره کتاب مزبور و مؤلف آن ، و حباب عکسی ، در ۶۰۸ ورق ، در سنه ۱۹۱۲ هـ ، در لیدن ، انتشار یافته است . در کتاب حاضر از طبع مذکور نقل گردیده و بعضی از قسمتهای منقول از آن با نسخه خطی - کتاب آقای فروزانفر ، که علامت اختصاری آن در اینجا ن . ف . میباشد و به باء الباب فى تهذيب الانساب ، که ذکرش خواهد آمد و یا با حدس و قرینه عبارات تصحیح و تصویب شده است و بدون تصدیق در متن مطبوع تصحیحات و تصویبات مزبور بعنوان نسخه بدل و تصحیح على الظاهر در حاشیه ذکر گردیده .

(۲) قاضی ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور بن ابی بکر محمد تمیمی سمعانی مروزی از مؤرخان و قبهان و محدثان بزرگ محسوب میشود . وی منسوب بسمعان میباشد که بعضی است از قبيلة تمیم . سمعانی در سنه ۵۰۶ هـ . ق . در مرو متولد گردیده است و در سنه ۵۶۲ هـ . ق . در هرات وفات کرده .

محمدين احمد بن حمدان بن عازم (۱) البخاری .... والزندی من الزندعه (۲) وهم طائفة من الزردشیه (۳) و الزند کتاب له (۴) والزندیق نسب (۵) إلى ذلك واول من یسمى (۶) بهذا الاسم مانی بن قابق بن مامان (۷) او كان فی زمن بهرام بن هرمز بن سابور قد قرأ الكتاب الاوائل و كان مجوسیا فأراد أن يكون له صیت و ذکر فوضع طریقته و جمع کتابا سقاها ساپرقان و قال هذا زند كان (۸) زردشت و زند بلغتم التفسیر یعنی هذا كتاب زردشت و اصحابه كانوا یقولون الكتابیه (۹) مصحف مانی و زینته بالقنوس و الاقوان و مهد فی الثور و الضلعة و قال یار آهین اتین احدهما یخلق الثور و الآخر یخلق الضلعة و قد ذکر تهم فی المانوی (۱۰) و قال الخیر من الثور و الشر من الضلعة و حرّم اثیان یسنن (۱۱) لأن اصل الشهوة (۱۲) من الشیطان اذا كان الولد من الشهوة (۱۳) لا یولد الا الخبیث العفیف و اباح اللواط لا یقطع علیه السلام و حرّم ذبح حیوانات فاذا ماتت حلّ أكلها و ادعی فی الظاهر متابعة عیسی علیه السلام و كان فی الباطن زندیقا و كانت یواقف (۱۴) التصاری و المجوس اذا خلا بفرقة منهما فلما سمع بهرام الملك خبره أمر بسلخ إهابه حیة علی بطنه (۱۵) جنید سابور و حنا البین (۱۶) و علّق و بقی قوم من أتباعه فی نواحي الصين و الترك و أطراف العراق و نواحي کرمان إلى ایام هارون الرشید فاستدعی بکتابه المعروف بالزند و احرقه و اخذ قلنوة لقیث (۱۷) فی ید اصحابه فامر یأحررقها و انقلعو اوقیل كان فی زمن الرشید رجلا متطقل مبالغ فی ذلك و كان یستعیر ثیابا (۱۸) فاخرة و كان یدخل بین الناس فی المصیافات

(۱) در «الباب فی تهذیب الانساب» (ج ۱ ص ۹۱) طبع مصر سنة ۱۳۵۷ هـ . ق . «غار» .

(۲) در اصل مطبوع چنین است و در ن . ف . «و الزندی من الزندیه» و شاید «و الزندیق من الزندعه» باشد .

(۳) در ن . ف . «و الزردشتیه» . (۴) ض . «لهم» . (۵) ض . «نبیه» .

(۶) ض . «ستی» . (۷) در ن . ف . «قابق بن مایان» . (۸) در ن . ف . «و کتاب» .

(۹) در ن . ف . «و لکتابه» . (۱۰) در اصل مطبوع کلمه «مانوی» وجود ندارد و شاید

از نسخه ای که بطبع رسیده است ساقط شده باشد . (۱۱) در اصل مطبوع چنین است و در

«الباب فی تهذیب الانساب» (ج ۱ ص ۹۱) و در ن . ف . «و التیام» . (۱۲) در اصل مطبوع

چنین است و در «الباب فی تهذیب الانساب» (ج ۱ ص ۹۱) و در ن . ف . «و الشهوة» .

(۱۳) در «الباب فی تهذیب الانساب» (ج ۱ ص ۹۱) و در ن . ف . «و الشهوة» .

(۱۴) ض . «و یوافق» . (۱۵) ض . «بلدة» و یا «بلد» .

(۱۶) ض . «و حنا البین» و در «الباب فی تهذیب الانساب» (ج ۱ ص ۹۱) «و وحشی بق» .

(۱۷) در ن . ف . «و بقیت» . (۱۸) در ن . ف . «و ثیابا» .

و بیوت الاکابر و اتفق ان المانونه الزیادة (۱) اخذهم الرشید ليقتلهم و کان معهم کتاب الزند و قلنسوة مانی و ظن القلیلی انهم يحضرون مأدبة فدخل فی غمارهم و سأل واحداً ان هولاء فی دعوة واجتماع ؟ فقال نعم ، علی سبیل الطنیز ، فلما حضروا وقعدوا اجبى (۲) بالتطع و السیف و احضروا الکتاب الذی لهم مع قلنسوة مانی وقالوا لیکل واحد ابرق علیه فاذا امتنع کان یقتل إلی ان وصلت التوبة الیه فقام و حل التراویل و قصد ان یبول علیه فقیل له فی ذاک فحکى قصته و بطفیله (۳) فضحك الرشید و وصله بمال و خلّى سبيله و قيل (۴) المانویة (۵) .

## ۴۷

### الْجُورالْعین (۱) تألیف

أبو سعید تشوان بن سعید بن تشوان الیمنی الحمیری

( متوفی در عصر جمعه ۲۴ ذی الحجة سنة ۵۷۳ هـ . ق . = ۱۲ ژوئن سنة ۱۱۷۸ م . )

ص ۱۳۶ ( در قسمت ۵ أدبایان العرب غیر عبادة الاوثان ) :

و كانت الزندقة فی قریش آخذوها من العیرة (۷) .

(۱) در ن . ف . ۱ . « المانویة الزیادة » و ط . « المانویة الزیادة » .

(۲) ن . ف . ۱ . « و اجبى » و ط . « جی » .

(۳) در ن . ف . ۱ . « و طفیله » .

(۴) در ن . ف . ۱ . « قتل » . (۵) ابن فضة طفیلی ، بانفصل یشترون سبت آن بزمان مأمون .

بنقل از مروج الذهب ، در ص ۱۳۱ - ۱۳۲ همین کتاب مندرج است . (۶) ابن کتاب را

کمال مصطفی بانحقیقات و حواشی و فهارس در سنة ۱۳۶۷ هـ . ق . در مصر بطبع رسانیده است .

(۷) ابن عسک بنقل از کتاب المعارف تألیف ابن قتیبة در ص ۱۰۲ همین کتاب مندرج میباشد

و در کتاب اعلاق النفیسة . تألیف ابن رسته ، نیز مذکور است و بدیهتانه در جای خود از آن

نقل نکرده و بعد از این با مطالب دیگری که در موقع خود قوت شده است ذکرش خواهد آمد .

ص ۱۳۹-۱۴۲ (در قسمت «فرق الثنویة»):

اختلاف الثنویة، وقالت المانیة - أصحاب مانی، و هو سربانی -: الأصل شیطان قديمان (۱)، وهما جسمان محدودان، نور وظلام خلاقان، سمیعان بصیران (۲) عالمان، کل واحد منهما فی نفسه اسم لخمسة معان: اللون والطعم والرائحة والمحنة والصوت، و أنهما كانا غیر مُتَرَاجِین، ثُمَّ امْتَزَجَا فحدثت الصور لِامْتَزَاجِهَا، فالتور فاعل الخیر، والظلام فاعل الشر، والدلیل علی ذلك أَنَّهُم وجدوا الذات الواحدة لَا یَکُونُ فیها فعلان متضادان، مثل النار لَا یَکُونُ فیها التبرید، والتلج لَا یَکُونُ منه الحرارة (والشبخین) (۳) كذلك فاعل الخیر و أَنَّهُمَا كانا قبل الإمتزاج متماسکین علی مثال الظل و الشمس، و لیس فی مذهبهم ذبیحة ولا نکاح.

وقالت الماهانیة - أصحاب ماهان، و هو فارسی الأصل -: بمثل مقالة المرقیونیة ألا أَنَّهُم وافقوا المانیة فی کراهیة النکاح والذبائح .  
و قال الحرابتون - و هم عبدة النجوم -: مقالة المانیة، ألا أَنَّهُم زعموا: أَنّ المدیرات للعالم: السبعة الأفلک و البروج الاثنا عشر .  
وقالت المزادکة (۴) - أصحاب مزدک (۵) الفارسی -: بمثل مقالة المانیة، ألا أَنَّهُمَا نكحت و سفکت الدماء ...

ص ۱۸۹-۱۹۱

و کان الولید بن یزید زنديقاً خلیعاً کافراً، فصیحا شاعراً، و نظر يوماً إلى المصحف لیتفائل فوق علی قوله تعالی « واستفتحوا وخاب کلّ جبار عفید » (۶) فجعل المصحف غرضاً برمیة، ثُمَّ مرّقه و احرقه و قال یخاطب المصحف:

(۱) - در طبعی که از آن نقل گردیده است چنین چاپ شده و شاید « و هو سربانی » الاصل - شیطان قديمان - ... درست باشد. (۲) - در اصل « سمعان بصیران » بوده است و کمال مصطفی - ناشر کتاب - این دو کلمه را بین صورت تصحیح کرده. (۳) - ظاهر الحروف « والشبخین » است و ناشر کتاب - با وجود اینکه در بسیاری از موارد کلمات - و شاید عبارات - اصل را بسبقه خود - یا و بیجا - تغییر داده است و بقیه خود تصحیح کرده - در این مورد اظهار عقیده ای ننموده و همین صور که در اینجا طبع شده « والشبخین » را بنابر الهالین گذاشته و در حاشیه در باره آن نوشته است: « لهذا بالأصل » . (۴) - در اصل « مزادقة ... و مزدق » بوده است و این تصویر از ناشر کتاب است. (۵) - آیه ۱۰ « سورة ابراهیم » .

أَتَوَعِدُ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ      فَمَا أَنَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيدٌ  
إِذَا لَاقَيْتَ رَبَّكَ يَوْمَ حَشْرِ      فَقُلْ: يَا رَبِّ حَرِّقْنِي الْوَلِيدُ<sup>(۱)</sup>  
وَقَالَ أَيْضاً:

تَلَقَّبَ بِالْخَلَائِقِ هَاشِمِيٌّ      بِإِلَاحِي أَنَا وَلَا كِتَابِي<sup>(۲)</sup>  
أَتَوَعِدُنِي الْحَسَابَ وَلَسْتُ أَدْرِي      أَحَقُّ مَا تَقُولُ مِنَ الْحَسَابِ<sup>(۳)</sup>  
فَقُلْ لِلَّهِ: يَمْنَعُنِي طَعَامِي      وَقُلْ لِلَّهِ يَمْنَعُنِي شَرَابِي  
وَقَالَ أَيْضاً:

بِأَتِيهَا السَّائِلُ عَنْ دِينِنَا      وَهُمْ<sup>(۴)</sup> عَلَى دِينِ الْيَاسَكِرِ<sup>(۵)</sup>  
نَشْرَبُهَا<sup>(۶)</sup> صِرْفًا وَمَزُوجَةً      بِالتَّخَنُّعِ أحيانًا وَبِالْفَاقِرِ<sup>(۷)</sup>  
وَقَالَ أَيْضاً:

أَدِرُ الْكَأْسَ يَمِينًا      لَا تَدِرُهَا لِيَسَارِ  
إِسْقِ هَذَا ثُمَّ هَذَا      صَاحِبَ الْعُودِ التَّضَارِ  
مَنْ كَمِيتَ عَتَقُوهَا      مَتَدَّ دَهْرٌ فِي جِرَارِ  
خَتَمُوهَا بِالْأَفَاوِرِ      هُ وَكَافُورٍ وَقَارِ  
فَلَقَدْ أَيْقَنْتُ أَنِّي      غَيْرُ مَبْعُوثٍ لِنَارِ  
سَارُوسِ النَّاسِ حَتَّى      يَرْكَبُوا أَيْسَرَ الْحِمَارِ  
وَذُرُوا مِنْ بَطْلِبِ الْجَنَّةِ      سَهْ بِسَعْيِ التَّبَارِ<sup>(۸)</sup>

(۱) - بجای «لاقیبت» «ماحدث» و بجای «حرقنی» «مزقنی» و «حرقنی» نیز روایت شده است.

(۲) - بجای «تلقب بالخلائق» «تلاعب بالهوية» و «تلقب بالعلاقة» نیز روایت شده است.

(۳) - بجای «اتوعدنی» «تخوفنی» و «یذگری» نیز روایت شده است. (۴) - در دیوان

ولید و در کتاب **الآغانی** «نجن» (۵) - مقصود «مسلمة بن هاشم» است.

(۶) - در کتاب **الآغانی** «بشرتها» (۷) - بجای «بالسجن» و «بالفقر» در اصل

«بالسحر» و «بالفقر» بوده و اشر کتاب آنها را چنین تصحیح کرده است.

(۸) - بجای این ۶ بیت در اصل ۴ بیت.

آذینا یعنی خدایی ... الح که بنقل از **رسالة الغفران** در صفحه ۲۲۵ همین کتاب مندرج میباشد.

بوده است و ناشر کتاب ابیات فوق را که مطابق بیت دیوان ولید است بجای آنها گذاشته.



ص ۱۹۲ - ۱۹۴ :

و مِمَّنْ رُمِيَ بِالزُّنْدَقَةِ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ : **معن بن زائدة** بن عبدالله بن زائدة بن مطرب بن شريك بن عمرو الشيباني ومنهم **عبد السلام بن رعبان** ، وقيل إنه القائل :

هِيَ الدِّينَا ، وَقَدْ نَعَمُوا بِأُخْرَى      وَ نَسِيفُ الظُّنُونِ مِنَ التَّوَافِي  
فَإِنْ بِكَ بَعْضُ مَا قَالُوهُ حَقًّا      فَإِنَّ الْمَبْتَلِيكَ هُوَ الْمَعَافِي .

و منهم **ابو نواس الحسن بن هاني** ، وقيل إنه وجد في بيته بعد موته هذان البيتان :

بَاحَ لِسَانِي بِمَعْضَرِ الشَّرِّ      وَ ذَاكَ أَنِّي أَقُولُ بِالذَّهْرِ  
وَ لَيْسَ بَعْدَ الْمَمَاتِ حَادِثَةٌ      وَ إِنَّمَا الْمَوْتُ بَيْضَةُ الْعَفْرِ .

و منهم **عبد الكريم بن نويرة الدهلي** (۱) ، و هو الذي سیر عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أربعة آلاف حديث كذباً ، فقتله محمد بن سليمان بن علي بالكوفة و سلمه ، فقال للمسلمين حين أحس بالقتل : اعلّموا ما شئتم فقد لبست عليكم ديشكم وجعلت حلالكم حراماً و حرامكم حلالاً و دست عليكم في كتبكم أربعة آلاف حديث كذباً ، كلّ يعملون به منها .

و منهم **الاحطل الشاعر غيلش بن غوث بن الصلت التغلبي** ، و هو القائل :

و لَسْتُ بِصَائِمٍ رَمَضَانَ عَمْرِي (۲)      وَ لَسْتُ بِأَكْلٍ لَحْمِ الْأَضَاحِي  
و لَسْتُ بِرَاكِبٍ (۳) عِيسَا (۴) بِكُورَا (۵)      إِلَى بَطْحَاءِ مَكَّةَ لِلتَّجَاحِ  
و لَسْتُ بِقَائِمٍ كَالْفِيرِ أَدْعُو      مَعَ الْأَصْبَاحِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ (۶)  
وَ لَسْتُ بِشَارِبٍ شَمُولَا      وَ أَسْبَعْدُ قَبْلَ مُتَبَلِّجِ الصَّبَاحِ .

(۱) - ض . « الثغني » چونکه ذهل نام چندین قبیلہ است (رجوع شود بمعجم قبائل العرب تألیف عمر رضا کحاله ج ۱ ص ۴۰۵ - ۴۰۶) و ظاهر آئینہ ای بناء « دهل » معروف نبوده و نیست .

(۲) - در دیوان **احطل** (بجای عمری) ، « طوعاً » .

(۳) - بجای « یراکب » « یراجر » نیز روایت شده است .

(۴) - بجای « عیسا » « عتسا » نیز روایت شده است .

(۵) - در اصل : « بکوزا » بوده و تصحیح از ناشر کتاب است .

(۶) - این بیت در دیوان **احطل** چنین آمده است :

و لَسْتُ بِقَائِمٍ أَبْدَا أُنَادِي      کَمَثَلِ الْفِيرِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ .

وغير هؤلاء رُمى بالزندقة ، وهم كثير ، واختصارهم أولى من ذكرهم ، إلا  
أننا ذكرناهم عند ذكر الوليد بن يزيد وما كان من كفره .

ص ٢٠٠ :

و ابن فضل أول من سبّ القرمطة في اليمن ، والقرمطة عندا هل اليمن عبارة عن  
الزندقة ، و صاحبها عندهم قرمطي فجمعه قرامطة .

ص ٢٤٤ :

وما فعلت في تعطيلها الزنادقة ، وفصلت في احكامها المزادقة ، زعموا أن اهل  
الأرض في الآزاق متظالمون ، وآلهم بين الناس في ذلك حاكمون .

ص ٢٤٥ :

وما فعلت العائنة الغوية ، و عن وافقها من الثنوية ، إذ جعلت مع الله مانعا وله  
من بعض الأفعال مانعا وقولهم بتدبير ربّ بين أخلاقيين ومضدين متشاققين حبيبين عالمين ، و من  
جميع الآفات سائعين وهما التور والغلّام ، وما رشد الشيخ ولا الغلام فالتور عن الفعل القبيح  
متعال والغلّام لكل شر فقال ، قالوا ولن يكون التضاد من الذات الواحدة ممكنا فكون  
المحسن مسيئا والمسيء محسنا كما ليس في النار برودة ، ولا الثلج حرارة .

و کلمات الاواین مرموزة و مارؤد علیهم ، و ان کان متوجهاً علی ظاهر اقاویلهم ام  
یتوجه علی مقاصدیم ؛ فلا رد علی الرمز ، و علی هذا یبتنی قاعدة الشروق فی التور و الظلمة  
التي كانت طريقة حکماء الفرس مثل جاماسف و فرشاشتر و بوزدرجه هرد من قبلهم .  
وهی لیست قاعدة کفرة المجوس و الحاد مانی و ما یفضی الی الشک بالله تعالی و نقره .  
در ص ۳۰۲ ( در قسمت « منتخبهای از هردو شرح (۳) راجع بمقدمه کتاب

- (۱) - از طبیبی که باعتقاد هنری کرین Henry Corbin در ضمن « مجموعه دو» مختلفات شیخ  
اشراق ، شهاب الدین یحیی سهروردی ، در حکمت الهی « بوسیله » آنستوایران و فرانسه «  
( قسمت ایرانشناسی ) در سنة ۱۳۴۱ هـ . ش . ( ۱۹۵۲ ) . در طهران انتشار یافته است نقل گردیده .
- (۲) - ابو الفتح شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی ، حکیم معروف  
که در « ماه رجب سنة ۵۸۷ هـ . ق . » در ۴۸ سالگی ، در حلب ، بقتل رسیده است ( رجوع شود  
بوفیات الاعیان ، طبع بولاق ، سنة ۱۳۹۹ هـ . ق . ۱ - ۱۰ ص ۳۴۵ - ۳۴۸ ) .
- (۳) - « مسود شرح شمس الدین شهرزوری » ، شاکرد و فرید سهروردی ، و شرح  
علامه قطب الدین محمود بن ضیاء الدین مسعود بن مصلاح کازرونی شیرازی  
( ۶۳۴-۷۱۰ هـ . ق . ) است .

قطب الدین شرح خود را بجمال الدین علی بن محمد الدستجردانی اعلاء نموده  
است و طاهر آدرسه ۱۹۹۴ هـ . ق . از تألیف آن قراغت یافته و این شرح را شیخ یوسف بحرانی  
( در لؤلؤة البحرین ) بنام « شرف الاشراق » و سیوطی ( در بغیة الوعاة ) بنام « شرح  
کتاب الاسرار » ذکر کرده است . این شرح در سنة ۱۳۱۵ هـ . ق . در طهران بطبع رسیده است  
( برای ترجمه احوال و آثار قطب الدین رجوع شود بمقدمه آقای سید محمد مشکوة بر کتاب  
درة التاج افره الدیاج که در سنة ۱۳۱۷-۱۳۲۰ هـ . ش . در طهران انتشار یافته است ) .

حکمة الاشراق \* ) درباره قسمتی از مطالب فوق شرحهایی ذکر شده است و آنچه در  
داره هانی آمده بقرار ذیل است :

هانی البابلی الذي كان نصرانيّ الدّين نجوسيّ الصّين ، و اليه نسب الثّنويّة القائمون  
بإلهين احدهما إله الخير وخالقه وهو النور ، والآخر إله الشر وخالقه وهو الظلمة .  
والإلهان تجوّز الحقّ وتعديته لتجاوزّه عن الواحد الحقّ و تعديته إلى الثّنوية الباطلة .

ص ۲۳۲-۲۳۳ ( در \* القسم الثّاني : المقالة الخامسة \* فصل ۱۱ ) فی بیان

أحوال النفوس الإنسانيّة بعد المفارقة البدنيّة \* ) :

و إلى في نفس تجارب صحيحة تدلّ على أنّ الموائم أربعة : أنوار قاهرة ، و  
أنوار مدبرة ، و برزخيان ، وصور معلقة ظلمانيّة و مستتيرة فيها المذاب للأشياء . و من  
هذه النفوس و المثل المعلقة يحصل الجحّ و الشياطين ، و فيها السعادات الوهميّة . و قد يحصل  
هذه المثل المعلقة حاصلة جديدة و تبطل كما للمرآيا و التخيّلات . و قد يخلقها الأنوار  
المدبرة الفلكيّة لتصير مظاهر لها عند المصطفين . و ما يخلقها المدبرات تكون نورية  
و تصحبها أربحية روحانيّة .

برای توضیح عبارات و کلمات متن در بسیاری از موارد مطالبی از شرحهای ابن  
کتاب در حاشیه ها ذکر شده است و در اینجا درباره « اربحية روحانيّة » ( در حاشیه  
ص ۲۳۳ و ۲۳۴ ) بشکل یکی از شرحها چنین آمده است :

أربحية روحانيّة : و قد يخلقها ( يخلقها ۱ ) الأنوار المجردة الفلكيّة و الكوكبيّة  
بعد حصولها في المرآيا و التخيّل ليصير أجرامها مظاهر لها عند المتصيرين ، و ربّما  
خلقتها الأنوار المجردة العقلية ، و ما يخلقها الأنوار المجردة العقلية عن مظاهرها تكون  
نورية و تصحبها أربحية روحانيّة . و قد رمز الحكيم هانی علی ما يناسب هذا ، فقال :  
« إن ملك النور لما رأى امتزاج النور ، امر بعض ملائكته بخلق هذا العالم ليتخلّص  
أجناس النور من أجناس الظلمة ، و أنما سارت الشمس و القمر و الكواكب لا يستصفا  
أجزاء النور من أجزاء الظلمة ، فالشمس تستصفي النور الممتزج بشياطين الحرّ ، و القمر  
الممتزج بشياطين البرد . و جميع أجزاء النور أبدا في الصعود و أجزاء الظلمة في الهبوط .

و تمين على التخليص و رفع أجزاء التور التسييح و التقديس والكلام العليق و اعمال  
 التبر . فرفع بذلك الأجزاء التوريتية في عمود الصبح إلى فلك القمر ، فيقبل الشمو . ذلك  
 من أول النهار إلى نصفه ، فيصير بدرا ، ثم يودى إلى الشمس إلى آخر النهار ، فيدفع  
 الشمس > ذلك < إلى نور فوقها ، فيسرى في ذلك العالم إلى أن يصل إلى التور الأعلى  
 الخالص . ولا يزال يفعل ذلك حتى لا يبقى من أجزاء التور في هذا العالم شيء إلا قدر  
 يسير متصعد لا يقدر الشمس والقمر على استصفائه . فعند ذلك يرتفع الملك الحامل للأرض  
 والملك الحامل للسماء ، فيسقط الأعلى على الأدنى . ثم يوقد نار ، فيضطرم الأعلى على  
 الأسفل ، فيتحلل ما فيها من التور . ويكون مدة الاضطرام ألفا و اربعمئة سنة وثمانيا  
 و ستين سنة . قال : « و ملك عالم التور في كل أرضه لا يخلو منه شيء ، و أنه ظاهر  
 باطن و لانهاية له إلا من حيث أرضه يلي (إلى ١٢) أرض عدوه ، و ملك عالم التور في ستة  
 أرضه . » فإن قصد بهذا الرمز ما ذكرناه أو ما يقرب منه ، فهو حق ، و إلا فهو باطل .

تَلْيِيسُ ابْلِيسَ (۱)

تأليف

جمال الدين أبي الفرج عبدالرحمن (۲)

ابن الجوزي

( ۵۱۰ - ۵۹۷ هـ . ق . )

ص ۴۴ - ۴۵ :

### ذکر تلیسه علی الثویه

وهم قوم قالوا صانع العالم اثنان . ففاعل الخير نور . وفاعل الشر ظلمة و هما قدیمان لم یزالا ولن یزالا قویین حَسَّاسِین سَمِیعِین بَصِیرِین . و هما مختلفان فی النفس و الصورة متضادان فی الفعل و التدبیر فجوهر الثور فاضل حسن یرصاف نفی طیب الریح حسن المنظر و نفسه نفس خیرة کریمة حکیمة نفاعة منها الخیر و اللذة و الترویر و الصلاح و لیس فیها شیء من الضرر و لامن الشر و جوهر الظلمة علی ضد ذلك من الکدر و النقص و تن الریح و قبح المنظر و نفسه نفس شريرة بخيلة سفیهة مُنتنة ضارّة منها الشر و الفساد . کذا حکاه النوبختی عنهم قال : و زعم بعضهم أن الثور لم یزل فوق الظلمة . و قال بعضهم

(۱) - از طبع دوم این کتاب که محمد منیر عبده آغا الدمشقی صاحب و مدیر « ادارة الطباعة المنيرية » در سنة ۱۲۴۷ هـ . ق . در مصر منتشر کرده است نقل گردیده .

(۲) - ابو الفرج عبدالرحمن بن ابی الحسن علی بن محمد بن علی بن عیبدالله بن عبداللّه بن حمادی بن احمد بن محمد بن جعفر الجوزی . . . . القرشی التمیمی البکری البغدادی ، از بزرگان دانشمندان و مؤرخان و واعظان و فقیهان زمان خود محسوب میشود . ابن خلکان گوید ، وی در حدود سنة ۵۰۸ هـ . ق . و بقولی در سنة ۵۱۰ هـ . ق . بدینجا آمده و در شب جمعه ۱۲ ماه رمضان سنة ۵۹۷ هـ . ق . در بغداد وفات کرده است و در باب حرب دفن گردیده . ( برای ترجمه احوال ابی الفرج ابن الجوزی رجوع شود بوفیات الاعیان ، طبع بولاق ، سنة ۱۲۹۹ هـ . ق . ج ۱ ص ۳۵۰ - ۳۵۱ ) .

بل كلّ واحد إلى جانب الآخر ، وقال أكثرهم التّور لم يزل مرتفعاً في ناحية الشمال  
والظلمة منحصّة في ناحية الجنوب . و لم يزل كلّ واحد منهما مبابنا لصاحبه قال  
النّوبختي وزعموا أنّ كلّ واحد منهما له أجناس خمسة ، أربعة منها أبدان وخامس هو  
الروح . و أبدان التّور أربعة : النار و الرّيح و التّراب و الماء و روحه التّبع و لم تزل  
تتحرك في هذه الأبدان . و أبدان الظلمة أربعة : الحريق و الظلمة و السموم و الضّباب  
و روحها الدّخان و سقوا أبدان التّور ملائكة . و سقوا أبدان الظلمة شياطين و عفاريت .  
و بعضهم يقول الظلمة تتوالد شياطين و التّور يتوالد ملائكة . و أنّ التّور لا يقدر على الشّرّ  
ولا يجوز منه و الظلمة لا تقدر على الخير ولا تجوز منه . و ذكر لهم مذاهب مختلفة فيما  
يتعلّق بالتّور و الظلمة . و مذاهب سخيفة فمنها أنّه فرض عليهم ألاّ يدخرون إلاّ قوت  
يوم و قال بعضهم : على الإنسان شوم سبع العمر . و ترك الكذب و البخل و التّحرر  
و عبادة الأوثان و الرّعي و التّرقّة . و أنّ لا يؤذى ذا روح . في مذاهب طريفة اخترعوها  
بواقعاتهم الباردة . و ذكر يحيى بن بشر النّهاوندي أنّ قوماً منهم يقال لهم الديصانية  
زعموا أنّ طبيعة العالم (١) كانت طينة خشنة و كانت تحاكي جسم البازي الذي هو التّور  
زماناً . فتأذى بها . فلما طال عليه ذلك قصد تنحيته عنده فتوحّل فيها و اختلط بها فتركّب  
منها هذا العالم التّوري الظلميّ . فما كان من جهة الصّلاح فمن التّور . و ما كان من جهة  
الفساد فمن الظلمة و هؤلاء يفتالون الناس و يخنقونهم و يزعمون أنّهم يخلصون  
بذلك التّور من الظلمة . مذاهب سخيفة و الذي حملهم على هذا أنّهم رأوا في العالم شراً  
و اختلافاً فقالوا لا يكون من أصل واحد شيان مختلفان كما لا يكون من النار التّبريد  
و التّسخين . و قد ردّ العلماء عليهم في قولهم أنّ الصانع اثنان . فقالوا لو كان اثنين  
لم يخل أن يكونا قادرين أو عاجزين أو أحدهما قادر و الآخر عاجز . لا يجوز أن يكونا  
عاجزين لأنّ العجز يمنع ثبوت الألوهيّة . ولا يجوز أن يكون أحدهما عاجزاً . فبقي  
أن يقال هما قادران . فنصور أنّ أحدهما يريد تحريك هذا الجسم في حالة يريد الآخر  
فيها تسكيته . و من المحال وجود ما يريدانه . فإنّ تمّ مراد أحدهما ثبت عجز الآخر .  
و ردّوا عليهم في قولهم أنّ التّور يفعل الخير و الظلمة تفعل الشّرّ . فإنّه لو هرب مظلوم

فاستتر بالظلمة فهذا خير قد صدر من شر ولا ينبغي مدّ النفس في الكلام مع هؤلاء فإنّ مذاهبهم خرافات .

ص ۷۶ ( در قسمت « ذکر تلبیس ابلیس علی المجوس » ) :

و من أقوال المجوس أنّ الأرض لانهاية لها من أسفلها وأنّ السماء جلد من جلود الشياطين والرعد إنما هو حركة خرخرة المغاريت المحبوسة في الأفلاك المأسورة في حرب و الجبال من عظامهم والبحر من أبوالهم و دعائهم (۱) .

## ♦ ♦

### المنتظم (۲)

في تاريخ الملوك والأمم

تأليف

جمال الدين أبي الفرج عبد الرحمن

ابن الجوزي

ج ۶ من ۱۷۴ ( در حوادث سنة ۳۶۱ هـ . ق . ) :

و في نصف رمضان احرق على باب العامة سورة مائي و أربعة أعدل من كتب الزنادقة فسقط منها ذهب و فضة مما كان على المصاحف له قدر .

(۱) - ابو حاتم رازی . در کتاب اعلام النبوة ، چنین مطالبی را ( که ظاهراً از مخاریق الانبیاء برای ردّ آنها نقل کرده ) ذکر نموده است و آنها را بمانی و مانویان نسبت داده و قسمی از مطالب فوق بها کمی اختلاف در عبارت از کتاب من تاریخ الالحاد فی الاسلام ، بنقل از کتاب مزبور . در کتاب حاضر نقل گردیده و درس ۱۲۰ مذکور است .

(۲) - از قسم دوم جزء پنجم این کتاب تا آخر جزء دهم آن ( یعنی از حوادث سنة ۲۵۷ هـ . ق . تا حوادث سنة ۵۷۴ هـ . ق . ) از سنة ۱۳۵۷ هـ . ق . تا سنة ۱۳۵۹ هـ . ق . در سلسله انتشارات « جمعية دائرة المعارف العثمانية » در حیدرآباد دکن بطبع رسیده است .



# اعتقادات فرق المسلمين والمشرکین<sup>(۱)</sup>

تألیف

امام فخرالدین رازی<sup>(۲)</sup>

(۵۴۳ یا ۵۴۴ - ۶۰۶ هـ . ق .)

ص ۸۸ :

## فصل فی التوبة

و هم أربع فرق :

الفرقة الأولى : المانویة<sup>(۳)</sup> ، أتباع مانی ، وقد كان رجلاً نقاشاً خفيف اليد ظهر في زمن سابور بن اردشیر<sup>(۴)</sup> بن بابك و ادعى النبوة وقال إن للعالم أسلين : نور وظلمة و كلاهما قديمان . فقبل سابور قوله . فلما انتهت نوبة الملك إلى بهرام اخذ مانی و سلخته و حشا جلده نبناً و علّقه . و قتل أصحابه إلا من هرب و التحق بالصين و دعوا إلى دين مانی فقبل أهل الصين منهم . و أهل الصين إلى زماننا هذا على دين مانی .  
الثانية الديصانية ، و هم يقولون بالتور و الظلمة أيضاً الفرق بينهما وبين<sup>(۵)</sup> المانویة<sup>(۶)</sup> يقولون إن التور و الظلمة حيان و الديصانية يقولون إن التور حي و الظلمة ميتة .

(۱) - از طبعی که باعتناء علی سامی التشار در سنه ۱۳۰۶ هـ . ق . در مصر انتشار یافته است نقل گردیده .

(۲) - ابو عبد الله [ در اخبار العلماء باخبار الحكماء ، ابو الفضل ] محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی قیمی بکری طبرستانی الاصل رازی المولد ملقب بفخر الدین و معروف بسابن الخطیب ، از دانشمندان و متکلمان و مفسران بزرگ عصر خود محسوب میشود . این مرد بزرگ در ۲۵ ماه رمضان سنه ۵۴۳ و یا ۵۴۴ هـ . ق . در ری متولد گردیده است و در روز دوشنبه ای که روز عید فطر سنه ۶۰۶ هـ . ق . بوده است در هرات وفات کرده [ برای ترجمه احوال و تألیفات امام فخر الدین رازی رجوع شود بمعجم المطبوعات العربیة و المعربة ( ج ۱ ص ۹۱۵ - ۹۱۸ ) و بضممة اعتقادات فرق المسلمين و المشرکین ( ص ۱۷ - ۳۴ ) ] .

(۳) - در نسخه « دل » : « المانویة » . (۴) - در نسخه « دل » : « اردشیر » .

(۵) - در نسخه « دل » : « المانویة » . (۶) - در نسخه « دل » : « أن المانویة » ( در حاشیه نوشته شده است ) .

کیمامة الزهر و فريدة الدهر<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابن بدرون<sup>(۲)</sup>

(ظاهر آ در سنة ۶۰۸ هـ . ق . در قيد حیات بوده است)

ص ۳۶ - ۳۸ :

نتم ملك بعده<sup>(۴)</sup> ابنه سابور بن اردشیر<sup>(۳)</sup> وفي أيامه ظهر ماني بن بريك تلميذ  
فاردون وقال بالارتنيين فرجع سابور إلى مذهب ماني والقول بإله الثور وإله الظلعة  
نتم عاد إلى دين المجوسية وترك المانوية . . . ثم ملك بعده<sup>(۵)</sup> ابنه بهرام ثلاث سنين و  
يقال إنه أتاه ماني فمرض عليه مذهب الثنوية فأجابته في ذلك احتيالا منه عليه إلى  
أن أحضر له دعاة المتفرقين في البلاد الذين يدعون الناس إلى مذهب الثنوية فقتلهم  
وفي أيام ماني هذا ظهر اسم أول الزنادقة الذين أضيفت إليهم الزنادقة وذلك أن الفرس  
كان لهم كتاب يسمى اويستا وله شرح يُسمونه الزند وكان كل من أتاهم بزيادة على  
ماني كتابهم سموه زنديقين فلما أن جاءت العرب أخذت هذا الاسم من الفرس فعرّبطه وقالت

(۱) - این کتاب شرحی است بر قصیده واثبة تاریخچه ابن عبدون (متوفی در سنة ۵۲۰ هـ . ق .) که  
آنها را در سنة ۴۸۷ هـ . ق . در دثا بنی الاقطس گفته است و به سماعه معروف میباشد .  
این شرح بنام « کیمامة الزهر و صديقة الدر » و « شرح البسامة باطواق الحمامة »  
نیز معروف است و در اینجا از طبعی که در سنة ۱۳۴۰ هـ . ق . در مصر منتشر شده است نقل گردیده .  
(۲) - ابومروان عبد الملك بن عبد الله بن بدرون حضرمی اشعری از ادباء بزرگ نینیه  
دوّم قرن ششم هجری است و در دائرة المعارف اسلامی آمده است که وی تا سنة ۶۰۸ هـ . ق .  
در قيد حیات بوده .

(۳) - ای بعد « اردشیر » .

(۴) - کذا فی الاصل المعبروع .

(۵) - ای بعد « هرمز » .

زیندیق فالتنویة المانویة هم الزنادقة وألحق به هذا الاسم سائر من اعتقد القدم فی العالم و أبی حدوده وانکر البعث . وكان الذی آتاهم بهذا الكتاب المذكور زرادشت الذی تزعم الفرس أنه نبیها المرسل الیها وكان زرادشت هذا فی زمن الفرس الأوائل قبل دارا بن دارا الذی هو آخر ملك من أولئك الفرس بنحو المائتین من السنین ففی ذلك الزمن قام زرادشت بین الفرس وادعی النبوة وجاء الیهم بكتاب زعم أنه أنزل علیه من السماء وكتبه بماء الذهب فی الف جلد رق وجعل كلامه فیہ يدور علی بیت وسبعین حرفا فلم یقدر احد منهم علی قراءته فاختره لهم وسمی مختصره الزند فصاروا بذلك مدته إلى أن قام مانی بن بربك بدين التنویة فسمته المجوس زنديقا وسمت أصحابه الزنادقة إذ زاد فی شرعهم الذی شرعه لهم زرادشت فقتل بهرام هذا مایا و صلیه علی باب مدیة من مدن العراق ویدعی ذلك الباب إلى الآن بیاب مانی .

## ۵۳

### شرح المقامات العبریة (۱)

تألیف

شریسی\* (۲)

( ۵۵۷ - ۶۱۹ هـ . ق . )

ج ۱ ص ۲۷۲-۲۷۳ ( در « أخبار الطفیلین » ) :

و نريد هنا أن نذكر بعض ما اشتهر من حکایات طفیلیة البصرة إذ هم أحذق خلق الله فی باب التطفیل بمث المأمون فی عشرة من زنادقة البصرة فجمعوا فرآهم طفیلی

(۱) - از طبعی که در سنة ۱۲۸۴ هـ . ق . در بولاق مصر\* در دو جلد منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) - أبو الهباس احمد بن عبد المؤمن بن عیسی بن موسی بن عبد المؤمن قیسی شریسی\* از ادباء و نحویان بزرگ اندلس محسوب میشود . وی در سنة ۵۵۷ هـ . ق . متولد گردیده است و در سنة ۶۱۹ هـ . ق . وفات کرده .

فمضى معهم فادخلوا في سفينة فدخل معهم و جى بالقيود فقيّد معهم فقال أحدهم يا طفيلي<sup>۱</sup> الى هنا فأقبل عليهم فقال فديتكم أى شىء أنتم فقالوا له بل أنت من أنت وهل أنت من أصحابنا قال والله ما اعرفكم غير انى طفيلي خرجت من منزلى فرأيت منظرأ جبيلا و نعمة ظاهرة فقلت شيوخ و كهول و شبان ما اجتمع هؤلاء إلا لىضيع فدخلت و سطتكم كأتى أحدكم الى هذا الزورق فرأيتك قد فرشت و مهّدت و رأيت سفرا مملوءة فقلت نزهة الى بعض البساتين و القصور ان هذا اليوم يوم مبارك فزدت ابتهاجا فجاء هذا الموكّل بكم فقيّدكم فطار عقلى فما الخبر فضحكوا و فرحوا به وقالوا له قد حصلت فى الإحصاء و نحن مائبة على مذهب مانى القائل بالتور و الظلمة سیر الى المأمون فسالنا عن مذهبنا و بدعونا الى التوبة و يظهر لنا صورة مانى و يأمرنا أن نتفل عليها و نبرأ منها فمن فعل نجا و إلا قُتل فاذا دُعيت فأخبره باعتقادك و للطفيلي مداخلات و أخبار فاقطع سفرنا بها فكان ذلك فلما دخلوا على المأمون دعاهم بأسمائهم و امتحنهم فأمر عليهم بالسيف و تأخر الطفيلي و قد استوعب المدة فسأل الموكّلين بهم فقالوا و جدناه معهم فجئنا به فقال له ما خبرك فقال له يا امير المؤمنين امرأته (۱) طالق ان كنت اعرف من أقوالهم شيئا إنما أنا رجل طفيلي ثم قس قصته معهم فضحك المأمون كثيرا ثم أظهر الصورة فلعنها و برى منها ثم قال اعطوها لى حتى أُلح عليها والله ما ادرى ما مانى أنصرانى أم يهودى أم مسلم فقال المأمون يؤدّب على فرط جهله و تطفيله و مخاطرته بنفسه فقال يا امير المؤمنين بحياتك ان كنت و لا بد عازما فاجعل الشياطين كلها على بطنى فهو الذى حملنى على هذا الفرر فماد الى الضحك فاستوحبه منه ابراهيم بن المهدي بعدئذ فى تطفيله يذكر فى خبر اسحق الموصلى، فوجه له و آجاز الطفيلي بجائزة سنّية (۲).

ج ۲ ص ۳۸۱ (در ذکر المتهمّين من المعلمين ۴) :

وكان عبد الصمد بن عبد الاعلى مودّب الوليد لوطيا زنديقا ....

(۱) - در مروج الذهب ، « امرأتى » .

(۲) - ابن حكايت ، با اختلاف در عبارت ، بنقل از مروج الذهب ، در ص ۱۴۱-۱۴۲ . و باختصار و نسبت آن بزمان هارون الرشيد ، بنقل از كتاب الانساب ، در ص ۲۲۶-۲۲۷ كتاب حاضر مندرج است و همچنین در المستجدات من فعالات الاجواد ، تأليف ابو على المحسن بن على التوخي ، با اختلاف در روایت و عبارت ، نیز مذکور است که بدبختانه در جای خود از آن نقل نگردیده است و بعد از این در جای دیگر ذکرش خواهد آمد .

معجم البلدان<sup>(۱)</sup>

تألیف

یاقوت حموی<sup>(۲)</sup>

( ۵۷۴ یا ۵۷۵ - ۶۲۶ هـ . ق . )

ج ۱ ص ۸۴۰ [طبع مصر ، ج ۲ ص ۳۷۹] ( در «ترکستان» ) :

و ذکر تمیم بن بحر المصروعی آن بلد هم شدید البرد و آنما بسلك فيه سنة اشهر فی السنة و آنه سلك فی بلاد خاقان التغرغزی علی برید انقذه خاقان الیه و آنه کان یسیر فی الیوم و اللیلة ثلاث سلك با شد سیر و آحنه فصار عشرين یوما فی بواد فیها عیون و کلاً و لیس فیها قریة و لا مدینة إلا اصحاب السکک و هم نزول فی خیام و کان حل معه زاداً لعشرين یوماً ثم سافر بعد ذاک عشرين یوما فی قری متصله و عمارات کثیره و اکثر اهلها عبدة ایران علی مذهب المجوس و منهم زنادقة علی مذهب مانی و آنه بعد هذه الايام وصل الی مدینة الملك و ذکر آنها مدینة حصینة عظیمة حولها رسانیق عامرة و قری متصله ولها اثنا عشر باباً من حديد مفرطة العظم... قال و هی کثیرة الاهل و الترحام و الاسواق و التجارات و الغالب علی اهلها مذهب الزنادقة ...

(۱) - یاقوت از تألیف این کتاب مُعتبر در ۳۰ صفر سنه ۶۲۱ هـ در حلب ، فراغت یافته است . و کتاب مزبور باعتناء و مستطلد ، از سنه ۱۸۶۶ م . تا سنه ۱۸۷۳ م . در لیبزیک ، در ۶ جلد ، با فهرس و تعلیقات ، و در سنه ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ هـ . ق . در مصر ، در ۸ جلد منتشر شده است . در اینجا از طبع لیبزیک نقل گردیده است .

(۲) - ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله رومی حموی بغدادی منقّب بشهاب الدین ، از مؤرخان و جغرافیا دانهای بزرگ عالم اسلام است . وی در سنه ۷۴ هـ . یا ۷۵ هـ . ق . متولد گردیده است و در روز یکشنبه ۲۰ رمضان سنه ۶۲۶ هـ . ق . در حوالی حلب ، وفات کرده .

(۳) - ای «آمل ترکستان» .

# الکامل فی التاریخ<sup>(۱)</sup>

تألیف

عزالدین علی بن محمد

ابن الأثیر<sup>(۲)</sup>

( ۵۵۵ - ۶۳۰ هـ . ق . )

ج ۱ ص ۲۷۹ ( در شرح حوادث زمان سابور بن اردشیر بن بابک ) :  
و فی آیام سابور ظهر مانی الزندیق و ادعی النبوة و تبعه خلق کثیر و هم الذین  
یسقون المانویة .

ج ۱ ص ۲۸۰ ( در شرح حوادث زمان بهرام بن هرمز بن سابور ) :  
و قتل مانی الزندیق و سلخه و حشا جلده ثبناً و علّق علی باب من أبواب جندیسابور  
یسقی باب مانی .

ج ۶ ص ۵۰ [ در حوادث سنه ۱۶۷ هـ . ق . ( زمان خلافت مهدی ) ] :  
و فیها جدّ المهدی فی طلب الزنادقة فأخذ یزید بن الفیض فأقرّ فحبس فهرب  
فلم یقدر علیه و کان المتوالی لأمر الزنادقة الکواذانی .

ج ۶ ص ۷۲ : [ در ذکر حوادث سنه ۱۷۰ هـ . ق . ( در ذکر قسطنطین از سیرت هادی ) ] :

---

(۱) - این کتاب بنام «تاریخ الکامل» و «کامل التواریخ» نیز معروف است . در اینجا از طبعی  
که باعنوان کارولوس تورنبرگ ( Carolus Johannes Tornberg ) در ۱۲ جلد من و ۳ جلد  
نهارس ، از سنه ۱۸۶۶ م . تا سنه ۱۸۷۶ م . در لندن منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) - أبو الحسن عزالدین علی بن ابی الکرم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن  
عبد الواحد شیبانی معروف بابن اثیر جزیری . از دانشمندان و مؤرخان بزرگ عالم  
اسلام محسوب میشود . وی در ۴ ماه جمادی الاولی سنه ۵۵۵ هـ . ق . در جزیره ابن عمر ، که در  
حوالی موصل میباشد ، متولد گردیده است و در سنه ۶۳۰ هـ . ق . در موصل وفات کرده .

قيل وكان المهدي قد قال **الهادي** يوماً وقد قدم اليه زنديق فقتله وأمر بصلبه  
 يا بُشَى إذا صار الأمر اليك فتجرد لهذه المصيبة يعني أصحاب ماني فإنها تدعو الناس  
 إلى ظاهر حسن كالاجتناب الفواحش والزهد في الدنيا والعمل للآخرة ثم تخرجها من هذا  
 إلى تحريم اللحوم ومسّ الماء الطهور وترك قتل الهوامّ تخرجها من تخرجها إلى عبادة  
 اثنين أحدهما النور والآخر الظلمة ثم يبيح بعد هذا نكاح الأخوات والبنات والإغسال  
 بالبول وسرقة الأطفال من الطرق لينتقمهم من ضلال الظلمة إلى هداية النور فارفع  
 فيها الخشب وجرد السيف فيها وتقرب بأمرها إلى الله فأبى رأيت جدّي العباس رَضِه  
 في المنام قلّدتني سيفين لقتل أصحاب الأئمة ، فلما ولي **الهادي** قال لأقتل هذه الفرقة  
 وأمر أن يهتأ له ألف جذع فمات بعد هذا القول بشهرين (۱) .

ج ۶ ص ۷۵ [أيضاً در ذکر حوادث سنة ۱۷۰ هـ . ق . (زمان خلافت هرون الرشيد)]:  
 و فيها ظهر من كان مستخفيا منهم طباطبا الملوّی و هو ابراهيم بن اسمعيل بن  
 علي بن الحسين بن ابراهيم بن عبد الله بن الحسن و بقي نفر من الزنادقة لم يظهروا منهم  
 يونس بن فروة و يزيد بن الفيض .

(۱) - ابن گشتار مهدي پسر خود هادي ، در باره مانویان و مانویّت ، با کمی اختلاف در  
 عبارت ، بنقل از طبری ، در ص ۱۱۷ همین کتاب مندرج است .

ج ۱ ص ۵۱۱:

الزندی ، بفتح الزای وسكون الثون و فی آخرها دال مهملة . هذه التسمية إلى قرية ببخارا و الى كتاب وضعه ماني المجهوسى سماء الزند . فأما القرية فهي زنديقة و ينسب اليها حمدان بن غارم الزندي و ابوبكر محمد بن احمد بن حمدان بن غارم الزندي ..... و اما الزند كتاب ماني و التسمية اليه زندي و اليه أيضاً ينسب الزنديق و كان ماني في زمان بهرام بن هرمز بن سابور و كان مجوسياً و كان يدعى متابعه المسيح عليه السلام و أراد أن يكون له سبت فوضع هذا الزند و الزند في لغتهم التفسير يعنى هذا تفسير كتاب زرادشت و اعتقد فيه بالهين الثور و الظلمة فالثور يخلق الخير و الظلمة يخلق الشر و حرّم اتيان النساء لأن أصل الشهوة من الشيطان و لا يتولد من الشهوة إلا الخبيث و أباح اللواط لانقطاع النسل و حرّم ذبح الحيوانات و إذا ماتت حلا أكلها فأمر الملك بسلخ جلده حباً على باب مدينة جنديسابور و حشى تبناً وعلق وبقى طائفة من أتباعه في نواحي الترك والصين و أطراف العراق و كرمان إلى أيام هارون الرشيد فأحرق كتابه و قلنسوة كانت معه من بقايا ماني فأحرقها أيضاً و أكثر القتل فيهم فانقطع أثرهم .

(۱) - ابن كتاب اختصارى است از كتاب الانساب تأليف سمعاني ، که در ص ۲۴۴ کتاب حاضر ذکر آن گذشت ، و چون کلمات و عبارات کتاب مزبور درباره ماني و مانويان با آنچه از کتاب الانساب در اين باب نقل شده است اختلاف دارد مطالب آن نقل ميشود . کتاب مذکور با عنوان « ستمفلد » در سنة ۱۸۳۰ م . در گوتینگن (Göttingen) بطبع رسيده است که بدبخانه بدان طبع دسترسى پيدانکردم . جزء اول آن در سنة ۱۳۵۷ ه . ق . در مصر نیز انتشار یافته است که در اینجا از آن نقل گردیده .



# ۵۷

## شرح تهج البلاغة<sup>(۱)</sup>

تصنيف

ابن أبي الحديد<sup>(۲)</sup>

(۵۸۶ - ۶۵۵ هـ . ق .)

ج ۱، جزء ۱، ص ۲۶ - ۲۷ (در شرح : « ولا همامة نفس اضطرِبَ فيها » ) :  
وقوله « ولا همامة نفس اضطرِبَ فيها » فيه ردّ على المجوس والثنوية القائِلين بالهمامة  
ولهم فيها خبط طويل يذكروا أصحاب المقالات... وقال<sup>(۳)</sup> ايضاً يقال ما له في الامر  
همة ولا همامة اي لا يهتم بفعالهمامة التردد كالعزم و لِقائل ان يقول العزم هو ارادة جازمة  
حصلت بعد التردد فيطل قوله ان الهمامة هي نفس التردد كالعزم و ايضاً فقد يتّما مراده  
عليه السلام بالهمامة حكى زرقان في كتاب المقالات و ابو عيسى الوراق و الحسن بن  
موسى و ذكر شيخنا ابو القاسم البلخي في كتابه في المقالات ايضاً عن الثنوية ان التور  
الاعظم اضطرِبَ عزائمه و ارادته في غزو الظلمة و الاغارة عليها فخرجت من ذاته قطعة و  
هي الهمامة المضطربة في نفسه فخالطت الظلمة غازية لها فاقطعتمها القطعة من التور الاعظم  
و حالت بينها و بينه و خرجت همامة الظلمة غازية للتور الاعظم فاقطعتمها التور الاعظم  
عن الظلمة و مزجها باجزائه و امتزجت همامة التور باجزاء الظلمة ايضاً ثم ما زالت

(۱) - از طبعی که در سنة ۱۳۲۹ هـ . ق . در ۴ جلد ، ۲۰ جزء ، در مصر صورت گرفته است نقل  
گرفته . در اینجا باید از دوست دانشمند آقای عباس زریاب خوئی تشکر کنم که مرا  
بمطالبی که در باره مانویان و مانویت در این کتاب آمده است متوجه کردند .

(۲) - عبد الحمید بن هبة الله بن محمد بن محمد بن ابی الحدید عزالدین مدائنی ، از  
دانشمندان بزرگ اصولی معتزلی است . وی در سنة ۵۸۶ هـ . ق . در مدائن متولد گردیده است  
و در سنة ۶۵۵ هـ . ق . در بغداد وفات کرده .

(۳) - یعنی « القطب الراوندي » .

الهامتان تتقاربان وتتدايان وهما ممتزجتان بأجزاء هذا وهذا حتى ابني منهما هذا العالم المحسوس ولهم في الهامة كلام مشهور وهي لفظة اصطلاحوا عليها واللفظة العربية ما عرفنا فيها استعمال الهامة بمعنى الهمة و الذي عرفناه الهمة و الهمة بالكسر و الفتح و الهمة. ونقول لاهمام لى بهذا الامر مبنى على الكسر كقطام ولكنها لفظة اصطلاحية مشهورة عند أهلها .

ج ١ ، جزء ١ ، ص ٣٥ :

وكان في المسلمين ممن يرمى بالزندقة من يذهب إلى تصويب إبليس في الامتناع من السجود و يفضل على آدم و هو بشار بن برد المرتع و من الشعر المنسوب اليه :  
النار مشرقة و الأرض مظلمة      و النار معبودة منذ كانت النار

ج ١ ، جزء ٥ ، ص ٤٧٤ (ذكره أقوال الفلاسفة و المجوس و الإسلاميين في خلق العالم) :  
القول الرابع قول المانوية وهو ان النور لا نهاية له من جهة فوق و اما من جهة تحت فله نهاية و الظلمة لا نهاية لها من جهة اسفل و اما من جهة فوق فلها نهاية و كان النور و الظلمة هكذا قبل خلق العالم و بينهما فرجة و ان بعض أجزاء النور اقتحم تلك الفرجة لينظر إلى الظلمة فاسرته الظلمة فاقبل عالم كثير من النور فعارب الظلمة ليستخلص المأسورين من تلك الأجزاء و طالت الحرب و اختلط كثير من أجزاء النور بكثير من أجزاء الظلمة فافتضت حكمة نور الأنوار و هو الباري سبحانه عندهم ان عمل الارض من لحوم القتلى و الجبال من عظامهم و البحار من صديدهم و دمائهم و السماء من جلودهم و خلق الشمس و القمر و سيرها لاستقصاء ما في هذا العالم من أجزاء النور المختلطة بأجزاء الظلمة و جعل حول هذا العالم خندقا خارج الفلك الأعلى يطرح فيه الظلام المستقصى فهو لا يزال يزيد و يتضاعف و يكثر في هذا الخندق و هو ظلام صرف قد استقصى نوره و اما النور المستخلص فيلحق بعد الاستقصاء بعالم الأنوار من فوق فلا تزال الأفلاك متحركة و العالم مستمرا إلى أن يتم استقصاء النور الممتزج و حينئذ يفي من النور الممتزج شيء يسير فينمقد بالظلمة لانقندر النيران على استقصائه فمئذ ذلك تسقط الأجسام العالية و هي الأفلاك على الأجسام السافلة و هي الأرضون و ثور نار و تضطرم في تلك الأسافل و هي المسماة بجهنم و يكون الاضطرام مقدار الف و اربعمائة سنة فتحل تلك النار تلك الأجزاء

المنعقدة من النور الممتزجة بأجزاء الظلمة التي عجز الشمس والقمر عن استقصائها فيرفع  
إلى عالم الأنوار و يبطل العالم حيثئذ ويعود النور كله إلى حاله الأول قبل الامتزاج  
فكذلك الظلمة .

## ۵۸

عيون الأنبياء في طبقات الآطباء<sup>(۱)</sup>

تأليف

ابن أبي أصيبعة<sup>(۲)</sup>

( ۶۰۰ - ۶۶۸ هـ . ق . )

ج ۱ ص ۷۳ :

و وجدت في تاريخ مختصر ( قديم ) رومی ... ان اسفاسيانوس ملك خمس عشرة  
سنة وفي زمانه ظهر مانی ....

ج ۱ ص ۳۱۵ ( در شرح احوال محمد بن زکریاء ) :

(۱) - این کتاب در سنة ۶۴۲ هـ . ق . در دمشق تألیف شده است و در سنة ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ هـ . ق .  
باعثه « اگوست مولر (August Muller) = امرء القیس بن الطحان » در مصر انتشار  
یافت است و در سنة ۱۸۸۴ م . نیز باعثه مستشرق مذکور ، ظاهراً در کونیگسبرگ  
Koenigsberg ( و بنول فاندیک ، در اکتفاء القنوع ، در گوئینگن ) به طبع رسیده ،  
در اینجا از طبع مصر نقل گردیده است .

(۲) - موفق الدین ابوالعباس احمد بن قاسم بن ابی اصیبه سعدی خوزجی ، از اطباء  
قرن هفتم هجری است و بیشتر شهرت او بواسطه کتاب عیون الانبياء میباشد . وی در سنة ۶۰۰ هـ . ق .  
در دمشق متولد گردیده است و در سنة ۶۶۸ هـ . ق . در صرخد ( از نواحی حوران ، در  
سوریه ) وفات کرده .

کتاب فیما جرى بين سيسى المناني بربه خطأ موضوعاته وفساد ناعوسه  
فی سبع مباحث (۱).

ج ۱ ص ۲۰ :

## ۵۹

وَفَيَاتُ الْأَعْيَانِ (۲)

تأليف

ابن خلیکان (۳)

(۶۰۸ - ۶۸۱ هـ - ق.)

ج ۱ ص ۲۴۷ (در شرح احوال بشار بن برد) :

وكان يمدح المهدي بن المنصور أمير المؤمنين ، ورمى عنده بالزندقة فأمر

(۱) - نام این کتاب با اختصار و اختلاف در عبارات ( بنقل از رسالة البيروني في فهرست كتب  
محمد بن زكرياء الرازي ) درس ۸۵ همین کتاب ذکر شده است و درس ۲۲۰ عيون الانباء .  
در ضمن ذکر کتابهای رازی ، کتاب مخاریق الانبياء مذکور است و ظاهراً ابو حاتم رازی  
کتاب اعلام النبوة خود را در ردّ این کتاب رازی نوشته و عباراتی راجع بسانی و مانویان از آن  
نقل نموده که بنقل از «نخب من كتاب اعلام النبوة» در ص ۱۳۵ کتاب حاضر مندرج است .  
(۲) - وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان . مما ثبت بالنقل او السماع او اثبتة  
العيان ، از اتهامات کتب سده تاریخ و ادب میباشد . تألیف این کتاب در قاهره از سنة ۶۵۴ هـ . ق .  
تاریخ ۲۲ جمادی الآخرة سنة ۶۷۲ هـ . ق . بوده است . کتاب مزبور تا کنون چند بار بطبع  
رسیده است و در اینجا از طبعی که در سنة ۱۲۶۷ هـ . ق . بتصحيح محمد محيى الدين عبد الحميد  
در ۶ جلد در مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۳) - فاضل القضاء شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهيم بن ابی بکر بن  
خلکان برمکی هکری اربلی شافعی اشعری ، یکی از فضلا و دانشمندان بزرگ عصر خود  
محبوب میشود . وی در سنة ۶۰۸ هـ . ق . در أربل متولد گردیده است و در عصر روز شنبه ۲۶  
رجب سنة ۶۸۱ هـ . ق . در دمشق ، در مدرسة التجيية ، وفات کرده و روز جمعه از آن در  
سج قاسیون مدفون گردیده .

بضربه فضرِب سبعين سوطاً فمات من ذلك في البطليحة بالقرب من البصرة ...  
و قد روى أنه قُتِلَتْ كتبه فلم يُصب فيها شيءٌ مما كان يُرمى به .

ج ۱ ص ۴۱۳ :

و كان ابن المقفع مع فضله يُتهمُ بالزندقة ، فحكى الجاحظ أن ابن المقفع و  
مطيع بن اياس و يحيى بن زياد كانوا يتهمون في دينهم . قال بعضهم : فكيف نسي الجاحظ  
نفسه ؟ و كان المهدي بن المنصور الخليفة يقول : ما وجدت كتاباً زندقه إلا و اصله  
ابن المقفع .

ج ۱ ص ۴۵۳ ( در شرح احوال حماد عجرد ) :

و توفي في سنة احدى وستين و مائة ، رحمه الله تعالى ، و قيل كان من اهل واسط  
و قتله محمد بن سليمان بن علي عامل البصرة بظاهر الكوفة على الزندقة .

## ۶۰

تاريخ مختصر القُدُول (۱)

تأليف

ابن العبري (۲)

( ۶۲۳ - ۶۸۵ هـ . ق . )

ص ۱۱۵ - ۱۱۶ ( در شرح حوادث زمان قلوذیوس قيصر ) :

(۱) - لفظ طبعی کہ باعث آراء انطون الصالحانی الیسوعی ، در سنہ ۱۸۹۰ م . در بیروت  
صورت گرفته است نقل کردیدہ .

(۲) غریفور یوس ابو الفرج بن اھرون الملطی ، طبیب و مورخ سریانی مشہور ، نصرانی  
یسوی ، معروف بابن العبري ( Bar-Hebraeus ) . وی در سنہ ۶۲۳ هـ . ق . ( ۱۲۲۶ م . )  
در ملطیہ ، مرکز ارمینیہ الصغری ( دیاربکر ) متولد کردیدہ است و در سنہ ۶۸۵ هـ . ق .  
( شب ۳۰ شہ ۳۰ تموز سنہ ۱۲۸۶ م . ) در مراغہ وفات کردہ .

وكان اليهود متفرقين على سبع فرق :

الاولى : الربانيون ...

والرابعة : الزنادقة الذين يجحدون القيامة والملائكة .

س ١٢٩-١٣١ [ درة الدولة السابعة ، دولة ملوك الافرنج ، ( در شرح حوادث زمان

اورلئوس قيصر ) ] :

### فصل

وفي هذا الزمان عرف عالمي التنوي . هذا كان اول امره يظهر النصرانية وصار قتيماً بالاهواز وكان يعلم ويفسر الكتب ويجادل اليهود والمجوس والوثنيين . ثم مرق من الدين وسمى نفسه مسيحاً واتخذ اثني عشر تلميذاً وارسلهم الى بلاد المشرق ياسرها حتى الهند والصين وزرعوا فيها علم التنوية وهو ان للعالم الهين احدهما خير وهو معدن النور والآخر شر وهو معدن الظلمة . وانهما تمازجا فانصر الخير على الشر فانتقل الشر الى جهة الجنوب ليعمل هناك عالماً ويتسلط عليه . ولما شرع وعمل بنات نعم حول القطب الجنوبي كهذه التي حول القطب الشمالي اصلحت الملائكة بينهما بان القى الخير شيئاً من نوره على الهيولي فوجد عالم قابل للكون والفساد وتسلط عليه الشر . ولان الخير انا فعل ذلك مكرهاً ومجبوراً خلق في السماء سفينتين كبيرتين هما الشمس والقمر وصار بجمع فيهما انفس الناس ويترجع نصيبه الذي صار الى الشر ليخلو الهيولي رويداً رويداً من آثار الخير فيبطل سلطان الشر . وكان يقول بالتناسخ وان في كل شيء روحاً مستنسخة . وكان يفرط في تمجيد النار وتعظيم شأنها وبؤها لها للتقديس والتسبيح كذل ينورها وانشاءتها وتوسطها في المكان بين الفلكيات والعنصرينات . واهل الارض للتحقير لكونها مظلمة لا يستضي باطنها بالفعل ولا بالقوة . وهذا المذهب قد كان قديماً للفرس ولم يبتدعه ماني ولكن شيده بالحجج الاقناعية . وسمع ما اجاب عنه الشيخ الرئيس ابو علي بن سينا اذ قال : كيف السبيل الى ان يوجد في النار كذا معنى واقع في حيز الخير وفي الارض كذا معنى واقع في حيز الشر . فان الارض حيز البقاء والحياة للحيوان والنبات والنار مفرطة الكيفية مفسدة بتفريق اجزاء المركب وتشتيتها . وقيل ان سابور ملك الفرس قتل ماني وسلخ جلده وحشاه تبناً وصلبه على سور المدينة لانه كان يدعى الدعوى العظيمة وعجز عن ابراء ابنه من مرض عرض له .

# ٦١

## کتاب

نُجْمَةُ الدَّهْرِ فِي عَجَائِصِ الدُّبُرِ وَالْبَحْرِ (١)

تأليف

دِمَشْقِي (٢)

( ٦٥٤ - ٧٢٧ هـ . ق . )

ص ١٤ - ١٥ ( در « الفصل الثالث فی ذکر خط الاستواء و ماوراءه من جهتی الجنوب و الشمال » ) :

و یقطع هذا الخط (٢) خط آخر متواهم دائرة من الشمال الى الجنوب قاطعاً للكرة أيضاً بنصفین متساویین احدهما شرقی و الآخر غربی و لهذا الخط نقطة مساعة التي هي مركز التقاطعين فی وسط الأرض حيث لا عرض هناك من كل جهة وهي نقطة تسعين من الجهات الأربع و هناك بهذه النقطة مكان يسمى قبة أزمین بالراء و قيل بالراء المهملة و عندها قلعة عظيمة شامخة البناء و المنعة قال ابن العربي إنها مأوى للشياطين و عرش لإبليس

(١) - این کتاب باعتماد فرین C. M. Fraehn در سنه ١٨٦٦ م. در بطرزبوغ (Petersburg) بطبع رسیده است و سپس مهران (M. A. F. Mehren) آنرا تصحیح کرده است و در سنه ١٩٢٢ م. در لیمزیک بطبع رسانیده. در این جا از طبع لیمزیک نقل گردیده است.

(٢) - شمس الدین ابو عبد الله محمد بن ابی طالب انصاری دمشقی صوفی معروف بشیخ الربوة، از علماء بزرگ قرن هفتم و هشتم هجری است. وی در سنه ٦٥٤ هـ . ق. متولد گردیده است و در صفر سنه ٧٢٧ هـ . ق. وفات کرده ( برای ترجمه احوال دمشقی رجوع شود بکتاب الدرر الكامنة، باسم محمد بن ابی طالب ) .

(٣) - یعنی « خط الاستواء » .

وَتَزْعُمُ الْفِرْسُ وَالتَّنُوءُ أَنَّهُمَا مُسْتَقَرٌّ لِلْمَخْلُوقِ وَالْمُضَادُّ وَلَهُمْ خُرَافَاتٌ وَزَنَادِقَةٌ فِي الْكَلَامِ عَلَى أَهْلِ سَكَّانِ تِلْكَ الْبَقْعَةِ وَيَسْمَى أَصْحَابُ مَا نِي الْقَائِلِينَ بِالتُّورِ وَالطَّلْمَةِ وَالْخَيْرِ وَالشَّرِّ وَالَّذِينَ إِلَيْهِمُ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ إِلَى قَوْلِهِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ الْآيَاتُ الثَّلَاثُ (١).

ص ٢٠٠ :

وَمِنْ أَعْمَالِ دِمَشْقٍ أَيْضاً شُوفُ الْمِيَادَنَةِ رَافِضَةٌ وَشُوفُ الْعَدْسِيِّ وَشُوفُ الْحِيطِيِّ (٢)  
وَشُوفُ الْخُرُوبِ وَشُوفُ الشُّومَرِ وَاقْلِيمُ التَّقَاحِ وَاقْلِيمُ الْمِيشِيَّةِ وَجَبَلُ الضَّنِيَّةِ وَجَبَلُ  
عَامَلَةَ وَجَبَلُ الْبَقِيعَةِ مِنْ صَفَدِ كَلْهَوْلَا حَاكِمِيَّةِ [دَامَرِيَّةِ] وَدُرُوزِ وَحُلُولِيَّةِ وَتَاسَخِيَّةِ  
[ وَحَضْظِيَّةِ ] وَزَنَادِقَةٌ وَهُمْ كَفَّارٌ بِالشَّرَائِعِ وَمُسْلِمُونَ عَلَى مَا يَزْعُمُونَ .

ص ٢٠٥ :

وَمِنْ آرَاءِ الْبَاطِنِيَّةِ فِي مَعْنَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَتَأْوِيلِ أَلْفَاظِ الْقُرْآنِ  
بِمَا أَرَادُوهُ دُونَ مَا هُوَ الْمُرَادُ مِنْهُ فَكَانُوا بِذَلِكَ رَافِضَةً مِنْ وَجْهِ وَزَنَادِقَةٌ مِنْ وَجْهِ وَكَفَّارًا  
مِنْ وَجْهِ وَمُنَاقِقِينَ مِنْ وَجْهِ ...

(١) سورة ٦ (الأنعام) آية ١٠١ و ١٠٢ و ١٠٣ .

(٢) در نسخ خطی : « الحنظلي » .



الْمُعْتَصِرُ فِي أَخْبَارِ الْبَشَرِ<sup>(١)</sup>

تأليف

أبو الفداء<sup>(٢)</sup>

(٦٧٢ - ٧٣٢ هـ . ق .)

ج ١ ص ٥٠ :

« ثُمَّ مَلَكَ بَعْدَهُ ابْنُ سَابُورِ بْنِ الزَّدْشِيرِ<sup>(٣)</sup> ... وَظَهَرَ فِي أَيَّامِهِ مَانِي الزَّنْدِيْقِ وَادَّعَى الثَّبُوتَ وَاتَّبَعَهُ خَلْقٌ كَثِيرٌ وَهُمْ الْمَسْمُونُونَ بِالْمَانَوِيَّةِ .

ج ١ ص ٥٤ ( در شرح احوال انوشیروان ) :

وَأَبَاحَ دِمَاءَ الْمَانَوِيَّةِ أَيْضًا وَقَتَلَ مِنْهُمْ خَلْقًا كَثِيرًا وَتَبَتَ مِلَّةُ الْمَجُوسِيَّةِ الْقَدِيمَةِ وَكُتِبَ بِذَلِكَ إِلَى أَصْحَابِ الْوَلَايَاتِ ...

ج ٢ ص ١٠ : [ در شرح حوادث سنه ١٦٣ هـ . ق . ( زمان خلافت مهدي ) ] :  
فِيهَا تَجَهَّزَ الْمَهْدِيُّ لِفَتْوَى الرُّومِ ... فَلَمَّا وَصَلَ الْمَهْدِيُّ إِلَى حَلَبَ بَلَغَهُ أَنَّ فِي تِلْكَ النَّاحِيَةِ زَنَادِقَةً فَجَمَعَهُمْ وَقَتَلَهُمْ وَفَطَعَ كَتَبَهُمْ .

ج ٢ ص ١١ : [ در شرح حواث سنه ١٦٦ هـ . ق . ( زمان خلافت مهدي ) ] :

(١) از طبعی که در اواخر سنه ١٢٨٦ هـ . ق . در چهار جلد . در قسطنطنیه صورت گرفته است نقل گردیده .

(٢) ملک مؤید عمادالدین ابوالفداء اسمعیل بن علی بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ایوب شافعی صاحب حماة ، از دانشمندان بزرگ عصر خود محسوب است .  
ابوالفداء در فقه و تاریخ و طب و حکمت و هیأت دست داخته است و دوستدار دانشمندان بوده ( برای ترجمه احوال ابوالفداء ، و مراجع آن ، و مؤلفات او رجوع شود بمعجم المطبوعات ج ١ ص ٢٢٣ - ٢٢٦ ) .

(٣) کذا فی الاصل المصنوع .

و فيها قتل بشار بن برد الشاعر على الزندقة و كان أعمى خلق مسح العينين و لقا قتل  
 كان قد نيف على التسعين و كان بشار المذكور يفضل النار على الأرض و يستوب رأى  
 إبليس في امتناعه من السجود لآدم عليه السلام .

## ۶۳

نِهَايَةُ الْأَرَبِ (۱)

فِي

فُنُونِ الْأَدَبِ

تَأَلِيفِ

شِهَابُ الدِّينِ أَحْمَدَ بْنَ عَبْدِ الْوَهَّابِ النُّوَيْرِيِّ (۲)

( ۶۷۷ - ۷۳۲ یا ۷۳۳ هـ . ق . )

ج ۱۵ من ۱۶۸-۱۶۹ :

وفي أيامه (۳) ظهر ماني الزنديق تلميذ قار دون و قال بالاثنتين ، فرجع سابور  
 إلى مذهب ماني و القول بالثور و البراءة من الظلمة ، ثم عاد إلى دين المجوسية و ترك  
 المانوية ، و هو المسمّى عندهم بدين الثنوية ....

(۱) کتابی است عظیم در ۳۰ سفر که از سنة ۱۹۲۳ هـ . تا سنة ۱۹۴۹ هـ . ۱۵ سفر آن در مصر  
 ( در « مطبعة دار الكتب المصرية » ) بطبع رسیده است و طبع ۶ سفر او کبر آن از سنة  
 ۱۹۲۹ هـ . تا سنة ۱۹۳۶ هـ . در همان جا تجدید گردیده .

(۲) شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب بن محمد بن عبد الدائم بکری تیمی قرشی  
 معروف بنویری کندی ، از دانشمندان بزرگ مصر ، در نیمه دوم قرن هشتم و نیمه اول قرن  
 هشتم هجری ، می باشد . نویری منسوب است بنویره که قریه ایست در صعيد ادنی . وی در سنة  
 ۶۷۷ هـ . ق . متولد گردیده است و در سنة ۷۳۲ یا ۷۳۳ هـ . ق . وفات کرده .

(۳) یعنی اثنام سابور بن اردشیر .

نُتِمَ ملك بعده هرمز بن سابور... نُتِمَ ملك بعده أبنة بهرام بن هرمز . قال:  
و لما ملك جاءه ماني الزنديق فعرض عليه مذاهب الثنوية فأجابته إلى ذلك احتيالا منه  
عليه ، إلى أن أحضر له دعائه المتفرقين في البلاد الذين يدعون الناس إلى مذاهب  
الثنوية . فلما أحضرهم إليه قتلهم و قتل ماني و سلخه .

و في أيام ماني هذا ظهر اسم الزنادقة الذين أضيفت اليهم الزندقة . و ذلك أن  
الفرس كان لهم كتاب يسمونه السنا (١) و كان له شرح يسمي الزند . فكان من أنهم  
بزيادة على ما في كتابهم يسمونه زنديا . فلما جاءت العرب أخذت هذا المعنى من الفرس  
فعرّبتة و قالت زنديق . فالثنوية هم الزنادقة ، فالحق هذا الاسم بسائر من اعتقد القدم  
و أبي حدوث العالم و أنكر البعث .

والذي أنى الفرس بهذا الكتاب زرادشت في زمن الفرس الأول... و ادعى  
النبوة في المجوس و عمل لهم الكتاب الذي قدّمنا ذكره ، و زعم أنه أنزل عليه من  
السماء ، و جعل كلامه فيه يدور على ثبوت و سبعين حرفاً ، فلم يقدر أحد منهم على  
قراءته فاختره لهم و سمي مختصره الزند .

فلما قام ماني بدين الثنوية سمّته المجوس زنديق و سمّوا أصحابه الزنادقة لأنّه  
زاد في شرعهم الذي شرعه لهم زرادشت ، فقتل بهرام هذا مانياً و صلبه على باب من  
أبواب مدينة من مدنه بالعراق ، فيدعى ذلك الباب إلى آخر وقت باب ماني .  
ج ١٥ ص ١٩١ ( در شرح آحوال انوشروان و حوادث زمان او ) :

و قتل قوماً من المانوية ، و ثبت ملة المجوسية القديمة ، و كتب في ذلك كتباً بليغة  
إلى أصحاب الولايات و الاصهبيذين ...

(۱) این تألیف با حواشی و تعلیقات و تفسیرات و مقدمه‌ای مفصل از شیخ عبدالقادر المغربی ، که ناشر آن است ، و مقدمه‌ای مختصر از لویی ماسینیون (Louis Massignon) در سنه ۱۹۱۸ هـ . ق . در دمشق ، در ضمن انتشارات المجهود الفرنسي بدمشق للدراسات العربية ، منتشر شده است . چنانکه ناظم این تصدیق در اواخر آن [ بیت ۵۰۱ و ۵۰۲ ( ص ۷۷ از طبع مذکور ) ] گوید ضاهراً باید ۵۰۵ بیت و در شهر سیواس در سنه ۷۳۱ هـ . ق . بنظم آمده باشد و چنانکه در خطبه مشروده آن ( ص ۲۱ ) گوید : « و ترتبها علی ثلاثة عشر نوراً » باید مرتب بر ۱۳ قسمت و هر قسمت بعنوان « نور » باشد ولی نسخه مطبوعه دارای ۵۰۶ بیت میباشد که بعقبه ناشر کتاب بیت زائد بعد از آن افزوده شده است ( حاشیه ۵ ص ۷۷ دیده شود ) و قسمت سیزدهم آن بعنوان « لمعة » است ، که ناشر کتاب در این باب نیز بحث مختصری کرده ( ص ۱۳ و ۶۹ دیده شود ) ، و ماسینیون در مقدمه خود ( ص ۹ و ۱۰ ) گوید این منظومه در سنه ۷۲۲ هـ . ق . بنظم در آمده است .

(۲) تاریخ زندگانی و شخصیت عامر بن عامر روشن نیست ، ابن حجر عسقلانی ، در الدرر الكامنة فی اعیان المائة الثامنة ، درباره او گوید : « عامر بن عامر البصري رأيت له تصنیفا فی التصوف الفه سنة ۷۳۱ هجرية » و ابن الفوطی در « تلخیص معجم الاقبا » گوید : « ابن عامر الحکیم - عز الدین ابو الفضل عامر بن عامر يعرف ببلوشيد البصري الحکیم الادیب من حکماء العصر له رسائل فی الحکمة و غیرها من حدیثه أن الدمی علی بن الفخر الارستانی لما ادعی أنه عیسی صدقه هذا الفاضل ، و قال بقاله ، و لما أخذ ، و قتل و أحرق فی ليلة القدر من رمضان سنة ۶۹۶ رناه بایات ذکرها فی « التاريخ » . . . و سپس دو بینی را که فحجم الدین ابراهیم بن هاشم النیلی درباره عامر بن عامر گفته است ذکر میکند ( مقدمه تألیف ( ص ۷ ) دیده شود ) .

# ٦٥

کتاب دول الإسلام<sup>(۱)</sup>

تأليف

ذهبی\*<sup>(۲)</sup>

( ۶۷۳ - ۷۴۸ هـ . ق . )

ج ۱ ص ۸۴ [ در حوادث سنة ۱۶۲ هـ . ق . ]

و فيها قتل المهدي ، رحمه الله ، جماعة من الزنادقة و صرف همته إلى تتبعهم و  
أنى بكتبهم و هو بحلب فاحرقها .

---

(۱) کتابی است مختصر و مرتب بر حسب سنوات تا سنة ۷۱۰ هـ . ق . و آنرا تذهیبی است از سخاوی

که تا سنة ۷۴۴ هـ . ق . میباشد . از طبیبی که با تذهیب مذکور در سنة ۱۳۳۷ هـ . ق . در دوبلد ،  
در حیدرآباد دکن منتشر شده است در اینجا نقل گردیده .

(۲) ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز شمس الدین الذهبی التركمانی

الدمشقی الفارقی الشافعی ، از بزرگان علماء عصر خود محسوب میشود . وی در سنة ۶۷۳ هـ . ق .

در دمشق متولد گردیده است و در سنة ۷۴۸ هـ . ق . وفات کرده ( برای ترجمه احوال ذهبی

و مراجع آن و آثار او بمعجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۹۰۹-۹۱۲ رجوع شود ) .

تَنْمَةُ الْمُخْتَصَرِ (۱)

تأليف

ابن الوردي (۲)

(۶۸۹ - ۷۴۹ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۴۱ :

تَمَّ مَلِكٌ بَعْدَهُ (۳) ابْنُهُ سَابُور ... ظَهَرَ فِي أَيَّامِهِ مَانِي الزَنْدِيقِ وَ ادَّعَى النَّبُوَّةَ وَ تَبِعَهُ خَلْقٌ سَمَّوْا الْمَانَوِيَّةَ .

ج ۱ ص ۴۴ ( در شرح احوال انوشروان ) :

وَ نَادَى يَا بَابَاةَ دِمَاءِ الْمَزْدَكِيَّةِ وَ الْمَانَوِيَّةِ اَيْضاً فَقَتَلَ مِنْهُمْ خَلْقٌ كَثِيرٌ وَ تَبَّتِ الْمَجُوسِيَّةُ الْقَدِيمَةُ وَ كَتَبَ بِذَلِكَ إِلَى أَصْحَابِ الْوَلَايَاتِ .

ج ۱ ص ۲۰۰ [ در شرح حوادث سنه ۱۶۳ هـ . ق . ( زمان خلافت مهدي ) ] :

فِيهَا تَجَهَّزَ الْمَهْدِيُّ لِفُزْرِ الرُّومِ وَ اسْتَخْلَفَ ابْنَهُ الْهَادِي بِبَغْدَادٍ وَ لَمَّا وَصَلَ إِلَى حَلَبَ بَلَغَهُ أَنَّ بَنِيكَ النَّاحِيَةَ زَانَدَقَةَ فَجَمَعَهُمْ وَ قَتَلَهُمْ وَ قَطَعَ كَتَبَهُمْ ...

ج ۱ ص ۲۰۱ [ در شرح حوادث سنه ۱۶۶ هـ . ق . ( زمان خلافت مهدي ) ] :

وَ فِيهَا قَتَلَ بِشَارَ بْنَ بَرْدٍ الشَّاعِرَ الْأَعْمَى خَلِيقَةَ عَلَى الزَّانَدَقَةِ وَ قَدْ نَيْفَ عَلَى التَّسْعِينَ قِيلَ كَانَ يَفْضُلُ النَّارَ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَصُوبُ رَأْيَ إِبْلِيسَ فِي امْتِنَاعِهِ عَنِ السَّجُودِ لِآدَمَ ...

(۱) این کتاب اختصاری است از کتاب «المختصر فی اخبار البشر» که در ص ۲۷۶ کتاب حاضر ذکر آن گذشت و چون قسمتی از عبارات مطالب کتاب مزبور با آنچه که از «المختصر فی اخبار البشر» نقل شده است اختلاف دارد مطالب آن نقل می شود . از طبعی که در سنه ۱۲۸۵ هـ . ق . در دو جلد ، در مصر منتشر شده است در اینجا نقل گردیده .

(۲) ابو حفص زین الدین عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن ابی الفوارس بن علی شافعی معروف بابن الوردي از فقهاء و ادباء و شعراء و مؤرخان بزرگ حلب است . وی در سنه ۶۸۹ هـ . ق . در معرقة النعمان متولد گردیده است و در اواخر سنه ۷۴۹ هـ . ق . وفات کرده .

(۳) ای بسا « اردشیر » .

# ٦٧

کتاب

خلاصة الذُّهَبِ المَشْبُوكِ

مُختصر من سِير الملوك<sup>(١)</sup>

تأليف

عبد الرحمن سنبط فنيثو الأربلي<sup>(٢)</sup>

ص ٧٢ - ٧٣ :

ثُمَّ دَخَلَتْ سَنَةُ سَبْعٍ وَسِتِّينَ وَ مِائَةٍ فِيهِاجَدَ الْمَهْدِيُّ فِي طَلَبِ الزَّادَةِ وَالْبَحْثِ عَنْهُمْ فِي الْأَفَاقِ وَقَتْلِهِمْ وَوَلَّى أَمْرَهُمْ عُمَرَ الْكَلَوِ أَذَانِي فَأَخَذَ يَزِيدُ بْنُ الْفَيْضِ كَاتِبَ الْمَنْصُورِ فَأَقْرَعَ فَجَبَسَ فَهَرَبَ مِنَ الْجَبَسِ وَ اتَّهَمَ الْمَهْدِيُّ صَالِحَ بْنِ عَبْدِ الْقُدُوسِ الْبَصْرِيَّ بِالزَّادَةِ فَأَمَرَ بِحَمْلِهِ إِلَيْهِ فَأَحْضَرَ فَلَمَّا خَاطَبَهُ أُعْجِبَ لِعِزَّةِ أَدَبِهِ وَ عِلْمِهِ وَ حَسَنِ ثَنَائِهِ فَأَمَرَ بِتَخْلِيَةِ سَبِيلِهِ فَلَمَّا وَلَّى رَدَّهُ فَقَالَ أَنْتَ الْقَاتِلُ :

ما يبلغ الجاهل من نفسه

ما تبلغ الأعداء من جاهل

حتى يوارى في ثرى رمسه

و الشيخ لا يترك أخلاقه

كذى القنى عاد إلى نكسه

إذا ارعوى عاد إلى جهله

(١) این کتاب در سنة ١٨٨٥ م. در بیروت در ٢٣٩ صفحه (که ٢٣ صفحه آن فهرست میباشد)

بیطبع رسیده است .

(٢) ترجمه احوال این مؤرخ ظاهراً تاکنون معلوم نشده است و ناشر این کتاب در مقدمه آن گوید

ظن را حج ایستکه مؤلف تاریخ خود را از اخبار الخلفاء تألیف تاج الدین ابوالحسن علی بن

انجب بن عبداللّه ابن الخازن البغدادی معروف بابن الساعی (متوفی در سنة ٦٧٤ هـ . ق.

= ٢٧ کانون ثانی سنة ١٢٢٥ م .) جمع آوری کرده است .

قال بلى قال انت لا تترك اخلاقك و نحن بحکم فيک بحکمک ثم أمر به  
فقتل و صلب على الجسر. قال ابن ثابت و قيل إنه بلغه عنه أبيات تمرض بالنبي صلعم.  
قال و يقال إنه كان مشهوراً بالزندقة و له مع ابن الهذيل (۱) مناظرات.  
و فيها (۲) مات حماد عجرد و كان خليفاً ماجناً طريفاً و نادم الوليد بن يزيد و  
هاجى بشار بن برد و هو فعل الشعراء المحدثين فانصف منه و كان بشار يضح منه و  
قدم بغداد فى أيام المهلبى. و ذكر ابن قتيبة فى طبقات الشعراء (۳) قال كان بالكوفة  
ثلاثة يقال لهم الحمادون حماد عجرد و حماد الراوية و حماد بن الزبرقان (۴). قال  
التحوى و كانوا يشارون و كانوا كلهم يرمون بالزندقة.

## ۶۷

إغاثة اللّهفان (۵)

من

مصابيد الشيطان

تأليف

ابن قيم الجوزية (۶)

( ۶۹۱ - ۷۵۱ هـ . ق . )

ج ۱ ص ۲۲۸ | در فصل ۵ کيد الشيطان لمن يفتعون الصوف فى رقصهم و  
غنائهم و سماعهم ( ۷ ) :

(۱) غناء «ابن الهذيل» . (۲) يعنى سنة ثمان و ستين و مائة . (۳) ابن كتاب بعنوان «الشعر  
والشعراء» معروف است . (۴) عين عبارت ابن قتيبة در حاشية (۳) صفحه ۹۱ اين كتاب  
مندرج است . (۵) از ضيعى كه بتحقيق و تصحيح و تدقيق محمد حامد النقي در سنة  
۱۳۵۷ - ۱۳۵۸ هـ . ق . در دو جلد در مصر منتشر شده است نقل گرديده .

(۶) شمس الدين ابو عبد الله محمد بن ابي بكر بن ايوب بن سعد بن حريز الزرعى  
الدمشقى معروف بساين قيم الجوزية . وى از قضاة بزرگ و دانشمندان معروف حنبلى مذهب  
است و از پيروان خاص ابن قيمية محسوب ميشود [ براى ترجمه احوال ابن قيم الجوزية و مراجع  
آن و آثار او معجم المطبوعات ( ج ۱ ص ۲۲۲ - ۲۲۵ ) ديده شود ] .



وَمَنْ تَتَّبِعْ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ الْعُلَمَاءُ ، وَأَخِذْ بِالرَّخِصِ مِنْ أَقَاوِيلِهِمْ ، تَزِيدَ نَدَى أَوْ كَادَ .

ج ١ ص ٢٢٩ ( ايضاً در فصل مذکور ) :

وَقَدْ تَوَاتَرَ عَنِ الشَّافِعِيِّ أَنَّهُ قَالَ : « خَلَفْتُ بِمَقْلَدِ شَيْءٍ أَحَدَتَهُ الزَّنادقة ، يَسْتَوْنَهُ التَّخْفِيرَ ، يَصْنَعُونَ بِهِ النَّاسَ عَنِ الْقُرْآنِ » .

ج ١ ص ٢٣٠ ( در فصل « سماع الغناء من المرأة الأجنبية والأمرد » ) :  
قال (١) : « كَانَ الشَّافِعِيُّ يَكْرَهُ التَّخْفِيرَ ، وَهُوَ الصَّقْفُطَةُ بِالْقَضِيبِ » وَ يَقُولُ : « وَضَعْنَهُ الزَّنادقة لِيَشْغَلُوا بِهِ عَنِ الْقُرْآنِ » .

ج ٢ ص ١٤٣ ( در قسمت « ترجيح المجرمين للمردان على الثَّوانِ » ) :  
ثُمَّ قَدْ يَشْتَدُّ بَيْنَهُمَا الْإِتِّصَالُ حَتَّى يَسْمُوهُ زَوَاجًا ، وَيَقُولُونَ : تَزَوَّجَ فُلَانٌ بِفُلَانٍ ، كَمَا يَفْعَلُهُ الْمُسْتَهْزِئُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ تَعَالَى وَ دِينِهِ مِنْ عَجَّانِ الْفَسَقَةِ ، وَ يَقْرَهُمُ الْحَاضِرُونَ عَلَى ذَلِكَ ، وَ يَضْحَكُونَ مِنْهُ ، وَ يُعْجِبُهُمْ مِثْلُ ذَلِكَ الْمَزَاحِ وَ التَّكَاخُ وَ رُبَّمَا يَقُولُ بَعْضُ زَنَادِقَةِ هَؤُلَاءِ : الْأَمْرَدُ حَبِيبُ اللَّهِ ، وَ الْمُلْتَحَى عَدُوُّ اللَّهِ ، وَ رُبَّمَا اعْتَقَدَ كَثِيرٌ مِنَ الْمَرْدَانِ أَنَّ هَذَا صَحِيحٌ وَأَنَّهُ الْمَرَادُ بِقَوْلِهِ « إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ الْعَبْدَ نَادَى بِأَجْبِرِ بِلِأَنِّي أَحَبُّ فَلَاقًا فَاحِبِّهِ » الْحَدِيثَ .

ج ٢ ص ١٤٤ :

وَ سَبَبُ غُلَطِ هَذَا وَ امْثَالِهِ : أَنَّهُ قَدْ نَسَبَ إِلَى مَالِكٍ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى الْقَوْلَ بِجَوَازِ طَهِّ الرَّجُلِ أَمْرَ أَنَّهُ فِي دَهْرِهِ ، وَ هُوَ كَذِبٌ عَلَى مَالِكٍ وَ عَلَى أَصْحَابِهِ فَكَتَبَهُمْ كُلُّهَا مَصْرُوحَةً بِتَحْرِيمِهِ .

ثُمَّ لَمَّا اسْتَقَرَّ عِنْدَ هَؤُلَاءِ أَنَّ مَالِكًا يَبِيعُ ذَلِكَ نَقَلُوا الْإِبَاحَةَ مِنَ الْإِنَاثِ إِلَى الذَّكَوَرِ ، وَجَمَعُوا الْبَاطِلَيْنِ بِأَبَا وَاحِدٍ . وَ هَذَا كُفْرٌ وَ زِنْدَقَةٌ مِنْ قَائِلِهِ بِاجْتِمَاعِ الْأَقْمَةِ .

ج ٢ ص ١٤٥ :

قال [شيخنا] : وَمِنْهُمْ (٢) مَنْ يَجْمَعُ ذَلِكَ (٣) مَسْأَلَةَ نِزَاعٍ ، يُبَيِّعُهُ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ ،

(١) یعنی : « الْقَاضِي أَبُو الطَّيِّبِ » .

(٢) ای « مِنَ الْجَهَّالِ » .

(٣) ای « وَطَى ، الذَّكَرَانِ مِنَ الْمَمَالِكِ » .

ويعزّمه بعضهم ويقول اختلافهم شبهة ، وهذا كذبٌ وجهلٌ ، فإنّه ليس فى فرق الأئمة من يبيح ذلك ، بل ولا فى دين من أديان الرسل ، وإنّما يبيحه زنادقة العالم ، الذين لا يؤمنون بالله ورسوله وكتبه واليوم الآخر .  
ج ٢ ص ٢٤٤ - ٢٤٦ :

## فصل

ومن تلاعبه وكيد : تلاعبه بالتثنوية . وهم طائفة قالوا : الصانع اثنان ففاعل الخير نورٌ وفاعل الشرّ ظلمة . وهما قديمان لم يزلّا ولن يزلّا قوتين حَسَّاسَيْن مُدِرِّكَيْن سَمِيعَيْن بَصِيرَيْن وهما مختلفان فى النفس والصورة متضادان فى الفعل والتدبير ، فالنور فاضلٌ حسنٌ ، نقيٌّ طيّبٌ الرّيح ، حسن المنظر ، و نفسه خيرةٌ ، كريمةٌ ، حكيمةٌ ، نقاعةٌ ، منها الخيراتُ و العسراتُ و الصّالِحُ . وليس فيها شىء من الضرر ولا من الشرّ . و الظلمة على ضدّ ذلك من الكدر و القس و تن الرّيح و قبح المنظر ، و نفسها نفس شريرةٌ ، بخيلةٌ ، سفیهةٌ ، منتنةٌ ، مضرّةٌ ، منها الشرّ و الفساد .  
ثمّ اختلفوا ، فقالت فرقة منهم : إنّ التور لم يزلْ فوق الظلمة .  
وقالت فرقة : بل كلّ واحد منهما إلى جانب الآخر .  
وقالت فرقة : التور لم يزلْ مرتفعاً فى ناحية الشمال والظلمة منحطّة فى الجنوب ، ولم يزلْ كلّ واحد منهما مبيّناً لصاحبه .  
و زعموا أنّ لكل واحد منهما أربعة أبدان وخامس هو الرّوح . فأبدان التور الاربعة : التار و التور و الرّيح و الماء . وروحها : التسيّم و لم يزل يتحرّك فى هذه الأبدان . و أبدان الظلمة الاربعة : الحريق و الظلمة و السموم و الضباب و روحها : الدخان . و سموا أبدان التور ملائكة و سموا أبدان الظلمة شياطين و عفاريت .  
و بعضهم يقول : الظلمة تتولّد شياطين و التور يتولّد ملائكة ، و التور لا يقدر على الشرّ و لا يجيئ منه ، و الظلمة لا تقدر على الخير و لا يجيئ منها .  
ولهم مذاهبٌ سخيصةٌ جدّاً .

و فرض عليهم صومُ سبعمائة و أنّ لا يؤذى احدهم ذا روح البتّة .  
و من شريعتهم : أنّ لا يدخروا الآفوت يوم و تجتنب الكذب و البخل و التحر

و عبادة الأوثان و الزنا و الترفقة .

واختلفوا هل الظلمة قديمة أو حادثة ؟

فقال فرقة منهم : هي قديمة لم تزل مع النور .

و قالت فرقة : بل النور هو القديم و لكنّه فُكِّرَ فكرةً رديئةً أحدثت منها الظلمة (١) .

فدار مذهبهم على أصلين من أبطل الباطل . أحدهما : أن شر الموجودات و آخسها و أردأها كفو لخير الموجودات و ضدّه له و مثايره له يعارضه و يضاده و يناقضه دائماً . ولا يستطيع دفعه .

و هذا اعظم من شرك عبّاد الأصنام الذين عبدوها لتقرّبهم إلى الله تعالى . فإنّهم جعلوها مملوكة له ، مربوبة مخلوقة ، كما كانوا يقولون في تلبيتهم :

لبيك اللهم لبيك      لبيك لا شريك لك  
إلا شريك هو لك      تملكه و ما لك

و الأصل الثاني أنّهم نرّ هو النور أن يصدّره (٢) منه شر . ثمّ جعلوه منبع الشر كلّهُ ، وأصله و مولّده و انبتوا إلهين و ربّين و خالقين . فجمعوا بين الكفر بالله تعالى و أسمائه و صفاته و رسله و أنبيائه و ملائكته و شرائعه و أشركوا به أعظم الشرك . و حكى أرباب المغالات عنهم : أن قوماً منهم يقال لهم الذبائنة زعموا أن طينة العالم كانت طينة خشنّة ، و كانت تُعّاكى جسم النور - الذي هو الباري عندهم - زماناً فتأذى بها . فلما طال ذلك عليه قصد تنحيثها عنه . فتوحّل فيها و اختلط بها فتركب من بينهما هذا العالم المشتمل على النور و الظلمة . فما كان من جهة الصّلاح فمن النور و ما كان من جهة الفساد فمن الظلمة .

قال : و هؤلاء يفتالون الناس و يخنفونهم و يزعمون أنّهم يحسنون إليهم بذلك و أنّهم يخلصون الرّوح التّوراتيّة من الجسد المظلم .

و قال بعضهم : إنّ الباري - بحانه لماطالت و أحدثه استوحش ففكر فكرة سوء

(١) في الملل و النحل ، اتهم الكيهرية و الزرادشتية . . . . .

(٢) ط . « أن يصدّر » .

فتجسست فكرته فاستحالت ظامة . فحدث منها ابليسُ فرام الباري ابعاده عن نفسه فلم يستطع فتحرز منه بخلق الجنود و الخيرات ، فشرع ابليس في خلق الشر .  
 و اصل عقد مذهبهم الذي عليه خواصهم : اثبات القدماء الخمسة : الباري و الزمان و الخلاء و الهبولى و ابليس فالبارى خالق الخيرات ، و ابليس خالق الشرور .  
 و كان محمد بن زكريا الرازى على هذا المذهب ، لكنه لم يثبت ابليس فجعل مكانه النفس و قال يقدم الخمسة مع ما رشح به من مذاهب الصابئة و الدهرية و الفلاسفة و البراهمة . فكان قد أخذ من كل دين شراً ما فيه ، و صنف كتاباً فى ابطال التنبؤات ، و رسالة فى ابطال المعاد ، فركب مذهباً مجموعاً من زنادقة العالم .  
 و قال : أنا أقول : إن الباري و النفس و الهبولى و المكان و الزمان قدماء و أن العالم محدث .

ف قيل له : فما العلة فى احدثائه ؟

فقال : إن النفس اشتهدت أن تحبل فى هذا العالم ، و حرّكتها الشهوة لذلك و لم تعلم ما يلحقها من الوبال إذا حبلت فيه فاضطربت و حرّكت الهبولى حرركات مشوشة مضطربة على غير نظام و عجزت عما ارادت فأعانها الباري على احداث هذا العالم ، و أحلها على النظام و الاعتدال . و علم أنها إذا ذاقت و بال ما اكتسبته عادت إلى عالمها و سكن اضطرابها و زالت شهواتها و استراحت . فآحدثت هذا العالم بمعاونة الباري لها .  
 قال : و لولا ذلك لما قدرّت على احداث هذا العالم و لولا هذه العلة لما حدث هذا العالم .

ج ٢ ص ٢٦٦ - ٢٦٧ :

و كان هؤلاء (١) زنادقة (٢) يستترون بالرفض و يبطنون الالحاد المحض ، و ينسبون إلى اهل بيت الرسول صلى الله تعالى عليه و آله و سلم و هو و اهل بيته برآء منهم نسباً و ديناً . و كانوا يقتلون اهل العلم و الايمان و يدعون اهل الالحاد و الشرك و الكفران . لا يحرمون حراماً و لا يعطلون حلالاً . و فى زمنهم و لنحو أصم وضع رسائل اخوان الصفا .

(١) ضامراً خلفاء عيسى مصر و اإرادته كرده است .

(٢) بعبد است كه مقصود از «زنادقة» در اینجا «مانويان» باشد .

ج ۲ ص ۲۷۵ :

و اطلق بترک الاسکندرية للزهبان و الآساقفة و البتاركة آکل اللحم و كانوا  
على مذهب مانى لا يرون آکل ذوات الارواح .

# ۶۸

شرح الميون

شرح رسالة ابن زيدون

تأليف

ابن نباتة المصري

( ۶۸۶-۷۶۸ هـ . ق . )

ص ۱۵۸-۱۶۱ ( در شرح عبارت : « و رجح بين مذهبي مانى و غيلان » ) :  
هو مالى بن مانى الثنوى ، الذى نسب اليه المانوية كان راهبا بنجران قائلا بنبوة المسيح  
معظما فى اساقفة النصارى محمود السيرة فيهم فزى فسقطت مرتبته و كان له حسدة من  
بطارقة زمانه فوجدوا السبيل الى ما ارادوا منه فلما رأى حاله أخذ فى الرد على أصحابه  
و قال لم ازن و لكنهم حسدوني و انكروا مخالفتي لهم فى اصل دينهم اذ كانوا يقررون  
بالمسيح اللاهوتى رسول الشيطان و كان مانى فى الاصل مجوسيا عارفا بمذاهب القوم

(۱) شرحى است بر رسالة ابن زيدون ( ۳۹۴ - ۴۶۴ هـ . ق . ) و چند بار بطبع رسیده .

در اینجا از طبعی که در سنة ۱۲۹۰ هـ . ق . در اسکندرية صورت گرفته است نقل گردیده .

(۲) جمال الدين ابوبكر ( يا ابو عبد الله ) محمد بن محمد بن محمد بن حسن بن

ابى حسن بن صالح بن يحيى بن ظاهر بن محمد بن الخطيب عبدالرحيم بن نباتة

فارغى الاصل مصرى ، از شاعران و اديبان بزرگ زمان خود محسوب ميشود . وى در سنة ۶۸۶ هـ . ق .

در قاهرة متولد گردیده است و در سنة ۷۶۸ هـ . ق . وفات کرده (براى ترجمه احوال ابن نباتة

و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۲۶۱-۲۶۴ ، ديده شود ) .

فأحدث ديناً ودعا إليه وظهر في أيام سابور بن اردشير وتبعه خلق عظيم من المجوس  
و ادعوا له النبوة ونسبوه لها إلى أن قتل في زمان بهرام بن سابور كما سيأتي ذكره .  
حدث البرنختي (١) وغيره قال زعم ماني واصحابه ان صانع العالم اثنان فاعل الخير نور و  
فاعل الشر ظلمة وهما قديمان لم يزا الا ولن يزا الا حثاسين سميعين بصيرين وهما مختلفان  
في النفس و الصورة متضادان في الفعل و التدبير فجوهر النور فاضل حسن نير ونفسه  
خيرة حليلة نقاعة منها الخير والترور والصلاح وليس منها من الشر شيء وجوهر الظلمة  
على ضد ذلك جميعه و النور مرتفع في ناحية الشمال و الظلمة منحطة في ناحية الجنوب و  
زعموا أن لكل واحد منهما اجناساً خمسة اربعة منها ابدان وخامس هو الروح فابدان النور  
الاربعة النار و النور و التربع و الماء و روحها الشبح المتحرك في هذه الأبدان و ابدان  
الظلمة اربعة الحريق و الظلام و السموم و الضباب و روحها الدخان و سموا ابدان النور  
ملائكة و ابدان الظلمة شياطين و بعضهم يقول ابدان النور تتولد ملائكة و ابدان  
الظلمة تتولد شياطين و إن النور لا يقدر على الشر ولا يجوز منه و الظلمة لا تقدر على  
الخير ولا يجوز منها . قال بعض المتكلمين والذي حملهم على هذا أنهم رأوا في العالم شراً  
و اختلافاً فقالوا لا يكون من اصل واحد شيان متضادان كما لا يكون في عنصر النار  
التسخن و البرد وقد رد عليهم بعض العلماء في قولهم الصانع اثنان فقال لو كانا اثنين لم  
يخل من أن يكونا قادرين أو عاجزين أو احدثهما قادراً والآخر عاجزاً لاجاز أن  
يكونا عاجزين لأن العجز يمنع ثبوت الإلهية ولا يجوز أن يكون احدهما عاجزاً  
فبقى أن يقال هما قادران فينصّر أن احدهما يريد تحريك هذا الجسم في حالة يريد  
الآخر تسكينه فيهما و من المحال وجود ما يريدانه فإن تم مراد احدهما ثبت عجز  
الآخر و رد عليهم آخر في قولهم أن النور يفعل الخير و الظلمة تفعل الشر بأنه لو هرب  
مظلوم فاستتر بالظلمة فهذا خير وقع في شر و من هنا أخذ المتهمي فقال :

وكم من ظلام الليل عندى من يد تخبر أن المانوية تكذب

و قال الجاحظ المانوية تزعم أن العالم بما فيه مر كُـب من عشرة أجزاء يعنى  
أجناساً خمسة منها خير ونور وخسة منها شر وظلمة والإنسان مر كُـب من جميعها فمتى  
نظر نظرة رحمة فتلك النظرة من الخير والثور ومتى نظر نظرة قسوة فتلك النظرة من  
الشر والظلمة وكذلك جميع الحواس وكل المأمون يسأل المانوية عن مسألة قريبة  
الماخذ قاطعة ناظر أحدهم فقال : أسألك عن آخر فين فقط هل ندم مسى على إساءته ؟  
قال بلى قد ندم كثير قال : فختبرنى عن الندم على الإساءة إساءة أم هو إحسان قال : إحسان  
قال فالذى ندم هو الذى إساء قال نعم قال فأرى صاحب الخير هو صاحب الشر وقد بطل  
قولكم أن الذى ينظر نظر الوعيد غير الذى ينظر نظر الرحمة قال فإن الذى أزعج أن  
الذى إساء غير الذى ندم قال : فندم على شئ كان من غيره أو على شئ كان منه فقطعه  
بهذه الحجة . و لمانى وأصحابه فى امتزاج الثور والظلمة وحدوث الشمس والقمر و  
التجوم لإستصفاء الثور من الظلمة إلى أن لا يبقى شئ منه فى هذا العالم وتطيق السماء  
على الأرض ويرجع كل شئ إلى شكله أقوال عجيبة إلى غير ذلك من أنه لا يرى المناكح  
يستعجل فناء العالم ويسرع بجمع الاشكال ولم تزل اتباعه تكثر وشوكته تعظم إلى أن  
أحضره بهرام بن يزدجرد وقيل سابور (١) وأراد قتله باتفاق الموابذة فأمر أدرباد (٢)  
موبذ موبذان بأن ينظره فناظره فى مسألة قطع النسل وتمجيد فراغ العالم فقال الموبذ  
انت الذى تزعم وتقول بتحريم النكاح تستعجل فناء العالم ويرجع كل شكل إلى شكله  
و أن ذلك حق واجب فقال ماني واجب أن يعان الثور على خلاصه بقطع النسل مما  
هو فيه من الامتزاج فقال له أدرباد (٢) فمن الواجب أن يعجل لك هذا الخلاص الذى  
تدعو عليه وتمان على ابطال هذا الامتزاج المذموم فانقطع ماني فأمر بهرام بصلبه على  
الخشب فجعل يصيح ويقول أيها المعبود الثوراني بلغت ما أمرتني به وهذه عادتهم  
فى وفى أمثالى وانت الحكيم وها انا الآن مار اليك وما آذيت صامتا ولا ناطقاً فتبادكت  
أنت وعالمك الثوراني الأزلى فكان آخر قوله . ثم ملا جلده نبنا وكان بهرام فى الأول

(١) ظ . « بهرام بن هرمز » .

(٢) ظ . « أدرباد » .

قد اظهر متابعتة حتى احاط علما بمن تبعه فلما قتله امر بقتل أصحابه ثم ظهر بمن يسلك مسلکهم في الاسلام بشر عظيم يستون الزنادقة قتلهم المهلبي و ابادهم .  
(و در ترجمه احوال غيلان آمده است) :

و اما غيلان فهو ابن يونس القدرى الدمشقى كان ابوه مولى لعثمان بن عفان و غيلان اول من تكلم في القدر و خلق القرآن في الاسلام و قيل اول من تكلم في القدر رجل من اهل العراق كان نصرانياً فاسلم ثم تنصر و اخذ عنه معبد الجهنى و غيلان الدمشقى و روى أن مكحولاً قال لغيلان و بك يا غيلان ألم أجذك نراى النساء بالتفاح فى شهر رمضان ثم صرت حارثياً نخدم امرأة الحرث الكذاب و تزعم أنها أم المؤمنين ثم تحولت بعد ذلك قدرتاً زنديقاً . . . . .

ص ۱۶۲ - ۱۶۳ ( در شرح عبارت : « و أشار بذبح الجعد » ) :

اما الجعد (۱) فهو ابن درهم مولى بنى الحكم كان يسكن دمشق و بعلم مروان بن محمد آخر خلفاء بنى امية نسب اليه و قيل مروان الجعدى و يروى أن أم مروان كانت أمة و كان الجعد اخاها و هو اول من تكلم بخلق القرآن من أمة محمد بدمشق ثم طلب فهرب ثم نزل الكوفة فتعلم منه الجهم بن صفوان القول الذى نسب اليه الجهمية و قيل إن الجعد أخذ ذات من ايان بن سميان و اخذه ايان من طالوت (۲) بن اعصم اليهودى الذى سحر النبى صلى الله عليه وسلم و كان يقول بخلق القرآن و كان طالوت زنديقاً و هو اول من صنف لهم فى ذلك ثم اظهره الجعد بن درهم فقتله خالد بن عبد الله القسرى (۳) يوم الأضحى بالكوفة و كان واليا عليها أتى به فى الوثاق فسللى و خطب ثم قل فى آخر خطبته انصرفوا و ضحكوا بضحابكم تقتل الله

(۱) چنانکه در ص ۱۶۳ همین کتاب هم مندرج است ابن الندیم ، در الفهرست ، در فصل « مذاهب المانیة » در قسمت « أسماء » و ذکر رؤساء المانیة فی دولة بنى العباس و قبل ذات « الجعد بن درهم » را ذکر کرده است .

(۲) در الفهرست ، در فصل « مذاهب المانیة » در قسمت « ومن رؤسائهم المشککین الذین یظهرون الاسلام و یبطنون الزندقة » شخصی بنام « ابن طالوت » مذکور است ، و بنقل از کتاب مزبور در ص ۱۶۳ این کتاب ذکر او آمده ، که شاید با این شخص ارتباطی داشته باشد .

(۳) ظاهراً « القسرى » ( چنانکه در ص ۱۶۲ این کتاب ، بنقل از الفهرست ، نیز ذکر شده است ) درست میباشد .



مِنَّا وَمِنْكُمْ فَأَتَى أُرَيْدَ الْيَوْمَ أَنَّ أَصْحَى بِالْجَعْدِ بْنِ دُرْهَمٍ فَأَرَاهُ يَقُولُ مَا كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى  
تَكْلِيمًا وَلَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ عُلُوًّا كَبِيرًا ثُمَّ نَزَلَ وَحَزَّ رَأْسَهُ  
بِالسَّكِينِ بِيَدِهِ وَطَفَّتْ نَارُ قَتْنَتِهِ إِلَى أَنْ تَنَاسَتْ فِي آثَامِ ابْنِ أَبِي دَاوُدَ .

ص ١٦٥-١٦٨ [ در شرح عبارت \* و قتل بشار بن برد \* ] :

وكان يثهم بالزندقة و روى الجاحظ قوله :

الأرض مظلمة و النار مشرقة و النار معبودة مذكات النار

وقال بهذا البيت وجد واصل بن عطاء السبيل إلى تكفير بشار وخطب فيه خطبته  
المحذوفة الزاء و حكى سعيد بن مسلم قال : كان بالبصرة ستة من أصحاب الكلام :  
عمرو بن عبيد و واصل بن عطاء و بشار الأعشى و عبد الكريم بن أبي العوجاء  
و صالح بن عبد القدوس و رجل من الأزد يعني جرير بن حازم فكانوا يجتمعون في  
منزل الأزدى و يختصمون عنده فأتى عمرو و واصل فصارا إلى الاعتزال و أما عبد الكريم  
و صالح فصنعا الثنوية (١) و أما الأزدى فمال إلى التمنية و هو مذهب من مذاهب أهل  
الهند و أما بشار فبقي منهجياً فقليل لأنه قال بعد بمذهب الثنوية و بعده تزدق . قال  
أحمد بن خالد كنت أكلّم بشار و أردت عليه سوء مذهبه بميله إلى الإلحاد فكان يقول  
لا أعرف إلا ما عاينت أو عاينه معاين و كان يطول الكلام بيننا فقال لي ما أظن الأمر يا  
أبا مخلد إلا كما يقال إنه خذلان و لذلك أقول :

طبت على ما في غير مختير	هوى و لو خيّر كنت المهدّيا
أريد فلا أعطى و أعطى فلم أرد	و غيّب عني أن أنال المقبّيا
و أسرف عن علمي و علمي مبصر	فأمسى و ما اعتبت إلا التّعجّبا

و روى المازني قال قال رجل لبشار أنا أكل اللحم و هو مبين لمذهبك فقال  
إنما أدفع به شر هذه الظلمة و بمثل هذه الحكايات المنسوبة إليه دبر عليه يعقوب وزير  
المهدي حتى قتل . حكى ابن نصر قال قدم بشار من البصرة إلى بغداد . . . . . ثم  
رحل و حضر حلقة يونس المحوي فقال ههنا من نحشمه ؟ فقال لا فأشده هجاء في  
المهدي و هجاء في يعقوب فسمي به إلى يعقوب و كان المهدي قد قدم البصرة فدخل  
عليه يعقوب و قال للمهدي إن بشاراً زنديق و قد قامت عليه البيّنة و قد هجأ أمير المؤمنين

(١) در کتاب الاغانى (طبع دار الكتب المصرية) ج ٣ ص ١٤٧ ، « نصنعا الثوبة » .

فَأَمَرَ ابْنُ نَهْيَكٍ وَهُوَ صَاحِبُ الشَّرْطَةِ بِأَمْرِهِ ثُمَّ أَزْفَ خُرُوجَهُمْ فَأَخْرَجَهُ ابْنُ نَهْيَكٍ مَعَهُ فِي زُورِقٍ فَلَمَّا كَانُوا بِالْبَطِيحَةِ ذَكَرَهُ فَأَرْسَلَ إِلَى ابْنِ نَهْيَكٍ بِأَمْرِهِ بِضَرْبِ بَشَارٍ بِالسَّيَاطِ ضَرْبِ الثَّلَافِ وَبَلَقِيهِ بِالْبَطِيحَةِ فَأَقِيمَ فِي سِدْرِ السَّفِينَةِ وَأَمَرَ الْجَلَادِينَ أَنْ يَضْرِبُوهُ ضَرْبًا مُتَلَفًا فَجَعَلَ يَقُولُ كُلَّمَا وَقَعَ عَلَيْهِ السَّوْطُ هَسْ وَهِيَ كَلِمَةٌ يَقُولُهَا الْعَرَبُ عِنْدَ الْأَلَمِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ انْظُرُوا زَنْدَقَتَهُ مَا نَرَاهُ بِحَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ بَشَارٌ وَبَلَكَ أَتْرِبْدُ هُوَ أَحْمَدُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَلَمَّا بَلَغَ سَبْعِينَ سَوْطًا أَشْرَفَ عَلَى الْمَوْتِ فَأَلْقَى فِي سِدْرِ السَّفِينَةِ . . . . . وَحَكَى ابْنُ خِلَادٍ قَالَ لَمَّا ضَرَبَ بَشَارٌ بَعَثَ الْمَهْلِسِيَّ إِلَى مَنْزِلِهِ مِنْ بَقْتَشَةِ عَلَى كَتَبِ الزَّندَقَةِ فَوَجَدُوا طَوْعَانًا فِيهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَى أُرَيْدُ هِجَاءَ آلِ سَلِيمَانَ بْنِ عَلِيٍّ فَذَكَرْتُ قِرَابَتَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَرَكْتُهُمْ أَجْلَالًا لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا قَرَأَهُ بِكَيٍّ وَنَدِمَ عَلَى قَتْلِهِ وَقَالَ لَأَجْزِيَّ اللَّهُ يَحْقُوبُ خَيْرًا فَأَتَاهُ لَمَّا هِجَاءُ لَقِيَ عَلَيْهِ شَهُودًا عَلَى أَنَّهُ زَنْدِيقٌ فَقَتَلْتَهُ وَنَدِمْتُ حِينَ لَا يَنْفَعُ النَّدَمُ . . . . . وَحَكَى أَبُو عُبَيْدَةَ قَالَ كَانَ حَمَادٌ عَجْرَدِيَّتُهُمْ بِالزَّندَقَةِ وَكَانَ يَمِيرُ بِبَشَارًا بِقَبْحِ خَلْقَتِهِ فَلَمَّا قَالَ فِيهِ :

وَاللَّهُ مَا الْخُنْزِيرُ فِي نَفْسِهِ	بِرَبْعِهِ فِي الثَّانِي أَوْ خَمْسِهِ
بِلُوجْهِهِ أَحْسَنَ مِنْ وَجْهِهِ	وَنَفْسُهُ أَفْضَلَ مِنْ نَفْسِهِ

فَقَالَ بَشَارٌ وَبَلَغَى عَلَى الزَّندِيقِ لَقْدَمْتُ بِمَا فِي سِدْرِهِ قَبْلَ وَكَيْفَ قَالَ مَا أَرَادَ الزَّندِيقُ الْأَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ فَأَخْرَجَ الْجَعْدُودُ بِهَا مَخْرَجَ الْهِجَاءِ وَهَذَا خَبْرٌ شَدِيدٌ مِنْ بَشَارٍ وَتَفْلُغُ وَقَدْ وَقَعَ بِبَشَارٍ أَيْضًا فِي مِثْلِ هَذِهِ الْوَاقِعَةِ حَدَّثَ السَّرِيُّ بْنُ الصَّبَاحِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى بَشَارٍ بِالْبَصْرَةِ فَقَالَ أَمَّا أَنِّي قَدْ أَوْجَعْتُ صَاحِبَكُمْ وَبَلَغْتُ مِنْهُ يَعْنِي حَمَادَ عَجْرَدٍ قُلْتُ بِمَاذَا يَا أَبَا عَمَّادٍ فَقَالَ يَقُولِي هَذَا وَأَنْتَ يَقُولُ :

يَا ابْنَ نَهْيَا (١) رَأْسٌ عَلَى نَقِيلٍ	وَاحْتِمَالُ الرَّأْسَيْنِ خُطْبٌ جَلِيلٌ
فَادْعُ غَيْرِي إِلَى عِبَادَةِ رَبِّي . . . . .	فَارْتَبِ بَوَاحِدٍ مَشْغُولٍ

فَقُلْتُ لَهُ قَدْ بَلَغَ حَمَادٌ هَذَا الشَّعْرَ وَلَكِنَّهُ يَرُدُّهُ عَلَى خِلَافِ هَذَا قَالَ فَمَا يَقُولُ قُلْتُ لَهُ يَقُولُ: فَادْعُ غَيْرِي إِلَى عِبَادَةِ رَبِّي . . . . . فَارْتَبِ عَنْ وَاحِدٍ مَشْغُولٍ فَلَمَّا سَمِعَهُ اطَّرَقَ وَقَالَ أَحْسَنَ وَاللَّهِ ابْنُ الْفَاعِلَةِ ثُمَّ كَانَ يَقُولُ : إِذَا سَأَلَ عَنْ هَذَا بَنُ السَّيْتَيْنِ : أَيْسَ هُمَا لِي . . . . .

(١) در اصل چنین است و ضمناً ابن نهی در ستمید شد چونکه حماد عجرد را این «م نیز معروف است.

# ۷۰

## البداية والنهاية<sup>(۱)</sup>

فی التاريخ

تألیف

ابن کثیر القرشی - (۲)

(۷۰۰ - ۷۷۴ هـ . ق .)

ج ۱۰ ص ۹۶ ( در ضمن شرح و قیات مشاهیر و اعیان در سنه ۱۴۵ هـ . ق . ) :  
و عبدالله بن المقفع الكاتب المفوه . . . . . و كان متهما بالزندقة وهو الذي سلف  
كتاب **كلیلة و دمنه** ، و يقال : بل هو الذي عرّبها من المبحوسية إلى العربية . قال المهلبی :  
ما وجد كتاب زندقه إلا و اسله من ابن المقفع و مطيع بن اياس و يحيى بن زياد .  
قالوا و نسي الجاحظ و هو را بهم .

ج ۱۰ ص ۱۱۳ [ در حوادث سنه ۱۵۵ هـ . ق . ( زمان خلافت منصور ) ] :  
و فيها عزل محمد بن سليمان بن علي عن **أمره الكوفة** ، فقیل لا أمور بلغت عنده في  
تعاطي منكرات ، و أمور لا تليق بالعقال ، و قيل **لقتله محمد بن ابي العوجاء** - و قد كان  
**ابن ابي العوجاء** هذا زنديقا - يقال انه لما أمر بضرب عنقه اعترف على نفسه بوضع أربعة

(۱) ابن کثیر این کتاب را بطرفست تقسیم کرده است که قسمت اول آن مشتمل است بر حوادث از  
بدء خلقت تا هجرت پیغمبر ص و از هجرت تا کمی قبل از وفات خود ، مرتب بر حسب سالهای هجری ،  
و موسوم است بـ **البداية** ، و قسمت دوم آن شامل یقین و ملاحم آخر الزمان میباشد و موسوم  
است بـ **النهاية** ، قسمت اول کتاب مزبور ، یعنی « **البداية** » از سنه ۱۲۵۱ هـ . ق . تا ۱۷  
ذی القعدة سنه ۱۲۵۸ هـ . ق . در ۱۴ جلد ، در مصر طبع و نشر شده است .

(۲) عمادالدین ابوالفداء اسمعیل بن عمر بن کثیر القرشی البصری ثم الدمشقی ،  
از بزرگان دانشمندان و مؤرخان و مفسران و قیّمان شافعی مذهب قرن هشتم هجری است . وی در  
سنه ۷۰۰ هـ . ق . متولد گردیده است و در ۱۴ شعبان سنه ۷۷۴ هـ . ق . در دمشق وفات کرده .

آلاف حديث يجعل فيها الحرام ويحرم فيها الحلال ، ويصوم الناس يوم الفطر ويفطرونهم في أيام الصيام ، فأراد المنصور أن يجعل قتله ذنباً فعزله به ، وإنما أراد أن يقيده منه ، فقال له عيسى بن موسى : يا أمير المؤمنين لا تعزله بهذا ولا تقتله به ، فإنه إنما قتله على الزندقة ، ومنى عزله به شكره المائة و ثمانون ، فتركه حيناً ثم عزله وولى مكانه على الكوفة عمرو بن زهير .

ج ١٠ ص ١١٤ ( أيضاً در شرح حوادث سنة ١٥٥ هـ . ق . ) :

وفيهما قتل حماد عجرد على الزندقة .... وكان شاعراً ماجناً ظريفاً زنديقاً متهماً على الإسلام .... وكان بينه وبين بشار بن برد مهاجاة كثيرة ، وقد قتل بشار هذا على الزندقة أيضاً كما سيأتي ، ودفن مع حماد هذا في قبره ....

ج ١٠ ص ١٤٩ - ١٥٠ ( در ذكر حوادث سنة ١٦٧ هـ . ق . ) :

وفيهما تتبع المهدي جماعة من الزنادقة في سائر الآفاق فاستعصروهم وقتلهم سبواً بين يديه وكان المتولى أمر الزنادقة عمر الكلواني ....

وتمت توفي فيها من الأعيان : بشار بن برد أبو معاذ الشاعر ... فلما بلغ المهدي أنه هجاء و شهد عليه قوم أنه زنديق أمر به ف ضرب حتى مات عن بضع وسبعين سنة ... كان بشار يمدح المهدي حتى وشى إليه الوزير أنه هجاء و قذفه و نسه إلى شي من الزندقة ، و أنه يقول بتفضيل النار على الثراب ، وعذر إبليس في السجود لآدم و أنه أشد :

الأرض مظلمة و النار مشرقة و النار معبودة مذ كانت النار

فأمر المهدي بضربه ف ضرب حتى مات .

ج ١٠ ص ١٥١ ( در شرح حوادث سنة ١٦٨ هـ . ق . ) :

و فيها توفي الحسن بن يزيد ..... و حماد عجرد ، كان ظريفاً ماجناً شاعراً ، وكان ممن بعثوا الوليد بن يزيد و يهاجى بشار بن برد . و قدم على المهدي و نزل الكوفة و اتهم بالزندقة . قال ابن قتيبة في طبقات الشعراء (١) : ثلاثة حمادون بالكوفة يرمون بالزندقة : حماد الراوية و حماد عجرد و حماد بن الزبيرقات النحوي و كانوا يتشاعرون و يتماجدون .

(١) ابن كثر ، حاشية كذا ، باب الشعر و الشعراء ، معروف است .

ج ۱۰ ص ۱۵۳ ( در ذکر حوادث سنه ۱۶۹ هـ . ق . ) :

و ذکر له عن شريك بن عبد الله القاضي أنه لا يرى الصلاة خلفه ، فأحضره  
فتركه معه ثم قال له المهدي في جملة كلامه : يا ابن الزانية ! فقال له شريك : معي يا  
أمير المؤمنين . فلقد كانت صوامع قوامة . فقال له : يا زنديق لأقتلك . فضحك شريك ،  
فقال : يا أمير المؤمنين إن للزنادقة علامات يعرفون بها ، شربهم القهوات ، واتخاذهم  
القينات (۱) . فأطرق المهدي و خرج شريك من بين يديه .

ج ۱۰ ص ۱۶۱ ( در حوادث زمان هارون الرشید ) :

و فيها تتبع الرشيد خلقاً من الزنادقة فقتل منهم طائفة كثيرة ...

ج ۱۰ ص ۲۳۱ ( در ترجمه احوال ابونواس ) :

و منهم من يرميه بالزندقة .... فأما الزندقة فبعيدة عنه ، ولكن كان فيه مجون و  
خلاعة كثيرة .

## ۷۱

تاریخ ابن خلدون (۲)

تألیف

ابن خلدون (۳)

( ۷۳۲ - ۸۰۸ هـ . ق . )

ج ۲ ص ۱۷۲ ( در قسمت « الطبقة الرابعة من الفرس و هم الساسانية و الخبر عن

(۱) ظاهر این موضوع مخالف عقاید مانویان است .

(۲) تمام این کتاب در ربیع الثانی سنه ۱۲۸۴ هـ . ق . در ۷ جلد ، در بولاق مصر و جلد اول  
و دوم آن در سنه ۱۳۵۵ هـ . ق . باعناء « شکیب ارسلان » در مصر منتشر شده است . در اینجا  
از طبع بولاق نقل گردیده است و بعضی قسمتها از طبع « شکیب ارسلان » تصحیح شده .

(۳) ابوزید ولی الدین عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن خلدون تونسلی « محضری »  
اشیبی « مالکی » از بزرگان مؤرخان و ثقات دانشمندان عالم اسلام است . وی در لحظه رمضان سنه  
۷۳۲ هـ . ق . در تونس متولد گردیده است و در سنه ۸۰۸ هـ . ق . در قاهره وفات کرده و در  
مقابر صوفیه در خارج باب النصر مدفون گردیده ( برای ترجمه احوال ابن خلدون و آثار او  
بمعجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۹۵ - ۹۷ رجوع شود ) .

ملوکهم الا کسرة الى حين الفتح الاسلامي ) :

و كان بهرام بن هرمز حليما و قورا و أحسن الثيرة و اقتدى بآبائه و كان ماني الثنوي الزنديق صاحب القول بالثور و الظلمة قد ظهر في أيام جدّه ساپور فاتبه قليلاً ثم رجع الى المجوسية دين آباءه . و لما دلی بهرام بن هرمز ، جمع الناس لامتحانهم فأشادوا بكفره و قتله ، وقالوا : زنديق .

قال المسعودي : و معناه أن من عدل عن ظاهر الى تأويله ينسبونه الى تفسير كتاب زرادشت الذي قلّمنا أن اسمه زنده ، فيقولون : زندية ، فعرّبه العرب فقالوا : زنديق ، و دخل فيه كلّ من خالف الظاهر الى الباطن المنكر . ثم اختص في عرف الشرع بمن يظهر الاسلام و يبطن الكفر .

ج ۲ ص ۲۷۴ ( در شرح حوادث زمان سلطنت الحرث بن عمرو ) :

و بينما هم في ذلك (۱) إذ دلی كسرى قباذ بعد ابيه فيروز بن یزدجرد ، و كان زنديقاً على رأي ماني ، فدعا المنذر الى رأيه ، فأبى عليه ، و اجابه الحرث بن عمرو ، فملكه على العرب و انزله بالبحيرة [مكان المنذر خ] (۲) ، ثم هلك قباذ ، و دلی ابيه انوشیروان ، فردّ ملك البحيرة الى المنذر ، و صالحه الحرث على أن له ما وراء نهر السواد ، فافتسما ملك العرب ...

ج ۳ ص ۲۱۰-۲۱۱ [ در قسمت «غزو المهدي» ( در سنة ۱۶۳ هـ . ق . ) ] :

تجهز المهدي سنة ثلث وستين لغزو الروم .... و قد آتخن في الزنادقة و قتل من كان في تلك الناحية منهم ...

ج ۳ ص ۲۱۴ [ در شرح حوادث زمان هادي ( سنة ۱۶۹ هـ . ق . ) ] :

و اشتد الهادي في طلب الزنادقة و قتلهم و كان منهم علي بن يعقوب و يعقوب بن الفضل من ولد ربيعة بن الحرث بن عبدالمطلب كان آقر بالزندقة عند المهدي إلا أنه كان مقسماً أن لا يقتل هاشمياً فحبسه و أوصى الهادي بقتله و بقتل ولد عمهم داود بن علي فقتلهما .

(۱) در اصل مضبوط : « و بیناهم » است و صواب از حاشیه ص ۶۴ ج ۲ طبع شکيب ارسالان میباشد .

(۲) عبارت بیان دو غلاب از طبع شکيب ارسالان ( ج ۲ ص ۶۴ ) افزوده شده است .

# ۷۲

## رَوْضَةُ الْمَنَاطِير (۱)

فِي أَنْبَارِ الْأَوَائِلِ وَالْأَوَانِجِرِ

تَأَلَّفَ

ابن الشَّحْنَةِ (مُجْتَمِعُ الدِّينِ) (۲)

(۷۴۹ - ۸۱۵ یا ۸۱۷ هـ . ق .)

حاشیه ج ۷ کامل التواریخ (طبع مصر، سنه ۱۲۹۰ هـ . ق .) ص ۳۸ - ۳۹  
(در شرح حوادث زمان شاپور) :

و ظهر فی آیامه مانی الزندیق و ادعی النبوة و تبعه خلق کثیر و هم المسمون  
بالبانویة و صانعه ملوک الیونان غیر دقیانوس و کتب الفلسفة و نقلها بالفارسیة و استخراج  
الملهاة المسماة بالعود .

حاشیه ج ۸ کامل التواریخ (طبع مذکور) ص ۴۷ - ۴۸ (در شرح حوادث  
زمان مهدی) :

وفی سنة ست و ستین و مائة قتل بشار بن برد الشاعر علی الزندقة و کان ممسوح  
العینین خلفه عاش تسعین سنة .

(۱) ازطبعی که در سنه ۱۲۹۰ هـ . ق . در حاشیه سه جلد ۷، ۸ و ۹ از ۱۲ جلد کامل التواریخ  
تألف ابن الاثیر (عزالدین) در بولاق مصر منتشر شده است در اینجا نقل گردیده .

(۲) ابوالوالید محب الدین محمد بن محمد بن محمود بن الشحنة زین الدین الحلبي  
الحنفی ازادریسان و قاضیان بزرگک حلب محسوب میشود . وی در سنه ۷۴۹ هـ . ق . متواله  
گردیده است و در سنه ۸۱۵ هـ . ق . و بقوالی ۸۱۷ هـ . ق . وفات کرده (برای ترجمه احوال  
ابن الشحنة و مراجع آن بمجموع المطبوعات ج ۱ ص ۱۴۶ - ۱۴۷ رجوع شود) .

# ۷۳

صُبْحُ الْأَعَشَى<sup>(۱)</sup>

فِي كِتَابَةِ الْإِنْشَاءِ

تَأَلَّفَ

أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَلْقَشَنْدِيُّ<sup>(۲)</sup>

(۷۵۶ - ۸۲۱ هـ . ق .)

ج ۱۳ ص ۲۹۲ :

## الْمِلَّةُ الثَّلَاثَةُ

المجوسية: وهي الملة التي كان عليها الفرس ومن دان بدينهم.

وَهُمْ ثَلَاثُ فِرَقٍ:

الفِرقة الأولى، الكيومية مرتبة . . . . و هؤلاء، انبتوا إلهًا قديمًا وسّمّوه يزدان،

و معناه الثور، يعنون به الله تعالى، وإلهًا مخلوقًا سّمّوه اهرمن، ومعناه الظلمة،  
يعنون به إبليس.

(۱) این کتاب از سنة ۱۳۴۱ هـ . ق . تا سنة ۱۳۴۸ هـ . ق . ( ۱۹۱۳ - ۱۹۲۰ م . ) در ۱۴ جلد در مصر طبع و نشر شده است .

(۲) **أبو العباس أحمد بن علي بن أحمد عبد الله الشهاب بن الجمال بن أبي اليمن القلقشندي ثم القاهري الشافعي**، ازدانشندان بزرگ مصر در عصر خود محسوب میشود. وی در سنة ۷۵۶ هـ . ق . متولد گردیده است و در شب شنبه ۱۰ جمادی الآخرة سنة ۸۲۱ هـ . ق . وفات کرده . قلقشندی منسوب است بقلقشندة که فرماید از فرأ قلیویة . در مصر، و آنرا قرقشندة نیز گویند [برای ترجمه احوال قلقشندی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ( ج ۲ ص ۱۵۲۱ - ۱۵۲۳ ) دیده شود ] .



الفرقة الثانية ، الثنوية ، وهم على رأي الكيومرثية في تفضيل النور والتحرّز من الظلمة ، إلّا أنّهم يقولون : إنّ الإثنين اللذين هما النور و الظلمة قديمان .

ج ١٣ ص ٢٩٩ - ٢٩٧ :

و يعظمون ماني بن فائن (١) : و هو رجلٌ ظهر في زمن سابور بن اردشير بعد عيسى عليه السلام ، و ادّعى النبوة و أحدث ديناً بين المجوسية و النصرانية . و كان يقول : نبوة المسيح عليه السلام ، و لا يقول نبوة موسى عليه السلام ، و قال : إنّ العالم مصنوع من النور و الظلمة ، و إنّهما لم يزالا قديمين حتّى حين سميعين بصيرين . وله أتباع يعرفون بالمانوية .

و يتبرّءون من مزدك : و هو رجل مشهور منسوب عندهم إلى الزندقة أيضاً ، ظهر في زمن قباد احد ملوك الفرس من الأكاسرة ، و ادّعى النبوة . . . و لم يزل على ذلك حتّى قتله شروان (٢) بن قباد هو و أتباعه ، و قتل معهم المانوية أتباع ماني المقسم ذكره ، و عادت الفرس إلى المجوسية القديمة .

(١) في الملل ، « ابن فائن » بالكاف .

(٢) هكذا في الاصل المطبوع .

## کتابُ المُنِيَّةِ وَالْأَمَلِ (۱)

فی تَرْجُحِ الْجَلِيلِ وَالذَّهْلِ

تأليف

أحمد بن يحيى بن المرّ تَضَى (۲)

( ۷۶۴ - ۸۴۰ هـ . ق . )

التنوية : تَسَحُّ فَرَقَ : مانوية منسوبة إلى رجل اسمه مانى "ابن وانى الحكيم السريانى" خرج آباء سابور بن ازدشير (۳) وادعى النبوة فخالفته المجوس و اشاروا على سابور بقتله فقتله بهرام بن هرمز بن سابور بعد عيسى عم و بقى مذهبه فى أتباعه .  
ومن كتبه الانجيل و شابر قان و هذه الفرقة قائمة بآلهية النور والظلمة وحياتهما و قدرتهما و امتزاج العالم منهما و تضاد سورهما و طبيعتهما فجوهر النور حسن صافى طيب الريح حسن المنظر و نفسه خيرة كريمة محبة نقاعة ليس فيها شئ من الشر و جوهر الظلمة على الضد من ذلك قالوا و كانوا فى الاول (۴) متباينين ثم امتزجا هما غير متناهيين من

(۱) فتمتى از اين كتاب در سنة ۱۳۶۶ هـ . ق . در حيدرآباد طبع شده است ولى چون بجمع مزبور دسترسى پيدا نكردم آنچه را كه كسلر (Dr. Konrad Kessler) در كتاب خود درباره مانى (Mani. Forschungen über die Manichäische Religion) . كدر سنة ۱۸۸۹ .

در برلين بطبع رسیده ، در اين باب از كتاب مذکور نقل کرده است در اینجا نقل ميشود .

(۲) المهديّ . لدين الله احمد بن يحيى بن المرّ تَضَى بن احمد بن المرّ تَضَى بن احمد بن فضل بن منصور بن المفضل بن الحجاج بن على بن يحيى بن القاسم بن يوسف الداعى ابن يحيى المنصور ابن احمد الناصر ابن الامام الهادى رالى الحقّ يحيى بن الحسين بن القاسم بن ابراهيم بن اسماعيل بن ابراهيم بن الحسن بن الحسن بن على بن ابى طالب ، از بزرگان عمده مذهب زنديقه است . وى در ماه رجب سنة ۷۶۴ هـ . ق . در شهر ذمار منوات گريده است و در ذى القعدة سنة ۸۴۰ هـ . ق . وفات کرده و قبر او در يمن ، در طغيرة حجة ، مشهور است .  
(۳) كتاب فى الاصل المطبوع . (۴) س . د فى الاول .

جهاتهما جميعاً إلا من جهة تلاقيهما، ثم اختلفوا في مكانهما فقبل الثور فوق الظلمة وقيل  
كل واحد إلى جنب الآخر وقيل الثور مرتفع إلى جهة الشمال والظلمة منعطة إلى جهة  
الجنوب، فاختلفوا في كيفية تلاقيهما فقبل بالمراساة كاتصال الظل بالشمس، وقيل  
بينهما فرجة وزعموا أن كل واحد منهما أجناس خمسة أربعة أبدان والخامس الروح  
فأبدان الثور النار والهوى<sup>(١)</sup> والرياح والماء وروحه التسميم وأنها لم تزل تتحرك في هذه  
الأربعة، وأبدان الظلمة الحريق والتواد والسموم والصبغات وروحها الدخان وتُدعى  
عندهم الهامة وسموا أبدان الثور ملثكة<sup>(٢)</sup> وأبدان الظلمة عفاريت<sup>(٣)</sup> وشياطين، و  
زعموا أن روح الثور لم تزل تنفع أبدانها وهي تنفعها وبعضها ينفع بعضاً وروح الظلمة  
على الضد من ذلك، وقال بعضهم الأرواح والاجناس حية حساسة وقبل الأرواحان فقط،  
وأبدان الثور حية حياة ظاهرة لأحياء جسد و تمييز وأبدان الظلمة ميتة فاسدة وقالوا  
كل خير فمن الثور وكل شر فمن الظلمة فقبل طبعاً وقيل اختياراً إلا أن اختيارهما  
لا يعدو ما في طبيعتهما وقيل معناه إن الثور يختار<sup>(٤)</sup> خيراً على خير والظلمة تختار شراً  
على شر، قالوا وإنما تختلف الأشياء في الحسن والقيبح بحسب أجزاء الثور والظلمة  
ولا يخلو شيء من كونه مركباً منهما، واختلفوا في الأعراض بين مثبت ونافٍ واتفقوا  
على أن المزاج وقع منه تركيب الأشياء، ثم اختلفوا أين وقع المزاج فقبل في عالم الظلمة  
دون عالم الثور وقيل بينهما، واختلفوا في سبب المزاج فقبل لأن عالم الظلمة لانهاية  
له ولم يزل يقطع جهته حتى انتهى إلى حد الثور وفي وقت المزاج، وقيل لم تزل الظلمة  
تجول في عالمها فوقعت على الثور بالخط لا بالقصد فامتزجا، وقال جمهورهم بل سببه  
أن أبدان الظلمة تشاغل عن الإضرار بروحها بعض التشاغل فنظرت الروح قرأت الثور  
فدعت أبدانها لممازجته فاجابتهما لإسراعها إلى الشر فتختلطت الظلمة صورة فيبحة من كل  
جزء من أجزائها الخمسة فلما رأى ذلك ملك عالم الثور وجه اليها ملكاً من ملائكته من  
خسة أجناس فأشرف عليها فأسرهما فاختلطت الأجزاء الثورية بأجزاء الظلمة فخالط  
الدخان التسميم فالحياة والروح من التسميم والهلاك من الدخان وخالط الحريق النار فالتفتع

(١) . ما . الثور . (٢) رسم الخطى است از « ملائكة » .

(٣) . ا . ا . عفاريت . (٤) خ . د . يختار .

من النار و القرم الحريق و خالط النور الظلمة فمِنْها تركيب الأجسام الغليظة كالذهب  
و الفضة و غيرها فما فيهما من المناقع و الحسن فمن النور و القصد من الظلمة ، و خالط  
الضباب الماء و السموم الربيع و امر ملك عالم النور بخلق هذا العالم و نبأه من تلك  
الأجزاء الممترجة لتخلص تلك الأجزاء من الظلمة فخلق السموات و الأرض بما فيهن و  
وكل ملكاً بحمل الأرض و آخر بحمل السماء و خلق الأفلاك و وكل ملكاً بإدارتها  
و سائر الشمس و القمر لاستقصاء ما في هذا العالم من النور فلا يزال يدبر استقصاءه حتى لا  
يبقى إلا أجزاء منعقدة لا يقدر على استقصائها فعند ذلك يرتفع الملك الموكل بالأرض  
و يدع الملك الموكل بالسماء فتتخط (١) الأعالى على الأسافل و تضطرم نار من تلك  
الأسافل فلا تزال تضطرم حتى يتخلص ما في عالم الظلمة من أجزاء النور التي انعقدت  
بأجزاء الظلمة ، و اختلفوا في مدة الاضطرام فقبل الف و اربعمائة و ثمانى و ستون سنة  
و قبل الف و اربعمائة و ستون فلما رأت الظلمة خلاص النور تافت للمقتال فزجرها من  
حوالها من الجنود فترجع مذعورة إلى قبر أعدائها فيسدد عليها فم القبر بسخرة و تتخلص  
من شر الظلمة ، فرع و اختلفوا فزعم بعضهم أن النور اذا تخلص من الظلمة جعل بينه و  
بينها حاجزاً من نور و ظلمة لئلا تعود فتؤذيه و زعم بعضهم أنه لا يبقى فيها شئ من  
النور لا قليل ولا كثير ، قال الحاكم و ذكر المانى فى الانجيل و الشايرقان أن ملك  
عالم النور فى سرّة ارضه و ذكر فى باب الالف من أنجيله وفى أول شايرقان أنه فى كل  
ارضه و أنه ظاهر باطن و أنه لانهاية له إلا من حيث تنهى ارضه إلى ارض عدوه و  
فرض مائى عليهم المسكنة و أن لا يقتنوا شيئاً إلا لباس السنة و قوت يوم و فرض  
المشر فى اموالهم و وضعه على ايدى و كلالته و نهى عن دخول بيت الاوثان و نهى عن  
الزنا و السرقة و ايلام الحيوان باى وجه و نهى عن التكاثر و الزرع ، و زعم يزدانبعث  
فى كتابه أن آدم أول الانبياء ثم شيث ثم نوح وبعث بالبدة إلى الهند و زرادشت إلى  
فارس و عيسى إلى الغرب ثم مائى الفرقليط خاتم النبيين و قايد انبياء اليمين و هكذا  
ذكر مائى فى كتابه و يذكرون استدلالاً فاسدة تذكرها عند الكلام عليهم ان شاء الله تعالى .

# ۷۵

فهرست نسخ خطی عربی راجع بکیمیا در آلمان<sup>(۱)</sup>

تألیف

آلفرد زیگل (Alfred Siggel)

ص ۱۱۳ :

Berlin 4198 (Ms. or. quart 115)

Bezüglich Format usf. vgl. Berlin 4198 A.

Titel und Verfasser:

کتاب مانی رسول الله

Aus dem Text:

Fol. 532 b, 21; A.:

هذا كتاب ماني رسول الله المعز عن روح الله القدس عيسى صلوات الله وسلامه عليه  
انه قال هذا السفر اني شرحت و بيئت و اختصرت و احكمت لمن فهم عني سر هذه الصنعة  
الا لهيته خذ ذهاب القشرين المكسر شوبين المتلوقين المجهول عند الجهال المعروف عند  
الحكماء الرقيق عندهم عرفه الوضع<sup>(۲)</sup> عندهم لا يعرفه هو الحجر الذي فيه طبائع اربعة  
و المزاج المعتدل و هو خير من الدنيا و ما فيها قال روح القدس يقول و لا تبذلوا الحكمة  
بغير اهلها و لا يمنعوا اهلها فيظلموهم و الا و جن<sup>(۳)</sup> علم الاعظم ينقسم على اربعة اقسام:  
الاول في معرفة الشيء و كيف هو و الثاني بعينه و ما يتعلق به و الثالث تربية هواؤه  
و تدبيره و الرابع امزاجه و هو ملاك الامر و فيه السر العظيم ...

(۱) عنوان این کتاب بالمانی چنین است :

Katalog der Arabischen Alchemistischen Handschriften Deutschlands

و در سه ۱۹۴۹ - در برلین منتشر شده است . مؤلف کتاب مطالب مذکور را از يك نسخه خطی كه

شماره و محل وجود آن را در فوق ذكر نموده است نقل کرده و هیچگونه توضیحی راجع به مؤلف كتاب

و تاریخ كتابت آن نداده است . (۲) هذا الوضع . (۳) الجن

Fol. 532b, 30 :

خذ الحجر المكرم المذكور و اوجعه نارا<sup>(١)</sup> في اناية حتى اذا رائيته<sup>(٢)</sup> لم يقطر  
ثم اعمد عليه و رده في النار ...

Fol. 533 a, 20 :

و اعلم أن المقارب المائية لابد لها من المقارب النارية حتى يتلاوها<sup>(٣)</sup> و  
يمتزجا و بصير<sup>(٤)</sup> شيئاً واحداً بعد أن كان كل واحد مضاداً لصاحبه ...

Fol. 533 b, 18; E. :

ومع ذلك لا يكون به تطل و تعجيز بل يكون فيه سكون و ثبات و رزاة و مداومة  
في العمل و القراءة و يحصل له العلم بالتجربة و القياس إن أراد الله تعالى به خيراً وهو  
أهل الصلاح و الخير إن شاء الله تعالى ...

Es folgt ein «Anhang» über Parfums, die den Planeten zugeordnet  
werden :

Fol. 533 b, 22:

تعليق في بخورات الكواكب السبعة زحل بخوره ميمة زفت جاوشير قشور  
الكنرب<sup>(١)</sup> قشور البيض المشرى بخوره لاذن ...  
... القمر بخور صندل ابيض و احمر بيض النعام سرخس قطري .  
نمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب

(١) قذ . . «نارا» . (٢) قذ . . «رائته» . (٣) قذ . . «بصير» .

# ۷۶

## کتاب

المواعظ والإعتبار<sup>(۱)</sup>

فی ذکر التعطیل والآثار

تألیف

مقریزی<sup>(۲)</sup>

(۷۶۶ - ۸۴۵ هـ. ق.)

ج ۴ [ قسمت دوم فصل ۸۸ از طبع ویت ] ص ۲۰۸ [ = ج ۲ ص ۱۷ از طبع مصر در سنة ۱۳۲۴ - ۱۳۲۶ هـ. ق. ] ( در ذکر الثوارینح النی کانت للامم قبل تاریخ القبط ) :

و لا أصحاب مانی انجیل علی حدة یخالف ما علیه التصاری من اوله الی آخره و یزعمون أنه هو الصحیح و ماعداء باطل ولهم ایضا انجیل یسمی الجیل السبعین ینسب الی بلاس<sup>(۳)</sup> و التصاری و غیرهم تشکره ...

(۱) این کتاب در سنة ۱۲۷۰ هـ. ق. در دو جلد « در بولاق » و در سنة ۱۴۲۴ - ۱۴۲۶ هـ. ق. در چهار جلد « در مصر » و قسمتی از آن « در ۷ جلد بزرگ » با ترجمه فرانسه و حواشی و تعلیقات و فهرس باعتماد گاستن ویت M. Gaston Wiet « از سنة ۱۹۱۹ - تا سنة ۱۹۲۸ هـ. ق. در قاهره » منتشر شده است. در اینجا از طبع ویت و طبع سنة ۱۴۲۴ - ۱۴۲۶ هـ. ق. نقل گردیده است.

(۲) قهی الدین ابوالعباس احمد بن علی بن عبد القادر بن محمد حبشی عینی بمبکی الأصل معروف بمقریزی. مقریزی منسوب است بمقریز که نام محله ایست در بعلبک. وی از دانشمندان و مؤرخان و محدثان بزرگ مصر محسوب میشود. مقریزی در سنة ۷۶۶ هـ. ق. متولد شده است و در سنة ۸۴۵ هـ. ق. در مصر وفات کرده ( برای ترجمه احوال مقریزی و مراجع آن « و آثار او » معجم المطبوعات » ج ۳ ص ۱۷۷۸ - ۱۷۸۲ دیده شود ).

(۳) ویت « ناشر کتاب » ( در حاشیه ۶ ص ۲۰۸ ) متذکر میشود که این کلمه بصورت های مختلف « تلامس » [ در طبع مصر که ذکر آن گذشت نیز تلامس است ] « ملامس » و بلاس آمده است و سپس میگوید « میتوان گفت که کلمه تلامس معروف تلامیف » یعنی شاگردان « میباشد ».

ج ٤ [طبع سنة ١٣٢٤ - ١٣٢٦ هـ . ق .] ص ١٦٢ (در ١ ذكر فرق الخليفة و  
أختلاف عقائدها و تباينها ) :

فأما المخالفون لعلّة الإسلام فهم عشرواثنى: الأولى الدهرية... و الثالثة الثنوية  
و هم المجوس و يقولون بأصلين هما النور و الظلمة ... و هم ثمان فرق : الكيومرية ...  
و الثنوية أصحاب الإثنين الأزلين و المانوية أصحاب ماني الحكيم ...

ج ٤ (طبع سنة ١٣٢٤-١٣٢٦ هـ . ق .) ص ١٦٣ :

و الطائفة التاسعة الزنادقة و هم طوائف منهم القرامطة ...

ج ٤ (طبع سنة ١٣٢٤-١٣٢٦ هـ . ق .) ص ١٦٧ - ١٦٨ :

أتباع ثمامة بن اشرس النخعي و جمع بين الثقات و قال العلوم كلها ضرورية  
فكل من لم يضطر إلى معرفة الله فليس بمأمور بها و هو كالبهايم و نحوها و زعم أن اليهود  
و النصارى و الزنادقة يصيرون يوم القيامة ترابا كالبهايم لا ثواب لهم و لا عقاب عليهم البتة  
لأنهم غير مأمورين أذ هم غير مضطرين إلى معرفة الله تعالى .

ج ٤ (طبع سنة ١٣٢٤-١٣٢٦ هـ . ق .) ص ١٦٩ :

و للمعتزلة أسام منها الثنوية سموا بذلك لقولهم الخير من الله و الشر من العبد .



# رسالة في تصحيح لفظ الزنديق

تأليف

ابن كمال پاشا

(متوفی در سنة ۹۴۰ هـ . ق .)

[ص ۱]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ولي التوفيق، والصلوة على النبي التفيق، محمد الهادي إلى طريق التحقيق،  
و على آله و صحبه حاة الدين الوثيق.

و بعد؛ فهذه رسالة معمولة في تصحيح لفظ الزنديق و توضيح معناه الدقيق، و ترجيح  
الكلمة الحقيق بالقبول، المطابق للقواعد و الموافق للأصول، فنقول:  
لفظ الزنديق فارسي مترب - على ما نص عليه أئمة اللغة - اسله زنده، أو زندي،  
على اختلاف القولين، و الراجع هو الأول على ما حققناه في رسالتنا المعمولة في تحقيق  
التعريب، و على الوجهين، نسبته إلى زندق.

(۱) نسخه‌ای از این رساله در **موصل** موجود است که آقای دکتر **داود الجلیلی** برای دوست  
دانشمند آقای **حسین علی محفوظ** از آن عکس برداشته است و آقای محفوظ رساله مزبور را با  
حواشی و تعلیقات محققانه برای چاپ آماده کرده است، و برای این کار تقریباً صد کتاب مراجعه نموده،  
که این کتاب جا و تحمل طبع آنرا با حواشی و تعلیقات مذکوره ندارد و امید است که بزودی با طرز  
بسیار خوبی جداگانه منتشر شود. با وجود اینکه مؤلف این رساله در بسیاری از موارد زندق بمعنی  
اعم را اراده کرده است، نه زندق بمعنی مانوی را، ولی چون مطالب آن خالی از فائده نیست و  
رساله بشماها منتشر شود فوائد آن بیشتر است تمام متن رساله با بعضی تصحیحات آقای **محفوظ**  
در اینجا نقل و طبع میشود.

(۲) **شمس الدین احمد بن سلیمان الرومی** معروف بسابن کمال پاشا و مفتی الثقلین،  
از دانشمندان بزرگ قرن ۹ و ۱۰ هجری است. گویند بیش از ۱۲۰ تألیف داشته است (برای  
ترجمه آموال **ابن کمال پاشا** و مراجع آن و آثار او **معجم المطبوعات**، ج ۱ ص ۲۲۷-۲۲۸ دیده شود).

و اما ما نقله الامام المظفر في المغرب من ابن دريد ، أن « أسله زنده » أي يقول بدوام بقاء الدهر ، فمعناه على عدم الفرق بين الزنديق و الدهري . على ما أفصح عنه بقوله قبيل هذا المنقول . « و عن ثعلب ، ليس زنديق ولا فرق بين من كلام العرب ، و قال معناه على ما يقول العامة ملحد و دهري » انتهى كلامه . و ستقف بأذن الله تعالى على الفرق بين هذه الثلاثة .

و اما الذي ذهب اليه صاحب القاموس ، من « أنه معرب زَنَ دين » فلا وجه له كما لا يخفى . و زُند اسم كتاب اظهره مزدك رئيس الفرقة المزدكية من الفرق الثنوية في زمن كسرى قباد ، و نسبت اليه أصحابه ، و هم الزنادقة . و قتله كسرى انوشيروان . و المزدكية غير المانوية أصحاب ماني بن مانى (١) الحكيم الذي ظهر في زمن شاپور بن اردشير ، و قتله بهرام بن هرمز بن شاپور ، بعد مبعث عيسى عليه السلام ، صرح بهذا كله الاملي في ابتكار الافكار .

و الامام الرازي (٢) لم يصب [ من ] في عدم الفرق بين المانوية و المزدكية حيث قال في تفسيره الكبير الموسوم بمفاتيح العلوم (٣) : « الزنادقة [ هو ] (٤) المانوية ، و كانت (٥) المزدكية يستون بذلك و مزدك هو الذي ظهر [ في ] (٤) أيام قباد [ و كان موبدان موبد . أي قاضي القضاة للمجوس ] (٤) و زعم أن الأموال و الحرم مشتركة و أظهر كتاباً سقاء زُند [ و زعم أن فيه تأويل الايستا ] (٤) و هو كتاب المجوس الذي جاء به زرادشت ، الذي يزعمون أنه نبينهم ، فنسب أصحاب مزدك إلى زُند ، [ فقبيل : زندي ] (٤) و عرّبت الكلمة ، فقبيل [ للواحد ] (٤) : زنديق ، [ و للجماعة زنادقة ] (٤) ، إلى هنا كلامه . ثم إنه لم يصب في قوله « و هو كتاب المجوس (٦) » ، لأنه فرق بينهما على ما ستقف عليه بأذن الله تعالى .

(١) كذا في الأصل .

(٢) كذا في الأصل و چنانکه آفای محفوظ در تعلیقات خود متذکر شده است شاید خوارزمی باشد .

(٣) تفسیر امام فخر رازی بنام مفاتیح الغیب است و مفاتیح العلوم از خوارزمی میباشد .

(٤) عبارات و کلمات مبان دو قلاب را آفای محفوظ از مفاتیح العلوم بر متن افزوده است و متن

مفاتیح العلوم در این باب در س ۱۷۹ - ۱۸۰ همین کتاب مندرج میباشد .

(٥) در اصل : « کان » . (٦) در اصل : « المجوسی » .

نُتِمَ أَنَّ المَجُوسَ غيرَ الثَنَوِيَّةِ ، و إنَّ شاركوهم في أصل الشِّركِ .  
قال الأملدِي في ابتكار الأفكار : « و أمَّا الثَنَوِيَّةُ ، فهم فِرَقٌ خمسة :

الفرقة الأولى : المَانَوِيَّةُ .

الفرقة الثانية : المَزْدَكِيَّةُ .

الفرقة الثالثة : الدِيَصَانِيَّةُ (١) .

الفرقة الرابعة : المَرْقُونِيَّةُ .

الفرقة الخامسة : الكِنُيَوِيَّةُ .

و أمَّا المَجُوسُ ، فقد اتفقوا أيضاً على أنَّ أصل العالم ، النُّورُ و الظُّلُمَةُ ، كمنهَبِ الثَنَوِيَّةِ . و قد اختلفوا و تفرَّقوا فِرَقاً أربَعاً :

الفرقة الأولى : الكِيُومَرِيَّةُ .

الفرقة الثانية : الزُّرَوَانِيَّةُ .

الفرقة الثالثة : المَسِيحِيَّةُ (٢) .

الفرقة الرابعة : الزُّرَادُشْتِيَّةُ . انتهى .

و بهذا التفصيل ، نبيِّن أنَّ صاحب المَوَاقِفِ ، لم يصب في قوله : « و اعلم أنَّه لا يخالف في هذه المسألة - يعني مسألة التَّوْحِيدِ - إلَّا الثَنَوِيَّةُ » .

و كذا الشَّরিْفُ (٣) الفاضل ، لم يصب في قوله : « و المَجُوسُ منهم - يعني من الثَنَوِيَّةِ - ذهبوا إلى أنَّ فاعل الخير ، هو يَزْدَانُ ، و فاعل الشرِّ ، هو أَهْرَمَانُ (٤) و يعنون به الشَّيْطَانُ » ، لما عرفت أنَّ المَجُوسَ بغير فهم مغايرة لفرق الثَنَوِيَّةِ و إنَّ شاركوهم في أصل الشِّركِ . و لما كان دين الزَّنَادِقَةِ خارجاً عن الأدبَانِ السَّمَاوِيَّةِ كُلِّهَا ، و ما في كتابهم من إباحة الأموال و النساءِ ، و الحكم باشتراك النَّاسِ فيهما ، كانترا كهم في الماء و الكَلْبُ ، مخالفاً للمكتب الإلهيَّةِ كُلِّهَا ، سَمَّى العرب زنديقاً ، و نسب إلى كتابهم ، كلَّ من خرج عن الأدبَانِ

(١) در أصل : « الزَّيْصَانِيَّةُ » .

(٢) در أصل : « المَسِيحِيَّةُ » .

(٣) علي بن محمد حرجاني متوفى در سنة ٨١٦ هـ - ق .

(٤) در شرح المواقف ، ج ٨ ص ٤٤ ، « أَهْرَمَنْ » .

التحاویة بالإنکار لواحدٍ أو أكثر من أصول الدین التي اتفق عليها الأدیان السماویة كلها، سواء كان ما أنكره، وجود الباری، فیوافق الذهری، ولهذا لم یفرق بینہ و بین الذهری فی إطلاق العامة - علی ما سبق بیانه - أو وحدته، و لهذا قال **الجوهری فی الصحاح**: «الزندیق من الثنویة»، أو علمه و حکمته، كما فی قول ابن الراوندي:

کم عاقل عاقل أعیت هذا به      و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا  
هذا الذي ترك الأول هام حائرة      و سیر العالم التحریر زنديقا

یعنی، لو كان العالم (۱) صائماً حکيماً، لما كان العاقل ردي الحال و الجاهل رخي البال، و اما ابطالان الکفر، و اعلان الإسلام، فقصده لا یناسب المقام، كما لا یخفى علی ذوی الافهام.

[ص ۳] فالشارحان الفاضلان، العلامة **التقازانی**، و **الشریفة الجرجانی**، لم یصیبا فی اعتبار ابطالان الکفر هنا، علی ما صرحا به فی شرحهما للمفتاح، حيث قالوا: «زندیقا ای مبطنا للکفر نافياً للمنافع الحکیم». و قال **العلامة شیرازی** (۲) فی شرحه (۳): «[زندیقا] لا مبطنا للکفر، علی ما قبل، لأنه اصطلاح الفقهاء. اللهم إلا أن یقال: يجوز أن یكون (۴) الشاعر [قال] علی اصطلاحهم، لکنه لا یناسب المقام. بل قائل بالتور و الظلمة، و علی ما قال (۵) فی **الصحاح**: الزندیق (۶) من الثنویة، و هو معرب، و الجمع الزنادقة، و الهاء عوض من (۷) الیاء المحذوفة و أصله الزنادیق، و قد تزندق، و الاسم الزندقة. أو نافياً للمنافع الحکیم قائلًا: لو كان له وجود لما كان الأمر کذا و هذا أنسب بالمقام من حيث العرف، إلی هنا کلامه، و لقد أصاب فیما قاله أولاً و آخرًا، إلا أنه لم یصب فی قوله: «بل قائل بالتور و الظلمة و لهذا قال فی **الصحاح**، لا فی التعلیل ولا فی المعلل، كما لا یخفى علی من تأمل».

(۱) در اصل چنین است و شاید «لو أن للعالم» و یا «لو كان للعالم» درست باشد.

(۲) **قطب الدین محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی** که در سنه ۷۱۰ هـ. ق. وفات کرده است.

(۳) این شرح بمفتاح المفتاح موسوم است.

(۴) در اصل، «یقول».

(۵) در اصل، «ولهذا قال».

(۶) در اصل، «و الزندیق».

(۷) در اصل، «من».

و قد أصلح العلامة التفتازانى ، فى التعبير عن هذا الوجه من الخلل حيث قال :  
 « اى قائلا يا لهين ، احدهما خالق الخير ، والثانى خالق الشرور و القبايح » .  
 وزاد عليه الشريف الجرجانى فى شرحه للمفتاح : « فنسب مثل هذه الأمور  
 الى خالق الشرور ، و هو مذهب المجوسى (۱) » انتهى كلامه .

و بالجملة : الزنديق فى لسان العرب ، يطلق على من ينفى البارى (عالى) ، وعلى  
 من ينبت الشريك له ، وعلى من يشكر حكمته ، غير مخصوص بالأول ، كما زعمه ثعلب ،  
 ولا بالثانى كما هو الظاهر من كلام الجوهري . و الفرق بينهم وبين المرتد ، أنه قد لا  
 يكون مرتداً ، كما إذا كان زنديقا أصلياً ، غير منتقل عن دين الاسلام .

و المرتد قد لا يكون زنديقا ، كما إذا ارتد عن دين الاسلام ، و ندين بواحد  
 من الأديان السماوية الباطلة . و قد يجتمعان فى مادة ، كما إذا كان مسلماً فترندق ،  
 فالنسبة بينهما عموم و خصوص من وجه . هذا بحسب اللفظ .

اما بحسب اصطلاح أهل الشرع ، فالفرق بينهما أظهر ، لأنهم اعتبروا فى الزنديق  
 أن يكون مبطناً للكفر على ما نقلناه عن العلامة الشيرازى فيما سبق . وسيأتى فى كلام  
 العلامة التفتازانى أيضاً ما يوافق .

و ذلك القيد غير معتبر فى مفهوم المرتد ، فانسع (۲) دائرة الفرق ، ومع هذا فالنسبة  
 بينهما على حالها . وفى الزنديق قيد آخر اعتبره . أيضاً . أهل الشرع . وبه . أيضاً . يفارق  
 المرتد ، و هو أن يكون معترفاً بنبوة نبيتنا عليه السلام . صرح به العلامة التفتازانى فى  
 شرحه للمقاصد حيث قال فى تفصيل فرق الكفار : « قد (۳) أظهر أن الكافر اسم لمن لا إيمان  
 له ، فإن أظهر الإيمان ، خص باسم المنافق ، و إن طرأ كفره بعد الإسلام ، خص باسم  
 المرتد لرجوعه عن الإسلام . و إن قال بلآهين أو أكثر [ص ۴] خص باسم المشرك ،  
 لإثباته (۴) الشريك فى الألوهية . و إن كان متديناً ببعض الأديان و الكتب المنسوخة ،  
 خص باسم الكتابى ، كاليهودى (۵) و النصرانى (۶) . و إن كان يقول بقدوم الدهر و استناد

(۱) در اصل چنین است و ظاهرأ « المجوس » درست میباشد . (۲) کذا فى الاصل .

(۳) در اصل ، « وقد » . (۴) در اصل « لا اثبات » . (۵) در اصل ، « كاليهود » .

(۶) در اصل ، « و النصرانى » .

الموادث اليه ، خص باسم الدهري ، وإن كان لا يثبت الياري (تعالى) خص باسم المعقل ، وإن كان مع اعترافه بنبوته النبى [صلى الله تعالى عليه وسلم] (۱) و اظهاره عقائد (۲) الاسلام ، يملن عقائد هي كفر (۳) بالاتفاق ، خص باسم الزنديق ، وهو فى الأصل منسوب الى زندق ، اسم كتاب اظهره مزدك فى ايام قباده ، وزعم أنه تأويل كتاب المجوس الذى جاء به زردشت (۴) الذى يزعمونه (۵) نبىهم ، الى هنا كلامه . إلا أن أهل الشرع إنما اعتبر [وا] القيد المذكور فى الزنديق الاسلامى ، لا فى مطلق الزنديق ، لأنه قد يكون من المشركين ، وقد يكون من أهل الذمة ، على ما ستقف عليه إن شاء الله تعالى .

فالعلامة (۶) المذكور (۷) لم يحسن فى تفصيله الزنديق عن سائر الفرق بوجه مخصوص ببعض أقامه ، ثم إن قوله « بالاتفاق » إشارة الى فرق آخر بينه وبين المرتد ، وهو أن الكفر الطارى المعترف فى حد المرتد ، لا يلزم أن يكون مجمعا عليه . ولذلك ترى الاختلاف بين الأئمة فى بعض المرتد [بن] بخلاف الكفر المضمر المعترف فى حد الزنديق .

ثم إنه بفرقه بين الدهري والمعقل ، قد ردة على صاحب المواقف ، وذلك أنه قال فى تفصيل الكفار : « الإنسان إما معترف بنبوته محمد [صلى الله تعالى عليه وسلم] (۸) أو لا . والثانى ، إما معترف بالنبوته فى الجملة ، وهم اليهود والنصارى وغيرهم . يعنى : المجوس ، فإنهم معترفون بالنبوته ، حيث زعموا أن زردشت الحكيم نبى . وإما غير معترف بها . أصلاً . وهو إما معترف بالقادر المختار ، وهم البراهمة ، أو لا ، وهم القرية . وكان الشريف الجرجانى لم يتفطن للردة المذكور ، حيث لم يتعرض له فى شرحه . ثم إن صاحب المواقف ، لم يصب فى زعمه أن فرق البراهمة عن سائر الفرق ، بأنكلهم النبوة على الإطلاق ، و اعترافهم بالقادر المختار ، لأن منهم من لا يشكر أصل النبوة . على ما صرح به الأصل فى ابيكار الافكار . حيث قال : « فذهب البراهمة والمبائنة والتناسخية الى امتناع البعث عقلاً ، إلا أن من البراهمة من اعترف برسالة هرمس و

(۱) در أصل ، « عليه السلام » . (۲) در اصل ، « شعائر » . (۳) در اصل ، « عقائده كفر » .

(۴) در اصل ، « زردشت » . (۵) در اصل ، « يزعمون » . (۶) أى ، المتفازانى .

(۷) در اصل ، « المذكورة » . (۸) در اصل ، « عليه السلام » .

غازيمون (۱) و هما : شيث و اديس دون غيرهما . و من هنا يبين أن صاحب المواقف و العلامة التفتازاني ، لم يحسنا في تفصيل فرق الكفار حيث تركا ذكر الصابئة و التناسخية ، و هما من أصولهم العظيمة .

و أما الفرق بين الزنديق و المنافق ، مع اشتراكهما في أبطلان الكفر [ ص ۵ ] ، أن الزنديق معترف بنبوة نبيتنا (عليه السلام) دون المنافق . و هذا الفرق بين الزنديق من أهل الإسلام و المنافق المصلح (۲) .

و أما الفرق بين الزنديق و الدهري ، فيما ذكرنا : أن الدهري ينكر استناد الحوادث إلى الصانع المختار ، بخلاف الزنديق .

و أما الفرق بينه و بين الملحدين الذي هو أيضا من زمرة الكفرة - على ما دل عليه قول حافظ الدين الكردي ، في فتاواه الشهيرة بالبرازية : « لو قال أنا ملحد بكفر » ، فيما مر أن الاعتراف بنبوة نبيتنا عليه السلام - معتبر فيه دون الملحدين ، و إن لم يكن الاعتراف به أيضا معتبرا فيه . و بأن القول بوجود الصانع المختار ، معتبر فيه ، دون غيره ، و إن لم يكن القول بالعدم - أيضا - معتبرا فيه .

و بهذا ، أي بعدم اعتبار القول بعدم الصانع المختار في الملحدين ، يفارق الملحدين الدهري . و إن لم يفرق الإمام ثعلبي بينهما - على ما وقفت عليه فيما سبق - لأنه من أئمة اللغة ، [ و ] قلما يتفطن للفرق الذي اعتبره أهل الشرع .

و إضمار الكفر - أيضا - غير معتبر في الملحدين ، و به يفارق المنافق .

و الإسلام السابق - أيضا - غير معتبر فيه ، و به يفارق المرتد .

فهو ، من مال عن التهج المستقيم ، و عدل عن سنن الشرع القويم ، إلى جهة من جهات الكفر ، و نحو من أنحاء الضلالة ، أي نحو كان . من (ألحد) ، بمعنى مال . يقال : ألحد في دين الله أي جار و عدل .

(۱) در اصل چنین است و در الملل و التحل ( طبع سنة ۱۳۴۷ هـ . ق . در حاشیه الفصل

تأليف ابن حزم ) ، حاشیه ص ۷۷ ج ۲ ، « غاذايمون » ، و حاشیه ص ۷۹ ، « غاذايمون » ، و در

بيان الاديان ص ۱۲ و در الفهرست ، طبع مصر ، سنة ۱۳۴۸ هـ . ق . ، ص ۴۷۹ ، « غاذايمون » .

(۲) کذا فی الأصل .

ومنه : « [فيل الدهري\* ، قال عليه السلام:] (١) ما بين منبري وروضتي ، روضة من روض الجنة ، فقال الدهري\* هذا « نرى المنبر و القبر ، ولا نرى الروضة ، يكفر . » من الخلل ، فتأمل .

و اما نيسر الفراغ بمون الله تعالى عن تصحيح لفظ التزديق ، وتوضيح معناه لغة و شرعا ، فلنشرع في بيان حكمه ، فنقول و بالله التوفيق :

اعلم أن التزديق لا يخلو عن أن يكون معردا داعيا إلى الضلال ، أو لا يكون كذلك . و الثاني ، ما ذكره صاحب الهداية ، في التجنيس حيث قال في فصل حكم الزنادقة ، نقلا عن عيون المسائل ، للفقهاء أبي الليث : « الزنادقة على ثلاثة أوجه : إما أن يكون زنديقا من الأصل على الشرك ، أو يكون مسلما فتردق ، أو يكون ذميا فتردق .

ففي الوجه الأول ، ترك على شركه ، يعني إن كان من المعجم : لأنه كافر أصلي . و في الوجه الثاني ، يعرض عليه الإسلام ، فإن أسلم ، فيها ، و لا تقتل ، لا تهمرتد . و في الوجه الثالث يترك على حاله ، لأن الكفر ملة واحدة . « إلى هنا كلامه . و إنما قال : « يعني إن كان من المعجم » لأن المشرك من العرب لا يترك على شركه . على ما بين في موضعه . من أن الحكم فيه ، إما الإسلام ، أو السيف . و قوله في الوجه الثاني : « يعرض ... الخ » صريح في أن التزديق الإسلامي ، لا يفارق المرتد في الحكم ، وقد انتهت على ذلك .

و إذا لم يكن [مر ٦] داعيا إلى الضلال ، ساعيا في إفساد الدين ، معروفا به ، و الأول لا يخلو من أن يتوب بالاختيار ، ويرجع عما فيه قبل أن يؤخذ ، أو لا و الثاني يقتل دون الأول .

قال الفقيه (٢) : إذا تاب السارق قبل أن يؤخذ ، يقبل توبته ، ولا يقتل ، وإن أخذ ثم تاب ، لم تقبل توبته و كذا التزديق المعروف الداعي .

(١) عبارة بيان دو قلاب را آقاي محفوظ از كتاب فتاوى البرازية اقروده است .

(٢) شايد مقصود «أبو الليث» سابق الذكر باشد .



وقال الإمام القاضي **فخر الدين** ، قاضيهان : « و الفتوى على هذا القول » .  
 وإِنما قال : « على هذا القول » ، لأنَّ هنا قولاً آخر ، ذكره **حافظ الدين الكردي** ،  
 في فتاواه بقوله : « [الشاعر] (١) لا يستتاب ، ويقتل ، والزنديق - عند الإمام الثاني - (يعنى :  
 أبويوسف - رضه - ) يستتاب . » انتهى .

أراد بالاستتابة ، طلب التوبة ، وذلك دليل على القبول ، و مرادهم من قبولها ،  
 قبولها قضاء باطلاق التائب ، لا قبولها عند الله - تع - لأنَّه أمر لا علم لنا به .

و بما قررنا ، تبين ما فى كلام **الاملى** ، حيث قال ، فى **ابكار الافكار** : « فَإِنْ  
 قيل : فمن قضيتهم (٢) بكفره ، من أهل الأهواء ، ما حكمهم فى متابعتهم ، وقتلهم ، وتوبتهم ؟  
 و ما حكم أموالهم ؟ قلنا حكمهم ، حكم المرتدين ، فلا تقبل منهم جزية ، ولا تؤكل  
 ذبائحهم ، ولا تنكح نسائهم ، ولا دية على قاتل واحد منهم . و إنَّ لحق واحد منهم -  
 بدار الحرب - و سبى ، لا يشرى . »

ولو تاب واحد منهم ، فَإِنْ كان ذلك ابتداء منه - من غير خوف - قبلت توبته ، و  
 إنَّ كان ذلك خوفاً من القتل - بعد الظهور على بدعته - فقد اختلف فى قبول توبته ، فقبلها  
**الشافعى** و **ابو حنيفة** . ومنع ذلك **مالك** ، و بعض أصحاب **الشافعى** ، و هو اختيار الاستاذ  
**ابو اسحق** . و لو قتل واحد منهم ، أو مات فعالة محتمس عند **الشافعى** ، و **ابى ح** (٣) .  
 وعند **مالك** ماله كله فى ' لاخس فيه لأهل الخمس . ' (إلى هنا كلامه) من الغل ، فى  
 نقله حكم الزنديق ، على مذهبنا فتأمل .

فإنَّ قلت كيف يكون الزنديق معروفاً ، داعياً إلى الضلال ، وقد اعتبر فى مفهومه  
 الشرعى ، أن يهطن الكفر ؟

قلت : لا بعد فيه ، فَإِنْ الزنديق ، بمؤ كفرة ، و برؤج عقيدته الفاسدة ، ويخرجها  
 فى الصورة الصحيحة ، و هذا معنى إبطانه الكفر ، فلا يشفى إظهاره الدعوة إلى الضلال ،  
 وكونه معروفاً بال [لال] . فَإِنْ قلت : أ ليس المفهوم من كلام العلامة التفتازانى (فى

(١) كلمة «الشاعر» از فتاوى البزازية افزوده شده است .

(٢) در اصل ، « قضيتهم » . (٣) مضمود : « أبو حنيفة » است .

**التلویح** ، حیث قال ، فی بیان رخصة **ابی حنیفة** فی إسقاط التَّظْم (۱) القرآنی : « و قبل من غیر تعمّد ، و إلا کان (۲) مجنوناً فیداوی ، أو زنديقا فيقتل » ، أن يقتل الزنديق حتماً ؟ قلت : لا ، لأن المراد ، أنه يقتل ، إن أمر على الزنديقية ، كما أن المراد فی مقابلة أنه يداوی إن قبل الصلاح ، إلا أنه اختصر فی الكلام ، فاختصر على قدر الحاجة فی المقام ، فإن بیان حکم الزنديق غیرهمم هناك .

و إذا تقرّر ما قدّمناه من بیان المعنى الشرعى للزنديق ، و حکمه [ ص ۷ ] ، فنقول : إن الرجل الشهير **بالتفايض** ، المقبوض روحه بأمر القابض فتوحه (۳) ، كان زنديقاً - على التعريف الفقهي للزنديق ، المنقول فی شرح المقاصد - و كان داعياً إلى الضلال ، معرّفاً بالاضلال ، ساعياً فی فساد الدین المتین ، على ما اشتهر وثبت بشهادة ثقات من العدول ، و نفاة من الفحول ، و قد مرّ فی المنقول عن **الفتاوى الحنافية** : أن الفتوى على وجوب قتل من كان كذلك .

و المعجب متّين وقف على حاله ، و تأمل فی مآله ، و انكشف عنده وجهها ضلاله و إضلاله ثم تردّد فی امره ، و ابى عن الحكم بقتله ، و انزل عن جمع من أرباب القلم ، و أصحاب السيف ، الذين سعوا فی إحياء الدین ، و إفناء رؤيس المفسدين ، كيف يدعى لنفسه كعباً شامخاً فی علم الفتوى ؟! و لا يستحى من الخلائق ؟! أو قدما راسخاً فی علم الفتوى ؟! و لا يخاف من الخالق !

تمت الرسالة الكمالية بعون الرزاق .

(۱) در اصل ، « الفاظ لزوم العلم » ، و تصویب آن بعبارة فوق از آقاى **محفوظ** است . (۲) در اصل ، « لكان » . (۳) بنابر تحقیق آقاى **محفوظ** مقصود **القابض العجمی** است که در زمان سلطان سلیمان قانونی از علماء اهل سنت در ترکیه بوده و « الطريقة الجمنیسیة » را بوجود آورده و عیسی را بر محمد ص تفضیل میداده و این کمال پاشا ، مؤلف این رساله ، در هشتم صفر سنه ۹۳۴ هـ ق . (= ۳ تشرین ثانى سنه ۱۵۲۷ م ) بقتل او فتوى داده است و وی در روز بعد از آن بقتل رسیده . (۴) ظاهراً مقصود سلطان سلیمان قانونی است .

الْمُنْتَعَبُ الْجَلِيلُ مِنْ تَعْجِيلِ مَنْ حَرَفَ الْإِنْجِيلَ<sup>(۱)</sup>

تأليف

الشيخ أبو الفضل السمودي المالكي

(متوفى بعد از شوال سنة ۹۴۲ هـ . ق .)

ص ۲۰۲-۲۰۳ (در «الباب التاسع» فی المعهود من فضائح النصارى واليهود ...):  
فضيحة أخرى ترك طوائف من النصارى أكل اللحم في صيامهم وحرّموه و ذلك  
مما أحدثوه بالرأى بعد المسيح وتلاميذه فاتحلوا مذهب المانوية أصحاب ماني الزنديق.  
قال الشاعر في المانوية:

(۲) تركنا اللحم<sup>(۴)</sup> للإفلا س و القلّة و الضيق

فقالوا مانويتين بقول غير تسحق

و لو مَرَّ بنا ماني<sup>(۱)</sup> آكلناه على الريق

و قد آكل الأنبياء والتّجباء من عباد الله اللحم واغتنوا به فلو كان لتحريمه أصل  
معتبر لذكر في مبرّاتهم .

(۱) از طبعی که باعتناء F. J. Van Den Ham . در سنة ۱۸۹۰ م . در لیبدن منتشر شده است  
نقل گردیده . در طبع مزبور عنوان کتاب ذکر نشده است و در مقدمه لاتینی آن نام مؤلف «ابو الفضل  
المالکی السمودی» آمده . اما مؤلف **معجم المطبوعات** عنوان فوق را ( درج ۲ ص ۱۷۴  
از کتاب خود ) ذکر کرده است و بنقل از **حاجی خلیفه** گوید **مالکی** در شوال سنة ۹۴۲ هـ . ق .  
از تألیف کتاب خود فراغت یافته و نسبت مؤلف را بجای «السمودی» «السودی» آورده است .  
(۲) M «الوافر» ، (۳) B «الزخوم» ، (۴) A «ولو مَرَّ ماني» .

# ۷۹

## كشَفُ القَانُونِ (۱)

عن

أَسَامِي الكُتُبِ والقُنُونِ

تأليف

حاجي خليفة (۲)

(۱۰۰۴ - ۱۰۶۷)

ج ۱ ص ۲۴۴:

ارتقک هو اسم کتاب مانی النقاش و يقال له دستور المانی فيه صور غریبة و نقوش عجيبة.

ج ۳ ص ۱۴۸:

الخط المانوی مستخرج من الفارسی و السریانی استخرجه مانی کما أن مذهبه مرگب من المجوسية و النصرانية و حروفه زائدة على حروف العربية و هذا القلم يكتبون به قدماء أهل ماوراء النهر كتب شرائعهم.

---

(۱) ازطبعی که باعتناء فلوگل (Fluegel (Gustave Leberecht از سنة ۱۸۳۰ م . تا سنة

۱۸۵۸ م . با ترجمه لاتینی . در ۷ جلد بزرگ . در لایپزیک منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی قسطنطنی معروف بحاجی خلیفه از دانشمندان بزرگ

و وزیر مالیه زمان سلطان مراد رابع بوده است . وی در سنة ۱۰۰۴ هـ . ق . در قسطنطنیه متولد

گردیده است و در سنة ۱۰۶۷ هـ . ق . در همان جا وفات کرده (برای ترجمه احوال حاجی خلیفه .

و مراجع آن و آثار او . معجم المطبوعات . ج ۱ ص ۷۳۲ - ۷۳۴ . دیده شود ) .

## شفاء الغلیل (۱)

فیما فی کلام العرب من الذخیل

تألیف

شهاب الدین أحمد الخفاجی (۲)

(۹۷۷ - ۱۰۶۹ هـ . ق .)

ص ۱۱۲ :

زندیقی لبس من کلام العرب إنما تقول العرب رجل زندق وزندقی آی شدید  
البخل. وإذا أرادوا ما تقول له العاقبة ملحد قالوا دهری. وإذا أرادوا المسن قالوا دهری  
بالضم للفرق بينهما. والهاء فی زنادقة و فرائضة عوض عن الیاء عند سیوییه (۳). قال ابو حاتم  
هو فارسی معرب زنده کرد آی عمل الحیاء لا آیه يقول ببقاء النهر ودوامه وقال الریاشی  
هو مأخوذ من قولهم رجل زندقی آی تنکار فی الأمور. وقال غیره معرب زندق آی الحیاء.  
وقیل هو معرب زندی آی متدین بکتاب یقال له زندق ادعی المجوس آیه کتاب زرادشت.  
ثم استعمل فی العرف لمبطن (۴) الکفر وهم أصحاب هز ذلك الذی ظهر فی آیام قباذ بن فیروز.  
وقال الجوهری الزنادقة التثویة وزندق الرجل والاسم الزندقة. وفی القاموس هو معرب  
زن دین وقیل هو وهم والصواب معرب زنده. وفی المغرب هو من لا یؤمن بالوحدانیة و

(۱) در معجم المطبوعات نام این کتاب شفاء الغلیل آمده است. در اینجا از طبعی که درست  
۱۲۸۲ هـ . ق . در مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) شهاب الدین احمد بن محمد بن عمر الخفاجی . از دانشمندان و ادیبان بزرگ حنفی  
مذهب مصر در قرن یازدهم هجری محسوب میشود . وی در سنه ۹۷۷ هـ . ق . در مصر متولد گردیده  
است و در سنه ۱۰۶۹ هـ . ق . در همانجا وفات کرده ( برای ترجمه احوال خفاجی و مراجع  
آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۸۳۰ - ۸۳۲ دیده شود ) .

(۳) کتاب سیوییه طبع بولاق ، سنه ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ هـ . ق . ، ج ۱ ص ۸ دیده شود .

(۴) ط : هـ المبطنی .

الآخرة . وعن ثعلب هو والملحد الدهري . وعن ابن دريد هو القائل بدوام الدهر معرب  
 زفله كتاب لمزدك وخطأ بعضهم من قال إنه معرب زندي لأن الياء لمطلق النسبة  
 والهاء لثبته مخصوصة مثل بنجته وبنفسه وليس بشئ . و لعبد الوهاب البغدادي :

بغداد دارٌ لأهل المال طيبة	وللمقاليس دار الضنك والضيق
أصبحت فيها مضاها بين أظهرهم	كأنني مصحف في بيت زنديق
و في المثل أطرف من زنديق .	

ص ١٥٢ - ١٥٣ :

ظرف بفتح فسكون والعامة تضمه وهو خطأ وقالوا من الظرف جود المهدي  
 بالظرف و يقال في المثل : ظرف زنديق . قال أبو نواس : فيه منّ و ظرف زنديق .  
 لما كان الزنديق لا يمتنع من شئ نسب إلى الظرف لمشاغفته على كل شئ وقلة خلافه  
 إذ لا يخاف الله تبارك وتعالى . وكان يحيى بن زياد الحارثي الزنديق ظريفاً فكان مطيع بن  
 أياس إذا رأى ظريفاً قال : هو والله أطرف من زنديق يعني يحيى قاله الصولي .

شرح اصول کافی<sup>(۱)</sup>

تألیف

ملا صالح مازندرانی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۱۰۸۱ هـ . ق .)

## در شرح کتاب التوحید

در شرح عبارت : قال حدثني علي بن ابراهيم بن هاشم عن أبيه عن الحسن بن ابراهيم عن يونس بن عبد الرحمن عن علي بن منصور قال قال لي هشام بن الحكم كان بمصر زنديق :

الزنديق معرب و الجمع الزنادقة و الهاء عوض عن الياء المحذوفة و الأصل الزناديق وقد تزندق و الاسم الزندقة و المراد به الكافر التافى للصانع و يطلق على الثنوية و هم الذين يقولون بأن التور و الظلمه هم المدبران للعالم المؤثران فيه و منشأ شبهتهم أنهم وجدوا العالم متفين خيرا و شرا و هما ضدان فانكروا أن يكون فاعل واحد يفعل الشيء و ضده فأنبتوا للخير مانعا و سقوه يزدان و للشر مانعا و سقوه اهرمن و على الدهرية ... و في مفاتيح العلوم أن الزنادقة هم المانوية و كان المزدكية يسمون بذلك و مزدك هو الذي ظهر في أيام قباد و زعم أن الاموال و الحرم مشتركة و اظهر كتابا سماه زلله او هو كتاب المجوس الذي جاء به زردشت الذي يزعمون أنه نبي فنسب أصحاب مزدك إلى زلله و اعربت الكلمة فقل زنديق و قيل هذه الكلمة معرب زن دين يعني كأن دينه دين المرأة في الضعف و هو ضعيف .

(۱) برای ترجمه احوال مؤلف این کتاب و مراجع آن و خصوصیات کتاب مزبور فهرست کتابخانه مدرسه عالی سیهسالار تألیف آقای ابن یوسف شیرازی ج ۱ ص ۲۵۸ - ۲۶۰ و کتاب کشف الحجب و الاستار عن اسامی الکتب و الاسفار تألیف اعجاز حسین ص ۴۴۷ دیده شود . در اینجا از نسخه کتابخانه دانشکده حقوق نقل شده است و ضمیمه باید از دست دانشمند آملی محمد تقی دانش پژوه نشر کنیم که مرا به مطالب این کتاب درباره مانویات متوجه کرد .

(۲) حسام الدین محمد صالح بن احمد مازندرانی .

بحار الانوار<sup>(۱)</sup>

تألیف

مجلسی (محمد باقر)<sup>(۲)</sup>

(متوفی در ۲۷ رمضان سنه ۱۱۱۰ و با در سنه ۱۱۱۱ هـ. ق.)

ج ۲ ص ۱۶ (در قسمت «اثبات الصانع...»):

مناظره زندیق مصری با امام جعفر صادق<sup>ع</sup>، بنقل از کتاب التوحید تألیف صدوق، مندرج است که بنقل از کتاب مزبور در جای دیگر ذکر خواهد شد.

ج ۲ ص ۱۸-۴۷، توحید المفضل مندرج میباشد که مطالب آن، درباره مانی و مانویت، در ص ۷۴-۷۵ این کتاب نقل شده است.

ج ۲ ص ۶۶ (در «باب التوحید و نفی الشریک و معنی الواحد و الاحد و الصمد»):  
بنقل از احتجاج طبرسی، بروایت هشام بن الحکم، سؤال زندیقی از امام جعفر صادق<sup>ع</sup> و جواب امام مندرج است که، بنقل از کتاب مزبور، در جای دیگر نقل میشود.  
ج ۲ ص ۶۶-۶۹ (ایضا در «باب التوحید...»):

توضیح و تحقیق أعلم أنه ع أشار فی هذا الخبر إلى إبطال مذاهب ثلاث فرق من الثنویة و لتحقيق أصل مذاهبهم لیوضح ما افاده ع فی الرد علیهم: الأول مذهب الديانة...  
الثاني مذهب المانویة أصحاب مانی الحكيم الذي ظهر في زمان شابور بن اردشير و ذلك بعد عيسى ع أخذ دينا بين المجوسية والنصرانية و كان يقول بنبوّة المسيح ع و لا

(۱) این کتاب از سنه ۱۳۰۱ تا سنه ۱۴۱۲ هـ. ق. در ۲۴ جلد در طهران منتشر شده است و بعضی از مجلدات آن چندبار بطبع رسیده. در اینجا از طبع معروف بطبع کیانی نقل گردیده است.

(۲) محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی اسفهانى معروف بمجلسی، از علماء بزرگ شیعی مذهب آواخر دوره صفویه است. وی در ۲۷ رمضان سنه ۱۱۱۰ هـ. ق. و بقولی در سنه ۱۱۱۱ هـ. ق. وفات کرده. مرحوم علامه فقید محمد قزوینی در پشت جلد ۱۴ نسخه خود، که اکنون در کتابخانه دانشکده ادبیات است، قون اول را اصح میدانند (برای ترجمه احوال مجلسی و آثار او روضات الجنات، ج ۱ ص ۱۱۸-۱۲۱، و قصص العلماء، ص ۱۶۱-۱۷۹، و کشف الحجب والایثار، ص ۲۷۶، دیده شود).



يقول نبوة موسى عليه السلام: **حكى محمد بن هرون المعروف بابي عيسى الوراق أن الحكيم**  
**عاني** زعم أن العالم مصنوع من كلب من آسطين قديمين أحدهما نور والآخر ظلمة وأنها  
أزليتان لم يزلوا ولن يزالوا وأنكر وجود شيء إلا من الأصل قديما وزعم أنهما لم يزالا  
قويين حاسنين سميعين بصيرين وهما مع ذلك في النفس والصور والفعل والتدبير متضادان  
والخير والشر متضادان معاذي الشخص والظل والنور جوهره حسن فاضل كريم صاف  
نفى طيب الريح حسن المنظر ونفسه خيرة كريمة حليلة نافعة عالمية وفعله الخير والصلاح  
والنفع والسرور والترتيب والنظام والاتفاق وجهته فوق. وأكثرهم على أنه مرتفع من  
ناحية الشمال وزعم بعضهم أنه بجانب الظلمة وأجناسه خمسة أربعة منها أبدان والخامسة  
روحها فالأبدان النار والريح والنور والماء وروحها التيسم وهي تتحرك في هذه الأبدان  
وسفاته حسنة خيرة طاهرة زكية وقال بعضهم كون النور لم يزل على مثال هذا العالم  
له أرض وجو وأرض النور لم تنزل لطيفة على غير صورة هذه الأرض بل على صورة جرم الشمس  
وشعاعها كشعاع الشمس ورائحتها طيبة أطيب رائحة والوانها ألوان قوس قزح. وقال  
بعضهم ولا شيء إلا الجسم والأجسام على ثلاثة أنواع أرض النور وهي خمسة وهناك جسم  
آخر أظلم منه وهو الجو وهو نفس النور وجسم آخر أظلم منه وهو التيسم وهو روح  
النور قال ولم يزل يولد ملائكة وآلهة أولياء ليس على سبيل المناكحة بل كما يتولد  
الحكمة من الحكيم والتطيق الطيب من الناطق وملك ذلك العالم هو روحه ويجمع عالمه  
الخير والحمد والنور. وأما الظلمة فجوهرها قبيح ناقص لثيم كدر خبيث منتن الريح  
قبيح المنظر ونفسها شريرة لثيمة سفينة ضارة جاهلة وفعلها الشر والفساد والشر والغم  
والتشويش والاختلاف وجهتها تحت وأكثرهم على أنها منعطة من جانب الجنوب و  
زعم بعضهم أنها بجانب النور وأجناسها خمسة أربعة منها أبدان والخامسة روحها فالأبدان  
هي الحريق والظلمة والسموم والضباب وروحها الدخان وهو يتحرك في هذه الأبدان. و  
أما سفاتها فهي خبيثة شريرة بخسة دنسة وقال بعضهم كون الظلمة لم يزل على مثال هذا  
العالم له أرض وجو فأرض الظلمة لم تنزل كثيفة على غير صورة هذه الأرض بل هي أكثف و  
أصلب ورائحتها كريهة انتن الروائح والوانها السواد وقال بعضهم ولا شيء إلا الجسم  
والأجسام على ثلاثة أنواع: أرض الظلمة وجسم آخر أظلم منه وهو الدخان وجسم آخر

أظلم منه وهو السموم . قال و لم يزل تولد الظلمة شياطين وعفاريت لا على سبيل المناكحة بل كما يتولد الحشرات من العفونات القذرة قل و ملك ذلك العالم هو روحه و يجمع عالمه الشر و الذميمة و الظلمة ثم اختلفت المانوية في المزاج و سببه و الخلاص و سببه قال بعضهم أن النور و الظلام امتزجا بالخبث و الاتفاق لا بالقصد و الاختيار وقال أكثرهم أن سبب الامتزاج أن أبدان الظلمة تشاغل عن روحها بعض التشاغل فنظرت الروح فرأت الأبدان على عرجة النور فأجابتها لإسراعها إلى الشر فلما رأى ذلك ملك النور وجه إليها ملكا من ملائكته في خمسة أجزاء من اجناسها الخمسة فاختلطت الخمسة النورية بالخمسة العلامية فخالط الدخان النسيم و أنما الحياة و الروح في هذا العالم من النسيم و الهلاك و الآفات من الدخان و خالط الحريق النار و النور الظلمة و السموم الريح و القباب الماء فما في العالم من منفعة و خير و بركة فمن اجناس النور و ما فيه من مضرة و شر و فساد فمن اجناس الظلمة فلما رأى ملك النور هذا الامتزاج أمر ملكا من ملائكته فخلق هذا العالم على هذه الهيئة ليخلص اجناس النور من اجناس الظلمة و إنما سارت الشمس و النجوم و القمر لاستصفاء أجزاء النور من أجزاء الظلمة هذا ما ذكره **الشهرستاني** (١) من تحقيق مذهبهم مع خرافات آخر نقلها عنهم . قال **ابن أبي الحديد** (٢) قالت المانوية أن النور لانهاية له من جهة فوق و آما من جهة تحت فله نهاية و الظلمة لانهاية لها من جهة أسفل و آما من جهة فوق فلها نهاية و كان النور و الظلمة هكذا قبل خلق العالم بينهما فرجة و أن بعض اجزاء النور اقتحم تلك الفرجة لينظر إلى الظلمة فأشرقت (٣) الظلمة فأقبل عالم كثير من النور فجاءت (٤) الظلمة ليخلص المأمورين (٥) من تلك الأجزاء و طالت الحرب و اختلف كثير من اجزاء النور بكثير من اجزاء الظلمة فاقتضى حكمة نور الأنوار و هو الباري سبحانه عندهم أن عمل الأرض من لحوم القتلى و الجبال من عظامهم و البحار

(١) مطالب شهرستاني در باره مانی و مانویت در ص ۲۴۰ - ۲۴۵ ابن کتاب مندرج است .

(٢) مطالب ابن أبي الحديد در باره مانی و مانویت در ص ۲۶۶ - ۲۶۸ ابن کتاب مندرج است .

(٣) در شرح نهج البلاغة . چنانکه در ص ۲۶۷ همین کتاب گذشت و « فأسرعت » .

(٤) در شرح نهج البلاغة ( ص ۲۶۷ همین کتاب ) « و فاجاب » .

(٥) در شرح نهج البلاغة ( ص ۲۶۷ همین کتاب ) « ليخلص المأمورين » .

من صديدهم ودمائهم و السماء من جلودهم وخلق الشمس والقمر وسيرهما لا يستصفا ما  
 في العالم من أجزاء النور المختلطة بأجزاء الظلمة وجعل حول العالم خندقا خارج الفلك  
 الأعلى يطرح فيه الظلام المستصفي (١) فهو لا يزال يزيد ويتضاعف وبكثير في ذلك الخندق و  
 هو ظلام صرف قد استصفي (٢) نور واما النور المستخلص فيلحق بعد الاستصفاء (٣) بعالم الأنوار  
 فلا تزال الأفلاك متحركة و العالم مستمرا إلى أن يتم استصفاء (٤) النور الممتزج وحينئذ  
 يبقى من النور الممتزج شيء منعقد باطل (٥) لا تقدر الثيران على استصفائه (٦) فمعد ذلك  
 تسقط الأجسام العالية و هي الأفلاك على الأجسام السافلة و هي الارضون ونفوس (٧) [نار] (٨)  
 و تضطرم في تلك الأسافل و هي المسماة بجهنم و يكون الاضطرام مقدارا ألف و أربعمائة سنة  
 فتحلل بذلك النار تلك الأجزاء المنعقدة من النور الممتزجة بأجزاء الظلمة التي عجز  
 الشمس والقمر عن استصفائها (٩) فيرتفع إلى عالم الأنوار و يبطل [العالم] (١٠) حينئذ و  
 يعود النور كله إلى حاله الأولى (١١) قبل الامتزاج و كذلك الظلمة .

اقول لتاعرفت هذا المذهب الشخيفة المزخرفة التي يقنى تقريرها عن التعرض  
 لإبطالها و تزيفها فلنرجع إلى توضيح الخبر فنقول يظهر من كلامه ع أن الدبانية  
 قالوا بقديم الطينة أي الظلمة و بحدوث الامتزاج ... و أما المانوية فيظهر من كلامه ع  
 في تقرير مذهبهم غير ما مر من نقل التأقلين لمذهبهم ولا عبرة بنقلهم فإنهم كثيرا ما ينسبون  
 أشياء إلى جماعة من الشيعة وغيرهم مما قد تعلم خلافها مع أنه يحتمل أن يكون كلامهم

(١) در شرح نهج البلاغة ( ص ٢٦٧ هـين كنات ) ، « المستصفي » .

(٢) در شرح نهج البلاغة ( ص ٢٦٧ هـين كتاب ) ، « قد استصفي » .

(٣) در شرح نهج البلاغة ( ص ٢٦٧ هـين كتاب ) ، « الاستصفاء » .

(٤) در شرح نهج البلاغة ( ص ٢٦٧ هـين كتاب ) ، « استصفا » .

(٥) در شرح نهج البلاغة ( ص ٢٦٧ هـين كتاب ) ، « شيء ينعقد بالظلمة » .

(٦) در شرح نهج البلاغة ( ص ٢٦٧ هـين كتاب ) ، « استصفائه » .

(٧) در شرح نهج البلاغة ( ص ٢٦٧ هـين كتاب ) ، « نفوس » .

(٨) كلمة « نار » از شرح نهج البلاغة افزوده شده است .

(٩) در شرح نهج البلاغة ( ص ٢٦٨ هـين كتاب ) ، « استصفائها » .

(١٠) كلمة « عالم » از شرح نهج البلاغة افزوده شده است .

(١١) در شرح نهج البلاغة ( ص ٢٦٨ هـين كتاب ) ، « الأولى » .

مرموزا وعلم أنّ مرادهم بالتور الروح وبالظلمة الجسد والتور هو الربّ تعالى ويؤيده أنّه كان الملعون نصرانيا ومذهب النصارى فى المسيح قريب من ذلك ويحتمل أن يكون ما ذكره عن مذهبها لجماعة من قدمائهم ثمّ غيروه إلى ما نقل عنهم وكون التور أسيرا للظلمة يحتمل أن يكون كناية عن عدم استقلاله فى التدبير ومعارضة أهرمن له فى كثير مما يريد وقد استدلل على بطلان مذهبهم بوجوه :

**الاول** أنّ لا يكون الناس قادرين على ترك الشرور والمساوى والمعاصى لأنّها من فعل الجسد الذى هو الظلمة ولا يتأتى منه الخير فلا يستحق أحد الملامة على الشر لكونه مجبورا عليه وقد نراهم يلومون الناس على الشرور والمساوى ، فهذا دليل على بطلان مذهبهم .

**الثانى** أنّهم يستحسنون التضرع إلى الربّ تعالى وعبادته والاستعانة به وأمثال تلك الأعمال فعل الروح الذى هو الربّ بزعمهم فكيف يعبد نفسه ويستعين بنفسه ويتضرع إليها وإن قالوا أنّه يتضرع إلى الظلمة فكيف يليق بالربّ أن يستعبد بغيره .

**الثالث** أنّه يلزم أن لا يجوز أن يقول أحد لأحد أحسنت ولا أسأت فهذا باطل اتفاقا وبدبهة وأما بيان الملازمة فلا أن الحاكم بذلك إما التور أو الظلمة إذ المفروض أنّه لا شئ غيرهما وكلاهما باطلان . أما الأول فلا أن الظاهر من هذا الكلام المغايرة بين المادح والممدوح والمفروض اتحادهما ويحتمل أن يكون هذا منبها على ما يحكم به العقل بدبهة من المغايرة بين الأشخاص مع أنّهم يقولون بأن أرواح جميع الخلق شخص واحد هو التور وهو الربّ تعالى وهذا قريب من الوحدة التى قالت به الصوفية . وأما الثانى فلا أن الظلمة فعلها الأسماء وتعدّها حسنة فكيف نحكم بقبحها ويمكن تقرير الملازمة بوجه آخر بأن يقال ظاهر أنّ التحسين والتشجيع من فعل التور ولا يتصور منه شئ منهما لأنّ المخاطب فى أسأت هو الظلمة وهو مجبور على فعل القبيح بزعمهم فلا يستحق اللوم وهو المراد بقوله ذلك فعلها . والمخاطب فى أحسنت هو التور لأنّ الحسن فعله فيتحّد المادح والممدوح .

**الرابع** أنّهم يحكمون بأن التور هو الربّ تعالى ويجب على هذا أن يكون أقوى وأحكم وأنّ من الظلمة التى هى مخلوقة ويلزمهم بمقتضى أقوالهم الفاسدة عكس ذلك

لأنَّ الأبدان عندهم من فعل الظلمة ولا تحكم بقدره الرب وعلمه وحكمته إلا بما تشاهد من تلك الأبدان المختلفة والأشجار والثمار والطيور والدواب ولا تشاهد بما يقولون من الأرواح شيئاً فيلزمهم على قياس ذلك أن تكون الظلمة إلهها قادراً حكيمًا عليماً . فقوله ع من صور مبتدأ وقوله يجب أن يكون إلهها خبره وقوله كَلَّ شَيْءٌ معطوف على قوله هذا الخلق .

**الخاص قولهم بأنَّ الثور في حبس الظلمة ينافي القول بربوبية (١) لأنَّ كونه محبوساً يستلزم عجزه ونقصه وكَلَّ منهما ينافي الربوبية كما مرَّ وما ادعوا من أنه في القيامة يقلب الثور عليها فمع أنه ينفع في دفع الفساد فهو دعوى من غير حجة وأيضاً يلزمهم أن لا يكون للثور فعل لأنَّه أسير وإن قالوا بأنَّ له أيضاً فعلاً من الخلق والتدبير فليس بأسير لأنَّ العقل يحكم بأنَّ الخالق المدبر لا بدَّ من أن يكون عزيزاً منيعاً قادراً قاهراً على كَلَّ من سواء فلما ثبت على قياس قولهم أنه أسير فيلزمهم بما قررنا أن يكون ما في العالم من الإحسان والخير أيضاً من فعل الظلمة فأنَّ حكموا بأنَّ استحالة ذلك أي كون الخير من الظلمة فقط بطل أصل كلامهم وهو الحكم بتوزيع الخلق ونبت ما قلناه أن الرب تعالى واحداً لا يشاركه ولا يضاهيه في ملكه أحد ...**

سپس ٢ بنقل از تفسیر علی بن ابراهیم ، آمده است :

ثُمَّ رَدَّ عَلَى التَّشْوِيطِ الَّذِينَ قَالُوا يَا إِلَهِينَ فَقَالَ تَعِ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهِ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهِ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ (٢) قَالَ لَوْ كَانَ إِلَهِينَ كَمَا زَعَمْتُمْ لَكُنَّا بِخَلْقَانِ فَيَخْلُقُ هَذَا وَلَا يَخْلُقُ هَذَا وَيُرِيدُ هَذَا وَلَا يُرِيدُ هَذَا وَلَطَلَبَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الْفَلْطَةَ وَإِذَا أَرَادَ أَحَدُهُمَا خَلْقَ إِنْسَانٍ وَأَرَادَ الْآخَرُ خَلْقَ بَهِيمَةٍ فَيَكُونُ إِنْسَانًا وَبَهِيمَةً فِي حَالَةٍ وَاحِدَةٍ وَهَذَا غَيْرُ مُوْجُودٍ فَلَمَّا بَطُلَ هَذَا ثَبَتَ التَّدْبِيرُ وَالصَّنْعُ لِوَاحِدٍ وَدَلَّ أَيْضًا التَّدْبِيرُ وَثَبَاتُهُ وَقَوَامُ بَعْضِهِ بِبَعْضٍ عَلَى أَنَّ الصَّانِعَ وَاحِدٌ جَلَّ جَلَالُهُ وَذَلِكَ قَوْلُهُ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ الْآيَةُ ثُمَّ قَالَ آتِنَا سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ .

ج ٢ ص ٧٢ ( باب التوحيد و نفی الشریک ... ) :

(١) ط . ٢ . ٢ . ربوبية .

(٢) آية ٩١ سورة ٢٣ ( المؤمنون ) .

بنقل از **توحید صدوق** مطالبی در ردّ ثنویان مندرج است ، که بنقل از کتاب مذکور ، در جای دیگر ذکر خواهد شد .

وسپس بنقل از کتاب **الاحتجاج** ، بر روایت **هشام بن الحكم** ، سؤال زندیقی از امام **جعفر صادق ع** و جواب امام در ردّ او ، منقول است که در جای دیگر از این کتاب ، بنقل از کتاب مزبور ، مندرج میباشد .

ج ۲ ص ۷۳ - ۷۶ :

مطالبی در ردّ ثنویت مندرج است .

ج ۴ ص ۶۹ و ۷۱ ( در « باب احتجاجات النبی صلی الله علیه وآله علی الزنادقة و الثنویة و الفرق الباطلة » ) :

احتجاجات یغمیر ص بر ثنویان ، بنقل از کتاب **الاحتجاج** ، مندرج میباشد که در جای دیگر از این کتاب ، بنقل از کتاب مذکور ، نقل شده است .

ج ۴ ص ۱۳۲ ( در « باب احتجاج الصادق علیه السلام علی الذیصائیة و مناظرته مع الزنادقة » ) :

بنقل از کتاب **الاحتجاج** ، مطالبی درباره عقاید مانویان و ردّ آنها مذکور است ، که عین مطالب مذکوره در ج ۲ ص ۶۶ ( باب التوحید و نفی الشریک ... ) میباشد و بنقل از کتاب مذکور در جای دیگر از این کتاب مندرج است .

ج ۴ ص ۱۳۹ - ۱۴۱ ( در « باب احتجاج الصادق علیه السلام علی الزنادقة و المخالفین و مناظرته مهم » ) :

احتجاجاتی در ردّ بعضی اشخاص ، که عنوان زنادقة بر آنها داده شده ، و این ابی العوجاء مندرج است .

جامع الثعرب بالطريق القريب<sup>(۱)</sup>

(مجهول المؤلف)

الزندیق هو القائل ببقاء الدهر و هو بالفارسیة زندق (۲) . والزندقه الضیق و منه الزندیق لانه ضیق علی نفسه و قال الجوهری : الزندیق من الثنویة و هو معرب و الجمع الزنادقة و الهاء عوض من الياء المحذوفة و أصله نادیق (۳) و قد تزندق و الاسم الزندقه . و لفظ سیویه الهاء فی فرادقة (۴) و فرازته (۵) عوض من الياء فی زندیق و فرزین . قبل و الصواب عربی (۶) زنادیق و فرازین اذ التعمیض یكون بین المفرد و الجمع فتدیر . و عند الفراء أن الزندیق هو الذی لا یامن (۷) بالله تعالی و لا بالبعث قال و احسبنی سمعت بزندق التهم اذ أخرج عن الهدف فیكون الزندیق من هذا کأنه عدل عن الدین الحق الی غیره و قال ابن درید قال ابو حاتم الزندیق فارسی معرب کأن أصله عندهم زند کرد و زنده الحیاة (۸) و کرد العمل بمعنی یقول بدوام الدهر و قال ابو حاتم

(۱) نسخه ای از این کتاب بشماره ۶۰۱۰ در «مکتبه الاوقاف العامة بغداد» موجود است که تاریخ کتابت آن سنه ۵۱۲۰۲ هـ ق. است و در «الکشاف عن مخطوطات خزائن کتب الاوقاف» تألیف محمد اسعد طلس ، طبع بغداد ، سنه ۱۲۷۲ هـ ق. (= ۱۹۵۳ م.) ، ص ۱۷۲-۱۷۳ ، شماره ۲۲۵۸ و در «فهارس المکتبه العربیة فی الخافین» تألیف یوسف اسعد داغر ، طبع بیروت ، سنه ۱۹۴۷ م. ، ص ۵۷ ، ذکر آن آمده است . مطالب فوق را آقای ناجی علی المحفوظ از نسخه مزبور استخراج کرده است و برای برادر دانشمند خود آقای حسین علی المحفوظ فرستاده و ایشان آنها را بمن داده اند . آقای محفوظ در استخراج خود امانت را کاملاً رعایت کرده است و بمعنی کلمات را ، با اینکه نادرست بودن آنها معقّب میباشد ، چنانکه بوده است نقل کرده و تصحیح آنها نبرداخته و خود در این باب نوشته است : «کتبت الکلمات كما کتبت فی الكتاب» .

(۲) ظ . « زند کرد » . (۳) ظ . « زنادیق » . (۴) ظ . « زنادقة » .  
(۵) ظ . « فرازته » . کتاب سیویه ، طبع مصر ، سنه ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ هـ ق. ، ج ۱ ص ۸ .  
(۶) ظ . « عندنا » .  
(۷) ظ . « یؤمن » .  
(۸) ظ . « العیاء » .

سألت الرياشي أو غيره عن اشتقاق الزنديق فقال يقال رجل زنديق إذا كان نظارا في الأمور . الصفهاني (١) قيل الزنديق الذي يقول بالنور والظلمة وقيل هو الذي لا يامن (٢) بالآخرة والربوبية وقيل هو زنديق أي دين المرأة وفي بعض التواريخ القديمة الأصل في تسمية الزندقة أن بهرام ملك الفرس ظهر في أيامه شخص ماموني (٣) وأظهر الزندقة فأضيفت إليه وذلك أن الفرس كان لهم كتاب يسمى به البنا (٤) وكان له شرح يسمى الزند وكان من أنهم بزيادة على كتابهم سموه زندها (٥) فلما جاءت العرب أخذت هذا المعنى من الفرس فمررت بمواقف زنديق وفي مفاتيح العلوم للخوارزمي: الزنادقة هم المامونية (٦) أو كان (٧) المزدكية يستون بذلك ومزدك هو الذي ظهر في أيامه قباز (٨) وكان موبدان موبذ أي قاضي قضاء المجوس (٩) زعم أن الأموال والحرم مشتركة وأظهر كتابا فيه تأويل أو ذى سنا (١٠) وهو كتاب المجوس الذي جاء به زردشت (١١) الذي يزعمون أنه نبئهم فنسب زنادقة فرنديه (١٢) جنس من المجوس ينسبون إلى رجل كان يسمى الفرد خرج برستاق جوان (١٣) من رساتيق نيسابور بقصة شروانه بعد ظهور (١٤) الإسلام وجاءت (١٥) بكتاب خالف المجوس في كثير من شرائعهم وتبعه خلق منهم وفي ضياء العلوم الزنديق العالم من الفلاسفة معناه زدن ورفق (١٦).

(١) شاید «قال الصفهاني» .

(٢) ظ . . . يؤمن .

(٣) كذا بالمعقول عن الأصل .

(٤) ظ . . «البستا» یا «البستاه» .

(٥) شاید «زندیة» (چنانکه در ص ۲۹۵ همین کتاب «بقل از تاریخ ابن خلدون» گذشت) .

(٦) ظ . . «المانوية» (چنانکه در صفحه ۱۸۰ همین کتاب «بقل از مفاتيح العلوم» گذشت) .

(٧) در مفاتيح العلوم (چنانکه در ص ۱۸۰ همین کتاب گذشت) «کانت» .

(٨) ظ . . «آبام قباز» (چنانکه در صفحه ۱۸۰ همین کتاب «بقل از مفاتيح العلوم» گذشت) .

(٩) در مفاتيح العلوم (چنانکه در ص ۱۸۰ این کتاب گذشت) «قاضی القضاة للمجوس» .

(١٠) ظ . . «الابستا» (چنانکه در ص ۱۸۰ همین کتاب «بقل از مفاتيح العلوم» گذشت) .

(١١) ظ . . «زرداشت» (چنانکه در ص ۱۸۰ همین کتاب «بقل از مفاتيح العلوم» گذشت) .

(١٢) كذا بالمعقول عن الأصل .

(١٣) كذا بالمعقول عن الأصل .

(١٤) ظ . . «ظهور» .

(١٥) ظ . . «جاء» .

(١٦) كذا بالمعقول عن الأصل .



تاجُ العروس<sup>(۱)</sup>

مِنْ شَرْحِ جَوَاهِرِ الْقَامُوسِ

تأليف

مرتضى الزییدی<sup>(۲)</sup>

(۱۱۴۵ - ۱۲۰۵ هـ . ق .)

ج ۶ ص ۳۷۳ :

(الزبدوق بالضم) أهمله الجماعة وهو (لغة في الصندوق) كما قالوا «القرء» في «القصء» وقد تقدم. قال شيخنا تباير. مع الزبدوق بأختلاف الزوائد لا يقتضى أفراده بالترجمة وأصول كل منهما «زندق» أو «زندق» فالأولى جمعها في ترجمة واحدة إلا أن يقال «الزبدوق» عربى وورد في كلامهم و«الزبدوق» لفظ أعجمى ففرقها لذلك وفيه نظر. (الزبدوق بالكسر من الثنوية) كما في الصحاح (أو) هو (القائل بالتور والصلمة) كما في العباب (أو) من لا يؤمن بالآخرة وبالزبونية) وفي التهذيب ووحداية الخالق (أو) من يهمل الكفر و يظهر الإيمان قال شيخنا الفرق بينه وبين المنافق مشكل جداً كما في حواشى الدلائل عبد الحكيم على تفسير اليعاقبة (أو) هو معرب زنديق أى دين المرأة نقله الصاغاني هكذا وقال الخفاجي في شفاء الغليل بل الضواب أنه معرب زنديق وفي اللسان «الزبدوق» القائل ببقاء الدهر فارسي معرب وهو بالفارسية «زنده كر» أى يقول بدوام

(۱) این کتاب در حدود سنة ۱۱۸۹ هـ . ق . وبقاى سنة ۱۱۸۵ هـ . ق . تأليف شده است و در سنة ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ هـ . ق . در ده جلد در هصره ضبع و نشر گردیده .

(۲) ابو الفیض محمد بن محمد بن عبد الرزاق الشهير بالشيد مرتضى الحسينى اليماني الزییدی الحنفی . که در سنة ۱۱۴۵ هـ . ق . در يمن متولد شده است و در ۱۱۶۲ هـ . ق . بمصر رفته است و در سنة ۱۲۰۵ هـ . ق . در همان جا وفات کرده (برای ترجمه احوال زییدی و آثار او معجم المطبوعات ج ۲ ص ۱۷۲۶ - ۱۷۲۸ دیده شود) .

بقاء الدهر . قلت و الصواب أن الزنديق نسبة إلى الزند و هو كتاب ماني المجوسي الذي كان في زمن بهرام بن هرمز بن سابور و يدعى متابعة المسيح عليه السلام و أراد الصيت فوضع هذا الكتاب وخبأه في شجرة ثم أستخرجه و الزند بفتحهم التفسير يعني هذا تفسير لكتاب ذرادشت (١) الفارسي و أعتقد فيه الإلهين الثور و الظلمة . الثور يخلق الخير و الظلمة يخلق الشر و حرّم أتيان النساء لأن أصل الشهوة من الشيطان ولا يتولد من الشهوة إلا الخبيث و أباح اللواط لا تقطاع النسل و حرّم ذبح الحيوانات و إذا مات حلّ أكلها و كان قد بقيت منهم طائفة بنواحي الترك والصين و أطراف العراق و كرمان إلى أيام معروف (٢) الرشيد فأحرق كتابه و قلنسوة له كانت معهم و أكثر القتل فيهم و أنقطع أمرهم و الحمد لله على ذلك ( ج زنادقة أو زناديق ) و في الصحاح الجمع الزنادقة و الهاء عوض من الياء المحذوفة و أصلها الزناديق ( وقد زندق ) صار زنديقا ( و الاسم الزندقة ) نقله الجوهري ( و ) قال ثعلب ليس زنديق ولا فرزين من كلام العرب و إنما تقول العرب ( دجل زنديق ) كذا في نسخ و هو غلط سواه رجل زندق أي كجعفر كما هو نص ثعلب في اللسان و العباب ( و ) كذا ( زندق ) إذا كان ( شديد البخل ) قال فأذا أرادت العرب معنى ما تقول المأقة قالوا : « الملحد » و « دهري » و « ما يستدرك عليه الزندقة الضيق و قيل ومنه الزنديق لأنه ضيق على نفسه كما في اللسان .

( ١ ) در أصل مطبوع جنين است .

( ٢ ) ظ . « هرون » .

## استدراك

در جریان طبع این کتاب ، در بعضی  
کتابها ، بمطالبي در باره مانى و مانويت  
برخورد و بيا دوستان دانشمند معقق مرابدانها  
متوجه کردند و چون ترتيب نقل در این  
کتاب مبنى بر ترتيب تاريخ وفات مؤلفان و  
يا تاريخ تأليف کتابهاست و در آن هنگام  
وقت طبع آنها گذشته بود در جاي خود  
چاپ نکردند و در نظر گرفته شد بعنوان  
استدراك طبع شود . حال مطالب مزبور با  
همان روش از فديتمرين مرجع با رعایت  
ترتيب تاريخى از این بيعد درج ميشود ولى  
اگر شرح شعر يا مطلبى باشد از این روش  
مستثنى است و بلافاصله بعد از شعر و مطلب  
مزبور نقل ميگردد ، اگر چه مطالب ديگر  
از جهت تاريخ بر آن مقدم باشد ، مثلاً منقول  
از شرح ديوان هتيمى ، تأليف عکبرى ،  
پس از اشعار نقل شده از ديوان هتيمى خواهد  
بود و شماره مرجعها در پايه شماره هاى مرجعهاى  
قبلى است و اگر از کتابى نقل شود که قبلاً  
از آن نقل شده باشد کتاب مزبور بدون  
شماره خواهد بود .

# ۸۵

کتاب (۱)

سیبویه (۲)

(متوفی در سنه ۱۸۰ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۸ ( در \* هذا باب ما يكون من الأعراس \* ) :

و العوض قولهم زنادقة و زناديق و فرازة و فرازين حذفوا الياء و عوضوا

الهاء ....

---

(۱) از طبعی که در سنه ۱۲۱۶ - ۱۲۱۸ هـ . ق . در **بوقلاق مصر** ، در دو جلد ، منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) **ابوبشر** ، و **بقولی ابوالحسن** ، **عمرو بن عثمان بن قنبره** ( یا **قنبر** ) فارسی بیضاوی ملقب **بسیبویه** از بزرگان و قدهاء علماء علم نحو در قرن دوم هجری م . وب میشود و او را امام اللغة گفته اند ( برای ترجمه احوال **سیبویه** و مراجع آن و آثار او **معجم المطبوعات** ، ج ۲ ص ۱۰۷۰ دیده شود ) .

# ۸۶

دیوان<sup>(۱)</sup>

ابی نواس<sup>(۲)</sup>

( ۹۴۵ - اواخر قرن دوم هجری )

س ۱۸۰-۱۸۱ | طبع اسکند آصف در سنه ۱۸۹۸ م . ( = س ۵۴۳ طبع سنه

۱۹۵۳ م . ) :

ضلال ابان

جالت يوماً ابانا لا در در ابان

الی آخر الهجائیة<sup>(۳)</sup> .

(۱) بدو طبعی که از این دیوان در سنه ۱۸۹۸ م . و ۵ مارس سنه ۱۹۵۳ م . در مصر ، منتشر شده است رجوع شود .

(۲) ابوعلی حسن بن هانی بن عبدالاول بن صباح الحکمی معروف بیاپی نواس از شعرای معروف قرن دوم هجری میباشد . وی در سنه ۱۴۵ ه . ق . متولد شده است و وفات او را در سنه ۱۹۰ تا ۱۹۹ ه . ق . گفته اند . ( برای ترجمه احوال ابونواس و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ س ۳۵۱ - ۳۵۲ ، و دائرة المعارف اسلامی ، دیده شود ) .

(۳) نامه این هجائیة بعنوان « معانیة فی ابان و الزنادقة » در ضمن مطالب نقل شده از کتاب الحیوان ، تألیف جاحظ ، در س ۹۳ - ۹۴ همین کتاب مندرج است .

شرح دیوان<sup>(۱)</sup>

ابی نواس

تألیف

ابو عبدالله حمزة بن الحسن الأصفهانی

(در یکی از سالهای ۱۰ بین ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ هجری در گذشته است)

ج ۳ ورق - ۱۹۷ :

لما ورد علی ابی نواس کتاب ابن نهبی يدعو الی مذهب المانویة کتب الیه

فی الجواب :

یا ابن نهبی ربّ علیّ ثقیلٌ واحتمالی ربّین امرٌ جلیلٌ

فادعُ غیری الی عبادۃ ربّی - - - - - بن فائز بواحد مشغولٌ .

ج ۳ ورق ۱۸۵ - ۱۸۶ :

ذکر محمد بن عبدالله أن ابانواس کان منصرفاً من بعض الماخورات فمرّ بمسجد قد أقیم صلوة المغرب فدخل فاصطفّ مع الناس فلما فرغ الإمام من قراءة أم الكتاب ابتداءً فقال قل : یا ایها الکافرون فقال ابو نواس من خلفه لیّک . فاجتمعوا علیه ورفعوه الی صاحب الشرطة و شهدوا علیه بالزندقة فاحضروا حمدویه صاحب الزنادقة فقال هذا رجل یقول ما یعتقدہ قالوا فامتنعنه فخطّ له حمدویه سورة مانی و قال أبصق علیه فاهوی بیده الی فیہ و قا ( کذا ) علیها فخلی سبیله .

(۱) دیوان مزبور در کتابخانه ملی پاریس موجود است و چند آن که مطالب فوق از آن نقل شده است در فهرست کتب خطی عربی کتابخانه مذکور، تألیف بلوشه E. Blochet . (ضیح پاریس سنه ۱۹۲۵ .) ص ۲۶ . بشماره ۴۸۳۶ ثبت است . در اینجا باید از دانشمند محقق آقای مجتبی میثوی بسیار تشکر کنم که مطالب فوق را که برای خود از کتاب مذکور احضار فرموده اند در اختیار من گذاشتند .

(۲) برای ترجمه اشعار حمزة و مراجع آن و آثار او دائرة المعارف اسلامی دیده شود .



کتاب

الرّد علی الزنادقة والجهمة<sup>(۱)</sup>

فیما شکک فیہ من القرآن

تألیف

احمد بن حنبل<sup>(۲)</sup>

( ۱۶۴ - ۲۴۱ هـ - ق . )

---

(۱) رساله ایست در ردّ زنادقة و جهمة که با مقدمه معتقانه مملی از قوام الدین نامی در

دارالقنون الهیات فاکولته سی مجموعه سیء ( سال دوم ، شماره ۹۰ ، ص ۴۱۳ -

۴۲۷ ) با چاپ عکسی منتشر شده است و چون ظاهرأ مقصود از زنادقه ای که در این رساله ذکر شده

است زنادقه بمعنی اعم است نه زنادقه بمعنی مانویان معنالب آن اینجا نقل نکردید و فقط با اشاره بنام این

رساله اکتفاء شد تا هر کس بخواهد به مجموعه مذکورده مراجعه کند .

(۲) امام ابو عبد الله احمد بن محمد بن هلال ( نسب او بعدنان منتهی میشود ) شیانی مروزی ،

پیشوای مذهب حنبلی ( برای ترجمه احوال احمد بن حنبل و مراجع آن و آثار او معجم

المطبوعات ، ج ۱ ص ۸۹ - ۹۰ ، دیده شود ) .

## کتاب المَعْبَرُ (۱)

تألیف

مُحَمَّدُ بْنُ حَبِيبِ الْبَغْدَادِيِّ (۲)

(متوفی در سنه ۴۴۵ هـ . ق .)

ص ۱۶۱ :

## زنادقة قریشی

ابوسفیان بن حرب ، أسلم . وعقبة بن ابی معیط ، ضربت عنقه صبرا . و ابی بن خلف الجمعی ، قتله رسول الله صلى الله عليه بيده يوم احد . و النضر بن الحارث بن كلدة أخو بني عبد الدار ، ضرب رسول الله صلى الله عليه عنقه صبرا . و ضبة و نبيه ، أبنا الحجاج ، التهميان قتلا يوم بدر . و العاص بن وائل التهمي . و الوليد بن المغيرة المخزومي . تعلموا الزنادقة من نصارى الحيرة فلم يسلم منهم غير ابی سفیان .

(۱) از طبیبی که با امضاء ایلزهر لیختن شتیر در سنه ۱۲۶۱ هـ . ق . ( ۱۹۴۲ م . ) در «مطبعة

جمعية دائرة المعارف العثمانية» در حیدرآباد دکن منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابو جعفر محمد بن حبیب بن امیه بن عمرو الهاشمی البغدادی ، از دانشمندان و

نسابهای بزرگ قرن سوم هجری است . وی در ۲۳ ذی الحجة سنه ۲۴۵ هـ . ق . در سرمن رای

وفات کرده است (برای ترجمه احوال و آثار بغدادی باخر خود کتاب المعبر ص ۶۰۶-۶۲۰

رجوع شود) .



کتاب

الدین و الدولة (۱)

في إثبات نبوة النبي محمد صلى الله عليه وسلم

تأليف

علي بن ربن الطبري

(متوفى در سنة ۲۴۷ هـ . ق .)

ص ۱۴ :

قال زرادشت إن هومز، وهو أسم معبودهم، قديم رحيم تام العلم والقدرة  
 ثم لم يلبث أن وصفه بما يوصف به العجزة الجاهل في قوله أن الشيطان تولد من  
 فكرته وأن الله يعجز عن إبطاله .  
 وكذلك فعل ماني في قوله أن الله قديم عزيز لا يشبهه شيء ثم قال إن الظلمة  
 قديمة و أن الله مقهور و حزبه مقهورون مأسورون .

---

(۱) از طبیبی که در سنة ۱۹۲۲ م . ( ۱۳۴۲ هـ . ق . ) باحتنا . ا . مینگانا ( A . Mingana ) در  
 عصر منتشر شده است نقل گردید .

الكتاب المسمى بالمحاسن والأضداد<sup>(۱)</sup>

المنسوب إلى

الحاجظ

ص ۳۰۰ - ۳۰۱ - [ در قسمت « مساوی شدّة الفیرة و العقوبة علیها » (۲) ] :  
 قال كان فی المهدي غزل وشدّة حبّ للخلوة بالنساء فبلغه عن أبنه **لای عید الله**  
 كاتبه جمالُ فقال للخيزران استزیر بها فزارتها و جاءت إليها فقالت (۳) لها هل لك  
 فی الحمام قالت نعم فلما دخلت الحمام وافاها **المهدي** فبرزت (۴) له و لم تستر  
 عنه فقال لها **المهدي** أنا ولبك فزوجینی نفسك فقالت (۵) أنا أمتك فتزوجها و قال  
 منها فلما أنصرفت أخبرت أخوتها ما كان فقالوا أمسکی عنه فلما كان بعد مدّة قالوا لها  
 استزیری **الخيزران** فاستزارتها فلما صارت إليها قالت هل لك فی الحمام قالت نعم  
 فلما دخلنا معا (۶) ما شعرت **الخيزران** ألا بیني **ابی عید الله** قد عمدا (۷) علیها  
 فاستترت عنهم فقالوا لو أردنا أن نفعل كما فعلتم بحرمتنا لفعلنا . و لكنّا لا نستحلّ

(۱) از طبعی که باعنوان **فان الوتن** G. Van Vloten در سنة ۱۸۹۸ م. در لیدن منتشر شده  
 است نقل گردیده و علامتهای نسخه بدلهای آن نیز بکار رفته . در اینجا باید از دانشمند معقق آقای  
**مجتبی مینوی** تشکر کنم که مرا بمطلب این کتاب متوجه کردند .

(۲) Codd ، « فوق الواجب » .

(۳) C ، « قالت » .

(۴) C ، « تبرت » .

(۵) C ، « قالت » .

(۶) C ، « دخلت معها » .

(۷) C ، « دخلوا » ، P ، « سوا » .

فَقَالَتْ لَهُمْ وَ اللَّهُ كَو رُمْتُمْ ذَلِكَ لِأَمْرَتِ الْخَدَمِ (۱) بِقَتْلِكُمْ (۲) فَأَنْصَرَفُوا فَلَمَّا رَجَعَتْ  
الْخِيزَرَانُ أَخْبَرَتِ الْمَهْلِي بِذَلِكَ فَكَانَ السَّبَبُ فِي قَتْلِ الْمَهْلِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدِ اللَّهِ  
عَلَى الزِّنْدَقَةِ (۳) .

## ۹۲

الجامع الصحيح (۴)

تأليف

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبُخَارِيُّ (۵)

(۱۹۴ - ۲۵۶ هـ . ق)

ج ۴ ص ۱۳۲ (كتابُ أَسْتِثَابَةِ الْمُرْتَدِّينَ وَ الْمُعَانِدِينَ وَ قِتَالِهِمْ ..... ، بابُ حُكْمِ  
الْمُرْتَدِّ وَ الْمُرْتَدَّةِ ، الْحَدِيثُ الْأَوَّلُ) :

حَدَّثَنَا أَبُو الْوَعْدَانِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ أَيُّوبَ عَنْ عِكْرَمَةَ  
قَالَ أُنْثِيَ عَلَيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِزِنَادِقَةٍ فَأَحْرَقَهُمْ فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ لَوْ كُنْتُ أَنَا  
لَمْ أَحْرَقَهُمْ لِنَهْيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : « لَا تَعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ » وَ لَقَتْلِهِمْ  
لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : « مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَأَقْتُلُوهُ » .

(۱) ، P ، « النعمة » .

(۲) ، C ، « تملككم » .

(۳) این قسمت از آن جهت نقل شد که نشان میدهد زندقه بعضی از زنادقه ازیه قرار بوده است .

(۴) از طبعی که در سنه ۱۲۵۱ هـ . ق . (= ۱۹۳۲ م ) ، در ۴ جلد ، با حاشیه السندی ، در مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۵) برای ترجمه احوال محمد بن اسماعیل بخاری و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ،

ج ۱ ص ۲۴۴ - ۲۴۷ دیده شود . در اینجا از دوست دانشمند آقای عباس زریاب خوئی باید تشکر کنم که مرا متوجه مطالب این کتاب و شرح آن کردند .

فتح الباری (۱)

شرح صحیح الإمام أبی عبدالله محمد بن اسمعیل البخاری

تألیف

ابن حجر العسقلانی (۲)

(۷۳۳ - ۸۵۲ هـ . ق .)

ج ۱۲ ص ۲۱۹ - ۲۲۰ (در شرح حدیث سابق الذکر منقول از الجامع الصحیح):  
(قوله بزنادقة) بزای و نون و قاف جمع زندق بکسر أوله وسكون ثابته . قال  
ابو حاتم السجستاني وغيره الزندق فارسی معرب أصله [هـ] زنده کرد ای يقول بدوام  
الدهر لأن زنده الحياة و کرد العمل و يطلق على من يكون دقيق النظر في الأمور و قال  
تعقب ليس في كلام العرب زندق و إنما قالوا زندق لمن يكون شديد التحيل و إذا  
أرادوا ما تريد العامة قالوا ملحدی و دهری بفتح الدال ای يقول بدوام الدهر و إذا  
قالوها بالصم أرادوا كبر السن و قال الجوهري الزندق من التثنية كذا قال و قرأ بعض  
الشرح بأنه الذي يدعى أن مع الله إلهها آخرو تعقب بأنه يلزم منه أن يطلق على كل  
مشرک و التحقيق ما ذكره من صنف في الملل أن أصل الزنادقة أتباع ديوان ثم ماني  
ثم مزدك . الأول بفتح الدال وسكون المثناة التحتانية بعدها صاد مهملة والثاني بتشديد  
الثون و قد تخفف و الباء خفيفة و الثالث بزای ساكنة و دال مهملة مفتوحة ثم كاف و  
حاصل مقالاتهم أن الثور و الظلمة قديمان و أنهما أمتزجا فحدث العالم كله منهما فمن  
كان من أهل الشر فهو من الظلمة و من كان من أهل الخير فهو من الثور و أنه يجب التسمي

(۱) از طبیبی که در سنه ۱۴۱۹ - ۵۱۳۲۹ هـ . ق . در مصر در مطبعة الخيرية در ۱۳ جلد چاپ شده .

است نقل گردیده . (۲) برای ترجمه احوال عسقلانی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات

ج ۱ ص ۱۲۷ - ۱۸۱ دیده شود .

في تخليص النور من الظلمة فيلزم إزهاق كل نفس و إلى ذلك أشار المتنبى حيث قال في قصيدته المشهورة .

وكم لظلام الليل عندك من يد **تُخبر أن العانوية تكذب**

و كان بهرام جد كسرى تحب على ماى حتى حضر عنده وأظهر له أنه قبل مقالته تم قتله و قتل أصحابه و بقيت منهم بقايا أتبعوا هز ذلك المذكور و قام الإسلام . و الزنديق يطلق على من يعتقد ذلك و أظهر جماعة منهم الإسلام خشية القتل و من تم أطلق الاسم على كل من أسر الكفر و أظهر الإسلام حتى قال للملك الزندقة ما كان عليه المنافقون وكذا أطلق جماعة من الفقهاء الشافعية وغيرهم أن الزنديق هو الذى يظهر الإسلام ويخفى الكفر فإن أرادوا اشتراكهم فى الحكم فهو كذلك وإلا فأصلهم ما ذكرت وقد قال **النوى** فى لغات **الروضة** الزنديق الذى لا يتحل دينا و قال محمد بن معين فى **التقييد** على **المذهب** الزنادقة من الثنوية يقولون ببقاء الدهر وبالتناسخ قال ومن الزنادقة الباطنية وهم قوم زعموا أن الله خلق شيئا ثم خلق منه شيئا آخر فدبر العالم بأسره ويسمونهما العقل والنفس و نارة العقل الأول و العقل الثانى وهو من قول الثنوية فى النور والظلمة إلا أنهم غيروا الإسمين . قال ولهم مقالات سخيفة فى النبوات وتحريف الآيات وفرائض العبادات وقد قيل إن سبب تفسير الفقهاء الزنديق بما يُفسره المنافق قول **الشافعى** فى **المختصر** و أى كفر ارتد إليه مما يظهر أو يسر من الزندقة وغيرها ثم تاب سقط عنه القتل وهذا لا يلزم منه اتحاد الزنديق و المنافق بل كل زنديق منافق من غير عكس وكان من أطلق عليه فى الكتاب والسنة المنافق يظهر الإسلام ويبطن عبادة الوثن أو اليهودية . و أعمال الثنوية فلا يحفظ أن أحدا منهم أظهر الإسلام فى العهد النبوى والله أعلم . وقد اختلف المتأخذة فى الذين وقع لهم مع على ما وقع على ما سألينته واشتهر فى صدر الإسلام **الجعد بن درهم** فذبحه **خالد القسرى** فى يوم عيد الأضحى ثم كثر و فى دولة **المنصور** وأظهر له بعضهم معتقده فأبادهم بالقتل ثم أبنته **المهللى** فأكثر من تتبعهم وقتلهم ثم خرج فى أيام **المامون بابك** بموحدتين مفتوحتين ثم كاف مخنفة **الخرمى** بضم المعجمة وتشديد الزاء فقلب على بلاد الجبل و قتل فى المسلمين وهزم الجيوش إلى أن ظفر به **المعتصم** فصلبه وله أتباع يقال لهم **الخرمية** وقصصهم فى التواريخ معروفة . . . .

الكتاب الكامل<sup>(۱)</sup>

تأليف

أبي العباس محمد بن يزيد المبرد<sup>(۲)</sup>

( ۲۱۰ - ۲۸۵ هـ . ق . )

ج ۱ ص ۲۴۴ ( باب ۳۲ در قطعه شعری از عمرو بن زعبل<sup>(۳)</sup> که اعتراضی است بقطعه ابن ابی عیینة ) :

يا ذا اليمينين أضربْ علاوتَه<sup>(۴)</sup>      يُدْفَعُ و ماني في النار في قرنٍ  
وقوله « و ماني في النار في قرنٍ » ماني اسمٌ عَلِمُ و كانَ رأساً من رؤس الزنادقة .

(۱) از طبعی که باعتناء رأیت W. Wright از سنة ۱۸۶۴ تا سنة ۱۸۸۲ م . در سه جلد بزرگ . در لیمزیک طبع و نشر شده است نقل گردید .

(۲) أبو العباس محمد بن یزید بن عبد الاکبر از دی بصری مشهور به مبرد . وی از آثبات بزرگ ادب عرب محسوب میشود ( برای ترجمه احوال مبرد و مراجع آن در آثار او معجم المصلوبات ج ۲ ص ۱۶۱۲-۱۶۱۳ دیده شود ) .

(۳) E. d. C. ، ددعل .

(۴) Marg. E. ، « یزوی مَرَّه » .

أخبار البلدان<sup>(۱)</sup>

تأليف

ابن الفقيه<sup>(۲)</sup>

ورق ۱۷۰ - ۱۷۱ :

وفی ملک سابور بن اردشیر ظاهرمانی صاحب الزنادقة فدعا سابور إلى مذهبه  
فما زال يستوفيه و يعاطله حتى أستخرج ما عنده فوجده داعية للشيطان فأمر به فسلخ  
جلده و حشى زبنا و علق على باب مدينة جندیسابور فألّ باب إلى الساعة یسمى باب العانی  
و الزنادقة یحجّ الیه و تعظم ذلك الموضع .

---

(۱) مختصر کتاب البلدان در سنة ۱۸۸۰ء . در لیکن بطبع رسیده است و نسخه اخبار البلدان  
در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد موجود میباشد . مطالب فوق را دانشمند محقق آقای مجتبی  
مینوی از کتاب مزبور استنساخ کرده اند و آنها را در اختیار من گذاشته .  
(۲) ابوبکر احمد بن محمد بن اسحق بن ابراهیم همدانی معروف بابن الفقيه  
از دانشمندان بزرگ اواخر قرن سو هجری است .

کتاب الأَعلاق النَّفِیة<sup>(۱)</sup>

(المَجْلَد السَّابِع)

تصنیف

ابی علی احمد بن عمر

ابن رُستَه

( متوفی بعد از سنه ۲۹۰ هـ . ق . )

ص ۲۱۷ ( در قسمت « اَدیان العرب فی الجاهلیة » ) :

و كانت الزَّنادقة فی (۲) قریش أخذوها من الحَیرة .

---

(۱) این کتاب در حدود سنه ۲۹۰ هـ . ق . در اصفهان تألیف شده است و جلد ۷ آن « در

سنه ۱۸۹۱ - ۱۸۹۲ م . در لیپسین طبع و نشر شده است .

(۲) Cod. « الزَّنادقة من » .



فِرْقُ الشَّيْعَةِ (۱)

تألیف

ابی القاسم سعد بن عبدالله بن ابی نعلف الاشعری القمّی (۲)

(متوفی در حدود سنه ۳۰۰ هـ . ق .)

ص ۴۱ ( بعد از بحث درباره بسیاری از فرق غایه ) :

فهذه اهل الخلو ممن أنتحل التشیع و الی « الخرم دینتّه و المزدکیّة » و  
« الزندیقّة » و « الذهریّة » مرجمهم جمیعا لعنهم الله .

(۱) از طبعی که در سنه ۱۹۴۱ م . باعنوان هـ . ریتزر H. Ritter در استانبول منتشر شده است  
نقل گردیده .

( ۲ ) مؤلف این کتاب ابوالقاسم سعد بن عبدالله بن ابی خلف نمیری اشعری ،  
متوفی در سنه ۲۹۹ و یا ۳۰۰ هـ . ق . میباشد ( تحقیقات دانشمند محقق آقای عباس اقبال آشتیانی  
در کتاب خاندان نوبختی ص ۱۴۳ - ۱۶۱ در این باب دیده شود ) و آنرا بابو محمد حسن بن  
موسی النوبختی ( متوفی مابین سنه ۲۰۰ و ۳۱۰ هـ . ق . ) نسبت داده اند ( برای ترجمه احوال  
این نوبختی و آثار او تحقیقات آقای اقبال در کتاب خاندان نوبختی ، ص ۱۲۰ - ۱۴۳ ،  
دیده شود ) .

# ۹۸

کتاب

جَمْهَرَةُ اللُّغَةِ

تألیف

ابن دُرَیْد

(۲۲۳ - ۳۲۹ هـ . ق .)

ج ۳ ص ۵۰۴ - ۵۰۵ :

و قال ابو حاتم الزنديق فارسی "معرب كان" اصله عنده زنديکرای يقول بنوام  
الدهر قال ابوبکر زنده الحیاة و الکرا العمل بالفارسية .

---

(۱) این کتاب در چهار جلد بزرگ ، در سنة ۱۳۴۰ هـ . ق . در حیدرآباد دکن منتشر شده است .  
(۲) ابوبکر محمد بن حسن بن درید بن عتاهیه بن خثیم یهری ازدی . از ائمه لغویان  
بصره معسوب میشود (برای ترجمه احوال ابن درید و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ،  
ج ۱ ص ۱۰۱ - ۱۰۲ دیده شود) .

## کتاب المجتبی (۱)

تألیف

ابن قزینہ

ص ۳۵ :

أخبرنا محمد بن محمد قال حدثنا العلي بن عاصم عن حماد بن حميد عن الس بن مالك قال أقبل يهودي بعد وفاة النبي صلى الله عليه وآله وسلم حتى دخل المسجد فقال أين وصي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فأشار القوم إلى أبي بكر فوقف عليه فقال أريد أن أسألك عن أشياء لا يعلمها إلا نبي أو وصي نبي قال أبو بكر من عتابنا لك قال اليهودي أخبرني عما ليس لله وعما ليس عند الله وعما لا يعلمه الله فقال أبو بكر هذه مسائل الزنادقة يا يهودي وهم أبو بكر والمسلمون رضي الله عنهم باليهودي فقال ابن عباس رضي الله عنهما ما أنصتتم الرجل فقال أبو بكر أما سمعت مالككم به فقال ابن عباس إن كان عندكم جوابه وإلا فاذهبوا به إلى علي رضي الله عنه يجيبه فأني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لعلي بن أبي طالب اللهم أهد قلبه وتب لسانه قال فقام أبو بكر ومن حضره حتى أتوا علي بن أبي طالب فاستأذنوا عليه فقال أبو بكر يا أبا الحسن إن هذا اليهودي سألني مسائل الزنادقة فقال علي ما تقول يا يهودي قال أسألك عن أشياء لا يعلمها إلا نبي أو وصي نبي فقال له قل فردا اليهودي المسائل فقال علي رضي الله

(۱) از طبیبی که در سنه ۸۱۳۱۲ ق. در حیدرآباد دکن منتشر شده است نقل گردیده . در اینجا باید از دانشمند محقق آقای مجتبی مینوی تشکر کنم که مرا بطالب این کتاب دواوۀ زناوۀ منوچه کردند .

عنه أما ما لا يعلمه فذلك قولكم يا معشر اليهود أن العزيز ابن الله والله لا يعلم أن له ولداً وأما قولك أخبرني بما ليس عند الله فليس عنده ظلم للعباد وأما قولك أخبرني بما ليس لله فليس له شريك فقال اليهودي أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله وأنت رضى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال أبو بكر والمسلمون يعلو عليه السلام يا مفرج الكرب .

## کتابُ المُنْوان (۱)

تألیف

مُحبوب بن قُسْطَنْطِین (آگاپیوس) (۲)

(متوفی بعد از سنه ۵۳۳۰ ق. م)

م ۷۵ - ۷۹ (= ۵۳۱ - ۵۳۵) :

## فَصَّة مَانِی اللّٰمِین

کلن أبو مانی رجلاً من السوس يقال له فتیق وكان أصله من الالهواز وكانت له زوجة يقال لها یوسیت فولدت له ابناً فسماه قوریقوس (۳) فلما نشأ وصار ابن سبع سنین خرج فی السبی فوق بمصر فأتبعته امرأة من المغرب يقال لها شوسنه وكان زوجها

(۱) العنوان الكامل فضائل الحکمة المتوج بانواع الفلسفة الممدوح بحقائق المعرفة، معروف بتاريخ المنجی - این کتاب در سنه ۱۹۰۹ م. باعتناء اسکندروازیلیف (Alexandre Vasilief) معلم دانشگاه درپات (Dorpat) بعنوان جزء ۴ از جلد ۷ (Tome VII Fascicule 4) مجموعه (Patrologia Orietnalia) در پاریس طبع شده است و سپس در سنه ۱۹۱۲ م. باعتناء لویس شیخو در بیروت منتشر گردیده. در اینجا از طبع سنه ۱۹۰۹ م. نقل گردیده و در ورق اول طبع مزبور عنوان کتاب و نام کتاب چنین است: «الجزء الثاني من تاریخ محبوب بن قسطنطین المنجی - أسقف مدینة منجی - کتبه لنفسه سعید بن ابی البدر یوحنا بن عبدالمسیح».

(۲) آگاپیوس (Agapius) یا محبوب بن قسطنطین رومی منجی - مسعودی در التیبه والاشراف - او را ذکر کرده است. آگاپیوس معاصر ابن بطریق (که درس ۱۲۳ این کتاب ذکر او گذشت) بوده است ولی ظاهراً از یکدیگر اطلاعی نداشته اند و یکدیگر را نیشناخته. آگاپیوس بعد از سنه ۵۳۳۰ ق. م. (۵۹۴۲ -) وفات کرده است چونکه تاریخ مزبور دو کتاب او مذکور است (معجم المطبوعات، ج ۲، ص ۱۸۰۰ دیده شود.)

(۳) قوریقوس.

يدعا (١) **سقوسي** (٢) وكان اليه كبار (٣) مصر و كان هذا يرى رأى **فساغورس** (٤) و  
**بد قلس** (٥) وكان له تلميذ يقال له **بردوروس** ويعرف بـ **بطرسوس** (٦) فلما توفي **سقوسي**  
 بعن المرأة تزوج بها تلميذه الذي قلنا إن اسمه **بردوروس** فحمل المرأة والفلان  
 الذي أبتاعته و احتال حتى تخلص إلى **بابل** (٧) وقال **للفرس** (٧) أنه مولود من **العذراء**  
 و أنه ربي بين الجبال . و وضع أربعة كتب و سمي أحدها **كتاب الاسرار** و سمي الآخر  
**الانجيل** و الثالث **كتاب الكنز** و الرابع **كتاب الجبال** و لم يزل يخدع الناس بسحره و عتوه  
 و مكره حتى جمع مالا عظيما و مات ميتة سوء فلما دفنته سوسنه امرأته أقبلت على  
 الفلان فمكنته من نفسها و من مال صاحبها المتقدم اقلت و من الكتب الذي وضعها  
 زوجها الثاني و أتحدثه (٨) أعني **قوريقوس** الفلان زوجاً ثالثاً فتخرج الفلان في تلك  
 الكتب و أمعن في طلب الأدب زماناً ثم أن المرأة توفيت و خلفت للفلان المال و الكتب  
 فحمل المال و الكتب و لحق بـ **السوس** (٩) بلده و مولده و سمي (١٠) نفسه ماني و أدها (١١)  
 أنه وضع تلك الكتب .

و كان يظهر النصرانية فسيره أسقف **الاهواز** قيسا و سار بها معلماً و مفتراً  
 للكتب و جعل يجادل الحنفاء و اليهود و **المجوس** و جميع من خالف النصرانية من أهل

(١) ظ ، « يدعى » .

(٢) Cod ، **سقوسي** . شاید ، **سقونتس** - Scountianos ( Pognon, p. 182 ) .

(٣) كبار .

(٤) **فساغورس** .

(٥) **برقلس** .

(٦) **بطرسوس** .

(٧) **بابل** .

(٨) **للفرس** .

(٩) در اصل مطبوع چنین است ( و در ترجمه فرانسوی آن عبارت « et elle s'unit avec lui » ترجمه شده است ) که ظاهراً درست نباشد و « اتحدت » صحیح بنماید .

(١٠) بالسوس .

(١١) ظ ، « سمي » .

(١٢) ظ ، « و أدهى » .

الآراء المبتدعة وأتخذ تلاميذاً أسم احدهم **أدى** و أسم الآخر **قوصى** (١) و أسم الثالث **مرادى** و وجه **أدى** تلميذه إلى **اليمن** (٢) ليدعوا الناس إلى رأيه و وجه **قوصى** إلى **الهند** و تخلف **مرادى** عنده بـ **السوس** فرجع تلميذاه فعرّفاه أنّه لم يمثل إلى قولهما ولا قبل عليهما ففضّب لذلك و ترك التصرايّة التي كان يظهرها على المجاز و أبدع يدع الخرافة .

وسمى نفسه **البارقليط** الذي وّعد السيد المسيح له المجد ، تلاميذه أن يرسله إليهم و أتخذ أثنى عشر تلميذاً و نفخ فيهم الروح كما فعل السيد المسيح ، له المجد ، بتلاميذه و خرج هو و هم ليعطوا العالم .

وقال أن قولى أن الله واحد يعرف بثلاثة أقانيم لم يكن بالجدة متى وهذا الذى كتب أصبر و أنّه عليه لم يزل وهو أنّه لم يزل كونان أحدهما الله ينبوع الخير و معدن الثور و الصلاح و الآخر الهوى كون الشر و معدن الجهل و الظلمة و الفساد و أن الله ذاهب علواً بلا نهاية و أنّهما من الوسط منهيان متلامسان و هما جسمان و أن الكون الشرير اضطرب فى بعض الأحيان (٣) و حاج بعض أولاده على بعض و هم الشياطين و العفاريت و النار و الماء فلم يزل بعضهم يحارب بعضاً حتى وصلوا إلى بلدة القليب و حجبوا نوره فجاءوه و قالوا لنوائبه (٤) فأين كان طعاماً لنا أكلته (٥) و إن كان شراباً تشربته (٦) فمزموه على موائبته (٧) فلما رأى الإله و هو الكون العالِم ذلك المضيق (٨) نصيباً منه فألقاه إليهم و أنشرف (٩) الكون الشرير نصيباً الله فأسكره و اختلط معه و أمتزج به فكان من أمتزاجه به هذا العالم فأجرى الله تعالى محبوبيه (١٠) فى آخر الشرير و أن الله سيرتجع نصيبه الذى

(١) قوصى . (٢) اليمن . (٣) الاحايين . (٤) لنوائبه . (٥) لتأكليه . (٦) لتشريبه .

(٧) موائبته . (٨) ناشر كتاب كويد در اینجا باید فعلى مثل ، «أخذ» افزوده شود .

(٩) انشرف . (١٠) محبوبه .

صار إلى التّزير وبضمّ الله إلى كونه رويداً رويداً ويتوثّق من التّزير بقدرها لا يقدر على محاربته ثانية (١) .

وكفر بقيامة الموتى (٢) وقال إنّ السّيد المسيح هو ابن الإله ومن ذاته وجوهره وإنّه أرسله إلى الأجزاء التي سارت من كونه إلى التّزير لبشرها أنّها تخلص من جنس التّزير (٣) ويصير إليه بمن في جزو التّزير ولم يعلم به وإنّه لا ينسب بشيء إلاّ بمثل الخيال وقال إنّّه لم يصلب بالحقيقة وإنّه لم يمت وإنّما كان صلبه وموته بالخيال وذلك أنّ الكون التّزير هيج عفارينه عليه فقتلوه وصلبوه في ظنّهم ولم يكن ذلك بالحقيقة وإنّه تخلص ولحق بكليّة الإله . وقال إنّ الأرواح يتناسخ وقال أنّ رسول المسيح وإنّه من ذات الله محض وإنّ الجسد الذي كان يظهر فيه خيال .

فقتله سابور بن اردشير ملك الفرس وسلخ جلده وحشاه تبناً وصلبه .

---

(١) بامه .

(٢) ط . د . الموتى .

(٣) البوس .



کتاب الأوراق<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابی بکر بن یحیی الصولی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۳۳۵ یا ۳۳۶ هـ . ق .)

قسم

أخبار الشعراء

ص ۷ :

قال أبو قلابة : فقال المعتزل في جواب ذلك (۳) :

رأيت أبانا يوم فطر مُصلياً      فقم فكري واستغزني الطرب  
وكيف يصلي مظلم القلب دينه      على دين هان إن ذاك من العجب

ص ۱۱ - ۱۲ :

جالست يوماً أبانا      لا در در آبان<sup>(۴)</sup>

الى آخر الآيات .

(۱) از طبعی که در سنه ۱۹۳۴ م . باعتماد ج . هیورث دن (J. Heyworth Dunne)

در مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابوبکر محمد بن یحیی بن عبداللّه بن عباس بن محمد بن صول تکی

معروف بصولی شطرنجی ، از ادیبان بنام دوره عباسیان میباشد . وی در حدود هشتاد سالگی در سنه ۳۳۵ یا ۳۳۶ هـ . ق . وفات کرده است (برای ترجمه احوال صولی و آثار او مقدمه کتاب الاوراق مذکور در معجم المطبوعات ، ج ۲ ص ۱۲۱۸ دیده شود) .

(۳) آبان بن عبدالحمید را با معتزل بن غیلان دوستی بوده است ولی این دوستی

مانع مهاجرت آنها نبوده و یکی از هجائیه های آبان درباره معتزل در صفحه مزبور مذکور میباشد که ابوقلابه گوید معتزل هجائیه خود را در جواب آن هجائیه آبان گفته است .

(۴) هجائیه ابونواس است درباره آبان و زناده که ، بنقل از کتاب الحیوان ، تألیف

جاحظ ، بنامها در ص ۹۳ - ۹۴ همین کتاب مندرج میباشد .

کتاب مسالک المماليك<sup>(۱)</sup>

تأليف

إصطخري<sup>(۲)</sup>

(متوفى بعداً از سنه ۳۴۰ هـ. ق.)

ص ۹۳ (در قسمت «رامهرمز»):

و يقال إنَّ ماني بها قُتلَ وُصِّلَ و يُقال إنَّه مات في عِيسِ بهرام حتف  
أنفه فقطع رأسه و أظهر قتله.

(۱) از طبعی که در سنه ۱۹۲۷ م. در لیدن صورت گرفته است نقل گردیده.

(۲) ابواسحق ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری که بیکری نیز معروف است (برای

ترجمه احوال اصطخری و آثار او معجم المطبوعات، ج ۱ ص ۴۰۲-۴۰۴ دیده شود).

# ۱۰۳

دیوان<sup>(۱)</sup>

ابی الطیب احمد بن الحسین المتنبی<sup>(۲)</sup>

(۳۰۳ - اواخر رمضان سنه ۳۵۴ هـ . ق .)

م ۳۹۰ ( در مدیحه کافور که بمطلع :

أغالبُ فیک التوقُ و التوقُ أغلبُ و آعجبُ من ذا الهجر و الوصلُ آعجبُ

میباشد و در شوال سنه ۳۴۷ هـ . ق . گفته شده است ) :

و کم إظلام اللیل عندک من یسر	تخبّرُ أن المأثوثة تکذبُ
و فاک ردی الأعداء تسری الیهم	و زارکُ فیه ذو الدلائل المحجبُ
و یوم کلیل العاشقین کمنته	أراقبُ فیه الشمس أبان تفرُبُ

(۱) از طبعی که در سنه ۱۲۷۶ هـ . ق . ( ۱۸۶۰ م . ) بامتنا بطرس البستانی در بیروت منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابو الطیب احمد بن الحسین بن عبد الصمد البغوی الکوفی معروف بمتنبی از شاعران بزرگ و معروف قرن چهارم هجری است و اشعار او بسیار مورد توجه بوده است تا آنجا که فریب پنجاه نفر از ادیبان و دانشمندان دیوان او را شرح کرده اند . وی در سنه ۴۰۲ هـ . ق . در کوفه متولد گردیده است و در اواخر رمضان سنه ۴۵۴ هـ . ق . در نزدیکی دیر العاقول در جانب غربی - سواد بغداد کشته شده ( برای ترجمه احوال متنبی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۲ م ۱۶۱۰ - ۱۶۱۷ دیده شود ) .

# ۱۰۴

## شرح دیوان المتنبی (۱)

تألیف

واحدی (۲)

(منوفی در سنة ۴۶۸ هـ . ق .)

ص ۳۸۵ (در شرح سه بیت مذکور در صفحه قبل) :

وَكَمْ لَظْلَامِ اللَّيْلِ عِنْدَكَ مِنْ يَدٍ تُخْبِرُ أَنَّ الْمَانَوِيَّةَ تَكْذِبُ  
المانوئية أصحاب مانی و هو يقول بالتور والظلمة . يقول الخبير كله في التور و  
هو الذي يأتي بالخير والشر كله في الظلمة و رد عليه المتنبی في هذا البيت فقال كم نعمة  
للظلمة تبين أن هؤلاء الذين نسبوا الشر إليها كاذبون ليس الأمر على ما قالوا ثم يبين  
تلك النعمة فقال :

وَقَاكَ زِدَى الْأَعْدَاءِ تَسْرَى إِلَيْهِمْ وَ زَارَكَ فِيهِ ذُو الدَّلَالِ الْمُحْتَجِبُ  
قال ابن جنی و قاك ظلام الليل المدو و أنت تسرى عليهم و فيما بينهم فلا يبصرونك و زارك  
فيه طيف من تحبه . قال ابن فورجة الطيف قد يزور نهاراً و أيضاً الطيف غير محجب و  
هلاً جعل ذا المحجب نفس المحبوب فيكون كقول ابن المعتز :

(۱) از طبى كه در سنة ۱۸۰۸-۱۸۶۹ هـ باهتاء فریدرخ دیرى Fridericus Dieterici  
در برلین منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابوالحسن على بن احمد بن محمد بن على بن متويه الواحدى التيسابورى .  
از نحويان و مفسران بزرگ زمان خود محسوب ميشود (براى ترجمه احوال واحدی و مراجع آن  
و آثار او معجم المطبوعات ج ۲ ص ۱۹۰۰ دیده شود) .

لا تلقِ إلّا بلیل من توأسله      فالشمس نّقامة و البدر قواد  
 ثم ذکر شرّ التور و قال :  
 و یوم کلّیل العاشقین کمنته      أراقبُ فیہ الشمسُ أیّانَ تفرُبُ  
 یقولُ ربّ یوم طال علیّ طول لیل العاشق تسترّ فیہ خوفا من الّا عداء علی نفسی  
 أراقبُ غروب الشمس لا ُخرج عن الکمین .

## ۱۰۵

الذّبیان<sup>(۱)</sup>

فی شرح الذّیوان

تألیف

أبی البقاء المکبری<sup>(۲)</sup>

( ۵۳۸ - ۶۱۶ هـ . ق . )

ج ۱ ص ۱۲۷ ( در شرح سه بیت سابق الذّکر ) :

و کم لظلام اللیل عندک من یدر      تُخبّرُ أنّ المانویّة تکذبُ  
 المانویّة قوم یفسهون الی مانی وهو رجل یقول الخیر من النهار و الشرّ من اللیل  
 و أنتحل هذا المذهب فردّ علیه المتنبی فقال کم نعمة للطّمة عندی تبین أنّ هؤلاء

(۱) از طبیبی که در سنة ۱۲۸۷ هـ . ق . در بولاق مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابوالبقاء عبداللّه بن الحسین بن عبداللّه العکبری الضریحی التحوی الحنبلی

البغدادی . ملقب بمحب الدین . از قبهان و اصولیان و ادیبان بزرگ زمان خود محسوب میشود

(برای ترجمه کحوال ابوالبقاء و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۲۹۴-۲۹۵ .

دیده شود ) .

المانوية الذين نسبوا إلى الظلمة الشرّ كاذبون و ليس الأمر على ما قالوه .  
 و قاك ردى الأعداء تسرى اليهم . و زارك فيه ذو الدلال المعجب  
 الأعراب : الضمير في فيه لليل و كذا الضمير في و قاك . ( المعنى ) قال ابن جنى  
 و قاك ظلام الليل المدوّ تسرى عليهم فلا يبصرونك و زارك فيه طيف من نجمه و قال ابن فورجة  
 الطيف قد يزور نهارا فيكون كقول ابن المعتز :  
 لا تلق إلا بليل من نواجهه      فالشمس نقامة و البدر قواد  
 و يوم كليل العاشقين كمنته      أراقب فيه الشمس أتيان تغرب  
 ( المعنى ) يقول ربّ يوم طال علىّ كما يطول ليل العاشقين اختفيت فيه خوفا  
 على نفسي أراقب حين تغرب الشمس حتى أسير إليكم . كمنته اختفيت و قعدت  
 بالكمين و أتيان بمعنى متى .

## کتاب الأغاني (۱)

ج ۳ ص ۲۴ - ۲۵ (طبع سابق الذکر، در ترجمه احوال بشار، = ج ۳ ص ۱۴۵ - ۱۴۶ طبع دارالکتب) :

قال الجاحظ : و كان بشار يدين بالرجعة ، و يكفر جميع الأئمة و يصوب رأى  
أبليس في تقديم النار على الطين ، و ذكر ذلك في شعره فقال :  
الأرضُ مُظلمةٌ و النارُ مُشرقةٌ      و النارُ معبودةٌ مُذْ كانت النارُ  
قال : و بلغه عن أبي حذيفة واصل بن عطاء إنكار لقوله و خففُ به ، فقال يهجو :  
مالي أشايعُ غزاً لا له عُنقُ      كنفتنق الدقوان ولى و أن مثلاً  
عُنقُ الرذافة ما بالي و بالكم      تُكفرون رجلاً كفروا رجلاً  
قال : فلما تابع على واصل منه ما يشهد على العادة خطب به واصل ، و كان الشغ  
على الزاء فكان يجنبها في كلامه ، فقال : أما لهذا الأعمى الملحد ، أما لهذا المشتف  
المكثى باني معاذ من يقتله ؟ أما والله لولا [ أن ] الغيلة سجيّة من سجايا الغالية  
لنست إليه من يجمع بطنه في جوف منزله أو في حفله ، ثم كان لا يتولى ذلك إلا  
عقبلي أو سدوسي . . . . .

أخبرني يحيى بن علي قال حدّثني أبي عن عافية بن شبيب قال حدّثني أبو سهيل  
قال حدّثني سعيد بن سلام قال :

كان بالبصرة ستة من أصحاب الكلام : عمرو بن عبيد ، و واصل بن عطاء ،  
و بشار الأعمى ، و صالح بن عبد القلوس ، و عبد الكريم بن أبي العوجاء و رجل من  
الأزد - قال أبو أحمد : يعني جرير بن حازم - فكانوا يجتمعون في منزل الأزدی و  
يختصمون عنده . فأتا عمرو و واصل قصارا إلى الاعتزال . و أتا عبد الكريم و  
صالح فصحا الثوبة (۲) و أتا بشار فبقي متحيراً مغلطاً . و أتا الأزدی فقال إلى قول  
السنية ، و هو من مذهب من مذاهب الهند ، و بقي ظاهراً على ما كان عليه .

(۱) شماره کتاب الاغانی در جای خود ۳۴ است و مطالب منقول از آن در ۱۲۷ - ۱۴۳ این کتاب

مندرج میباشد .

(۲) چنانکه در ص ۲۸۷ این کتاب گذشت در شرح العیون ، « الثوبة » .

قال : فكان **عبد الكريم** يفسد الأحداث ، فقال له **عمر و بن عبيد** : قد بلغنى أنك  
تخلو بالحدث من أحداثنا فتفسده [وتستر له] وتدخله في دينك ، فأين خرجت من مصرنا  
و إلا قمتُ فيك مقاماً آتى فيه على نفسك ، فلحق **بالكوفة** ، فدُلَّ عليه **محمد بن**  
**سليمان** فقتله و سلبه بها . وله يقول **بشار** :

فَدُلَّ <b>عبد الكريم</b> <b>بإبن العو</b>	جاءت <b>الإسلام</b> <b>بالكفر</b> <b>موقفا</b>
لا تَصَلَّى ولا تَصُومَ فَأَنْتَ مُسَمِّ	تَ فَبَعْضُ <b>التَّهَارُصِ</b> <b>مومأ</b> <b>دقيقا</b>
لا تُبَالِي إِذَا أَصَبْتَ مِنَ <b>الْخَمِّ</b>	مَرَّ <b>عَنَيْقَا</b> <b>أَلَا</b> <b>تَكُونُ</b> <b>عَنَيْقَا</b>
لَيْتَ شَعْرِي غَدَاةً حُلَيْتَ فِي <b>الْجِي</b>	بَدَّ <b>حَنِيفَا</b> <b>حُلَيْتَ</b> <b>أَمْ</b> <b>زَنْدِيْقَا</b>
أَنْتَ مِمَّنْ يَدُورُ فِي <b>لَعْنَةِ</b> <b>اللَّهِ</b>	بِهِ <b>صَدِيقُ</b> <b>لِمَنْ</b> <b>يُنِيكَ</b> <b>الصَّدِيقَا</b>

ج ۳ ص ۶۹ ] = ج ۳ ص ۲۴۶ - ۲۴۸ طبع **دار الكتب** ( پس از ذکر علت  
درجیدن **بشار** از **يعقوب بن داود** و **زبير مهدي** و **هجو** او و غضب **يعقوب** نسبت به **بشار**  
و بی اثر بودن شعر **بشار** در طلب رضای **يعقوب** ) | :

فلَمَّا قَدِمَ **المهدي البصرة** أعطى عطايا كثيرةً و وصل الثمراء ، و ذلك كله على  
**يدي يعقوب** ، فلم يعط **بشارا** شيئاً من ذلك ، فجاء **بشار** إلى **حليقة يونس** التَّحْوِيَّ فقال :  
هل هاهنا أحد يُحْتَشِمُ؟ قالوا له : لا ؛ فَأَنشَأَ بِتَاهِجٍ فِيهِ **المهدي** ، فسمى به أهل الحلقة  
إلى **يعقوب** ؛ فقال **يونس** (۱) **للمهدي** : أَنْ **بشارا** زنديق و قامت عليه البينة عندي بذلك ،  
و قد هجا أمير المؤمنين ، فَأَمَرَ **أبن نهيك** بأخذه ، و أَرَفَ خروجه فخرجوا و أخرجه  
**أبن نهيك** معه في زورق ، فلَمَّا كَانُوا **بالبطيحة** ذكره **المهدي** فَأَرْسَلَ إِلَى **أبن نهيك**  
بأمره أَنْ يَضْرِبَ **بشارا** ضرب التلغ و يلقبه **بالبطيحة** ، فَأَمَرَهُ فَأَقِيمَ عَلَى سِدْرِ السَّيْنَةِ  
و أمر الجلائدين أَنْ يَضْرِبُوهُ ضَرْباً يَتَلَفُونَ فِيهِ نَفْسَهُ ففعلوا ذلك ، فجعل يسترجم ؛ فقال  
بعض من حضر : أما تراء لا يحمد الله ! فقال **بشار** : أ نعمة هي فأحمد الله عليها ! إِنَّمَا هِيَ  
بَلِيَّةٌ أَسْتَرْجِعُ عَلَيْهَا ، فَضْرَبَ سَبْعِينَ سَوْطاً مَاتَ مِنْهَا وَ أُلْقِيَ فِي **البطيحة** . . .

(۱) در ص ۶۷ از همین جلد ۲ **اغانی** ، طبع سابق الذکر . ( = ص ۲۴۲ ج ۲ طبع **دار الكتب** )  
مذکور است که این سعادت را **يعقوب بن داود** کرده .



أخبرني أحمد بن عبد الله بن عمار وحبيب بن نصر المهلبى قال حدثنا عمر بن شبة قال :

أمر المهلبى عبد الجبار صاحب الزنادقة فضرب بشارا ، فمى بقى بالبصرة شريفٌ ألا بعث إليه بالفرش و الكسوة و الهدايا ومات بالطبيعة...

قال ابو زيد وحدثنى جماعة من أهل البصرة منهم محمد بن عون بن بشير ، و كان يتهم بمذهب بشار ، فقال :

اتمامات بشار ألقيت جثته بالطبيعة فى موضع يُعرف بالخرارة ، فحملة الماء فأجرحه إلى دجلة البصرة فأخذ قاتى به أهله فدفنوه ، قال وكان كثيرا ما ينشدنى :

سترى حول سربرى      حُتِّرا يلطمن لطمًا

يا قتيلا قتلته      عبدة الحوراء ظلمًا

قال وأخرجت جنازته فما تبعها أحدٌ إلا أمة له سوداء سندية عجباء ما تُفصح ، رأيتها خلف جنازته تصبح وا سيِّداه ! وا سيِّداه ! .

ج ٣ ص ٧٠ = ج ٣ ص ٢٤٩ - ٢٥٠ طبع دار الكتب (ايضاً در ترجمه احوال بشار) :

أخبرني الحسن بن على قال حدثنا محمد بن القاسم بن مهوريه قال :

لما ضرب المهلبى بشارا بعث إلى منزله من يفتشه ، وكان يتهم بالزندقة فوجد فى منزله طومار فيه :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أتى أردت هجاء آل سليمان بن على ليخلهم فذكرت قرابتهم من رسول الله صلى الله عليه وسلم فأمسكت عنهم إجلالا له صلى الله عليه وسلم ، على أتى قد قلت فيهم :

دينار آل سليمان و درهمهم      كالبايلتين حفا بالعقاريت

لا يبصران ولا يرجى لقاؤهما      كما سمعت بهاروت وماروت

فلما قرأ المهلبى بكى وندم على قتله وقال : لاجزى الله يعقوب بن داود خيرا فإنه لما هجاء لفق عندى شهودا على أنه زنديق فقتلته ثم ندمت حين لا يغنى التدم .

أخبرني محمد بن خلف بن المرزبان قال حدثنا عمر بن محمد بن عبد الملك قال حدثني محمد بن هارون قال : لما نزل المهدي البصرة كان معه حمدويه صاحب الزنادقة فدفع إليه بشاراً وقال أضربه ضرب التلف ، فضربه ثلاثة عشر سوطاً ، فكان كلما ضربه سوطاً قال له : أو جمعتني و يلك ! فقال : يا زنديق ، أتضرب ولا تقول باسم الله ! قال : و يلك ! أتريد هوفاً سمى الله عليه ! قال : ومات من ذلك الضرب .

ج ۱۱ ص ۷ ( از طبع سابق الذکر ، در « أخبار ابراهيم بن سيابة ونسبه » ) :

أخبرني علي بن صالح بن الهيثم الأنباري الكاتب قال : حدثني أبو هفان قال غمز ابن سيابة غلاماً أمرد ذات يوم فأجابه ومضى به إلى منزله فأكلوا وجلسا يشربان فقال له الغلام أنت ابن سيابة الزنديق قال : نعم . قال : أحب أن تعلمني الزنادقة قال أفعل وكراة ثم بطحه على وجهه فلما تمكّن منه أدخل عليه فصاح الغلام أوه ايش هذا و يحك قال سألتني أن أعلمك الزنادقة وهذا أول باب من شرائعها .

ج ۲۰ ص ۷۳ :

جالستُ يوماً ابانا لا در در ابان (۱)

إلى آخر الأبيات .

ج ۲۰ ص ۷۴ :

قال أبو قلابة قال المعذل في جواب ذلك (۲) .

رأيت ابانا يوم فطر مصلياً	فقسم فكري وأستغزني الطرب
وكيف يصلي مظلم القلب دينه	على دين هان أن ذاك من العجب

(۱) این هجاب را که ابو نواس درباره ابان بن عبد الحمید گفته است هفت بیت آن در صفحه مذکوره آمده است و بشماها ، بنقل از کتاب الحيوان تأليف جاحظ ، درس ۹۴ - ۹۵ همین کتاب مندرج میباشد .

(۲) ابان بن عبد الحمید را درباره معذل بن غيلان هجابیه ایست که در صفحه مزبور مذکور میباشد و ابو قلابة گوید که معذل در جواب آن هجاب ابان هجاب خود را گفته است .

# ۱۰۶

کتاب صورة الأرض (۱)

تأليف

ابن حوقل (۲)

(متوفی در نیمه دوم قرن چهارم هجری)

ج ۲ ص ۲۵۶ (در شرح «خاستات راهبر مرز»):

و يُقال إنَّ ماني بها قُتلَ وُصِّلَ وُيُقال إنَّه مات في عِيس بهرام حتف أنفه  
فقطع رأسه وأظهر قتله.

---

(۱) از طبع دوم که در سنه ۱۹۲۹ م. در لیدن منتشر شده است نقل گردیده.

(۲) ابوالقاسم محمد بن علی نصیبی موصلی معروف باین حوقل.

# ۱۰۷

کتاب التَّوْحِيد<sup>(۱)</sup>

تألیف

شیخ صدوق<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۳۸۱ هـ . ق .)

ص ۲۱۵ - ۲۱۶ :

قال مصنف هذا الكتاب الدليل على أن الصانع واحد لا أكثر من ذلك أنهما لو كن<sup>(۳)</sup> اثنين لم يخل الأمر فيهما من أن يكون كل واحد منهما قادراً على منع صاحبه مما يُريد أو غير قادر فإن كان كذلك فقد جاز عليهما المنع و من جاز عليه ذلك فمحدث كما أن المصنوع محدث وإن لم يكن قادراً بين لزمهما العجز والتقص وعما من دلالات الحديث فصح أن القديم واحد و دليل آخر وهو أن كل واحد منهما لا يخلو من أن يكون قادراً على أن يكتسب الآخر شيئاً فإن كان كذلك فالذي جازا لکتمان عليه حادث و ان لم يكن قادراً فهو عاجز و العاجز حادث لما يتناه و هذا الكلام يحتاج به في إبطال قديمين صفة كل واحد منهما صفة القديم الذي أنبتناه فأما

(۱) از طبعی که ظاهر آ تاریخ و جای طبع آن ذکر نشده است و بقطع کوچک ، معروف بقطع هشت صفحه ای ، میباشد و از قرآن چنین مینماید که چاپ ایران است ، نقل گردیده .

(۲) محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه النقی معروف بشیخ صدوق . از علماء بزرگ شیعه است در قرن چهارم هجری ( برای ترجمه احوال و آثار صدوق فهرست کشف الحجب و الاستار عن اسامی الکتب و آثار ، ص ۱۰۲ ، و تفحیح المقال تألیف مامقانی ، ج ۲ ص ۱۰۴ - ۱۰۵ دیده شود ) .

(۳) ط ، ه ، لوکانا .

ما ذهب إليه ماني و ابن ديسان من خرافاتهما في الارتمزاج و دانت به المجوس من حرافتها في اهرمن ففاسد بما به يفسد به قدم الأجسام ولدخولهما في تلك الجملة أقصرت على هذا الكلام فيهما و لم أفرد كلاً منهما بما يسأل عنه منه . حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس التيسابوري العطار رضي بنيسابور سنة اثنين و خمسين و ثلثمائة قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة التيسابوري قال سمعت الفضل بن شاذان يقول سألت رجلاً من الثنوية ابا الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام و أنا حاضر فقال له اني أقول ان صانع العالم اثنان فما الدليل على أنه واحد فقال قولك أنه اثنان دليل على أنه واحد لا أنك لم تدع الثاني إلا بعد أثباتك الواحد فالواحد مجمع عليه و أكثر من واحد مختلف فيه (١) .

---

(١) ابن قسمة ، بنقل از كتاب التوحيد ، در ص ٧٢ ج ٢ بحار الانوار مندرج است .

## المُستجد (۱)

من فَعَلات الأجواد

تأليف

ابو علیّ محسن بن علیّ تنوخى (۲)

( ۳۲۷ یا ۳۲۹ - ۳۸۴ هـ . ق . )

ص ۴۳ :

وقال الأستاذ ابو علیّ لما سمی غلام خلیل بالقوّة إلى الخليفة بالترندقة أمر بضرب أعناقهم ، فأما الجدید فآته نُسّر بالفقه ، و كان یفتی علی مذهب ابی ثور ، و أما الشحام و الرقام (۳) و الثوری و جماعة قبض علیهم و بسط النّطع لضرب أعناقهم ، فتقدّم الثوری فقال لعلّیاف : أ تدری لماذا تتقدّم ؟ قال : نعم . قال : و ما یجلك ؟ قال : أوثر أصحابی بحیاة ساعة ، فتحیّر الّیاف و نسی الخبر إلى الخليفة فردّهم إلى القاضی لیتعرّف حالهم . فألقى القاضی علی ابی الحسن الثوری مسائل فقهیة فأجاب عن الكلّ ، ثم أخذ یقول : و بعد فإنّ لله عبادا إذا قاموا قاموا لله ، و إذا نطقوا نطقوا بالله ، و سرّد

(۱) ارجعی که بتصحیح محمد کرد علی ، در سنه ۱۹۱۶ م . ( ۱۳۶۵ هـ . ق . ) ، در دمشق ، منتشر شده است نقل گردیده و علامتهای نسخه بدلهای آن در اینجا نیز بکار رفته .

(۲) [ قاضی ] ابو علیّ محسن بن ابی القاسم علی بن محمد بن ابی الفهم داود بن ابراهیم بن قمیم تنوخى . از ادیبان و شاعران و مؤرخان قرن چهارم هجری است ( برای ترجمه احوال تنوخى و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۶۴۲ - ۶۴۶ دیده شود ) .

(۳) ر . د . الرقام .

الفاظاً حتى أبكى القاضي ، فأرسل إلى الخليفة و قال : « إن كان هؤلاء زنادقة فما على وجه الأرض مسلم ، فأمر بأطلاقهم فأطلقوا .

ص ۵۳ - ۵۴ :

حدث عبد الرحمن بن عمر الفهري عن رجال سناهم قال : أمر المأمون أن يحمل إليه من أهل البصرة عشرة كانوا قد رُموا بالزندقة عنده فحملوا ، فبينما أحد الطفيليين يرتاد إذ رآهم مجتمعين يمضى بهم إلى الساحل للمير إلى بغداد ، فقال : ما أجمع هؤلاء إلا لإليمة فأنسل معهم ودخل في جلنتهم ، ومضى بهم الموكلون إلى البحر ، فأطلعوهم في زورق قد أعد لهم ، فقال الطفيلي : لاشك أنها نرعة فصعد معهم في الزورق ، فلم يكن بأسرع من أن قيد القوم وقيد الطفيلي معهم ، فعلم أنه قد وقع في ورطة ، ورام الخلاص فلم يقدر ، ثم دفع الملاح وساروا إلى أن وصلوا بغداد ، وحملوا حتى أدخلوا على المأمون ، فأمر بضرب أعناقهم فاستدعوا بأسمائهم رجلاً رجلاً ، فكل من دعا سألته وأمر بضرب عنقه ، حتى لم يبق إلا الطفيلي ، و فرغت العدة ، فقال المأمون للموكلين بهم : ما هذا ؟ قالوا : والله ما ندري يا أمير المؤمنين غير أننا وجدناه مع القوم فجئنا به . فقال المأمون ما قضيتك وملك ؟ فقال : يا أمير المؤمنين أمراته طالق إن كان يعرف من أقوالهم شيئاً ولا يعرف غير لا إله إلا الله محمد رسول الله وأنا إنما رأيتهم مجتمعين فظننت أنهم يدعون إلى وليمة أو دعوة فالتحقت بهم ، فضحك المأمون ثم قال : بلغ من شؤم التطفل أن أحل صاحبه هذا المحل ، لقد سلم هذا الجاهل من الموت ، ولكن يؤدب حتى يتوب (۱) .

---

(۱) این قصه از مروج الذهب و الانساب و شرح مقامات حریری ، از شریشی ، با عبارتهای و روایتهای مختلف ، در جای خود در همین کتاب مندرج است . و چون عبارات قویخی با آنها اختلاف دارد در اینجا نقل میشود و بعد از این از کتاب التطفیل تألیف خطیب بغدادی نیز نقل خواهد شد .

صباح اللغة<sup>(۱)</sup>

تألیف

جوهری<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنة ۳۹۳ هـ . ق .)

در مائة "زندقی" :

الزندیق من الثنویة وهو معرب و الجمع الزنادقة و الهاء عوض من الیاء المحذوفة  
و أصله الزنادیق و قد ترندق و الاسم الزندقة<sup>(۳)</sup> .

(۱) از طبعی که در سنة ۱۲۷۰ هـ . ق . در ایران منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابونصر اسمعیل بن حماد فارابی جوهری از ادباء و فضلا و انویان بزرگ قرن چهارم  
هجری است ( برای ترجمة احوال جوهری و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱  
ص ۷۲۳ - ۷۲۴ ، دیده شود ) .

(۳) عبارت مزبور در «المختار من صباح اللغة» که محمد بن ابی بکر رازی ، از علماء  
قرن هشتم هجری ، در سنة ۷۶۰ هـ . ق . از تألیف آن فراغت یافته است ، در طبعی که باعنوانه محمد  
حسینی الدین عبد الحمید و محمد عبد اللطیف السبکی مرتب بترتیب حروف تهجی گردیده ،  
و در سنة ۱۹۴۴ م . در مصر منتشر شده ، در ص ۲۲۰ ، چنین آمده است : « الزندیق ،  
من الثنویة ، و هو فارسی معرب ، و جمه زنادقة ، و قد ترندق ، و الاسم الزندقة » . و در صباح اللغة ،  
که ترجمه ایست از صباح بغارسی ، تألیف جمال الدین محمد بن عمر بن خالد قرشی ، و  
در سنة ۶۸۹ هـ . ق . تألیف شده ، چنین میباشد : « زندیق - بالكسر بکسی از پندمیان و هو  
معرب زنادقة ج - و الهاء عوض من الیاء المحذوفة و أصله الزنادیق و قد ترندق و الاسم زندقة معرب  
من الزند و هو کتاب لهم » ( طبع هند ، سنة ۱۳۰۰ هـ . ق . ج ۲ ص ۱۲۹ ) .



الرسالة الجامعة<sup>(۱)</sup>

المنسوبة

للمحکیم المجربطی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنة ۳۹۵ یا ۳۹۸ هـ - ق .)

ج ۱ ص ۳۰ - ۳۱ :

وقد بینا فی هذا الموضع بالبرهان الصادق والقضية العادلة أن معرفته هي (۳) العلم الحق والقول الصدق وأن علم العدد هو لسان ينطق بالتوحيد والتنزيه ، وينفى التعطيل والتشبيه ، ويرد على من أنكر الوجدانية وقال بالتثنية ، وذلك أن العدد متى بطل منه الواحد فسد نظامه وتمطلت (۴) أقسامه ، كذلك من أنكر الواحد الحق فلا نبات له في حال من الأحوال ، ولا عمل من الأعمال ، ولا يكون شيئا مذكورا ، وكان سواء هو والعدم ، إذ كانت (۵) حقيقة الوجود هي (۶) الإشارة إلى الواحد والثاني يتلوه وكذلك سائر الأشياء من الباطن الروحانية والمرکبات الجسمانية . والذي يقول بالاثنتين من التثنية بالبرهان (۷) الصادق والقضية العادلة [ اوجب ] (۸) أن لفظة الواحد متقدمة

(۱) از طبیبی که در سنة ۱۹۴۹-۱۹۵۱ م . در دو جلد ، در دمشق منتشر شده است نقل گردیده و علامت نسخه بدلهای آن نیز بکار رفته .

(۲) مسلمة بن احمد بن قاسم بن عبد الله مجربطی قرطبی اندلسی . از علماء بزرگ اندلس در قرن چهارم هجری است ( برای ترجمه آحوال مجربطی و اجلاص از رسالة الجامعة و رابطه آن با رسائل اخوان الصفا مقدمه کتاب مزبور ، از ص ۳ تا ص ۱۸ دیده شود ) .

(۳) در ۵ . ق . « هو » .

(۴) در ۵ . ق . « و تمطل » .

(۵) در ۵ . ق . « کان » .

(۶) در ۵ . ق . « هو » .

(۷) در ۵ . ق . « و البرهان » .

(۸) در ۵ . ق . این کلمه موجود نیست و در ۵ . « اوجبا » .

على لفظة الاثنين فصار (١) السبق بالواحد أليق ، و متى تقدم احدا الاثنين على صاحبه حاز فضيلة السبق و تأخر الثاني عن الكون في موضعه باللفظ (٢) فصح بذلك التوحيد و فضل الواحد .

### ج ١ ص ٧٢ :

فإن قالت الثنوية (٣) أن الخير و الشر فعلان متضادان غير متفقين و أن لهما خالقين (٤) متضادين ، فليعلم هؤلاء المتخلفون (٥) عن اتباع الحق بالبرهان الصادق أن فاعل الخير خير كله و [ أن ] (٦) فاعل الشر شر كله ، و أن من الخير إبطال الشر و أن الشرير (٧) ربما يشتغل طبعه [ و يتوب ] (٨) و يكون خيراً متناهياً في الخيرية (٩) حتى لا يبقى للشر أثر عنده البتة ، و يشتغل طبعه عنه ، و أيضاً فإن الخير يدعو إلى البقاء ، و الشر يدعو إلى الفناء ، و لما كان البقاء من صفات الأزل القديم (١٠) و الفناء من صفات العدم (١١) المتلاشي و جب أن يكون صاحب البقاء رب صاحب الفناء ، و متقدم الوجود عليه فوجبت له الوجدانية ، و زالت الثنوية و صار الثاني تابعاً للأول ، و الواحد متقدم الوجود على الثاني ، و الثاني تابع له ، فلذلك قيل أن الشر لا أصل له في الإبداع من جهة المبدع سبحانه ، و أن القضاء و القدر ليسا بشر ، و أن المخلوق [ ليس ] معنا على فعل الشر .

### ج ١ ص ٩٦ - ٩٧ :

فلذلك قلنا (١٢) أن الشر هو المعجز و التقص عن البلوغ إلى الثمام (١٣) | و بوجود الترقى و الحرص و ذهاب المعجز و البلوغ إلى الثمام (١٤) زوال الشر و ارتفاعه ،

(١) در ق ، د و صار . (٢) در د ، د باللفظة .

(٣) در ق ، د فإن قال الثنوية فإن قالوا . (٤) در ق ، د حالتين . (٥) در د ،

د المغفلون . (٦) این کلمه در پ وجود ندارد . (٧) در د ، د الشرور . (٨) در پ ، ق

این کلمه وجود ندارد . (٩) در پ ، د الخير . (١٠) در پ ، د الأول القديم .

(١١) در د ، د العديم . (١٢) در د ، د قبل . (١٣) در د ، د و البلوغ عن الثمام .

(١٤) عبارت میان دو غلاب در پ وجود ندارد .

و بارتفاعه ارتفاع خالقهِ (۱) ، علی ما زعم أهل المذهب [التخيف] (۲) القائلون (۳)  
بالتنویة . و إذا (۴) أرفع الشر و خالفه ، فليس إلا الخير و خالفه [سبحانه] (۵) فثبت  
التوحيد ، و ذهب التشبيه (۶) و التعطيل و الشرك ، و صح أن الشر لأصله فی الابداع  
بالبرهان .

# ۱۱۱

تعبیر (الرؤیا) (۷)

(تأویل الرؤیا - فی الرؤیا - منامیة)

تألیف

ابن سینا

( ۳۷۰ - ۴۲۸ هـ . ق . )

( بنقل از )

فهرست نسخه های مصنفات ابن سینا

تألیف

یحیی مهدوی

ص ۵۷ :

در فصول اول این رساله بحث از قوی و حالات نفسانی شده است - در فصل هشتم

این عبارت آمده است :

(۱) در ب ، « بارتفاعه بارتفاع خالقهِ » . (۲) این کلمه در ب ، ق وجود ندارد . (۳) در د ،  
« القائلین » . (۴) در ب ، « فإذا » . (۵) این کلمه در ب وجود ندارد . (۶) در د ، « التشبیه » .  
(۷) برای اطلاع از خصوصیات این رساله و جایهای وجود آن **فهرست نسخه های مصنفات**  
**ابن سینا** تألیف آقای دکتر **یحیی مهدوی** که در سنه ۱۳۲۲ هـ . ش . در **طهران** منتشر  
شده است ( مصنف شماره ۴۷ ، ص ۵۷ - ۱۰۹ ) دیده شود .

« التریانیون یسمونها الكلمة وهی التي یقال لها بالعربیة السکينة وروح القدس و الفرس و العجم یسمونها امشاسیندان و المانویة یسمونها الأرواح الطیبة و العرب یسمونها الملائكة ... »

## ۱۱۲

### رسالة في لغة [ابی] علی بن سینا<sup>(۱)</sup>

ص ۱۰ ( در قسمت کتب الانبیاء والتیین ) :

و اما کتب التیین فمثل ، کتاب الاستا والزهد والبازند یزودشت الأردبیلی الاحب<sup>(۲)</sup> و<sup>(۳)</sup> و مثل کتاب التکیون و سفر الاسفار لمانی الزردآق<sup>(۴)</sup> الثنوی ، وهی کتبٌ بعيدة عن أن تناسب کتب العقلاء ، فضلا من کتب ربان<sup>(۵)</sup> <sup>(۶)</sup> بها الانبیاء .

---

(۱) این رساله چنانکه ناشر فاضل آن ، آقای دکتر یارشاطر ، در مقدمه گوید ، « منتخبی است از کتابی بنام « لسان العرب » ، در لغت که ابی سینا تألیف نموده ولی بیانجام و انتشار آن توفیق نیافت . آقای دکتر یارشاطر منتخب مزبور را تصحیح کرده است و بضیفة عکس اصل نسخه در دست طبع و نشر دارند ( برای اطلاع از خصوصیات این رساله به صفحه فاضلانة آن رجوع شود ) ، در این جا از آقای یارشاطر باید تشکر کنم که رساله مزبور را قبل از نشر در اعتبار من گذاشتند ، (۲) در اصل کلمه ای تقریباً بدین شکل است و در حاشیه نوشته شده است : « کذا ، الأردبیلی الاصل » (۳) در اصل ظاهراً « الرقاق » و تصویب فوق از ناشر میباشد و در حاشیه نوشته شده است ، « آو الزندیق » (۴) در حاشیه نوشته شده است ، « کذا ، جا ، »

(۵) در حاشیه نوشته شده است ، « کذا ، جا ، »

# ۱۱۳

کتاب الشفاء

تأليف

ابن سینا

در « الفصل الثانی من مقالة الفن التاسع من جملة المنطق فی أصناف الأعراس الکلیّة والمحاکیات الثی للشعراء » :

و أما اليونانيون فكانوا يقصدون أن يحتوا بالقول على فعل أو يردعوا بالقول عن فعل، وتارة كانوا يفعلون ذلك على سبيل الخطابة وتارة على سبيل الشعر. ولذلك كانت المحاكاة الشعرية عندهم مقصورة على الأفاعيل والأحوال وعلى الذوات من حيث بها تلك الأفاعيل والأحوال وكذلك فعل إما قبيح وإما جميل. ولما اعتادوا محاكاة الأفعال أنقل بعضهم إلى محاكاةها للتشبيه العرف لا لتحسين وتقبيح. وكل تشبيه ومحاكاة كان معداً عندهم نحو التقبيح والتحسين وبالعجالة المدح والذم. وكانوا يفعلون فعل المصورين، فإن المصورين يصورون الملك بصورة حسنة و يصورون الشيطان بصورة قبيحة، وكذلك من حاول من المصورين أن يصوروا الأحوال أيضاً كما يصور أصحاب عالي حال الغضب والرحمة فأنهم يصورون الغضب بصورة قبيحة و يصورون الرحمة بصورة حسنة....

---

(۱) علامه محقق آفای سید حسن قزوینی زاده ضمن مقالة « الكتاب الذهبی للمهرجان الالفی لذكری ابن سینا » در مقالة دکتر عبدالرحمن بدوی بعنوان « ابن سینا و «فن الشعر» لارسطو » (ص ۱۱۱) بر خورده که چنین مطابقی در کتاب الشفاء موجود است و مرا بدان متوجه فرمودند .

کتاب

أصول الدین<sup>(۱)</sup>

تألیف

عبد القاهر بغدادی<sup>(۲)</sup>

ص ۵۳ ( در « المسألة الثامنة من الأصل الثاني في تجانس الأجسام » ) :  
 وأما الثنوية فإِنَّ المانوية منهم زعمت أَنَّ الأجسام في الأصل نوعان قديمان و  
 هما التور و الظلمة و هما متضادان في الصورة و الفعل و لِكُلِّ واحد منهما خمسة أبدان  
 مختلفة فأبدان التور النار و التور و الريح و الماء و روحه التسيم و أبدان الظلمة الحريق  
 و الظلمة و السموم و الضباب و روحها الدخان و زعموا أَنَّ أبدان التور كَلِّ واحد منها  
 مخالف للآخر و أَنَّ أبدان الظلمة مخالف بعضها بعضا فصارت الأجسام عندهم عشرة  
 أجناس نصفها من جملة [ خير خ ] التور و نصفها من جملة [ خير خ ] الظلام .  
 ص ۵۹ ( در « المسألة الحادية عشرة من الأصل الثاني في تحقيق حدود  
 الأجسام » و الخلاف في حدود الأجسام مع فرق : )  
 و الخلاف الثالث مع الثنوية في قولهم يقدم التور و الظلمة .

(۱) این کتاب در سنه ۱۲۴۶ هـ ق . ( ۱۹۲۸ ) در استانبول بطبع رسیده است

(۲) مؤلف کتاب الفرق بین الفرق است که در ص ۱۸۵ این کتاب ذکر او گذشت .

شرح ابواسحق نصیبی معتزلی<sup>(۱)</sup>

بر نقضی که ابوعلی ابن الخلال

بر کتابدازی نوشته است

نسخه کتابخانه بریتیش میوزیوم :

در کتابخانه بریتیش میوزیوم نسخه ای خطی عربی هشت بشماره و نشان OR 8613 که هنوز فهرست نشده است - از ابتدا و انتهای نسخه اوراقی ناقص است و بنابراین مؤلف را بطور قطع نمی توان دانست . از مندرجات آن برمی آید که تألیف يك نفر از معتزلیان قرن چهارم یا پنجم هجری است در شرح کتاب **يك معتزلی دیگر** که رد کرده بوده است **کتاب العلم الالهی (یا کتاب الالهیات یا کتاب البلاغ)** که همان **يك کتاب گویا** باین سه اسم مختلف خوانده شده است) **ابوبکر محمد بن زکریای رازی** را . حدس بنده اینست که این نسخه مورد بحث نسخه ناقصی است از شرح **ابواسحق النصیبی المعتزلی بر نقضی که ابوعلی ابن الخلال بر کتابدازی** نوشته بوده است (رجوع شود به باب ذکر المعتزلة من کتاب **المنیة والامل** چاپ **حیدرآباد** م ۱۶۸ و کتاب **الجمهریرونی** چاپ **حیدرآباد** م ۱۶۸ و الفصل **ابن حزم** ج ۱ م ۹۰ و ۱۸ و **زاد المسافرین ناصر خسرو** چاپ برلن م ۵۲ و ۱۰۳). در این نسخه ذکر مانی تا آنجا که بنده در مراجعه اجمالی بآن برخورددم **يك بار آمده است** ، ازین قرار:

---

(۱) . مطالب منقوله از این کتاب را دانشمند محقق آقای **مجتبی مینوی** در اخبار من گذاشتند و درباره کتاب مذکور و مؤلف آن یادداشتی نوشتند که عین آن قبل از مطالب مزبور درج میشود .

إن محمد بن زكرياء الرازي ذكر فقال لا يمتنع أن يكون في الناس من يقف على خواص الأشياء وطبايعها لأن كل شيء يختص بخاصية وطبيعة فهو موسى عليه السلام لا يمتنع أن يكون قد وقف على مثل ما يختص بمثل تلك الخاصية من الأجسام فلذلك يأتي على يده ما لم يأت على يد غيره من انقلاب العصا حية : و ذكر ما نرى أيضا في كتاب سفر الاسرار شيها قدح بها في معجزات موسى عليه السلام فلو أورد ما هذا سبيله من التشبهات على معجزات موسى عليه السلام لابد حينئذ من النظر والتأمل . . . .



# ۱۱۶

ملوق الحمامة (۱)

فی الألفه والألاف

تألیف

أبو محمد علي بن حزم أندلسي (۲)

ص ۲۴-۲۵ :

و بعد ایصال المعرفة إليها (۳) بما يشاكلها و يوافقها و مقابلة الطبائع التي خفت  
مما يشبهها من طبائع المحبوب فحينئذ يتصل اتصالا صحيحا بلا مانع و أقما ما يقع من  
أول وهلة ببعض أعراض الاستحسان الجسدي و استطراف البصر الذي لا يجاوز الألوان  
و هذا سر الشهوة و معناها على الحقيقة فإذا فصلت الشهوة و تجاوزت هذا الحد و وافقت  
الفصل اتصال نفساني تشترك فيه الطبائع مع النفس يُسمى عشقا و من هذا دخل الغلط  
على من يزعم أنه يحب اثنين و يعشق شخصين متفايرين فأما هذا من جهة الشهوة  
التي ذكرنا آنفا و هي على المجاز تُسمى محبة لأعلى التحقيق و أقما نفس المحب فما  
في الميل به فضل يصرفه من أسباب دينه و دنياه فكيف بالاشتغال بحب ثان و في  
ذلك أقول :

(۱) از طبعی که باعتناء پتروف D. K. Pétrof در سنة ۱۹۱۴ م . در لیبلن منتشر شده است  
نقل گردیده .

(۲) همان مؤلف الفصل فی الملل و الاهواء و النحل است که در ص ۲۲۶ این کتاب ذکر  
او گذشت .

(۳) ای « رالی النفس »

کذب المدعی هوی آئین حتماً      مثل مافی الأصول اکذب مانی (۱)  
 ليس في القلب موضعٌ لحيبيبٍ ————— ولا آحدثُ الأمورِ يثاني  
 فكما العقلُ واحدٌ ليس يدرى      خالفاً غيرَ واحدٍ رحل  
 فكذا القلبُ واحدٌ ليس يقوى      غيرَ فردٍ مباعدٍ أو مُداني  
 هو في شرعة المودة ذوشك ————— من صفة الإيمان  
 وكذا الذين واحدٌ مستقيمٌ      وكفورٌ من عقده دينان

## ۱۱۷

کتابُ الْمُعْصَمِ (۲)

تألیف

ابن سیده (۳)

(متوفی در سنه ۴۵۸ ه. ق.)

ج ۱۴ ص ۴۳

و الزندیق فارسی معرب کان اصله عندهم زندقه کبرای یقولون بقاء  
 الذهر.

(۱) ناشر کتاب در حاشیه متذکر شده است که سنوکه هورگر نژده (M. Snouck Hurgronje) این کلمه را «آگنوب» خوانده است.

(۲) این کتاب از سنه ۱۳۱۶ ه. ق. تا سنه ۱۳۲۱ ه. ق. در ۱۷ جلد در مصر منتشر شده است.

(۳) ابوالحسن علی بن اسمعیل اندلسی معروف بابن سیده از نویسان و لغویان بزرگ قرن پنجم هجری است (برای ترجمه احوال ابن سیده و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات، ج ۱ ص ۱۲۴ - ۱۲۵ دیده شود).

# التاریخ النسطوری<sup>(۱)</sup>

(مجهول المؤلف)

ص ۱۵ - ۱۸ ( شماره مسلسل صفحات مجموعه ۲۲۵ - ۲۲۸ ) :

خبر مانی و شرح آمره .

اول آمره . أن أباه كان اسمه فسق<sup>(۲)</sup> وأمه اسمها فوشيت<sup>(۳)</sup> وسمّياه لتأ ولد  
قوريقوس . فلما صار له سبع سنين خرج في السبي . فأبتاعته امرأة بعض العرب يقال  
لها سوسبه<sup>(۴)</sup> . وكان زوجها قد تخرج في علوم أهل مصر ويرى رأى فيثاغوروس .  
وله تلميذ يقال له يوذوروس . فتوفي زوجها المرأة . وتزوجت بتلميذه . فحملها والقبي

(۱) کتابی است که ظاهراً تاکنون اسم اصلی آن معلوم نشده و از اسم مؤلف آن نیز اطلاعی بدست  
نیامده و مابین قرن دهم و اوائل قرن سیزدهم مسیحی تألیف شده است . ناشر آن ، آررشوک ادی شیر  
Mgr Addai Scher ، آررشوک سمرت Séert ( در گرجستان ) ، عنوان « Histoire  
Nestorienne » را بر آن گذاشته است و در اینجا عنوان فوق ، که ترجمه عنوان فرادادی ناشر  
میباشد ، انتخاب گردیده . این کتاب ، با ترجمه فرانسه ، ضمن مجموعه Patrologia Orientalis  
در پاریس ، در سنة ۱۹۰۷ م . منتشر شده است [ برای اطلاع از خصوصیات این کتاب به مقدمه  
ناشر آن ، ص ۵ - ۱۸ ( شماره مسلسل صفحات مجموعه ۲۱۵ - ۲۱۸ ) رجوع شود ] .

(۲) ناشر در حاشیه چنین تذکر داده است ، کذا فی الأصل وجاء هذا الاسم فی کتاب اسکولینون  
تألیف تادوروس برکونی ، « فطیق » . و در حاشیه ۳ ص ۱۵ ( در حواشی ترجمه فرانسه )  
گوید ،

En syriaque ܦܫܩܬܐ et ܦܫܩܬܐ . Cf. Pognon, Inscriptions mandaites . . . .  
fasc . II, Paris, 1899, p. 125 et Michel, Chronique, I, p. 117.

(۳) Ms : « فوشیت » . و ناشر در حاشیه ۳ ص ۱۵ ( در حواشی ترجمه فرانسه ) گوید ،

En syriaque ܦܫܩܬܐ (ܦܫܩܬܐ), Michel, Ibidem.

(۴) ناشر در حاشیه ۴ ص ۱۵ ( در حواشی ترجمه فرانسه ) گوید ،

En syriaque ܫܝܬܝܢܐ : c'est sans doute le nom du mari « Scythianus »  
qui a été attribué par erreur à la femme. Cf. Michel, Ibid. , p. 198, note 5.

الذى ابتاعته . وأحتال حتى يتخلص إلى **بابل** . وقال **للفرس** إنه مولود من **الغنداء** .  
 إنه رأى (١) بين الجبال . ووضع أربعة كتب سماها بأسماء : أحدها **الملوك السرائر** .  
 والثاني **الأنجيل الصحيح** . والثالث **معدن الكنوز** . والرابع **راس (٢) الجدال والمغالبة** .  
 ولم يزل يظن الناس بسحره . وكان ذلك في ملك **فيليفوس** ملك الروم وملك **سابورين**  
**اردشير** . وعلم الناس القول بالاهين (٣) مخلوقين والإقرار بصانعين خبير وشرير .  
 فالخبير هو الصالح الثير . والشرير هو الطالح الظلمى . وجمع مالا جليلا ومضى إلى **سعي**  
 النار . فأخذت زوجته **سوسيه** كتبه وماله ومال الزوج الأول وهويت ماني . وكان حسن  
 الوجه . فأمكنته من جمع ذلك ومن الكتب . وأتخذته لنفسها زوجاً ثالثاً . فتخرج بتلك  
 الكتب وتعلم . وكان زوجها التلميذ قد ألقه بكفره . وأنفقت هي عليه مالا كثيراً حتى  
 مهرته . وأمن في طلب الملو . ونوَّفت **سوسيه** من قبل أن تبلغ مرادها منه . فحصل  
 المال والكتب وقصد **السوس** (٤) بلدته التي بها مولده . وسمى نفسه ماني . وأدعى وضع  
 تلك الكتب وأظهر النصرانية . فسيَّره أسقف **الاهواز** قسيساً وصار بها معلماً ومفسراً  
 للكتب . وكان يجادل الوثنيين واليهود والمجوس وجمع من خالف النصرانية . ثم أدعى  
 هذا المناق أن **آته الفارقليط** . و زاد في نجاسة علوم السحر . وأتخذ لنفسه أثنى عشر  
 تلميذاً على مثال تلاميذ المسيح . وأبطل بعض الأجداد وقيامتها وأدعى أن النار والماء  
 والشجر لها أرواح . فمن قلع شجرة أو أطفئ ناراً أو أراق ماءً فقد قتل نفساً . وأن  
 الشمس والقمر مرَّ كيان يحملان الأنفس إلى ناحية صالحة . وأبتدع أشياء فيبحة لم  
 تذكر لقبها .

(١) مترجم وناشر درحاشه ٥ ص ١٠ ( درحواشی ترجمه فرانسه ) گوید : ( بجای رأى ) « رأى »

و یا « ترى » خوانده شود .

(٢) ناشر درحاشه ٣ ص ١٥ ( درحواشی متن عربی ) گوید :

**رووس** : فان تلخوروس بر کونی بستی کتابه هذا : ١٥٨٨ : ١٥٨٩ .

(٣) ظ : « بار آهین » .

(٤) ناشر درحاشه ١ ص ١٦ ( درحواشی ترجمه فرانسه ) گوید :

و سُمي بعض تلاميذه **توما** و **أدي** و وجهه **بأدي** إلى **اليمن** (١) ليكفر الناس  
 بخرافاته . و وجهه بالمسمى **توما** إلى **الهند** وبقى عنده رجل من تلاميذه اسمه **هاري**  
 و أقام معه **بالسوس** فرجع اللذان أنفذهما إلى **اليمن** و **الهند** فأعلماء آتاه لم يفتر أحد  
 بقولهما ولا قبلوا خطبهما فغضب لذلك و تدخله الغيظ فترك النصرانية التي كان يظهرها  
 نفاقاً و ابتدع البدع الفظيعة . و حينئذ ادعى أنه **القار قليط** الذي وعد **المسيح** تلاميذه  
 بأرساله إليهم . و خرج مع تلاميذه و جعل يطوف البلاد و يقول أن الذي كان يقوله  
 أولاً أن الله يعرف بثلاثة أقانيم و أن الذي كان بشره لم يزل عنه و أنه كونان أحدهما  
 الله يتبوع الخبر و معدن النور و الصلاح و الإصلاح . و الآخر الهبولى مكون الترو معدن  
 الجهل و الظلمة و الطلاح . و أن الله هو ذاهب علواً بلا نهاية . و التثريب لم يزل ذاهباً  
 إلى أسفل بلا نهاية . و أنهما من الوسط متناهيان و هما جسمان . و أن مكون الترو  
 اضطرب في بعض الاحايين و حاج أولاده بعض على بعض و هم الشياطين و المفاريت و  
 النار و الماء . فلم يزل يجاذب بعضهم بعضاً حتى وصلوا إلى بلدة الصالح . فلم يحوا نوره  
 فحسدوه . وقالوا فأنه (٢) . فأن كان عنده طعاماً أكلناه . أو شرباً شربناه . و عزموا على  
 ذلك . فلما رأى الإله وهو الصالح ذلك أقطع نصيباً منه فالتقاء إليهم . فأنكشف الكون  
 للتثريب نصيب الإله . فاختلط به و أمتزج . فكان من أمتزاجه به هذا العالم . و أجزاء  
 الله محبوسة في أجزاء التثريب . و أن الله سيسترجع نصيبه الذي صار إلى التثريب و يرضقه  
 إلى كونه قليلاً قليلاً و يتولق (٣) من التثريب بقدر ما لا يقدر على معاودة محاربتة ثانية .  
 و كان هذا اللعين الطاغى الكافر لعنه الله بما أفتري عليه يجحد القيامة و يقول أن **المسيح**  
 هو أبن ذلك الإله الصالح و أنه هو رسوله إلى الأجزاء التي صارت من كونه إلى  
 التثريب لبشرها أنها تتخلص من حبس التثريب و تعبر إليه و يقول أن الأرواح تناسخ .  
 و ادعى أنه رسول **المسيح** و أنه من ذات نفسه فلما أطنى الناس و فشا أمره و كفره

(١) ناشر در حاشية ١ ص ١٧ (در حواشی ترجمه فرانسه) گوید :

Dans le tome Michel, Ibid., p. 117.

(٢) ط . ، « فأنه » .

(٣) ناشر در حاشية ١ ص ١٨ (در حواشی متن عربی) گوید : « ينورع ؟ أو يتولى » .

قتله سابور وصلبه على باب السوس (١) فلعله الله ولقاء ما يستحق .


ص ٢٦-٢٧ [شماره مسلسل صفحات مجموعه ٢٣٦-٢٣٧] ( در ذكر العلاقات أعتنى العلماء ) :

كان في أيام شعلوفا و فافا الجائليق بالشرق واسطفانوس فطرك برومية . من العلماء الأفاضل .... و مازال جميعهم بقاومون أصحاب مذاهب سيمون و مرقيون و ماني .

ص ٢٧-٢٨ [شماره مسلسل صفحات مجموعه ٢٣٧-٢٣٨] . ( در ذكر ملك بهرام ابن وهاران (٢) بن سابور ) :

لما ملك هذا الرجل على الفرس في سنة تسعين و خمائة بتاريخ الاسكندر أحسن إلى الناس . فرببه الجند و قصد في أول مملكته الاهواز و بحث عن اعتقاد النصارى كما فعل جدّه سابور . و كان يعرف طرفا منه لآنه تربى في كرخ جدان على ما قال ميلاس الراني و تعلم شيئا من لغة السريانية . فأحضر جماعة من الآباء و سألهم (٣) . و شرحوا له المذاهب فقال لهم أتى أراكم تعظمون هذا الواحد الذي تعترفون به وترفعونه جدا . لكن قد جهلتم بمنعكم الآلهة الربوبية و التجود لها . ثم تغيرت نيته عما كان عليه . و وجد المانوية يدعون أنهم نصارى و يتزيون بزيتهم و يكرهون التزويج و التناسل . وكذلك الجائليق و الأساقفة بهذه الصورة . و ظن ، لفساد نيته ، أن الاعتقادين متفقان . فأمر بقتل المانوية و هدم بيعةهم . فتعدى المجوس إلى النصارى بغير تمييز و قتل قديري الرومية زوجته لاعتقادها النصرانية . و قتل ذا الطوبى قاريا ابن حنثيا و نسلط المجوس على النصارى . و لحق فافا أذية عظيمة و مكاره شديدة . فتظلم النصارى إلى بهرام الملك مما جرى عليهم فأحب أن يعرف الفرق بينهم و

(١) ناشر در حاشية ١ ص ١٨ ( در حواشی ترجمه قرآن ) گوید :

A la porte de  Pognon , loc. cit, p. 126.

(٢) در حاشیه : « ورهاران »

(٣) در حاشیه : « سایلهم » .

وبين المانوية . وسألهم عن السبب في امتناع الجائليق والآساففة عن التزويج وإقامة النسل في العالم . وقال إن كان هذا نجسا محرماً عندهم فقد استحقوا القتل لقصد هم إخراج الدنيا . وإن كان حلالاً حسناً فلم يمتنع رؤساءهم منه ويكرهونه . فأجاب النصارى أن المانوية يعتقدون إلهين قديمين وأن الأرض ذات حياة ولها روح والأنفس تنتقل من جسم إلى آخر . ويرون أن التزويج نجس . والنجس فيعترفون بالآله (١) واحد خالق الكل قديم لم يزل . ويرون التزويج يستحسنونه . وقد أمروا به في كتابهم . وإنما يمتنع منه رؤساءهم لئلا يشغلهم عما نصبوا له من النظر في أمور الرعية وملازمة الصلاة والدعاء للعالم وأهله والملك والمملكة . وإنما يتزويجون (٢) المانوية بزي النصارى ليستمر أمرهم . فاستحسن الملك ما قالوه وأمر بالكف عنهم . وزال عما كان عليه ومات . . . .

---

(١) ظ . « بإله »

(٢) ظ . « يتزويجون » .

## التّطفيل (۱)

و حکایات الطّفیلین و آنّهارهم و نوادر کلامهم و أشعارهم

تألیف

تخطیب بغدادی (۲)

( ۳۹۲ - ۴۶۳ هـ . ق . )

ص ۴۱ - ۴۲ :

حدّثنی محمد بن علی بن عبد الله الصوری انا عبد الرحمن بن عمر التجیبی  
بمصر انا ابو هريرة احمد بن عبد الله بن الحسن بن ابی العصام العدوی نا ابو العباس  
عيسى بن عبد الرحيم حدّثنی علی بن محمد هو ابن حیون حدّثنی محمد بن احمد  
الکوفی حدّثنی الحسین بن عبد الرحمن الحلبي عن أبيه قال : أمر العامون أن يحمل  
اليه عشرة من الزنادقة سقوا له من أهل البصرة فجمعوا وأبصرهم طفيلي فقال ما أجمع  
هؤلاء إلا لصنيع فأنسل فدخل وسطهم و مضى بهم الموكلون حتّى أنشوا بهم إلى  
زورق قد أعدّ لهم فدخلوا الزورق فقال الطفيلي " هي نزهة فدخل معهم الزورق فلم يك  
بأسرع بأن قيّد القوم و قيّد معهم الطفيلي فقال الطفيلي " بلغ تطفيلي إلى القيود ،  
نتم سير بهم إلى بغداد فدخلوا على العامون فجعل يدعو بأسمائهم رجلا رجلا فيأمر

(۱) از طبعی که در سنة ۱۳۴۶ هـ . ق . در دمشق منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابوبکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی معروف بخطیب بغدادی . وی در  
روز پنجشنبه ۲۴ جمادی الآخرة سنة ۳۹۲ هـ . ق . در بغداد متولد گردیده است و در پیش از ظهر  
دوشنبه هفتم ذی الحجة سنة ۴۶۳ هـ . ق . در همان جا وفات کرده و در روز سه شنبه در باب حرب  
یعقوبی بشرحانی مدفون گردیده .



بضرب رقابهم حتى وصل إلى الطفيلي وقد استوفى عدة القوم فقال للموكلين بهم ما هذا ؟ فقالوا والله ما ندري غير أننا وجدناه مع القوم فجئنا به . فقال **المأمون** ما قصتك وملك ؟ فقال يا أمير المؤمنين أمرته طالق أن كان يعرف من أقوالهم شيئاً ولا يعرف إلا الله و **محمد بن النبي** صلى الله عليه وسلم . وإنما أنا رجل رأيتهم مجتمعين فظننت منيعاً يقدون إليه . فضحك **المأمون** وقال يؤذّب . وكان **ابراهيم بن المهدي** قائماً على رأس **المأمون** فقال يا أمير المؤمنين هب لي أدبه . . . .

## ۱۲۰

تاریخ بغداد (۱)

تأليف

أبي بكر أحمد بن علي الخطيب

ج ۷ ص ۱۱۲ ( در ترجمه احوال بشار بن برد ) :

وكان **المهدي** أمير المؤمنين اتهمه بالزندقة فقتله عليها .

ج ۸ ص ۱۴۹ ( در ترجمه احوال حماد عجرد ) :

وكان خليعاً ماجناً ظريفاً ، و نادم الوليد بن يزيد ، و حاجي بشار بن برد - و

هو فحل الشعراء المجيدين - فأنصف منه ، و كان بشار يضحّ منه ، و قدم بغداد في أيام **المهدي** .

قرأت علي الحسين بن علي الجوهري عن محمد بن عمران المرزباني قال

وجدت بخط محمد بن القاسم بن مهران حديثاً أحمد بن اسمعيل اليزيدي حدثني

علي بن الجعد . قال : قدم علينا في أيام **المهدي** هؤلاء القوم : حماد عجرد و مطيع

أبن اياس الكناني و يحيى بن زياد ، فنزلوا بالقرب منا فكانوا لا يعطون خبثاً و حجارة .

(۱) این کتاب در سنة ۱۲۴۹ هـ ق . ( ۱۹۳۱ م ) در ۱۴ جلد در مصر منتشر شده است .

وقال **المرزباني** أخبرني **علي بن أبي عبد الله الفارسي** أخبرني أبي حدثني **الغزي** حدثني **عمر بن شبة** قال : كان **عطيع بن إياس** و **حماد عجرد** و **يحيى بن حصين** و **يحيى بن زياد** يقولون بالزندقة .

ج ٩ ص ٣٠٣ - ٣٠٤ :

**صالح بن عبد القدوس** ، **أبو الفضل البصري** مولى **الأسد** ، أحد الشعراء .  
أثمه **المهدي** أمير المؤمنين بالزندقة ، فأمر بحمله إليه ، وأخضره بين يديه ، فلما خاطبه أعجب بفرارة أدبه وعلمه وبراعته وحسن بيانه ، وكثرة حكمته ، فأمر بتخليه سبيله ، فلما ولى رده وقال له : أأنت القائل ؟

و الشيخ لا يترك أخلاقه      حتى يوارى في نرى رآه  
إذا أرعوى عاد إلى جهله      كذى الضنى عاد إلى نكته

قال **بلي** يا أمير المؤمنين ، قال : فأت لا تترك أخلاقك ونحن نحكم فيك بحكمك في نفسك ، ثم أمر به فقتل وصلب على الجمر . ويقال أن **المهدي** أبلغ عنه أبيات يعرف فيها بالنبي صلى الله عليه وسلم فأخضره **المهدي** وقال له : أنت القائل هذه الأبيات ؟ قال لا والله يا أمير المؤمنين ، والله ما أشركت بالله طرفة عين ، فأثق الله ولاسفك دمي على الشبهة ، وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم : « ادرؤا الحدود بالقبهات » وجعل يتلو عليه القرآن حتى رقى له وأمر بتخليته فلما ولى قال أنشدني قصيدتك التينية فأشده حتى بلغ البيت أوله :

و الشيخ لا يترك أخلاقه ،

فأمر به حينئذ فقتل . ويقال إنه كان مشهوراً بالزندقة . وله مع **أبي الهذيل** **العلاف** مناظرات . . . . .

ج ١٤ ص ١٠٦ - ١٠٧

**يحيى بن زياد الحارثي** . وهو **يحيى بن زياد بن عبيد الله بن عبد الله** . . . . .  
و كانت عنته ربيعة بنت **عبيد الله** زوجة **محمد بن علي بن عبد الله بن العباس** ، فولدت له **السفاح** ، **نبيحي بن زياد** ابن **خال أبي العباس السفاح** ، وهو من أهل الكوفة ، وكان

شاعراً ادیباً ما جئنا نسب إلى الزندقة، وكان مديق اياس بن مطيع<sup>(۱)</sup>، وحماد عجرد،  
والباقون بن العجائب، وغيرهم من ظرفاء الكوفيين، وله في السباح مدائح، وفي المهلب  
أيضاً ....

## ۱۲۱

### کتاب الإرشاد<sup>(۲)</sup>

إلى قواطع الأدلة في أصول الاعتقاد

تأليف

إمام الحرمين الجويني<sup>(۳)</sup>

( ۴۱۹ - ۴۷۸ هـ . ق . )

ص ۲۷۴ : ( در فصل « القول في الآلام و أحكامها » )

فأما التثوية القائلون بإثبات مدبرين، فقد قالوا: الآلام ظلم فيصح لعينه  
على أي وجه قدر، والآلام بحملتها صادرة<sup>(۴)</sup> عندهم من أهر من دون يزدان ....

(۱) خط « مطيع بن اياس » .

(۲) از طبعی که باعتماد دکتر محمد یوسف موسی و علی عبدالمنعم عبدالحمید در سنه  
۱۳۶۹ هـ . ق . ( ۱۹۵۰ م . ) در مصر منتشر شده است نقل گردیده و علامتهای نسخه بدلهای  
طبع مزبور نیز بکار رفته .

(۳) ابوالمعالی عبدالملک بن عبداللہ بن یوسف بن محمد بن حیوہ . معروف بامام  
الحرمین جوینی . از دانشمندان بسیار بزرگ قرن پنجم هجری است و او را آئینم اصحاب  
شافعی . از متأخران گفته اند . امام الحرمین در محرم سنه ۴۱۹ هـ . ق . متولد گردیده است  
و در ۲۵ ربیع الآخر سنه ۴۷۸ هـ . ق . وفات کرده ( برای ترجمه آحوال امام الحرمین و مراجع  
آن و آثار او بشتمه کتاب الارشاد . طبع سابق الذکر . وجوع شود ) .

(۴) ل . باددہ . و تصحیح متن از ح و م است .

## فصل

## [ في الأعراض ]

فَأَمَّا الثَّنَوِيَّةُ ، فَمَا قَالُوا مِنْ كَوْنِ الْأَلَمِ ظُلْمًا قَبِيحًا لِعَيْنِهِ ، بَاطِلٌ لَإِخْفَاءِ بَيِّنَاتِهِ .  
 فَأَيُّ مَا نَعْلَمُ أَنَّ الْمَرِيضَ إِذَا شَرِبَ دَوَاءً بِشِيْعًا كَرِهَ الْمَشْرَبَ ، وَقَصْدُ ذَلِكَ دَرءُ الْأَمْرَاضِ  
 عَنْ نَفْسِهِ ، فَلَا يَعْدُ ذَلِكَ فِي عَادَاتِ الْعُقَلَاءِ قَبِيحًا نَازِلًا مَنْزِلَةً مَا لَوْ جَرَحَ التَّلِيمُ نَفْسَهُ مِنْ  
 غَيْرِ غَرَضٍ مَحْبِيحٍ فِي جَلْبِ نَفْعٍ أَوْ دَفْعِ ضَرٍّ . وَمَنْ أَنْكَرَ ذَلِكَ أَنْتَسَبَ إِلَى جَعْدِ الصَّرُورَةِ .  
 ثُمَّ يُقَالُ لَهُؤُلَاءِ : الْخَيْرُ وَالْمِيلُ إِلَيْهِ مَدْعُو إِلَيْهِ أَمْ لَا ؟ فَإِنْ أَنْكَرُوا كَوْنَهُ مَدْعُو إِلَيْهِ ، تَرَكَوا  
 مَذْهَبَهُمْ ، مِنْ حَيْثُ الْعَقْلُ عَلَى الْخَيْرَاتِ ، وَتَحْذِيرُهُ مِنَ السَّيِّئَاتِ . وَإِنْ قَالُوا الْخَيْرُ مُحْثُوثٌ  
 عَلَيْهِ ، قِيلَ لَهُمْ : هَلْ عَلَى مَنْ يَحْبِدُ عَنْهُ مَلَامٌ وَآلَامٌ عَلَى حُكْمِ الْعِقَابِ أَمْ لَا ؟ فَإِنْ قَالُوا  
 لَا يُلْزَمُ (١) تَرْيِيرُ عِقَابِهِ ، فَقَدْ جَرَوْا عَلَى مَلَابَةِ التَّرِّ وَمُجَابَةِ الْخَيْرِ ، وَأَلْزَمُوا أَنْ لَا يَلَامُ  
 مُسِيٌّ ، وَلَا يَخْسَرُ بِحَسَنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ . وَكَأَنَّ ذَلِكَ يَبْطُلُ (٢) مَا يَسْتَرْوِحُونَ إِلَيْهِ مِنْ تَحْسِينِ  
 الْعُقُولِ وَتَقْبِيحِهَا ، وَإِنْ قَالُوا : لَوْ أَنَّ الْمُسِيَّ رَأَيْلَامَهُ ، وَتَعْرِيفَهُ لِلْعُمُومِ وَالْهَمُومِ حَسَنٌ ،  
 فَقَدْ نَقَضُوا قَوْلَهُمْ بِأَنَّ الْأَلَمَ يَقْبَحُ لِنَفْسِهِ (٣) .

(١) ح د م ، لا يلتزم .

(٢) م ، د ه د م .

(٣) م ، د ل ب ه .



و قال :

تر ندق معلنا ليقول قوم      إذا ذكروه زنديق ظريف  
فقد بقي التز ندق فيه وسما      وما قيل الظريف ولا اللطيف

علي بن الحسين (۱) الكاتب في الكندي :

ما أزعج الكندي في الزندقه      نسا ليعقوب فما أحقه  
لو علق الكندي في حلقه      قلقة ناء أبداً مخنقه  
ما كان إلا مؤمناً مسلماً      لا غفر الله لمن زندقه

( نوادر من مال إلى الكفر ) :

سئل زنديق عن الأضحية فقال : وباه كل سنة يقع في الأغنام و البقر .

( در قسمت « نوادر في مناظرات التصاري و المجوس و اليهود » ) :

وناظر المأمون ثنويّاً فقال : أخبرني هل ندم مسي على فعله قط ؟ قال : نعم .

قال : فالتدم على الإساءة ماهو ؟ قال إحسان . لكنني أقول : أن الذي أحسن غير الذي

أساء . قال : فهذا الذي ندم على فعله أو على فعل غيره ؟ فأفحمه .

## ۱۲۳

تحرير شرح لمع أشعري (۲)

ورق ۵۷ ب :

فصل في الرد على الثنوية القائمين بقدم النور والظلمة

أعلموا عصمتكم الله أن من أصل هؤلاء القوم القول بقدم النور و هو الأجساد

(۱) ظاهر « و قال علي بن الحسين » و یا د و را علی بن الحسین « .

(۲) نسخه ای از این کتاب در کتابخانه اهدائی آقای سید محمد مشکوة بکتابخانه دانشگاه طهران

موجود است که خصوصیات آن در فهرست کتابخانه مذکور تألیف دوست دانشمند آقای محمد تقی

دانش پژوه ، ج ۳ (بخش یکم) ص ۵۴۸-۵۴۹ منسوخ میباشد . این مطلب را دوست فاضل آقای

عباس زریاب خوئی ، پس از مطالعه فهرست مذکور ، بمن اطلاع داد که حای بسی تشکر است

و همچنین از خود آقای دانش پژوه باید بسیار تشکر کنم که قبول زحمت کرد و بدانشکده ادبیات

(محل کتابخانه اهدائی آقای مشکوة) آمد و کتاب را ، برای نقل از آن ، در اختیار من گذاشت .

المتصعدة لانهاية لها من جهة العلو و إنما تنتهي من جهة السفل وكذلك الظلام اجسام متسقة بطبيعتها لانهاية لها من جهة السفل وينتهي حدّها من جهة العلو وكل ما قدمناه في حدث الأجسام يدلّ على الرّدّ عليهم وكل ما رددناه على الطبايعيين حيث قدّمنا أنّ ما أمتزج بعد أن لم يكن متمزجا دلّ تعاقب التقيضين على حدوثه و ما قرّرناه من أفتقار الامتزاج الى مفيض مع تقسيم القول فيه يعود على الثنوية حرفا حرفا ثم نقول لهم إذا زعمتم أنّ التور لم يزل متصدا و الظلام لم يزل متسقا والجو الذي بين حدّيهما لا يخلو إما أن يكون في حكم المتناهي أو لا يكون في حكم المتناهي فأنهما إذا لا يتباعدا و يزدادان تباينا الى غير أول وهذا ينفي التهانة قطعاً و ان زعموا أنّ ما بينهما في حكم ما لا يتناهي فكيف يتصور امتزاجهما و تلاقيهما و قطعهما ما هو في حكم ما لا يتناهي فإن زعموا أنّ التور في مركز لا يزداد ارتفاعاً منه و الظلام في مركز لا ينقل كان ذلك باطلاً فإنّهم إذا حكموا بأنّ التور يتصعد بطبعه فليس تصدعه في جوّ أولى منه في آخر وكذلك القول في تسفل الظلام فالمصير الى الوقوف أبطال القول بالتصعد و السفل و هذا سيوضح على الطبايعيين و أصحاب المراكز . وأما المرفيوية القائلين بأثبات المعدّل فوجه الرّدّ عليهم في أثبات حدث الأجسام كما سبق ... و أعلموا أنّ جلّ الكلام في الخير و الشرّ من مذاهب الثنوية يتعلّق بالثعدي و التجوير على ما سيأتي إن شاء الله عزّ وجلّ .

ورق ١٨١ ب [ در کتاب الصفات (در القول في الدليل على وجود القديم سبحانه) ] :

أعلموا أنّ مشبّي الصانع معطّيون على وجوب الوجود له و لم يؤثر عن أحد

منهم المنازعة في ذلك إلا الباطنية و الزنادقة خذلهم الله و قد فعل ...

# ۱۲۴

## فَبَصُلُ التَّفَرُّقَةِ

بَيْنَ الْإِسْلَامِ وَالزُّنْدَقَةِ (۱)

تأليف

أبي حامد محمد بن محمد القزالي (۲)

( ۴۵۰ - ۵۰۵ هـ . ق . )

ص ۵۶ :

وقد وردت التصوص في اليهود و النصارى و التحق بهم بالطريق الأدلى البراهمة و الثبوتية و الزنادقة و الدهرية و كلهم مشركون فإثمهم مكذبون للرسول فكل كافر مكذب للرسول و كل مكذب فهو كافر فهذه هي العلامة المطردة المتمكنة .

و سپس در ص ۷۱-۷۲ مختصری در باره درجات زندقه و زندقه مطلقه و مقبده و مقصود از « زندقه » در گفته پیغمبر ص : « ستفترق أمتی بضعا و سبعین فرقة كلهم في الجنة إلا الزنادقة وهي فرقة » مندرج میباشد که چون ظاهراً زندقه بمعنی اعم منظور است از نقل آن صرف نظر گردید .

---

(۱) از طبعی که در سنة ۱۲۴۳ هـ . ق . در ضمن مجموعه « الجواهر الغوالي من رسائل الامام حجة الاسلام الغزالي » ( از ص ۵۰ تا ۸۹ ) در مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) برای ترجمه آموال غزالی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۲ ص ۱۴۰۸ - ۱۴۱۶ دیده شود .



## المُعَرَّبُ (۱)

مِنْ كَلَامِ الْأَعْجَمِيِّ عَلَى حُرُوفِ الْمُتَعَجِّمِ

تَأْلِيفُ

جَوَالِيقِي (۲)

( ۴۶۶ - ۵۳۹ هـ . ق . )

ص ۱۶۶-۱۶۷ :

قال ثعلب (۲) ليس «زنديق» ولا «فرزین» (۴) من کلام العرب. ثم قال: ویلی البیادقة [و] هم الرجال. و ليس فی کلام العرب «زندیق» وإنما تقول العرب: رجل زندق و زندقی: إذا كان شديداً بالخل. و إذا أرادت العرب معنى ما تقوله العامة قالوا: «ملحد» و «دهری». فإذا أرادوا معنى السن قالوا: «دهری». قال: وقال سیوییه: الهاء فی «زنداق» و «فرازقة» عوض من الباء فی «زندیق» و «فرزین» (۵). قال ابن درید (۶): قال أبو حاتم: «الزندیق» فارسی معرب. كأن أصله عنده «زنده بکرد» و «زنده»: الحياء و «بکرد»: العمل. أي: يقول بدوام الدهر. قال أبو بكر: قالوا: رجل «زندقی» و «زندقی». و ليس من کلام العرب. قال: و سألت الثرياشي أو غيره عن اشتقاق «الزندیق»؟ فقال: يقال: رجل «زندقی»: إذا كان نظاراً في الأمور.

و سألت أبا حاتم فقال: هو فارسی معرب. أي الدنيا «زنده» فقط إذا حيا بالدهر (۷).

(۱) از طبعی که در سنة ۱۳۶۱ هـ . ق . باعتناء احمد محمد شاكر در مصر منتشر شده است نقل گردیده.

(۲) أبو منصور موهوب بن ابی طاهر احمد بن محمد بن الخضر مشهور بجوالیقی از بزرگان ائمه لغت است (برای ترجمه احوال جوالیقی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات، ج ۱ ص ۷۱۹ دیده شود). (۳) در نسخه ب (یعنی نسخه طبع لیبزیک در سنة ۱۸۶۷ م.) «ثعلبة». (۴) در نسخه بدل ب «فرزین». (۵) کتاب سیوییه طبع مصر، ج ۱ ص ۸. (۶) جمهرة اللغة ج ۳ ص ۵۰۴ - ۵۰۵. (۷) دو متن نسخه ب «و إذا حيا بالدهر» و نسخه بدل آن «و إذا حيا بالدهر» است.

کتابُ نهاية الإقدام<sup>(۱)</sup>

فی علم الکلام

تصنيف

شهرستاني

ص ۵۴ (در القاعده الثانيه) فی حدوث الكائنات بأسرها بأحداث الله سبحانه \* :  
و فيها الرد على المعتزلة و الثنوية و الطبايعيين و الفلاسفة . . . .  
ص ۹۰-۹۲ (در القاعده الثالثه) فی التوحيد \* :  
و فيها الرد على الثنوية . . . .

وقالت الفلاسفة واجب الوجود بذاته لا يجوز أن يكون أجزاء كتيه و لأجزاء  
حدّ قولاً و لا أجزاء ذات فعلاً و وجوداً و واجب الوجود لن يتصور إلا واحداً من كلّ  
وجه فلا يتصور ولا يتحقق موجودان كلّ واحد منهما واجب بذاته . . . .  
و وافقهم المعتزلة على ذلك غير أنهم يختلفون في التفصيل . . . . و هذه المسئلة  
مقصورة على استحالة وجود الإلهين<sup>(۲)</sup> يثبت لكل واحد منهما من خصائص الإلهية  
ما ثبت للثاني و لست أعرف صاحب مقالة صار إلى هذا المذهب لأن الثنوية و إن  
صارت إلى إثبات قد يعين لم تثبت لأحدهما ما ثبت للثاني من كلّ وجه . . . .  
فدليلنا على استحالة وجود الإلهين<sup>(۳)</sup> افتراضنا الكلام في جسم و قدرنا من  
أحدهما إرادة تحريكه و من الثاني إرادة تسكينه في وقت واحد لم يخل الحال من أحد  
<sup>(۱)</sup> ثلاثة أمور<sup>(۴)</sup> إما أن ننفذ إرادتهما فيؤدّي إلى اجتماع الحركة والسكون في محلّ

(۱) از طبعی که بتصحيح ألفرد گیوم ( Alfred Guillaume ) در سنة ۱۹۳۴ م . در لندن

منتشر شده است نقل گردیده و علامت نسخه بدلهای آن نیز بکار رفته .

(۲) ف : « ر إلهين » .

(۳) ف : « ر : « إذا » .

(۴) « ب ف : « أمور ثلاثة » .

واحد فی حالة واحدة و ذلك بین الاستحالة و اما أن لا تنفذ ارادتهما فیؤدی إلى عجز  
و قصور فی الہیة کُل واحد منهما و خلق المحل عن العَدَم و ذلك أيضا بین الاستحالة و  
إتقان تنفرد ارادة أحدهما دون الثاني فیصیر الثاني مغلوبا علی ارادته ممنوعا من فعله  
مضطراً فی امساكه و ذلك ینافی الالہیة ...

ص ۲۶۳ (۱) :

فالخیر مقتضی بالذات و الشر مقتضی بالعرض و کُل یقدر و لولم یقرر الأمر علی  
ما قررناه (۲) للزم أن یكون مصدر الخیر غیر مصدر الشر و ذك مذهب الثنویة .

ص ۲۶۵ :

فنقول أنبئتم ترتیباً فی الوجود حتی قضیتم بأن الوجود فی بعض الموجودات  
أول وأولی و فی بعضها لا أول ولا أولی فهلا أنبئتم فیہ تضاداً أيضا حتی تحكموا بأن الوجود  
فی بعض الموجودات خیر کلّه و فی بعضها شر کلّه و قد سمعتم من أصحاب الشرايع  
أنبات الملائكة الروحانیین و ذلك خیر کلّه و أنبات الشیاطین و هذا شر کلّه و أصحاب  
الأسلین التور و الظلمة یقرؤن علیکم السلام للإلزام (۳) ...

ص ۲۶۷ :

و كذلك أنبت المجوس و أصحاب الإثنین للعالم أصلین هما منبع الخیر و الشر  
و النفع و الضرر و هما التور و الظلمة كما سبق ذکر مذاهبهم و قد أستوفیناها فی کتابنا  
الموسم بالملل و التحل ...

ص ۳۷۱ ( در القاعدة السابعة عشر ) فی التحسین و التقییح ... :

و خالفنا فی ذلك الثنویة و التناسخیة ....

(۱) بحث مفصلی ، از ص ۲۶۰ تا ص ۳۶۲ ، در باب قول فلاسفه و متکلمین در بارة اینکه نظام  
در وجود و عالم متوجه خیر میباشد و وجود خیر مطلق و عدم وجود شر مطلق مندرج است که در خلال  
آنها مطالب مربوط بشنوت مذکور است که نقل میشود .

(۲) ۱ ، ۲ « فرّنا » .

(۳) سلام الإلزام .

ص ۴۱۰ ( در القاعده الثامنة عشر \* في إبطال الفرض والعلة في أفعال الله تعالى وإبطال القول بالصلاح والأصلح واللطيف . . . . \* در قسمت \* ثم للمعتزلة في الآلام وأحكامها كلام وهو على مذهب الأشعري . . . \* ) :  
و من صار من (۱) الثنوية (۲) إلى أن الآلام والأوجاع و الغموم منسوبة إلى القلعة من دون الثور فقد سبق الرد عليهم ....

تأليس إبليس (۳)

تأليف

جمال الدين أبي الفرج عبد الرحمن

ابن الجوزي

ص ۴۷ ( پس از شرح عقاید چندین فرقه ) :  
فهذه فرق أهل العلو ممن أتبعوا التشيع وإلى آخر مدينته والمزديكية والزنديقية والدهرية مرجعهم جميعا لعنهم الله .

(۱) ف ( بجای من ) : \* بأن \* .

(۲) ف ز ( بعد از الثنوية ) \* صاروا \* دارد .

(۳) شماره کتاب قلیبیس ابلیس در جای خود ۴۹۹ است و مطالب نقل شده از آن درس ۲۰۰-۲۰۷ این کتاب مندرج میباشد .

## الإحتجاج (۱)

على أهل اللجاج  
تأليف

أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب طبرسي (۲)

(متوفى در اواخر قرن پنجم و یا اوائل قرن ششم هجری)

ص ۶-۹ :

و قال ابو محمد الحسن العسكري عليه السلام .... فقال الصادق ع .... حدثني  
أبي الباقر عن جدي علي بن الحسين زين العابدين عن أبيه الحسين ... يد الشهداء عن أبيه  
أمير المؤمنين صلوات الله عليهم أنه اجتمع يوماً عند رسول الله صلى الله عليه وآله أهل خمسة  
أديان : اليهودي (۳) والنصارى والذهرية والثنوية ومشركو العرب فقال اليهود ... وقالت  
الثنوية : نحن نقول : أن التور والعلامة هما المدبران وقد جنناك لتنظر فيما نقول فإن اتبعنا  
فنحن أسبق إلى الصواب منك و ان خالفنا خاممناك .... فقال رسول الله صلى الله عليه وآله  
وآله : آمنت بالله وحده لا شريك له وكفرت بكل معبود سواه ثم قال لهم : ... ثم أقبل  
على النصارى فقال لهم : ... ثم أقبل رسول الله صلى الله عليه وآله على الثنوية الذين قالوا  
التور والعلامة هما المدبران فقال : وأنتم فما الذي دعاكم إلى ما قلتموه من هذا فقالوا  
لأننا وجدنا العالم منقسمين خيراً وشرّاً ووجدنا الخير ضدّاً للشر فأفكرنا أن يكون فاعل  
واحد يفعل الشيء وضده بل لكل واحد منهما فاعل . ألا ترى أن الثلج محال أن يستخرج  
كما أن النار محال أن تبرّد فأثبتنا لذلك صانعين قديمين ظلمة ونورا . فقال لهم رسول الله

(۱) از طبعی که در سنة ۱۳۰۲ در طهران منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) وی اسناد ابن شهر آشوب بوده است و ذکر او در معالم العلماء (طبع سنة ۱۳۰۳ . ه . ق .)

بتصحيح آقای اقبال آشتیانی ، ص ۲۱ ) آمده است . (۳) در نسخه طبع شده چنین است و  
ظاهراً « یهود » درست میباشد .

صلى الله عليه وآله: أفليست قد وجدتم سوادا وبياضا وحررة وسمرة وخضرة وزرقة و  
وكذلك واحدة ضد لسانها لا اجتماع اثنين منها في محل واحد؟ قالوا: نعم. قال: فهلا أثبتتم  
بعد ذلك لون صانعا قديما ليسكون فاعل كذلك ضد من هذا الألوان غير فاعل الضد الآخر.  
قال: فسكتوا. ثم قال: فكيف أختلط الثور والظلمة و هذا من طبيعة الصعود و هذه من  
طبيعة النزول؟ أرأيتم لو أن رجلا أخذ شرقا يمشي إليه والآخر غربا كان يجوز عندكم  
أن يلتقيا ماداما سافرين على وجوههما؟ قالوا: لا. قال: فوجب أن لا يختلط الثور والظلمة  
لذهاب كل واحد منهما في غير جهة الآخر فكيف وجدتم حدث هذا العالم من امتزاج  
ما هو محال أن يمتزج بل هما مدبران جميعا مخلوقان. فقالوا: سننظر في أمورنا.

ص ١١٩ ( در قسمت احتجاجات امير المؤمنين على ع ) :

أحتجاجة عليه السلام على زنديق جاءه مستدلا عليه بآي من القرآن متشابهة  
تحتاج إلى التأويل على أنها تقتضي التناقض و الاختلاف فيه و على أمثاله في أشياء  
أخرى . جاء بعض الزنادقة إلى أمير المؤمنين عليه السلام وقال له لولما في القرآن  
من الاختلاف والتناقض ادخلت في دينكم فقال له عليه السلام و ماهو؟ قال: قوله تعالى  
نوا الله فنبههم (١) وقوله: فالיום تنسأهم كما نسوا لقاء يومهم هذا (٢) وقوله: وما كان  
ربك نسيا (٣) . . . .

ص ١٧٠-١٧١ ( در قسمت احتجاجات إمام جعفر الصادق ع ) :

روى عن هشام بن الحكم أنه قال من سأل الزنديق الذي أتى إياهم عبد الله ع أن قال  
ما الدليل على صانع العالم؟ فقال أبو عبد الله ع: وجود الافرأ فاعيل التي دلت على أن صانعها  
صنعها. ألا ترى أنك إذا نظرت إلى بناء مشيد مبني علمت أن له بانيا وإن كنت  
لم تر الباني ولم تشاهده . . . ومن سؤاله أن قال إيم لا يجوز أن يكون صانع العالم أكثر  
من واحد؟ قال أبو عبد الله ع: لا يخلو قولك أنهما اثنان من أن يكونا قديمين قوتين أو  
يكونا ضيفين أو يكونا أحدهما قويا والآخر ضعيفا. فإن كانا قوتين فلم لا يدفع كل واحد

(١) آية ٦٧ سورة ٩ ( سورة التوبة ) .

(٢) آية ٥١ سورة ٧ ( سورة الاعراف ) .

(٣) آية ٦٤ سورة ١٩ ( سورة مريم ) .

منهما صاحبه و يتفرد بالربوبية و أن زعمت أحدهما قوى والآخر ضعيف ثبت أنه واحد كما نقول للمعجز الظاهر في الثاني و أن قلت إتيهما أثنان لم يخل من أن يكونا متفقين من كل جهة أو مفترقين من كل جهة (١) . . . .

ص ١٧٨-١٧٩ ( أيضاً در احتجاجات إمام جعفر الصادق ع ) :

فأما من زعم أن الأبدان ظلمة والآرواح نور وأن النور لا يعمل الشر والظلمة لا تعمل الخير فلا يجب عليهم أن يلوموا أحدا على معصية ولا ركوب حرمة ولا إتيان فاحشة و أن ذلك على الظلمة غير مستنكر لأن ذلك فعلها ولأنه أن يدعو رباً ولا يتضرع إلى نفسه ولا يستعبد بغيره ولا يلاحد من أهل هذه المقالة أن يقول أحسنت يا محسن أو آت آت لأن الإساءة من فعل الظلمة وذلك فعلها والإحسان من النور ولا يقول النور لنفسه أحسنت يا محسن وليس هناك ثالث وكانت الظلمة على قياس قولهم أحكم فعلاً وأتقن تدبيراً وأعز أركاناً من النور لأن الأبدان محكمة فمن صور هذا الخلق صورة واحدة على نعوت مختلفة وكسل شيء يرى ظاهراً من الزهر والأشجار والثمار والطيور والدواب يجب أن يكون إلهها. ثم حبست النور في حبسها والدولة لها. وما أدعو بأن العاقبة سوف تكون المتور فعدوى وينبغي على قياس قولهم أن لا يكون للنور فعل لأنه أسير وليس له سلطان فلا فعل له ولا تدبير. وإن كان له مع الظلمة تدبير فما هو بأسير بل مطلق عزيز. فإن لم يكن كذلك وكان أسير الظلمة فإنه يظهر في هذا العالم إحسان وخير مع فساد وشر فهذا يدل على أن الظلمة تحسن الخير وتفعله كما تحسن الشر وتفعله. فإن قالوا محال ذلك فلا نور ثبت ولا ظلمة وبطلت دعواهما ورجع الأمر إلى أن الله واحد وما سواه باطل فهذه مقالة ماني الزنديق وأصحابه . . . .

قال : فما قصة ماني؟ قال متفحص أخذ بعض المجوسية فشابهها ببعض النصرانية فأخطأ الملتين ولم يصب منها واحدا منها وذهب (٢) أن العالم دبر من إلهين نور وظلمة وأن النور في حصار من الظلمة على ما حكينا منه فكذبته النصاري و قبلته المجوس .

(١) إسازين ( يعني تاس ١٧٨ ) احتجاجات او برزنديق مصري و ابن أبي العوجاء وسؤال و جواب وى بازنديقى مندرج است كه دلالت صريح بر عقائد مانويان و تنويان ندارد.

(٢) نسخه بدل ، در حاشيه . . . . زعم .

# ۱۲۸

کتاب  
المُعَرَّب (۱)  
فی  
تَرْتِیبِ الْمُعَرَّب  
تألیف  
مَطْرُزِی (۲)

( ۵۳۶ تا ۵۳۸ - ۶۱۰ تا ۶۱۶ هـ . ق . )

ج ۱ من ۲۳۵ :

قال الثیث الزندیق معروف و زندقته أنه لا یؤمن بالآخرة و وحدانیة المخلوق  
و عن ثعلب لیس زندیق و لا فرّزین من کلام العرب و قال معناه علی ما یقولہ العامة ،  
ملحد و دهری ، و عن ابن درید أنه فارسی معرب و أصله زنده ای یقول بدوام بقایا الدهر .  
و فی مفاتیح العلوم الزنادقة هم المانویة و کان المزدکیة یسمون بذلك و هزلك هو الذی  
ظهر فی ایام قبلا و زعم أن الأموال و الحرم مشتركة و أظهر کتاباً سماً زلفدا و هو  
کتاب المجوسی (۳) الذی جاء به زردشت الذی یزعمون أنه نبی فنسب أصحاب  
مزدك إلى زلفدا (۴) و أعربت الكلمة فقیل زندیق .

(۱) از طبیبی که در سنه ۵۱۳۲۸ هـ . ق . در دو جلد در حیدرآباد دکن منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابوالفتح ناصر ( یا ناصر الدین ) بن عبدالسید ابی المکارم بن علی ابوالمظفر

مطرزی خوارزمی حنفی . مطرزی از بزرگان علماء نعو و لغت و آداب است . وی در سنه

۵۳۶ و یا در ماه و جب سنه ۵۳۸ هـ . ق . متولد گردیده است و در روز سه شنبه یازدهم جمادی الاولی

سنه ۶۱۰ و یقول ابن خلکان در سنه ۶۱۶ هـ . ق . در خوارزم وفات کرده ( برای ترجمه

أموال مطرزی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۲ ، ص ۱۷۶۰-۱۷۶۱ دیده شود ) .

(۳) ف . ذ . ، « المجوسی » چنانکه . بتقل از مفاتیح العلوم ، درس ۱۸۰ ص ۶ همین کتاب ، گذشت .

(۴) کذا بالاصل المطبوع .



۱۲۹

آثار البلاد<sup>(۱)</sup>

تألیف

قزوینی [زکریاء]<sup>(۲)</sup>

(۶۰۰ - ۶۸۲ هـ . ق .)

ص ۳۵ :

الصين . . . دینهم عبادة الأوثان وفيهم مانوية و مجوس .

---

(۱) از طبیبی که در سنه ۱۸۴۸-۱۸۵۰ م . بامتناء و استقلال در گوشتا Goeta منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابو عبد الله زکریاء بن محمد بن محمود الفاسی جمال الدین ابویحیی الانصاری القزوینی ، از بزرگان دانشمندان قرن هفتم هجری است . وی در سنه ۶۰۰ هـ . ق . در قزوین متولد شده است و در سنه ۶۸۲ هـ . ق . در واسط وفات کرده و جسد او را بیفکاد پرمه اند (برای ترجمه احوال قزوینی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ج ۲ ص ۱۰۷-۱۰۸) دیده شود .

# ۱۳۰

کتاب

الفخری<sup>(۱)</sup>

فی الآداب السلطانیة والدول الإسلامية

تألیف

ابن الطیفی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۷۰۹ هـ . ق .)

ص ۱۶۱ ( در ترجمه احوال مهملی ) :

كان المهملی شهماً فطناً كريماً شديداً على أهل الإلحاد والزندقة لا تأخذه في إهلاكهم لوحة لائم<sup>(۳)</sup> . . . .

---

(۱) این کتاب در سنه ۷۰۱ هـ . ق . تألیف شده است و چندین بار در اروپا و مصر بطبع رسیده و اسم حقیقی آن **منية الفضلاء فی تواریخ الخلفاء و الوزراء** است و آنرا ترجمه ایست بنام **تجارب السلف** . از هندو شاه بن سنجر بن عبداللّه صاحبی **نخبوانی** . که در سنه ۷۲۴ هـ . ق . بانجام رسیده و تصحیح آقای عباس اقبال . در سنه ۱۳۱۳ هـ . ش . در طهران . طبع و نشر شده . در اینجا از طبعی از الفخری نقل شده است که در سنه ۱۳۱۷ هـ . ق . در مصر . منتشر گردیده (برای اطلاع از خصوصیات الفخری و اسم حقیقی آن و تجارب السلف بقیمة محققان آقای اقبال بر تجارب السلف رجوع شود) .

(۲) مطلب مذکور در **تجارب السلف** (ص ۱۲۰) چنین است ، « مردی زیرک و کریم و متدین و بسیار غیر بود ، أهل العاد و زندقه را قهر کردی و ایشان را بغایت دشمن داشتی » .

لسان العرب<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابن منظور<sup>(۲)</sup>

(۶۳۰ - ۵۷۱۱ ه. ق.)

ج ۱۲ ص ۱۲ (در زندیق):

الزُّنْدِيقُ الْقَائِلُ بِبَقَاءِ الدَّهْرِ فَارْسِيٌّ مُعَرَّبٌ وَهُوَ بِالْفَارَسِيَّةِ زُنْدِيقُ كِرَايَ<sup>(۳)</sup> يَقُولُ بِدَوَامِ بَقَاءِ الدَّهْرِ . وَ الزُّنْدِيقَةُ الصِّيقُ وَ قِيلَ الزُّنْدِيقُ مِنْهُ لَا أَنَّهُ صَبَقَ عَلَى نَفْسِهِ . التَّهْذِيبُ<sup>(۴)</sup> : الزُّنْدِيقُ مَعْرُوفٌ زُنْدِيقُهُ أَنَّهُ لَا يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ وَ وَحْدَانِيَةِ الْخَالِقِ . وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى لَيْسَ زُنْدِيقٌ وَلَا فَرَزِينٌ مِنْ كَلَامِ الْعَرَبِ . ثُمَّ قَالَ وَلَكِنْ الْبِيَاذِقَةُ هُمُ الرِّجَالُ . قَالَ وَلَيْسَ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ زُنْدِيقٌ وَإِنَّمَا يَقُولُ الْعَرَبُ رَجُلٌ زُنْدِيقٌ وَزُنْدِيقِي إِذَا كَانَ شَدِيدَ الْبَخْلِ . فَإِذَا أَرَادَتِ الْعَرَبُ مَعْنَى مَا يَقُولُهُ الْعَامَّةُ قَالُوا : مَلْحَدٌ وَ دَهْرِيٌّ . فَإِذَا أَرَادُوا مَعْنَى الشَّنِّ قَالُوا : دَهْرِيٌّ . قَالَ : وَقَالَ سَيَوِيه : الْهَاءُ فِي زُنَادِقَةٍ وَفَرَاذِنَةٍ عَوَضَ مِنَ الْيَاءِ فِي زُنْدِيقٍ وَفَرَزِينٍ وَأَسْلَمَهُ الزُّنَادِيقُ<sup>(۵)</sup> . الْجَوْهَرِيُّ<sup>(۶)</sup> : الزُّنْدِيقُ مِنَ الثَّنَوِيَّةِ وَهُوَ مُعَرَّبٌ وَالْجَمْعُ الزُّنَادِقَةُ وَ قَدْ تَرُودُقِي وَ الْأِسْمُ الزُّنْدِيقَةُ .

(۱) از کتب لغت بسیار معتبر است و از سنة ۱۲۹۹ ه. ق. تا سنة ۱۳۰۸ ه. ق. در ۲۰ جلد در مصر منتشر شده است .

(۲) جمال الدين ابو الفضل محمد بن جلال الدين ابو العز مكرم بن نجيب الدين ابو الحسن علي بن احمد بن ابي القاسم بن حبة بن منظور انصاري افریقی مصري (برای ترجمه احوال ابن منظور و مراسم آن و آثار او معجم المطبوعات، ج ۱ ص ۲۵۵-۲۵۶ دیده شود) .

(۳) در نسخه طبع شده چنین است و شاید که غلط مطبعی باشد و گرنه میشود گفت صارت « زُنْدِ كِرَايَ » را بد خوانده‌اند و کلمه « آيَ » را با کلمه قبل از آن يَكْ کلمه دانسته .

(۴) ظ . « قَالَ فِي التَّهْذِيبِ » و یا « وَ فِي التَّهْذِيبِ » .

(۵) کتاب سیویه ، طبع مصر ، ج ۱ ص ۸ ، دیده شود .

(۶) ظ . « قَالَ الْجَوْهَرِيُّ » .

# ۱۳۲

کتاب

النبوات (۱)

تألیف

ابن تیمیة (۲)

( ۶۶۱ - ۷۲۸ هـ . ق . )

ص ۸۹ :

پس از بحث درباره اهل بدع چنین آمده است :  
قالبدع نوعان : نوع كان قصد أهلها متابعة النمر و الرسول لكن غلطوا في فهم المتصوص و كذبوا بما يخالف ظنهم من الحديث ومعاني الآيات كالخوارج و كذلك الشيعة المسلمين بخلاف من كان منافقا زنديقا (۳) يظهر التشيع وهو في الباطن لا يعتقد الإسلام و كذلك المرجئة فصدوا اتباع الأمر و النهي و تصديق الوعيد مع الوعد .

ص ۱۳۲ :

و روى أنه بلغه (۱) أن ابن السوداء بسب ابابكر و عمر فطلب قتله فهرب منه فأثما قتله على السب أو لأنه كان متهما بالزندقة (۲) و قيل إنه هو الذي ابتدع بدعة

(۱) از طبعی که در سنة ۱۳۴۶ هـ . ق . در مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) شیخ الاسلام قهی الدین ابو العباس احمد بن عبد الحلیم الحسنى الحیرانی الدمشقی از دانشندان بزرگ و معتقب عصر خود محسوب میشود ( برای ترجمه احوال ابن تیمیة و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۵۵-۶۰ دیده شود ) .

(۳) ظاهراً در اینجا زندیق بمعنی اعم مقصود است .

(۴) ظاهراً مرجع ضمیر « علی م » است .

(۵) در اینجا نیز شاید « زندقة » بمعنی اعم مقصود باشد .

الرافضة وأنه كان قصده إفساد دين الإسلام وهذا يستحق القتل بإتفاق المسلمين. والذين  
يسبون أبائكم و عمر فيهم ترشدق كالاسماعلية و النصيرية هؤلاء يستحقون القتل  
بالإتفاق . . . .

## ۱۳۳

كتاب المعازم المشاول على شاتم الرسول

تأليف

ابن تيمية

ص ۵۱۵ :

قلنا في الزنديق لا تقبل توبته في ظاهر الحكم .

# ۱۳۴

الوافی بالوفیات<sup>(۱)</sup>

تألیف

صلاح الدین أبو الصفا

تحلیل بن آیتک

الصقدي<sup>(۲)</sup>

( ۶۹۶-۷۶۴ هـ . ق . )

در شرح احوال مهدی خلیفه عباسی :

كان جواداً ممدوحاً مليح الشكل محباً إلى الرعية قصاباً للزنادقة .

---

(۱) کتابی است بسیار بزرگ که قسمتی از آن بضمع رسیده و قسمتهای دیگر آن به صورت نسخ خطی در کتابخانههای دنیا موجود است . مطلب مذکور از قسمتی از کتاب مزبور که متعلق به دست دانشمند آقاي حکمت آل آقا است نقل گردیده .

(۲) برای ترجمه احوال صفه‌ای و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۲ ، ص ۱۳۱۰-۱۳۱۲ ، دیده شود .

۱۳۵

کتاب

المصباح المنیر<sup>(۱)</sup>

فی غریب الشرح التکبیر للرافعی

تألیف

أحمد بن محمد بن علی المقرئ الفیومی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنة ۷۷۰ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۳۹۲ :

الزندیق مثل قنديل قال بعضهم فارسی معرب وقال ابن الجواليقي رجل زنديق  
و زنديق اذا كان شديد البخل و هو محكي عن ثعلب و عن بعضهم سألت أعرابياً عن  
الزنديق فقال هو المتظار في الأمور . و المشهور على ألسنة الناس أن الزنديق هو الذي  
لا يمتسك بشريعة و يقول بدوام الدهر . و العرب تعتبر عن هذا بقولهم ملحد أي طاعن  
في الآديان . و قال في الجاهل زنديق و زنادقة و زناديق و ليس ذلك من كلام العرب في  
الآصل . و في التهذيب و زنادقة الزنديق أنه لا يؤمن بالآخرة ولا بوحدانية الخالق .

---

(۱) از طبیبی که در سنة ۱۹۰۹-۱۹۱۰ م . (۱۹ منفر ۱۳۲۷ هـ . ق .) در دو جلد در بولاق مصر

منتشر شده است نقل گردیده .

# ۱۳۶

قَوَاعِدُ عَقَائِدِ آلِ مُحَمَّدٍ (۱)

(الباطنية)

تأليف

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الدِّیْلَمِیِّ الْیَمَانِیِّ

(از علماء اوائل قرن هشتم هجری)

ص ۱۲-۱۳ :

وكان آخر دعائهم (۲) **مِیْمُونُ الْقَدَاحِ الثَّنَوِیِّ** ....

ص ۲۲-۲۳ :

و لبعض الزیدیه لما طعن علیهم الا سماعی (پس از ذکر دو قطعه شعر گوید):  
و منها :

ثَبَّتْ تَرَامَ رَجُلًا زَبَدِيًّا	مُسْتَمْسِكًا بِالْشَّرْعِ اِسْلَامِيًّا
بَرًّا تَقِيًّا وَرِعًا هَادِيًّا	حَلُوًّا تَجَاوِيًّا طَاهِرًا عَدْلِيًّا
مُوَحِّدًا لِسِرِّ بَنَصْرَانِيٍّ	و لَا [يَهُودِيٍّ وَ لَا بُؤْذِيٍّ]
و لَا مَجْهُوسِيٍّ وَ لَا مَانِيٍّ	و لَا طَبِيعِيٍّ هَوْلَانِيٍّ (۳)
و لَا يَرَى بِجَعْدِ اِرْسَالِ الرَّسْلِ	لَا فِي اِرْسَالِهِمْ اَمِّنَ السَّبْلِ

: ۲۸

و من وجدوه ثنويًا فبغ بغ فقد خلفوا ببغيتهم فيدخلون عليه بأبطال التوحيد

(۱) دیلمی در سنه ۷۰۷ هـ . ق . از تألیف این کتاب فراغت یافته است و در اینجا از طبعی که در

سنه ۱۳۶۹ هـ . ق . ( ۱۹۵۰ م . ) در مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) فی « دعاة الباطنية » . (۳) ظ . « هولانی » .



و القول بالسابق و التالي .

ص ٣٢-٣٣ :

و انتدب للذعاء إلى حيلهم جماعة منهم : **ميمون بن ديسان القداح** الأهوازيّ الفارسيّ و كان قد أسلم على يدى **الصادق عليه السلام** فغفروا اسمه و سقوه **بالقداح** لأنّه يقدح العلم عن خاطره على زعمهم و كان له ابن يقال له **عبدالله بن ميمون** فقدموه و وعدوه الإمداد بالأموال و كان ثنويّاً مشعبداً يدور في البلاد في زى المتصوّفة.... ولهم خلف اتبعوا إلى أولاد **الحسين بن علي عليه السلام** وهم كاذبون فيها . والصحيح أنّهم من أولاد **عبدالله بن ميمون القداح** الثنوى و إنّما أرادوا أن يتأكّدوا خديعتهم للمعومات بالقربة إلى العشرة عليهم السلام ...

ص ٣٤ ( در الموضع الثاني \* في بيان ألقاب الباطنية و أسمائهم \* ) :

اعلم أنّ ألقابهم خمسة عشر : الباطنية و القرامطة \* ... و الزنادقة و المزدكية ....

ص ٣٧ ( در شرح ألقاب مزبور ) :

و أمّا الزنادقة فلاّتهم كذلك أيضاً ينكرون الصانع و الأنبياء و الأئمة و يظهرون الكفر و الزندقة .

ص ٤٢ ( در الموضع الثالث في ذكر حيلهم التي وضعوها \* ... ) و أمّا الحيلة

السادسة و هي التدليس \* ) :

و هو أي الإمام من أولاد **ميمون القداح** الثنوى المقدم ذكره و أوهموا الناس بأنّه مستور لئلا يطالبهم أحد بموضعه و صفته و حيلته و أحواله .

ص ٤٩ :

وما يقولون بإمامة أحد من صبح نبيه أيضاً إلى **الحسين عليه السلام** بعد **محمد** ابن **اسماعيل بن جعفر** حقيقة بل كلّ من قالوا بإمامته بعد ذلك من أولاد **عبدالله بن ميمون القداح** الثنوى و هذا ظاهر عند أولى العلم .

ص ٨٧ ( در الوجه الثالث مما يدلّ على كفرهم ما بيّنا من إعتقادهم في الله

و في صفاته و أسمائه و ذلك من وجوه ) :

و الثالث : قولهم بآلهين وهما السابق والتالى بل قالوا بآلهة عدة وهى العقول العشرة على ما قدمنا . وقد ذكر صاحب « البلاغ » أيضا حيث يعلم تلميذه حيل الكفر : فإن وقع اليك تنوى فيخ . يخ . فقد ظفرت بمن يقل معك بعده والمدخل عليه بآبطال التوحيد والقول بالسابق والتالى وقد ثبت أن السابق والتالى لادليل عليهما لاعقلا ولا شرعافهذه خصوص ظاهرة فى الكفر .

مر ١١٤ - ١١٥ ( در الموضع السابع فى بيان حكم مقتضى الشرع فى حقهم من التبرؤ وسفك الدّم ) :

وقد ذكر الامام المنصور بالله عليه السلام أنه يجوز قتل المرتد فى غير وقت الايمام كما يجوز فى وقته ، وعن الغزالي فى شفاء الغليل فإن قال قائل فما قولكم فى الزنديق المستتر إذا تاب هل تقولون يقتل للمصلحة ولا تقبل توبته فإن من دينه الاستمرار و التماسك عن الاظهار تقية عند الحاجة ولو كففنا عنه لمجرد التوبة لم نعجز عن مثلها عند المعادة و ذلك من نفس عقيدته أم تقولون إن قتله بحكم هذه المصلحة على خلاف نص الشرع فى قوله صلى الله عليه وسلم : « أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله ... الحديث » قلنا هذه مسألة مجتهد فيها و وجه الإنكفاف عن قتله من حيث عموم النص و من الاعتبار بكل صنف من أصناف الكفار والمرتدين إذا تابوا و وجه قتله أن المعلوم من الشرع أن الكافر يقتل و نحن نكف عن قتله بتوبته والمعنى بتوبته ترك الدين الباطل والزندق بالتطوق بكلمة الشهادتين ليس تاركا دينه الباطل بل هو حكم من أحكام دينه واليهودى والنصرانى يمتقدان تطوق بكلمتى الشهادة كفرأ فى دينه وتركأ له . فإذا أسلم فموجب دينه أنه تارك دينه ، و موجب دين الزندق عند شهادته أنه مستعمل دينه فهذا وجه التأويل و النظر و ينقدح فى مقابلة هذا النظر أن يقال : أعرض رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنافقين مع تواتر الوحي بشفاقهم و علمه بهم وظهور المخايل منهم وأنكر بناء الأمر على الباطن وقال : « هلا شققت عن قلبه ... » الحديث المشهور و ذلك لأنه أقيمت الشهادة و هى سبب الظاهر مقام العقيدة الباطنة التى لا يطلع عليها ويمكن أن يجاب بأن المنافقين كان أظهر كفرهم بالمخايل لا بالتصريح

ولا يجوز بناء الأمر على المخاليل . و أما الزنديق فقد جاهر بالالحاد ثم حاول ستره  
بتقبة هي من سلب دينه .

قلت أنا : ذكر **نشان الحمیری** فی رسالة « **الحور العين** » أن القرمطة عند أهل  
اليمن عبارة عن الزندقة و صاحبها عندهم قرمطی و جمعه قرامطة و قد ذکرنا مراراً  
أن إظهار التهادين لا تمنع من وجوب القتل کمن خرج علی إمام الحق و غیره .

## ۱۳۷

### نسخة فقه زیدی<sup>(۱)</sup>

ورق ۸ ب - ورق ۹ الف (در « باب القول فی القامة ») :

و يقتل الساحر و الذیوث حدّاً<sup>(۲)</sup> لا قصاصاً لا<sup>(۳)</sup> من القتل بالسحر و یتبعه لیس

(۱) کتابی است بزرگ بر آوّل و آخر و موضوع آن ظاهراً فقه زیدی است . روی لبه کتاب نوشته  
شده است « فقه عامه » . این نسخه بالینکه تاریخ ندارد از قرآن چنین برمیآید که قدیمی است و در  
چند ورقی که در آوّل آن است ، و بشن کتاب از لحاظ خط و تاریخ کتابت ارتباطی ندارد ، و بلاشک  
مدنی بعد از متن نوشته شده ، چند مسألة فقهی و حلاقیات مندرج میباشد که تاریخ یکی از طلاق نامه ها  
چنین است : « فی ماه صفر سنه احدى و تسعين و ثمانمائة » . صفحات این کتاب پر از حواشی  
سودمند میباشد و مطالب حواشی غالباً صفحات چندین برابر مطالب متن است و علاوه بر حواشی  
مزبور در زیر و روی کلمات متن و حواشی ، باخط ریزتر ، کلمات و عبارات بسیاری نوشته شده که  
در اینجا کلمات و عبارات مزبور میان دو قلاب و حاشیه ها در حاشیه نقل میشود . این نسخه متعلق بآقای  
دکتر صادق کیا استاد دانشگاه طهران میباشد .

(۲) در حاشیه نوشته شده است ، من أهل الإسلام ، اما اذا کان کافراً لم يلزم القتل لآلته طلب من الکفر  
اعظم من السحر .

(۳) خواندن عبارت در اینجا ممکن نیست .

بحق . والزنديق [ اى يقتل ] اذا لم يتب وكذلك المانوية<sup>(١)</sup> فأتهم زنادقة<sup>(٢)</sup> [ اى زنادقة الكوفة . والتاء عوض من الياء المحذوفة لان أصله زناديق ] ليسوا من المجوس [ حتى يقبل منهم الجزية ] ولا من أهل الكتاب و قد خولف فيه يعنى فى المانوية ايضا لأنهم على ابطال القرائع و انكار الرسل فإن تابوا قبلت و زال القتل على ما قال الشيخ فى جامعه (بقية عبارت خوانده نمیشود) .

قال . . . ابو يوسف و القبط الاحمر<sup>(٣)</sup> ان قتل الباطنية والزنديق لا يسق بالتوبة ولا يقبل توبتهم وهو الصحيح الفتوى [ لمذهب الناصر للحق ] وهو قول ابي يوسف<sup>(٤)</sup> و ابي بكر الجصاص و مالك [ قال احمد بن داود لو كان فعل فى دان<sup>(٥)</sup> بحيث يوثق به قبلت توبته و الا فلا ] فإن لم يتب فلا يقبل منه الا التيف دون الجزية ذكره الشيخ . والله أعلم على الزنديق و الملحدين كه هستن اوشون بى ملة و دين .

(١) در حاشیه نوشته شده است :

وهو منسوب الى رجل اسمه ماني كان ادعى النبوة فى ايام الشاپور (كذا) ذى الاكتاف<sup>(١)</sup> قال النبط<sup>(٢)</sup> المانوية هم المجوس الذين يعبدون الثيران قال الشيخ هو الصحيح وما ذكره الناصر للحق [ محمول على ] فرقة كانوا فى الاصل مانوية ثم توندقوا . فأتا غيرهما [ اى غير تلك الفرقة ] فمجوس . وقاله الكلام ان كل مجوسا أو كنيانها يجوز تركه بالجزية وما كان زنديقا أو مانوينا أو غيره لا يقبل منه الا التيف أو الاسلام .

(٢) در حاشیه چنین نوشته شده است :

الزنديق والزنى واحد وهما نسبة [ وكون الزندي نسبة ظاهر واما كون الزنديق نسبة غيبه ] اشكال ووجه القس بيان عنه ان يقال انه اصله زندي فأميل عن احدى البائتين بالقاف فتأمل (در اینجا عبارتى است كه بیشتر كلمات آن خوانده نمیشود لذا التزام آن صرف نظر شد) [ الى الزند وهو كتاب فيه رابحة الاموال والحرم [ اى رابحة المحرم - يعنى ان بنت الأخت ليس بحرام ] و اشتراكهما بين كل أحد . صفة هز ذلك فى شرح [ ايسنين ] (كذا) ؛ شايد محرف « ايسنا » ( لمذهب زردوشت (كذا) ) و هو الذى ادعى انه خاتم الانبياء . قال الشيخ فى شرح الزنديق وهو (در اینجا عبارت خوانده نمیشود) و الباطنية منهم . (٣) در اصل : « ابو يوسف » .

# ۱۳۸

شرح مقاصد الطالبین

فی علم اصول الدین

تألیف

سعدالدین محمود بن عمر التفتازانی<sup>(۲)</sup>

(۷۲۲ - ۷۹۳ هـ . ق .)

ج ۲ ص ۶۴ :

و اما المشركون فمنهم الثنوية القائلون بأنّ للعالم إلهين نور ، هو مبدأ  
الخبرات ، وظلمة ، هو مبدأ لقرور .

ج ۲ ص ۲۶۹ ( در « المبحث السادس الكفر عدم الايمان عقا من شأنه » ) .  
و ان كان مع اعترافه بنبوة النبي صلى الله تعالى عليه وسلم وإظهاره شعائر الاسلام  
بيطن عقائد هي كفر بالاتفاق خص باسم الزنديق و هو في الأصل منسوب إلى زلزال اسم  
كتاب أظهره مزدك في أيام قباد وزعم أنه تأويل كتاب المجوس الذي جاء به زرادشت  
الذي يزعمونه أنه نبيهم .

(۱) از طبعی که در سنه ۱۲۰۵ هـ . ق . در استانبول ، در دو جلد ، منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) برای ترجمه آحوال تفتازانی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۶۳۵-۶۳۸ ،  
دیده شود .

شرحُ المواقف<sup>(۱)</sup>

تألیف

الجرجانی (السید الشریف)

( ۷۴۰ - ۸۱۶ هـ . ق . )

ج ۸ ص ۴۱ - ۴۴

( در « المقصد السابع » در قسمت « العرصد الثالث فی توحیده تعالی » :  
 ( و اما الثاني ) وهو أنَّ الوجوب إذا كان هو المقتضى للتعین امتنع التعدد ( فلما  
 علمت أنَّ الماهیة المقتضیة لتعینها ينحصر نوعها فی شخص ) واحد ولذلك لم یتمر من  
 له ( و اما المتکلمون فقالوا یمتنع وجود آلہین مستجمعین لشرائط الالہیة لوجهین :  
 الأول کون وجد آلہان قادران ) علی الکمال ( لکن نسبة المقدورات إلیهما سواء إذا  
 المقتضی للقدرة ذاتهما وللمقدورية الاًمكان ) لان الوجوب لا یمتنع حیث لا یمتنع  
 ( قسوى النسبة ) بین کُل مقدور و بینهما ( فإذا یلزم وقوع هذا المقدور المعین أما  
 بهما و أنه باطل لما یتنا من امتناع مقدور بین قادرین و أما بأحدهما ویلزم الترجیح  
 بلا مرجح ) فلو تعددت الالہة لم یوجد شیء من الممكنات لا یتلزامه أحد المحالین :  
 أما وقوع المقدور بین قادرین و أما الترجیح بلا مرجح ( الثاني ) من الوجهین ( إذا  
 أراد أحدهما شیئاً فأما أن یمکن من الآخر إرادة ضده أو یمتنع و کلاهما محال . أما

(۱) از طبیبی که در سنة ۱۲۲۰-۱۲۲۷ هـ . ق . در ۸ جلد ، با حاشیة عبدالحکیم السیالکونی  
 و حاشیة حسن چلبی منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) علی بن محمد بن علی السیدالزین ابوالحسن الحسینی الجرجانی الحنفی ، از  
 علماء بزرگ زمان خود محسوب میشود [ برای ترجمة احوال جرجانی ، و مراجع آن و آثار او  
 معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۲۷۸-۲۸۱ دیده شود ] .

الأول فلا تنفرض وقوع إرادته له لأن الممكن لا يلزم من فرض وقوعه محال فيلزم  
أما وقوعهما معا فيلزم اجتماع الضدين وأما لا وقوعهما فيلزم ارتفاعهما فيلزم عجزهما  
لعدم حصول مرادهما وأيضا يلزم اجتماعهما لأن المانع من وقوع مراد كل منهما هو  
حصول مراد الآخر لا قدرته عليه فإذا امتنع مراد كل منهما فقد حصل مرادهما معا  
هذا خلف (و أيضا فإذا فرض) ما ذكرناه (في ضدّين لا يرتفعات كحركة جسم و  
سكونه لزوم المحال) و هو ارتفاعهما معا (و أما وقوع أحدهما دون الآخر فالذي لا  
يقع مراده لا يكون قادرا) كاملا فلا يكون آلهما (و أما الثاني) و هو ان يمنع  
إرادة الآخر ضده (فلان ذلك الشيء) الذي أمتنع تعلق إرادته الآخر به هو (لذاته يمكن  
تعلق قدرة كل من الآلهين و إرادته به فالذي أمتنع تعلق قدرته) و إرادته (به فالمانع  
عنه هو تعلق قدرة الآخر) و إرادته (فيكون هذا عاجزا) فلا يكون آلهما (هذا  
خلف) لأنه خلاف المقدر وقد مر أنه يمكن إثبات الوجدانية بالدلائل النقلية لعدم  
توقف صحتها على التوحيد (وأعلم أنه لا يخالف في هذه المسألة إلا الثنوية) دون الوثنية  
فإنهم لا يقولون بوجود آلهين واجبي الوجود ولا يصفون الأوثان بصفات الآلهية فإن  
أطلقوا عليها اسم الآلهة بل اتخذوها على أنها تماثيل الأنبياء أو الزهاد أو الملائكة  
أو الكواكب وأشتغلوا بتعظيمها على وجه العبادة توصلا بها إلى ما هو إله حقيقة .  
و أما الثنوية فأنهم (قالوا نجد في العالم خيرا كثيرا و شرا كثيرا وأن الواحد لا يكون خيرا  
شريرا بالضرورة فلكل) منهما (فاعل) على حدة . فالمانوية والذباتية من الثنوية قالوا:  
فاعل الخير هو النور و فاعل الشر هو الظلمة وفساده ظاهر لأنهما عرضان فيلزم قدم الجسم  
و كون الإله محتاجا إليه و كأنهم أرادوا معنى آخر سوى المتعارف فأنهم قالوا: النور  
حتى عالم قادر سميع بصير و المجوس منهم ذهبوا إلى أن فاعل الخير هو يزدان  
و فاعل الشر هو اهرمن و يعنون به الشيطان (و الجواب منع قولهم الواحد لا يكون  
خيرا شريرا) بمعنى أنه يوجد خيرا كثيرا و شرا كثيرا (اللهم إلا ان يُراد بالخير  
من يغلب خيره) على شره (و بالشر من يغلب شره) على خيره (كما ينبئ عنه

ظاهر اللفظ) فلا يجتمعان حينئذ في واحد (لكنه غير مألوف) متا ذكر بل اللازم منه هو المعنى الذي أشرنا إليه (فلا يفيد إبطاله) أي إبطال ما ليس باللازم (ثم بعد هذا المنع والتنزل عنه) يقال لهم الخبير إن قدر على دفع شر التزير ولم يفعله فهو شرير وإن لم يقدر عليه فهو عاجز) عن بعض الممكنات فلا يصلح إلتها فلا يوجد إلتها كما ذكرتم (فنعارض خطايتهم بخطابة أحسن من ذلك مآلا وأكثر إقتناعا).

## ۱۴۰

حاشیه (۱) مولی حسن چلبی (۲)

(۸۴۰ - ۸۸۶ هـ ق. ۰)

بر شرح المواقف

ذیل دو صفحه ۴۳ و ۴۴ جلد ۸ شرح المواقف (طبع سابق الذکر) :

(قوله فالمانویة والديسانية من الثنوية قالوا النخ) لا فائدة في التخصيص فإن المزدكية أيضا قالوا بذلك، أما المانویة فهو (كذا) أصحاب مانی بن مانی الحكيم الذي ظهر في زمان شابور بن اردشير وقتله بهرام بن هر مز بن شابور بعد ما بعث عيسى عليه السلام. وهم معتقدون في الشرائع والأنبياء وأن أول مبعوث بالحكمة والنبوة آدم عليه السلام ثم شيث و نوح و ابراهيم و زرادشت و المسيح و يونس و محمد صلوات الله عليهم

(۱) این حاشیه در ذیل صفحه های شرح المواقف که در سنة ۱۳۲۵ - ۱۳۲۷ هـ ق. ۰ در ۸ جلد در هصر منتشر شده است و ذکر آن گذشت طبع شده است.

(۲) مولی حسن چلبی بن محمد بن محمد شاه القناری الرومی الحنفی که ملاحسن الفری نیز معروف است (برای ترجمه آموال و آثار حسن چلبی معجم المطبوعات ج ۱ ص ۷۵۷ - ۷۵۸ دیده شود).



على سائر أنبيائه . وكانوا يوجبون في اليوم واللييلة أربع صلوات ويحرمون الزنا والقتل والسرقة والكذب والتحر وعيادة الأوثان وغير ذلك . وأما الديسانية فهم أصحاب ديسان ومعتقدهم معتقد المزدكية أصحاب مزدك الذي ظهر في زمن فوشروان وهو قدم النور والظلمة على الوجه الذي اعتقده المانوية . إلا أن المزدكية يقولون النور عالم حساس وأنه يفعل ما يفعل بالقصد والاختيار بخلاف الظلام فإنه جاهل أعمى وأنه ما يفعله بحكم الاتفاق والخط . والديسانية يخالفونهم في ذلك ويقولون ما يحدث من الشر كان عن الظلام بطبعه لا بحكم الاتفاق . وللمثنوية فرقان آخران (١) يقال لهم المرقونية والكمونية . أما المرقونية فقد وافقوا من تقدم ذكره في إثبات النور والظلمة وخالفوه في إثبات أصل ثالث هو المعدل الجامع بين النور والظلمة . قالوا وذلك الأصل دون النور في المرتبة و فوق الظلمة . . . .

( قوله و كانتهم أرادوا الخ ) قال في الإبرار معتقد المانوية أن النور والظلمة جسمان قديمان أبديان حساسان سمعيان بصيران . ( قوله والمجوس منهم ) سياق كلام الشارح صريح في أن المجوس من المثنوية وسياق كلام الآمدي صريح في خلافه حيث قال أولاً الفرع السادس في الرد على المثنوية والمجوس . أما المثنوية فهم فرقة من فصل فرقتها ثم قال : وأما المجوس فقد اتفقوا أيضا على أن أصل العالم النور والظلمة كمذهب المثنوية . وقد اختلفوا وتفرقوا فرقا أربعة ثم فصل فرقتها وما ذكره الشارح اظهر ... ( قوله و لم يفعله فهو شرير ) لأن كل واحد من التوروك المتعلقة بدفع كل شر لذلك التبرير الكثير الشر شر في نفسه . فإن قلت يجوز أن يكون ترك الخير دفع شر التبرير لانتماه على حكمة قلت فحينئذ يجوز أن يكون إيجاد الشرور أيضا كذلك فلا يلزم من إيجادها كون الواحد خيرا وشريرا .

( قوله و إن لم يقدر عليه فهو عاجز ) قيل إنما يلزم المعجز إذا استند الشرور إلى التبرير بالاختيار كما يشير إليه قولهم في النور أنه حي عالم قادر . وأما إذا استندت إليه بالاجاب فلا . وقد عرفت مما سبق أن إمكان الاندفاع في نفس الأمر يكفي في لزوم المعجز ولا ينافيه الوجوب بالغير .

(١) ظ . « أغريان » .

# ۱۴۱

قاموس (۱)

تألیف

فیروز آبادی (۲)

(۷۲۹ - ۸۱۷ هـ . ق .)

ج ۳ ص ۱۲۸۵ :

**الزندق** بالكسر من الثنویة أو القائل بالثور والظلمة أو من لا يؤمن بالآخرة  
و بالربوبیة أو من یبطن الكفر و یمظهر الايمان أو هو معرب « زن دین » ای  
« دین المرأة » ج زنادقة أو زنادیق . و قد ترندق والاسم الزندقة . ورجل زندق  
و زندقی شدید البخل .

(۱) از طبعی که در سنة ۱۲۳۰-۱۲۳۲ هـ . ق . در چهار جز « در کلکته طبع و نشر شده است  
نقل گردیده .

(۲) **مجدالدین ابوطاهر محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم فیروز آبادی شیرازی**  
از دانشمندان و لغویان بزرگ زمان خود محسوب میشود . **فیروز آبادی** در مزدیك ظهر روز  
شنبه ۲۰ جمادی الأولى سنة ۷۲۹ هـ . ق . در کارزین **فیروز آباد** متولد گردیده است و در شب  
شنبه بیستم شوال سنة ۸۱۷ هـ . ق . در زبید وفات کرده ( برای ترجمة احوال **فیروز آبادی** و  
مراجع آن و آثار او شرح حال **فیروز آبادی** ، تألیف آقای **سلطانی** ، که در سنة  
۱۳۱۷ هـ . ش . در طهران منتشر شده است ، و **معجم المطبوعات** ، ج ۲ ص ۱۴۶۹-۱۴۷۱ ،  
درج شده شود ) .

# ۱۴۲

لسان المیزان<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابن حَجَر المَسْقِلَانِي

ج ۲ ص ۱۵ - ۱۶ ( در ترجمه احوال بشار بن برد ) :

وكان يتعصب للعجم على العرب و يعتب رأى إبليس في ترك التَّجود لآدم

عليه السلام وينشد :

الأرض مظلمة والنار مشرقة والنار معبودة مذ كانت النار

وبلغ الخليفة المهدي أنه يتزندق وأنه هجاء فأمر بتأديبه فضرب نحو سبعين

سوطاً فمات و ذلك في سنة سبع وستين ومائة . . . .

ج ۲ ص ۳۲۱ :

حفص بن أبي بردة ، لا أعرفه . ذكره أبو الفرج الأصفهاني ونقل أنه كان هو

وبشار بن برد و والبة بن الحباب و مطيع بن اياس و سعد بن عبد الرحمن الهلالي و

عبد الله بن المقفع و حماد الراوية و حماد بن عجرد و حماد بن الزبير قان و عمارة بن

حمزة و يزيد بن الفيض و حميد بن محفوظ و ابان اللاحقي يجتمعون على الشراب

و بهاجي بعضهم بعضاً هزلوا وعمدا كلهم متهم في دينه . ونقل في ترجمة حماد بن عجرد

أن حفصاً كان يرمى بالزندقة . . . .

ج ۲ ص ۳۲۷ ( در ترجمه احوال حماد بن الزبير قان ) :

وقال المدائني كان خيشمة بن يبيش شاعراً ظريفاً فسأله حماد الزبير قان وكان يثبهم

بالزندقة فمشوا بينهما حتى اصطلحا فقال بعض أمراء الكوفة لابن يبيش كيف حالك

مع حماد قال صالحته على أن لا آمره بالصلاة ولا يتهاني عنها .

(۱) از طبعی که در سنة ۱۳۲۹ - ۱۳۳۱ ه . ق . در حیدرآباد دکن منتشر شده است نقل

گردیده .

ج ۲ ص ۳۴۹ ( در ترجمه احوال حماد عجرد ) :

وكان خلیعاً ماجناً لادم الولید بن یزید و هجا بشار بن برد و كان بشار یضج منه . و أخرج الخطیب من طریق علی بن الجعد قال قدم علينا فی أیام المهدي حماد بن عجرد و مطیع و یحیی بن زیاد و یحیی بن حصین یقولون بالزندقة . . . (۱)  
ج ۲ ص ۳۵۲ - ( در ترجمه احوال حماد راویة ) :

قال ثعلب كان حماد الراویة مشهوراً بالكذب فی الراویة و عمل الشعر و إضافته إلى المتقدمین حتی یقال أنه أفسد الشعر و قد عدّه بعضهم فی الزنادقة و فی قول الشاعر:  
نعم الفنی لو كان یعرف ربّه و یقیم وقت صلاته حماد  
ج ۲ ص ۲۵۳ ( ایضاً در ترجمه احوال حماد راویة ) :

و عن الجاحظ قال كان حماد الراویة و حماد عجرد و حماد الزبرقان و بشار و ابیة و ابان الاحقی و حفص بن ابی یزید و یزید بن الفیض و حمید بن محووظ و مطیع بن ایاس و منقذ بن عبد الرحمن و ابن المقفع و یونس بن ابی فروة و عمارة بن حمزة یتهمون فی دینهم .

ج ۳ ص ۱۷۲ - ۱۷۴ :

صالح بن عبد القدوس ابو الفضل الازدی صاحب الفسفة و الزندقة . قال النسائی :  
لیس بشقة . قلت : لا أعرف له رواية . قتله المهدي علی الزندقة . . . و قال المرزبان فی معجم الشعراء كان حکیم الشعراء زندقاً متکلباً یقدمه أصحابه فی الجدل عن مذهبهم .  
و قال الخطیب یقال أنه كان مشهوراً بالزندقة . و له مع ابی الهذیل مشاطرات . . .  
و قال الشریف ابو القاسم المراغی فی کتاب غریب القوائد كان حماد الراویة و حماد عجرد و حماد بن الزبرقان و عبد الکریم بن ابی العوجاء (۲) و صالح بن عبد القدوس و عبد الله بن المقفع و مطیع بن ا؛ س و یحیی بن زیاد الحارثی و علی بن الخلیل الشیبانی مشهورین بالزندقة و التهاون بأمر الدین . و قد ذکر ابو الفرج فی الاغانی و علی بن محمد الشالی فی الدبورات (۳) أنّ مطیع بن ایاس و حماد عجرد و حماد الراویة فی الخلاعة

(۱) نون خطیب بغدادی در این باب درس ۲۸۶ ص ۱۷ - ۲۰ و ۲۸۷ ص ۱ - ۲ همین کتاب مندرج است .

(۲) در اصل مطبوع ، « ابی العرجاء » .

(۳) مرحوم علامه فتید محمد قزوینی در حاشیه نسخه خود ، که اکنون در دانشکده ادبیات طهران میباشد ، نوشته است : « الشابیستی فی الدیارات » .

وكلهم يتهم بالزندقه (١). قلت: وليس لهؤلاء رواية فيما أعلم. وذكر عبد الله بن المعتز في طبقات الشعراء عن زياد بن أحمد الحنظلي قال اجتمع جماعة من الأدباء يتشاندون فحضرت الصلوة فبادر صالح فصلّى صلاة نائمة حسنة فقيل له في ذلك. قال عادة البلد وراحة الجسد... (٢)

وقال أبو الفضل بن طاهر في تاريخه حدثني يونس الخثلي أن المهدي أمر بإحضار صالح بن عبد القدوس فناظره على الزندقه فقال لا ولكنني شاعر أمشق في شعري ثم قال رددته فاستنشد القصيدة التينية فقال آلت الذي تقول: والشيخ لا يترك أخلاقه. البيت...

قال: بلى. قال: كذلك أنت وأمر بقتله فضرب بالسيف فصار قطعتين.

ص ٤ ص ٥١ - ٥٢:

عبد الكريم بن أبي العوجاء خال معن بن زائدة زنديق منتر. قال أبو أحمد بن عدي لما أخذ ليضرب عنقه قال لقد وضعت فيكم أربعة آلاف حديث أحرم فيه الحلال وأحلل الحرام. قتله محمد بن سليمان العباسي الأمير بالبصرة انتهى (٣).

ج ٦ ص ٥١ - ٥٢:

(در ترجمه احوال مطيع بن اياس):

وأخرج أبو الفرج في الاغانى من طريق الفضل بن اياس الهذلي قال أراد

(١) كذا في الأصل المطبوع. در الديارات تأليف الشاشي (طبع بغداد سنة ١٩٥١ م). ص ١٦٦. جنانكه بنقل از كتاب مزبور خواهد آمد. عبارت چنین است. «وكان مطيع و يحيى بن زياد و حماد عجرد و حماد الراوية لا يفترون. وكان جميعهم على منهاج واحد في الخلافة. وكلهم منهم بالزندقه».

(٢) طبقات الشعراء. تأليف ابن المعتز. باعتماد آقای عباس اقبال. در سنة ١٩٣٩ م. در لندن منتشر شده است و گفته صالح بن عبد القدوس در ص ٣٥ س ٢٢ كتاب مذکور چنین ميباشد: «انما هو رسم البلد و عادة الجسد».

(٣) - سپس قول مؤلف اغانى را. كه گويد: «كان بالبصرة ستة من اصحاب الكلام. عمرو بن عبيد و...» و بنقل از كتاب مزبور. درس ٣٦٠ س ١٧-٢٢ و س ٢٦١ س ٩-٦ و قسمتی از آن. بنقل از كتاب صرح العيون. درس ٢٩٠ س ٨-١٣ همین كتاب مندرج است. بالخلاف بسیار اندك در بعضی جزئیات عبارت. نقل میکند كه برای احتراز از تكرار مكرّر از نقل آن صرف نظر شد.

**المنصور البيعة للمهدي** فاعترس عليه ابنه **جعفر بن أبي جعفر** ثم عزه فأحضر الناس وقامت الخطباء والشعراء فذكروا فضل **المهدي** فأكثرُوا فقاه **مطيع بن أبياس** فتكلم فخطب وأنشد ثم قال يا أمير المؤمنين حدثني فلان عن فلان عن فلان أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال **المهدي محمد بن عبد الله** له شامة يملأ الأرض عدلاً. وهذا **العباس بن محمد** أخوك يشهد بذلك ثم أقبل على **العباس** فقال: أنشدك بالله هل سمعت هذا؟ فقال: نعم. فلما انقضى المجلس قال **العباس** لمن يشق به رأيت هذا التزديد لم يرض أن كذب على النبي صلى الله عليه وآله وسلم حتى استشهدني على كذبه فشهدت خوفاً من السيف (١). وقال **المرزباني** كان من ظرفاء أهل الكوفة و متجانهم وكان حسن الصورة. صاحب **المنصور** ثم انقطع إلى ولده **جعفر** وكان يتهم بالزندقة (٢) وكان صديقاً لـ **يحيى بن زياد الحارثي** ثم فسد ما بينهما ...

(١) - ابن قسمة ، بنقل از كتاب **الآغانى** ، باختلاف عبارات ، درس ١٣٩ س ٨ - ٢٠ ابن كتيبة

متزوج است .

(٢) - **معجم الشعراء** ، تأليف **مرزباني** ، مطبع القاهرة سنة ١٣٥٤ هـ ، ق ١ س ٤٨٠

س ٢ - ٤ .

# ۱۴۳

المزهر<sup>(۱)</sup>

في علوم اللغة

تأليف

جلال الدين عبد الرحمن السيوطي<sup>(۲)</sup>

( ۸۴۹ - ۹۱۱ هـ . ق . )

ج ۱ ص ۲۷۸ - ۲۷۹ :

وقال الجواليقي في المغرب قال ابن دريد : قال ابو حاتم : الزنديق فارسي "مغرب" كان أصله عنده زنده كرد . زنده : الحياة ، و كرد : العمل . أي يقول بدوام الدهر .

---

(۱) از طبعی که باعث محمد جاد المولی و محمد ابو الفضل ابراهیم و علی محمد البجاوی ، در دو جلد بافهارس ، در سنة ۱۳۶۸ هـ . ق . در مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابو الفضل عبد الرحمن بن الکمال ابی بکر جلال الدین السیوطی ، از دانشمندان بزرگ مصر است و در تفسیر و حدیث و فقه و لغت و نحو و معانی و بیان و بدیع دست داشته ( برای ترجمه احوال سیوطی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۲ ص ۱۰۷۳ - ۱۰۸۵ ، دیده شود ) .

مما هذا التخصيص (۱)

على شواهد التخصيص

تأليف

عبد الرحيم بن عبد الرحمن بن أحمد العباسي (۲)

( ۸۶۸-۹۶۳ هـ . ق . )

ص ۷۱ :

کم عاقله عاقله آعیت مذاهبه و جاهله جاهله تلقاء امر زوقا  
هذا الذی ترک الاوهام حائرة و صیر العالم التحریر زندقا

( مؤلف در شرح دو بیت فوق گوید : )

البيتان لابن الراونلي من البسيط و قبلهما :

سبحان من وضع الأشياء موضعها و فرق العز و الإذلال تفرقا

( و پس از ذکر مطالب لغوی و نحوی گوید : )

والتنديق بكسر الزاي من الثنوية او القائل بالتور و الظلمة أو من لا يؤمن بالآخرة  
وبالتربوية أو من يبطن الكفر و يظهر الإيمان أو (۳) هو معرب « زن دين » أي دين المرأة .

ص ۱۳۳ ( در ترجمه احوال بشار بن برد ) :

وكن الشقة قد شب بين بشار حماد عجرد لأمر بطول ذكرها فكانا يتقارضون (۴)

الهجاء فأجمع علماء البصرة أنه ليس في هجاء حماد عجرد لبشار شيء جيد إلا أربعين

(۱) مؤلف این کتاب در سنة ۹۳۴ هـ . ق . از تحریر آن . در قاهرة . فراغت یافته است و در اینجا از طبعی که در سنة ۱۲۷۴ هـ . ق . در مصر صورت گرفته است نقل گردیده .

(۲) بدرالدین ابو الفتح عبد الرحيم بن عبد الرحمن احمد العبادي العباسي الشافعي القاهري الاسلامي . از ادباء معروف قرن ۱۰ و ۱۱ هجری است ( برای ترجمه ۶ احوال عباسی و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۲ ص ۱۲۶۷ ، دیده شود ) .

(۳) در نسخه طبع شده چنین است و در نسخه خطی متعلق بنگارنده ( بجای « او » ) « و » میباشد .

(۴) در نسخه طبع شده چنین آمده و در نسخه خطی متعلق بنگارنده ( بجای « يتقارضون » که در اینجا درست نمی نماید ) « يتقارضان » میباشد که در این مورد صحیح همین است .



بيتا معدودة و لبشار فيه من الهجاء أكثر من ألف بيت جيد و كل واحد منهما هو الذي هتك صاحبه بالزندقة و أظهرها عليه و كانا يجتمعان عليها فسقط حماد عجرد و تهتك بفضل بلاغة بشار و جودة معانيه و بقي بشار على حاله لم يسقط و عرف مذهبه في الزندقة فقتل به ....

س ١٣٥ - ١٣٦ ( أيضاً ترجمة أحوال بشار ) :

و كان بشار قدهجاء (١) بقوله :

بنى أمة هبوا طال نومكم      أن الخليفة يعقوب بن داود  
ضاعت خلافتكم يا قوم فالتمسو      خليفة الله بين الرق و العود

فدخل يعقوب على المهدي فقال يا أمير المؤمنين إن هذا الأعمى الملحد الزنديق قدهجاك قال بأي شيء قال بما لا ينطق به لسانى ولا يتوهمه فكرى فقال بحياتى أشدنى آتياه فقال والله لو خيرتنى بين إنشادى آتياه و ضرب عنقى لأخترت ضرب عنقى فحلف عليه المهدي بالآيمان التى لا فسحة له فيها فقال أما لفظا فلا ولكنى أكتب ذلك فكتبه و دفعه إليه فكاد ينشق غيظا و عمل على الإبحار إلى البصرة لينظر فى أمرها و ما فى فكره غير بشار فأنحدر فلما بلغ إلى البطيحة سمع أذانا فى وقت اضجاء النهار فقال أنظروا ما هذا الأذان فإذا بشار سكران فقال له يا زنديق يا عائش بظرأمة عجبت أن يكون هذا من غيرك آتلهو بالآذان فى غير وقت صلاة وأنت سكران . ثم دعا بلالين نهيك فأمره بضربه بالسوط فضربه بين يديه على صدر الحراقة سبعين سوطا أثلقه فيها . فكان إذا أصابه السوط يقول حس و هى كلمة تقولها العرب للشيء إذا أوجع فقال بعضهم أنظر إلى زندقته يا أمير المؤمنين يقول حس ولا يقول بسم الله . فقال و بذلك أ طعام هو فأستى عليه . فقال له آخر أ فلا قلت الحمد لله . فقال : آ و نعمة هى فأحمد الله عليها . فلما استوفى السبعين بان الموت فيه فالتقى فى سفينة حتى مات . ثم رمى به فى البطيحة ...

# ۱۴۵

کتاب

الصواعق الممحرقة

في الرد على أهل البدع والزندقة<sup>(۱)</sup>

تأليف

شهاب الدين أحمد بن حجر الهيتمي المكي<sup>(۲)</sup>

( ۹۰۹ - ۹۷۴ هـ . ق . )

ص ۱۲۶ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۶<sup>(۳)</sup>

---

(۱) بطبعی که در سنة ۱۴۱۲ هـ . ق . در مصر منتشر شده است رجوع شود .

(۲) ابو العباس شهاب الدين احمد بن محمد بن علي بن حجر المصري الهيتمي الشافعي - از قضاة بزرگ که قرن دهم هجری است ( برای ترجمة احوال ابن حجر و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ج ۱ ص ۸۱ - ۸۴ دیده شود ) .

(۳) در صفحه های مذکور مطالبی راجع بزندقة و زندقه مندرج است که چون ظاهر اوندقة و زندقه بمعنی آعم\* مقصود است از نقل عبارت صرف نظر شد .

تَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ وَ مَقْلَعُ النَّيْرَيْنِ<sup>(۱)</sup>

تأليف

طُورِ بَحْيِ ( فخر الدين )<sup>(۲)</sup>

( متوفى در سنة ۱۰۸۵ هـ . ق . )

ص ۴۴۹ ( در مادة زندق ) :

الزندق كفتديل والمشهور عند الناس هو الذي لا يثبتك بشريعة ويقول بدوام الدهر والمرب تعتبر عنه بقولهم ملحد والجمع زنادقة . وفي الحديث الزنادقة هم الدهرية الذين يقولون لا رب ولا جنة ولا نار وما يهلكنا إلا الدهر . وفي المجمع الزنادقة قوم من المجوس يقال لهم الثنوية يقولون الثور مبدأ الخيرات والظلمات مبدأ الشرور . قيل مأخوذ من الزند وهو كتاب الفهلوية<sup>(۳)</sup> كان لزردشت المجوس ثم استعمل في كل ملحد في الدين . وقيل هم قوم من السبائية أصحاب عبد الله بن سبا أظهر الإسلام ابتغاء الفتنة وتضليلا للإسلام فسمى أولا بأثارة الفتنة على عثمان ثم انضوى إلى الشيعة وأخذ في تضليل جهالهم حتى اعتقدوا في علي العبدية فاستتابهم علي (ع) فلم يتوبوا فأحرقهم مبالغة في النكابة . وفي مفاتيح العلوم والزنادقة هم المانوية وكانت المزدكية يستون بذلك . و هزلك هو الذي ظهر في أيام قباض وزعم أن الأموال والحرم مشتركة . وأظهر كتابا سقا زندا وهو كتاب المجوس الذي جاء به زردشت الذي يزعمون أنه نبي و نسب أصحاب هزلك إلى زندا (كذا) فأعربت الكلمة فقيل زندق والجمع زنادقة والهامعوض

(۱) این کتاب در سنة ۱۰۷۹ تأليف شده است و تاکنون چندبار در طهران و تبریز بطبع رسیده . و اینجا از طبعی که در سنة ۱۲۶۳ هـ . ق . در طهران منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) فخر الدين بن محمد بن احمد بن طريح الرماحي المسلمي النجفي . از علماء شیعی مذهب قرن یازدهم هجری است (برای ترجمه احوال و آثار طریحی روضات الجنات . ص ۱۰۱۰ دیده شود) . (۳) در طبعی که در سنة ۱۲۶۶ هـ . ق . از این کتاب در طهران منتشر شده است .

• کتاب الثنوة الفهلوية • آمده .

من الیاء المحذوف و أصله الزنادیق و الاسم الزندقة عُرب من الزند و هو أسم کتاب لهم .  
و فی قِزْدِیقُ مُعَرَّبٌ زَن دین ، آی دین المرأة . و فی الحدیث آنی اُصبت قومًا من المسلمین  
زنادقة قیل تسمیتهم مسلمین باعتبار ما كانوا علیه و اَلَا فلیسوا بمسلمین عند الكل .

## بِجَارُ الْأَنْوَارِ

تألیف

مَجْلِسِی ( مُحَمَّد بَاقر )

ج ۲ ص ۱۸ (۱)

و المانویة فرقة من الثنویة أصحاب مانی الذی ظهر فی زمان شاپور بن اردشیر .  
و أحدث دینا بین المجوسیة و النصرانیة . و كان یقول بنبوۃ المسیح ع و لا یقول بنبوۃ  
موسی ع . و زعم أن العالم مصنوع مرگب من أصلین قديمین أحدهما نور و الآخر ظلمة .  
و هؤلاء یشیبون الخیرات الی التور و التورور الی الظلمة . و یشیبون خلق السباع  
و المودیات و العقارب و الحیات الی الظلمة فأشارع الی فساد و همهم بأن هذا لاجلهم بمصالح  
هذه السباع و العقارب و الحیات الی یزعمون آتاهم من الشرور الی لا یلیق بالحکیم خلقها .

ج ۲ ص ۴۳

قد شرحتُ لك يا مفضل من الأدلة على الخلق والشواهد على صواب التدبير والحمد  
ففى الإنسان والحيوان و النبات و الشجر و غیر ذلك ما فيه عبرة لمن اعتبر و أنا أشرح

(۱) چنانکه درس ۲۲۱ این کتاب گذشت **توحید المفضل** در ص ۱۸-۴۷ ج ۲ **بجار الانوار**  
منسج است . و در بعضی موارد **مجلسی** بعنوان بیان ، در شرح مطلب اصلی کتاب ، مطالبی از خود  
افزوده از آن جمله است مطالب فوق در بیان و شرح آن فست از **توحید المفضل** که در ص ۷۴  
س ۱۱۱ همین کتاب ذکر شده و بدینسانه در جای خود ، یعنی در هنگام نقل از **بجار الانوار** ،  
نقل نگردیده .

لك الآن الآفات الحادثة في بعض الأزمان التي أخذها أناس من الجهال ذريعة إلى جحود الخالق والخلق والعمد والتدبير وما أنكرت المعطلة والمنائية<sup>(۱)</sup> من المكروه والمصائب وما أنكروه من الموت والفناء وما قاله أصحاب الطبايع ومن زعم أن كون الأشياء بالمرض والاتفاق ليس ذلك القول في الرد عليهم قاتلهم الله أنى يؤفكون<sup>(۲)</sup>.

(۱) در حاشیه نوشته شده است «ظ» «المنوثة».

(۲) آیه ۲۰ سوره ۹ (سورة التوبة).

مطالب مذکوره در فوق از متن **توحید المفضل** است که در جای خود نقل نگردیده و در واقع این قسمت استقراکی است بر **توحید المفضل** و میبایست در ص ۷۵ این کتاب قبل از سطر دهم نقل شده باشد. حال که از **توحید المفضل** باز سخن بیان آمد بدینست برای مزید فائده مطلبی را که مرحوم علامه فقید **محمد قزوینی** در باره این کتاب «در حاشیه ص ۱۸ ج ۲ بحار الانوار خود» که اکنون در کتابخانه دانشکده ادبیات **طهران** میباشد «نوشته است در اینجا نقل کنم.

عین عبارت مرحوم **قزوینی** در این باب چنین است:

«این **توحید المفضل** با کتاب **الدلائل والاعتبار** که این آواخر (در سنه ۱۲۱۶) در حلب چاپ شده و به جاحظ نسبت داده شده تقریباً عیناً در کلیات و غالب عبارات یکی است فقط اختلاف بسیارند کی در بعضی جزئیات بین آنهاست که تفصیل آنرا در **دلائل والاعتبار** داده ام.» (برای اطلاع از مطالب مرقومه در پشت نسخه کتاب **الدلائل والاعتبار** مرحوم **قزوینی** بکتابخانه آن مرحوم «که اکنون در کتابخانه دانشکده ادبیات **طهران** است» مراجعه کردم ولی بدینخانه هر چه جستجو نمودم پیدا کردن نسخه مزبور موفق نگردیدم).

برای اطلاع از مطالب کتاب **الدلائل والاعتبار علی الخلق والتدبیر** درباره مانی و مانویت «و مقایسه آنها با آنچه که از **توحید المفضل** در جای خود و در این استقراک» نقل شده و اختلاف بسیارند کی در عبارت بین آنهاست «بصحه‌های ۲ (س ۱۲-۱۵) و ۵۵ (س ۶-۹) و ۵۹ (س ۴-۶) و ۶۴ (س ۱۲-۱۷) و ۶۷ (س ۱۵-۲۱) و ۶۸ (س ۱۰-۱۵) و ۷۴ (س ۱۱-۱۴) کتاب مزبور رجوع شود.

# ۱۴۷

مِرآةُ الْقَوْلِ<sup>(۱)</sup>

(شرح أصول کافی)

تألیف

مَجْلِسِ (مُحَمَّد باقر)

ص ۴۷ :

قوله كان بمصر زنديق ، قال في القاموس الزنديق بالكسر من التثنية القائل بالثور والظلمة أو من لا يؤمن بالآخرة وبالربوبية أو من يبطن الكفر ويظهر الإيمان أو هو معرّب «زن دين» أي دين المرأة انتهى . وقيل أن معرّب «زنده» لا أنهم يقولون بدوام الدهر . وقيل معرّب زندي منسوب إلى زند كتاب زردشت . والقاهر أن المراد به هنا من لا يقرّ بالصانع تعالى . قوله أشياء ، أي ممّا يدلّ على كمال علمه واحتجاجة على الزنادقة وغيرهم وعجزهم عن مقاومتهم .

و از ص ۴۸ تا ص ۵۱ مناظره هشام با زنديق و عبدالکریم بن ابی العوجاء مندرج است که دلالت صریح بر مانویّت ندارد .

---

(۱) از طبعی که درست ۱۳۲۱ ه . ق . در طهران منتشر شده است نقل گردیده .

# ۱۴۸

زهر الربيع (۱)

تأليف

سيد نعمت الله جزائري (۲)

(۱۰۵۰ - ۱۱۱۲ هـ . ق .)

ص ۳۹۰ :

و قال ابن الراوندي :

کم عاقله عاقله أعیت هذا به  
 و جاهد جاهد تلقاه مر زوقا  
 هذا الذي ترك الأوهام حائرة  
 و صير العالم التحرير زنديقا  
 أقول الزنديق الذي ينفي الصانع للعالم وقيل الملحد الخارج عن الدين . و أول من  
 ترندق مزدك خرج في عهد قباد فأباح الفروج والأموال . قتله فوشير وان بن قباد . قبل  
 أراد الشاعر بقوله زنديقا . و هذا ابن الراوندي حثف في الزندقة كتب كثيرة . . . . .  
 موسى الهادي بن محمد المهدی بن ابی جعفر المنصور بن محمد بن علی بن عبد الله  
 ابن عباس بن عبد المطلب بویع له فی اليوم الذي مات فيه المهدی شهر محرم سنة تسع وستين  
 ومائة . ولما استقرت خلافة طلب الزنادقة بوسية أبيه وهم أصحاب ماني الزنديق ادعوا أولا  
 (۱) از طبعی که در سنة ۱۲۹۱ - ۱۲۹۲ هـ . ق . در بهمنی . با چاپ سنگی . منتشر شده است  
 نقل گردیده . و اینجا باید از دانشمند محترم آقای مجتبی مینوی تشکر کنم که مرا بطلب این کتاب  
 درباره زنديق و زندقه و مانویان متوجه کردند .  
 (۲) نعمت الله بن عبد الله بن محمد بن حسين موسوی شوشتری جزائري . وی از  
 علماء بزرگه شیعی متعصب قرن یازدهم و دوازدهم هجری است . جزائري در سنة ۱۰۵۰ هـ . ق .  
 متولد گردیده و تاریخ وفات او در روضات الجنات و الذريعة الي تصانيف الشيعة سنة  
 ۱۱۱۲ هـ . ق . آمده است و در كشف الحجب . . . سنة ۱۱۲۰ هـ . ق . ذکر گردیده ( برای  
 ترجمه احوال و آثار سيد نعمت الله جزائري صفحه ۱۰۷ فهرست کتاب كشف الحجب و الاسرار  
 عن اسامي الكتب و الاسفار و الذريعة . . . ج ۲ ص ۱۱۶ و روضات الجنات .  
 طبع سنة ۱۲۹۷ هـ . ق . ص ۷۲۸ - ۷۳۰ دیده شود ) .

اجتناب الفواحش ثُمَّ دُعُوا إِلَى تَحْرِيمِ اللَّحُومِ وَ عِبَادَةِ اثْنَيْنِ الثَّوَرِ وَالْغَلَمَةِ ثُمَّ إِلَى نِكَاحِ  
الْبَنَاتِ وَالْأَخَوَاتِ وَالْأُمَمَاتِ وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّبَهُمْ مِنَ الْخُلَفَاءِ خَمْسَةٌ بِبَغْدَادَ وَكُتِبَ إِلَى  
الْأَفَاقِ وَ صَلَّبَ مِنْ قَدَرٍ عَلَيْهِ مِنْهُمْ .....

# ۱۴۹

## مَقَامَاتُ النِّجَاحِ (۱)

تأليف

سَيِّدُ نِعْمَتِ اللَّهِ جَزَائِرِي

(در «المقام الثاني والعشرون في أمراض القلب وعلاجاته» ) :

أَلَا تَرَى إِلَى قَوْلِ الرَّنْدِيقِ الَّذِي نَسَمَى بِالْمُتَنَبِّي :

يَتَرَشَّفَنَ مِنْ فَمِي رَشَفَاتٍ هُنَّ فِيهِ أَحْلَى مِنَ التَّوْحِيدِ

يقال : رَشَفَتِ الرِّبْقُ إِذَا مَسَّتْهُ [كَذَا] (۲) وَ التَّوْحِيدُ كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ . قَالَ

الوَاحِدِيُّ فِي التَّرْجُحِ وَ هَذَا إِفْرَاطٌ وَ تَجَاوُزٌ حَدًّا وَ زِنْدَقَةٌ فِي الدِّينِ . وَ يَرُودُ هُنَّ فِيهِ  
حَلَاوَةُ التَّوْحِيدِ أَنْتَهَى .

---

(۱) سید نعمت الله از تألیف این کتاب در سنه ۱۱۰۳ هـ . ق . فراموش یافته است . نسخه ای از کتاب  
مزبور را آقای حکمت آل آقا دارند که تاریخ کتابت آن سنه ۱۲۲۸ هـ . ق . است و دوست دانشمند  
آقای حسین علی محفوظ مطلب مذکور در فوق را از آن نسخه نقل کرده اند و در اختیار من گذاشته .  
(۲) در شرح دیوان المتنبی تألیف واحلی ، طبع برلین سنه ۱۸۵۸ - ۱۸۶۱ م . ۱۰۰  
ص ۳۰ ، مصححه .



# تذکر

در جریان طبع استدراک هم در بعضی کتابها بمطالبی مربوط بموضوع برخوردیم که چون وقت طبع آنها گذشته بود در نظر گرفته شد در اینجا بعنوان تذکر بترتیب سابق نقل گردد .

## ۱۵۰

المُسْنَدُ (۱)

تصنیف

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَازِمٍ الشَّيْبَانِيُّ الْمَرْوَزِيُّ

(۱۶۴ - ۲۴۱ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۲۸۲ (در «مسند عبد الله بن العباس بن عبد المطلب عن النبي صلى الله عليه وسلم» ) :

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبِي حَدَّثَنَا عَفَانٌ حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ حَدَّثَنَا أَيُّوبُ عَنْ عِكْرَمَةَ أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَتَى بِقَوْمٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الزَّنادقةِ وَمَعَهُمْ كِتَابٌ فَأَمَرَ بِنَارٍ فَأُتِجَتْ ثُمَّ أُحْرِقَهُمْ وَكَتَبَهُمْ . قَالَ عِكْرَمَةُ فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أُحْرِقْهُمْ لِنَهْيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَقَتَلْتَهُمْ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : « مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ » وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، : « لَا تَعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ عِزَّوَجَلَّ » .

(۱) از طبعی که در سنه ۱۳۱۴ . در شش جلد ، در هجر منتشر شده است نقل گردیده .

ج ٢ ص ١٠٨ ( در «مسند عبد الله بن عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنهما» ) :  
 حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنَا أَبِي حَدَّثَنَا قَنِيَّةٌ حَدَّثَنَا رَشْدِيُّ بْنُ أَبِي صَخْرٍ حَمِيدُ بْنُ  
 زِيَادٍ عَنْ نَافِعٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ سَيَكُونُ فِي  
 هَذِهِ الْأُمَّةِ مَنُخٌ أَوْ ذَلِكَ فِي الْمَكْذِبِينَ بِالْقَدْرِ وَالزَّنْدِيقَةِ .

ج ٢ ص ١٣٦ - ١٣٧ ( ايضاً در «مسند عبد الله بن عمر ...» ) :  
 حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنَا أَبِي حَدَّثَنَا هَرُونَ بْنُ مَعْرُوفٍ أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهَبٍ  
 أَخْبَرَنِي أَبُو صَخْرٍ عَنْ نَافِعٍ قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَعُودًا جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ  
 إِنَّ فُلَانًا يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ ، لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بَلَّغْنِي أَنَّهُ أَحَدُ  
 حَدَّثَنَا فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ فَلَا تَقْرَأَنَّ عَلَيْهِ بِمَنَى السَّلَامِ . سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 يَقُولُ : إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي مَنُخٌ وَ قَذْفٌ وَهُوَ فِي الزَّنْدِيقَةِ وَالْقَدَرَةِ .

# ۱۵۱

کتاب

طبقات الشعراء (۱)

فی

مدح الخلفاء و الوزراء

تألیف

عبدالله بن المعتز (۲)

( ۲۴۴ یا ۲۴۷ - ۲۹۶ هـ . ق . )

ص ۲۴ ( در « اخبار الحمادین » ) :

وكان بالكوفة ثلاثة يقال لهم الحمادون : حماد عجرد وحماد الزبرقان وحماد الراوية ، يتنادمون على الشراب و يتشادون الأشعار و يتعشرون أجل عشرة و كانوا كأثمهم نفس واحدة و كانوا جميعا يرمون بالزندقة و إذا رأى الناس واحدا منهم قالوا : « زنديق أقتلوه » .

( مؤلف در اینجا سه یبئی را که حماد الزبرقان در عجو حماد روایة گفته است ، و بنقل از کتاب الحيوان در ص ۹۰ همین مندرج است ، ذکر میکند که برای رفع تکرار از نقل آن صرف نظر شد . )

( ۱ ) این کتاب باعتماد آقای عباس اقبال آشتیانی در سنه ۱۳۲۹ م . در لندن منتشر شده است . در اینجا نسخه بدلهای طبع موجود نیز بکار رفته و تصحیحات آقای اقبال که در آخر کتاب است در متن آمده .

( ۲ ) ابوالعباس عبدالله بن المعتز بن المتوکل بن المعتمد بن هارون الرشید العباسی الهاشمی . این خلیفه عباسی از ادیبان و شاعران بزرگ محسوب میشود ( برای ترجمه احوال ابن المعتز و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۲۴۳ ، دیده شود ) .

## أخبار صالح بن عبد القدوس

حدثني محمد بن يزيد قال حدثني العوفي قال أخذ صالح بن عبد القدوس في الرندقة فأدخل على المهدي فلما خاطبه أعجب به لغزازه أدبه وعلمه وبراعته و بما رأى من فصاحته وحسن بيانه وكثرة حكمته فأمر بتخلية سبيله فلما ولى رده وقال آلت القائل :

وإن من أدبه في الصبا	كالمود يبقى الماء في غرسه
حتى نراه مورقا ناضرا	من بعدما أبصرت من يسه
و الشيخ لا يترك أخلاقه	حتى يوارى في ثرى رمسه
إذا ارعوى عاد إلى جهله	كذي الضنى عاد إلى نكسه

قال نعم يا أمير المؤمنين . قال : وأنت تترك أطلاقك ونحن نحكم في نفسك بحكمك فأمر به فقتل وحُذِّثُ من غير هذا الوجه بما عندي هو أثبت من الأول وذلك ما روينا أنه أنهى إلى الرشيد عنه هذه الأبيات يعرض فيها بالنبي صلى الله عليه وآله :

غضب المسكين زوجته	فجرت عيناه من ددره
ما قضى المسكين من وطره	لاولا المعشار من وطره
عدت بالله اللطيف (١) بأن	أن يكون الجور من قدره

عليه لعنة الله إن كان قالها . فقال له الرشيد أنت القائل هذه الأبيات قال لا والله يا أمير المؤمنين ما أشركت بالله طرفة عين ولا تسفك دمي على الشبهة فقد قال النبي صلى الله عليه وآله : « ادرؤا الحدود بالشبهات ما استطعتم » وأخذ يرقق قلبه ويستنزله عما عزم عليه بفصاحته وبيانه و يتلو القرآن حتى رقى له وأمر بتخلية سبيله فلما أراد أن يخرج من بين يديه قال أنشدني قصيدتك التينية فأنشده حتى بلغ قوله :

و الشيخ لا يترك أخلاقه	حتى يوارى في ثرى رمسه
------------------------	-----------------------

قال يا شيخ هذا الكلام يشبه هذا الكلام وهذا الشعر من تمط ذلك الشعر يعني الأبيات التي نسبت إليه ونحن نتمثل وصيكتك ثم أمر فضربت عنقه وصلب على الجسر .

و حدّثنی ابو جعفر قال حدّثنی زیاد بن احمد قال اجتمع قوم من أهل الأدب فی مجلس فیهم صالح بن عبد القلوس یتناشدون الأشعار إلى أن حانت الصلوة فقام القوم إلى ذلك وقام صالح فتوضّأ و أحسن ثم صلی أتمّ صلوة و أحسنها فقال بعضهم أنصلي هذه الصلوة و مذهبك ما تذكّر فقال : « إنما هو رسم البلد و عادة الجسد » والله أعلم بتحقیق ذلك . أمّا الرجل فله فی الزهد فی الدنیا و التّریغیب فی الجنّة علی طاعة الله عزّ وجلّ و الأمر بمحاسن الأخلاق و ذکر الموت و القبر ما لبس لأحد . و كان شعره كلّهُ أمثالا و حکما فمتما يستحسن له قوله :

( در اینجا قطعه شعری اخلاقی و فلسفی و دینی ذکر شده که سه بیت آخر آن چنین است ) :

ولا باحتیال أدرك المرء کاسبه	ولیس بعجز المرء اخطاؤه الفنی
فلا ذا یجاریه ولا ذا یغالبه	ولکنّه قبض الإله و بسطه
فقد کملت أخلاقه و مناقبه	إذا أكمل الرحمن للمرء عقله

فما عجباً کیف یمکن أن یقال زندقه مثل هذا القول أو کیف یكون قائله زنديقا . . . . .

ص ۳۶ ( در « أخبار ابراهیم بن سیابة » ) :

و كان یرمی بالزندقه و كان المهملی أخذہ و أحضر کتبه فلم یوجد فیها شیء من ذلك فأتته (۱) و استکتابه و کان یکتب فی مجلسه و بین یدیه و کان من أبلغ الناس و أفصحهم ثمّ صحّ عنده أن فیهِ شیئاً متماکان ائهم به فأطرحه و أقصاه فصاعت بعد ذلك حاله و احتاج إلى مسألة الناس و کان أحد المطبوعین و کان محجّاجاً منطقياً . . . . .

(۱) M. بعد از این کلمه « و صارت له منه مکانة » دارد .

# ۱۵۲

العقد الفريد (۱)

تأليف

ابن عبدربه (۲)

(۲۴۶-۳۲۸ هـ . ق .)

ج ۲ ص ۲۰۷ ( در قسمت « ردّ المأمون على الملحدين و أهل الأهواء » ) :  
قال المأمون للثنوي الذي تكلم عنده : أسألك عن حرفين لأزيد عليهما :  
هل تقدم مسمى قطّ على إسمائه ؟ قال : بلى ! قال : فالتقدم على الإسماء إسماء أم  
إحسان ؟ قال : بلى إحسان . قال : فالذي تقدم هو الذي آساء أم هو غيره ؟ قال : بل  
هو الذي آساء . قال : فأرى صاحب الخير هو صاحب الشرّ [ و قد بطل قولكم إن الذي  
ينظر نظر الوعيد هو الذي ينظر نظر الرحمة (۳) ] قال : فإني أقول : الذي تقدم غير الذي  
آساء ! قال : فتقدم على شيء كان منه أم على شيء كان من غيره ؟ [ فأسكته (۴) ] (۵) .

(۱) از طبیبی که در سنة ۱۳۰۹ - ۱۳۶۰ هـ . ق . ( - ۱۹۴۰ - ۱۹۴۱ م . ) باعتناء محمد

سعیدالغریان ، در هشت جلد ، در مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابو عمرو احمد بن عبدربه بن حبيب بن حدير بن سالم القرطبي الاندلسي

المالکي ، وی در سنة ۲۴۶ هـ . ق . بنابقول مؤلف « جذوة المقتبس » ، در هالقه متولد

گردیده است و در سنة ۳۲۸ هـ . ق . در قرطبة ، وفات کرده ( برای ترجمه احوال ابن عبدربه

و مراجع آن و آنلر او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۱۶۲-۱۶۳ ، دیده شود ) .

(۳) عبارت میان دو قلاب را ناشر کتاب از عیون الاخبار ، تألیف ابن قتیبة ، افزوده است .

(۴) « فأسکته » را ناشر کتاب از عیون الاخبار افزوده است .

(۵) این قسمت با اختلاف بسیار در عبارت ، بنقل از کتاب الحیوان ، تألیف جاحظ ، در

ص ۸۹-۹۰ و با اختلاف کمتر ، بنقل از عیون الاخبار ، در ص ۱۰۱ همین کتاب مندرج است .

و قال له أيضا : أخبرني عن قولك باثنين : هل يستطيع أحدهما أن يخلق خلقا لا يستعين فيه بمصاحبه ؟ قال : نعم . قال : فما تصنع باثنين ؟ واحد يخلق ككثير شيء خير لك و أصح (۱) .

ج ۷ ص ۲۳۴ ( در قسمت « أخبار الطفيليين » ) :

در اینجا قصه آن طفیلی که او را با ده نفر از زناده بصره نزد مأمون بردند و در این کتاب ، بنقل از مروج الذهب (درس ۱۳۲ - ۱۳۳) و الانساب (درس ۲۴۶) و شرح شریعی بر مقامات حریری (درس ۲۶۰ - ۲۶۱) و المستجاد من فعلات الاجواد (درس ۳۶۲) و التطفیل (درس ۳۸۵ - ۳۸۶) ، با عبارتهای بسیار مختلف مذکور است مندرج میباشد و چون عبارات این قصه در عقده الفرید با آنچه که از « التطفیل » نقل شده ، جز در سلسله رواه ، عیناً در کلیات و غالب عبارات یکی است و فقط اختلاف بسیار اندکی در بعضی جزئیات بین آنها است از نقل آن صرف نظر شد .

ج ۷ ص ۲۳۹ ( ایضاً در قسمت « أخبار الطفيليين » ) :

و نظر رجل من الطفيليين إلى قوم من الزنادقة يسار بهم إلى القتل ، فرأى لهم هيئة حسنة و ثياباً نقيّة ، فظنهم يدعون إلى و ليمة ، فتلطف حتى دخل في لفيفهم و صار واحداً منهم ، فلما بلغ صاحب الشرطة قال : أصلحك الله ، لست والله منهم و إنما أنا طفيلي فامنتهم يدعون إلى صنيع قد دخلت في جملتهم ! فقال : ليس هذا مما ينبغيك مني ، اضر بوا عنقه ! فقال : أصلحك الله ، إن كنت ولا بد فاعلا فامر السيف أن يضرب بطنى بالسيف ، فإنه هو الذي ورطني هذه الورطة ! فضحك صاحب الشرطة ، و كشف عنه ، فأخبروه أنه طفيلي معروف فحكى سبيله (۲) .

- 
- (۱) این قسمت با اختلاف عبارت ، بنقل از عيون الاخبار ، درس ۱۰۳ این کتاب مندرج میباشد با این تفاوت که در آنجا و نوع این گفتگو مابین هشام بن الحكم و ملحدی تنوی ذکر شده است .
- (۲) شاید ماخذ این قصه با قصه مذکوره قبلی یکی باشد و قسمت آخر آن (یعنی از « ان كنت... » تا آخر قصه ) با آخر آنچه از شرح المقامات الحريرية نقل شده شبیه است و چون با این هیأت باهمه آنهایی که نقل گردیده اختلاف دارد در اینجا نقل گردید .

# ۱۵۳

المحاسن و المساوی<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابراهیم بن محمد البیهقی<sup>(۲)</sup>

( از مردم قرن چهارم هجری )

ج ۲ ص ۱۶۱ ( در " محاسن العفو " ) :

قال و قال الرشید للجهجاه از ندیق أنت ؛ فقال : کیف أنا ز ندیق و قد قرأت القرآن و فرضت الفرائض و فرقت بین المحبذ و المشبه قال والله لا ضربتک حتی تفرّ ، قال : هذا خلاف ما أمر الله جلّ و عزّ به أمر أن يضرب الناس حتی یقرّوا بالایمان و أنت تضربنی حتی أقرّ بالكفر فالتفت الجهجاه إلى ابی یوسف القاضی فقال له افته لا یهلك فی دینه .

ج ۲ ص ۱۶۹ ( در " مساوی من سخط علیه و حبس " در قسمت گفتگوی مهملی ، خلیفه عباسی ، و جعفر احمری که او را از زندان بحضور مهملی آورده بودند ) :

قال المهملی مذهبک و اعتقادک تزعم أن الآخرة بعد فراق الساهرة وأن الناس كانوا أعلاما زاهرة و أشجارا ناضرة تلبث سیرا ثم تعود هشیما و أن من مات لا یعود كما أن ضوء المصباح إذا طفی لا یرجع ، قال جعفر : لا والذي یخلق و یبید . . . .

قال المهملی إن " کنت تحبّ خلاص نفسك و رقبتک فأحضرنی کتاب زندقتک الذی بالجهل آلفته و بالباطل زینته و بالضلال زخرفته سمیته أس الحکمة و بستان الفلسفة زعمته مستخرجا من دیوان الالهام منظما بحسن الکلام عنّفت فیہ الاسلام و ضللت فیہ الأنام . فقال جعفر لا والذي خلق القللمات و الثور و ذرّ الأمور و هو قادر علی أن یبعث من فی القبور ما هذا إلا فک مجترح و زور و إن دینی لظاهر مشیر . . . .

(۱) از طبعی که در سنة ۱۳۲۵ هـ . ق . در مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) تاریخ زندگانی این دانشمند درست معلوم نیست . مؤلف معجم المطبوعات در کتاب خود

( ج ۱ ص ۶۱۹ ) گوید در خلافت المقتدر بالله عباسی ( ۳۹۵ - ۴۲۰ هـ . ق . ) نبوغ بیهقی آشکار

گردید و در فهرست دارالکتب المصریة آمده است که وی از علماء قرن پنجم هجری میباشد .



# ۱۵۴

کتاب

اللمع فی التصوف<sup>(۱)</sup>

تألیف

أبی نصر عبد الله بن علی السراج الطوسی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۳۷۸ ه. ق.)

ص ۴۳۱ - ۴۳۲

(در \* باب ذکر من غلط فی عین الجمع \* ) :

مختصری درباره زندیق و معنی این کلمه متدرج است که ظاهراً زندیق بمعنی  
أعم مقصود است .

---

(۱) در سنه ۱۹۱۴ م . باعتناء رنولد الن نیکلسون Reynold Alleyne Nicholson در

لیبن طبع و نشر شده است .

(۲) برای ترجمه احوال سراج و مراجع آن معجم المطبوعات . ج ۲ ص ۱۰۱۲ . دیده

معجم الشعراء (۱)

تألیف

مرزبانى (۲)

( ۲۹۷-۳۸۴ هـ . ق . )

ص ۴۸۰ ( در ترجمه احوال « مطیع بن ایاس » )

و مطیع یکنی اباسلم و هو من طرفاء اهل الکوفة و معانهم و کان جیل الصورة  
حسن الوجه و کان فی صحابة المنصور ثم انقطع الی ابنه جعفر بن ابی جعفر و هو یثیم  
بالزندقة ...

---

(۱) قسمی از این کتاب (از حرف عین بعد) بضمیمه المؤلف والمختلف ... تألیف ابوالقاسم  
حسن بن بشر آملی ، در سنه ۱۲۰۴ هـ . ق . بیاخته گرنکو در قاهره بطبع رسیده است .  
(۲) محمد بن عمران بن موسی ابو عبیدالله الکاتب المرزبانى ، او را از دانشمندان  
و آدیبان بنام عصر خود و محاسن دنیا شمرده اند (برای ترجمه احوال مرزبانى و مراجعہ آن و آثار  
او مقدمه معجم الشعراء دیده شود) .

# ۱۵۶

الديارات (۱)

تأليف

أبي الحسن علي بن محمد

الشابشتي

(متوفى در سنة ۳۸۸ هـ . ق .)

ص ۱۶۱ :

وكان مطيع بن اياس من أطرف الناس وأحسنهم شعرا وأكثرهم تاددة وأشدهم  
مجوناً وخلاعة . وكان لا يغب الشرب واللعب والانهماك في الخسارة والتطرح في مواضع  
اللذات . وكان مطيع ويحيى بن زياد وحماد عجرد وحماد الراوية ، لا يفرقون . و  
كان جميعهم على منهاج واحد في الخلاعة وكلهم منهم بالزندقة (۲) .

---

(۱) کتاب مذکور باعنوان **گور گیس عواد** در سنة ۱۹۵۱ م . در بغداد منتشر شده است . برای  
اطلاع از این کتاب و خصوصیات آن و ترجمه اشوال **شابشتی** مقدمه محفانه ناشر آن دیده شود .  
(۲) از ص ۱۵۹ تا ص ۱۶۶ درباره مجون **یحيى بن زياد** و **مطيع بن اياس** و حر آنها مطالب  
دیگری نیز مندرج است که از نقل آنها صرف نظر میشود .

فی الردِّ علی الملحِدة والرافِضة والنَّوارج والمعتزِلة

تألیف

أبی بکر محمد بن الطیب بن الباقلائی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۴۰۳ هـ . ق .)

ص ۶۸ - ۷۵ .

باب الكلام علی أهل التَّنیة

القائلین بأنَّ العالم من أصلین أحدهما نورٌ والآخَرُ ظلامٌ ،

لم یزِ الا متباينین ؛ ثم امتزج منهما جزآن ، وأنَّ التَّور خیرٌ

حکیمٌ بطبیعه و أنَّ الظلام شرٌّ برُّ سفیه بطبیعه

فإنَّ قال قائلٌ منهم : لم أنکرتم أنَّ یكون العالم من أصلین قديمین : أحدهما نورٌ ، والآخَرُ ظلامٌ ؟ [ ۱۹ و ] قیل له : لسا نُنکر أنَّ یكون من جملة العالم ما هو نورٌ ومنه ما هو ظلامٌ ؛ غیر أنَّهما لا یجوز عندنا أنْ یكونا من أشخاص العالم و أجسامه القائمة بأنفسها ، ولا أنْ یكونا قديمین ، ولا فاعلین بالطبع ولا بالاختیار ، ولا أنْ تكون الأجسام من التَّور والظلام فی شیء .

فإنَّ قیل : ولم أنکرتم أولاً أنَّ یكون التَّور والظلام المختلفان فی الجنس أجساماً ؟ قیل له : أنکرنا ذلك لقیام الدلیل علی أنَّ الأجسام کلُّها من جنس واحد من حیث کان کذلک واحد منها یسَّدَّ المدَّ الآخر و ینوبُ منابه ، و یجوز علیه من الوصف مثل ما جاز علیه من الحركة والسَّكون والاجتماع و الافتراق و الزَّیادة

(۱) این کتاب با اعتناء محمود محمد الخضیری و محمد عبدالهادی ابوریثه در سنه

۱۳۶۶ هـ . ق . (= ۱۹۴۷ م .) در القاهرة بطبع رسیده است .

(۲) برای اطلاع از احوال و آثار ابی بکر محمد بن الباقلائی ، و کتاب التمهید ، مقدمه

کتاب مزبور ( ص ۱ - ۲۱ ) و همچنین آخر آن ( ص ۲۴۱ - ۲۵۹ ) دیده شود .

والتقصان وغير ذلك من الأوصاف . و ليس معنى المثلين المتشابهين أكثر من ذلك ، فلو كان بعض الأجسام نوراً مع اشتباهها وتمائلها لكانت كلها نوراً ، وكذلك لو كان منها ما هو ظلام لكانت كلها ظلاماً ؛ كما أنه لو كان منها ما هو حركة أو سكون أو امتزاج أو تباین أو إرادة أو علم لكانت كلها كذلك مع تمائلها . وفي فساد هذا دليل على أن الأجسام كلها جنس واحد مشتبه غير متضاد ولا مختلف ، ليس منها نور ولا ظلام ، ولا اجتماع ولا افتراق ، ولا حركة ولا سكون ، ولا ظهور ولا كمون ، وإن بذلك أن النور والظلام هما التواد والبياض اللذان يوجدان بالأجسام ، وأنهما من جهة الأعراض وبعض العالم ، وليس بكل العالم ، ولا مریدین ، ولا قائمین بأنفسهما . فأمّا ما يدل على أنهما ليسا بقديمين فهو ما قدمناه من الدلالة على تضادهما وجواز كون الشخص مرة مضيئاً ، ومرة أسود مظلماً ؛ وأنه لا يجوز أن يكون ضياء الجسم ونوره موجوداً به في حال وجود سواده وظلامه ؛ كما لا يجوز أن تكون حركته موجودة في حال سكونه ؛ فوجب أنهما بحدثان ويتجددان على الأجسام ، ويطل النور في حال وجود الظلام كما يطل الحركة عند مجئ السكون .

و قد قام الدليل أيضاً على أنه لا يجوز عليهما ولا على غيرهما من الأعراض الظهور والكمون ؛ لأن الظهور خروج إلى مكان ؛ والكمون انتقال عنه وكون في غيره من الأماكن واستتار بعض الأجسام . والحركة والسكون والاستتار والظهور من صفات الأجسام دون الأعراض ؛ لما قدمناه من قبل في باب إثبات الأعراض .

وأما ما يدل على أن النور والظلام وغيرهما من الأعراض لا يجوز أن يكونا فاعلين بالطباع ولا بالاختيار لخبر ولا شر ، ولا نفع ولا ضرر ، فهو أن الدلالة قد قامت على أن الفاعل لا يكون إلهياً قادراً مختاراً ، وأن هذه الصفات مستحقة [ ١٩ ظ ] لِمَعَانٍ توجد بالموصوف ؛ وسندل على ذلك فيما بعد إن شاء الله .

وقد اتفقنا على استحالة قبول الأعراض للأعراض ، فبطل أن تكون فاعلة ؛ ولو جاز وقوع بعض الأفعال من الأعراض ومن الموات وبفعل الطباع ، لجاز وقوع القصد والاختيار والعلم والنظر ونساجة الديباج بالتصادير ودقائق المحكمات من الأعراض والموات وبفعل الطباع ، فإن مروا على ذلك تركوا قولهم ، وإن آبوا .

لم يجدوا من ذلك فصلاً .

ويقال لأهل التنبيه : لم زعمتم بأن العالم بأسره من أصلين قديمين أحدهما نور والآخر ظلام ؟ فإن قالوا : لا ، لنا وجدنا جميع الأجسام لا تنفك من أن تكون من ذوات الظل كالنار والنور الثيرين وغير ذلك من الأجسام التي لا يظل لها : وما كان من هذا القبيل فهو من أشخاص النور ، وما كان من الأول فهو من أشخاص الظلام ؛ ووجدناها أيضاً لا تخلو أن تكون ستارة متاعه من إدراك ما وراءها كالحديد والصخر والحيطان الغلاظ المانعة من إدراك المراثيات والمسموعات ؛ أو ليست كذلك نحو الهواء والماء الصافي والقوارير وكل ما يصف ما وراءه ولا يمنع من إدراك ما وراءه من المراثيات والمسموعات ؛ وما كان كذلك فهو من أشخاص النور ؛ والضرب الأول من أشخاص الظلام . ولا لنا أيضاً وجدناه لا ينفك من شخصين : إما خفيف صافير شأنه الارتفاع والتصاعد واللبق بعالمه والشوق إلى معدنه وموضع مركزه ، أو ثقيل مظلم شأنه الهبوط والانحدار وخرق الخفيف والإعتماد على مانحته كالحديد والصخر والأرض وغير ذلك من الأجسام الثقيلة المعتمدة على مانحتها والموهنة لمعاملها ككارة الحقل وسائر الأجسام الواقفة بالحبس والإعتماد ؛ وما كان من هذا الضرب فهو من أشخاص الظلام ؛ والأول الخفيف من أشخاص النور ؛ فوجب أن يكون سائر أجسام العالم لا تنفك من نور وظلام .

فيقال لهم : ولم قلتم إن سائر الأجسام لا تنفك من ذلك ؛ ألا تكلم لم تجدوا خلافة ؛ ولم زعمتم أن القضاء على غائب الأمور ومآل من العالم عتاً بمجرد الشاهد والوجود ثابت صحيح ؛ وأن الشيء دال على مثله وكل ما انفصل عنه ؛ فلا يجدون في ذلك سوى الدعوى .

ثم يقال لهم : ما أنكرتم أن يكون في أجسام العالم ما يطبعه الوقوف كالهواء وما جرى مجراه ، فيكون لا منحدر ولا متصاعداً ؛ وما أنكرتم ؛ إن دل اختلاف حركة جزئيات النور والظلام في هذا العالم لطلب المركز والشوق إلى كليهما على اختلاف جنسيهما ، أن يدل وقوف كليّة الظلام والنور في عالمهما وموضع مركزهما على تماثلهما وتجانسهما [ ٢٠ ر ] واتفاق طباعتهما ؛ فإن مروا على ذلك تركوا قواهم ؛ وإن

نقضوا استدلالهم على اختلاف جنس الثور والظلام وطباعهما باختلاف حرركات جزئياتهما. ثم يُقال لهم في جواب الدلالة الثالثة التي هي عمادهم و مفزعهم : ما أنكرتم على اعتلالكم من أن يكون العالم بأسره من طبائع أربع حرارة و برودة و رطوبة و يبوسة على ما قاله الأطباء وأصحاب الطبائع ؛ فإن مروا على ذلك تركوا دينهم ؛ وإن راموا فصلا لم يجدوه . وإن هم قالوا : إن سائر الأجسام المركبة من الطبائع الأربع لا يخلو أن تكون نوات ظلة أو ليست بنوات ظلة ؛ فوجب أنها من نور و ظلام ؛ قيل لهم : وجميع الأجسام التي لا تنفك من أن تكون نوات ظلة أو ليست بنوات ظلة لا تخلو ولا تنفك من الطبائع الأربع ؛ فوجب أن يكون الثور والظلام مركبا من الطبائع الأربع ؛ ولا فصل في ذلك .

وكذلك يعارض أصحاب الطبائع ؛ إذا استدلكوا بالشاهد و الوجود ؛ فيلزمون قول الثنوية ؛ ثم يؤخذ الفريقان بأن تكون الأجسام من أجناس كثيرة مالا غاية له من نحو الحركات والتكون والروائح والطعوم والألوان واللين والخشونة والحياة والموت وغير ذلك مما لا تنفك منه أجسام العالم ؛ فإن ركبوه تركوا قواهم ؛ وإن أبوه نقضوا استدلالهم ؛ ولم يجدوا من المعارضة فصلا . ( و يساز بعنى دربارة كسانى كه قائل به اصلاند در ص ٧٢ آمده است )

### مسألة

| فى تباين الأصلين و امتزاجهما |

ويقال لهم : أخبرونا عن الأصلين لأنفسهما تباينا فى الأزل أم لمعنى هوبائين ؛ فإن قالوا : لأنفسهما ؛ قيل لهم : فيجب أن يكونا متباينين فى حال امتزاجهما ؛ لوجود أنفسهما فى حال تباينهما ، حتى يكونا متباينين بمتزجين . وما أنكرتم أن يكونا أيضا بمتزجين لأنفسهما ؛ فإن قالوا : هو كذلك ؛ قيل لهم فامتزاجها إذا هوبائينهما ؛ لأن الامتزاج والتباين هوها ؛ فإن قالوا : أجل ؛ قيل لهم : فإذا كانت الدنيا [ ٢٠ ظ ] لأجل امتزاجهما ، ولم تكن لأجل تباينهما ؛ فيجب أن تكون الآن دتيا وألا تكون دتيا ؛ لأن التباين هو الامتزاج ؛ و يجب أن تكون لأنفسهما كانت الدنيا ولأنفسهما لم تكن ؛ وهذا يوجب أن يكون ما له وجد الشيء وكان هو بعينه ما له عدم ولم يكن ؛ فإن جاز ذلك جاز أن يكون ما له تحرك الجسم وخرج عن مكانه هو ما لأجله سكن

واستقر فيه ، وما له يكون الشيء قديماً له يكون حادثاً مستفتحاً ؛ وذلك باطل باتفاق .  
 وإن قالوا : تباين الأصلين معنى ثالث لا يقال هو هما ، أقروا بقدم أصل ثالث ،  
 هو تباين نور وظلام وتركوا التشبيه . وقيل لهم أيضاً : أخبرونا عن التباين : أ بطل  
 لما جاء الإمتزاج أم لا ؟ فإن قالوا : بطل ، قيل لهم : فإذا جاز عدم القديم ، الذي هو  
 التباين ، وبطل أنه لعلته ما ، فلم لا يجوز بطلان الثور والظلام القديمين وعدمهما لعلتهما  
 وسبب يقتضي ذلك ؟ فإن مروا على ذلك تركوا دينهم ، وإن أبوه لم يجدوا فصلاً .  
 وإن قالوا : بل التباين باقٍ موجود في حالة وجود الإمتزاج ، قيل لهم : فيجب أن  
 يكونا متباينين متمزجين ، وأن تكون اليوم دنيا والآتكون دنيا ، لوجود الإمتزاج  
 والتباين اللذين كانت لأحدهما ولم تكن للآخر ؛ وهذا جهل .

وإن قالوا : إن تباين الأصلين محدث ، وامتزاجهما محدث ، قيل لهم : فهل  
 ينفك الأصلان من التباين والإمتزاج ؟ فإن قالوا : نعم ، تركوا قولهم بتباين الأصلين  
 في القدم ؛ وإن قالوا : لا ، قيل لهم فيجب القضاء على حدوث الثور والظلام ، إذا كانا  
 لا ينفكان من حادثين ولا يخلوان منهما ؛ وكنا قد بينا أن مالم ينفك من المحدث  
 ولم يسبقه فهو محدث .

وإن قالوا : لا غاية لتباين الأصلين وامتزاجهما ، وإن كانا حادثين ، ولاتباين  
 إلا وقبله امتزاج ، ولا امتزاج إلا وقبله تباين أبداً لأوّل لذلك ولا غاية . قيل لهم :  
 فمحال على قولكم هذا أن الدنيا لم تكن في الأزل ؛ لأنّ الإمتزاج على قولكم هذا  
 لأوّل له ولا شيء ، منه إلا وقد كان قبله مثله وتباين يخالفه إلى غير غاية .

ثم يقال لهم : ولئن قل بذلك من أهل الدهر : إن قولكم لأوّل المحوادث يقتضي  
 قدمها وأنها لم تكن عن عدم ؛ وقولكم فيها أنها حوادث نفس ذلك ؛ لأنّ القول  
 « حوادث » هو جمع حادث ؛ والحادث حقيقته أنه ما وجد عن عدم ؛ فحقيقته الجمع  
 الذي يقع عليه الاسم أنه موجود عن عدم ، ومن المحال أن يدخل في جمع الحوادث  
 ما لأوّل لوجوده ؛ فمحال إذا قولكم إن ما وقع عليه قولكم « حوادث » لأوّل له أو منه  
 ما لا أوّل له ؛ ولا جواب لهم عن ذلك .

( وليس از ذكر : مسألة « في الرد على الديصانية » آمد است : )



## مسألة

[ في الردة على جميع التثوية ]

ويقال لجميعهم : إذا جاز أن يصير ما لم يزل متبايناً متمزجاً ، فلم لا يجوز أن يصير ما لم يزل نوراً ظلاماً وما لم يزل ظلاماً نوراً ؟ فلا يجدون له مدفعاً .

## مسألة

[ في الزام جميع التثوية ]

ويقال لجميعهم أيضاً : أخبرونا عن قائل قال : أنا ظلام : هل يخلو أن يكون من أشخاص النور أو من أشخاص الظلام ؟ فإن قالوا : لا ، قيل لهم : فمن أيهما هو ؟ فإن قالوا : من أشخاص النور ، قيل لهم : فقد كذب النور إذا في قوله « أنا ظلام » : لأنه ليس بظلام : وهذا نقض قولكم : وإن قالوا : من أشخاص الظلام ، قيل لهم : فقد صدق في قوله « أنا ظلام » ، ووجد الصدق والكذب من جوهر واحد : وإن جاز ذلك ، جاز وقوع الخير والشر والعدل والجور ، والتبريد والتسخين من جوهر واحد : وهذا ترك دينهم . فإن قال منهم قائل : قد وقع الصدق والكذب من جوهر الظلام ، وهما شران ، قيل لهم : ما أنكرتم من أن يقع منه الجور والعدل والأيلاء والأذى ؟ ويكون شراً كله ؟ فإن قالوا : لا يجوز أن يكون من العدل والأذى شراً ، قيل لهم : ولا يجوز أن يكون من الصدق شراً .

ويقال لهم أيضاً : اعملوا على أن الصدق والكذب الواقعين من الظلام شراً ، أليس أحدهما خبراً عن الشيء ، على ما هو به والآخر خبر عنه على خلاف ما هو به ؟ فما أنكرتم أن يقع العدل والجور من جوهر واحد مع اختلافهما .

وإن قال من الديمائية قائل : إن الظلام ليس بصادق في قوله « أنا ظلام » : لأنه غير عالم بقوله وما كان منه : والصدق مقرون بالقصد اليه والعلم به : قيل له : لم قلت ذلك ؟ ثم يقال : أفليس هو مع ما وصفت خبراً عن الشيء على ما هو به : وقد يوجد أبش من الظلام الخبر عن الشيء على خلاف ما هو به : فما أنكرت من جواز وقوع العدل والجور جميعاً من الظلام ؟ ولا فصل في ذلك .

[ في نقض آخر لجميع الثنوية ]

و يُسألون أيضاً عمن خبأ شيئاً في موضع وبه ذهب عنه ذكره ، فيقال لهم :  
 أليس قد صار الناسي ذا كراً ، ووقع الذكرُ والنسيانُ مع تضادِّهما واختلافهما ، من جوهر  
 واحد ، فلم لا يجوز أيضاً وقوع المدرك والجوهر من جوهر واحد ؟ فان قالوا : الواضح  
 للشيء لم ينسه ، وإنما غلبت عليه أجزاء الظلام ، و ذكره باقراً قائم [ ٣١ ظ ] يقال لهم :  
 فالتاسي إذا لُتِيَ بغلبة أجزاء الظلام عليه ذا كره له في حال نسيانه ؛ لأن ذكره  
 عندكم موجود في هذه الحال ؛ وهذا دفع الحسِّ والإشطاراد ؛ لأنَّ الإنسان يجد نفسه  
 عند غلبة النسيان عليه غير ذا كره لما نسيه أصلاً ولا عالماً بموضعه ؛ وهذا يدلُّ على أنَّ  
 الذاكر قد يصيرُ ناسياً بعد الذكر ، وهو الذاكر نفسه ؛ وإن جاز ذلك جاز أن يصير  
 المسخنُ مبرداً والمبردُ مسخنًا ؛ وهذا نقضُ قولهم .

# ۱۵۸

التبصير في الدين (۱)

وتمييز الفرقة الناجية من الفرق الهالكين

تأليف

أبي المظفر الإسفرايني (۲)

(متوفى در سنة ۴۷۱ هـ . ق .)

ص ۴۳ :

الفرقة الرابعة : فهم النظامية أتباع **أبي اسحاق ابراهيم بن سيار** الذي كان يلقب **بالنظام** ، . . . وكان في حدادته ستة أصحاب الثنوية والسمنية الذين يقولون بتكافي الأدلة ، وفي حال كهولته كان يصحب ملحدة الفلاسفة ، وكان قد أخذ منهم قولهم بأن أجزاء الجزء لا تنهاه . . .

ص ۸۰ ( در ۰ الفرقة الثالثة عشرة : منهم أهل التناسخ : . . . ) :

وماني الثنوي قال بالتناسخ في بعض كتبه ، وذكّر أن أرواح الصديقين إذا خرجت من أبدانهم اتصلت بعمود الصبح إلى أن تبلغ التور الذي فوق الفلك ويصنّون في السرور دائماً ، وأرواح الضلالة تناسخ في أجساد المجهولين فلا يزال تنشق من حيوان إلى حيوان إلى أن يصفو من ظلمته ، فحينئذ يتوحد بالثور الذي فوق الفلك .

(۱) این کتاب در سنة ۱۳۵۹ هـ . ق . ( ۱۹۴۰ ) بر عتبه محمد زاهد بن حسن الكوثری

در مصر منتشر شده است .

(۲) برای ترجمه احوال اسفراینی و آثار او مقدمه التبصير في الدين ( ص ۶ - ۸ ) دیده شود .

## الینکساری [الیعقوبی بالعربیة] (۱)

ج ۲ ص ۱۹۲-۱۹۳ [در «الیوم التاسع من شهر هاتور» (۵ نوامبر)]:  
و فيه أيضا اجتمعوا لآباء التلثمائية و ثمانية عشر في مدينة فيقية على أيام  
قسطنطين الملك و كان فيهم رؤساء الأربعة كراسي... و كانوا هؤلاء القديسون آباء  
فضلاء و كان منهم من هو بمنزلة الرسل قد أقاموا الموتى (۱) و أبرءوا الأقسام و عملوا الجرائع  
العظاء و لم يكن فيهم إلا من قد عذب بسبب الايمان و كان فيهم من قد سمر بداء و  
رجلاء و من قد قلعت أضراسه و كسرت أسنانه و قلعت أطافره (۲) و كسرت أضلاعه و  
كان فيهم أسقف مرعش يقال له قوما و كانوا الأمانية (۳) فدحبوه اثنتين و عشرين سنة  
و عذبوه بالأرحمة و قطعوا منه في كل سنة عضوا.

- (۱) این کتاب ظاهراً در قرن دوازدهم مسیحی تألیف شده است و بعنوان فرانسوی «Le Synaxaire arabe Jacobite» که عنوان عربی «کتاب السنکساری» در مقدمه آن نیز مذکور است باعتنا رنه باسه (René Basset) درشش جلد «در سلسله انتشارات «مجموعه تألیف کلیسای شرقی» (Patrologia Orientalis) در پاریس چاپ شده. سه جلد (۱ و ۲ و ۳) کتاب مزبور ظاهراً بدون تاریخ طبع میباشد و سه جلد (۴ و ۵ و ۶) به ترتیب در سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ و ۱۹۲۹ منتشر گردیده است. جلد ۶ حاوی فهرست کتاب مزبور و همچنین فهرست موضوعات ده جلد از مجلدات مجموعه مذکوره (یعنی از جلد ۱ تا ۲۰) است. عبارت «الیعقوبی بالعربیة» که در اینجا در عنوان، میان دو قلاب گذاشته شده است ترجمه قسمتی از عنوان فرانسوی کتاب می باشد که ذکر آن گذشت. و کلمه السنکسار که مترادف Le Synaxaire یونانی الاصل، میباشد بمعنی یک نوع «تقویم مذهبی» و یا «کتاب اسما شهدان و قدیسان و مختصر اخبار ایشان» است و میان مسیحیان عربی زبان مصطلح میباشد. علامتهای نسخه بدلهای طبع مذکور در اینجا نیز بکار رفته.  
(۲) در اصل مطبوع «اضافه» که بدون شک غلط است.  
(۳) در اصل مطبوع و فهرست کتاب چنین است و در ترجمه فرانسه در مقابل آن «Les Manichéens» گذاشته شده. شاید بتوان گفت این کلمه محرف «مانیة» و یا «المانیة» است و با اینکه مرد نویسنده گان مسیحی با این هبات بمعنی «مانیة» بکار می رود.

ج ٤ ص ٩٤٩ - ٩٥٠ [ در «اليوم الرابع عشر من برمودة» (٩ آوريل) :  
 وفي أيام هذا القديس (١) ظهر انسان من المشرق (٢) اسمه ماني قال عن نفسه إنه  
 البارقليط روح القدس و جاء إلى أرض الشام و جادلته أسقف قديس (٣) اسمه (٤)  
 ارشلاوس ولما قهره وأظهر سلالته نفاه من بلاده فعاد إلى أرض القرس وأدعى بالتبوة  
 فأخذ بهرام ملك القرس فشقه نصفين وأخذ من أتباعه ما بشى انسان (٥) فدفنهم في  
 الأرض إلى أوساطهم منكسين إلى أن ماتوا وقال زرعت بستان من القاس ...

(١) مانه أ «ديونيسيوس» B «ديوناسيوس» | «مقصود است .

(٢) B «من أرض المشرق» .

(٣) A «أسقف قديس» .

(٤) B «يسمى» .

(٥) B «ماتين نفس» .

کامل التواریخ<sup>(۱)</sup>

ج ۶ ص ۴۱ | در ذکر حوادث سنه ۱۶۳ هـ . ق . (خلافت مهدی - در قسنت  
«غزو الروم» ) | :

و أرسل وهو بحلب فجمع من بملك الناحية من الزنادقة فجمعوا فقتلهم و قطع  
كتبهم بالسكاكين ....

ج ۶ ص ۵۳ | در ذکر حوادث سنه ۱۶۸ هـ . ق . (خلافت مهدی ) | :  
و فيها مات عمر الكلواذانی صاحب الزنادقة و ولی مكانه محمد بن عيسى بن  
حمدويه فقتل من الزنادقة خلقا كثيرا ...

ج ۶ ص ۶۰ | در ذکر حوادث سنه ۱۶۹ هـ . ق . (خلافت هادی ) | :  
و فيها استند طلب المهدي<sup>(۲)</sup> للزنادقة فقتل منهم جماعة منهم علي بن يقطين  
و قتل أيضا يعقوب بن الفضل بن عبدالرحمن بن عباس بن ربيعة بن الحارث بن  
عبدالمطلب و كان سبب قتله أنه أتى به إلى المهدي فأقر بالزندقة فقال لو كان مات قول حقاً  
لكنت حقيقاً أن تتعصب لمحمد ولولا محمد<sup>(۳)</sup> كنت<sup>(۴)</sup> أم<sup>(۵)</sup> والله لولا أنني جعلت  
على نفسي أن لا أقتل هاشمياً لقتلتك ، ثم قال للمهدي أقسمت عليك ان وليت هذا الأمر  
لتقتلته ثم حبسه فلما مات المهدي قتله الهادي و كذلك أيضا كان عهد اليه بقتل ولد  
مداود بن علي بن عبدالله بن عباس كان زنديقاً فمات في الحبس قبل المهدي<sup>(۶)</sup> ،  
و لما قتل يعقوب أدخل أولاده علي الهادي فأقرت ابنته فاطمة أنها حبلى من أبيها  
فخوفت فماتت من الفرع .

(۱) شماره: کامل التواریخ در جای خود ( یعنی ص ۲۶۲-۲۶۴ هـ ) من کتاب ( ۵۵ ) است و در اینجا

نیز از طبعی که ذکر آن گذشت نقل گردیده . (۲) P. C. ، « الهادی » .

(۳) در ضمیمه جدیدی که در سنه ۱۲۶۹ هـ . ق . در مصر منتشر شده است در اینجا « ما » اضافه دارد .

(۴) در P. C. بعد از « كنت » « من » آمده است .

(۵) در ضمیمه جدید سابق الفکر ، ( بجای « أم » ) « ما » . (۶) در ضمیمه جدید سابق الفکر ،

( بجای « المهدي » ) ، « الهادی » .

مصابح الظلمة وایضاح الخدمة<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابوالبرکات [معروف بابن کبر]<sup>(۲)</sup>

(متوفی در ما بین سنه ۱۳۲۰ و ۱۳۲۷ م .)

ص ۱۱۲ - ۱۱۳ (در « فصل فی ذکر الملل المخالفة و مقالاته کثر طائفة »)

ه - وملة تدعى المائنة

وهم أصحاب مانی الملقب بالمجنون وهم الذين يؤمنون بالآلهین اثنين صالح و طالح فالصالح بزعمهم خالق النور والخیر والطالح خالق الظلمة والشر ويقولون إنه ليس للناس قیامة ولا بعث ولا حساب ورسجدون للشمس والقمر والكواكب السبعة و يحسبون حساب الاثنی عشر برجا الفلكیة ويقولون بدواء احكام النجوم و يحرمون التزویج علی الجملة ويقولون بدوام الصوم و ینجسون الأطعمة و يقولون ان لكل شیء فی الدنیا نف من البقول والزروع والفواكه وغيرها و یفثرون علی الله القوى العظیم و یؤمنون بالجدود وحساب الموالید و یتدینون بالسحر والرقی وحساب النجوم وقصة مانی المذكور و خروجه الی بلاد فارس و هربه من السجن و قتله من الملك مکتوبة فی القانیس أعنی<sup>(۳)</sup> مصحف الأداء الذی لکورلس<sup>(۴)</sup> المقدسی [ یتضمن کتاب المجدل أنهم

(۱) این کتاب ظاهر در اوائل قرن ۱۴ مسیحی تألیف شده است و در سنه ۱۹۲۸ م . با عنوان **لوتی****ویله کور** (R.P. Louis Villecourt) و **اوژن تیسران** (Mgr. Eugène Tisserant)و **گاستن ویل** (Gaston Wiel) در سلسله انتشارات « مجموعه تألیف کلیسائی شرقی »

(Patrologia Orientalis) سابق الذکر منتشر شده است و جزوه چهارم از جلد بیستم مجموعه

منبوت را که شماره مسلسل صفحات آن در مجموعه ۷۵-۷۴ است تشکیل میدهد . بعضی از

نسخه بداهه با علامتهای ذکر شده در کتاب در اینجا نیز ذکر میشود .

(۲) برای ترجمه آموان ابوالبرکات مقدمه ناشران کتاب **مصابح الظلمة** دیده شود .

(۳) U . م کی . . . (۴) Codd (۱) : کورلس . . .

ادعوا إلهين خيراً وشريراً وسجدوا للشمس والقمر وباقي النجوم السبعة وعظموا البروج  
الارثنى عشر والأنوار وحكموا أن الماء والنار والشجر جواهر لها أرواح فمن صب الماء  
ضياعا أو أطفأ ناراً ملتهبة أو قلع شجرة فقد قتل نفساً زكية وحرّموا اتخاذا النساء من  
الأزواج والإماء (١) ونجسوا الذبائح (٢)

## ١٦١

کتاب بغیة المُرْتاد (٢)

فی الردّ علی المتقلّبة وقرامطة والباطنية

تألیف

ابن تيمية

ص ٥٧ (در ضمن بحث در « تأویل » ) :

ونحو ذلك من تأويلات القرامطة فانهم اتّبعوا هذا التأويل الذين كانوا به أضلّ  
الناس عن سواء السبيل وهو في الأصل إنما صدر عن زنادقة منافقين أرادوا التلبس به  
على جهال المسلمين فوافقهم في الظاهر وخالفهم في الباطن إذا لقوا الذين آمنوا  
قالوا آمنا وإذا خلوا إلى شياطينهم قالوا إنما معكم ...

ص ٦١ - ٦٤ :

قال فانما ما يتعلق من هذا الجنس بأصول العقائد المهمة فيجب تكفير من يغيّر الظاهر  
بغير برهان قاطع كالذي ينكر حشر الأجساد وينكر العقوبات الحثية في الآخرة  
بظنون وأوهام ... ويجب تكفير من قال منهم إن الله عز وجل لا يعلم إلا نفسه أو لا يعلم  
إلا الكليات فانما الأمور الجزئية المتعلقة بالأشخاص فلا يعلمها لأن ذلك تكذيب  
لِلرّسول صلى الله عليه وسلم وليس من قبيل الذّرجات التي ذكرناها في التأويل إذا دلّ  
القرآن والأخبار على نفهم حشر الأجساد ونفهم علم الله تعالى بكلّ ما يجري على الإنسان

(١) T : ٥ ، والإماء ، ... (٢) عبارت میان در قلاب در حاشیه نسخه U مندرج است .

(٣) از طبعی که در سنة ١٣٢٩ هـ . ق . در عصر منتشر شده است نقل گردیده .



مجاوزه حدًّا لا يقبل التأويل وهم معترفون بأن هذا ليس من التأويل ولكن قالوا لما كان صلاح الخلق في أن يعتقدوا حشر الأجناد لقصور عقولهم عن فهم المعاد العقلي وكان صلاحهم في أن يعتقدوا أن الله عالم بما يجري عليهم ورفيق عليهم ليورث ذلك رهبة و رغبة في قلوبهم جاز للرسول صلى الله عليه وسلم أن يفهمهم ذلك قالوا وليس بكاذب من أصلح غيره فقال مافيه صلاحه وإن لم يكن كما قاله . وهذا القول باطل قطعاً لا أنه تصريح بالكذب ثم طلب عذراً في أنه لم يكن كاذباً ويجب إجلال منصب النبوة عن هذه الرذيلة ففي الصدق وصلاح الخلق به مندوحة عن الكذب وهذه أول درجات الرندقة وهي رتبة بين الاعتزال وبين الرندقة المطلقة فإن المعتزلة تقرب مناهجهم من مناهج الفلاسفة إلا في هذا الأمر الواحد وهو أن المعتزلي لا يجوز الكذب على رسول الله صلى الله عليه وسلم يمثل هذا العذر بل يؤول الظاهر مهما ظهر له بالبرهان خلافه والفلسفي لا تقتصر مجاوزته للظواهر على ما يقبل التأويل على قرب أو بعد وأما الرندقة المطلقة فهو أن ينكر أصل المعاد عقلياً وحشياً وينكر الصانع للعالم أصلاً ورأساً . وأما إثبات المعاد بنوع عقلي مع نفى الآلام واللذات الحسية وإثبات الصانع مع نفى علمه بتفاصيل الأمور فهي رندقة مقيدة بنوع اعتراف بصدق الأنبياء فظاهر طمئني والعلم عند الله تعالى أن هؤلاء المرادون بقوله صلى الله عليه وسلم ستفترق أمتي نيفاً وسبعين فرقة كلهم في الجنة إلا الرنادقة وهي فرقة . هذا لفظ الحديث في بعض الروايات ولفظ الحديث يدل على أنه أراد الرنادقة من أمته إذ قال ستفترق أمتي ومن لم يعترف بشيئته فليس من أمته والذين ينكرون أصل المعاد وأصل الصانع فليسوا معترفين بشيئته إذ يزعمون أن الموت عدم محض وأن العالم لم يزل كذلك موجوداً بنفسه من غير صانع ولا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر وينسبون الأنبياء إلى التلبيس فلا يمكن نسبتهم إلى الأمة فإذا لا معنى لرندقة هذه الأمة إلا ما ذكرناه (قلت) أما الحديث فلا أصل له بل موضوع كذب باتفاق أهل المعرفة بالحديث ولم يروه أحد من أهل الحديث المعروفين بهذا اللفظ بل الحديث الذي في كتب السنن والمسند عن النبي صلى الله عليه وسلم من وجوه أنه قال ستفترق أمتي على ثلاث وسبعين فرقة واحدة في الجنة واثنان وسبعون في النار وروى عنه أنه قال هي الجماعة وفي حديث آخر هي من كان على مثل ما أنا عليه اليوم وأصحابي وأيضاً فلفظ

الزندقه لا يوجد في كلام النبي صلى الله عليه وسلم كما لا يوجد في القرآن وهو لفظ أعجمي معرب أخذ من كلام الفرس بعد ظهور الإسلام وعرب وقد تكلم به السلف والأئمة في توبة الزنديق ونحو ذلك . فاعمال الزنديق الذي تكلم الفقهاء في قبول توبته في القاهر فالمراد به عندهم المنافق الذي يظهر الإسلام ويبطن الكفر وإن كان مع ذلك يصلي و يصوم ويحج و يقرأ القرآن وسواء كان في باطنه يهودياً أو نصرانياً أو مشركاً أو وثناً وسواء كان معطلاً للصانع والنبوة أو للمنبوية فقط أو للنبوة نبينا صلى الله عليه وسلم فقط فهذا زنديق وهو منافق وما في القرآن والسنة من ذكر المنافقين يتناول مثل هذا باجماع المسلمين ولهذا كان هؤلاء مع تظاهرهم بالإسلام قد يكونون أسوأ حالا من الكافر المظهر كفره من اليهود والنصارى مثلاً كما قال تعالى: «إن المنافقين في الدرك الأسفل من النار ولن تجد لهم نصيراً» (١) إلا الذين تابوا وأصلحوا واعتصموا بالله وأخلصوا دينهم لله فأولئك مع المؤمنين وسوف يؤت الله المؤمنين أجراً عظيماً» (٢) . ومثل هؤلاء المنافقين كفار في الباطن باتفاق المسلمين وإن كانوا مطهرين للشهادتين والإقرار بما جاء به الرسول ومؤدين للمواجبات الظاهرة فإن ذلك لا ينفعهم في الآخرة إذ لم يكتسبوا مؤمنين بقلوبهم باتفاق أئمة المسلمين . وبهذا يظهر ضعف ما ذكره من أنه لا معنى لزندق هذه الأمة إلا ما ذكره من الزندقه المقيده التي هي مذهب الفلاسفة المشائين فإن الزندقه في هذه الأمة وغيرها باتفاق أئمة المسلمين أعم من هذا كما يذكره الفقهاء كلهم في باب توبة الزنديق وسائر أحكامه وإن لم يكن لفظ الزنديق وارداً في الكتاب والسنة بل معناه عندهم المنافق . . .

مؤلف كتاب پس از ذکر چندین آیه درباره منافقان و ذکر سوره های قرآن که ذکر منافقان در آنها آمده و بحث مفصل در این باب چنین میگوید :

وعامة ما يوجد التفاق في أهل البدع فإن الذي ابتدع الرخص كان منافقا زنديقا وكذلك يقال عن الذي ابتدع التعجيم وكذلك رؤس القرامطة والخرمية وأمثالهم ولا ريب أنهم من أعظم المنافقين ولا يتنازع المسلمون في كفرهم . . . (٣)

(١) آیه ١٤٥ از سوره ٤ (سورة النساء) . (٢) آیه ١٤٦ از سوره ٤ .

(٣) بیشتر مصائب مرقی را جمیع زندقه یعنی اعم میباشند ولی چون از لحاظ ارتباط آنها بازندقه یعنی آشمن دارای اهمیت است در اینجا نقل گردیده .

# ۱۶۲

مختصر

الصواعق المرسله<sup>(۱)</sup>

علي

الجهمية والممظلة

تأليف

ابن قيم الجوزية

ج ۱ ص ۹۴ ( در فصل « قبول التأويل له أسباب » ) :

(السبب الثالث) أن يعزو المتأول تأويله الى جليل القدر نبيل الذكر من العقلاء  
أو من آل بيت النبي صلى الله عليه وسلم . . . . . وبهذا الطريق توصل الرافضة والباطنية  
والإسماعيلية والتصيرية إلى تنفيق باطلهم وتأويلاتهم . . . . . فلا إله إلا الله ، كم من  
زندقة و الحاد و بدعة قد نفقت في الوجود بسبب ذلك و هم برآء منها .

ج ۱ ص ۱۲۲ :

فإن جاز عليه أن لا يبين المراد من ألفاظ القرآن و جاز عليه أن لا يبين بعض  
الفاظه . فلو كان المراد منها خلاف حقائقها و ظواهرها دون مدلولاتها و قد كتبه عن  
الأئمة و لم يبينه لها كان ذلك قدحا في رسالته و عصيته و فتحا للزندقة من الرافضة و  
غيرهم باب كتمان بعض ما أنزل الله و هذا متناف للایمان به و برسالته .

(۱) الصواعق المرسله تأليف ابن قيم الجوزية ( ۶۹۱ - ۷۵۱ هـ . ق . ) است و آنرا

ابن الموصلي ( ۶۹۹ - ۷۷۴ هـ . ق . ) مختصر کرده . ابن مختصر الصواعق المرسله در سنة

۱۳۴۸ هـ . ق . در دو جلد ، در هکذا ضبع و نشر شده است . در این کتاب در بیشتر موارد ظاهر را

زندقة بمعنی آعمة مقصود است .

ج ۱ - ص ۱۹۲ :

المعارض بين العقل و التقل في الأصل هم الزنادقة المنكرون للنبوة و حدوث العالم و المعاد ، و وافقهم في هذا الأصل الجهمية المعطلة لصفات الرب تعالى و أفعاله ، و الطائفتان لم تثبت للعالم صانعا البتة . فإن الصانع الذي أثبتوه وجوده مستحيل فضلا عن كونه واجب الوجود قديما . أما الزنادقة الفلاسفة فإنهم أثبتوا للعالم صانعا لفظا لاعمى . . . .

ج ۱ ص ۲۲۶ :

ولما حدث **عمران بن حصين** عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بقوله « أن الحياء خير كله » فعارضه معارض بقوله « أن منه وقارا و منه ضعفا » فاشتد غضب **عمران بن حصين** و قال : أحدثك عن رسول الله صلى الله عليه وسلم و تقول إن منه كذا و منه كذا ؟ و طرأ أن المعارض زنديق .

ج ۲ ص ۲۰۳ - ۲۰۴ ( يس از بحث مفصلی ، در چند صفحه ، درباره « الله نور السموات و الأرض » و صفات خدا و اینکه نور صفت کمال میباشد و نور بیغمرم چنین آمده است ) :

فإذا كان هذا نور عبده فكيف بنوره سبحانه و الرب تعالى هو الخالق للثور و الظلمة كما استفتح سبحانه سورة الانعام بقوله : « الحمد لله الذي خلق السموات و الأرض و جعل الظلمات و النور ثم الذين كفروا يربهم يعدلون » (۱) فاستفتح السورة بإبطال قول أهل الشرك أجمعين من التشوية **المجوس** (۲) القائلين بأن للعالم نورين (۳) نور و ظلمة فأنه قد وجدده رب النور و الظلمة و خالفهما كما أنه وجدده خالق السموات و الأرض والله تعالى جعل الموجودات عاليا و سفلا و متوسطا بينهما و جعل لها فلها الظلمة و هي من أهل الظلمات من خلقه و جعل لعاليها النور و هو مسكن أهل النور . . .

(۱) آية ۱ سورة ۶ (سورة الانعام) .

(۲) چنانکه درس ۲۷۳ این کتاب گذشت **دمشقی** ، در کتاب **تخية الدهر** ، گوید ، و بسنی اصحاب منى القائلين بالنور و الظلمة و العبر و الشر و الذين اليهم الإشارة بقوله تع : « الحمد لله الذى . . . » الى قوله « و يسمم ما تكسبون » الآيات الثلاث .

(۳) در نسخه چاپ شده چنین است و شاید « اصلین » باشد .

ج ٢ ص ٢٥٠ :

وقال أبو العباس بن شريح وقد مسح عند جميع أهل الديانة والسنة إلى زماننا  
أن جميع الآثار والآخبار الصادقة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في الصفات يجب  
على المسلم الإيمان بها وأن التوال عن معانيها بدعة والجواب كفر وزندقة مثل قوله  
( الرحمن على العرش استوى ) ( وجاء ربك والملك صفاً صفاً ) ونظائرها مما نطق  
به القرآن ...

ج ٢ ص ٢١٠ :

ولئن دخل في أعمار الرواة من رسم بالغلط في الأحاديث فلا يروج ذلك على  
جهازة أصحاب الحديث وورثة العلماء حتى أنهم عدوا أغاليط من غلط في الاستناد و  
المتون بل تراهم يعدون على كل واحد منهم كم في حديث غلط وفي كل حرف حرف  
و ماذا صحت فإذا لم ترج عليهم أغاليط الرواة في الأسانيد و المتون و الحروف  
فكيف يروج عليهم وضع الزنادقة وتوليدهم الأحاديث التي يروونها الناس حتى خفيت  
على أهلها وهو قول بعض الملحدة وما يقول هذا الأجاهل ضال مبتدع كذاب يريد أن  
يهجن بهذه الدعوة الكاذبة صاحب أحاديث النبي صلى الله عليه وسلم وآثاره الصادقة ...

س ٤١٤ :

و منها أن تكون الحقائق تبعا للعقائد فمن اعتقد بطلان الحكم المعين كان  
باطلا و من اعتقد صحته كان صحيحا و من اعتقد حله كان حلالا و من اعتقد تحريمه  
كان حراما و هذا القول كما قال فيه بعض العلماء أقواله مفسدة و آخره زندقة فإنه  
يتضمن بطلان حكم الله تعالى قبل وجود المجتهدين ...

## طبقات الشافعية الكبرى (۱)

تأليف

تاج الدين أبي نضر عبد الوهاب بن تقي الدين السبكي (۲)

( ۷۲۷ - ۷۷۱ هـ . ق . )

ج ۴ س ۲ - ۳ ( در فرجه احوال ابي حيان التوحيدى ) :

وقال شيخنا الذهبي بل كان عدو الله خبيثا وقال الذهبي أيضا كان سيئا الاعتقاد  
ثم نقل قول ابن فارس في كتاب الفريدة والخريدة كان ابو حيان كذابا قليل الدين  
والورع عن القذف ... وقال ابو الفرج ابن الجوزي في تاريخه زنادقة الإسلام ثلاثة :  
ابن الراوندي و ابو حيان التوحيدى و ابو العلاء . قال و أشدّهم على الإسلام  
ابو حيان لا أنه مجنون و لم يترح قلت الحامل للذهبي على الوقعة في التوحيدى  
مع ما يعلنه من بعض الصوفية هذان الكلامان و لم يثبت عندي الى الآن من حال  
ابي حيان ما يوجب الوقعة فيه ...

(۱) این کتاب در سنة ۱۳۲۴ هـ . ق . در ۶ جلد در مصر منتشر شده است .

(۲) برای ترجمه احوال سبکی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ س ۱۰۰۲ -

۱۰۰۴ دیده شود .

الإنسان الكامل<sup>(۱)</sup>

فی معرفۃ الاواخر والاول

تألیف

عبد الکرم بن ابراهیم الجیلانی<sup>(۲)</sup>

(۷۶۷ - ۸۰۵ هـ . ق .)

ج ۲ ص ۷۶ ( در۲ الباب الثالث والتسون فی سائر الأديان والعبادات ونكتة جميع الأحوال والمقامات ) :

وذهب طائفة إلى عبادة النور والظلمة لأنهم قالوا إن اختصاص الأنوار بالعبادة تضييع للجانب الثاني لأن الوجود منحصر من نور وظلمة فالعبادة لهؤلاء أولى فعبدوا النور المطلق حيث كان من غير اختصاص بنجم أو غيره وعبدوا الظلمة المطلقة المتجلية حيث كانت فسموا النور يزدان وسموا الظلمة أهر من وهؤلاء هم الثنوية<sup>(۳)</sup>.

ج ۲ ص ۷۹ - ۸۰ ( أيضا در۲ الباب الثالث والتسون فی سائر الأديان . . . ) :  
وأما الثنوية فأتهم عبده من حيث نفسه تعالى لأنه تعالى جمع الأعداد بنفسه فشمع العرائب الحقيقة والعرائب الخلقية وظهر في الوصفين بالحكمين وظهر في الدارين بالمتين فما كان منسوبا إلى الحقيقة الحقيقة فهو الظاهر في الأنوار وما كان منسوبا إلى الحقيقة الخلقية فهو عبارة عن الضلمة فعبدوا النور والظلمة لهذا السر الإلهي الجامع الموصفين والظنين والاعتبارين والحكمين كيف شئت من أي حكم شئت فإنه سبحانه يجمعه وضمه بنفسه فالثنوية عبده من حيث هذه اللطيفة الإلهية مما يقتضيه في نفسه سبحانه وتعالى فهو المسمى بالحق وهو المسمى بالخلق فهو النور والظلمة.

(۱) از طبعی که در سنة ۱۳۱۶ هـ . ق . در دوجند در عصر منتشر شده است نقل کردید .

(۲) برای ترجمه احوال و آثار جیلانی معجم المطبوعات ج ۱ ص ۷۲۸ - ۷۲۹ دیده شود .

(۳) در نسخه طبع شده چنین است و ظاهرا «الثنوية» درست میباشد .

# ۱۶۵

## شرح تجرید الکلام<sup>(۱)</sup>

تألیف

قوشچی « علامه الدین بن محمد »<sup>(۲)</sup>

( متوفی در سنه ۸۷۹ هـ . ق . )

در المقصد الثالث فی اثبات الصانع وصفاته و آثاره ( در قسمت « وعمومیة الملة يستلزم عمومية الصفة » ) :

والمخالفون فی هذا الأصل و هو أعظم الأصول الإسلامية فرق أعظمها الثنوية قالوا نجد فی العالم خيراً كثيراً و شراً كثيراً و إن الواحد لا يكون خيراً أو شراً فلكل منهما فاعل علی حدة ، فالمانوية و الديسانية منهم قالوا فاعل الخير هو الثور و فاعل الشر هو الظلمة و فاعله ظاهر لا أنهما عرضان فيلزم قدم الجسم و كون الاله محتاجاً

(۱) تجرید الکلام تألیف خواجه نصیر الدین طوسی ( ۵۸۵ - ۶۷۲ هـ . ق . ) است که شرحهای متعدد بر آن نوشته اند و آنچه بسیار معروف است و بطبع رسیده و فعلاً در دست میباشد سه شرح است بقرار ذیل :

۱- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد تألیف جمال الدین احمد بن یوسف بن مطهر حلی معروف بعلامه ( ۶۴۸ - ۷۲۶ هـ . ق . ) .  
۲- شرح قوشچی .

۳- شرح ملا عبد الرزاق لاهیجی موسوم به « شوارق الالهام » .

باینکه شرح علامه از جهت تاریخ تألیف مقدم بر شرح قوشچی است چون بسیار مختصر میباشد مطالب منقوله از آن در حاشیه آنچه از شرح قوشچی نقل شده است قرار داده شد و مطالب منقوله از شوارق در جای خود خواهد آمد . در اینجا از یک نسخه خطی قدیمی از شرح قوشچی که متعلق است بنگارنده ، و تاریخ کتابت ندارد ، نقل گردیده .

(۲) برای ترجمه احوال قوشچی و مراجع آن و آثار او مجمع المطبوعات ج ۲ ص ۱۵۴ - ۱۵۴۱ دیده شود .



الیه و کما أنهم أرادوا معنى آخر سوى المتعارف فإنهم قالوا النور حيّ عالم قادر سمیع بصیر (۱).

در قسمت فی بیان الالم و وجه حسنه (دره و اختلاف فی حن الالم و قبحه):  
و ذهب الثنویة إلى قبح جميع الآلام لذاتها و هی صادرة عن الظلمة .... (۲)

(۱) در کشف المراد (طبع صیقل) سنة ۱۲۵۲ هـ . ق .) ص ۱۷۴ (در المقصد الثالث .... در قسمت «عمومية العلة تستلزم عمومية الصفة» ) ،

و الثنویة ذهبوا إلى أن الغير من النور والسر من الظلمة ...

و در ص ۱۹۱ - ۱۹۲ (در شرح «لأنسبة فی العیرة بین فعلنا و فعله تعالی » ) ،

« أقول » هذا جواب عن شبهة أخرى لهم [ خلا للمعتزلة ] قالوا ، لو كان العبد فاعلا للإيمان لكان بعض أفعال العبد خيراً من فعله تعالى لأنّ الإيمان خير من القردة والعنازير ....

(پس از ردّ این قسمت چنین آمده است ،)

واعلم هذه الشبهة ركيكة جداً و إنما أوردتها المصنف ، رحمه الله ، هنا لأنّ بعض الثنویة أورد هذه الشبهة على ضرار بن عمرو فأذن لها والترم بالجبیر لأجلها ،

( قوشچی در شرح خود بر این قسمت از ثنویان و ضرار بن عمرو ذکر کرده است ) .

(۲) در کشف المراد (طبع مذکور) ص ۲۰۵ (در «فی الالم و وجه حسنه » ) ،

فذهب الثنویة إلى قبح جميع الآلام .

بشرح صحيح الإمام أبي عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري

تأليف

ابن حجر العسقلاني

ج ١٢ ص ٢٢١ (كتاب استنایة المرتدین والمعاندين وقتالهم - باب حکم المرتد والمردة):

فقد أخرجه (٢) الطبراني من وجه آخر عن عكرمة عن ابن عباس رفعه :  
 « من خالف دينه دين الإسلام فامسروا عنقه » . واستدل به على قتل الزنديق من غير  
 إستتابه ونعقب بأن في بعض طرقه كما تقدم أن علياً إستتابهم وقد نص الشافعي كما  
 تقدم على القول مطلقاً وقال يستتاب الزنديق كما يستتاب المرتد وعن أحمد وأبي حنيفة  
 روايتان : أحدهما لا يستتاب والأخرى إن تكرّر منه لم تقبل توبته وهو قول الألبان  
 إسحق وحكى عن أبي إسحق المروزي عن أئمة الشافعية ولا يثبت عنه بل قيل إنه  
 تحريف من إسحق بن راهويه والأول هو المشهور عند المالكية . وحكى عن مالك  
 إن جاء نائباً يقبل منه وإلا فلا . به قال أبو يوسف واختاره الأستاذان أبو إسحق  
 والإسفرائيني وأبو منصور البغدادي وعن بقية الشافعية أوجه كالمذاهب المذكورة  
 وخامس يفصل بين الدّاعية فلا يقبل منه وتقبل توبة غير الدّاعية . وأفتى ابن الصلاح بأن  
 الزنديق إذا تاب تقبل توبته ويعزر . فإن عاد بادرأه بضرب عنقه ولم يمهل واستدل  
 من منع بقوله تعالى : **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا** (٣) فقال الزنديق لا يطلع على صلاحه لأن  
 الفساد إنما أتى متأسراً فإذا أطلع عليه وأظهر الإقلاع عنه لم يزد على ما كان عليه  
 و يقوله تعالى : **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدادوا كفراً** لم يكن الله  
 ليغفر لهم (٤) الآية . وأجيب بأن المراد من مات منهم على ذلك كما قسره ابن عباس فيما  
 أخرجه ابن أبي حاتم وغيره واستدل بمالك بأن توبة الزنديق لا تعرف . قالوا إنما لم يقتل

(۱) شماره فتح الباری درجای خود (ص ۳۴۹ همین کتاب) ۹۳ است. (۲) ظاهراً ضمیمه راجع است به حدیث «من یبش دینه فاقطوه» (۳) قسمی از آیه ۱۶۰ سوره ۴ (سوره البقرة). (۴) آیه ۱۴۷ سوره ۴ (سوره النساء).

النبي صلى الله عليه وسلم المنافقين للثألف ولا تهلوقتلهم لقتلهم بعلمه فلا يؤمن أن يقول قائل إنما قتلهم لمعنى آخر ومن حجة من استتابهم قوله تعالى : اتخذوا إيمانهم جنة فذل على أن إظهار الإيمان لا يحسن من القتل . وكلهم أجمعوا على أن أحكام الدنيا على الظاهر والله يتولى الثرائر . وقد قال صلى الله عليه وسلم لاسامة حلاً شققت عن قلبه ...

## ١٦٦

إرشاد السارى لشرح صحيح البخارى (١)

تأليف

قسطلانى (٢)

( ٨٥١ - ٩٢٣ هـ . ق . )

ج ١٠ ص ٨٠ [در کتاب استتابة المرتدين والمعاندين ، (باب حكم الرجل المرتد) حكم المرأة (المرتدة) ] :

و به قال (حدثنا ابوالعثمان محمد بن الفضل) قال (حدثنا حماد بن زيد عن ايوب) السخثاني (عن عكرمة) مولى ابن عباس أنه (قال أنى) بضم الهمزة وكسر الفوقية (على) هو ابن ابي طالب (رضي الله عنه بزنادقة) بفتح الزاى جمع زنديق بكسرها وهو المبطن للكفر المظهر للاسلام كما قاله النووي والراعى فى كتاب الردة و بابى صفة الأئمة والفرائض أو من لا يستحل ديناً كما قاله فى اللعان و مؤبه فى المهمات و

(١) از طبى كه در سنة ١٣٠٤-١٣٠٦ هـ . ق . در ده جلد ، در بولاق مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(٢) شهاب الدين ابوالعباس احمد بن محمد بن ابي بكر بن عبد الملك بن احمد الخطيب بن محمد بن حسين بن على بن ميمون القسطلانى المصرى . از بزرگان دانشمندان و محدثان مصر خود معسوب ميشود (براى ترجمه آخوان قسطلانى و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ٢ ص ١٥١١ - ١٥١٢ ، دیده شود)

وقيل إنهم طائفة من الروافض تدعى السبئية ادّعوا أن علياً رضي الله عنه إله و كان  
رئيسهم **عبد الله بن سبا** بفتح السين المهملة و تخفيف الواحدة و كان أصله يهودياً  
( فأحرقهم ) و عند **الاسمعيلى** من حديث **عكرمة** إن علياً أتى يقوم قد ارتدوا عن  
الإسلام أو قال بزنادقة و معهم كتب لهم فأمر بنار فأنضجت و رماهم فيها ( فبلغ ذلك )  
**الإحراق ( ابن عباس )** و كان إذ ذاك أميراً على البصرة من قبل علي رضي الله عنهم  
( فقال لو كنت أنا لم أحرقهم لنهى رسول الله صلى الله عليه و سلم ) عن القتل بالنار  
بقوله ( لا تعدّوا بعذاب الله ) و سقط لا تعدّوا بعذاب الله لغير أبي ذر و فى حديث  
**ابن مسعود** عند **ابن داود** فى قصة أخرى أنه لا يعدّ بالنار إلا رب النار و قول **ابن عباس**  
هذا يحتمل أن يكون ممّا سمعه من النبى صلى الله عليه و سلم أو من بعض الصحابة  
( واقتلتهم لقول رسول الله صلى الله عليه و سلم من بدل دينه فاقتلوه ) و من عام يخص  
منه من بدل دينه فى الباطن و لم يثبت ذلك عليه فى الظاهر فإنّه يعجز عنه أحكام  
الظاهر و يستثنى منه من بدل دينه فى الظاهر لكن مع الإكراه . . . . . واستدل بعلى  
قل الزنديق من غير استتابة و أجيب بأن فى بعض طرق الحديث أن علياً استتابهم . وقد  
قال **الشافعى** رحمه الله يستتاب الزنديق كما يستتاب المرتد و احتج من قل بالأول بأن  
توبة الزنديق لا تعرف و الحديث سبق فى الجهاد .

شوارق الإلهام<sup>(۱)</sup>

تأليف

عبد الرزاق بن علي بن الحسين اللاهيجي

( از دانشمندان قرن یازدهم هجری )

ج ۲ ( در قسمت ۲ فی عموم قدرته تعالی ذکره ) :

واعلم أن المنكرين لعموم قدرته تع في المقام الأول طوائف فمنهم التثوية القائلون بأنّ للعالم إلهين نور هو مبدأ الخيرات هو يزدان وظلمة هو مبدأ الشرور هو اهرمن وحاصل شبهتهم انّ في العالم خيرات وشروراً فلو كان مبدأ الخير والشر واحداً لزم كون الواحد خيراً و شراً و هو محال و الجواب على ما في كتب القوم هو منع اللزوم انّ أريد بالخير من غلب خيره وبالشر من غلب شره ومنع استحالة اللازم انّ أريد بالخير خالق الخير و خالق الشر في الجملة غاية الأمر أنّه لا يصحّ اخلاق الشرير عليه تع لظهوره في من غلب شره أو لعدم التوقيف من الشرع وهذا الجواب لا تحسم<sup>(۲)</sup> مادّة الشبهة اذ لهم انّ يقرّروها بأن الله تع صرف الوجود و محض الخير و فيمتنع أن يصدر عنه الشر الذي مناطه ليس الاّ العدم على ما تقرّر في موضعه سواء كان الشر غالباً أو مغلوباً لامتناع صدور العدم و فيضائه من الوجود بل حقّ الجواب أن يقال انّ الشرور الذاتيّة أعنى الأعدام بماهى أعدام لا يستدعى علّة موجودة بل علّتها عدم الوجود كما تقرّر في محلّه و أمّا التي هي شرور بالمرض كمصادفة النار المثوب والقاطع للمضو فهي من حيث كونها شروراً صادرة عن المبدأ الموجود الذي هو صرف الوجود بالمرض لا بالذات والمحال هو صدور

(۱) این قسمت از شوارق در سنة ۱۳۰۳ (ق. ه. ق. در طهران) طبع و نشر شده است.

(۲) ظ. « يحسم ».

الشر عن الخير المحض بالذات لا بالعرض هذا ونقل عن **ارسطو** في دفع شبهة الثنوية ان الأشياء على خمسة احتمالات ما لا خير فيه وما لا شر فيه وما يتساوىان فيه وما خيره غالب وما شره غالب وذات الواجب بالذات لما لم يمكن أن يصير مبدأ للشر وجب أن لا يصدر عنه إلا قيمان من هذه الأقسام أى ما لا شر فيه وما خيريته غالبية لأن ترك الخير الكثير لأجل الشر القليل شر كثير وأنه قد تفاخر بذلك وتحقيقه ما ذكرنا و إلا لورد عليه ان صدور الشر عن الخير المحض اذا كان تمتعافسواء في ذلك قليله وكثيره وأما اذا قلنا بامتناع الصدور بالذات دون بالعرض في تفاوت القليل والكثير في ذلك لامتناع أن يكون ما بالعرض زائدا على ما بالذات أو مساويا فليستدبر ثم ان المذكور في **حكمة الاشراق** وشرحه ان القول بالتور والظلمة كان طريقة أهل الاشراق من حكماء **الفرس** وهورمز على الوجوب والامكان لان المبدأ اثنان احدهما نور والاخر ظلمة لأن هذا لا يقوله عاقل فضلا عن فضلاء **فارس** الخاضعين غمرات العلوم الحقيقية ولهذا قال النبي ص في مدحهم لو كان الدين بالثريا لتناولته رجال من **فارس** وان هذا الذى يقوله حكماء **الفرس** ليس قاعدة كفر **المجوس** القائلين بظاهر التور والظلمة وانهما مبدأ أولان لأنهم مشركون لا موحدون وليس أيضا الحاد **هالي البابلى** الذى كان نصرانى الدين مجوس<sup>(١)</sup> الظن واليه ينسب الثنوية القائلون بإلهين أحدهما إله الخير وخالقه والآخر إله الشر وخالقه هذا ومنهم فى المشهور الفلاسفة القائلون بامتناع أن يصدر عن الواحد إلا الواحد وقد مر فى مباحث الأمور العاقبة وأما ما قيل إنهم أنكروا أصل القدرة فلا معنى لعدّهم من منكرى عمومها ففساده ظاهر ممّا مرّ إلا أن يكون مراده أنهم منكرون للقدرة بالمعنى المتنازع فيه فليتناقل . . .

(١) در أصل مطبوع جنين است و ظاهراً «مجوسى» صحیح میباشد .

حدیث نبوی<sup>(۱)</sup>

قال جلس رسول الله صلعم على المنبر و جلسنا حوله فقال إن مما أخاف عليكم بعدى ما يفتح عليكم من زهرة الدنيا وزينتها ، فقال رجل أو يأتي الخير بالشر يا رسول الله . فسكت عنه رسول الله صلعم فقيل ما شأنك تكلم رسول الله صلعم ولا يكلمك قال و رأينا أنه ينزل عليه فأفاق يمسح عن الرضاء و قال أين هذا السائل و كأنه حمده فقال إنه لا يأتي الخير بالشر وإن مما ينبت الربيع يقتل أو يلثم إلا آكله الخضر فإنها أكلت حتى إذا امتلأت خاصرتها استقبلت عين الشمس فتلعلت وبالت ثم رفعت و إن هذا المال خضر حلو و نعم صاحب الملب هو لمن أعطى منه المسكين واليتيم و ابن السبيل أو كما قال رسول الله صلعم و إنه من يأخذه بغير حقه كالذي يأكل ولا يشبع و يكون عليه شهيدا يوم القيامة .

گریهرس مراجعی را که این حدیث با اختلاف روایت و عبارت در آنها آمده است بقرار ذیل ذکر میکند :

۱ - صحیح بخاری ، طبع کرهل ، ج ۱ ص ۳۷۱ - ۳۷۲ : قسطلانی ج ۳

ص ۶۰۶ .

(۱) این حدیث را گریهرس (J. H. Kramers) موضوع مقاله محققانه‌ای قرار داده است بعنوان :

Une Tradition à Tendance Manichéenne  
(LA "MANGEUSE DE VERDURE".)

و آنرا با ترجمه فرانس و تعلیقات و تحقیقات عالمانه در مجله آکتا اریانتالیا (Acta Orientalia) ج ۲۱ قسمت ۱ (سنه ۱۹۵۲ م .) ص ۱۰-۲۲ منتشر کرده . گریهرس معتقد است که حدیث مزبور صیغه مانوی دارد و مخصوصاً بعضی قسمتهای آن از قبیل «و یأتی الخیر بالشر» و «آه لا یأتی الخیر بالشر» و «آكله الخضر» از این جهت قابل ملاحظه است .

- ۲- صحیح بخاری، طبع کرهل، ج ۲ ص ۲۱۱؛ قسطلانی ج ۵ ص ۷۲-۷۴.
- ۳- صحیح بخاری طبع کرهل ج ۴ ص ۲۱۴؛ قسطلانی ج ۹ ص ۲۷۰-۲۷۲.
- ۴- صحیح مسلم با شرح نووی، طبع مصر سنه ۱۲۸۳ هـ. ق. ۱۰ ج ۳ ص ۵۰-۵۱.
- ۵- صحیح مسلم با شرح نووی، طبع مصر سنه ۱۲۸۳ هـ. ق. ۱۰ ج ۳ ص ۵۱.
- ۶- صحیح مسلم با شرح نووی، طبع مصر سنه ۱۲۸۳ هـ. ق. ۱۰ ج ۳ ص ۵۱-۵۲.
- ۷- سنن نسائی با شرح سیوطی و سنن ابی داود، طبع قاهره سنه ۱۳۴۸ هـ. ق. ۱۰ ج ۵ ص ۹۰-۹۲.
- ۸- سنن ابن ماجه با شرح سنن ابی داود، طبع مصر سنه ۱۳۴۹ هـ. ق. ۱۰ ج ۲ ص ۲۵۰.
- ۹- مسند ابن خنبل، طبع مصر سنه ۱۳۱۳ هـ. ق. ۱۰ ج ۳ ص ۷.
- ۱۰- مسند ابن خنبل، طبع مصر سنه ۱۳۱۳ هـ. ق. ۱۰ ج ۳ ص ۲۱.
- ۱۱- مسند ابن خنبل، طبع مصر سنه ۱۳۱۳ هـ. ق. ۱۰ ج ۳ ص ۹۱.
- ۱۲- مسند ابن خنبل، طبع مصر سنه ۱۳۱۳ هـ. ق. ۱۰ ج ۳ ص ۹۱.
- ۱۳- النهاية تألیف ابن الاثیر، طبع مصر سنه ۱۳۱۱ هـ. ق. ۱۰ ج ۱ ص ۲۹۹.



کشف اصطلاحات الفنون<sup>(۱)</sup>

تألیف

محمد علی بن علی التما نوقی<sup>(۲)</sup>

(متوفی بعد از سنه ۱۱۵۸ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۱۹۸ - ۱۹۹ :

**التثویة** فرقة من الکفرة يقولون بانثینیة الا له . قالوا : نجد فی العالم خیراً کثیراً وشرّاً کثیراً و ان الواحد لا یكون خیراً شریراً بالضرورة فلکل منهما فاعل علی حدة و تبطله دلائل الوجدانیة . ومنع قولهم الواحد لا یكون خیراً شریراً بمعنی أنه یوجد خیراً کثیراً و شرّاً کثیراً . ثم المامونیة<sup>(۳)</sup> والذیصائیة من التثویة قالوا : فاعل الخیر هو النور و فاعل الشر هو الظلمة . وفساده ظاهر لا تنهما عرضان فیلزم قدم الجسم و کون الا له محتاجا الیه و کأنهم أرادوا معنی آخر سوى المتعارف فإیّهم قالوا : النور حیّ عالم قادر سمیع بصیر . والعجوس منهم ذهبوا الی أنّ فاعل الخیر هو یزدان و فاعل الشر هو اهرمن و یعنون به الشیطان کذا فی شرح المواقف فی مبحث التوحید . و فی الانسان الکامل . فی باب سرّ الأديان : ذهب طائفة الی عبادتنا النور و الظلمة لا تنهما قالوا : ان اختصاص الأنوار

(۱) این کتاب در سنه ۱۱۵۸ هـ . ق . تألیف شده است و فسمی از آن بزبان فارسی است و فسمی بزبان عربی ( که فارسی آن در فست نقل شده از کتابهای فارسی نقل خواهد شد ) و در سنه ۱۸۴۸-۱۸۶۱ م . باعتناء فاسولیس ، در دو جلد بزرگ ، در کلکته بطبع رسیده است و جلد اول آن در سنه ۱۳۱۷-۱۳۱۸ هـ . ق . در استانبول نیز منتشر شده . در اینجا از طبع استانبول نقل گردیده است .

(۲) محمد علی بن علی بن محمد حامد بن صابر فاروقی تها نوقی هندی .

(۳) ظ . . . البانویة .

بالمبادء لهؤلاء أولى فعبدوا النور المطلق حيث كان فسَمُوا النور **يزدان** و الظلمة **أهرمن** و هؤلاء هم التنوُّية فهم عبدوا الله سبحانه من حيث نفسه تعالى لاَّ نه سبحانه جمع الأضداد بنفسه فشمل المراتب الحقیَّة والخلقیَّة وظهر فی الوصفین بالحکمین و فی الدارين بالتعین فما كان منه منسوباً إلى الحقيقة الإلهیَّة فهو الظاهر فی الأنوار و ما كان منه منسوباً إلى الحقيقة الخلقیَّة فهو عبارة من الظلمة فعبدت النور لهذا السر الإلهی الجامع للموصفین والضدین (۱) .

---

(۱) مطالب نقل شده از **الانسان الكامل** با اختلاف اندکی در عبارت « و مفضل تر از آنچه **تهانوی** از آن نقل کرده » در ص ۱۶۴ همین کتاب مندرج است .



آنچه در کتابهای فارسی آورده‌اند.



# ۱۷۰

ترجمہ

تاریخ طبری<sup>(۱)</sup>

ترجمہ

أبو علی محمد بن محمد بلعمی

(متوفی در سنہ ۳۶۳ھ ق. )

( در فصل ۶ در ذکر خبر پادشاهی بهرام بن هرمز بن شاپور ۶ ) :  
و هائی زندیق بائیام شاپور بیرون آمده بود و خلقی بزندقه خوانند و او را متابع  
شدند و مذهب وی گرفتند و بائیام هرمز چنان بود و بائیام بهرام بدید آمد که  
مذهب وی باطلست بهرام او را بگرفت و بکشت و پوست او را پرکاه کرد و بر در  
شهر بیاویخت و هر که از متابعان او یافت بکشت تا زمین از ایشان پاک شد . . .

---

(۱) این ترجمہ ظاہراً درسہ ۳۰۲ھ ق. صورت گرفتہ است و درسہ ۱۲۹۱ھ ق. ۰۰ درجہاں  
جلد ۶ در ہند ۰ بطبع رسیدہ کہ بسیار مفلوط می باشد و مطالب منقولہ فوق ۰ با اختلاف بسیار در  
ہجرت ۱ درس ۲۹۱ ج ۳ طبع مزبور مندرج است . در اینجا از نسخہ خطی کتابخانہ مجلس شورای  
ملی ۰ کہ مجلد اول کتاب است ۰ و در فہرست کتب خطی کتابخانہ مزبور ۰ تألیف یوسف اعتصامی  
(جلد دوم ص ۱۲۹-۱۳۰) بشمارہ ۳۳۱ ثبت شدہ ۰ نقل گردیدہ است .

# ۱۷۱

ترجمه

تفسیر طبری<sup>(۱)</sup>

در ترجمه کلمه «سابشون و صابین» همه جا نفوشاکان آمده است<sup>(۲)</sup>

---

(۱) این ترجمه ظاهراً در نیمه قرن چهارم هجری در **هاوراءالنهر** صورت گرفته است .  
(۲) دوست دانشمند آقای **عباس زر بلب خوئی** که این ترجمه تفسیر را در دست تصحیح دارند  
مرا متوجه این مطلب کردند .

# ۱۷۲

کتاب حدود العالم<sup>(۱)</sup>

من المشرق الى المغرب

( مجهول المؤلف )

ورق 13<sup>b</sup> ( در \* سخن اندر خاصیت ناحیت چینستانست \* ) :

و مردمان این ناحیت مردمانی خوب صنعت اند و کارهای بدیع کنند ....  
و بیشترین از ایشان دین مانی دارند ملک ایشان شمنی است .

ورق 14<sup>a</sup> ( ایضاً در \* سخن اندر خاصیت ناحیت چینستانست \* ) :

ساجو ، از چینست است اندر میان کوه و بیابانست و آبادانست و بسیار نعمت  
و آبهاء روان و بی آزارند و دین مانی دارند .

ورق 23<sup>a</sup> ( در شرح خاصیات سمرقند ) :

و اندر وی خانگاه<sup>(۲)</sup> ماتیویان است و ایشان را نفوشاک خوانند .

---

(۱) نام مؤلف این کتاب معلوم نیست ولی تاریخ تألیف آن صریحاً در دیباچه مسطور است که سنة

۳۷۲ هـ . ق . میباشد و بنام ابو الحارث محمد بن احمد بن فریغون ، از سلسله فریغولیان ،

تألیف شده . از طبعی که با چاپ عکسی با اهتمام پارتولد ( N. Bartold ) ، در سنة ۱۹۴۰ م . در

لنینگراد ، منتشر شده است ، با رعایت رسم الخط طبع منبهر ، نقل گردیده .

(۲) در اصل مطبوع « خانگاه » است . مینورسکی ( V. Minorsky ) در ترجمه خود از حدود العالم ،

بریان انگلیسی ، که در سنة ۱۹۳۷ م . در لیدن منتشر شده است ، ص ۱۱۴ س ۳۰ این کلمه

را « خانگاه » خوانده و سید جلال الدین طهرانی در طبع خود از کتاب منبهر ، که به ضمیمه

کهنانه سنة ۱۳۱۴ هـ . ش . در طهران منتشر شده ، ص ۶۶ س ۸ ، آنرا « جایگاه » آورده است .



# ۱۷۳

شاهنامه<sup>(۱)</sup>

فردوسی

(در حدود سنه ۳۲۳ تا ۳۲۹ - ۴۱۱ یا ۴۱۶ ه. ق. )

ج ۶ ص ۱۵۸۵ ( بیت ۱۵۲۸ ) :

چو بیدار گردی جهان را بین که دیباست یا <sup>(۲)</sup>نقش مالی بچین

ج ۷ ص ۲۰۶۲ - ۲۰۶۴ [ در « پادشاهی شاپور ذوالاکتاف ... » ( از

بیت ۵۷۳ تا بیت ۶۰۷ ) ] :

ز شاهنش بگذشت پنجاه سال که اندر زمانه نبودش همال <sup>(۳)</sup>

آمدن مالی و دعوی یغمبری کردن <sup>(۴)</sup>

بیامد یکی مرد گویا ز چین که چون او مسمور نبیند <sup>(۵)</sup> زمین

بدان <sup>(۶)</sup> چرب دستی رسیده بکام یکی پسر منش مرد مالی بنام

بصورنگری گفت یغمبرم <sup>(۷)</sup> ز دین آوران جهان برترم <sup>(۸)</sup>

(۱) از طبعی که در سنه ۱۳۱۴ ه. ش. توسط کتابخانه بروخیم در طهران ، در ده جلد ،

منتشر شده است نقل گردیده و علامتهای نسخه بدلهای آن نیز بکار رفته . (۲) P ، یا ( غلط ) .

(۳) چنانکه از ترجمه عربی شاهنامه ، از بنداری ، کز کرش بانقل عین ترجمه این قسمت خواهد

آمد ، بر مآید ظاهراً این بیت باید تحت عنوان « آمدن مالی ... » قرار گیرد نه چنانکه در طبع

مذکور و طبعهای دیگر ، در آخر قسمت « رفتن برانوش [ در C برانوش ] پیش شاپور و ییمان

پشتن با او » آمده است .

(۴) در C « آمدن مالی مسمور نزد شاپور بدعوی یغمبری و کشتن او » .

(۵) در C به بیند .

(۶) در C بر آن .

(۷) در P یغمبرام .

(۸) در P برترام .

ز چین نزد شاهپور شد بارخواست  
 سخن گفت مرد گشاده زبان  
 سرش نیز شد موبدان را بخواند  
 کزین مرد چینی چیره زبان  
 بگوید و هم زو<sup>(۲)</sup> سخن بشنوید  
 بگفتند کین مرد صورت پرست<sup>(۴)</sup>  
 ز هانی سخن بشنو او را بخوان  
 بفرمود تا موبد آمدش پیش<sup>(۸)</sup>  
 فرد مانند هانی میاب سخن  
 بدو گفت کی مرد صورت پرست  
 کسی کو بلند آسمان آفرید  
 کجا نور و ظلمت بدو اندرست<sup>(۱۲)</sup>

پیغمبری<sup>(۱)</sup> شاه را یارخواست  
 جهاندار شد زان سخن بد گمان  
 ز هانی فراوان سخنها براند  
 فتادستم از دین خود<sup>(۲)</sup> در گمان  
 مگر خود بگفتار او بگروید  
 نه بر مایه<sup>(۵)</sup> موبدان موبدست<sup>(۶)</sup>  
 چویند و را<sup>(۷)</sup> کی گشاید زبان  
 سخن گفت با الو از اندازه<sup>(۹)</sup> پیش<sup>(۱۰)</sup>  
 ز گفتار موبد ز دین کهن  
 بیزدان چرا آختی خیره<sup>(۱۱)</sup> دست  
 بدو در مکن و زمان آفرید  
 زهر گوهری گوهش برترست<sup>(۱۳)</sup>

(۱) در C به پیغمبری .

(۲) در C دین او .

(۳) در C زوهم .

(۴) در P صورت پرست .

(۵) در C پر مایه .

(۶) در P و C موبد است .

(۷) در C ترا .

(۸) در C تا هانی آمد پیش .

(۹) در C ز اندازه .

(۱۰) در C پس از این بیت افزوده شده ،

خود و موبدان هر دو نزدیک شاه

(۱۱) در C چیره .

(۱۲) در C اندر است .

(۱۳) در C برتر است .

سخن راندند از سفید و سیاه .

شب و روز گردان سپهر بلند  
 برهمن صورت چرا بگروی  
 که گویند گویند که یزدان (۴) یکی است  
 گر این صورت کرده جنبان کنی  
 ندانی (۴) که برهان نباشد بکار  
 اگر اهرمن جفت یزدان بدی  
 همساله (۵) بودی شب و روز راست  
 نکند (۷) جهان آفرین در مکان (۸)  
 سخنها دیوانگاست و بس  
 سخنها چنین (۱۱) نیز بسیار گفت  
 فرو ماند هانی ز گفتار اوی (۱۲)  
 ز هانی بر آشوفت (۱۱) پس شهر بار  
 بفرمود پس ناش برداشتند

کزویت پناهست (۱) و هم زو گزند  
 همی پند و دین مرا (۲) نشنوی  
 جز از بدگی کردنت چاره نیست  
 سزد گر ز جنبند برهان کنی  
 ندارد کسی این سخن استوار  
 شب تیره چون روز رخشان بدی  
 بگردش فردنی بودی نه کاست (۶)  
 که او برتر است از مکان و زمان (۹)  
 بدین بر نباید (۱۰) خرا یار کسی  
 که با دانش و مردمی بود جفت  
 پیژمرد شاداب بازار اوی (۱۳)  
 برو تنگ شد گردش روزگار  
 بخواری ز درگاه بگذاشتند

- (۱) در C که زویت پناه است و هم زو گزند .  
 (۲) در C پند دین آوردان .  
 (۴) در C که گویند یا کبزه یزدان .  
 (۴) در C بدانی .  
 (۵) در C سال .  
 (۶) در C نکاست .  
 (۷) در P نه گنجد .  
 (۸) در C گمان .  
 (۹) در C برتر است از گمان و مکان .  
 (۱۰) در C بر نباشد .  
 (۱۱) در C جز این .  
 (۱۲) در C او .  
 (۱۳) در C رخسار او .  
 (۱۴) در C بر آشوفت .

چنین گفت کین (۱) مرد صورت پرست  
 که (۲) آشوب گیتی سراسر بدوست  
 همان چرمش آگنده بایک بگاه  
 بیاویختن از در شارسان  
 بفرمود چونان (۳) که فرمود شاه  
 جهانی برد آفرین خواندند  
 همی (۴) خاک بر کشته افشاندند (۵)

نگینجد همی در سرای نشست  
 بیاید کشیدن سرایای (۶) پوست  
 بدان تا نجوید کس این پایگاه  
 وگر پیش دیوار بیمارسان  
 بیاویختنش بدان جایگاه  
 همی (۷) خاک بر کشته افشاندند (۸)

(۱) در C کاین .

(۲) در C جو .

(۳) در C سرا یا ش .

(۴) در P چون آن .

(۵) در C هم .

(۶) در ترجمه عربی شاهنامه ، از قوام الدین الفتح بن علی بن محمد البنداری الاصفانی ،  
 که از اوائل جادی الاولای سنة ۶۲۰ تا ۱۰ شوال سنة ۶۳۱ ه . ق . در دمشق صورت گرفته است ،  
 و در سنة ۱۹۴۲ م . در دو جلد در مصر منتشر شده ترجمه فستمد کور ، که در ج ۲ ص ۷۱-۷۲  
 مندرج میباشد ، از این قرار است :

ثم إنه بعد عشرين سنة من ملكه ظهر هاني المصور من ارض الصين . و ادعى النبوة فجاء إلى  
 سابور و استعان به في إظهار دينه . و كان رجلا عذب الكلام حلوا البيان يظلم القنوب و يسحر العيون ،  
 فساء ظن سابور و أحضر الموازنة و قال : أنظروا في أمر هذا المصور [ طاء ] المصور المزور [ قارئ  
 قد وقعت من شأنه في شك ] فناظره و باحنوه فأنقطع المصور المزور . و ظهر للملك أنه من حلبة الصنق  
 باطل ، و أن كلامه زور و باطل فأمر به فسلخ جلده وحشى تبنا و صلب على باب المدينة [ طاء ] باب  
 مدینة [ . فأصبح للمبطلين غاطبة عبرة صامدة ناطقة .

# ۱۷۴

کتاب

زین الاعتبار<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابوسعید عبدالعزیز بن الصنعاء بن محمود گزردیزی

(از دانشمندان قرن پنجم هجری)

ورق ۱۳ (در «طبقه چهارم ملوک ساسانیان ...» در شرح احوال «شاپور بن

اردشیر»):

و **مانی بن قنق**<sup>(۲)</sup> از ندیق پروزگار او بیرون آمد و مردمان را بدین خویش خواند و این **مانی** شاگرد قاردون بود. پس **شاپور** قصد **مانی** کرد و **مانی** از ایران بگریخت و سوی **چین** [د] **ماجین**<sup>(۳)</sup> برفت و آنجا شیعه یافت و دعوت آشکارا کرد و مردم بسیار اندر دین او آمدند....

(در شرح احوال **بهرام بن هرمز**):

این **بهرام** مردی جد بود و **مانی** او را بدین خویش خواند اجابت نکرد و **مانی** را بدست آورد و بکشت و پوست او بپاهینخت و بکاه بپاگند و **بجندی شاپور** بپاویخت و بیشتر از شیعه و تبع او را [که] اندر<sup>(۴)</sup> آن روزگار بایران بودند بدست آورد و دوازده هزار مرد مانوی منحب را بکشت.

---

(۱) این کتاب در سلطنت **عبدالرشید بن محمود بن محمود بن سپهک** (۴۴۱-۴۴۴ ه.ق.) ظاهر آ در غرضه تألیف شده است. در اینجا از نسخه‌ای مکی کتابخانه ملی طهران نقل شده است (برای اطلاع بیشتر از این کتاب مقدمه علامه **فقیه محمد قزوینی** بر نسخه عکسی کتابخانه ملی دیده شود).

(۲) در اصل: «**قیق**».

(۳) در اصل: «**چین ماجین**».

(۴) در اصل کلمه «**که**» را ندارد.

# ۱۷۵

کتاب

افت فرس (۱)

تألیف

ابو منصور علی بن احمد آسدی طوسی (۲)

(متوفی در نیمه دوم قرن پنجم هجری)

ص ۶ :

نفوشا (۳)

مذهب گبران است [ چنانکه دقیقی گوید :

تا میل (۴) کرد با ما (۵) از مذهب نفوشا

آن زردهشت کو بود استاد پیش دارا (۶)

باز آمدند و گفتند آب اتمان موشا

کایزد بد آن نه موشا بر کوه طور سینا (۷)

---

(۱) از طبعی که به تصحیح و اهتمام آقای عباسی اقبال ، در سنه ۱۳۱۶ ه . ش . در طهران منتشر شده است نقل گردیده و از علامتهای نسخه بدلهای آن نیز استفاده شده . برای اطلاع از خصوصیات این کتاب بقیة محققان ناشر دانشمند آن رجوع شود .

(۲) برای ترجمه احوال اسدی بکتاب سخن و سخنوران ، تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر ، رجوع شود .

(۳) ن ، نفوشا منعی است از مذهب گبران ، چ ، نفوشا از مذهب گبران است .

(۴) غ مثل را ندارد ، س و چ ، تأویل . (۵) س ، «دانا» بجای «پاما» ، چ ، موبد .

(۶) س ، از زردهشت گوید استاد پیش دانا ، چ ، کز زردهشت گفته است اسناد پیش دارا .

(۷) این بیت فقط در س هست .

ص ۲۵۱ :

نَفُوشَاك (۱)

مذهب کبران است [ بوشکور گوید :

سختگوی گشتی (۲) سلیمان کرد نَفُوشَاك بودی مسلمانان کرد ] .

ص ۲۶۱ :

اَرْتَنگ (۲)

کتاب اشکال مانی بود و اندر لغت دری همین یك تاء (۴) دیده‌ام که آمده است  
[ فرخی گوید :

هزار یك زان کاندرا سرشت او هنر است

نگار خوب همانا که نیست در اَرْتَنگ ] .

---

(۱) چ ، نَفُوشَاك مذهبی است از آن کبران ، ن ، نَفُوشَاك از منبهای کبران مذهبی است .

س ، نَفُوشَاك مذهبی است از مذهب کبران .

(۲) س ، گیتی .

(۳) ن ، اَرْتَنگ کتابیست دارای اشکال مانی بصورت عجیب ، چ ، اَرْتَنگ کتاب اشکال مانی

است و اندر لغت دری بجای تاء تاء دیدم یعنی اَرْتَنگ ، س ، اَرْتَنگ اشکال مانی است بصورت  
و اندر لغت همین یك نام دیدیم این کتب را [ کذا ] .

(۴) در اصل د نام .

## شرح تعرف (۱)

تألیف

أبو إبراهيم إسماعيل بن محمد المستملي

(متوفی در سنه ۴۳۴ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۱۲۳ ( در « الباب السادس شرح قولهم فی التوحید » ) :

و ما از پیش دلیل قایم کردیم بر یگانگی صانع و لا اله سواه و جز وی خدای نیست و دلیل این را از پیش سخن گفته ایم اندر معنی قول خدای تعالی « لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا » (۲) تا حرفی بر این زیادت کنم و آن آنست که اله نگه دارند عالم باشد چون اله دو باشند دارند عالم دو باشند از دو بیرون باشد یا هر یکی تواند داشتن عالم بی آن دیگر یا تواند داشتن اگر تواند داشتن هر دو عاجز باشند و چون عاجز باشند اله را باشند و نشایند و اگر هر یکی بی آن دیگر بتواند داشتن خلق از یکی مستغنی باشد و چون خلق از وی مستغنی باشد خود به اله باشد و این از بهر این گفتیم که اندر این مسأله اختلاف است بسیار. پیش طبایعیان (۳) صانع عالم چهار طبع است و نزدیک منجمان صانع عالم هفت کوکب است و نزدیک مجوس صانع عالم دو است یزدان و اهرمن خیرها یزدان کند و شرها اهرمن و نزدیک تنویان صانع عالم دو است نور و ظلمت خیرها نور کند و شرها ظلمت . . . .

(۱) این کتاب در سنه ۱۳۲۸ - ۱۳۳۰ هـ . ق . در چهار جلد « در لکهنو » منتشر شده است . در اینجا باید از دانشمند محقق آقای مجتبی مینوی تشکر کنم که مرا بطلب این کتاب متوجه کردند . برای آشنائی با این کتاب و مؤلف آن بقالة محققان آقای مینوی که در مجله یغما ، سال دوم ، شماره نهم ، ص ۴۰۰ - ۴۱۳ ، منتشر شده است ، و در معرفی کتاب مزبور در ایران بسیار مفید بوده ، رجوع شود . (۲) قرآن ، قسمتی از آیه ۲۲ سوره ۲۱ (سورة الانبیاء) . (۳) در اصل مطبوع : « طبایعان » .



ج ۱ ص ۱۲۴ ( پس از ردّ طبایعیان و منجمان و مجوس و ذکر حکایتی در بحث و مناظرهٔ جماعتی از علماء اسلام با یکی از علماء مجوس در شهر نیشابور ) :  
 باز تنویران را گویم نه شما میگوئید که خیر نور کند و شرّ ظلمت . گویند بلی . گویم راست که گوید و دروغ که گوید گویند راست نور گوید و دروغ ظلمت . گویم چون کسی را بنا حق بکشند او را بکشتن که آورد . گویند ظلمت . گویم اگر او را بپرسند که او را تو کشتی و وی گوید آری این صدق وی اندر که کرد . گویند نور . گوئیم ظلمت کشت و هم وی مقرّ آمد صدق کرد خیر است و اگر نور مقرّ آمد دروغ گفت و دروغ شرّ است هر (۱) چگونه که کردند بر فاعل خیر شرّ روا داشتند . درست شد که این همه خیرها که ایشان را خلق صانع خواندند صانع نه اند مصنوع اند . صانع یکی است برتر از همه خلق ایشان همه مصنوع اند . آفرید کار یکی است و ایشان همه آفرید گانند و مدبّر یکی است و ایشان همه مدبّران اند . مسخّر یکی است و ایشان همه مسخّر اند ....

# ۱۷۷

## بیان الاذیان<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابوالمعالی محمد الحسینی العلوی

(از علماء قرن پنجم هجری)

ص ۱۷-۱۸

### مذهب مانی

این مردی بود استاد در صنعت صورتگری و بر روزگار شاپور بن اردشیر بیرون آمد در میان مغان و پیغامبری دعوی کرد و برهان او صنعت قلم و صورتگری بود، گویند بر پاره حریر سپید خطی فرو کشید چنانکه آن يك تار حریر بیرون کشیدند و آن خط ناپدید گشت و کتابی کرد با انواع تصاویر که آنرا **ارژنگ مانی** خواندند و در خزاین غزنین هست و طریق او همان طریق زردشت بوده است و مذهب تنوی<sup>۲</sup> داشت چنانکه پیش از این یاد کردیم.

### مذهب تنوی

ایشان همان گویند که زردشت گفته است که صانع دو است یکی نور که صانع خیر است و یکی ظلمت که صانع شر است و هر چه در عالم هست از راحت و روشنایی و طاعت و خیر بصانع خیر باز پذیرد و هر چه از شر و فتنه و بیماری و تاریکی است بصانع شر، لیکن هر دو صانع را قدیم گویند و عشر از مال خویش دادن واجب دانند

---

(۱) این کتاب در سنه ۴۸۵ ه. ق. تألیف شده است و در سنه ۱۳۱۲ ه. ش. باهتمام دانشمند محترم آقای عباس اقبال آشتیانی، در طهران، منتشر گردیده. برای اطلاع از خصوصیات کتاب مزبور و مؤلف آن مقدمه محققانه ناشر دیده شود.

و يك ساله جامعه دارند و يك روزه قوت باقي بر خويشتن حرام دانند و هفت يك از عمر خويش روزه دارند و چهار نماز كنند و بر سالت آدم عليه السلام گروند و بر سالت شيث ، پس بر سالت مردی كه او را بدو نام بود به هندوستان و رسالت زردشت بپارس بود و هالي را خاتم النبیین گويند و بدو اعجاب عظيم دارند و مر صايان را همین مذهب بوده است .

**حكايت** ، بروز كار مأمون چنان بود كه دستوری داده بود تا پيش او همه مذهبها را مناظره كردندى تا مردی بيامد متكلم<sup>(۱)</sup> كه اين مذهب ثنوى داشت و بر اين مذهب مناظره ميكرد . مأمون فرمود متكلمان و فقهای اسلام را جمع آوردند از جهت مناظره او ، آن مرد چون در سخن آمد گفت عاملی بينم بر خير و شر و نور و ظلمت و نيك و بد<sup>(۲)</sup> ، هر آينه هر يك را از اين تضداد بايد كه صانع ديگر باشد چه خير و واجب نكند كه يك صانع يكي كند و همو بدی كند و مانند اين حجتها گفتن گرفت . از اهل مجلس بانك برخاست با أمير المؤمنين با چنين كس مناظره جز با شمشير بايد كرد . پس مأمون يك زمان خاموش بود ، آنگاه از او پرسيد كه مذهب چيست . جواب داد كه مذهب آنست كه صانع دو است يكي صانع خير و يكي صانع شر و هر يكي را فعل و صنع او پيدا است ، آنكه خير كند شر نكند و آنكه شر كند خير نكند . مأمون گفت هر دو بأفعال خود قادرند يا عاجز ؟ جواب داد كه هر دو بأفعال خويش قادرند ، و صانع هر كز عاجز نباشد . مأمون گفت هيچ عاجزی بدیشان راه يابد ؟ گفت نه و چگونهمعبود عاجز بود . مأمون گفت الله اكبر صانع خير خواهد كه همه باو باشد و صانع شر نباشد يا صانع شر خواهد كه صانع خير نباشد بخواست و مراد ایشان باشد يا ني ؟ گفت نباشد و يكي را بر ديگری دست نيست . مأمون گفت پس

(۱) ناشر فاضل اين كتاب در حواشی خود ( ص ۵۸ س ۶ - ۷ ) گويد ، « گویا مقصود يزدان بخت از رؤسای مانويه است كه مأمون او را برای مناظره بپيافراد آورده بود ( الفهرست ، تلخ فلوكل ، ص ۳۲۸ ، س ۱۹ - ۲۳ ) . ( ۲ ) شايد ، « عالمی بينم بر خير و شر . . . » .

عجز هریکی از این دو ظاهر گشت و عاجزی خدای را نشاید. آن تنوی متحیر ماند،  
آنگاه فرمود تا او را کشتند. و همگان بر مأمون ثنا گفتند.

ص ۲۱:

### مذهب قرامطه و زنداقه

در همه روزگار مردمانی بوده‌اند که از کاهلی بی دینی اختیار کرده‌اند و همه  
را منکر بوده‌اند و قرامطه و زنداقه و اباحتیان را در نفی صانع کلمه یکی است  
لعنهم الله، و قرامطه را بمردی باز خوانند که او را احمد بن قرامط خواندندی و  
زنداقه را به زندک و او مردی بود از فارس که چون نام معرب کردند بجای کاف  
قاف بنهادند و هر که بر مذهب او بود زندیق خوانند.

# ۱۷۸

## کشف المحجوب (۱)

تألیف

أبي الحسن علي بن عثمان بن أبي علي الجلابي الهجويري القرطبي

(از بزرگان قرن پنجم هجری)

ص ۵۳۱ :

### فصل

بدانك سماع وارد حقست و تزكيت اين جسد از هزل و لهوست و بهیچ حال طبع مبتدی قابل حدیث حق نباشد و بودود آنست معنی ربانی مرطبع را زیر و زبری باشد و حرقت و قهر چنانك گروهی اندر سماع بیهوش شوند و گروهی هلاک گردند و هیچکس نباشد الا که طبع او از حد اعتدال بیرون باشد و این را برهان ظاهرست و معروفست کی اندر روم چیزی ساخته اند اندر بیمارستانی سخت عجیب کی آنرا انگلیون خوانند و اندر هر چیزی کی عجایب باشد بسیار یونانیان بدین نام خوانند آنرا چنانك صحف را انگلیون خوانند و آن وضع مانی را و مانند آنرا ....

---

(۱) از طبیبی که بتصحیح والتین ژو کوفسکی در سنه ۱۲۴۴ ق. (= ۱۹۲۶ م.) در لنینگراد منتشر شده است نقل گردیده - برای اطلاع از خصوصیات کشف المحجوب و ترجمه احوال مؤلف آن مقدمه کتاب مزبور دیده شود .

کتاب

فارس نامه<sup>(۱)</sup>

تألیف

ابن البیاضی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در نیمه اول قرن ششم هجری)

ص ۲۰ (در شرح احوال شاپور بن اردشیر) :

و مانی زندیق در روزگار او پدید آمد و فتنه پدید آورد و سر همه زندیقان و اول ایشان او بود پس بگریخت و بصین<sup>(۳)</sup> رفت مدت حیات او دو<sup>(۴)</sup> سال بود .

(در شرح احوال هرمز بن شاپور بن اردشیر) :

و در قمع زندیقان و آقباع مانی دستها داشت .

(در شرح احوال بهرام بن هرمز بن شاپور) :

و در روزگار او مانی بن پتل<sup>(۵)</sup> نزدیک او آمد و این مانی شاگرد فاردون<sup>(۶)</sup>

بود و پس طریقت زندقه آورد و این بهرام او را بخویشتن راه داد تا او را و همه یاران و اصحاب او را بشناخت و آنگاه جمله را هلاک کرد .

(۱) از طبعی که باعتناء گای لیستراچ O. Le Strange و ریوولد الن نیکلسون

R. A. Nicholson در سنه ۱۲۲۹ هـ ق . ( = ۱۹۲۱ م . ) در کمبریج منتشر شده است

در اینجا نقل گردیده و علامتهای نسخه بدلهای آن نیز بکار رفته .

(۲) برای ترجمه احوال ابن البیاضی و زمان او و تاریخ تألیف فارس نامه مقدمه طبع مذکور

دیده شود . (۳) P (۳) « بصین » . (۴) P (۴) « د » . (۵) « ظ » . « پتک » . در الفهرست

طبع فلوکل ص ۲۲۷ س ۳۰ [ ص ۱۴۹ س ۱۶ همین کتاب ] « فقی » .

(۶) در کتاب آثار الباقیه ص ۲۰۷ س ۱۴ [ ص ۲۰۴ س ۶ همین کتاب ] « فاردون » و در

مروج الذهب ج ۲ ص ۱۶۷ س ۴ [ ص ۱۴۰ س ۴ همین کتاب ] « فاردون » .

ص ۲۱ :

بهرام بن بهرام بن بهرام بن هرمز . . . :

این بهرام ولیعهد پدر بود و سه بطن از ایشان فرزندانرا بهرام نام کردند  
بحکم نیکو سیدی بهرام بن هرمز و دین داری و علم و عدل او و توفیقی کی یافته  
بود در قمع مانی زندیق و اصحاب او .

ص ۶۲-۶۳ ( در شرح احوال شاپور بن اردشیر ) :

و در روزگار او مانی زندیق پدید آمد و طریق زندقه پدید آورد ، و اشتقاق  
زدنقه از کتاب زندقه است کی زردشت آورده بود و بلفظ پهلوی معنی زندقه آنست  
کی نقیض زندقه یعنی بخلاف کتاب زندقه همچنانک ملحدان ، آباد هم الله ، نقیض قرآن  
میکنند و تفسیر آن میگردانند و آنرا تأویل میگویند تا مردم را میفریبند و کسانی  
را کی بعقل ضعیف باشند و غور سخن ندانند و از علم مایه ندارند گمراه میکنند ،  
و چون مانی پدید آمد و اول کسی کی زندقه نهاد او بود و فتنه در عالم پیدا گشت  
و شاپور کان بر گماشت تا او را بگیرند بگریخت و بولایت صین رفت و آنجا طریق  
اباحت پدید آورد و تا عهد بهرام بن هرمز بن شاپور آنجا بماند ، و تمامی حکایت  
او در وصف روزگار بهرام کرده آید تا کتاب از ترتیب برفتند .

( در شرح احوال هرمز بن شاپور بن اردشیر ) :

و در قمع زندیقان مبالغت نمود اما مانی را بدست نتوانست آورد چه در آجل  
فسحت (۱) نیافت و بیش از دو سال پادشاهی نکرد . . . .

ص ۶۴-۶۵ :

بهرام بن هرمز بن شاپور :

و چون بهرام باز جای پدر نشست از آنجا کی عصبیت او بود در کیش حیلتهاء

تمام کرد (۱) تا هانی زندیق را بدست آورد، قومی را از اتباع او کی در زندان بودند رها کرد و بشناخت و در سر ایشانرا گفت مرا معلومست کی هانی بر حق است اکنون شما را بیايد رفت و استعالت او کردن تا نزد يك من آيد و من او را تقويت دهم و کيش او را آشکارا گردانم، اين قوم رفتند و هانی را برين جمله گفتند و او بيامد و بهرام او را کرامت فرمود و يك چندی سخن او ميشنود تا او را گستاخ کرد و داعيان و اتباع او را بشناخت پس علما را جمع کرد آورد در سر و ایشانرا گفت من اين سگ زندیق را بدست آوردم و اتباع او را بشناختم و ميخواهم کی همراه بر دارم تا اين فتنه و فساد فرو نشيند اما در عدل و پادشاهی نيست بی الزام حجة کسی را کشتن اکنون شما فردا بامداد با او مناظره کنيد و او را مقهور گردانيد تا من او را سياست کنم، علما بر اين اتفاق رفتند و بهرام مر هانی را خواند و گفت فردا علما حاضر خواهند آمدن بايد کی ساخته باشی مناظره ایشانرا، چون باز گشت در سر مو گل بردی گماشت و روز ديگر علما را و او را بهم بنشانند و مناظره کردند و هانی مقهور شد و پرده از روی کار و مخرقه او برخاست و رسوا شد چه باطن کجا پای حق دارد پس از علما فتوی پرسيد کی با او چه بايد کرد گفتند اکبر اقرار آورد اين مذهب کی آوردست باطلست و از آن توبه کند قتل از وی سرخيزد اما زندان محلد او را واجب آيد چنانك تا بمردن از آنجا بيرون نيايد و اگر توبه نکند او را بميرنی بايد کشت کی جهانيانرا بدان اعتبار باشد، پس بهرام هانی را گفت از اين هر دو یکی اختيار کن، قتل اختيار کرد و توبه نکرد (۲)، آنگاه بهرام فرمود تا پوست او بيرون کردند و بکاه بيا کنند و اول کسی کی پوست او پُر کاه کردند هانی زندیق بود و از اين جهت هر کی سر ملحدان و مقدم زنديقان باشد پوست او پُر کاه کنند، و چون او را هلاک کرد اتباع او را جمع کرد، هر آنك از داعيان و سران ايشان بودند آنانرا کی توبه ميکردند حبس محلدی فرمود و آنانرا کی توبه نمی کردند و بر آن خلالت اصرار ميشمودند بر دار ميکرد و ديگرانرا کی غور زندقه نميدانستند از سپاهيان و عوام

(۱) B تمام کرد \* را نداد . (۲) B \* کرد .



هر کی توبه میکرد بفرمود تا رها میکردند و آنانرا کی توبه نمیکردند می کشتند (۱) و آن حادثه بریده شد الا از ولایت صین کی هنوز مانده است ، خدای عزوجل همه مخالفان دین و دولت را هلاک کند بمنه ....

ص ۸۹ (در شرح احوال انوشروان) :

و مدبران را حاضر کرد بحضور بزرجمهر کی وزیر او بود و ایشانرا گفت بدانید کی این هزدك ملك می طلبد و پدرم از کار او غافل بود و مثل او همان هانی زندیق است کی جد ما بهرام بن هرمز او را بکشت تا فتنه او از عالم فرو نشنا کنون تدبیر این مرد می باید کرد شما چه صواب می بینید . . .

---

(۱) B « بفرمود تا آنانرا کی توبه نمی کردند می کشتند رها می کردند » .

## مُجْمَلُ التَّوَارِيخِ وَالْقَصَصِ (۱)

ص ۱۵ (در « باب الرابع در تاریخ پادشاهان روم و حکما و غیر هم »):  
از گاه ظهور **هانی مصور بحین** (۲): هشتصد و پنجاه و شش سال .  
ص ۶۵ (در شرح « پادشاهی **بهرام هرمزد** »):  
هیچ ذکر بناء ویرا نخوانده‌ام ، **أما حمزة الاصفهانی** گوید در تاریخ خویش :  
**هانی** زندقه در عهدی (۴) وی بدست آمد کی روزگاری گریخته (۴) ، و بحجت زندقه  
او باطل کردند ، و پوستش برمود کنند ، و **پیر گاه** کردند و از دروازه **گندیشاپور** (۵)  
بیاریختند ، و مدتها بماند .

۹۴-۹۵ :

اندر عهد **شاپور ذوالا** کتاب **هانی مصور** بمشرق پیدا گشت (۶) و کتاب  
صوب (۷) بنهاد و خلفی متابع او شدند تا **شاپور** بگشتش دیوست او **پیر گاه** بیاریخت  
و برویشی این کار جدش **بهرام** گویند ، چنانک ذکر کرده‌ام والله أعلم .

(۱) این کتاب ظاهر آ در سنه ۵۲۰ هـ ق . تألیف شده است و در سنه ۱۳۹۸ هـ ش . به‌اعتماد  
مرحوم **ملك الشعراء بهار** ، در **طهران** ، انتشار یافت ( برای اطلاع از خصوصیات این کتاب  
مقتضی آن دیده شود ) . (۲) خط « بحین » . (۳) یا علامت اضافه است . (۴) اینجا باید  
افتادگی باشد ، **حمزه** که عبارت نقل از اوست گوید : ... کان سنین فی المهرب والاستار فجمع  
عليه العلماء فناخلوه و ألزموا الحجة علي رؤس البلاء وأمر به قتل ... (۵) در اصل « **گندیشاپور** » .  
این همان **گندیشاپور** مغرب است . و در متن روی کاف فتحه گذاشته اند . (۶) باتفاق مورخان  
**هانی** در زمان **شاپور اول** ظهور کرد و **بهرام بن هرمز** او را بگشت . (۷) خط « صورت » .  
آشاره بدستان **ارتنگ** یا **ارژنگ** ، کتاب **مصور هانی** است ؟

# ۱۸۱

کتاب

مقدمة الادب (۱)

تأليف

زَمْعَشَرِي [ جَارُ اللَّهِ ] (۲)

( ۴۶۷ - ۵۳۸ هـ . ق . )

ص ۵۱ س ۶ - ۷ :

زَندِيقُ ، منکر قیامت . بد مذهب . بی دین زنادیقُ ح زنادِقَةُ ح (۳) .

ص ۲۸۴ س ۷ :

تَزَنَدِیقُ ، زندیق شد و هو الزندیق ف . بی دین (۴) .

(۱) این کتاب در سنه ۱۸۴۳ م . در لِبْسِیا ( Lipsiae ) طبع و نشر شده است .

(۲) محمود بن عمر بن محمد بن عمر ابوالقاسم جَارُ اللَّهِ الزَمْعَشَرِي الخوارزمي السمرقانی ( برای ترجمه احوال زَمْعَشَرِي و منابع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۲ ص ۹۷۶-۹۷۳ دیده شود ) .

(۳) در ترجمه خوارزمی مقدمة الادب که بعنوان « ترجمه مقدمة الادب بالخوارزمية » در سنه ۱۹۵۱ م . در استانبول با چاپ عکسی منتشر شده است ( ص ۱۱ س ۴ ) در زیر کلمه « زَندِیق » و زَندِیک « نوشته شده و در زیر دو کلمه « زَندِیق » و « زَندِاقَة » حرف « ح » مرفوم گردیده ، که در ترجمه فارسی « چنانکه در فوق نقل شد ، حرف مذکور بعد از دو کلمه مزبور آمده و ظاهراً مصحف « ج » است و علامت جمع .

(۴) در « ترجمه مقدمة الادب بالخوارزمية » ، ص ۱۲ س ۱۰ ، در ترجمه خوارزمی عبارت « تَزَنَدِیقُ و هو الزندیق » ، که در زیر عبارت مزبور مندرج میباشد ، کلمه « زَندِیک » دوبار تکرار شده است .

شنیدم که مانی بسورنگری  
 ازو چینیان چون خبر یافتند  
 درفشنده حوضی ز بلور ناب  
 گزارند گیهای کلك دیر  
 چو آبی که بادش کشد بی قرار  
 همان سبزه کو بر لب حوض رست  
 چو مانی رسید از بیابان دور  
 سوی حوض شد تشنه تشنه فراز (۲)  
 چون زد کوزه در (بر) حوضه سنگ بست  
 بدانت مانی که در راه او  
 بر آورد کلكی بآیین و زیب  
 نگارید از آن کلك فرمان پذیر (۳)  
 درو کرم جوشنده (شیده) بیش از قیاس  
 بدان تا چون تشنه در آن حوض آب  
 چو در خاک چین این خبر گشت فاش  
 ز بس جادوئیهای فرهنگ او  
 ز روی سوی چین شد پیغمبری  
 بر (بد) ان راه پیشینه بشتافتند  
 بران راه بستند چون حوض آب  
 برانگیخته موج از آن آبگیر  
 شکن بر شکن میدود (۴) بر کنار  
 بسیزی بران حوض بستند جست  
 دلی دانت از تشنگی نا عبور  
 سر کوزه خشك (۵) بگشاد باز  
 سفالین بد آن کوزه حالی شکست  
 بد (شد) آن حوضه چینیان چاه او  
 رقم زد بر آن حوض مانی فریب  
 سکی مرده بر روی آن آبگیر  
 کز و تشنه را در دل آمد (۶) هراس  
 سکی مرده بیند نیارد شتاب  
 که مانی بر آن آب زد دوربانی  
 بدو بگردیدند و ارژنگ او

(۱) از طبیبی که در سنه ۱۳۱۶ هـ . ش . با اهتمام مرحوم وحید دستگردی ، در طهران منتشر شده است نقل گردیده . (۲) در یکی از طبیبهای خمسة نظامی که در طهران منتشر شده است و معروف بجای حسن میباشد ، « می رود » ( بجای « میدود » ) ، (۳) در یکی از جایهای هند ( بجای « تشنه تشنه فراز » ) ، « تشنه و سرفراز » ، (۴) در طبع هند « بسته » ( بجای « خشك » ) ، (۵) در طبع هند ( بجای « صراع مزبور » ) ، « نگارنده زان کلك مانی دیر » ، (۶) در طبع هند « آید » ( بجای « آمد » ) .

# ۱۸۳

کتاب

تبصرة العوام في معرفة مقالات الأنام<sup>(۱)</sup>  
(مؤلف در حدود نیمه اول قرن هفتم هجری)

منسوب به

سید مرتضی بن داعی حسنی رازی

ص ۱۵ ( در « باب دوم » در مقالات مجوس و دین ایشان » در قسمت  
« در ابتدای آفرینش خلق » ) :

مانویه گویند در زمان دارا زردشت اروند ظاهر شد و مجوس انکار آن  
کنند و مانویه گویند عیسی علیه السلام خلق را بزردشت میخواند و گویند موسی  
علیه السلام نه پیغمبر بود ....

ص ۱۹ :

مانویه

و قومی دیگر از مجوس که ایشان را مانویه خوانند ایشان گویند عالم را  
دو صانع است یکی نور و دوم ظلمت و هر دو زنده اند .  
ص ۱۹ ( در قسمت دیصانیه ) :

جمله مانویه مقرر باشند بنبوت عیسی و منکر نبوت موسی و هارون باشند .

---

(۱) این کتاب ظاهراً از مؤلفات نیمه اول قرن هفتم هجری است . در اینجا از طبعی که باهتمام و تصحیح  
آقای عباس اقبال ، در سنه ۱۳۱۲ ه . ش . در طهران منتشر شده است نقل گردیده ( برای  
اطلاع از خصوصیات کتاب مزبور و تاریخ تألیف و مؤلف آن مقدمه عقائد طبع مذکور ، که از ناشر  
فاضل آن یعنی آقای اقبال است ، دیده شود ) .

ص ۲۰ : ( ایضاً در « باب دوم، در مقالات مجوس و دین ایشان » در قسمت « مرقویه » ) :

بدان که ذکر تنویان در باب مجوس از آن یاد کریم که اصل همه بکیست و اگرچه در بعضی مقالات مختلفند بینی که همه گویند عالم را دو صانعست و اگر چه بهری یزدان و اهرمن گویند و بهری نور و ظلمت و چون اصل یکی بود در يك باب ذکر کردیم .

ص ۵۰ ( در « باب ششم، در ذکر فرق معتزله و احوال ایشان » ) :  
و جَعَفَر بن مُبَشِّر گوید بعضی از فاسقان اهل قبله بدتر باشند از زنادقه و مجوس .

ص ۵۱ - ۵۲ : ( ایضاً در « باب ششم ..... » ) :

و أَحْمَد حَاطِط وَ حَدَّثَنِي طَمَن در نبی زدندى بدان که زنان بسیار داشت و گویند ابوذر زاهدتر بود از رسول و این مذهب ایشان موافق مذهب مانویه است که او خلق بدان داشته بود که ترك نکاح کنند و بلواطه مشغول شوند تا نسل منقطع شود و ارواح از نمازجت اجسام خلاصی یابد .

تمامه گوید همه کفار و فلاسفه و دهریان و زندیقان و مجوس و یهود و نصاری روز قیامت نه در بهشت باشند و نه در دوزخ و ایشان را و کودکان و بهایم را خدای تعالی خاك گرداند و باد ببرد زیرا که قیامت و بهشت و دوزخ جای ثواب و عقابند و اینها را نه ثواب باشد و نه عقاب از بهر آنکه ایشان خدای را بضرورت نمی شناسند و گویند افعال متولد را صانع نباشد و این باطلست ....

ص ۷۰ - ۷۱ : ( در « باب دهم، در مقالات کرامیان و اول ظهور ایشان » ) :

ابو عبد الله کرام گوید خدای تعالی احدی الذات احدی الجواهرست، و گوید باری تعالی در مکان مخصوصست بر بالای عرش و اصحابش گویند همه عرش مکنان اوست و اگر عرش دیگر بیافریند هر دو مکنان وی باشد اگر صد عرش دیگر بیافریند همین

نسبت بود و او معاس<sup>۲</sup> جمله عرشها باشد و برین قول لازم بود که هر جزوی معاس<sup>۲</sup> عرش باشد پس متحصّی<sup>۳</sup> باشد و نقض سخن امام خود کرده باشند که خدای تعالی احدی الذّات و احدی الجواهرست . و قومی گویند ازیشان عرش اوّل مکان او بود دیگر عرشها مکان وی نباشد پس لازم بود که در مساحت کوچکتر از عرش باشد و بعضی گویند بعضی از عرش مکان وی باشد و بعضی فضل<sup>۴</sup> بود پس عرش بزرگتر از وی بود ، و دیگر أصحاب نقض آن کردند که در اوّل گفتند خدای را حدّ و نهایتست و آخر گفتند حدّ و نهایت ندارد زیرا که محدود و متناهی آن بود که وی را حدّ و نهایت بود در جهات ششگانه و خدای را نزد ما حدّ و نهایت از يك جهت و آن تحتست و این قول از **مانوی**<sup>۵</sup> گرفته اند که نور متناهیست از جهت سفلی دون جهات پنجگانه ....

ص ۸۳ ( در « باب یازدهم ، در مقالات مشبهه و مجسمه » ) :

و گویند فواکه و حبوب در عهد اوّل بزرگتر بود از این که در زمان ماست تا گویند يك عدس همچند سیری بوده است و دانه کتدم چند گرده قیسی و خوشه غله چند درختی ، و گویند بالای مردم هفتاد گز بودی بگز ایشان و این معنی از تنویان گرفته اند ، ..... .

ص ۲۰۲ ( در « باب بیست و یکم ، در ذکر آندکی از اعتقاد امامیان در

أصول دین » ) :

و گویند صانع عالم یکیت قدیم و شاید که باوی قدیمی دیگر بود خلاف صابنه که نزد ایشان هفت کوب سیاره مدبرند و خلاف مجوس و تنویان و نصاری که مجوس گویند صانع دوتد یزدان و اهرمن و نزد تنویان نور و ظلمت ، ..... .

# ۱۸۴

## جوامع الحکایات<sup>(۱)</sup>

### و لوامع الروایات

تألیف

نورالدین (یا سدیدالدین) محمد بن محمد عوفی بخاری حنفی<sup>(۲)</sup>

(متوفی بعد از سنه ۶۳۰ ه. ق.)

ورق 42<sup>a</sup> نسخه آ (= ورق 44<sup>b</sup> از نسخه پ، در «باب چهارم از قسم اول»  
در تاریخ ملوک عجم و ذکر دولت ایشان، در قسمت «ذکر پادشاهی بهرام بن هرمز»؛  
و هالی زندیق در عهد او بدید آمد و مقدسی در تاریخ خود آورده است<sup>(۳)</sup>؛

---

(۱) این کتاب بزرگ، که از کتابهای مهم و سودمند زبان فارسی است، از سنه ۵۷۲۰ ه. ق. شروع  
بتألیف آن شده است و این کار ظاهر آنا سنه ۵۷۳۰ ه. ق. هنوز ادامه داشت. **جوامع الحکایات** مشتمل  
است بر چهار قسم و هر قسم دارای بیست و پنج باب و هر باب حاوی چندین قصه و حکایت است که بقول دکتر  
محمد نظام الدین (که کتاب محققانه مقیدی درباره **جوامع الحکایات** تألیف کرده است و بعنوان  
مقدمه **جوامع الحکایات** «Introduction to the Jawāmi 'u'l' Hikāyāt» در سنه ۱۹۲۹ م.  
در سلسله انتشارات اوفاف گیپ منتشر شده) تعداد حکایات مزبور ۲۱۱۳ است. از این  
کتاب نسخه های بسیار وفدیمی در دنیا موجود است که از آن جمله پنج نسخه بسیار خوب در کتابخانه ملی  
پاریس است که شرح خصوصیات آنها در فهرست کتابخانه مزبور تألیف بلوشه (E. Blochet)  
ج ۴ ص ۲۰-۳۴ (از شماره ۴۰۴۳ تا شماره ۴۰۴۷) مندرج میباشد و سه نسخه از نسخ کتابخانه ملی  
پاریس، یعنی نسخهایی که در فهرست بلوشه بشماره های ۲۰۴۳ و ۳۰۴۴ و ۲۰۴۵ میباشد،  
برای کتابخانه ملی طهران عکس برداری گردیده که فعلا یکی از آنها بامانت برده شده و دو  
نسخه در کتابخانه مزبور موجود است و این دو نسخه از جهت قدمت قابل ملاحظه اند و تاریخ کتابت  
یکی از آنها نیمه جادی الاخری سنه ۷۱۷ ه. ق. است و عین عبارت آخر آن که تاریخ کتابت  
نسخه در آنجا است چنین میباشد: «تم الکتاب **جوامع الحکایات و لوامع الروایات** فی  
بقیة حاشیه در صفحه بعد است



که **هانی** واضح زندغه بود<sup>(۱)</sup> و خلق او را **سغبه**<sup>(۲)</sup> شدند و او دعوت خلق بی دینی میکرد<sup>(۳)</sup> و تا امروز آن دعوت<sup>(۴)</sup> باطل در میان مردم مانده است و هر بی دینی کی دست در آن زد او را<sup>(۵)</sup> نامی نهاد و نادان و دانا<sup>(۶)</sup> بطریقهای مختلف در آن تعلق

(۱) پ ۱ « کی مانع کی واضح زندغه بود » ( بجای « که هانی واضح زندغه بود » ) .

(۲) « سغبه بالضم » ( و قبل بالفتح ) فریفته و سخره ، سحری گوید .

تن خویشتن سغبه دونان کنند      ز دشمن تحمّل زیونان کنند

و ظهیر گوید ،

دلی که سغبه این زال مشوه گر باشد . . . [ فرهنگ رشیدی - ( بنقل از حواشی آقای محبتی  
مینوی بر نامه تسر ، ص ۶۲ - ۶۳ ) ] .

(۳) پ ۱ « و خلق او را به بی دینی دعوت کرده است » ( بجای « و او دعوت خلق بی دینی

میکرد » ) . ( ۴ ) پ ۱ « مذهب » ( بجای « دعوت » ) . ( ۵ ) پ ۱ « آن را » ( بجای ،

« او را » ) . ( ۶ ) پ ۱ « ولی نادان و بامادان » ( بجای « و نادان و دانا » ) .

بقیه حاشیه صفحه قبل .

منتصف جادی الآخر [ کذا ] سنه سبع عشر و سبعمائة « اینجا بعلامت آ از این نسخه ذکر میشود ، و نسخه دیگر که تاریخ کتابت ندارد ، چنانکه از قرأتین مینماید ، نیز قدیمی است و ظاهراً در حدود زمان نسخه آ و یاکمی بعد از آن نوشته شده و اینجا بعلامت پ از آن ذکر میگردد .

در نقل بیشتر قسمتهای منقول از این کتاب نسخه آ اساس قرار داده شده و اختلافاتی که نسخه پ در عبارت با این نسخه دارد بعنوان نسخه بدل در حاشیه ذکر گردیده و در نقل بعضی قسمتها ، یعنی آنچه که از باب شانزدهم از قسم چهارم نقل شده ، نسخه پ که عبارتهای آن روشن تر و واضح تر است اساس قرار داده شد و اختلاف عبارات نسخه آ بعنوان نسخه بدل ذکر گردید . و بیشتر رسم الخطهای دو نسخه مزبور در نقل مراعات شده است .

(۲) نورالدین ( یاسدیده الدین ) محمد بن محمد بن یحیی بن طاهر بن عثمان العوفی البخاری الحنفی از خلاء اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری بوده است ( برای اطلاع از احوال و آثار عوفی مقدمه ملائمه فقیه محمد قزوینی بر جلد اول لایب الالباب ، که در سنه ۱۹۰۶ م . در لیدن طبع و نشر شده است ، ص ۱۳۰ - ۱۳۱ ) و کتاب محمد نظام الدین درباره جوامع الحکایات ، که ذکر آن گذشت ، دیده شود ) .

(۳) قول مقدسی در این باب . بنقل از کتاب او ، یعنی البدیه و التاریخ ، در ص ۱۴۰

ص ۱۶ - ۱۸ همین کتاب مندرج است .

ساختند (۱) و بدان (۲) تمسک نمودند و اکنون آن جماعت را که بدان مذهب باطل ایمان آرند (۳) باطنی خوانند.

### حکایت

و مؤلف کتاب می گوید (۴) در کتابی که آنرا **أغراض السياسة** (۵) خوانند چنین مطالعه افتاده است که هانی در عهد بهرام هرمز در آمد و نقاشی کامل و مهندسی دانا بود و بشزیر (۶) خلق را بفریفت و کبشی (۷) بد در میان خلائق (۸) بدید آورد و خلاصه سخن او آن بود که گفتی (۹) کی (۱۰) روح که در بدن آدمی زاده مجسور است وی از آن عالم است و اینجا در (۱۱) بدن مجسوس است و مقهور (۱۲) جناتک مرغ در قفس افتد (۱۳) و پیوسته خود را بر قفس می زند (۱۴) تا کی خلاص یابد او نیز پیوسته مترسد و منتظر است (۱۵) تا کی باشد که آن قفس بگشایند تا بهار و مقصد خود رود و اکنون جهد در آن باید کرد تا آدمی خود را چنان سازد که (۱۶) هر چند زودتر روح صافی او از کدورت (۱۷) نفس جافی (۱۸) خلاص یابد و بدین تمویه و تزویر خلق (۱۹) را بفریفت و گفتی (۲۰) مردن به از زیستن (۲۱) و حیوة عاریتی اصلی ندارد (۲۲) چون (۲۳) خبر او بهرام بردند (۲۴) باحضار او مثال داد (۲۵) چون پیش تخت او

- (۱) پ : « کردند » (بجای : « ساختند ») . (۲) پ : « بر آن » (بجای : « بدان ») .  
 (۳) پ : « آرد » (بجای : « آرند ») . (۴) پ در اینجا : « کی » اضافه دارد . (۵) پ : «  
 أغراض الرياسة في أغراض السياسة » (بجای : « أغراض السياسة ») .  
 (۶) پ در اینجا : « خود » اضافه دارد . (۷) پ در اینجا : « بخلق » اضافه دارد .  
 (۸) پ : « خلق » (بجای : « خلائق ») . (۹) پ : « گفتم » (بجای : « گفتی ») .  
 (۱۰) پ در اینجا : « آن » اضافه دارد . (۱۱) پ : « در این » (بجای : « در ») .  
 (۱۲) پ : « مجسوس و مقهور است » (بجای : « مجسوس است و مقهور ») . (۱۳) پ :  
 « باشد » (بجای : « افتد ») . (۱۴) پ : « پیوسته بر درجهاء قفس می زند » (بجای :  
 « و پیوسته خود را بر قفس می زند ») . (۱۵) پ : « منتظر و مترسدست » (بجای : « مترسد  
 و منتظرست ») . (۱۶) پ کلمه « که » را ندارد . (۱۷) در اصل : « کدورت » . (۱۸) پ  
 در اینجا : « خود » اضافه دارد . (۱۹) پ : « خلقی » (بجای : « خلق ») . (۲۰) پ :  
 « می گفت » (بجای : « گفتی ») . (۲۱) پ در اینجا : « است » اضافه دارد . (۲۲) پ در اینجا  
 « و این تمویهات می گفت » اضافه دارد . (۲۳) پ کلمه « چون » را ندارد .  
 (۲۴) پ در اینجا : « بهرام » اضافه دارد . (۲۵) پ در اینجا : « و » اضافه دارد .

آمد (۱) گفت : سخن (۲) بگوی مانی همچنین (۳) فصول تقریر کرد بهرام گفت :  
جگوئی حیوة بهتر یا وفات (۴) ؟ گفت : وفات (۵) گفت : ما بقول تو کار کنیم (۶)  
چون نزدیک تو (۷) وفات تو بر حیوة راجح است ترا رنجه ندارم و بدوزخ فرستم (۸)  
در حال بفرمود تا او را بردار کردند و ماده حیوة (۹) او منقطع شد .

ورق 66<sup>b</sup> نسخه آ (= ورق 70<sup>b</sup> نسخه ب - « بساب بنجم از قسم اول » در  
« ذکر خلافت امیرالمؤمنین المعتمد (۱۰) » ) :

### حکایت

و از معظمت وقایع که در عهد معتمد افتاد خروج بابک حلیمی (۱۱) بود و او  
زندیق بود و خدای عز و جل را یانکار کردی و بحلال و حرام ایمان نداشتی و امر و  
نهی را حق ندانستی و گفته اند او را بذر بدید نبود و ماذر او زنی يك چشم بود (۱۲) از  
دیبهها [ آذربایجان (۱۳) ] و ماذر او یکدیه (۱۴) او را می بریزد (۱۵) تا آنگاه که بحد  
بلوغ رسید و یکی از اهل آن دیه او را با جارت گرفت (۱۶) ناستوران بجرامی بُرد (۱۷)  
گویند روزی ماذر او (۱۸) برای او طعام (۱۹) برده بود او را دید در زیر درختی خفته

(۱) پ : « بایستاد » ( بجای : « آمد » ) . (۲) پ در اینجا « خویش » اضافه دارد .

(۳) پ : « همین » ( بجای : « همچنین » ) . (۴) پ : « چه گوئی حیوة تو بهتر یا وفات تو »

( بجای : « جگوئی حیوة بهتر یا وفات » ) . (۵) پ : « گفت : روح من از وفات من »

( بجای : « گفت : وفات » ) . (۶) پ در اینجا « و » اضافه دارد .

(۷) پ : « نزدیک تو » را ندارد . (۸) پ در اینجا « پس » اضافه دارد .

(۹) پ : « شَر » ( بجای : « حیوة » ) . (۱۰) پ : « المستعصم » ( بجای : « المعتمد » )

که بدون شک غلط است . (۱۱) در هر دو نسخه مذکور چنین است و شاید محرف

« خرمی » باشد . (۱۲) پ : « و ماذر او زنی يك چشم » ( بجای : « و ماذر او زنی

يك چشم بود » ) . (۱۳) پ : « آذربایگان » ( بجای : « آذربایجان » ) و بعد از

این کلمه عبارت « و گفته اند مردی از متوطنان سواد عراق با وی بسفاح نزدیک کرد و بابک

از وی متولد شد » را اضافه دارد . (۱۴) پ در اینجا « و بعل » اضافه دارد .

(۱۵) پ : « می بروریدی » ( بجای : « می برورذ » ) . (۱۶) پ : « بگرفت » ( بجای :

« گرفت » ) (۱۷) پ : « تا ستوران او را بجرا برد و او هر روز ستورانرا بجرا بردی »

( بجای : « ناستوران بجرا می بُرد » ) . (۱۸) پ : « و گویند ماذر او روزی » ( بجای : « گویند

روزی ماذر او » ) . (۱۹) پ در اینجا « او » اضافه دارد .

و مویهای اندام وی بر خاسته (۱) و از بن هر مویی قطره (۲) خوب می جکیزد و در آن کوه حائفه بودند از خرم دینان و زنداقه و ایشان را دو رئیس بود (۳) یکی را نام جاویدان (۴) و دیگر را عمران ....

ورق 212<sup>b</sup> نسخه آ (= ورق 250<sup>a</sup> - 250<sup>b</sup> از نسخه پ \* باب هشتم از قسم سوم \* در قسمت \* در ذکر جماعتی که دعوی بیغامبری کردند \* ) :

و دیگر از مبطلان که دعوی نبوت کردند هانی حسن (۵) بود و او را تبع بسیار بود و مولد او از بابل بود (۶) و دعوی او بیشترین (۷) در علم نقاشی بود (۸) و یکی از کمال علم او آن بود که (۹) یکتای (۱۰) حریر باز کشیدی که (۱۱) طول آن بیست گز بودی پس قلم (۱۲) بر گرفت و دایره (۱۳) بکشیدی و بر کار بر آن (۱۴) نهادی و بگردانیدی یک ذره تفاوت نبودی (۱۵) و او تا کرد قارون حکیم بود و احکام ترسایان و مغان (۱۶) نکو (۱۷) دانستی پس در روز کار شاپور اردشیر برون آمد و دعوی بیغامبری کرد و گفت : بیان علم و حکمت و ارسال در هر عهدی آفریدگار

(۱) پ : « بیای خاست » ( بجای : « برخاسته » ) . (۲) پ : « هر موی قطره » ( بجای :

« هر مویی قطره » ) . (۳) پ در اینجا « هر دو را با یکدیگر خصوصیت بود » اضافه دارد .

(۴) پ : « یکی را جاویدان نام بود » ( بجای : « یکی را نام جاویدان » ) .

(۵) پ کلمه « حسن » را ( که شاید جبین یا جبینی باشد ) ندارد . (۶) پ در اینجا « از دهمی کی

آزرا اردیو خوانند از شهر لونا » اضافه دارد ( اردیو ظاهراً همان اردینو است که

در الآثار الباقیه آمده ، و بنقل از کتاب مزبور در س ۲۰۵ س \* این کتاب مذکور میباشد ،

و شاید یکی از دو شکل این کلمه مصحف دیگری باشد و یا اینکه هر دو شکل تصحیف کلمه ای

دیگر میباشد ، ولونا شاید حرف کوئی باشد که یکی از نواحی بابل است ) .

(۷) پ : « بیشتر » ( بجای : « بیشترین » ) . (۸) پ در اینجا « و او را در آن علم مهارتی

بکمال بود » اضافه دارد . (۹) پ : « کی » ( بجای : « که » ) .

(۱۰) پ : « یکتا » ( بجای : « یکتای » ) . (۱۱) پ : « کی » ( بجای : « که » ) .

(۱۲) پ : « قلمی » ( بجای : « قلم » ) . (۱۳) پ : « خطی » ( بجای : « دایره » ) .

(۱۴) پ : « آنجا » ( بجای : « آن » ) . (۱۵) پ : « نکردی » ( بجای : « نبودی » ) .

(۱۶) پ در اینجا « و ثویان » اضافه دارد . (۱۷) پ : « نکو » ( بجای : « نکو » ) .

عالم جل و علا بیکی از فرشتگان (۱) خود (۲) مخصوص گرداند و در عهد گشتاسب (۳) فرودشت را بزمین فرستاد و در عهدی دیگر (۴) عیسی را بزمین عرب (۵) و درین وقت مرا به پیغامبری بشما فرستاد و گفت نور و ظلمت قدیم است و کشتن حیوان حرام است (۶) و درویشی به از توانگری (۷) و دیگر گفت (۸) که ذخیره حرامست و شاید زیادت از قوت (۹) يك روز (۱۰) نهادن (۱۱) و زیادت از لباس يك سال نشاید (۱۲) و زیادت از يك زن داشتن حرام بود و عشر ملك بصدقه (۱۳) دادن واجب است و سبع عمر روزه داشتن و سفر بیوسته کردن از برای دعوت نه از برای تجارت و با دوستان مواسا کردن (۱۴) و چند کتاب را تصنیف کرد چون حمله (۱۵) بر حروف ابجد نهاد (۱۶) و کتاب شایر قان و کنز الاخبار (۱۷) و سفر الاسرار و چنین دعوی می کرد که من آنکم (۱۸) که عیسی (۱۹) وعده داده است (۲۰) من ختم بیقمبرانم و آنج عیسی (۲۱) فرمود من شارح آنم (۲۲) چون شایور از حال آگاه (۲۳) شد او را

- (۱) پ ، «فرستادگان» (بجای ، «فرشتگان» ) . (۲) پ ، «خویش» (بجای «خود» ) .  
 (۳) پ ، «گشتاسب» (بجای ، «گشتاسب» ) . (۴) پ ، «دیگر» (بجای «دیگر» ) .  
 (۵) پ کلمه «فرستاد» را اضافه دارد . (۶) پ ، « و رنجایین درویشان و جانوران حرام » (بجای حرام است ) . (۷) پ در اینجا « و قمع حرص و شهوت و نفس دنیا و زهد همچنین نیکوست » اضافه دارد . (۸) پ ، « و دیگر از ناموسها او آن بود که گفت » (بجای « و دیگر گفت » ) . (۹) پ ، « قوت » (بجای « قوت » ) . (۱۰) پ ، « يك روزه » (بجای ، « يك روز » ) . (۱۱) پ کلمه « نهادن » را ندارد . (۱۲) پ ، « و لباسی که يك سال کفایت باشد » (بجای « و زیادت از لباس يك سال نشاید » ) . (۱۳) پ ، « و صدقه » (بجای ، « صدقه » ) . (۱۴) پ در اینجا « و باران بسیار گرفتن » اضافه دارد . (۱۵) پ ، « حمله » [ که ظاهراً معرّف « حمله » است ] (بجای ، « حمله » ) و بعد از این کلمه « که » اضافه دارد . (۱۶) پ ، « نهادن است بر بیست و دو حرف » (بجای ، « نهاد » ) . (۱۷) پ در اینجا « و سفر الجایزه » ( که ظاهراً معرّف « سفر الجایزه » است ) اضافه دارد . دکتر محمد نظام الدین در کتاب خود ، که ذکر آن گذشت ، کتابهای مالی و بر حسب نسخی که در دست داشته و اساس کار خود قرار داده چنین ذکر میکنند : **انجیل و شایورگان و سفر الاسرار و سفر الجایزه و کنز الاخبار** . (۱۸) پ ، « آن فارقلیطم » (بجای ، « آنکم » ) . (۱۹) پ در اینجا « علیه السلام » اضافه دارد . (۲۰) پ ، « بقدم او بشارت داد و » (بجای ، « و به داده است » ) . (۲۱) پ در اینجا « علیه السلام » اضافه دارد . (۲۲) پ در اینجا « و » اضافه دارد . (۲۳) پ ، « از حال او آگاه » (بجای ، « از حال آگاه » ) .

از مملکت خود (۱) برون (۲) کرد (۳) و از زمین هندوستان بکشمیر (۴) و تبت رفت (۵) و اهل تبت و ترکستان او را قبول کردند و (۶) بنات ساخت و بتصویر و تزویر (۷) ایشان (۸) را از راه بُرد و در (۹) کوهها [آنها] (۱۰) بسیار بگشت (۱۱) و بیکجای (۱۲) قرار نمی گرفت و در اثنای این سیر (۱۳) وقتی بشکاف (۱۴) کوهی رسید (۱۵) که در تنه (۱۶) آن کوه آبها [آنها] روان و فضایی فسیح بود (۱۷) و مدخل آن تنگنایی دارد پس آن موضع را اختیار کرد و یکساله طعام خود (۱۸) در آنجا برد جنانك هیچ کس ازو (۱۹) خبر نبود پس يك روز اصحاب خود را گفت من بآسمان خواهم رفت (۲۰) و يك سال آنجا خواهم بود (۲۱) چون سر سال شد (۲۲) بفلان (۲۳) روز باید که شما در بای فلان کوه (۲۴) جمع شوید و اسبی بیارید تا من بیایم و از مراسم دین و محاسن شریعت (۲۵) خود شما را اعلام دهم پس (۲۶) ناگاه بدان غار در شد و مقام

- (۱) پ: «خویش» (بجای «خود»). (۲) پ: «بیرون» (بجای «برون»). (۳) پ: کلمه «کرد» را ندارد و عبارت: «و گفت هرگاه که تو در مملکت من آیی من ترا هلاک کنم» را اضافه دارد. (۴) پ: «بطریق کشمیر» (بجای «بکشمیر»). (۵) پ: کلمه «رفت» را ندارد. (۶) پ: در اینجا «به هندوستان» اضافه دارد. (۷) پ: «تزویر» [که شاید محرف «تزریق» باشد] (بجای «تزویر»). (۸) پ: در اینجا «خلق» اضافه دارد. (۹) پ: در اینجا «راه چین» و «اضافه دارد». (۱۰) پ: «او» (بجای «آنها»). (۱۱) پ: «میگشت» (بجای «بگشت»). (۱۲) پ: «و بر يك جای» (بجای «و بیکجای»). (۱۳) پ: «سیر». (۱۴) پ: «بشق» [که شاید نصیف «بشق» باشد] (بجای «بشکاف»). (۱۵) پ: در اینجا «و معلوم کرد» اضافه دارد. (۱۶) پ: «در سج» [که شاید «در تبخ» باشد] (بجای «در تنه»). (۱۷) پ: «فضائی فسیح و آبها روان است» (بجای «آنها» [روان و فضائی فسیح بود]). (۱۸) پ: «و حمله کرد تا یکسال طعام و ملبس خود» (بجای «و یکساله طعام خود»). (۱۹) پ: «و جنانك هیچ کس را از او» (بجای «جنانك هیچ کس ازو»). (۲۰) پ: در اینجا «و خدای عزوجل مرا خوانده است» اضافه دارد. (۲۱) پ: در اینجا «و» اضافه دارد. (۲۲) پ: «بود» (بجای «شد»). (۲۳) پ: «فلان» (بجای «فلان»). (۲۴) پ: «بر در آن غار» (بجای «در بای فلان کوه»). (۲۵) پ: «و از مراسم دین و محاسن شریعت» (بجای «محاسن شریعت»). (۲۶) پ: در اینجا «او» اضافه دارد.

ساخت (۱) و درجی بزرگ بشکل کفندی طومار (۲) مهیا کرده بود که (۳) در تنگی و صفا [۴] بیاض (۴) پیوست (۵) بیضه مرغ مانده بود (۶) پس در آن (۷) صورتها [۸] عجیب (۸) نقش (۹) کرد (۱۰) و در مدت يك سال آنرا برداشت (۱۱) و بهمان وقت ميعاد (۱۲) آن درج (۱۳) در دست گرفت (۱۴) و برون آمد (۱۵) و گفتن بخدمت و درگاه (۱۶) خدای آسمان بودم (۱۷) مرا فرمود تا احکام او را قایم کنم (۱۸) و این کتاب خداست (۱۹) چون خلق آنرا بدیدند و همگان از مثل آن عاجز بودند باور داشتند و تصدیق کردند (۲۰) و آنرا ارتکاب مانی (۲۱) خواندند و آنرا (۲۲) در میان خزائن پادشاه چین هنوز باقی است (۲۳) و چون در آن بلاد کار او (۲۴) و مقصود او بحصول پیوست آرزوی وطن اصلی و اشتیاق خانه (۲۵) او را در حرکت آورد روی بولایت خود آورد (۲۶)

- (۱) پ ۱ و بدانجا که فوت یکسال راست کرده بود و مهیا گردانیده پیوست (بجای ۱ و مقام ساخت ۱) . (۲) پ کلمه طومار را ندارد . (۳) پ کلمه که را ندارد . (۴) پ ۱ و صفا و بیاض و ساعد (بجای ۱ و صفا [۴] بیاض ۱) . (۵) پ در اینجا کلمه میانه اضافه دارد . (۶) پ ۱ میمانست (بجای ۱ مانده بود ۱) . (۷) پ ۱ و در آن درج (بجای ۱ پس در آن ۱) . (۸) پ ۱ عجب (بجای ۱ عجیب ۱) . (۹) پ کلمه نقش را ندارد . (۱۰) پ در اینجا ۱ و صورت هرچنانیتی و عقوبت آن جنایت بر آن نقش کرده اضافه دارد . (۱۱) پ ۱ آنرا برداشته گردانیده و تمام کرده (بجای ۱ آنرا برداشت ۱) . (۱۲) پ ۱ بهمان وقت که ميعاد او بود برون آمد و (بجای ۱ بهمان وقت ميعاد ۱) . (۱۳) پ در اینجا ۱ تصور اضافه دارد . (۱۴) پ ۱ گرفته (بجای ۱ گرفت ۱) . (۱۵) پ جمله برون آمد را ندارد . (۱۶) پ ۱ و درگاه را ندارد . (۱۷) پ در اینجا ۱ و اضافه دارد . (۱۸) پ ۱ گردانم (بجای ۱ کنم ۱) . (۱۹) پ در اینجا ۱ و اضافه دارد . (۲۰) پ ۱ لاجرم او را تصدیق کردند (بجای ۱ باور داشتند و تصدیق کردند ۱) . (۲۱) پ ۱ نامی (بجای ۱ مانی ۱) . (۲۲) پ ۱ و آن (بجای ۱ و آنرا ۱) . (۲۳) پ ۱ در میان خزینه پادشاهان چین تا درین وقت باقی مانده است و بیشترین اهل چین و بعضی از هندوستان دین او قبول کردند (بجای ۱ در میان خزائن پادشاه چین هنوز باقی است ۱) . (۲۴) پ در اینجا ۱ ساخته شد اضافه دارد . (۲۵) پ در اینجا ۱ و جایگاه اضافه دارد . (۲۶) پ ۱ تا روی بولایت عجم نهاد (بجای ۱ روی بولایت خود آورد ۱) .

و گمان برد که (۱) آج او را در (۲) لرکستان میسر شد (۳) جای دیگر همان بشود (۴) و در مدت غیبت او اردشیر پادشاه بود و او در گذشته بود و هرگز بر او بجای او بود و او نیز در گذشته (۵) چون (۶) هائی بزمین عجم آمد (۷) خلق را دعوت کردن گرفت بهرام او را بخواند و گفت توجه ملت داری و اعتقاد تو چیست ؟ او همین بیان کرد (۸) که درویشی بهتر از توانگری و روح انسان در قفس کالبد محبوس است (۹) چون نفس منقطع شود آن مرغ از این قفس خلاص یابد (۱۰) بهرام گفت مرگ بهتر از زندگانی بود (۱۱) گفت بلی (۱۲) مرگ آدمی را بحیوة جاودانی رساند و این حیوة قانی است (۱۳) بهرام گفت بس مرگ تو بهتر از زندگانی تو (۱۴) و مابقول تو کار خواهیم کرد و روح ترا از (۱۵) تن تو خلاص خواهیم داد (۱۶) و گفت تو با جدّ من عهد کردی که (۱۷) درین ولایت نیایم (۱۸) بس بفرمود تا او را پوست بکشیدند و (۱۹) بر کاه صکردند و مدّتی (۲۰) بر در سرای (۲۱) بیاویخت و آتش فساد او فرو

- (۱) پ در اینجا « هر » اضافه دارد . (۲) پ در اینجا « زمین » اضافه دارد .  
 (۳) پ ، « شود » ( بجای « شد » ) . (۴) پ ، « جایی دیگر همان میسر گردد » ( بجای « جای دیگر همان بشود » ) . (۵) پ ، « و هرگز بر او بجای او بود و او نیز در گذشته بود » ( بجای « و هرگز بر او بجای او بود و او نیز در گذشته » ) .  
 (۶) پ ، « و چون » ( بجای « چون » ) . (۷) پ در اینجا « و » اضافه دارد .  
 (۸) پ ، « او اعتقاد خود بیان کرد » ( بجای « او همین بیان کرد » ) .  
 (۹) پ ، « در قفس محبوس است » ( بجای « در قفس کالبد محبوس است » ) .  
 (۱۰) پ ، « آن مرغ از این قفس و آن عزیز از این زندان خلاص یابد » ( بجای « آن مرغ از این قفس خلاص یابد » ) . (۱۱) پ ، « بس بهرام گفت پیش تو مرگ بهتر از زندگانی است » ( بجای « بهرام گفت مرگ بهتر از زندگانی بود » ) . (۱۲) پ کلمه « بلی » را ندارد . (۱۳) پ ، « و این حیوة قانی مشوبست بهواها و شهوتها » ( بجای « و این حیوة قانی است » ) . (۱۴) پ ، « نیست » ( بجای « تو » ) . (۱۵) پ در اینجا « زندان » اضافه دارد . (۱۶) پ ، « دهم » ( بجای « خواهیم داد » ) .  
 (۱۷) پ ، « و نه تو با جدّ من عهد کرده بودی که هرگز » ( بجای « و گفت تو با جدّ من عهد کردی که » ) . (۱۸) پ در اینجا « و گر آیم مرا سباست کن » اضافه دارد .  
 (۱۹) پ در اینجا « پوست او » اضافه دارد . (۲۰) پ در اینجا « مدید » اضافه دارد .  
 (۲۱) پ در اینجا « خویش » اضافه دارد .



نشت (۱) و آن دروازه که از حد فیثابور بود آنرا تا با کتون (۲) باب مانی خوانند (۳). ورق ۳۳۷ نسخه ب (= ورق ۲۷۴ نسخه آ - باب شانزدهم از قسم چهارم در بیان مالک و مسالک و ورود و جروم و در قسمت « فی ذکر چین و أهلها »):  
 و یکی از عادات أهل چین است (۴) کی ایشان (۵) غریبانش را در شهر خود نگذارند  
 و اگر بهیمنی غریبی آنجا روز یا بتجارت یا بسفارت (۶) چون غرض او (۷) بحصول بیوندد  
 او را عذر خواهند تا بروذ (۸) و این سنتی است کی مانی نهاد است چه چنان در دلهای  
 ایشان اعتقاد مذهب سریه (۹) را راسخ گردانید ترسید کی نباید کی عالمی آنجا رسد  
 و فساد و بطلان آن مذهب با ایشان تقریر کند آن سنت بنهاد کی هیچ بیگانه را  
 باید کی در ولایت خود راه ندهید (۱۰).

و صورت کیری بقلم انگبخته (۱۱) و غیر آن در مذهب ایشان عبادت و مانی (۱۲)  
 ایشان را بدان فرموده است و مقرر (۱۳) کرده بقول فلاسفه کی ایشان گویند کی (۱۴)  
 فلسفه آنست کی اقتدا کنند (۱۵) بافعال خدای تعالی بحسب طاقت انانیت (۱۶).

- (۱) ب « و آتش او فرو مرد » (بجای « و آتش فساد او فرو نشت »).  
 (۲) ب « و آن دروازه که او در آنجا آویخته بود در حد فیثابور تا با کتون او را » (بجای «  
 و آن دروازه که از حد فیثابور بود آنرا تا با کتون »).  
 (۳) ب در اینجا « و الله » [که ظاهراً مخفف « و الله اعلم » است] اضافه دارد. (۴) آ « آنست »  
 (بجای « است »). (۵) آ « که » (بجای « کی ایشان »).  
 (۶) آ « و اگر غریبی سفر بتجارت آنجا روز » (بجای « و اگر بهیمنی غریبی آنجا روز  
 یا بتجارت یا بسفارت »). (۷) آ « کلمه » او « را ندارد ». (۸) آ « و روانه کنند »  
 (بجای « تا بروذ »). (۹) شاید مخفف « تنویه » باشد. (۱۰) آ « از و این سنتی است... »  
 تا « در ولایت خود راه ندهید » را ندارد. و مأخذ این مطلب ظاهراً کتاب **طبایع الحیوان**  
 تألیف شرف الزمان طاهر مروزی طیب میباشد که بنقل از **أبواب فی الصین والترک والهند**  
**منتخبه من کتاب طبایع الحیوان** در ص ۲۳۹ س ۲ - ۱ این کتاب مندرج است.  
 (۱۱) آ « بصورت کردی تعلیم انگبخت » (بجای « و صورت کیری بقلم انگبخته »).  
 (۱۲) آ « بانی » (بجای « مانی »). (۱۳) آ « مقرر » (بجای « مقرر »).  
 (۱۴) آ « که ایشان گویند » (بجای « کی ایشان گویند کی »). (۱۵) آ « که اقتدا کنند »  
 (بجای « کی اقتدا کنند »). (۱۶) آ « انانیت » (بجای « انسانیت »). مأخذ این  
 مطلب (یعنی « و صورت کیری بقلم انگبخته... الخ ») نیز ظاهراً **طبایع الحیوان** مذکور است  
 که بنقل از کتاب **أبواب فی الصین** در ص ۲۳۹ س ۶ - ۷ همین کتاب مندرج میباشد.

ورق 337<sup>a</sup> پ [سورق 247<sup>b</sup> نسخه T (ایضاً باب شانزدهم از قسم چهارم...):  
 و جلگی اهل جین بر کیش مالی اند بخلاف ما (۱) و معرك (۲) کی (۳) ایشان  
 بعضی آفتاب پرستند و بعضی ترسانند (۴) ....

---

(۱) آ ، «ما» (بجای «ما») [که شاید مُحرّف «قنای» باشد] . (۲) آ ، «و معرك» و ؛  
 [که شاید مُحرّف «نفر» باشد] ندارد . (۳) آ ، «دو» (بجای «کی») . (۴) چنانکه گفته شد  
 در «آنچه از باب شانزدهم از قسم چهارم نقل گردیده است نسخه پ اساس قرار داده شده .

# ۱۸۵

کتاب

تاریخ جهانگشای<sup>(۱)</sup>

تألیف

علاءالدین عطا ملک بن بهاءالدین محمد بن محمد الجوینی<sup>(۲)</sup>

در سنه ۶۵۸ هجری

ج ۱ ص ۴ (در دیباچه) :

و زبان و خط ایفوری را فضل و هنر تمام شناسند ...

ج ۱ ص ۱۷ (در قسمت \* ذکر قواعدی که چنگز خان بعد از خروج نهاد و یاساها که فرمود \* ) :

و چون اقوام قاتل را خطی نبوده است بفرمود تا از ایفوران کودکان منولان خط در آموختند و آن یاساها و احکام بر طوامیر ثبت کردند ...

ج ۱ ص ۴۳ - ۴۵ (در قسمت \* ذکر نسب ایلی قوت و بلاد ایفور بر موجب زعم ایشان \* ) :

و سبب بت پرستی ایفوران آن بودست که در آن وقت ایشان علم سحر می دانستند که داندگان آن حرفت را قامان<sup>(۳)</sup> می گفته اند و درین عهد در میان

---

(۱) از طبعی که باهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی در سه جلد در سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۷ و ۱۹۲۷ م در لیدن منتشر شده است نقل گردیده و هلامتهای نسخه بدلهای آن نیز بکار رفته (برای اطلاع از خصوصیات کتاب جهانگشای مفتی مسیح آن دیده شود) .

(۲) برای اطلاع از ترجمه حال عطا ملک مفتی مرحوم قزوینی بر جهانگشای (ص ۲-آمو) دیده شود .

(۳) چ : قاما آن .

مغولان قومی که ابنه (۱) برایشان غالب میشود و اباطیل میگویند و دعوی میکنند که شیاطین مسخر ماست و از احوال اعلام میدهند و از چند کس تفحص رفته است میگویند که ما شنیدیم که ایشان را شیاطین بر وزن خرگاه می آیند و با ایشان سخن میگویند و ممکن است که ارواح (۲) شریره را با بعضی از ایشان الفتی باشد و اختلافی (۳) کند و قوت عمل آن جماعت وقتی است که در آن ساعت اطفای شهوت طبیعی کرده باشند از منفذ براز فی الجمله این جماعت را که ذکر رفت قام (۴) میخوانند و چون مغولان را علمی و معرفتی نبوده است از قدیم باز تتبع سخن قلمان (۵) می کرده اند و اکنون پادشاهزادگان را بر کلام و دعاوی ایشان اعتمادست و در وقت ابتدای کلری و مصلحتی تا با منجمان موافقت ایشان نیفتد امضای هیچ کار نکنند و بیمار را هم برین صفت (۶) معالجت نمایند و در ختای بت پرستی (۷) بوده است رسولی بنزدیک خان (۸) فرستاده است (۹) و توفیان (۱۰) را خواسته چون آمده اند هر دو قوم را در موازات یکدیگر بداشته اند تا هر کس که غالب شود مذهب او اختیار کنند توفیان (۱۱) قراعت کتاب خود را فوم (۱۲) گویند و فوم (۱۳) مغولان کلام ایشان است مشتمل بر اباطیل حکایات و روایات و مواعظ نیک که موافق شرایع و آدیان هر آبیب است در ضمن آن موجودست از احتراز از ایذا و ظلم و امثال این و مجازات سیئات باحسان و اجتناب از ایذای حیوانات و غیر آن و عقاید و مذاهب ایشان مختلف است اما غالب

(۱) آ، ا، ت، ج، آ، پ ندارد. (۲) آ، ج، از ارواح، ۵، بعضی از ارواح.  
 (۳) ج، اختلافی، پ، اختلافی. (۴) ج، قاماآن. (۵) ج، قاماآن. (۶) آ، صف، پ.  
 صفت، ۵، ۵، صنعت. (۷) یعنی کیش بت پرستی، یا مصدره است نه تنکیر. (۸) یعنی پادشاه ختای.  
 (۹) یعنی بو تو خان رسولی بنزد پادشاه ختای فرستاد و توفیان یعنی کهنه کیش بت پرستی را خواست و ایشان را با قلمان بمناظره انداخت. (۱۰) آ، موفیان، پ، ج، توفیان، ۵، ۵، توفیان در جوع کنید بس. ۱۰ (حاشیه ۱ ص ۱۰ درباره این کلمه چنین است، پ، و، توفیان، ج، توفیان، ۵، توفیان آ، توفیان، ۵، توفیان، این کلمه مکرر درین کتاب استعمال شده است و بمعنی کشیش بت پرستان است، رجوع کنید به حواشی مسبو بلو شیه بر جوامع التواریخ ص ۲۱۴).  
 (۱۱) کذا فی جیب الشیخ.

برشان مذهب حلولی مشابهت دارد میگویند این خلق پیشتر ازین بچندین هزار سال بودم اند هر کس که امور خیر کرد و عبادت مشغول بود ارواح ایشان بنسبت افعال ایشان درجه یافته است از درجه پادشاهی یا امیری یا رعیتی یا درویشی و آن جماعت که فسق و فجور و قتل و نهمت (۱) و ابدنای خلق کردم اند ارواح ایشان بعشرات و سباع و بهایم حلول گردست و بدان سبب معتب اند لیکن غلبه جهل راست یقولون ما لا یفعلون، چون قوم بعضی خوانده اند قامان (۲) بر جای خشک گشتند و بدین سبب مذهب بت پرستی گرفتند و اکثر اقوام تتبع نمودند، و آن بت پرستان که در طرف مشرق اند هیچ قوم ازیشان متمصب تر نیست و بعضی تر (۳) اسلام را، و یوقو (۴) خان در کامرانی روزگار می گذاشت تا بوقت آنک در گذشت، و این اکذیب از مطلق اند کی و از صد یکی است که ثبت اقتاد غرض تقریر جهل و حماقت آن طائفه است....

ج ۱ ص ۷۶ :

(در ذکر استخلاص بخارا) :

و اشتقاق بخارا از بخار است که بلغت مغان مجمع علم باشد و این لفظ بلغت بت پرستان ایغور و ختای نزدیکست که معابد ایشان که موضع بتان است بخارا گویند.

ج ۱ ص ۱۱۴ :

و بر سبیل علامت بخط ایغوری التمیای دادند و از برلیغ چنگو خان سوادى بدادند....

ج ۱ ص ۱۳۶ :

سه کس را از اوساط الناس بدین اسمی بنزدیک ایشان فرستادند تا علوفه و اندک خدمتی ایشان را ترتیب می کرد بخط ایغوری متکوبی بداد و وصیت کرد تا هر کس را که رسد علوفه دهند و دیوار خراب کنند...

(۱) پ د ه، نسبت، ج، نهب، (۲) ج، قلما آن، (۳) آ، مشغول، ج، ندارد.

(۴) آ، پ، یوقو، ج، یوقا.

# ۱۸۶

نظام التواريخ<sup>(۱)</sup>

تألیف

بیضاوی<sup>(۲)</sup>

(متوفی در سنه ۶۸۵ هـ . ق .)

ص ۲۷ :

## بهرام بن هرمزد

چون بهرام پادشاه شد شیعه مالی را معزز و مکرم داشت و بخودشان نزدیک گردانید تا مالی بر وی واقع شد<sup>(۳)</sup> و بر وی آمد و او را ترحیبی تمام میکرد تا اتباع او را جمله بدست آورد آنکاه علما حاضر کرد تا با مالی بحث کردند منهزمش گردانید<sup>(۴)</sup> و کفر او مبتین گشت و توبه براو واقتضای عرض کردند ایشان قبول نکردند پس بفرموده تا پوستش بیرون کردند و بکاه درآگندند و بیاویختند و نایبان بفرموده تا مصریان<sup>(۵)</sup> را هلاک کردند و از ایشان هر که دعوت کرده بود در زندان محبوس کردند و مذهب او بکلی از آن طرف قطع شد و چنین گویند که اثر او در چین مانده است ....<sup>(۶)</sup>

- 
- (۱) بیضاوی ، این کتاب مختصر را ، چنانکه خود در مقدمه آن گوید در سنه ۶۷۴ هـ . ق . تألیف کرده است . در اینجا از طبعی که در سنه ۱۳۱۴ هـ . ش . در طهران منتشر شده است نقل گردیده .
- (۲) ابوالخیر ناصرالدین عبداللّه بن عمر بن محمد بن علی معروف بخاضی بیضاوی از فقیهان و مفسران و دانشمندان بزرگ قرن هفتم هجری است . بیضاوی در سنه ۶۸۵ هـ . ق . در قهریز وفات کرده است (برای ترجمه احوال بیضاوی و سراج آن و آثار او معجم المطبوعات ج ۱ ص ۶۱۶ - ۶۱۸ دیده شود) . (۳) در اصل مطبوع ، «شدند» . (۴) در اصل مطبوع چنین است و در لب التواريخ ، که ذکرش خواهد آمد (بجای «منهزمش گردانید» ) «و ملزمش گردانیدند» . (۵) در لب التواريخ ، «مانویان» . (۶) مطالب فوق با کمی اختلاف در عبارت چنانکه در مورد آن تذکر داده شد ، مین مطالب لب التواريخ است که ذکر آن خواهد آمد .

# ۱۸۷

صباح القوس<sup>(۱)</sup>

تألیف

شمس منشی<sup>(۲)</sup>

(متوفی بعد از سنه ۷۲۸ هـ . ق .)

آرتنگ<sup>(۳)</sup>

چند معنی دارد : اول صورتهائی است که عالی نقاش کرده است . دوم بنخانه است  
شاعر گفت :

بیت

هزار يك زان كاندر سرشت او هنرست      نكارد نقش همانا كه بـست در آرتنگ  
سیوم نام كتاب آشکل عالی است و این اصح است . حکیم اسدی طوسی گفت :  
در لغت دری این کتاب را همین یکنام دیدم و بدان که در لغت دری حرف «نا» جز در  
« آرتنگ » نیست پدرم گفت رحمه الله :

بیت

پرده ظلمت بر افکند از جهان نقاش نور      تا زمین چون آسمان بر صورت آرتنگ شد  
انگلیون کتاب فرسایان باشد . حکیم سنائی گفت :

(۱) این کتاب در سنه ۷۸۲ هـ . ق . در قهریز تألیف شده است . در اینجا از نسخه نفیس  
دوست او جناب آقای عبدالعلی طاعتی که تاریخ کتابت آن سنه ۱۰۲۰ هـ . ق . است نقل گردیده  
برای اطلاع از این کتاب و مؤلف آن مقدمه عثمانيه آقای اقبال بر کتاب تجارب السلف و همچنین  
پادداشت ایشان در مجله یادگار ( سال دوم شماره ۸ ص ۸۰ ) دیده شود .

(۲) شمس الدین محمد بن فخر الدین هندوشاه نخبه جوانی معروف بشمس منشی که  
کتاب خود را بوضع و ترتیب «صباح اللغة» تألیف «جوهری» بنام غیاث الدین رشید،  
در قهریز تألیف کرده است . (۳) در حاشیه «آرتنگ» .

## بیت

تادم عیسی چلیپا کر شد اکنون بلبلان    بهر انگلیون سرآیدن بر سائی شدند  
مالی

در معنی دارد . اول جایگاه نقاش بود . [ درم ] نام استاد نقاشان چین بود  
و نقش مالوی منسوب بدوست .

نفوشاك مذهبی است از مذاهب کیران و کویند جهود باشد .

أبوشکور گفت :

سخن گوی گشتی سلیمان کرد    نفوشاك بودی مسلمانان کرد



تاریخ گزیده (۱)

تألیف

حمدا لله مستوفی قزوینی (۲)

(متوفی در سنه ۷۵۰ ه. ق.)

ص ۱۰۶ (در شرح احوال آورمزد بن شاپور بن اردشیر بن ساسان) :

و در دفع زندیقان و اتباع مالی سمیها کرد . . . .

ص ۱۰۸-۱۰۹ (در شرح احوال هرمزد بن فرسی بن بهرام بن آورمزد

ابن شاپور بن اردشیر بن ساسان) :

بعضی از مورخان گویند در زمان شاپور مالی صورت گرفت دعوی ییغبری کرد و بُرهان دعوی او آن بود که ادوار بزرگ و کوچک و خطهای دراز و کوتاه بکشیدی چنانکه به پرگار و مسطر احتیاط رفتی تفاوت نبودی و صورت ربع مسکون و سه ربع غیر مسکون بر مکره چند بیضه نگاشته بود با تمامت شهرها و کوهها و دریاها و رودها از آن معلوم می شد و بیراهنی ساخته بود چون پوشیدی مرئی بودی و چون از تن بیرون کردی نامرئی بودی اما در مناظره با علما دروغ زن شد شاپور او را هلاک کرد و بعضی مورخان گویند مالی در زمان شاپور بن اردشیر بود و حمزه اصفهانی آورده که به بهرام اول بود .

(۱) این کتاب در سنه ۷۴۰ ه. ق. تألیف شده است و در سنه ۱۲۲۸ ه. ق. (= ۱۹۱۰ م.)

در لندن بطبع رسیده . در آنچه نقل شده است قسمتی از رسم الخطهای طبع مزبور نیز مراعات گردیده .

(۲) برای ترجمه احوال حمدا لله مستوفی و آیاره لوب کتاب از سعیدی تاجامی، ص ۱۰۶-۱۲۲

رجوع شود .

ص ۳۰۰ - ۳۰۱ ( در شرح أحوال « الهادی بالله » ) :

قوم زناده در عهد او قوت گرفتند ازیشان عبدالله بن المقفع مصنف کتاب  
کلیله و دمنه بمری و صالح بن عبدالقادر و عبدالله بن داود عم زاده سفاح و عبدالله  
هاشمی خواستند که نفیض قرآن انشا کنند این المقفع که أفصح فصحا و أعلم علما  
بود در آن زمان شش ماه در آن کار رنج بُرد و يك خانه پر از سوخته کرد و نفیض  
يك كلمه نتوانست گفت و لا شك مخلوق کجا نفیض کلام الله غیر مخلوق تواند گفت هادی  
از حال ایشان واقف شد تماعت را بکشت ...

ص ۸۰۲ ( در « فصل بنجم از باب بنجم » در ذکر علما از أصحاب وجوه  
مذاهب سُنّت و أهل قراءت و تفسیر و حدیث و طب و فقه و حکمة و نجوم و غیر ذلك ) :  
المقفع عبدالله بن الفارس صاحب الکلیله العربیة معاصر أبوجعفر خلیفه و  
بُسرش مهلی بود و در عهد هادی جهت آنکه نفیض قرآن انشا میکرد کشته شد .

## نُزْهَةُ الْقُلُوبِ (۱)

تألیف

حَمْدُ اللَّهِ مُسْتَوْفَى قَزْوِیْنِی

(المقالة الثالثة، در صفت بلدان و ولایات و بقاع)

ص ۲۵۷ (در ذکر ولایات «صف الشرقیه»):

چین، مغول هنزی و عرب صین خوانند مملکت طویل و عریض است از اقلیم  
 دویم و سیم و چهارم دارالملکتش را مجین خوانند از اقلیم دویم است طولش از جزائر  
 خالدهات قکه و عرض از خط استوا کب مردمش بیشتر بت پرستان باشند بر دین هانی  
 صورت گرو در میانشان مسلمان و ترسا بود اما جهود نیست و قلة بحکم مسلمانان را  
 و غلبه کثرت بت پرستان را بود.

---

(۱) از طبعی که باعنوانهای لیسترانج (O. Le Strange) در سنه ۱۹۱۰ م. در لندن طبع  
 و نشر شده است نقل گردیده.

روضة الصفا<sup>(۱)</sup>

تألیف

میرخواند<sup>(۲)</sup>

(متوفی در دوم ذی القعدة سنة ۹۰۳ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۲۲۳ (در « ذکر سلطنت بهرام بن هرمز » ) :

**ذکر مانی نقاش**، در بعضی کتب مسطور است که چون بسمع زندیق رسید که عیسی م فرموده که بعد از من **فارقلیطا** مبعوث خواهد گشت شما باید فرزندان خود را وسیت کنید تا متابعت او نمایند . **مانی** تصور کرد که **فارقلیطا** عبارت از اوست و حال آنکه این لفظ همایون از آسامی حضرت رسول صلعم است لاجرم بتصور باطل دعوی نبوت کرد و کتابی ظاهر کرد **انجیل** و گفت این کتاب از آسمان نازل شده است . **سعودی** گوید که **شاپور** نخست بدین او درآمد آخر از مذهب وی رجوع نموده و با **مانی** عتاب آغاز نهاد . او گریخته از راه کشمیر ببلاد **هندوستان** رفت و از آنجا متوجه **ترکستان** و **ختا** شد و **مانی** سورتگری بی نظیر بود چنانکه گویند بآنکشت خود دائرة کشیدی که قطر آن پنج گز بودی و چون با یرگار امتحان کردند اصول تفاوت در اجزای محیط دائرة نیافتندی . بالجمله در بلاد **هندوستان** و **ختا** او را رواج و رونقی تمام دست داد زیرا که صورتهای غریب از او صادر می شد و پیوسته در اطراف بلاد شرقی تردد می نمود . منقول است که در اثنای سیر بکوهی

(۱) از طبعی که در سنة ۱۲۷۰ هـ . ق . در بمبئی ، در ۷ جلد ، انتشار یافته است نقل گردیده .

(۲) **محمد بن خاوند شاه بن محمود** معروف بمیرخواند ( برای ترجمه احوال میرخواندو آثار او و خاصیات کتاب **روضة الصفا** کتاب « از سعدی تاجامی » ترجمه آقای**علی اصغر حکمت** از جلد سوم کتاب معروف **ادوارد یرون** ، ص ۴۸۳-۴۸۶ ، دیده شود ) .

رسید که غاری داشت مشتمل بر فضائی خوش بهوائی دلکش و چشمه آبی و آن غار يك راه بیش نداشت پنهان از مردم . قوت يكساله ببدان غار کشید و با متابعان خود گفت که من با آسمان خواهم رفت و توقف من در سموات يك سال خواهد کشید بعد از يك سال از آسمان بزمین می آیم و شما را از خدا خبر میدهم و آن از خدا بی خبر بآن جماعت گفت که در اوّل سال دوم در قلان موضع که قریب بقلان غارست چشم برآه من باشید . بعد از این وصیت از نظر مردم غائب گشت و بغار مذکور رفته مدت يك سال بتصویر مشغول شد و بر لوحی صورتهای بدیع انگیخت و آن لوح را بآرژنگ هانی تعبیر کرد . بعد از يك سال قریب بغاری که در آنجا بود بر خلق ظاهر گشت و لوح مذکور را در دست داشت مصوّر بصور بدیعه منقش بنقوش مختلفه و هر کس که می دید میگفت :

هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنانچه در آئینه تصوّر ماست  
 مردم از آن لوح در شگفت مانده هانی دعوی کرد که این را از آسمان باخود آورده ام تا معجزه من باشد . خلق دین او را قبول کردند و هانی متوجه ملك عجم شد بتصوّر آنکه اهالی آن دیار را نیز بفریبد . چون بسایران زمین رسید با بهرام ملاقات کرده او را بدین خود دعوت نمود . شهریار عادل اوّل بارسنخان او را بسمع رضا اصفاء کرد تا مطمئن خاطر گشته متابعاتش جمع شدند آنگاه علمای مملکت را طلب داشته تا با هانی در مقام مباحثه و معارضه آمدند هانی از جواب ایشان عاجز آمده ملزم گشت . چون کفر و ضلالت وی بر همه روشن گشت توبه بر او عرضه کردند هانی از قبول آن امتناع نموده بهرام مثال داد تا پوستش از بدن جدا ساخته بر در دروازه جهت عبرة للنّاظرین بیاریخت و أتباع و پیروان او را در عقب او روان گردانیدند ...

## حَبِيبُ السَّيْرِ (۱)

تألیف

خواندمیر (۲)

(متوفی بعد از سنه ۹۴۱ هـ . ق .)

ج ۱، جزو دوم، (در « ذکر سلطنت ساسانیان ») ص ۳۱ :

ذکر هانی نقاش، بر صحیفه ضمیر مهر تنویر فضلاء دانش پذیر سمت تحریر و صفت تصویر یافته که هانی نقاشی بود در غایت نکته دانی و چون بگوش او رسید که عیسی علیه السلام باصحاب خود گفته که بعد از من فارقلیطا یعنی محمد مصطفی علیه من الصلوة أفضلها مبعوث خواهد گشت کالتقش فی الحجر بر لوح خاطرش ارنسام یافت که فارقلیطا اوست و در زمان شاپور بن اردشیر زبانت بدعوی نبوت گشاده بقول سعودی شاپور نخست بدین هانی در آمد اما بالاخره بطلان آن خال مضل را دانسته قصد قتلش فرمود و هانی از راه کشمیر بیلا دهنه گریخت و از آنجا متوجه ترکستان و ختا شد و چون او بی دستیاری مسطر و پای مردی پرکار نفوس غریبه و صور عجیبه ظاهر می ساخت در آن بلاد کلار و رونق و رواجی تمام یافت و هانی در أثناء سیر در دیار شرقی بکوهی رسید که غاری داشت مشتمل بر فضاء جان فزا و چشمه آب عنوبت مآب پنهان از مردم قوت و مایحتاج یکساله خود را بدان غار که يك راه بیش نداشت کشیده با متابعان گفت که من با آسمان خواهم رفت و پس از انقضاء يك سال بزمین آمده شما را از حال پروردگار اخبار خواهم نمود باید که چون يك سال از غیبت من

(۱) از طبعی که در سنه ۱۲۷۴ هـ . ق . (۱۸۵۸ م .) در بمبئی منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) برای ترجمه اموار خواندمیر و آثار او کتاب « از سعدی تا جامی » ص ۴۸۷-۴۸۸ .

بگنجد در فلان موضع که قریب فلان غار است مرا چشم دارید و هائی وصیت باتمام رسانیده از چشم مردم غالب شده بدان غار شتافت و صور بدیع و نقوش عجیب بر لوحی که مورخان او را **آرتنگه هائی** گویند منقش و مرسم گردانید و بعد از گذشتن یکسال حسب الوعد ظاهر شده **آرتنگه** را بمردم نمود و گفت این معجزه من است و خلایق از آن صورت متعجب گشته بزبان حال مضمون این مقال ادا کردند

بیت

خیز تا بر **ککک** آن نقاش جان افشان کنیم

کاین همه نقش صعب در گردش پرگار داشت

و بسیاری از ساکنان **ختای** و **قرکستان** بنبوت هائی ایمان آورده هائی متوجه دیار عرب شده بعد از وصول بن خدمت **بهرام بن هرمز** شتافته او را بقبول ملّت محدث خود دعوت نمود و **بهرام** نخست زبان بقبول آن سخنان گشاده خاطر هائی را اطمینان داد تا متابعتش همه جمع گشتند آنگاه علما و موبدان را طلبیده فرمود که به هائی بحث نمایند و هائی ملزم شده کذب او بظهور انجامید و **بهرام** فرمان داد تا او را پوست کنند و آن پوست کننده را بکاه آکنده ساختند و بر در دروازه چند **شاپور** بیاویختند و پیروانش را نیز از عقب او روان ساختند.

# ۱۹۲

## تذكرة الأئمة (۱)

منسوب به

مجلسی (محمد باقر)

ص ۴۷ :

### زناده

مشهور است که این طایفه مستمسک بشریعتی نشده‌اند و بمقدم (۲) عالم قایلند و در کتاب مجمع گفته (۳) که زناده قومی از مجوس‌اند و نور آلهین ، و بعضی گفته‌اند زندیق ماخوذ از زندقه است و زندقه کتاب پهلوی است از زردشت و بعضی گفته‌اند که زناده قومی‌اند که در اسلام بهم رسیدند و از اصحاب عبدالله صبا (۴) ، را این عبدالله مردم را بطلب خون عثمان برانگیخت و جُغال ایشان را یعنی شیعیان را گمراه کرد و بخدائی علی قایل شدند و در مفاتیح العلوم گوید (۵) : زناده طایفه‌ای از مانویّه مجوس‌اند و اَصمعی در قاموس گفته است که زندیق مُعَرَّب \* زندیق \* است .

(۱) از طبعی که در سنه ۱۲۶۰ هـ . ق . در قیریز منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) خط ، و مقدم « .

(۳) در اصل ، « گفته‌اند » .

(۴) کذا بالأصل المطبوع .

(۵) در اصل ، « گویند » . مطالب مفاتیح العلوم ، در باره مانویان و زندیق و زناده ،

در ص ۱۸۰ این کتاب مندرج است .



ترجمه توحید مفضل<sup>(۱)</sup>

از

مجلسی (محمد باقر)

ص ۲ (در مقدمه پس از ذکر اهمیت توحید مفضل):

و مشتمل بر دلائل ساطعه بر ابطال مذاهب ملاحده قائلین بتعطیل و اعمال و ثنویة بد آماں .

ص ۱۳:

من ترجم گوید که هانی ملعون در زمان شاپور بن اردشیر بهمرسید و دینی احداث کرد میان مذاهب کبران و ترسایان که نه این بود و نه آن و پیغمبری حضرت مسیح علیه السلام قایل بود و نبوت موسی علیه السلام قایل نبود و میگفت عالم مرگب است از دو اصل قدیم یکی نور و دیگری ظلمت و هر خیر و خوبی که در عالم هست از نور میدانست و هر شر و بدی را بظلمت نسبت میداد و میگفت درندگان و موزیان و عقارب و حیات را ظلمت آفریده بسبب آنکه حکمت خلق را نمیدانست و گمان میکرد که خلق اینها عبث است و در اینها منفعت نیست و حکیم نمیباید اینها را خلق کند و در کلام معجز نظام امام علیه السلام بطلان این قول ظاهر خواهد شد .

(۱) از طبیبی که در سنه ۱۲۲۲ ه . ق . ظاهر آ در طهران منتشر شده است نقل گردیده .

## کشاف اصطلاحات الفنون<sup>(۱)</sup>

تألیف

محمد علی بن علی التهانوی

ج ۱ ص ۶۸۱-۶۸۲

**الزندق:** بالكسر وسكون التّون و كسر الدّال: تنوی که قائل در صانع است و از آن هر دو بنور و ظلمت و یزدان و اهرمن تعبیر کنند. خالق خیر را یزدان گوید و خالق شر را اهرمن یعنی شیطان. و آنکه بحق تعالی و آخرت ایمان نداشته باشد. و آنکه ایمان ظاهر کند و در باطن کافر باشد. و بعضی گفته اند «مُعَرَّب» زن دین است یعنی آنکه دین زنان دارد و صحیح معنی اُول است و «مُعَرَّب» زندی است یعنی آنکه اعتقاد بزند کتاب زردشت دارد و قائل یزدان و اهرمن بود کذا فی المنتخب<sup>(۲)</sup>. و در شرح مقاصد میگوید که: زندق کافر است که با وجود اعتراف بنبوت محمد صلی الله علیه وسلم در عقائد او کفر باشد بالاِثفاق<sup>(۳)</sup>. و زنادقه فرقه ایست متشبهه مبطله و اصل بمجنوبان چنانچه در لفظ صوفی در باب «ساد» و فصل «فاء» خواهد آمد. ص ۹۲۷ [در «باب الصاد فصل الفاء» (در لفظ «التصوّف»)]:

و متشبه مبطل بمجنوبان و اصل طائفة اند که دعوی استغراق در بحر فنا کنند و حرکات و سکونات خود را هیچ بخود اضافت نکنند و گویند که تحریک باب بدون

---

(۱) شماره کشاف اصطلاح الفنون در قسمت نقل شده از کتابهای عربی ۹۹۹ است و مطالب

منقوله از آن در ص ۴۷۴ - ۴۷۵ همین کتاب مندرج است. (۲) منتخب اللغات شاه جهانی

تألیف عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی المدنی التوی (متوفی بعد از سنه ۱۰۶۸ هـ. ق.)

است. این کتاب چندین بار بطبع رسیده است و مطالب مذکوره فوق در ص ۳۶۶ از طبعی که در

سنه ۱۲۲۳ هـ. ق. ظاهر آرد هند، منتشر شده مندرج میباشد.

(۳) ظاهر از ندغه یعنی اعمّ مقصود است.

محرك ممكن نبود و این معنی هر چند صحیح است لیکن حال آن جماعت نیست زیرا که مقصود ایشان از این سخن تمهید عذر معاصی و حواله باراده حق و دفع ملامت از خود است و این طائفه را زنداقه خوانند . و شیخ **عبدالله قسری** گفته که اگر آن شخص قائل این قول رعایت شریعت و احکام عبودیت میکند از صدیقان است و اگر از عدم محافظت شرع **باک** ندارد از زندیقان است (۱) .

## ۱۹۴

### طبقات المضلین (۲)

مشمول بر احوال اشخاصی که بدو غ ادعای پیغمبری نمودند

و مذهبیت را نیز مدعی شدند

تألیف

**اعتضاد السلطنة [علیقلی میرزا] (۳)**

( ۱۲۳۴ - شب عاشورای ۱۲۹۸ هـ . ق . )

ص ۶۷ - ۷۰ :

**مانی** چون کسب مذاهب **مجوس** و **نصاری** و **نویه** را دید ادعای نبوت کرد و در اول کتاب خود که موسوم است **بشاپورقان** و **بجهت شاپور بن اردشیر** تألیف کرده میگوید حکمت و اعمالیکه در انبیاء و فرستادگان الهی هست در هر زمانی میآید غیر زمان دیگر بمصلحت آن زمان احکام و اعمال و شرایع الهی و تکالیف ناس در هر وقتی بیک قسمی در یکی از بلاد آشکار میشود در دست یکی از انبیاء چنانکه (۱) در اینجا نیز ظاهر آ زنداقه یعنی اعدا مقصود است .

(۲) در ضمن کتابهای اهدائی آقای **میرزا محمد صادق طباطبائی** بکتابخانه مجلس شورای ملی مجموعه ای است خطی بشماره ۱۱۲۹۳ از تألیفات **اعتضاد السلطنة** که نسبت فعلی از آن بعنوان مذکور میباشد .

(۳) برای اطلاع از ترجمه احوال شاهزاده **علیقلی میرزا اعتضاد السلطنة** مقاله محققان آقای عباس اقبال در **مجله یادگار** سال دوم شماره ۱ ص ۵۴ - ۶۶ دیده شود .

وقتی در دست پیغمبری که در هند بوده آشکار شد و وقتی در دست عیسی [علی نبینا] (۱) و علیه السلام در ارض مغرب [و] وقتی در دست (۲) زردشت در ارض فارس آشکار گشت. پس این وحی نازل شد در این قرن اخیر بدست من پس منم هانی رسول الهی و فرستاده حق با ارض بابل. و ذکر کرده است در انجیلی که وضع کرده است او را بحروف ابجد در بیست و دو حرف و در آنجا میگوید منم فارقلیطی (۳) که بشارت داد بوجود [او] حضرت مسیح (۴) علیه السلام. و حال آنکه هانی دروغ گفته است و مقصود از فارقلیط (۵) خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه است موافق انجیل و نص آیه مبارکه بآنی من بعدی اسمه احمد. و آنچه را خبر داده است از هیأت عالم بوجود او ضدیت دارد با نتایج براهین و دلالات او و در کتاب خود ملک را عوالم نور خوانده و انسان را قدیم و روح را حیات و قائل شده است بقدم نور و ظلمت و ازلیت هر دو. و حرام کرده است ذبح حیوان و اذیت آنها را و خاموش کردن آتش و ریختن کثافات را در آب و کشیدن نباتات و تأکید هم در این باب کرده است و شریعت و واجبات قرار داده است که خواص اصحاب خود و زهاد مانویه را لازم کرده است بقبول آن تکالیف و آن از قبیل علاج حرص و شهوت و ترک دنیا و زهد در او و مداومت صوم و تصدق بقدریکه ممکن است. و حرام نمود ذخیره نمودن زیاده از قوت يك روز و لباس يك سال. و ترك جماع نیز واجب کرد و سیاحت در عالم را بجهت دعوت و ارشاد مردم و سایر اتباع خود برخی از رسومات را که از قبیل تصدق دادن بفقراء از عشر مال خود [و] (۶) روزه داشتن در سبع عمر و اکتفا کردن بیک زن و مواساة دوستان در مال خود و رفع نمودن علت های آنها. و حکایت کرده اند از او که حلال کرده بود دفع شهوت را در امارده در حالت هیجان شهوت و حکم کرده بود بهر يك از مانویه که يك امرد أجردی نگه دارند ولیکن ابوریحان در آثار الباقیه میگوید آنچه من در کتب او دیده ام ذکری از این عقیده نکرده بلکه آنچه نوشته است خلاف آن است. و ولادت هانی در بابل بوده در قریه ای که موسوم است بمردینو از نهر کوئی اعلی. و روایت کرده

(۱) در اصل: «عیسی نبینا ...» (۲) در اصل: «در ارض مغرب وقتی در دشت ...»

(۳) در اصل: «فارقلیطی ...» (۴) در اصل: «بوجود حضرت مسیح ...»

(۵) در اصل: «فارقلیط ...» (۶) در اصل: «و وجود ندارد.»

است در کتاب **شاپورقان** در باب آمدن رسول در سال پانصد و بیست و هفت از تاریخ **اسکندر** بنا بر قول دومنجم **بابل** و چهار (۱) گذشته از سلطنت **آذریلان ملك** . و گوید او را و حی آمد ، در حالتیکه سیزده ساله بود ، در سال پانصد و سی و نه از تاریخ **اسکندر** بنا بر قول دومنجم **بابل** و در سال گذشته شد از سلطنت **آردشیر [ملك]** (۲) **الملوك** . و اسم **مانی** نزد نصاری بنا بر آنچه **یحیی بن یحیی** **نصرانی** در کتاب خود نقل کرده و رد بر **مجنوس** نوشته **فرز بن فرس بن فقی** است (کذا) . چون ظاهر شد و ادعای نبوت کرد بسیار کس او را تصدیق کرد و اتباع کثیری برای او پیدا شد و کتب بسیاری تألیف کرد مثل **انجیل مانی** و **شاپورقان** و **کتزالاحیاء** و **سفر الجابرة** و **سفر الاسفار** و مقالات بسیاری و گمان او این بود که آنچه را حضرت **مسیح علیه السلام** بطور رمز بیان کرده او در کتاب خود شرح و بسط داده و باقی ماند دعوت او و زیاد شد در ایام **آردشیر** و پسرش **شاپور** و **هرمز بن شاپور** تا این **بهرام بن هرمز** پادشاه شد **مانی** را خواسته نزد وی بردند و گفت این مرد خروج کرده و دعوت مینماید مردم را بتخریب عالم بهتر اینست که اول مانقش او را خراب کنیم . و آنچه مشهور است **هرمز** او را کشته و پوست وی را کنده پیر از گاه کرده و او را در دروازه **جنشاپور** معلق کردند . و **ابوریحان** میگوید آن دروازه در زمان ماهم معروف [است] بباب **مانی** . و اُمت او را بعد از قتل وی هر چه توانستند (۳) بقتل آوردند . و حکایت کرده است **جبرئیل بن نوح نصرانی** در جوابیکه بر **یزدالبخت مجوس** نوشته که او قدح مذهب نصاری کرده که یکی از تلامذۀ **مانی** کتابی داشت از **مانی** و در آن کتاب از مرگ خود خبر داده بود . و سبب حبس وی این بود که یکی از اقربای **ملك** عصر مریض شد و **مانی** بوی گفت که ترا جَنّ گرفته است و عده شفا بوی داد و نتوانست و بدین جهت او را حبس کرد و غل و زنجیر بر کردن وی زدند تا آنکه در حبس مرد و سر او را بریده در کرباس پادشاهی گذاشته و جسدش را در کوچه و معبر انداخته بطور خفت و خواری . و اُمت وی که باقی ماندند در دیار متفرق شدند و در هیچیک از بلاد اسلام جمع نیستند مگر در

(۱) شاید ، « چهار سال » .

(۲) در اصل اینجا بیاض است و ظاهراً بودن کلمۀ « ملك » درست میباشد .

(۳) در اصل ، « تواند » .

سمرقند سابقاً جمع بودند . اما خارج از مملکت اسلام بعضی از اُتراك چین و تبت و هند متدین بدین مانی هستند . و در باب مانی دو روایت است بعضی از اشخاص گفتند که او معجزه نداشت و میگفت بعد از رفتن حضرت روح الله با آسمان معجزه و آیات دیگر در عالم پیدا نمیشود . و طائفه دیگر از مانویه گفته اند که صاحب معجزات و آیات بوده است و در هنگامیکه شاپور را با خودش با آسمان بلند کرده و در آسمان بعضی آیات و علامات بشاپور نموده بود بوی ایمان آورد . و بعضی از مانویه گفته اند که خودش از میان اصحاب جدا شده با آسمان عروج کرد مدتی هم در وسط السماء توقف کرد و بعد از آن فرود آمد . و ابوریحان از قول اسهید مرزبان بن رستم حکایت کرده است که شاپور مانی را بعد از ادعای نبوت از مملکت خود اخراج کرده بنا برستی که زودست گذاشته بود که متنبین را باید اخراج بلد کرد مشروط بر آنکه دیگر مراجعت نکنند او در هند و چین و تبت رفته مردم را دعوت نمود ثانیاً مراجعت کرد شاپور او را گرفته و کشت بعلت آنکه نقض عهد کرده بود . در احوال مانی در تواریخ ثبت است که صورت گری بود بی نظیر چنانکه بانگشت خود دایره کشیدی که قطر آن پنج ذرع ( کذا ) بودی که چون پیرکار امتحان کردند و دایره کشیدندی أصلاً تفاوت در اجزای محیط دایره معلوم نشدی و اُصاف اقطار متساوی بودی . و همچنین خطهای دراز و کوتاه کشیده همه بمسطر راست آمدی . و طرفه تر از همه اینکه صورت ربع مسکون را چنانچه تمامی شهرها و دریاها و رودها در آن ظاهر بود و سه ربع غیر مسکون را در گوئی برابر بیضای کشیده بود . و غریب تر از اینها پیراهنی بود که چون پوشیدی پیدا و نمایان بود و چون از تن بدر کردی ناپیدا بود . و جهت اشتباه مانویه براینکه او عروج با آسمان کرد از کید و شید او چنین در تواریخ مذکور است که در اثنای سیر بکوهی رسید مشتمل بر هوای خوش و چشمه در آن غار بود و آن غار بکراه بیش نداشت پنهان از مردم قوت یکساله بدان غار کشیده و بامتان ( کذا ) خود گفت که من با آسمان خواهم رفت و توقف من در سموات یک سال خواهد کشید و بعد از یک سال از آسمان بر زمین خواهم آمد و شما را از جمله اخبار سماوی و خدای آسمان خبر دهم و آن از خدا بی خبر گفت که در اوّل سال دویم در فلان موضع

که قریب بفلان غار است منتظر من باشید و بعد از این وصیت از چشم مردم غایب گشته بفار مذکور رفت و بعد از مدت يك سال در غاری که بود بر خلق ظاهر شد و لوح موعود در دست داشت و مصور بصور و منقش بود، خلایق از آن لوح در عجب شدند. **هانی** دعوی کرد که آنرا از آسمان با خود آورده ام تا معجزه من باشد. مردم دین او قبول کردند. **هانی** متوجه **ملك عجم** شد. و بروایتی **بهرام بن هرمز** که لقبش شاهنده است یعنی نیکوکار او را بقتل آورد. گویند **هانی** در معالجهٔ امراض خیول و دواب سر آمد زمان خود بود و این عبارات در کتب از وی بزبان عربی نقل شده: «رکوبُ الفرس أحبّ إلی من رکوبِ عنقِ الفلک». و هم او گوید: «لاسرود إلا مع الأمن ولا لذة إلا مع العافية». و حکیم **فردوسی** طوسی علیه الرحمة شرح احوال **هانی** را در **شاهنامه** بنظم در آورده در اینجا نگاشته آمد (۱).

(۱) چون اشعار **فردوسی** دربارهٔ **هانی**، بنقل از **شاهنامه**، درس ۴۸۲-۴۸۵ این کتاب گذشت از نقل اشعار مزبور در اینجا خودداری میشود.

# فهرست‌ها:

## ۱- فهرست اعلام اشخاص

(مشمول برنامهای مردان و زنان و فرشتگان و دیوان و لقبها و نسبتهای ذکر شده در این کتاب).

## ۲- فهرست اعلام امام و قبائل و طوائف و طبقات و آیام و سلسله‌ها.

## ۳- فهرست اعلام اماکن

(مشمول برنامهای کشورها و شهرها و کوهها و دریاها و نهرها و آنچه بدیشان مانده).

## ۴- فهرست کتابها و رساله‌ها و مقاله‌ها و کتیبه‌های ذکر شده در این کتاب.





# فهرست اعلام اشخاص (۱)

(مشمول بر نامهای مردان و زنان و فرشتگان و دیوان و لقبها و نسبتهای ذکر شده)

در این کتاب .

(Alexandre de Lycopolis) : ۱۱۰۱ ح .	آدم (أبو البشر) : ۵۸ ، ۵۹ م ، ۱۵۴ ، ۱۷۱ ، ۱۹۱ ، ۲۲۱ ، ۲۴۴ ، ۲۷۵ ، ۲۹۳ ، ۴۱۷ ، ۴۲۰ ، ۴۹۲ .
آهارو (یعنی عمرو) پادشاه عرب (که باید مقصود عمرو بن عدی پادشاه حیره باشد) : ۱۷ (و ر. ک. عمرو بن عدی) .	آذرباد : ۲۸۸ ح .
آمدروز (ه. ف.) : ۱۸۱ .	آذرباذین مار کشفند : ۲۲۷ م .
الآمدی : ر. ک. أبو الحسن علی بن ابی علی محمد بن سالم الثعلبی سیف الدین الآمدی .	آذربان : ۲۰۳ .
الآمدی : ر. ک. أبو القاسم حسن بن بشر بن یحیی الآمدی .	آذربدیر مهراسیند : ۲۲۷ ح .
آنل : ۲۵ .	آذریان : ۵۳۴ .
آنستازیوس سینائی (Anastasius Sinaita) :	آسوکا : ۳۷ .
۲ .	آفرانس (Afraates) : ۲ .
آنطیوخوس ایفانس : ۳۳ م .	آگاپیوس (Agapius) : ۶ م ، ۳۵۰ م .
آوگوستین (St. Augustin) : ۲ ، ۴۳ ، ۵۵۰ م .	آل آقا (حکمت) : ۴۰۷ ح .
آبان بن سحمان : ۲۸۹ .	آلبری (C. R. C. Alberry) : ۵۲ ح .
	آلفرد زیگل (Alfred Siggel) : ۳۰۲ .
	آلفرد گیتوم (Alfred Guillaume) : ۳۹۵ ح .
	آکساندر لیکوپولسی

(۱) علائنه‌ای اختصاری که در این فهرستها ، و بعضی از آنها در متن کتاب حاضر ، بکار رفته بقرار ذیل است :

ج - جمله (یا جزء) . ح - حاشیه . ح م - مکرر در حاشیه .  
 ر. ک. = رجوع کنید به . س - سطر . ظ - ظاهراً . م - مکرر .

- أبان بن عبد الحميد اللاحقى: ٩٢ م، ٩٣ م، ٩٤ م، ١٩٤، ٢٨٩، ٣٥٤ م، ٣٦٣ م، ٤٢٠، ٤٢١.
- أبرئيل: ٢٥، ٦٠.
- أبراحيا: ١٦٢ م، ١٧٧ م.
- إبراهيم (النبي): ٥٧، ١٨١، ٢٤٤، ٢٩٠، ٤١٧.
- إبراهيم الأبيارى: ١٢٧ ح.
- إبراهيم بن إسماعيل بن علي بن الحسين بن إبراهيم بن عبدالله بن الحسن: ر.ك. طباطبا العلوى.
- إبراهيم بن أيوب: ١٤١.
- إبراهيم بن السندى: ٨٤، ٨٥.
- إبراهيم بن سبابة: ١٦٣، ٣٦٣ م، ٤٣٨.
- إبراهيم بن سيار النظام (أبو إسحق): ١٠٦ م، ١٠٧ م، ١٠٨ م، ١٠٩ م، ١١٠ م، ١١١ م، ١٢١، ١٢٢، ١٨٥ م، ٤٥٢.
- إبراهيم بن عمر العامرى: ١٤١.
- إبراهيم بن محمد البيهقى: ٤٤١.
- إبراهيم بن المهدي: ٢٦١، ٣٨٦.
- أبراخيا: ١٢.
- إبليس: ٨١ م، ١٦٢ م، ١٦٩، ٢٩٧، ٤٢٠.
- ابن أبى أصيبعة: ٢٦٨.
- ابن أبى حاتم: ٤٦٧ م.
- ابن أبى الحديد: ٢٦٦، ٣٢٣ م.
- ابن أبى داود: ٢٩٠.
- ابن أبى العرجاء [؟] (ظ. ابن أبى العوجاء): ١٣٢.
- ابن أبى العوجاء: ٧٥، ٩٧، ١٣٢ ح، ١٤٤، ١٨٣، ١٩٦ م، ١٩٧، ٢٩٢، ٣٢٧، ٤٠٠.
- ابن أبى عيينة: ٣٤٣.
- ابن الأثير (أبو الحسن عز الدين علي بن أبي بكر محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد شيبانى معروف بابن الأثير الجزرى): ٢٦٥، ٢٥٣ م، ٢٩٦ ح، ٤٧٣.
- ابن أخى أبى شاكر (يكى از رؤساء متكلم مانويان): ١٦٣.
- ابن الأرملة (وهو عندما نى المسيح المصلوب الذى صلبوه اليهود): ١٦١.
- ابن الأعدى الحريرى: ١٦٣.
- ابن الأرياس: ٩٤ ح.
- ابن الأنبارى: ٩١ ح.
- ابن بدر (أبو مروان عبد الملك بن عبدالله بن بدر بن بدر بن حضرمى إشبيلية): ٢٥٩ م.
- ابن بطريق [= أونيكوس (Eutychius) إسكندرى] كه بنام سعيد بن بطريق و

- ابن بطريق نیز معروف است [ : ۷ ح ،  
 ۱۲۳ ، ۳۵۰ ح .  
 ابن البلخی : ۴۹۵ م .  
 ابن البیض : ۱۴۲ .  
 ابن توبة : ۱۳۸ .  
 ابن تیمیة ( تقي الدين أبو العباس أحمد بن  
 عبد الرحيم الحسني الحراني الدمشقي  
 معروف باین تیمیة ) : ۴۰۵ ، ۴۵۷ .  
 ابن ثابت : ۲۸۱ .  
 ابن جني : ۳۵۷ ، ۳۵۹ .  
 ابن الجواليقي : ۴۰۸ .  
 ابن الجوزي : ر. ك. أبو الفرج عبد الرحمن  
 ابن أبي الحسن علي بن محمد بن عبيد الله بن  
 عبد الله بن حادي بن أحمد بن محمد بن جعفر  
 الجوزي ...  
 ابن حائط : ۱۱۲ م .  
 ابن حجر العسقلاني : ۹۲ ح ، ۲۷۷ ح ،  
 ۳۴۱ ، ۴۲۰ ، ۴۶۷ .  
 ابن حجر الهيتمي ( أبو العباس شهاب الدين  
 أحمد بن محمد بن علي ... ) : ۴۲۷ م .  
 ابن حزم ( أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد  
 ابن حزم ) : ۲۱۸ ح ، ۲۲۶ م ، ۳۱۲ ح ،  
 ۳۷۸ .  
 ابن حماد : ۹۰ .  
 ابن حنبل : ر. ك. أحمد بن محمد بن حنبل ...  
 ابن حوقل : ۳۶۴ م .  
 ابن خالد التماس : ۱۹۴ .  
 ابن الخطيب : ر. ك. إمام فخر الدين  
 الرازي .  
 ابن خلاد : ۲۹۱ .  
 ابن خلدون ( أبو زيد ولي الدين  
 عبد الرحمن ... ) : ۲۹۴ ، ۲۹۶ ح .  
 ابن خلکان ( شمس الدين أبو العباس أحمد  
 ابن محمد بن إبراهيم ابن أبي بكر بن خلکان  
 برمكي هكاري أردبلي شافعي أشعري ) :  
 ۹۱ ح ، ۱۰۱ ح ، ۲۲۰ ح ، ۲۳۹ ح ،  
 ۲۴۰ ح ، ۲۵۵ ح ، ۲۶۹ م ، ۴۰۱ ح .  
 ابن دار نادان ( يكي از نسخه بدلهای  
 یزدان بن یزدان - اسم مزبور نیز دیده شده ) :  
 ۱۱۵ ح .  
 ابن دُرَید ( أبو بكر محمد بن حسن بن دُرَید  
 ابن عناهية بن خيثم بعربي آزدي ) : ۱۹۵ .  
 ۳۰۷ ، ۳۱۹ ، ۳۲۸ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۹۴ ،  
 ۴۰۱ ، ۴۲۴ .  
 ابن ديسان : ۲۱ ، ۲۶ ، ۱۲۹ م ، ۱۳۲ ،  
 ۱۴۴ ، ۲۰۰ ، ۲۰۳ .  
 ابن فدر : ۱۱۲ .  
 ابن الراوندي : ۳۰۹ ، ۴۲۵ ، ۴۳۲ ، ۴۶۳ .  
 ابن رُسته ( أبو علي أحمد بن عمر معروف  
 بابن رُسته ) : ۲۴۷ ح ، ۳۴۵ .

- ابن زياد : ١٤٣ .  
 ابن الساعي : ر.ك. تاج الدين أبو الحسن علي ...  
 ابن السوداء : ٤٠٥ .  
 ابن سيابة : ر.ك. إبراهيم بن سيابة .  
 ابن سيده ( أبو الحسن علي بن إسماعيل أندلسي ) : ٣٧٩ م .  
 ابن سينا : ٢٧١ ، ٣٧٢ م ، ٣٧٣ ، ٣٧٤ .  
 ابن شاكر الكتبي : ١٢٨ ح .  
 ابن شبة : ١٩٦ .  
 ابن الشحنة ( أبو الوليد محب الدين محمد بن محمد بن محمود بن الشحنة بن الدين الحلبي الحنفى ) : ٢٩٦ م .  
 ابن شهر آشوب : ٣٩٨ ح .  
 ابن الصلاح : ٤٦٧ .  
 ابن طالتوت : ١٦٣ ، ٢٨٩ .  
 ابن الطقطقى : ٤٠٣ .  
 ابن عائشة : ٣٤٨ .  
 ابن عامر الحكيم : ر.ك. عامر بن عامر البصرى .  
 ابن عباس : ٣٤٠ ، ٤٣٤ ، ٤٦٧ ، ٤٦٨ ، ٤٦٩ م .  
 ابن عبد ربه ( أبو عمرو أحمد بن عبد ربه بن حبيب بن حدير بن سالم القرطبي الأندلسي المالكي ) : ٤٣٩ م .  
 ابن عبد الرحيم : ٢١٨ ح م .  
 ابن عبري ( ابن العبري ) : ٥٢ ، ٢٧٠ م .  
 ابن العربي : ٢٧٢ .  
 ابن عمر : ٤٣٥ .  
 ابن فارس : ٤٦٣ .  
 ابن فضل : ٢٥١ .  
 ابن الفقيه : ٣٤٤ م .  
 ابن فورجة : ٣٥٧ ، ٣٥٩ .  
 ابن القارح ( أبو الحسن علي بن منصور بن طالب حلبى ملقب بدخلة معروف بـ ( ابن القارح ) : ٢١٨ ، ٢٢٢ ، ٢٢٥ ح -  
 ابن قتيبة : ٥٩ م ، ٩١ ح م ، ١٠١ م ، ١٤٢ ، ٢٠٢ ، ٢٤٧ ح ، ٢٩٣ ، ٤٣٩ ح -  
 ابن قسيم الجوزية : ٤٦٠ م .  
 ابن كبير : ٤٥٦ م .  
 ابن كثير القرشى : ٢٩٢ م .  
 ابن كمال ياشا : ٣٠٦ ، ٣١٥ ح .  
 ابن مسعود : ٤٦٩ .  
 ابن المعتز ( أبو العباس عبد الله بن المعتز بن المتوكل بن المعتصم بن هارون الرشيد ) : ٤٣٦ م .  
 ابن المقفع ( ابن مقفع - عبد الله ... ) : ٢٠ ، ٢٦ ، ٧٧ م ، ٨١ ، ١٣٢ ، ١٣٨ ، ١٨٣ ، ١٩٤ م .  
 ابن مناذر : ١٤٣ .  
 ابن الموصلى : ٤٦٠ .  
 ابن مهرويه : ١٩٥ ، ١٩٧ .  
 ابن نباتة : ٢٨٦ م .

- ابن التّديم ( أبو الفرج محمّد بن إسحق  
ابن أبي يعقوب التّديم الورّاق البغدادي ) :  
٥٥٠، ٢١٠، ٣١٠، ٣٢٠، ٤٣٠، ٥٢٠، ٥٥٠  
٥٨٠، ب، ٥٠، ٧٦، ٩٢، ١٢٨، ١٤٩،  
٢٨٩ ح .  
ابن نهبي (= حمّاد عجرد) : ٢٩١ ح، ٣٣٥، و  
ر. ك. حمّاد عجرد .  
ابن نهيا (ظاهرأ همان ابن نهبي يعنى حمّاد  
عجرد است، لذا بدو اسم مذکور نیز رجوع  
شود) : ٢٩١ .  
ابن نهيك : ٢٩١، ٣٦١، ٤٢٦ .  
ابن وحشيّة : ٢٥٠ .  
ابن الوردي (أبو حفص زين الدّين عمر بن  
مظفر بن عمر بن محمّد ...) : ٢٧٩، ٢٧٩ .  
ابن يوسف شيرازي : ٣٢٠ ح .  
ابن يونس القندري الدّمشقي : ر. ك. غيلان  
دّمشقي .  
أبو إبراهيم اسمعيل بن محمّد المستعلي :  
٤٨٩ .  
أبو أحمد : ٣٦٠ .  
أبو أحمد بن عدي : ٤٢٢ .  
أبو إسحق : ٨٨ .  
أبو إسحق : ٣١٤ .  
أبو إسحق الإسفرايني : ٤٦٧ .  
أبو إسحق الطّاحي : ١٤١، ١٩٣ .  
أبو إسحق المروزي : ٤٦٧ .  
أبو إسحق إبراهيم بن محمّد فارسيّ إسطخريّ  
ر. ك. إسطخريّ .  
أبو إسحق النّصبيّ : ٣٧٦ .  
أبو أيوب المدني : ١٩٨ .  
أبي يرزاه ( بقول ابن التّديم نام جدّ ماني  
است) : ١٤٩، ٥٠ .  
أبو البركات ( معروف بابن كبر ) ر. ك.  
ابن كبر .  
أبو بشر (و بقولي أبو الحسن) عمرو بن عثمان  
ابن قنبرة معروف به سيّويه : ر. ك.  
سيّويه .  
أبو البقاء العكبريّ : ٣٥٨، ٣٥٨ .  
أبو بكر (خليفة بينمير) : ٢٢٣، ٣٤٨،  
٣٤٩، ٤٠٥، ٤٠٦ .  
أبو بكر (ظ. از علماء لغت است) : ٣٤٧،  
٣٩٤ .  
أبو بكر أحمد بن عليّ بن ثابت بن أحمد بن  
مهدى معروف بخطيب بغدادى : ر. ك.  
خطيب بغدادى .  
أبو بكر أحمد بن عليّ الخطيب : ر. ك.  
خطيب بغدادى .  
أبو بكر أحمد بن محمّد بن إسحق بن إبراهيم  
همدانيّ معروف بابن الفقيه : ر. ك. ابن الفقيه  
أبو بكر الجصاص : ٤١٣ .

- أبو بكر محمد بن أحمد بن حمدان بن عازم  
(و بنا بئيت اللباب في نهذيب الأنساب :  
« غارم ») البخاري الزندي : ٢٤٥-٢٤٦ .  
٢٦٥ .
- أبو بكر محمد بن حسن بن دُرَيْد بن عتاهية  
ابن خنيم يعربى أزدي معروف بابن دُرَيْد :  
ر.ك. ابن دُرَيْد .
- أبو بكر محمد بن العلي بن الباقلاني : ٤٤٥ .  
أبو بكر محمد بن زكرياء الرازي : ر.ك.  
محمد بن زكرياء الرازي .
- أبو بكر محمد بن يحيى بن عبد الله بن عباس  
ابن محمد بن صولتكين : ر.ك. صولتي  
شطر نجي .
- أبو ثور : ٣٦٧ .  
أبو الجبار : ٢٠٢ .  
أبو جعفر : ٤٣٨ .
- أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن خالد  
طبري آملی : ر.ك. طبري .
- أبو جعفر محمد بن حبيب بن أعين عمرو  
الهاشمي البغدادي : ر.ك. محمد بن حبيب  
بغدادي .
- أبو جعفر محمد بن سليمان (عامل منصور  
در كوفه) : ر.ك. محمد بن سليمان .
- أبو جعفر المنصور (خليفة عباسي) : ١٥٩ .
- ٥٢٣ و.ر.ك. منصور .  
أبو حاتم أحمد بن حمدان بن أحمد  
الورساني | يا « الورسامي » : [ ١١٩ ح .  
و.ر.ك. بأبو حاتم رازی .
- أبو حاتم رازی : ١١٩ ، ٢٥٧ ، ٢٦٩ .  
أبو حاتم (ظاهر) أبو حاتم سجستاني ، لغوي  
معروف آتی الذکر مقصود میباشد) :  
٣١٨ ، ٣٢٨ م ، ٣٤٧ ، ٣٩٤ ، ٤٢٤ .  
أبو حاتم السجستاني : ٣٤١ .
- أبو الحارث محمد بن أحمد بن فرغون :  
٤٨١ ح .
- أبو حامد محمد بن محمد الغزالي : ٣٩٣ .  
أبو حذيفة واصل بن عطاء : ر.ك. واصل  
ابن عطاء .
- أبو الحسن الدمشقي : ١٥٩ .
- أبو الحسن عبيد الله بن أحمد العتيبي : ١٧٩ ح .  
أبو الحسن عز الدين علي بن أبي الكرم  
محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد  
شيداني معروف بابن الأثير الجزري : ر.ك.  
ابن الأثير ...
- أبو الحسن (علي بن أبي طالب) : ر.ك. علي  
ابن أبي طالب .
- أبو الحسن علي بن أبي علي محمد بن سالم  
التفليسي الفقيه الأصولي الملقب سيف الدين

ابن محمد بن أبي القوارس بن علي شافعي  
معروف بابن الوردی : ر.ك. بابن الوردی .

أبو حفص الحداد : ۱۱۲ م .

أبو حنيفة (نعمان بن ثابت) : ۱۹۲، ۳۱۴ م .

۳۱۵، ۴۶۷ .

أبو حنيفة ديشوري : ۱۰۳ م .

أبو حيان التوحیدی : ۴۶۱، ۴۶۳ م .

أبو خالد : ۱۴۷ م .

أبو الخير ناصر الدين عبدالله بن عمر بن محمد

ابن علي معروف ببيضاوي : ر.ك. ببيضاوي

(قاضی) .

أبو داود : ۴۶۹ .

أبو ذر : ۴۷۹ م .

أبو زبحان بيروني : (محمد بن أحمد البيروني

الخوازمي) : ۲، ۵، ۶، ۷، ۱۳، ۱۷،

۲۲، ۲۶، ۲۷، ۴۷، ۵۲، ۵۴، ۵۸،

ب (۱)، ج م، ۵، ۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۱ ح .

۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۸ ح .

۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵ .

أبو زيد : ۳۶۲ .

أبو زيد ولي الدين عبد الرحمن بن محمد

ابن محمد بن خلدون نونسي حضرمي

إشبيلي مالكي : ر.ك. ابن خلدون .

الآ بمدی ( مؤلف أبكار الأفكار في علم

الكلام) : ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۴، ۴۱۸ .

أبو الحسن علي بن إسماعيل بصري أشعري :

۱۲۱، ۲ .

أبو الحسن علي بن إسماعيل أندلسي معروف

بابن سيده : ر.ك. ابن سيده .

أبو الحسن علي بن الحسين بن علي بن عبدالله

الهدلي الممودي : ر.ك. ممودي .

أبو الحسن علي بن محمد الشافعي : ر.ك.

الشافعي (أبو الحسن علي بن محمد) .

أبو الحسن علي بن الخليل : ر.ك. علي بن

الخليل .

أبو الحسن علي بن منصور بن طالب حلبی

ملقب بدوخلة معروف بابن القارح : ر.ك.

بابن القارح .

أبو الحسن علي بن موسى الرضا : ر.ك.

علي بن موسى الرضا .

أبو الحسين الثوري : ۳۶۷ .

أبو الحسين عبد الرحيم بن محمد بن عثمان

الخطاط المعتزلي : ۱۰۶ .

أبو الحين محمد بن أحمد المملطي : ۱۴۷،

۱۴۸ .

أبو حفص زين الدين عمر بن مظفر بن عمر

(۱) حروف : الف، ب، ج، د، هـ، و، ز، ح، ط، ي، يا، يب، يج، كه در این

فهرستها آمده است ، وبا حروف ۱۲ سیاه طبع شده ، اشاره بصفحات تکمله میباشد .



- أبو سعيد رجاء : ١٧٨ - ١٧٩ .  
 أبو سعيد رجا : ١٥٩ ، ١٧٨ .  
 أبو سعيد عبد الكريم بن محمد بن أبي بكر  
 محمد تميمي "سمعاني" مروزي : ر.ك.  
 سماعي .  
 أبو سعيد المانوي : ٢٤٤ .  
 أبو سعيد نشوان بن سعيد بن نشوان اليمني  
 الحميري : ٢٤٧ .  
 أبو سفيان بن حرب : ٣٣٧ م .  
 أبو سلم (كنية مطيع بن إياس) : ٤٤٣ ،  
 و ر.ك. مطيع بن إياس .  
 أبو سهل : ١٤١ ، ٣٦٠ .  
 أبو شاكر (وابن أخى أبي شاكر) : ١٦٣ .  
 أبو شاكر (مسلمة بن هاشم) : ٢٤٩ .  
 أبو شبيب القلال (وهو صفري) : ٩٥ .  
 أبو شكور : ٥٢١ .  
 أبو الشعمق ٩٢ ح .  
 أبو صخر حميد بن زياد : ٣٤٥ م .  
 أبو طالب زيات : ٢٥ ح .  
 أبو الطيب (القاضي ...) : ٢٨٢ ح .  
 أبو الطيب أحمد بن الحسين بن عبد الصمد  
 الجعفي الكوفي مشهور بالمتنبى : ر.ك.  
 المتنبى .  
 أبو العالية : ١٩٣ ح .  
 أبو العباس أحمد بن عبد المؤمن بن عيسى  
 ابن موسى بن عبد المؤمن قيسي شريشي :  
 ر.ك. شريشي .  
 أبو العباس أحمد بن علي بن أحمد عبد الله  
 الشهاب بن الجمال بن أبي اليمن القلقشندی  
 ر.ك. القلقشندی .  
 أبو العباس الأيرانشهري : ٢١٠ .  
 أبو العباس السقاح : ١٩٨ .  
 أبو العباس بن شريح : ٤٦٢ .  
 أبو العباس شهاب الدين أحمد بن محمد بن  
 علي بن حجر المصري الهيثمي الشافعي :  
 ر.ك. ابن حجر الهيثمي .  
 أبو العباس عيسى بن عبد الرحيم : ٣٨٥ .  
 أبو العباس محمد بن يزيد بن عبد الأكبر  
 أزدي بصرى معروف بميرد : ر.ك. الميرد .  
 أبو العباس الناشي : ١٦٣ .  
 أبو عبد الله أحمد بن محمد بن هلال شيباني  
 مروزي : ر.ك. أحمد بن حنبل .  
 أبو عبد الله (إمام جعفر الصادق) : ر.ك.  
 جعفر الصادق .  
 أبو عبد الله حمزة بن الحسن الإصفهاني :  
 ر.ك. حمزة إصفهاني .  
 أبو عبد الله زكرياء بن محمد بن محمود القاضي  
 جمال الدين أبو يحيى الأنصاري القزويني :

فزاره كنانى بصرى معروف به جاحظ :  
ر.ك. جاحظ .

أبو عفان الرقى : ١٠٦ .

أبو العلاء معرى ٢١٨ ح ٢٢٠ م ٢٢٥  
٤٦٣ .

أبو على ( الزنديق السدى كان يكتنى  
بأبى على ) : ٨٩ .

أبو على ( الأستاذ ... ) : ٣٦٧ .

أبو على أحمد بن رسته : ر.ك. ابن رسته .

أبو على أحمد بن محمد بن يعقوب معروف  
به مكويه : ر.ك. أبو على مكويه .

أبو على حسن بن هانى بن عبد الأزل بن  
صباح الحكيم : ر.ك. أبو نواس .

أبو على بن خلاد : ٥٨ ، ٣٧٦ م .

أبو على رجا [ ٤ ] ١٦٤ ، ١٧٨ .

أبو على سعيد : ١٦٤ .

أبو على سينا : ر.ك. ابن سينا .

أبو على محمد بن محمد بلعمى : ١١٥ ح  
٤٧٩ .

أبو على المحسن بن أبى القاسم على بن  
محمد بن أبى الفهم داود بن إبراهيم بن تميم

تنوخى : ٢٦١ ، ٣٦٧ م .

أبو على مكويه : ١٨١ .

أبو عمر محمد بن يوسف بن يعقوب مصرى

مؤرخ : ١٠٣ .

ر.ك. قزوینى ( زكرياء ) .

أبو عبدالله كرام : ٥٠٣ .

أبو عبدالله محمد بن إسماعيل الجعفى  
البخارى : ر.ك. بخارى .

أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان بن  
قايماز شمس الدين الذهبى التركمانى  
الدمشقى الفارقى الشافعى : ر.ك. الذهبى .

أبو عبدالله محمد بن عمر بن حسين بن حسن  
ابن على تيمى بكرى طبرستانى الأصل  
رازى المولد ملقب بفخر الدين : ر.ك.  
فخر الدين رازى ( إمام ) .

أبو عبدالله ( يا أبو محمد ) مفضل بن عمر  
الجعفى : ر.ك. المفضل .

أبو عبدالله ياقوت بن عبدالله رومى حموى  
بغدادى ملقب بشهاب الدين : ر.ك.  
ياقوت حموى .

أبو عبد الملك محمد بن أحمد بن يوسف  
خوارزمى : ر.ك. خوارزمى .

أبو عبيد الله ( كاتب مهدى - والد صالح ) :  
١٠٥ م ، ٣٣٩ م .

أبو عبيد الله المرزبانى : ر.ك. المرزبانى .  
أبو عبيدة : ٢٩١ .

أبو العتاهية : ٩٢ ح ١٨٣ .

أبو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب بن

أبو عمرو أحمد بن عبد ربه بن حبيب بن  
حدي بن سالم القرطبي الأندلسي المالكي  
ر.ك. ابن عبد ربه .

أبو عمرو الجاحظ : ر.ك. جاحظ .

أبو عمرو [و بقولي أبو يحيى] حماد بن  
عمر بن يونس بن كليب كوفي [و بقولي  
واسطي] معروف به حماد عجرد : ر.ك.  
حماد عجرد .

أبو عيسى [الوراق] : ٢، ١١٢، ١١٣، ١١٣  
١٦٣، ٢٦٦، ٣٢٢ .

أبو الفول النهشلي : ١٩٥ .

أبو الفتح محمد بن أبي القاسم عبد الكريم بن  
أبي بكر أحمد شهرستاني : ر.ك. شهرستاني .  
أبو الفتوح شهاب الدين يحيى بن حبش بن  
أميرك سهروردي : ر.ك. سهروردي .

أبو الفداء (عماد الدين أبو الفداء إسماعيل  
ابن علي بن محمود بن محمد بن عمر بن  
شاهنشاه بن أيوب شافعي صاحب حماة) :  
٢٧٤ .

أبو الفرج (جلال الدين) عبد الرحمن بن  
أبي الحسن علي بن محمد بن علي بن عبيد الله  
ابن عبد الله بن حماد بن أحمد بن محمد بن جعفر  
الجوزي ... القرشي التميمي البكري  
البغدادي : ٥٢ ح ٢٥٥، ٣٩٧، ٤٦٣ .

أبو الفرج إصفهاني (علي بن الحسين بن  
محمد بن أحمد بن أحمد بن الهيثم بن  
الحكم بن العاص بن أمية بن عبد شمس بن  
عبد مناف قرشي أموي إصفهاني) : ١٣٧،  
٤٢٠، ٤٢٢ .

أبو الفرج محمد بن إسحق بن أبي يعقوب  
التديم الوراق البغدادي : ر.ك. ابن التديم .  
أبو الفضل أحمد بن محمد بن أحمد بن  
إبراهيم نيسابوري ميداني : ر.ك. ميداني .  
أبو الفضل الأزدي : ٤٢١ .

أبو الفضل البصري (مولى لأسد) : ر.ك.  
صالح بن عبد القدوس .

أبو الفضل بن طاهر : ٤٢٢ .

أبو الفضل بن عبد الرحمن بن الكمال أبي  
بكر جلال الدين السيوطي : ر.ك. السيوطي .  
أبو الفضل المالكي التعودي : ٣١٦ .

أبو الفيض محمد بن محمد بن عبد الرزاق  
الشهير بالتيد مرضي الحسيني اليعاني  
الزبيدي الحنفي : ر.ك. مرضي الزبيدي  
(التيد) ...

أبو القاسم البلخي (شيخ ابن أبي الحديد) :  
٢٦٦ .

أبو القاسم حسن بن بشر بن يحيى الأمدى :  
٤٤٣ ح .

أبو القاسم حسين بن محمد بن محمد معروف

الثعالبي النيسابوري : ر.ك. ثعالبي .  
أبو منصور موهوب بن أبي طاهر أحمد بن  
محمد بن الخضر مشهور بجواليقي : ر.ك.  
جواليقي .

أبو نصر إسماعيل بن حماد فارابي جرهرى :  
ر.ك. جرهرى .

أبو نصر عبد الله بن علي التراج الطوسي :  
٤٤٢ م .

أبو التعمان محمد بن الفضل : ٣٤٠ ، ٤٦٨ .

أبو نواس : ٩٢ ح ، ٩٣ ، ٩٤ ، ١٤٠ ، ١٤١ ،

١٨٤ ، ١٩٨ ، ٢٢١ ، ٢٢٣ ، ٢٥٠ ، ٢٩٤ ،

٣١٩ ، ٣٣٤ ح م ، ٣٣٥ ، ٣٥٤ ، ٣٦٣ .

أبو الوليد محب الدين محمد بن محمد بن  
عمود بن الشحنة ... : ر.ك. ابن الشحنة .

أبو الهذيل العلاف : ١٢٢ ، ١٩٩ م ، ٢٨١ ،  
٣٨٧ ، ٤٢١ .

أبو هريرة أحمد بن عبد الله بن الحسن بن  
أبي العصام العدوي : ٣٨٥ .

أبو حقان : ٣٦٣ .

أبو هلال الديجوري : ١٥٩ .

أبو يحيى الرئيس : ١٦٤ .

أبو يساه : ١٧٧ .

أبو يوسف : ١٨٩ ، ٣١٤ ، ٤١٣ م ، ٤٤١ ،

٤٦٧ .

براعب إصفهاني : ر.ك. راعب إصفهاني .  
أبو القاسم سعد بن عبد الله بن أبي خلف  
الأشعري القتي : ٣٤٦ م .

أبو القاسم صاعد بن أحمد بن عبد الرحمن  
ابن محمد بن صاعد تغلبي : ر.ك. صاعد  
أندلسي (قاضي ...) .

أبو القاسم علي بن طاهر بن أحمد بن حسين  
ابن موسى الحسيني معروف بسيد مرتضى :  
ر.ك. سيد مرتضى .

أبو القاسم محمد بن علي نصيب موصلي  
معروف بابن حوقل : ر.ك. ابن حوقل .  
أبو القاسم المراغي : ٤٢١ .

أبو قلابة : ٣٥٤ ، ٣٦٣ م .

أبو الليث : ٣١٣ م .

أبو محمد : ٢٣٦ .

أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري :  
ر.ك. ابن قتيبة .

أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد بن حزم :  
ر.ك. ابن حزم .

أبو مخلد : ١٩٧ ، ٢٩٠ .

أبو المظفر الأسفرايني : ٤٥٢ م .

أبو معاذ : ر.ك. بشار بن برد .

أبو منصور البغدادي : ٤٦٧ .

أبو منصور عبد الملك بن محمد بن إسماعيل

- أبی بن خلف الجمحی : ۳۳۷ .  
 أیقانوس : ۱۱۰۲ ح .  
 أحسائی : ر.ك. أحمد أحسائی (شیخ ...) .  
 أحمد (خاتم التبیین) : ۵۳۳ .  
 أحمد بن إبراهیم بن إسماعیل الكاتب :  
 ۱۹۸ ، ۱۹۳ ، ۱۴۰ .  
 أحمد أحسائی (شیخ ...) : ۲۴ .  
 أحمد بن إسماعیل الیزیدی : ۳۸۶ .  
 أحمد افشار شیرازی : ۵۶ ، ۵۵ .  
 أحمد تیمور : ۸۴ ح .  
 أحمد بن الحارث الخراز : ۱۴۲ .  
 أحمد حایط : ۵۰۳ .  
 أحمد بن الحسین بن علی بن أحمد بن محمد  
 ابن عبد الملك ، أبوطالب زیات : ر.ك.  
 أبوطالب زیات .  
 أحمد بن محمد بن حنبل التیبانی  
 المروزی ، معروف بابن حنبل : ۳۳۶ م  
 ۴۳۴ ، ۴۶۷ ، ۴۷۳ م .  
 أحمد بن خلّاد : ۱۹۷ .  
 أحمد بن داعی : ۴۱۳ .  
 أحمد بن داود بن وند : ر.ك. أبو حنیفة  
 دینوری .  
 أحمد زکی پاشا : ۹۷ ح ، ۱۰۱ ح ،  
 ۱۳۷ ح .  
 أحمد بن العباس العسکری : ۱۴۲ .  
 أحمد بن عبد ربّه (أبو عمر) : ر.ك. ابن  
 عبد ربّه .  
 أحمد بن عبد الله بن سلیمان مقرئ : ر.ك.  
 أبو العلاء مقرئ .  
 أحمد بن عید الله بن عتار : ۱۳۷ ، ۱۳۸ ،  
 ۱۴۱ ، ۳۶۲ .  
 أحمد بن علی الفلقندی : ر.ك.  
 الفلقندی .  
 أحمد بن قرمط : ۴۹۳ .  
 أحمد بن کامل : ۱۹۴ .  
 أحمد محمد شاکر : ۳۹۴ ح .  
 أحمد بن محمد بن علی المقرئ القیومی  
 (مؤلف مصباح المتبیر) : ۴۰۸ .  
 أحمد بن یحیی (شاید أحمد بن یحیی  
 نعلب آئی الذکر باشد) : ۴۰۴ .  
 أحمد بن یحیی نعلب (الامام نعلب) :  
 ۱۴۰ ، ۱۹۶ ، ۳۱۲ .  
 أحمد بن یحیی بن المرغنی ، المهدی  
 لیدین الله : ۳۸ ح ، ۷۶ ح ، ۲۹۹ م .  
 أحمد بن یحیی النجوى : ۱۹۵ .  
 أحوص بن محمد أنصاری : ۱۴۳ ح .  
 الأُخفش : ۲۵۰ م .  
 الأُخفش : ۱۹۶ .

- اخنوخ : ۶ .  
 ادا ( مبلغ مانوی ) : ۱۱۰۴ ح .  
 ادریان : ۲۰۳ ح .  
 ادریاد : ۲۸۸ م .  
 ادریان : ۲۰۳ ح .  
 ادریس : ۳۱۲ .  
 ادوارد براون : ۳۲ ح ، ۵۲۵ ح .  
 ادوارد ساخائو ( E. Sachau ) : ر.ك .  
 ساخائو .  
 ادى شير ( آرشوك ) : ۳۰۸ ح .  
 اذربان : ۲۰۵ .  
 اردشير [ بابكان ] : ۷۷ م ، ۸۸ م ، ۳۳ ب ،  
 ج ، ۵۵ م ، ۵۷ م ، ۷۵ م ، ۱۶۷ ط ،  
 ۲۰۳ م ، ۲۰۵ م ، ۳۵۸ م ، ۲۷۹ م ، ۵۳۴ .  
 اردوان : ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۲ ، ۵۷ م ، ۲۰۳ .  
 ارسطاطاليس : ۲۳۷ ، ۲۳۸ م ، و ر.ك . ارسطو  
 و ارسطوطاليس .  
 ارسطو : ۴۷۱ و ر.ك . ارسطاطاليس . و  
 ارسطوطاليس .  
 ارسطوطاليس : ۲۰۶ ، ۲۱۶ و ر.ك .  
 ارسطو و ارسطاطاليس .  
 ارشلاوس : ۴۵۴ .  
 ارميا ( حكيم ) : ۲۵ .  
 اروي [ بنت يعقوب بن الفضل ] : ۱۱۶ .  
 ازديادار : ۱۴۷ .  
 الازدی : ر.ك . جرير بن حازم .  
 اسامة : ۴۶۸ .  
 استون رونسيما ( Steven Runciman ) :  
 ۳۶ .  
 اسحق [ ظاهراً اسحق بن راهويه ] : ۴۶۷ .  
 اسحق بن خلف : ۱۶۳ .  
 اسحق بن راهويه : ۴۶۷ .  
 اسحق بن طالوت : ۹۷ .  
 اسحق بن الفضل : ۱۱۶ م .  
 اسحق الموصلي : ۲۶۱ .  
 اسخريوطي : ر.ك . يهوداي اسخريوطي .  
 اسد ( شايد اسدين خزيمه ، كه يكي از  
 اجداد جاهلي است ، مقصود باشد ) : ۳۸۷ .  
 اسدي طوسي : ۴۸۷ م ، ۵۲۰ .  
 اسطفانوس : ۳۸۳ .  
 اسفاسيانوس : ۶۸ م .  
 الاسفرايني ( أبوالمظفر ) : ۴۵۲ م .  
 اسکندر [ كبير ] : ۲۶ ، ۲۹ ، ۳۳ م ،  
 ۵۳۴ م ، الاسكندر نيز ديده شود .  
 اسکندر وازيليف : ۳۵۰ ح .  
 اسمعیل بن علی بن محمود بن محمد بن  
 عمر بن شاهنشاه بن أيوب شافعی صاحب  
 حماة ( عماد الدين ) : ر.ك . أبو الفداء .

- اسمعیل بن یونس [القیسی] : ۱۴۲، ۱۴۱.  
 الاسمعیلی : ۴۶۹.  
 الأسود بن زید العنسی : ۱۹۱.  
 اشعری : ر.ک. أبو الحسن علی بن اسمعیل  
 بصری .  
 اشعری : ر.ک. أبو القاسم سعد بن عبدالله  
 ابن ابی خلف . . .  
 اشقلون : ۲۵ .  
 الاثناندانی : ۱۹۵ .  
 اصبح : ۹۴ .  
 اسطخری : ۳۵۵ .  
 اسمعی : ۵۲۹ .  
 اعتماد السلطنة (علیقلی میرزا) : ۵۳۲ .  
 افرید : ۳۲۹ .  
 افریم : ۲ .  
 افلاطون : ۵۷، ۶۱، ۲۱۳، ۲۳۷ .  
 اقبال [عباس اقبال آشتیانی] : ۳۴۶ .  
 ۳۹۸ ح، ۴۰۳ ح، ۴۲۲ ح، ۴۳۷ ح، ۵۲۰، ۵۳۲ ح .  
 اکوست مولر : ۲۶۸ ح .  
 الاسکندر : ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۸۳ (اسکندر  
 نیز دیده شود) .  
 الیاس : ح .  
 امام الحرمین المجویشی : ۳۸۸ .  
 امام فخر الدین الرازی : ر.ک. فخر الدین  
 الرازی .  
 امام بابلی : ۲۰ .  
 امرء القیس بن الطحان : ۲۶۸ ح .  
 امشاسپندان : ۳۷۳ .  
 امیر المؤمنین (علی ع) : ر.ک. علی بن  
 ابی طالب .  
 انس بن مالک : ۳۴۸ .  
 أنسلین : یا . یب .  
 أنوش : ۵۷ .  
 انوشیروان (کسری) : ۱۱۴، ۱۳۴، ۱۸۱، ۲۷۴،  
 ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۹۵، ۳۰۷، ۴۹۸ .  
 اوتاخیم (بقولی نام مادر مانی است -  
 الفهرست) : ۱۰۵، ۵ .  
 اوتیکیوس | Eutychius | (= سعید  
 بن بطریق معروف بابن بطریق) : ر.ک.  
 ابن بطریق .  
 اودیوس (أسقف أوزالوم) : ۲ .  
 اورامیس (مادر مانی - الفهرست) : ۵ .  
 اورلنیوس (قبصر) : ۲۷۱ .  
 اوردشلیعی (سیریل) : ر.ک. سیریل اوردشلیعی .  
 اهر مزدا بن شابور بن اوردشیر بن ساسان : ۵۲۲ .  
 اوژن تیسران (Mgr. Eugène Tisserant)  
 ۴۵۶ ح .  
 اوشیدز (لقب عامر بن عامر بصری) : ۲۷۷ ح .  
 اوموفور (Omophor) : ۴۰، ۴۱ .  
 اهر مزدا : ۳۹، ۴۴ .

- اهرمان : ۳۰۸ ، و.ر.ك. اهرمن .  
 اهرمن : ۱۲۰ ، ۲۹۷ ، ۳۰۸ ح ۳۲۵ ،  
 ۲۱۶ ، ۲۶۲ ، ۴۷۰ ، ۴۷۲ ، ۴۷۵ ، ۴۸۴ ،  
 ۴۸۹ م ۵۰۲ ، ۵۳۱ .  
 ایاس بن مطیع ( ظ . مطیع بن ایاس ) :  
 ۳۸۸ ، و.ر.ك. مطیع بن ایاس .  
 ایبشن ( Ibshen ) : ۲ .  
 ایرخان : ۱۲۹ .  
 ایساك ( اسحق ) دوبوسوبر ( Isaac de  
 Beausobre ) : و.ر.ك. بوسوبر .  
 ای سفیر : ۶۱ .  
 ای امتیر ( یسر خدا ) : ۶۱ .  
 ایلزه لیختن شتیتر : ۳۳۷ ح .  
 ایثایوس : ۱۷ .  
 آیوب | السخستانی | ( از رجال سند و روات  
 است ) : ۳۴۰ ، ۴۳۴ ، ۴۶۸ .  
 ب  
 بابك | خرمی | : ۳۴۲ ، ۵۰۸ م .  
 البابلی ( مانی ... ) : ۴۷۱ .  
 باربیه دومینار ( Barbier de Meynard ) :  
 ۱۲۸ ح .  
 بارتلد ( N. Bartold ) : ۴۸۱ ح .  
 بار دیسان : ۲۹ ، ۳۰ ، ۹۵۱ ، ۹۶۴ ، ۹۶۵ ،  
 ۳۶۶ ، و.ر.ك. ابن دیسان .  
 بارسیموس : ۲۵ ، ۶۰ .  
 البار قلیط روح القدس : ۳۵۲ ، ۴۵۴ ، و.  
 ر.ك. یارقلیط و الفارقلیط .  
 بار کثای : ۲ ، ۳ ، ۲۱ ، ۲۳ ، ۵۵۰ .  
 بارنوح : ۱۲ ، و.ر.ك. نوح زادگت .  
 بازلیدس [ Basilides ] : ۳۰ ، ۳۵ ، ۴۷ ،  
 ۵۷ .  
 باسیدیو : ۲۱۵ .  
 الباقر : و.ر.ك. محمد الباقر | امام محمد  
 الباقر | .  
 بان : ۴۰ ، و.ر.ك. البناء الكبير .  
 باور ( Baur ) : ۳ .  
 بت : ۱۱ ، ۱۲ .  
 البخاری ( بخاری ) : ۳۴۰ ، ۴۱۰ ، ۴۶۷ ،  
 ۴۶۸ ، ۴۷۲ ، ۴۷۳ .  
 بدرالدین أبو الفتح عبدالرحیم بن عبدالرحمن  
 أحمد العبادي العباسي الشافعي القاهري  
 الإسلامبولي : و.ر.ك. عبدالرحیم بن  
 عبدالرحمن بن أحمد العباسي .  
 بدقلس : ۳۵۱ .  
 بدوه : ۴۹۲ .  
 بدوی : و.ر.ك. عبدالرحمن بدوی .  
 بدهودن بن شدهودن : ۲۱۴ .  
 بدیع الزمان فروزانفر : ۲۴۵ ح ۴۸۷ ح .  
 برانوش : ۴۸۲ ح .  
 براهم : ۲۱۴ .  
 بردان فذار : ۱۱۵ ح ، و.ر.ك. یزدان بن



- بادان .  
 بردوروس ( معروف به " طربنسوس " ) :  
 ۳۵۱ م .  
 برزویه : ۲۱۳ .  
 بر فریاد : ۱۷۰ ، ۱۵۵ ، ۱۵۹ .  
 بر " لعم " : ۶۱ .  
 البر نحتی ( ؟ ) : ۲۸۷ .  
 بروخیم : ۴۸۲ م .  
 برهمانیا ( حکیم ... ) : ۲۵ .  
 بزرجمهر : ۴۹۸ .  
 بزرهمهر : ۱۷۳ ، ۱۵۹ .  
 بتارین بُرد | الأعمی | : ۹۱ ح م ، ۹۲ ،  
 ۱۴۲ ، ۱۶۳ ، ۱۸۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ،  
 ۱۹۵ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ،  
 ۲۲۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۹ ، ۲۷۵ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱ ،  
 ۲۹۰ ، ۲۹۱ م ، ۲۹۳ م ، ۲۹۶ ، ۳۶۰ ،  
 ۳۶۱ ، ۳۶۲ م ، ۳۶۳ ، ۳۸۶ م ، ۴۲۰ م ،  
 ۴۲۱ م ، ۴۲۵ ، ۴۲۶ م .  
 بشر حافی : ۳۸۵ ح .  
 بصرای : ر.ك. تیتوس بصرای .  
 بطرس البستانی : ۳۵۶ ح .  
 بطرس رئیس الحواریون ( ؟ ) : ۱۲۵ .  
 البغدادی : ر.ك. محمد بن حبیب ...  
 البقلی : ۱۳۸ .  
 بکری : ر.ك. اصطخری .  
 بلاس : ۲۰۱ ، ۳۰۴ ح .  
 بلعمی : ر.ك. أبوعلی محمد بن محمد بلعمی .  
 بلوشه : ۳۳۵ ح ، ۵۰۵ ح ، ۵۱۷ ح .  
 البناء الکبیر : ۱۶۰ ، ر.ك. بان .  
 بنت الشاطی : ۲۲۰ ح .  
 بنداری [ البنداری ] : ۴۸۲ ح ، ۴۸۵ ح .  
 بنویست ( E. Benvenist ) : ۳۱ ، یج .  
 بودا : ۴۵ ، ۵۷ ، ۶۱ .  
 بودای نورمانوی : الف .  
 بورکیت ( F.C. Burkitt ) : ۳۰ ، ۴۷ .  
 بوذرجمهر : ۲۵۲ ، ر.ك. بزرجمهر .  
 بوسوبر ( Beausobre ) : ۳ ، ۷ ح ، ۱۶ .  
 بوسه [ Bousset ] : ۳۰ ح .  
 بوشکور : ۴۸۸ .  
 بوقو خان : ۵۱۷ ح ، ۵۱۸ .  
 بوکو [ یا بوکوک ] ( اسم خاقان مملکت  
 ایغور ) : ۱۹ م .  
 بولس : ۴۷ ، ۲۳۴ م .  
 بهرام ( ظاهرأ بهرام سوم ) : ۱۷ .  
 بهرام بن بهرام : ۱۷ ، ۱۲۳ م ، ۲۲۷ م ،  
 ۲۳۲ ، ۲۳۴ م .  
 بهرام بن بهرام بن بهرام بن هرمز : ۴۹۶ م .  
 بهرام بن سابور : ۱۵۹ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ .  
 بهرام بن هرمز [ بن شایور ( سابو ) = بهرام  
 اول ] : ۱۱ ، ۱۳ ، ۱۴ م ، ۱۵ م ، ۲۱ ،

- ۲۷، ۴۷، ۴۸، الف، ب، و، یام، ۱۰۴،  
 ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۴،  
 ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۸۱، ۱۸۲،  
 ۱۸۳، ۲۰۳، ۲۰۶، ۳۰۵، ۳۲۶، ۳۲۷،  
 ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۵،  
 ۳۶۷، ۳۸۸، ۳۹۵، ۳۹۹،  
 ۳۰۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۴۲، ۳۵۵، ۳۶۴،  
 ۴۱۷، ۴۵۴، ۴۷۹، ۴۸۶، ۴۹۵، ۴۹۶،  
 ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۵، ۵۰۷،  
 ۵۰۸، ۵۱۳، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۲۵،  
 ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۴، ۵۳۶،  
 بهرام بن وهاران [بن سابور] : ۴۸۳،  
 و. ر. ک. بهرام بن بهرام،  
 بهرام بن یزدجرد : ۲۸۸،  
 بیرونی [البیرونی] : ر. ک. أبو زیحان بیرونی،  
 البیضاوی : ۳۳۰، ۵۱۹،  
 بیهقی : ر. ک. ابراهیم بن محمد بیهقی،  
 ب  
 یاپوس : ۱۰، ۱۱،  
 یایس (یا یایوس) : ۱۰،  
 یارقلیط : ۶۱، و. ر. ک. البار قلیط و الفارقلیط،  
 یارلوس (بولس) : ۴۷، ۵۷،  
 پلودو کورتل (Pavet de Courtelle) :  
 ۱۲۸،  
 یا هرک بید : ۴۰،  
 یتک (Patak) : ۴۹۵، ح، و. ر. ک. یتک،  
 یتک : ۶۰،  
 یتل (ظ. همان یتک سابق الذکر) : ۴۹۶،  
 یتیک : ۱۰،  
 پدرس (Johs. Pedersen) : ۳۲،  
 پرویز (خرو ...) : ر. ک. خرو پرویز،  
 پطرس : ۴۷،  
 پلبو (P. Pelliot) : ۲۳، ۴۸، ح، ۵۰، ح، ۵۶،  
 پوئش (Henri - Charles Puech) : ۳۲،  
 ۵۶، ۷۰، ۷۱،  
 پورداد : ۱، ۲۸،  
 پول کراوس (P. Kraus) : ۴۸، ۷۶، ۱۱۸،  
 ۱۱۹، ح، ۲۰۸،  
 پولونسکی (H.J. Pol. l-ky) : ۲۷، ۵۶،  
 پیغمبر اسلام : ۵۹، و،  
 ت  
 تایکن : ۱۲۶،  
 تاج الدین أبو الحسن علی بن آنجب بن  
 عبدالله بن الخازن البغدادی معروف  
 بابن الساعی : ۲۸۰، ح،  
 تاج الدین أبو نصر عبدالوهاب بن تقی الدین  
 التبکی : ۴۶۳،  
 تادوروس برکونی : ۳۸۰، ح، ۳۸۱،  
 ثودور بار کنای (Théodor bar Konaïl) :  
 ر. ک. بار کنای،

- ثودورت سوریائی (Theodoret) : ۲ .  
ثودورتوس : ۱۱ ح .  
ثودوسیوس : ۱۸ .  
ثدوس | الکبیر | : ۱۳۴ .  
الثقازانی (مدالذین مسمود بن عمر بن عبداللہ) : ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ح ، ۳۱۲ م .  
۳۱۴ م .  
ثقیث (اسم مادر مانی بنابر ماخذ سوریائی) : ۵ ح .  
ثقی الدین أبو العباس أحمد بن عبد الحلیم الحبلی الحسینی الدمشقی : ر.ک .  
ابن نیمیۃ .  
ثقی الدین أبو العباس أحمد بن علی بن عبد القادر بن محمد حسینی عبیدی بعلبکی : ر.ک .  
مقرزی .  
ثقی زادم : ر.ک . حسن ثقی زادمہ (سید...) .  
ثلامس : ۳۰۴ ح .  
ثمیم بن بحر المطوعی : ۲۶۲ .  
تنوخی : ر.ک . أبو علی المحسن بن أبی القاسم علی بن محمد بن أبی الفهم داود بن ابراهیم ابن تمیم تنوخی .  
التوحیدی : ر.ک . أبو حیان علی بن محمد ابن العباس ...  
تور آندره (Tor Andrae) : ۷ ح ، ۵۹ .  
توّم (یا تویم : توأمان ، ملک وحی آور کہ در ۱۲ سالگی بر مانی ظاہر شد) : ۷ م ، ۵۵ ، ۱۵۰ م ، ۱۶۷ .  
توما (اسم یکی از تلامیذ مانی) : ۳۸۲ م .  
توما (أسقف مرعش ، کہ مانویان اورا ۲۲ سال حبس کردہ اند و عذاب دادہ) : ۵۵۳ .  
توماس | = توّم ، بعقیدہ بعضی از محققین : ۶۱ ، ۷ .  
توماس (یکی از تلامیذ مانی) : ۱۱ ح ، ۳۱ م .  
التهانوی (محمد علی بن علی بن محمد حامد ابن محمد صابر فاروقی تھانوی ہندی) : ۴۷۴ م ، ۴۷۵ ح ، ۵۳۱ .  
تیتوس بصرای (Titus de Bostra) : ۸ .  
تیمیتوس : ط .  
ث  
ثعالبی (أبو منصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل الثعالبی) : ۱۸۲ ، ۱۸۳ .  
ثعلب (أحمد بن یحیی) : ۱۹۶ م ، ۳۰۷ ، ۳۱۰ ، ۳۱۹ ، ۳۳۱ م ، ۳۴۱ ، ۳۹۴ ، ۴۰۸ ، ۴۲۱ .  
ثعلبہ : ۳۹۴ ح .  
الثقفی : ۱۴۱ .  
ثمامہ | بن أشرس التمیری | : ۱۱۳ م .

الجرجاني : ر.ك. السيد الشريف ...  
جرجيس : ١.

جربر بن حازم : س ٢٩٠ ، ٣٦٠ .  
الجمعد بن درهم : ١٦٣ ، ٢٨٩ ، ٢٩٠ .  
٣٤٢ .

جعفر بن أبي جعفر | العنبر : | : ٤٢٣ .  
جعفر أحمرى : ٤٤١ .  
جعفر بن حرب : ١٨٩ .  
جعفر بن سليمان : ١٩٦ .

جعفر بن عبيد : ١٨٩ ، ٥٠٣ .  
جعفر بن محمد الصائغ (الإمام أبو عبد الله...) :  
٧٢ ، ٧٦ ح م ، ١٩٠ ، ٢٠١ ح ، ٣٢١ م ،  
٣٢٧ م ، ٣٩٨ ، ٣٩٩ ، ٤٠٠ ، ٤١٠ .

جعفر بن يحيى | البرمكي : | : ٧٦ ح .  
٩٢ ح .

جفري (A. Jeffery) : ٦ ح .

جكسون | Jackson : | : ٢٣ ، ٤١ ح .  
٥٦ ، ٦٠ .

جلال الدين طهراني (سيد...) : ٤٨١ ح .  
جلال الدين عبدالرحمن السيوطي : ر.ك.  
السيوطي (جلال الدين عبدالرحمن...) .  
جمال الدين أبوبكر (يا أبو عبد الله) محمد  
ابن محمد بن محمد بن حسن بن أبي حسن  
ابن صالح بن يحيى بن ظاهر بن محمد بن

١٣٢ ، ١٨٩ ، ٣٠٥ ، ٥٠٣ .

نور بن يزيد : ١٩٤ .

الثوري : ر.ك. أبو الحسن الثوري .  
تيموثاوس (بطريرك الاسكندرية) : ١٢٤ م .

## ج

جاير بن حبان (أبو موسى جاير بن حبان  
بن عبد الله كوفي معروف بسوفي) : ٧٦ م .

جا حقا (أبو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب  
ابن فزارة كناني بصري) : ١٧ ، ٢٠ ، ٥٤ م .

٥٥ ، ٨٤ ، ٩٢ ح ، ٩٧ ، ٩٨ ، ٩٩ م .

١٠٠ ، ١١٣ ، ١٨٤ ، ١٩٤ ح م ، ١٩٧ م .

٢١٦ ، ٢٧٠ ، ٢٨٨ ، ٢٩٠ ، ٢٩٢ م .

٣٣٤ ح ، ٣٣٩ ، ٣٥٤ ، ٣٦٠ ، ٣٦٣ ح .

٤٢١ ، ٤٣٩ ح .

جاماسب : ٣٧ .

جاماسف : ٢٥٢ .

جاويزدان : ٥٠٩ م .

جبرئيل (= كابريل = ملك معروف) :

٢٥ ، ٦٠ ، ٦٢ .

جبرئيل | جبرائيل | بن نوح النصراني :

١٣ ، ١٧ ، ٢٠٥ ، ٥٣٤ .

الجهاني (محمد بن أحمد) | ظ. الجيهاني : |

١٦٣ .

جراثيم بدنيان برطانيان غالطيا : ٢٥ .

- الخطيب عبدالرحيم بن ثبابة ، فارقي  
الأصل ، مصري : ر.ك. ابن ثبابة .
- جمال الدين أبو الفضل محمد بن جلال الدين  
أبو العز مكرم بن نجيب الدين أبو الحسن  
علي بن أحمد بن أبي القاسم بن حبة  
ابن منظور أنصاري مصري معروف به  
ابن منظور : ٤٠٤ م .
- جمال الدين أحمد بن يوسف بن مطهر حلبي  
معروف بعلاءه : ر.ك. علامة حلبي .
- جمال الدين أبو الفرج عبدالرحمن  
ابن الجوزي : ر.ك. أبو الفرج عبدالرحمن  
ابن الجوزي .
- جمال الدين علي بن محمد الدستجرداني :  
٢٥٢ ح .
- جمال الدين محمد بن عمر بن خالد قرشي :  
٣٦٩ ح .
- جيل بن محفوظ المهلبی : ٩٢٠ م ، ٩٤٠ م .
- الجنيد : ٣٦٧ .
- الجواليقي | أبو منصور موهوب ... :  
٣٩٤ م ، ٤٢٤ م .
- جوهری (الجوهری) = أبو نصر اسمعيل بن  
حماد فارابي ( ... ) : ٣٠٩ م ، ٣١٠ م ، ٣١٨ م ، ٣٢٨ م .
- ٣٣١ م ، ٣٤١ م ، ٣٦٩ م ، ٤٠٤ م ، ٥٢٠ ح .
- الجوهری : ر.ك. حسين بن علي الجوهری .
- الجهجاه : ٤٤١ م .
- الجهشياري (أبو عبدالله محمد بن عبدوس ...) :  
١٢٧ م .
- الجهم بن صفوان : ٢٨٩ م .
- الجيلاني : ر.ك. عبد الكريم بن ابراهيم  
الجيلاني .
- الجههاني : ١٦٣ ح .
- ج
- جنكر خان : ٥١٦ ، ٥١٨ م .
- جلبي (حسن ...) : ر.ك. حسن جلبي .
- ح
- حاجي خليفه (= مصطفى بن عبدالله كاتب  
جلبي قسطنطيني) : ٣١٦ ح ، ٣١٧ م .
- الحاركي (أبو جعفر محمد بن زياد) :  
١٤٣ م .
- حافظ الدين الكردي : ٣١٢ م ، ٣١٤ م .
- الحاكم : ٣٠١ م .
- حبيب بن نصر المهلبی : ٣٦٢ م .
- حجاج بن يوسف (الحجاج) : ١٥٨ م ، ٣٣٧ م .
- حدني : ٥٠٣ م .
- الحريث (الكذاب) : ٢٨٩ م .
- الحريث بن عمرو : ٢٩٥ م .
- حريب : ١٤١ م .
- حسام الدين محمد صالح بن أحمد مازندراني :

- ر.ك. محمد صالح بن أحمد مازندرانی .  
 الحسن بن إبراهيم . ۳۰۲ .  
 الحسن بن علیل العنزی : ۱۴۲ .  
 حسن تقي زاده ( سیّد . . . ) : ۲۱۰ ح .  
 ۳۷۴ ح .  
 حسن چلبی ( مولی حسن چلبی بن محمد  
 ابن محمد شاه افشاری الرومی الحنفی  
 معروف بملاحسن الفری ) : ۴۱۵ ح ، ۴۱۷ .  
 حسن السندوبی : ۹۷ ح .  
 الحسن المکری ( الامام أبو محمد ... ) :  
 ۳۹۸ .  
 الحسن بن علی : ۱۳۸ ، ۳۶۲ .  
 حسن الکوثری : ۲۵۲ ح .  
 الحسن بن موسى : ۲۶۶ .  
 حسن بن موسى التوبختی ( أبو محمد ... ) :  
 ۳۴۶ ح .  
 الحسن بن هادی : ر.ك. أبو نواس .  
 الحسن بن یزید : ۲۹۳ .  
 الحسين بن عبد الرحمن الحلبي : ۳۸۵ .  
 الحسين بن علی عم | سیّد الشهداء | : ۳۹۸ ،  
 ۴۱۰ .  
 الحسين بن علی الجهری : ۳۸۶ .  
 حسین علی محفوظ : ۳۰۶ ح ، ۴۳۳ ح .  
 حفص بن أبي بردة : ۴۲۰ ، ۴۲۱ .  
 حفص بن أبي ودة ( ظاهرأ هما حفص أبي  
 بردة سابق الذکراست ) : ۱۹۴ .  
 حکماء الفرس : ۴۸۱ .  
 حکمت : ر.ك. علی أمهر حکمت .  
 حکمت آل آقا : ۴۳۳ ح .  
 الحکمی : ۲۲۱ ، ( چون ظاهرأ مقصود  
 أبو نواس است این کلمه نیز دیده شود ) .  
 الحکیم المجریطی ( مسلمة بن أحمد بن  
 قاسم بن عبد الله مجريطی قرطبی أندلسی ) :  
 ۳۷۰ م .  
 حَمَاد : ۳۴۸ .  
 حَمَاد بن أبي ليلى . . . ر.ك. حَمَاد داوِیة .  
 حَمَاد داوِیة | حَمَاد بن أبي ليلى مابور ( و  
 بقولی عبسرة ) بن مبارك بن عبید دیلمی  
 کوفی | : ۹۰ ، ۹۱ ، ۱۵۱ ، ۱۸۳ ،  
 ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۲۹۳ ، ۴۲۰ ،  
 ۴۲۱ ، ۴۲۲ ح ، ۴۳۶ ، ۴۴۲ .  
 حَمَاد بن الریرقان | التحوی | : ۹۰ ، ۹۱ .  
 ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ،  
 ۲۸۱ ، ۲۹۳ ، ۴۲۰ ، ۴۲۱ ، ۴۳۶ م .  
 حَمَاد بن زید : ۳۴۰ ، ۳۴۱ ، ۴۶۸ .  
 حَمَاد عَجَرْد ( أبو عمرو ) : بقولی أبو يحيى  
 حَمَاد بن عمر بن یونس بن کليب کوفی ، و  
 بقولی واسطی ، مولای بنی سواد بن عامر  
 بن صعصعة ) : ۹۰ م ، ۹۱ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۳۲ ، ۱۴۱ م ،  
 ۱۴۲ ، ۱۸۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ م .

- ۲۷۰ ، ۲۸۱ ، ۲۹۱ م ، ۲۹۳ ، ۳۸۶ م  
 ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۴۲۰ م ، ۴۲۱ م ، ۴۲۲ ح  
 ۴۲۵ ، ۴۳۶ ، ۴۴۴  
 حَمَادُونَ (= حَمَادُ الزَّائِدِ وَ حَمَادُ الزَّيْرَقَانِ  
 وَ حَمَادُ عَجْرَد) : ۹۱ ح ، ۱۹۳ ، ۴۳۶  
 حَمْدَانُ بْنُ غَارِ الزَّائِدِ : ۲۶۵  
 حَمْدَاللهُ مَسْتُوفِي (قُرُونِي) : ۵۲۲  
 ۵۲۴  
 حَمْدُونه : ۲۰۰ ، ۳۳۵ ، ۳۶۳  
 حَمَزَةُ اَصْفَهَانِي : (أَبُو عَبْدِاللهِ حَمَزَةُ بْنُ الْحَسَنِ  
 الْأَصْفَهَانِي) : ۱۳۶ ، ۳۳۵ ، ۴۹۹ ، ۵۲۲  
 حَمَزَةُ بْنُ بَيْض : ۱۲۲  
 حَمِيد : ۳۴۸  
 حَمِيدُ بْنُ مَحْفُوظ : ۹۲ ح ، ۴۲۰ ، ۴۲۱  
 وَ ر. ك. حَمِيدُ بْنُ مَحْفُوظ  
 حَوَاء : ۵۸ م ، ۵۹ ، ۱۵۴ م ، ۱۷۰
- ### خ
- خَاقَان (قَاغان) اَوِيغور : ۱۹ ح  
 خَاقَان التَّغَرغَزِي : ۲۶۲  
 خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللهِ الْقُرَيْ : ۲۰ ، ۱۵۸  
 ۱۵۹ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ م ، ۲۸۹ ح ، ۳۴۲  
 خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللهِ الْقَشِيرِي : ۲۸۹ ، (چنانكه  
 در جای خود نیز گفته شده است ظاهراً  
 همان خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللهِ الْقُرَيْ سابق‌الذَّكَر  
 میباشد)
- خَدِيجَةُ (زَوْجَةُ يَعْقُوبِ بْنِ الْفَضْلِ) : ۱۱۶  
 الْخَرَمِي : ۳۴۲ وَ ر. ك. بَابُ الْخَرَمِي  
 خَسْرُوپَرُويز : ۱۷ م  
 خَطِيبُ بَغْدَادِي (أَبُو مَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ  
 نَابِتِ بْنِ أَحْمَدُ بْنُ مَهْدِي) : ۳۶۸ ، ۳۸۵ م  
 ۳۸۶ ، ۴۲۱ م  
 الْخَفَاجِي : ر. ك. شَهَابُ الدِّينِ أَحْمَدُ بْنُ  
 مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو ...  
 خَزَرِي : ۲۴ ح  
 خَلَّادُ الرَّقْط : ۱۹۶  
 خَوَاجِدُ نَصِيرِ الدِّينِ مُوسَى بْنُ ر. ك. نَصِيرِ الدِّينِ ...  
 خَوَارِزْمِي (أَبُو عَبْدِالْمَلِكِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ  
 بْنِ يُونُسَ) : ۱۷۹ م ، ۳۰۷ ح  
 خَوَانْدَمِير : ۵۲۷ م  
 خَوَثِي : ر. ك. عُبَّاسُ زُرِيَاب ...
- ### د
- دَادِلِل : ۲۵ ، ۶۰  
 دَارَا : ۴۸۷ م ، ۵۰۲  
 دَارَا بْنُ دَارَا : ۲۶۰  
 دَانِشْ يَزْدَه : ۳۲۰ ، ۳۹۱ ح  
 دَاوُد (بِيغَمِير) : ۸۸ ، ۲۱۱  
 دَاوُدُ الْجَلْبِي : ۳۰۶ ح  
 دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ | بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبَّاسٍ | :  
 ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۲۹۵ ، ۴۵۵  
 دَخْوِيه : ۱۱۴ ح

- دعبل : ۳۴۳ ح .
- دعبل بن علی : ۲۲۱ .
- دقیانوس : ۲۹۶ .
- دقیقی : ۵۸۷ .
- دمشقی : ر.ك. محمد بن أبي طالب أنصاري
- دمشقی صوفی معروف بشیخ الزبوة (شمس الدین أبو عبدالله) .
- دمشقی : ر.ك. یوحناى دمشقى .
- دمیس بید : ۴۰ .
- دوسیتوس (Dositheans) : ۳۵ .
- دهی بید : ۴۰ .
- دیدریتش [س.] (Sven Dederling) :
- ۱۴۷ ح .
- دیمان : ۱۶۴ ، ۲۲۷ ، ۲۴۵ ، ۳۴۱ .
- ۴۱۸ ، ر.ك. ابن دیمان .
- دیلمی : ر.ك. محمد بن الحسن الديلمي
- الیمانی .
- دین سازار : ۵۰ .
- دینوری : ر.ك. أبو حنیفة . . . .
- دیودور : ۲ .
- دیوکلین (Diocletianus) : ۱۸ ح .
- دیونوسیوس (B) : دیوناسیوس : ۴۵۴ ح .
- ذ
- الذهبی (ذهبی) : ۲۷۸ ، ۴۶۳ .
- ر
- رازی : ر.ك. أبو حاتم رازی .
- رازی (الرازی) : ر.ك. محمد بن زکریاء
- ابن یحیی الرازی .
- رازی : ر.ك. فخر الدین رازی [ = أبو عبدالله
- (و بقولی : أبو الفضل) محمد بن عمر بن
- حسین بن حسن بن علی قیمی بکری
- خبرستانی الأصل رازی المولد ملقب
- بفخر الدین معروف بابن الخطیب ] .
- الرافعی : ۴۰۸ ، ۴۶۸ .
- راغب اصفهانی ( أبو القاسم حسین بن
- محمد ... ) : ۳۹۰ .
- رام راتوخ : ۲۱ .
- رامیس : ۵ .
- رایت (W. Wright) : ۳۲۳ ح .
- رایتنشتاین (R. Reitzenstein) : ۳۰ .
- ۵۶ .
- الرباب : ۲۲۶ .
- ربیع بن الحرث بن عبدالمطلب : ۲۹۵ .
- رباعیل : ۶۰ ، ر.ك. دغائل .
- رسول الله : ۴۷۲ .
- رشتی : ر.ك. سید کاظم رشتی (حاجی ...)
- رشدین : ۴۳۵ .
- رشن شهریزد : ۴۲ .



- الرشید: ر.ك. هرون الرشید .  
 رضا زاده شفق (دکتر ...) : ۲۵ .  
 رفائل : ۶۰ ، ۲۵ .  
 رفائیل : ۶۲ .  
 رفئل : ۲۵ .  
 رنه باسه (René Basset) : ۴۵۳ ح .  
 الریاشی : ۳۹۴ ، ۳۲۹ ، ۳۱۸ .  
 ریترا | ه. | (H. Ritter) : ۱۲۱ ح ، ۳۴۶ ح .  
 ریطه بنت أبی العباس : ۱۱۶ .  
 ریطه بنت عبیدالله : ۳۸۷ .  
 ریتولد الن نیکلسون (R.A. Nicholson) :  
 ۴۴۲ ح ، ۴۹۵ ح .
- ز
- زاده رمز : ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۷۳ .  
 الزبیدی (أبو الفیض محمد بن محمد بن  
 عبدالرزاق الشهیر بالتید مرتضی الحسینی  
 الیمانی الزبیدی الحنفی) ر.ك. مرتضی  
 الزبیدی (أبو الفیض محمد بن محمد بن  
 عبدالرزاق ...) .  
 زرادشت (بن اسیمان) : ۹۸ ، ۱۳۰ ، ۱۸۰ م ،  
 ۱۹۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۶ ، ۲۲۷ ، ۲۳۲ ،  
 ۲۳۳ ، ۲۴۴ ، ۲۵۵ ، ۲۶۰ ، ۲۷۶ ، ۳۰۱ ،  
 ۳۰۷ ، ۳۱۱ ، ۳۱۸ ، ۳۲۹ ح ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ ،  
 ۴۱۴ ، ۴۱۷ ، و ر.ك. زردشت .  
 زرادشت بن خَرکان : ۱۱۴ .  
 زردشت : ۴۵ ، ۵۷ ، ۱۱۴ ح ، ۲۴۶ ، ۳۱۱ ح ،  
 ۳۲۰ ، ۴۰۱ ، ۴۰۸ ، ۴۲۸ م ، ۴۳۱ ، ۴۹۱ م ، ۴۹۲ ،  
 ۵۹۶ ، ۵۰۲ م ، ۵۱۰ ، ۵۲۹ ، ۵۳۱ ، ۵۳۳ ،  
 ۵۳۵ ، و ر.ك. زرادشت .  
 زردشت الأردبیلی : ۳۷۳ ح .  
 زردوشت : ۴۱۳ ح ، و ر.ك. زرادشت و  
 زردشت و زردوشت .  
 زردوشت : ۱۲۰ م ، ۴۸۷ م ، و ر.ك. زرادشت  
 و زردشت و زردوشت .  
 زرواس : ۱۰ ، و ر.ك. زکوا .  
 زکریاء (پدر حضرت یحیی) : ۶ .  
 زکوا (یا زرواس) : ۸ ، ۱۰ ، ۱۵۰ ، ۱۶۷ .  
 زنجشیری (محمود بن عمر بن محمد بن  
 عمر أبو القاسم جابر الله الزنجشیری الخوارزمی  
 المعتزلی) : ۵۰۰ م .  
 زنادید : ۲۰ ، ۲۲ .  
 زوتنبرگ (H. Zoltenberg) : ۱۸۲ ح .  
 زوسیموس : ط .  
 زیاد بن أحمد [الحنظلی] : ۴۳۸ .  
 زیاد بن الخطاب : ۱۴۰ .  
 زیاد بن عبدالرحمن : ۲۳۹ ح .  
 زیاد بن عبیدالله (دائی أبو العباس سقاح) :  
 ۱۹۸ .

ژ

السخنیانی ( آیوب ) : ر.ك. آیوب ...

سندوسی : ۱۹۸ - ۳۶۰ .

سراذل : ۲۵ .

سرایبون از تمویس

( Serapion de Thmuis ) : ۱ .

الترّاج ( سراج ) : ر.ك. أبو نصر عبدالله

ابن علی التّراج القلوسی .

سروشدار : ۲۱ .

الترّی بن الصباح الکوفی : ۱۹۵ - ۲۹۱ .

سرینشوس ( Cerinthus ) : ۳۵ .

سعدالدین مسعودین عمر الثفتازانی : ر.ك.

الثفتازانی .

سعدین عبدالرحمن الهاللی : ۴۲۰ .

سعدی : ۵۰۶ ح .

سعدی ( غلام ... ) : ۹۶ .

السعودی : ر.ك. الشیخ أبو الفضل السعودی

المالکی .

سعیدین أبی البدر یوحنا بن عبدالمسیح :

۳۵۰ ح .

سعیدین بطریق : ۱۲۴ و ر.ك. ابن بطریق .

سعیدین سلام : ۳۶۰ .

سعیدین مسلم : ۲۹۰ .

التّقاح : ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۵۴۳ .

سقوسی : ۳۵۱ .

س

سابور | بن أردشیر (۱) بن بابک : ۱۰۳ م .

۱۰۴ م - ۱۱۴ - ۱۲۰ - ۱۳۳ - ۱۳۴ .

۱۵۰ - ۱۵۱ م - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۲۰۵ .

۲۰۶ - ۲۵۸ - ۲۵۹ م - ۲۶۳ م - ۲۷۱ .

۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۹ - ۲۸۷ م - ۲۹۵ .

۲۹۹ - ۳۴۴ - ۳۵۳ - ۳۸۱ - ۳۸۳ و ر.ك.

شاپور بن أردشیر .

سابور ؟ (بدر بهرام ؟) : ۱۵۹ .

سابور ؟ : ۲۸۸ .

سابور (ذوالاكتاف ؟) : ۴۸۵ .

ساتورنیلوس ( Satornilos ) : ۳۵ .

ساخائو | دوارد ( E. Sachau ) : [ ۲۰۰ ح

۲۰۸ ح - ۲۱۰ ح .

سام : ۲۲ - ۳۶ .

السامری : ۹۸ .

السبکی (سبکی) . ر.ك. تاج الدین أبو نصر

عبدالوهاب ...

سجّاح : ۱۹۱ .

سخاوی : ۲۷۸ .

(۱) در صفحات : ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۷۴ و ۲۹۹ و ۳۰۰ از دشیر .

- سقوط نفس (Scoutianos) : ۳۵۱ ح .  
 سکا نشاء : ۱۴ .  
 سلام بن عبد الله بن سلام : ۲۰۱ .  
 سلطان بن : ۴۱۹ ح .  
 سلمان الفارسی : ۲۰۱ .  
 سلم الخاسر : ۱۶۳ .  
 سليمان : ۲۱۱ ، ۴۸۸ ، ۵۲۱ .  
 سليمان قانونی (سلطان ...) : ۳۱۵ ح .  
 سمعی (أبو محمد عبد الكريم بن محمد  
 ابن منصور ...) : ۲۰۰ ، ۲۴۵ ، ۲۶۵ .  
 سنائی : ۵۲۰ .  
 سنت آو گوستین : ر.ك. آو گوستین .  
 سنت ائون (پاپ ...) : ۱۸ .  
 سندی | السندی (أبو الحسن محمد بن  
 محمد بن عبد الهادی ...) : ۳ ، ۴۵۰ .  
 سنوك هودگر نزه : ۳۷۹ ح .  
 سودربرگ (T. S. Soderberg) : ۳۱۰ .  
 سوروس اطلای (Severus) : ۲ .  
 سوربائی (ثودرت ...) : ر.ك. ثودرت  
 سوربائی .  
 سوسیه : ۳۸۰ ، ۳۸۱ .  
 سوسنه (ظ. = سوسنه) : ۳۵۱ .  
 سوهابات : ۲۵ .  
 سهراب : ۲۶۲ ، ۱۶۷ .  
 سهروردی (أبو الفتوح شهاب الدين يحيى  
 بن حبش بن أميرك سهروردی) : ۲۵۲ .  
 السیالکوتی : ر.ك. عبد الحكيم السیالکوتی .  
 سیوریه | أبو بشر یقولی أبو الحسن عمرو  
 ابن عثمان بن قنبره (یا قنبره) فارسی  
 بیضاوی : ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۳۱۸ ، ۳۲۸ .  
 ۳۳۳ ، ۳۹۴ ، ۵۰۴ .  
 سید حسن تقی زاده : ر.ك. حسن تقی زاده  
 (سید ...) .  
 السید الشریف الجرجانی (علی بن محمد  
 ابن علی السید الزین أبو الحسن الحسینی  
 الجرجانی الحنفی) : ۳۰۸ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ .  
 ۴۱۵ .  
 سید کاظم رشتی (حاجی ...) : ر.ك. کاظم  
 رشتی ...  
 سید مرتضی (أبو القاسم علی بن طاهر بن  
 أحمد بن حسین بن موسى الحسینی) :  
 ۹۲ ح ، ۱۹۲ م ، ۱۹۴ ح .  
 السید مرتضی الحسینی الزبیدی (أبو الفیض  
 محمد بن محمد بن عبد الرزاق ...) : ر.ك.  
 مرتضی الزبیدی (أبو الفیض محمد بن محمد...) .  
 سیریل اورشلیمی (Cyrille de Jerusalem) :  
 ۲ .  
 سپس (جانشین مانی) : ۱۵۸ ، ۱۶۲ ، ۱۷۶ .  
 ۲۱۰ ح ، و ر.ك. سپس المغانی و سپس  
 الثنوی .  
 سپس المغانی : ۲۶۹ ، و ر.ك. سپس و



أبراهيم بن أبي بكر بن خلّكان ... (قاضى  
القضاء ...) : ر.ك. ابن خلّكان .

شمس الدّين أبو عبدالله محمّد بن أبي طالب  
أنصارى دمشقى صوفى : ر.ك. محمّد بن  
أبى طالب ...

شمس الدّين شهرزورى : ٢٥٢ ح .

شمس الدّين محمّد بن فخر الدّين نخجوانى  
معروف به "شمس منشى" : ر.ك. شمس  
منشى .

شمس المعالى قابوس بن وشمكير : ٢٠٠ ح .  
شمس منشى : ٥٢٠ م .

شمعون : ٨ ، ١٠ ، ١٥ ، ١٧٨ .

شمعون باطرة : ٢٣٤ .

شنقيطى : ٢٢٤ ح .

شودر : ٢١٤ .

شوسند : ٣٥٠ .

شونك : ٢١٤ .

شهاب الدّين أبو العباس أحمد بن محمّد بن  
أبى بكر بن عبد الملك بن ميمون القسطلانى  
المصرى : ر.ك. القسطلانى ...

شهاب الدّين أحمد بن حجر الهيثمى  
المكّى الشافى : ر.ك. ابن حجر الهيثمى .  
شهاب الدّين أحمد بن عبد الوهاب التويرى  
ر.ك. التويرى .

شهاب الدّين أحمد بن محمّد بن عمر

الخفاجى : ٣٩٨ م .

شهاب الدّين يحيى شهرزورى : ر.ك.

شهرزورى (أبو الفتوح شهاب الدّين  
يحيى بن حبش ...) .

شهر براز : ١٧ .

شهرزورى : ر.ك. شمس الدّين شهرزورى .

شهرستانى (أبو الفتوح محمّد) : ٥١ ، ٢ ،  
٥٥ ، ٦٠ ، ٢٤٠ م ، ٣٢٣ م ، ٣٩٥ .

شياطين : ١٥٤ ، ١٦٠ م ، ٣٩٦ .

شياطين البرد : ١٥٣ ، ٢٤٣ .

شياطين الحرّ : ٢٤٣ .

شيطان : ٣ ، ٤٥ ، ٩٣ ، ٩٥ ، ١١٤ .

١٥٢ ، ١٧٣ م ، ١٧٤ م ، ٢٤٥ ، ٤١٦ ،  
٤٧٤ .

شيث بن آدم : ٦ ، ٤٣ ، ٥٧ ، ٥٩ ، ٩٨ .

٢٤٤ ، ٣٠١ ، ٣١٢ ، ٤١٧ ، ٤٩٢ ، و ر.ك.  
شائل و شيشيل .

شيشيل : ٥٧ ، و ر.ك. شيث و شائل .

الشيخ أبو الفضل السعوى المالكى : ٣١٦ .

شيخ الزبوة : ر.ك. محمّد بن أبى طالب  
أنصارى صوفى دمشقى ...

شيخ صدوق : ر.ك. صدوق .

### ص

صاحب البلاغ (أبو القاسم القيروانى) : ٤١١ .

الصادق : ر.ك. جعفر بن محمد الصادق (إمام) .

یحیی بن عبد الله بن عباس بن محمد بن  
صوفی (نکین) : ۹۲ ح، ۹۳ ح، ۱۹۸، ۳۱۹، ۳۵۴ .

## ض

الضحاك : ۱۸۱ .

الضحاك بن مزاحم : ۲۳۵ .

ضرار بن عمرو : ۴۶۶ ح .

ضغریث (حکیم) : ۲۵ .

## ط

الطالح بالله : ۱۷۹ ح .

طالوت بن أعصم اليهودی : ۲۸۹ م .

طباطبایا العلوی (إبراهیم بن إسمعیل بن

علی ...) : ۲۶۴ .

القطیرانی : ۴۶۷ .

طبرستانی : ۲۵۸ ح .

طبرسی (أبو منصور أحمد بن علی بن

أبی طالب) : ۳۹۸ .

طبری (أبو جعفر محمد بن جریر...) : ۱۰۰ .

طهم : ۱۱۴ م، ۱۲۷ ح، ۲۶۴ ح .

طربنسوس : ۳۵۱ .

طریعی (فخر الدین بن محمد بن أحمد...) :

۴۲۸ م .

ططوس أنطونیانوس : ۱۵۰، ۱۶۷ .

طوسی (خواجہ نصیر الدین ...) : ر.ك.

صادق کیا (دکتر...) : ۴۱۲ ح .

صاعد انداسی [قاضی...] (أبو القاسم صاعد

ابن أحمد بن عبد الرحمن بن محمد بن

صاعد تغلبی) : ۲۳۷ م .

صالح بن أبی عبید الله (کاتب المهدی) :

۱۰۵ .

الصالحانی (الأب أنطون ... الیسوعی) :

۲۷۰ ح .

صالح بن عبد القدوس [الأزدی] : ۹۲ ح .

۱۰۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۳، ۱۸۳، ۱۹۳

۱۹۹ م، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۹۰، ۳۶۰، ۳۸۷،

۴۲۱، ۴۲۲ م، ۴۳۷، ۴۳۸، ۵۲۳ .

الصباح الکوفی : ۱۹۵، ۲۹۱ .

صادق [شیخ...] (محمد بن علی بن الحسین

بن موسی بن بابویه القمی) : ۳۶۵ .

الصغانی (والصغانی) : ۳۲۹، ۳۳۰ .

الصفدی (صلاح الدین أبو الصفا خلیل بن

أبیک) : ۴۰۷ .

صغری (أبو شعيب الفلال) : ر.ك.

أبو شعيب الفلال ...

صلاح الدین أبو الصفا خلیل بن أبیک

الصفدی : ر.ك. الصفدی (صلاح الدین...) .

صولی شطرنجی (أبو بکر محمد بن

نصير الدين ...

طيموثاوس : ١٣٤ .

طيموثاوس : ١٣٤ .

ظ

ظهر : ٥٠٦ .

ع

غازيمون : ٣١٢ ح ١ و ر.ك. غازيمون .

الغاس بن وائل التهمى : ٣٣٧ .

عافية بن شبيب : ٣٦٠ .

عاهر بن عامر البصري : ٢٧٧ .

عاني (العاني) : ١٨٠ .

عباد (در شعر أبو نواس كه طاهر ا با عباد

آتى الذكر بدى است) : ٩٤ .

عبادة : ٩٢ .

عباس (جد عباسيان) : ١١٧ .

عباس إقبال آشتياني : ٤٣٧ ، ٤٢٢ .

٤٨٧ ، ٤٩١ ، ٥٠٢ و ر.ك. إقبال ...

عباس ذرياب خوئي : ٢٦٦ ح ١ ، ٣٤٠ ح ١

٣٩١ ح ١ ، ٤٨٠ ح ١ .

العباس بن محمد : ٤٢٣ م .

العباسي : ر.ك. عبد الرحيم بن عبد الرحمن

ابن أحمد العباسي .

عبد الباقي أفندي موصلي : ٢٤ ح ١ .

عبدال : ١٦٢ ، ١٧٨ .

عبد الحفيظ شلبي : ١٢٧ ح ١ .

عبد الحكيم : ٣٣٠ .

عبد الحميد بن هبة الله بن محمد بن محمد

ابن أبي الحديد عز الدين مدائني : ر.ك.

ابن أبي الحديد .

عبد الرحمن | بن يعقوب بن الفضل | :

١١٦ .

عبد الرحمن بدوي : ١١٩ ح ١ ، ٣٧٤ ح ١ .

عبد الرحمن منبط قنيتو الادبلي : ٢٨٠ .

عبد الرحمن بن عمر التجيبي : ٣٨٥ .

عبد الرحمن بن عمر الفهري : ٣٦٨ .

عبد الرحيم بن عبد الرحمن بن أحمد

العباسي : ٤٢٥ .

عبد الرزاق بن علي بن الحسين اللاهيجي

(ملا ...) : ٤٦٥ ح ١ ، ٤٧٠ .

عبد الرشيد بن عبد الغفور الحسيني العدني

القتوي : ٥٣١ ح ١ .

عبد الرشيد بن مسعود بن محمود بن سبكتكين :

٤٨٦ ح ١ .

عبد السلام بن رعيان : ٢٥٠ .

عبد السلام محمد هارون : ٨٤١ ح ١ ، ٩٢ ح ١ .

عبد الصمد بن عبد الأعلى : ٢٦١ .

عبد العلي طاعتي : ٥٢٠ ح ١ .

عبد القادر المغربي : ٢٧٧ ح ١ .

- عبدالله بن مباح ( کذا ) : ۵۲۹ ، ورك .  
عبدالله بن سبا .  
عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب : ۴۳۴ .  
عبدالله بن عمر بن الخطاب : ۴۳۵ م .  
عبدالله مامقانی ( حاج شیخ عبدالله ... ) :  
۷۴ ح .  
عبدالله بن مسعود : ۱۲۸ ح .  
عبدالله بن المعتز بن المتوكل بن المعتصم بن  
هارون الرشید العباسی ( أبو العباس ) : ۱۴۱ ،  
۳۵۷ ، ۳۵۹ ، ۴۲۲ م ، ورك . ابن المعتز .  
عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدیتوری  
( أبو محمد ... ) : ورك . ابن قتیبة .  
عبدالله بن المقفع : ۱۱۲ ، ۸۵ ح ، ۱۴۳ ، ۱۹۳ ،  
۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۹۲ م ، ۴۲۰ ، ۴۲۱ ، ۵۲۳ ،  
ورك . ابن المقفع ( ۱ ) .  
عبدالله بن میمون ( القذاح الثنوی ) : ۴۱۰ م .  
عبدالله بن وهب : ۴۳۵ .  
عبدالله هاشمی : ۵۲۳ .
- عبدالقاهر بن طاهر بن محمّد التمیمی  
البغدادی : ۱۸۵ م ، ۳۷۵ و شاید  
أبو منصور البغدادی مذکور در ص ۴۶۷  
کتاب حاضر و ص ۵۴۹ این فهرست ( ستون ۱  
ص ۲۳ ) با این شخص یکی باشند .  
عبدالقاسم : ۲۲۴ .  
عبدالکریم بن ابراهیم الجیلانی : ۴۶۴ م .  
عبدالکریم بن أبی العوجاء : ۱۹۳ ، ۱۹۷ ،  
۲۰۲ م ، ۲۱۴ ، ۲۹۰ م ، ۲۹۳ ، ۳۶۰ ،  
۳۶۱ م ، ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۳۱ ، ورك . ابن  
أبی العوجاء .  
عبدالکریم بن نوریة الذهلی ( ظه الذهلی ) :  
۲۵۰ .  
عبدالله ( ظه ) عبدالله بن العباس . لذا باسم  
مزبور نیز رجوع شود : ۴۳۴ ، ۴۳۵ م .  
عبدالله بن أبی سعد : ۱۳۸ .  
عبدالله ثنوی ( شیخ ... ) : ۵۳۲ .  
عبدالله بن داود : ۵۲۳ .  
عبدالله بن سبا : ۴۲۸ ، ۴۶۹ .

( ۱ ) بعضی از اعلام که در متن کتاب حاضر بدو شکل یا بیشتر آمده است ، مثل **ابن المقفع** ، که در  
بعضی موارد **ابن المقفع** و **ابن مقفع** میباشد و در بعضی دیگر **عبدالله بن المقفع** ، در این  
فهرست غالباً در دو جا بایست که عین ثبت متن با شماره صفحات ذکر گردیده است و بدیگری نیز رجوع  
داده شده و اگر آری آن هنگام طبع فهرست در موردی اشتباهی رخ داده باشد و مثلاً شماره صفحه‌ای  
افتاده در مورد بعدی استدرک شده است چنانکه در صفحه های ۳ و ۸۵ ح و ۱۴۳ با وجودیکه  
**ابن المقفع** ذکر گردیده است ولی چون هنگام طبع آن قسمت از فهرست از نظرفوت شده است  
در اینجا جبران ماغات گردیده .



- عبدالله بن يحيى العسكري : ١٩٣ .  
 عبدالملك بن عبدالله بن يوسف بن محمد بن  
 حيويه ( أبو المعالي ) : ر.ك. إمام الحرمين  
 الجويني .  
 عبد الواحد بن محمد بن عبدوس القيسابوري  
 العطار : ٣٦٦ .  
 عبد الوهاب البغدادي : ٣١٩ .  
 عبيدالله بن حسان : ٩٩ ح .  
 العنبي : ٨٩ .  
 العنبي : ر.ك. أبو الحسن عبيدالله بن  
 أحمد ...  
 عثمان [ بن عفان ] : ٢٨٩ ، ٤٤٨ ، ٥٢٩ .  
 عجرد : ٩٤ م .  
 عفان : ٣٣٦ ح .  
 عذيمون ( عاذيمون ) : ٣١٢ ح .  
 عزت العطار ( التبتد ... ) : ١٨٥ ح .  
 عز الإسلام : ١٩٣ .  
 عز الدين أبو الفضل عامر بن عامر يعرف  
 بأوشيد البصري الحكيم ... : ر.ك.  
 عامر بن عامر البصري ...  
 عز الدين علي بن محمد بن الأثير : ر.ك.  
 ابن الأثير ( أبو الحسن عز الدين علي ... ) .  
 العزيز : ٣٤٩ .  
 عقلائي : ر.ك. ابن حجر العسقلاني  
 عطا ملك [ جويني ] : ٥١٦ م .
- عفان : ٤٣٤ .  
 عقبة بن أبي معيط : ٣٣٧ .  
 عقيلي : ١٩٨ ، ٣٦٠ .  
 عكبري ( أبو البقاء عبدالله بن الحسين بن  
 عبدالله العكبري القرير التحوي الحنبلي  
 البغدادي ) : ٣٣٢ ، ر.ك. أبو البقاء  
 العكبري .  
 عكرمة : ٣٤٠ ، ٤٣٤ م ، ٤٦٧ ، ٤٦٨ ،  
 ٤٦٩ .  
 العكي : ٣٤٨ .  
 العلاء بن البندار : ١٣٨ م .  
 العلاء بن الحداد الأعمى : ١١٥ م .  
 علاء الدين عطا ملك بن بهاء الدين محمد  
 ابن محمد الجويني : ر.ك. عطا ملك جويني  
 علامة حلي ( جمال الدين أحمد ... ) : ٤٦٥ م .  
 العلامة الشيرازي : ر.ك. قطب الدين محمود ...  
 علي بن إبراهيم بن هاشم : ٣٢٠ ، ٣٢٦ .  
 علي بن أبي طالب : ١١٣ م ، ٢٢٣ ، ٣٤٠ ،  
 ٣٤٢ ، ٣٤٨ م ، ٣٤٩ ، ٣٩٨ ، ٣٩٩ م .  
 ٤٠٥ ، ٤٣٨ ، ٤٦٧ ، ٤٦٨ ، ٤٦٩ م .  
 ٥٢٩ .  
 علي بن أبي عبدالله الفارسي : ٣٨٧ .  
 علي أمير حكمت : ٥٢٥ ح .  
 علي بن ثابت : ١٦٣ .  
 علي بن الجعد : ٣٨٦ ، ٤٢١ .

- علي بن الحسين زين العابدين : ٣٩٨ .  
 علي بن الحسين الكاتب : ٣٩١ .  
 علي بن الخليل [ الشيباني ] : ١٤٠ ، ٩٢ ، ١٦٣ ، ١٨٣ ، ١٩٣ ، ١٩٤ ، ١٩٩ ، ٢٠٠ .  
 ٤٢١ .  
 علي بن ر بن الطبري : ٣٣٨ .  
 علي سامي التشار : ٢٥٨ ح .  
 علي بن سليمان الأخفش : ١٤٠ .  
 علي بن صالح بن الهيثم الأنباري الكاتب : ٣٩٣ .  
 علي بن عبدالله بن سعد : ١٩٥ .  
 علي بن عبدالله الفارسي : ١٩٥ ، ١٩٧ .  
 (ظاهر أمان علي بن أبي عبدالله الفارسي سابق الذكر است) .  
 علي بن عبدالمنعم عبدالحميد : ٣٨٨ ح .  
 علي مبارك : ١٢٨ ح .  
 علي بن محمد : ١١٦ .  
 علي بن محمد (ابن حيون) : ٣٨٥ .  
 علي بن محمد البجاوي : ٤٢٤ .  
 علي بن محمد جرجاني : ٣٠٨ ح ، و . رك .  
 السيد الشريف الجرجاني .  
 علي بن محمد الثابتي : رك . الثابتي .  
 (أبو الحسن علي ...) .  
 علي بن محمد بن علي السيد الزين أبو الحسن .  
 الحسيني الجرجاني الحنفي : رك . السيد الشريف الجرجاني .  
 علي بن محمد الكاتب : ١٩٥ .  
 علي بن محمد الهاشمي : ١١٥ .  
 علي بن منصور : ٣٢٠ .  
 علي بن موسى الرضا (أبو الحسن ...) : ٣٦٦ .  
 علي بن هارون : ١٩٦ ، ١٩٨ .  
 علي بن يعطى (ظاهر أمان علي بن يقطين آتي الذكر است) : ٢٩٥ .  
 علي بن يقطين : ١١٥ ، ٤٥٥ .  
 عماد الدين أبو الفداء إسماعيل بن علي ... رك . أبو الفداء (عماد الدين ...) .  
 عماد الدين أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي البصري ثم الدمشقي : رك . ابن كثير القرشي .  
 عمارة بن حريية : ٩٠ ، ٩٢ .  
 عمارة بن حمزة (بن ميمون) : ٩٢ ح .  
 ١٣٨ ، ١٣٩ م ، ١٩٤ ، ٢٢٠ م ، ٤٢١ .  
 عمر : ٤٠٥ ، ٤٠٦ .  
 عمران بن حصين : ٢٦١ م .  
 عمر رضا كذالة : ٢٥٠ ح .  
 عمر بن شبة : ١٤١ ، ١٩٦ ، ٣٦٢ ، ٣٨٧ .  
 عمر بن عبدالعزيز (خليفة أموي) : ١٤٣ ح .

- عمر الکلواذانی : ۱۱۵ م ، ۱۲۷ ، ۲۸۰ ، ۴۵۵ و ر.ک. عمر الکلواذی .
- عمر الکلواذی : ۱۱۵ م ، ۱۲۷ ، ۲۹۳ .
- عمر بن محمد بن عبد الملك التّیّات : ۱۳۹ م . ۳۶۳ .
- عمرو (= آمارو - پادشاهی عرب) : ۱۸ .
- عمرو بن زعبل : ۳۴۳ .
- عمرو بن زُهير : ۲۹۳ .
- عمرو بن عبید : ۲۹۰ م ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۴۲۲ م .
- عمر بن عدی : ۱۸ .
- العمری : ۱۴۳ .
- عنان : ۱۸۰ ح .
- الموفی : ۴۳۷ .
- عوفی (نورالدین یا سدیدالدین محمد بن محمد بن یحیی بن طاهر بن عثمان الموفی البخاری الحنفی - مؤلف لباب الالکباب وجوامع الحکایات) : ۵۰۶ م .
- عیسای آزار کش (Jesus patibilis) : ۴۵ م .
- عیسای ازعادر مئولّد شده : ۵۷ .
- عیسای دردناپذیر (Jesus impatibilis) : ۴۵ .
- عیسای روحانی : ۵۷ .
- عیسای متعالی : ۴۴ .
- عیسای مئور ودرخشان : ۴۴ .
- عیسای یهود : ۴۵ .
- عیسی [علیه السلام] : ۴۵ م ، ۴۶ م ، ۵۰ ، ۵۷ م ، ۵۸ م ، ۶۰ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۴ ، ۱۵۹ ، ۱۶۱ ، ۱۷۴ ، ۱۷۸ ، ۱۹۱ ، ۲۰۳ م ، ۲۰۴ ، ۲۱۱ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۲۷ ، ۲۳۳ ، ۲۴۰ ، ۲۴۶ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۷ ، ۳۱۵ ، ۳۲۱ ، ۴۱۷ ، ۵۰۲ م ، ۵۱۰ م ، ۵۲۱ ، ۵۲۵ ، ۵۲۷ ، ۵۳۳ .
- عیسی (عمّ التوفلی) : ۱۳۸ .
- عیسی بن الحسن الوّراق : ۱۳۹ .
- عیسی مسیح : ۴۶ .
- عیسی بن موسی : ۲۹۳ .
- غ
- غازیمون [در بیان الأديان والفهرست (که بتقل از آنها در حاشیه ص ۳۱۲ این کتاب نیز مذکور است : اغاذیمون)] : ۳۱۲ .
- الغالوس [الرومی] : ۱۵۰ .
- غریقوریوس أبو الفرج بن اهرود الملطی .
- ر.ک. ابن العبری .
- غریوژ یوتدک : ۴۹ .
- غزالی : ۴۹۱ ، و ر.ک. أبو حامد محمد ابن محمّد . . .
- الغزّی : ۳۸۷ .

غضنفر تبریزی : ۲۲ .

غلام خلیل : ۳۶۷ .

غیاث الدین رشید : ۵۲۰ ح .

غیاث بن غوث بن الصلت الثعلبی : ر.ك.  
الأخطل .

غیلان [ بن یونس القدری الدمشقی ] :  
۲۸۹ م .

## ف

فایق بن مامان ( نسخه بدل آن فایق بن  
مایان - ظاهراً محرف فائق = فتق که  
اسم پدرمانی است ) : ۲۴۶ .

فائق بن مامان ( برحسب ثبت نسخه چاپ  
عکسی کتاب الا نساب ) : ۲۵ ، و.ر.ك.  
فتق .

قادر بن : ۶ ح م ، ۲۰۴ ، ۴۹۵ ح .

قاردون : ۲۵۹ ، ۴۹۵ .

فارقلیط [ الفارقلیط ] : ۴۹ ، ۵۲ ح ، ۵۷ ح ،  
۶۰ ، ۱۳۴ ، ۱۵۱ ، ۱۵۷ ، ۱۶۷ ، ۳۸۱ .

۳۸۲ ، ۵۱۰ ح ، ۵۲۵ ، ۵۲۷ ، ۵۳۳ م ،  
و.ر.ك. البارقلیط روح القدس و پارقلیط .

فارقلیط زنده ( در کتالایا از کتب مانویان ،  
اسم " تو " فارقلیط زنده است ) : ۷ .

فاطمه بنت یعقوب بن الفضل : ۱۱۶ م ،  
۴۵۵ .

فاقا ( الجاتلیق ) : ۳۸۳ م .

فاندیک : ۲۶۸ ح .

فان فلو تن : ۹۸ ح ، ۱۷۹ ح ، ۳۳۹ ح م .

فتیق : ۳۵۰ ، چون ظاهراً مصحف فتق ،  
است بکلمه مزبور نیز رجوع شود .

فتق : ۱۵۰ ، ۱۶۲ ، ۱۶۶ م ، ۱۶۷ ، ۱۷۶ ،  
۴۹۵ .

فتق بابک بن ابی برزام ( نام پدرمانی ، بقول  
ابن التمیم ) و.ر.ك. فتق .

فخرالدین رازی ( امام ... ) : ۲۵۸ م ،  
۳۰۷ م .

الفراء : ۳۲۸ .

فرتنی : ۲۲۶ .

فرخی : ۴۸۸ .

فردوسی : ۵۳۶ .

فرز بن فرس بن فیق ( نام مانی و پدر و جد  
او - بقول یحیی بن نعمان نصرانی ) : ۵۳۴ .

فرشادشتر : ۲۵۲ .

الفرقلیط ( مانی ... ) : ۳۰۱ ، و.ر.ك. فارقلیط .  
فروزانفر : ر.ك. بدیع الزمان ...

فریاد : ۱۵۵ .

فریتس کر نکو : ۲۱۶ ح ، ۴۴۳ ح .

فریدرخ دیتیریسی ( F. Dieterici ) : ۳۵۷ ح .  
فریدون : ۲۱ ( سمت طبیب ) ، ۲۴ ( اولین

طبیب ایرانی ) ، ۳۷ ( آمدن اسم او در میان  
خدایان مانی ) .

- فرین (C. M. Fraehn) : ۲۷۲ ح .  
 فساغوروس : ۳۵۱ ، ورك. فيثاغوروس .  
 فسق : ۳۸۰ ، ورك. فتق .  
 فضل بن اسمعيل بن الفضل : ۱۱۷ م .  
 فضل بن ابياس الهذلي : ۱۳۹ ، ۲۲۲ .  
 فضل برمكي : ۹۲ .  
 فضل الحداء : ۱۱۲ م .  
 الفضل بن حزم : ۳۷۶ .  
 الفضل بن الربيع : ۲۰۰ .  
 فضل بن سهلان : ۲۰۹ .  
 الفضل بن شاذان : ۳۶۶ .  
 فضل بن يعقوب بن الفضل : ۱۱۶ م .  
 فطيق : ۳۸۰ ح ، ورك. فتق .  
 فلوكل : ۷۶ ح ، ۸۵ ح ، ۸۷ ح ، ۱۲۸ م .  
 ۱۴۹ ح ، ۱۵۵ ح ، ۱۶۶ ح ، ۳۱۷ ح .  
 ۴۹۲ ح ، ۴۹۵ ح .  
 فليشر (Fleischer) : ۱۶۶ .  
 فنكل (J. Finkel) : ۹۹ ح ، ۱۰۰ .  
 فن لوكوك (Von Looq) : ورك. لوكوك .  
 فوتيوس (Fotius) : ۲ .  
 فورتوناتوس (أسقف مانوي آفريقائي) : ۲۶ .  
 فولس : ۹۸ ، ۲۴۴ .  
 فيثاغوروس : ۳۸۰ .  
 فيروز (برادر شاپور) : ۸ م ، ب ، هم ، ۱۵۱ .  
 فيروز آبادي (مجد الدين أبو طاهر محمد بن  
 يعقوب بن محمد بن إبراهيم ...) : ۴۱۹ م .  
 فيروز بن يزدجرد : ۲۹۵ .  
 فيليفوس : ۳۸۱ .  
 ق  
 القابض (المجمي) : ۳۱۵ م .  
 قابيل : ۵۹ .  
 قاردون : ۱۳۰ ، ۲۷۵ ، ۴۸۶ ، ۴۹۵ ح .  
 قارون : ۵۰۹ .  
 قاريا بن حنينا : ۳۸۳ .  
 قاسم : ۹۲ ، ۹۴ (چون پدر اين قاسم در  
 أمالي سيد مرتضي چنانكه درجای خود  
 مذکور است ، ز نقطة ثبت شده ، به قاسم بن  
 ز نقطة نیز رجوع شود) .  
 قاسم بن إبراهيم : ۷۷ ، ۲ .  
 قاسم بن ز نقطة : ۹۲ ح ، ۱۹۴ .  
 القاسم بن سيار : ۸۹ .  
 قاضي صاعد : ورك. صاعد أندلسي ...  
 القاهر بالله : ۱۲۳ ، ۱۳۲ .  
 قاين : ۲۳ ، ۵۹ م ، ۱۵۴ م ، ۱۵۵ م .  
 قياد : ۱۸۰ ح ، ۱۸۱ ، ۲۹۵ ، ۳۰۷ ، ۳۱۱ .  
 ۴۰۱ ، ۳۲۰ ، ۴۱۴ ، ۴۲۸ ، ۴۳۲ ، ورك. قياد .  
 قياد (بن فيروز) : ۱۸۰ ، ۲۹۸ م ، ۳۱۸ .  
 ۳۲۹ ، ۴۲۸ .  
 قيتينوس : ۶۰ .  
 قتيبة : ۴۳۵ .

- القذاح : رك. ميمون القذاح .  
 القزوينى ( أبو عبدالله زكرياء بن محمد  
 بن محمود القاضى جمال الدين أبو يحيى  
 الأنصارى القزوينى ) : ٤٠٢ م .  
 قزوينى : رك. محمد بن عبد الوهاب ...  
 القسرى : رك. خالد بن عبدالله ...  
 قطلانى ( شهاب الدين أبو العباس أحمد ... ) :  
 ٤٦٨ م ، ٤٧٢ ، ٤٧٣ م .  
 قطنطين : ١٨ ، ٢٣٤ ، ٤٥٣ م .  
 القصبي : ١١١ .  
 قطب الدين محمود بن ضياء الدين معود بن  
 مصلح كازرونى شيرازى معروف به « علامه »  
 شيرازى : ٢٥٢ ح ، ٣٠٩ م ، ٣١٠ م .  
 القطب الراوندى : ٢٦٦ ح .  
 القلقشندى : ٢٩٧ م .  
 قلوذبوس : ١٣٤ ، ٢٧٠ م .  
 قنديرا : ٣٨٣ .  
 قوام الدين : ٣٣٦ ح .  
 قوام الدين الفتح بن على بن محمد البغدادى  
 الاصفهانى : رك. بشدارى .  
 قوربيقوس [ بن فتق ] ( نام مانى است بر  
 حسب ماخذ مسيحى لاتينى ) : ٥ ، ٢٠٥ م .  
 ٣٥٠ ، ٣٥١ م .  
 قوشچى ( علامه الدين بن محمد ) : ٤٦٥ م .  
 ٤٦٦ ح .  
 ك  
 كاردير ( يا كرتير ) : ١٣ .  
 كاروسا ( نام مادر مانى بر حسب سينه تبراى  
 يونانى ) : ٥ .  
 كارلوس نوربرك : ٢٦٣ ح .  
 كاظم رشتى ( حاجى سيد ... ) : ٢٤ م .  
 كافور : ٣٥٦ .  
 كامل كيلاسى : ٢١٨ ح ، ٢٢٠ ح ،  
 ٢٢٢ ح .  
 الكرانى : ١٤٣ .  
 كراوس : رك. يول كراوس .  
 كرتير ( يا كاردير ) : ١٣ م .  
 كرتير [ يا كاردير ] ( پسر اردوان ) : ١٣١٢ ح .  
 الكردى : رك. حافظ الدين ...  
 كردون ( اسم مشهور معلم مرقيون ) : ٦ ح .  
 كرفه گر ( بعضيها كويريكوس را مستح  
 كرفه گردانسته اند ) : ٦ .  
 كرنكو : رك. فريش كرنكو .  
 كرهل ( E. Krehl ) : ٤٧٢ ، ٤٧٣ م .  
 كرىمرس ( J. H. Kramers ) : ٤٧٢ م .  
 كسرى ( أنوشيروان ) : ١١٤ .  
 كسرى ( ظاهر أنبز مقصود أنوشيروان است ) :  
 ٣٤٢ .

- کسری (ظاهر مقصود بهرام قاتل مانی است) : ۱۶۲ .  
 کسلر ( K. Kessler ) : ۵۶ .  
 الکلبی : ۲۳۵ .  
 کلیمان هوار (Clement Huar) : ۱۴۴ ح .  
 الکلواذانی : ر.ک. عمر الکلواذانی .  
 الکلواذی : ر.ک. عمر الکلواذی .  
 کمال مصطفی : ۲۴۷ ح ، ۲۴۸ ح .  
 الکندی : ۱۶۵ م ، ۳۹۱ م .  
 کوپریکوس ( نام مانی بر حسب مأخذ یونانی ) : ۵ .  
 کورش : ۴۵۶ ح .  
 کورلس المقدسی : ۴۵۶ .  
 کهمورد : ۴۳ .  
 کیومرث : ۱۹۱ و ر.ک. کیومرث .  
 کیومرث : ۴۳ .
- گ
- گابریل : ۶۰ .  
 گای لیستراج : ۴۹۵ ح ، ۵۲۴ ح .  
 گاستن ریت : ۳۰۴ م ، ۴۵۶ ح .  
 گردیزی (أبو سعید عبدالحی بن الصّحّاک بن محمود ...) : ۴۸۶ .  
 گرشاسب : ۳۶ .  
 گشتاسب : ۵۱۰ م .  
 گلشاه : ۱۹۱ .
- گودریان ( فیصروم ) : ۷ ح ، ۷ ح ، طم .  
 گورگیس عواد : ۴۴۴ ح .  
 گویدی ( M. Gyuidi ) : ۷۷ ح م .  
 کهورد : ۲۱ .  
 کیب (E.J.W. Gibb) : ۱۸۱ ح ، ۵۰۵ ح .  
 کیومرث : ۲۱ .
- ل
- لئون کایتانی : ۱۸۱ ح .  
 لونی دیله کور : ۴۵۶ ح .  
 لوقا : ۹۸ ، ۲۳۴ .  
 لوکوک (Le Coq. A. Von) : ۵۶ ، ب .  
 لوئیس شیخو : ۱۲۳ ح ، ۲۳۷ ح ، ۳۰۵ ح .  
 اللیت : ۴۰۱ ، ۴۶۷ .
- م
- مار آمو : ۱۰ .  
 مارسابا (القديس) : ۱۲۶ .  
 مارقش : ۲۳۴ م .  
 مارکوس دیا کونوس : ۱۸ ، ۲ .  
 مارکوس ویکتورینوس : ۲ .  
 ماروت : ۳۶۲ .  
 ماری ( یکی از تلامیذ مانی ) : ۳۸۲ .  
 ماری (الأسقف ...) : ۱۶۵ .  
 المازنی : ۱۹۷ ، ۲۹۰ .  
 ماسیتون (Louis Massignon) : ۲۷۷ ح .  
 مالک : ۲۸۲ م ، ۳۱۴ ، ۴۱۳ ، ۴۶۷ م .

- مالکی : ر.ك. الشيخ أبو التعود ...  
 مامقانی : ر.ك. حاج شيخ عبدالله ...  
 مأمون [المأمون] : ۸۹م ، ۱۰۱ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲م ، ۱۵۹م ، ۱۶۴م ، ۱۸۹ ، ۲۴۷ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۸۸ ، ۳۴۲ ، ۳۶۸ ، ۳۸۵ ، ۳۸۶م ، ۳۹۱ ، ۴۳۹م ، ۴۴۰ ، ۴۹۲م ، ۴۹۳ .  
 مانبد يزّد : ۴۰ ، ۴۱ .  
 مانی : مکرر و در غالب صفحات ' و در بعضی موارد بانسبتهای ذیل ذکر گردیده است :  
 مانی البابلی : ۲۵۳ ، ۴۷۱ .  
 مانی بن بريك : ۲۵۹ .  
 مانی بن پشل : ۴۹۵ .  
 مانی بن حماد الزنديق : ۱۰۳ .  
 مانی المجوسی : ۲۶۵ .  
 مانی بن مانی : ۴۱۷ .  
 مانی بن یزید : ۱۳۰ .  
 مبرد [المبرد] (أبو العباس محمد بن یزید ...) : ۱۹۷ ، ۱۹۹ ، ۳۴۳م .  
 متی : ۹۳ ، ۲۳۴ .  
 المتنبي [متنبي] (أحمد بن الحسين ...) : ۲۸۷ ، ۳۳۲ ، ۳۴۲ ، ۳۵۶م ، ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۴۳۳م .  
 متيليداس : ۱۸ .  
 مجتبى مینوی : ۳۳۵ح ، ۳۳۹ح ، ۳۴۴ح ، ۳۴۸ح ، ۳۷۶ح ، ۴۳۲ح ، ۴۸۹ ، ۵۰۶ .  
 مجد الدين أبو طاهر محمد بن يعقوب ...  
 فیروز آبادی شیرازی : ر.ك. فیروز آبادی .  
 مجريطی ( مسلمة بن أحمد ... ) : ر.ك. الحكيم المجريطی .  
 مجلی (محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی اصفهانی) : ۳۲۱م ، ۴۲۹م ، ۴۳۱ ، ۵۲۹ ، ۵۳۰ .  
 محب الدين : ر.ك. أبو البقاء العکبری .  
 محبوب بن قسطنطين (= آکایوس) : ر.ك. آکایوس .  
 محفوظ ( حین علی ... ) : ۳۰۷ح ، ۳۱۳ح ، ۳۱۵ح .  
 محمد (از رجال سند) : ۳۴۸ .  
 محمد بن ابراهيم : ۱۹۳ .  
 محمد بن أبي بكر الرازي : ۳۶۹ .  
 محمد بن أبي طالب أنصاري صوفي دمشقي معروف بشيخ الربوة ( شمس الدين ... ) : ۲۷۲ح ، ۵۹ .  
 محمد بن أبي الموجاء : ۲۹۲ .  
 محمد أبو الفضل ابراهيم : ۴۲۴ .  
 محمد بن أحمد البيروني الخوارزمي :



- رك. أبو ریحان بیرونی .  
 محمد بن أحمد الكوفی : ۳۸۵ .  
 محمد بن الأزهري : ۱۴۰ .  
 محمد بن إسحق : ۱۵۰ ، ۱۴۹ .  
 محمد بن إسحق التميمي : رك. ابن التميمي  
 (أبو الفرج محمد بن إسحق ...) .  
 محمد بن إسماعيل بخاري : رك. البخاري  
 (محمد بن إسماعيل بن جعفر) .  
 محمد الباقر (إمام ...) : ۳۹۸ .  
 محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی  
 إصفهانی : رك. مجلسي (محمد باقر ...) .  
 محمد بدر : ۱۸۵ ح ، ۱۸۹ م ، ۱۹۰ ،  
 ۱۹۱ م .  
 محمد تقی دانش پزوه : رك. دانش پزوه .  
 محمد جاد المولى : ۴۲۴ ح .  
 محمد بن الجهم : ۸۹ .  
 محمد بن حبيب البغدادي : ۳۳۷ م .  
 محمد بن حسن الذيلمي اليماني : ۴۰۹ م .  
 محمد الحسيني العلوي (أبو المعالي ...) :  
 ۴۹۱ .  
 محمد بن خالد : ۱۶۴ .  
 محمد بن خاوند شاه بن محمود معروف  
 به \* ميرخوانده : رك. ميرخوانده .  
 محمد بن خلف بن المرزبان : ۳۶۳ .  
 محمد بن داود الجراح : ۱۴۰ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ .  
 محمد بن زاهد بن حسن الكوتري : ۱۸۵ ح ،  
 ۴۵۲ ح .  
 محمد بن زكريا رازی : ۲۵ ، ۲۶ م .  
 ۴۸ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۲۰۸ م ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ م ،  
 ۲۶۸ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۳۸۵ .  
 محمد بن زياد (أبو جعفر) : ۱۴۳ .  
 محمد سعيد العربيان : ۴۳۹ ح .  
 محمد بن سليمان بن علي العباسي (والسي  
 كوفه در زمان منصور) : ۱۹۰ م ، ۱۹۳ ،  
 ۲۰۲ ، ۲۵۰ ، ۲۷۰ ، ۲۹۲ ، ۳۶۱ ، ۴۲۲ .  
 محمد صادق طباطبائي (سيد ...) : ۵۳۲ ح .  
 محمد صالح بن أحمد مازندراني (حمام  
 الدين ...) : ۳۲۰ م .  
 محمد بن عبدالله ... (رسول الله) ص : ۷ ،  
 ۱۱۶ م ، ۱۲۰ م ، ۱۸۹ ، ۱۹۱ ، ۲۰۲ ،  
 ۲۲۴ ، ۳۱۱ ، ۳۱۵ ، ۳۴۹ ، ۳۶۸ ، ۳۸۶ ،  
 ۴۱۷ ، ۴۵۵ ، ۴۷۲ ، ۵۲۷ ، ۵۳۱ ، ۵۹۰ .  
 محمد بن عبدالله (از رجال سند) : ۳۳۵ .  
 محمد بن عبدالله بن أبي عينة : ۱۴۲ .  
 محمد عبد اللطيف النبكي : ۳۶۹ ح .  
 محمد بن عبد الملك الزيات : ۱۶۴ .  
 محمد بن عبدوس (أبو عبدالله ...) : رك.  
 الجهشياري .

- محمّد بن عبد الوّهاب فروزنى : ١٥٧ ح .  
 ١٥٩ ح ، ١٦٠ ح ، ١٦٢ ح ، ١٦٣ ح ،  
 ١٧٩ ح ، ٣٢١ ح ، ٤٣٠ ح ، ٤٨٦ ح ،  
 ٥٠٦ ح ، ٥١٦ ح .  
 محمّد عبد الهادى أبوريد : ٤٤٥ ح .  
 محمّد بن عبيد الله : ١٦٤ .  
 محمّد بن عطاء بن مقدّم الواسطى : ١١٧ .  
 محمّد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه  
 القمى معروف به " شيخ صدوق " : ر.ك.  
 صدوق [شيخ ...] .  
 محمّد بن على بن عبد الله بن العباس : ٣٨٧ .  
 محمّد بن على بن عبد الله الصورى : ٣٨٥ .  
 محمّد بن على بن محمد بن محمد بن محمد  
 صابر فاروقى تهاوى هندى : ر.ك.  
 التهاوى (محمّد بن على ...) .  
 محمّد بن عمران بن موسى أبو عبيد الله الكاتب  
 المرزبانى : ر.ك. المرزبانى (محمّد بن  
 عمران ...) .  
 محمّد بن عون بن بشير : ٣٦٢ .  
 محمّد بن عيسى بن حمدويه : ٢٥٥ .  
 محمّد بن القاسم بن مهرويه : ٣٦٢ ، ٣٨٦ .  
 محمّد كرد على : ٢١٨ ح ، ٣٦٧ ح .  
 محمّد بن مكحول : ١٩٤ .  
 محمّد محبى الدين عبد الحميد : ٢٦٩ ح ،  
 ٣٦٩ ح .  
 محمّد مشكوة (سيد ...) : ٢٥٢ ح ، ٣٩١ .  
 محمّد بن معن : ٣٤٢ .  
 محمّد منير عيده آغا الدمشقى : ٢٥٥ ح .  
 محمّد نظام الدين (دكتور ...) : ٥٠٥ ح ،  
 ٥١٠ ح .  
 محمّد بن هارون (المعروف بابى عيسى الوراق) :  
 ١٣٩ ، ٢٤١ ، ٣٦٣ ، ر.ك. أبو عيسى  
 [الوراق] .  
 محمّد بن يزيد النحوى : ١٩٣ ، ٤٣٧ .  
 محمّد بن يزيد بن عبد الأكر ...  
 (أبو العباس ...) : ر.ك. ميرد .  
 محمّد بن يزيد المهلبى : ١٤٢ .  
 محمّد يوسف (دكتور ...) : ٣٨٨ .  
 محمود بن عمر بن محمّد ... : ر.ك. زحشرى .  
 محمود كاشغرى : ٥٣ .  
 محمود بن محمّد الخضرى : ٤٤٥ ح .  
 المدائنى : ١٤٢ ، ١٤٣ ، ٤٢٠ .  
 مراد (سلطان ...) : ٣١٧ .  
 مرادى : ٣٥٢ م .  
 مرتضى بن داعى حنى رازى (سيد ...) :  
 ٥٠٢ .  
 مرتضى الحسينى اليمانى التريدى الحنفى :  
 ٣٣٠ م .

المستملى : ر.ك. أبو إبراهيم إسماعيل بن  
محمّد ...

مسمودی [المسمودی] (أبو الحسن عليّ  
بن الحسين ...) : [۲۰، ۲۵، ۳۵، ۵۵،  
۱۲۷ ح، ۱۲۸ م، ۱۳۳ م، ۲۹۵، ۳۵۰،  
۵۱۵، ۵۲۷ -

مسكويه : ر.ك. أبو عليّ مسكويه .  
مسلمة بن أحمد بن قاسم بن عبد الله مجريطي  
قرطبي أندلسي : ر.ك. الحكيم المجريطي .  
مسلمة بن هاشم : ۲۴۹ ح -

مسيح (المسيح عيسى ...) : [۳۱، ۳۳،  
۴۶، ۵۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۴،  
۱۶۱، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶،  
۲۳۴، ۲۳۵ م، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۶۵،  
۲۸۶ م، ۲۹۸، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۳۱،  
۳۵۲، ۳۵۳، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۱۷،  
۴۲۹، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۴ و ر.ك. عيسى ع-  
المسيح المصلوب (ابن الأرملة) : ر.ك.  
ابن الأرملة .

مسيحي : مکرر در بسیاری از صفحات و  
بخصوص صفت برای تاریخ و دین و غیره  
آمده است .

مسیلمة : ۱۹۱ -

مشیغی : ۲۱ -

مُردیانگه : ۴۳ .

مرزبان بن رستم : ۲۰۶ -

المرزباني (محمد بن عمران ... أبو عبيد الله) :  
۱۹۳ م، ۱۹۴ م، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷،  
۱۹۸ م، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۲۱ ح، ۴۲۳ م،  
۴۴۳ م .

مر قتل : ۶۰ -

مرقس : ۹۸ -

مرقيان : ۱۳۵ م .

مرفيون : ۶، ۲۹، ۳۰، ۳۵ م، ۳۶،  
۴۷ م، ۵۷، ۵۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۲،  
۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۹۱، ۲۰۳، ۳۸۳،  
مرکلیوث : ۱۲۸ ح، ۱۳۷ ح، ۲۴۵ -

مرمریم : ۱۵۰، ۱۶۶ -

مروان بن محمد [الجمعی] : [۱۶۳ م، ۲۸۹ م،  
مروزی : ر.ك. شرف الزمان طاهر ...

مریم (بقولي نام مادر مانی است) : ۱۶۶، ۱۶۷،  
مزدق [بن یامداد (نسخه بدل : یا مارد)] :  
۱۱۴ م، ۱۳۴ و ر.ك. مزدك .

مزدك : ۲۰، ۱۸۰ م، ۱۹۱، ۲۹۸،  
۳۰۷ م، ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۹، ۳۴۱،  
۳۴۲، ۴۰۱، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۸، ۴۳۲،  
۴۹۸ -

مساور الوراق : ۱۹۶ -

المستعصم : ۵۰۸ ح -

- مصطفى البابي الحلبي : ٨٤ ح م .  
مصطفى السقا : ١٢٧ ح .  
مصطفى بن عبد الله كاتب جلبي : ر.ك.  
حاجي خليفه .  
المطرزي [ أبو الفتح (و أبو المظفر) ناصر  
(يا ناصر الدين) بن عبد السيد أبي المكارم  
ابن علي ... ] : ٣٠٧ ، ٤٠١ .  
مطهر بن طاهر المقدسي : ٤٧ ، ١٤٤ ،  
١٨٢ ، ٥٠٥ ، ٥٠٦ .  
مطيع بن إياس [ الكنانى ] : ٩٢ ، ٩٤ م .  
١٢٣ ، ١٣٨ م ، ١٣٩ ، ١٤٠ ، ١٨٣ ،  
١٩٣ ، ١٩٤ ، ١٩٨ ، ٢٧٠ ، ٢٩٢ ، ٣١٩ ،  
٣٨٦ ، ٣٨٧ ، ٣٨٨ ح ، ٤٢٠ ، ٤٢١ ،  
٤٢٢ ، ٤٢٣ ، ٤٤٣ م ، ٤٤٤ م .  
معيد الجهني : ٢٨٩ .  
المعتصم (خليفة عباسي) : ١٥٩ ، ١٨٩ ،  
٣٤٢ ، ٥٠٨ م .  
المعتدل بن غيلان : ٣٥٤ م ، ٣٦٣ م .  
معر الدولة : ٢٠ ، ١٦٣ .  
معن بن زائدة [ بن عبد الله بن زائدة بن  
مطرب بن شريك بن عمرو الشيباني ] : ٩٢ ،  
١٤٠ ، ١٩٠ ، ٢٠٢ ، ٢٥٠ ، ٤٢٢ .  
مع [ متعبد (= سيمون) ] : ٣٥ .  
مفتي الثقلين : ر.ك. ابن كمال ياشا .  
مفضل بن عمر الجعفي : ٧٤ م ، ٣٢١ ، ٤٢٩ م .  
٤٣٥ م .  
مقاتل بن سليمان : ٢٣٥ .  
المقتدر بالله (خليفة عباسي) : ١٦٣ ، ٤٤١ .  
مقدسي (شمس الدين أبو عبد الله محمّد بن  
أحمد بن أبي البكر البنا المقدسي الحنفي  
المعروف بالبخاري) : ٣٣ ح .  
مقدسي : ر.ك. مطهر بن طاهر المقدسي .  
المقدسي : ر.ك. كورلس ...  
مقريزي [ المقريزي ] (تقي الدين أبو  
العباس أحمد بن علي ...) : ٣٠٤ م .  
المقفع عبد الله بن الفارس (٩) صاحب الكليلة  
المريّة ... : ٥٢٣ ، ر.ك. عبد الله بن المقفع .  
مقلاص : ١٥٩ م .  
مكحول : ٢٨٩ .  
ملا صالح هازنداني : ر.ك. محمّد صالح  
بن أحمد ...  
ملا عبد الرزاق لاهيجي : ر.ك. عبد الرزاق ...  
ملك الحيرة : ٢٩٥ .  
ملكة تدمر : ١٧ .  
ملك الشعراء بهار (محمّد تقي) : ٤٩٩ ح .  
ملك الصين : ١٦٣ .  
ملكة سكان (زن سكان شاه) : ١٢ .  
مناندر (Menander) : ٣٥ م .  
منبه بن الحجاج : ٣٣٧ .

- المنذر : ٢٩٥ م .  
 منصور [ المنصور - خليفة عباسي ] : ١٠٣ .  
 ١١٥ م ، ١٢٧ ، ١٣٨ ، ١٣٩ ، ١٤٠ ، ١٩٠ ، ١٩٣ ، ٢٠٢ م ، ٢٨٠ ، ٢٩٣ ، ٢٩٣ ، ٣٤٢ ، ٣٤٣ ، ٣٤٣ م .  
 المنصور بالله (خليفة وإمام فاطمي) : ٤١١ .  
 منصور [ صناديق ] : ٢٢٥ .  
 منقذ بن زيان الهلالي : ١٩٤ .  
 منقذ بن عبد الرحمن : ٤٢١ .  
 منو هيد : ٤٢ .  
 موجي (موزك - معلم مانوي) : ١٩ .  
 مودود بن مسعود : ٢١٦ ح م .  
 مورسپند : ٤٠ .  
 موزهايم (Mosheim) : ٣ .  
 موزك (موزاك - معلم يارسل) : ٤٩ ، ١٩ .  
 موسى (يغمبر يهود) : ٤٧ ، ٢٥٧ ، ٢٥٨ ، ٢٨٨ ، ٢٩٣ ، ١١٥ م ، ١١٦ م ، ١١٧ م ، ١٢٠ م ، ١٧٨ ، ١٩١ ، ٢٣٣ م ، ٢٤١ ، ٢٩٠ ، ٢٩٨ ، ٣٧٧ ، ٤٢٩ ، ٢٥٠٢ ، ٥٣٠ .  
 موسى بن جعفر (إمام ...) : ٧٤ ح .  
 موسى الهادي بن محمد المهدي بن أبي جعفر  
 المنصور بن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس  
 ابن عبد المطلب : ر.ك. الهادي ( خليفة  
 عباسي ) .  
 موشا : ٤٨٧ م .  
 موسى (عبد الباقي أفتدي) : ٢٤ .  
 موفق الدين أبو العباس أحمد بن قاسم بن  
 أبي أصيبعة سعدى خزر جي : ر.ك. ابن أبي  
 أصيبعة .  
 مولر (F. W. K. Muller) : ٥٦ .  
 المهدي محمد بن أبي عبيد الله : ٣٤٠ .  
 مهدي (المهدي - خليفة عباسي) : ٢٠ .  
 ١٠٥ م ، ١١٥ م ، ١١٦ م ، ١١٧ م ، ١٢٧ ، ١٣٩ م ، ١٤٦ م ، ١٦٤ ، ١٧٨ ، ١٨٣ ، ١٩٦ ، ١٩٩ م ، ٢٢٣ ، ٢٦٣ ، ٢٦٤ ، ٢٦٩ ، ٢٧٠ ، ٢٧٤ ، ٢٧٨ ، ٢٧٩ ، ٢٨٠ م ، ٢٨١ ، ٢٨٩ ، ٢٩٠ ، ٢٩٣ م ، ٢٩٤ م ، ٢٩٥ م ، ٢٩٦ ، ٣١٩ ، ٣٣٩ م ، ٣٤٠ ، ٣٤٢ ، ٣٦١ م ، ٣٦٢ ، ٣٦٣ ، ٣٨٦ م ، ٣٨٧ ، ٤٠٣ م ، ٤٠٧ ، ٤٢٠ ، ٤٢١ ، ٤٢٢ ، ٤٢٣ ، ٤٢٦ ، ٤٣٢ ، ٤٣٧ ، ٤٣٨ ، ٤٤١ ، ٤٥٥ م ، ٥٢٣ .  
 المهدي محمد بن عبد الله : ٤٢٣ .  
 المهدي كدين الله أحمد بن يحيى المرتضى  
 بن أحمد بن المرتضى بن أحمد بن مفضل  
 ابن منصور بن المفضل بن الحجاج بن علي  
 ابن يحيى بن القاسم بن يوسف بن الداعي بن  
 يحيى المنصور ابن أحمد الناصر ابن الامام

- الهادى إلى الحق يحيى بن الحسين بن  
القاسم بن إبراهيم بن إسماعيل بن إبراهيم  
ابن الحسن بن الحسن بن عليّ ابن أبي طالب:  
ر.ك. أحمد بن يحيى بن المرتضى.  
مهر: ١٥٨، ١٥٩.  
مهران بن رستم (اسيهبد): ٥٣٥.  
مهرسپند: ٤٠.  
مهرشاه (والى ميان): ٨.  
مهرن (M. A. E. Mehren): ٢٧٢ ح.  
مهریزد: ٤٢، ٤١، ٢١.  
ميترا: ٤٢، ٢١.  
ميدانيّ (أبو الفضل أحمد بن محمد...):  
٢٣٩ م.  
ميرخواند: ٥٢٥ م.  
ميس (اسم مادرمانى): ١٥٠، ١٦٦.  
ميگائيل: ٦٢، ٦٠، ٢٥.  
ميلاس الرازى: ٣٨٣.  
ميمون بن ديسان القداح الأهوازى الثنوى:  
٤٠٩، ٤١٠ م.  
مينگانا [ا.] (A. Mingana): ٣٣٨ م.  
مينورسكى (W. Minorsky): ٢٣٨ ح.  
٤٨١ ح.  
ن  
ناسوليس: ٤٧٤ ح.  
الناصر للحق: ٤١٣ م.  
نافع: ٤٣٥ م.  
نبيه بن الحجاج: ٣٣٧.  
نجرانىّ (الزاهب النجرانىّ الوارد من بلد  
الصين...): ١٦٦.  
نجم الدين إبراهيم بن هاشم الثيلى: ٢٧٧ ح.  
نحشيط: ٣٩.  
نرسور: ٦٠.  
نرسى: ١٨.  
نرسيس: ٢٦.  
نرشف: ٤٠، ٢١.  
نرشيخ: ٤٠.  
نريمان: ٢٢، ٣٦ م.  
نرّيميك (ريميك): ٦١.  
التسائى: ٤٢١، ٤٧٣.  
نقيقوس: ٦٠.  
نشوان حميرى: ٥٩، ٤١٢، ور.ك.  
أبوسعيد نشوان...  
نصر بن هرمز التمرقندى: ١٥٩.  
نصير الدين طوسى: ٢٤، ٥٣ ح، ٤٦٥ ح.  
النضر: ٩٠.  
النضر بن الحارث بن كلدة (أخو بنى عبدالدار):  
٣٣٧ م.  
النظام: ١٨٦ م، ور.ك. إبراهيم بن سيار....

- نظامی گنجوی : ٥٠١ .
- نعمان بن أبي العوجاء : ١٦٣ .
- النعمان بن المنذر : ٩٧ .
- نعمت الله [ بن عبد الله بن محمد بن حسين  
موسوی شوشتری جزائری ] (سید...) :  
٤٣٣ ، ٤٣٢ .
- نلسدئل : ٢٥ .
- نمرائیل : ٤٣٣ .
- نمرائیل : ٢٥ .
- نمرود : ١٨١ .
- النوبختی : ٢٥٥ ، ٢٨٧ ، ٣٤٦ .
- نوح (النبی) : ٥٧ ، ١٤٥ ، ٢٤٤ ، ٣٠١ ، ٤١٢ .
- نوح زاد گک (مترجم زبان فارسی هانی -  
بسمانی : بار نوح) : ١٢ .
- نوح بن منصور بن نوح بن نصر سامانی  
(= نوح نابی) : ١٢ .
- نورالدین (یاسیدالدین) محمد بن محمد  
ابن یحیی بن طاهر بن عثمان العوفی  
البخاری الحنفی : ٥٠٥ ، ٥٠٦ ح .
- نوشیت (نام مادر مالی بر حسب بعضی  
مآخذ) : ٣٨٠ م .
- نوشیروان [ بن قباد ] : ٤١٨ ، ٤٣٢ ، و  
رک . به نوشروان .
- نولدکه (Th. Noldeke) : ١٩ ح .
- ١١٤ ح .
- النووی : ٣٤٢ ، ٤٧٣ ، ٤٦٨ .
- النویری [ نویری ] (شهاب الدین أحمد بن  
عبد الوهاب بن محمد بن عبد الدائم بکری  
تیمی قرشی معروف به نویری کنندی) :  
٢٧٥ م .
- نیبرگ (H.S.Niberg) : ٣١ ، ١٠٦ ح .
- نیروسته : ٤٠ .
- نیسدئل : ٦٠ .
- نیکسون (R. A. Nicholson) : ٢٢٢ ح .
- ٢٢٣ ح ، ٢٢٥ ح .
- نیکوتوس : ٥٧ ، ٤٤٢ ح .
- و
- الوائق (خلیفه عباسی) : ١٨٩ .
- واحدی (أبو الحسن علی بن أحمد بن محمد  
ابن علی بن متویه الواحدی التیسابوری) :  
٣٥٧ ، ٤٣٣ .
- واریل بن عطاء الفزّال (أبو حذیفة) : ٧٦ ،  
١٩٧ ، ١٩٨ ، ٢٩٠ ، ٣٦٠ م .
- والبة بن العباب (أبو أسامة... الأسدی  
الکوفی) : ٩٢ ، ٩٤ ، ١٣٨ ، ١٩٤ ،  
٣٨٨ ، ٤٢٠ ، ٤٢١ .

ھ	الوابی : ۹۴ م .
ہابیل : ۴۳ ، ۵۹ م ، ۱۵۴ م ، ۱۵۵ م .	والنتین (Valentin) : ۳۵ .
الہادی [ باللہ ] ( ہادی = موسیٰ بن محمد	والنتین زو کوفسکی : ۴۹۴ .
المہدی ... خلیفہ عباسی ) : ۱۱۵ ، ۱۱۶ م ،	والنتی بیان اول : ۱۸ .
۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۲۶۴ م ، ۲۷۹ ، ۲۹۵ ، ۴۳۲	وحید دستگردی : ۵۰۱ ج .
۴۵۵ م ، ۵۲۳ .	الوراق : ۲۴۲ .
ہاروت : ۳۶۲ .	الورسائی : ر . ک . أبو حاتم أحمد بن
ہارون (ہرون) الرشید : ۲۰ ، ۱۱۷ ، ۲۰۰	حمدان . . . . و أبو حاتم رازی .
۲۴۶ ، ۲۶۴ ، ۲۶۱ ، ۲۶۵ ، ۲۹۴ ، ۵۰۲	ورہارن (نسخہ بدلی است از و ہوارن) :
ہارون (ہرون) بن معروف : ۴۳۵ .	۳۸۳ ج .
ہالون (Haloun) : الف .	وزندنک [O.G.von Wesendonk] : ۵۶ .
ہجویری (أبو الحسن علی بن عثمان بن	وستنفلد : ۲۶۲ ج ، ۲۶۵ ج ، ۴۰۲ ج .
أبی علی الجلابی الہجویری الفزنوی : ۴۹۴ .	الولید بن عبدالملک : ۱۵۸ .
ہرماس (غلام عیسیٰ) : ۵۷ .	الولید بن المفیرۃ المخزومی : ۳۳۷ .
ہرماس (یا ہرماس - یسکی از تلامذہ نامی)	الولید بن یزید [بن عبدالملک = ولید ثانی] :
۱۱ ج .	۲۰ ، ۱۳۸ م ، ۱۹۳ م ، ۱۹۴ م ، ۲۱۹ م ،
ہرمز (= ہورمزد) : ۳۳۸ .	۲۲۵ م ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ م ، ۲۵۱ ، ۲۶۱ ،
ہرمز (بن شاپور بن أردشیر) : ۱۱ م ، ۴۸	۲۸۱ ، ۲۹۳ ، ۳۸۶ ، ۴۲۱ .
۱۶۱ ، ۱۶۳ ، ۱۴۵ ، ۱۸۱ م ، ۲۰۵	ویت (Wiet) : ر . ک . کاستن ویت .
۲۵۹ ج ، ۴۷۹ ، ۴۷۹ ، ۴۹۵ ، ۵۱۳ م	ویدن کرن (Geo. Widengren) : ۳۱ .
۵۳۴ م .	۵۶ .
ہرمزد : ۱۱۴ ، ور . ک . ہرمز .	ویلہلم انسلین (Wilhelm Enslin) : ر . ک .
ہرمز (دوم) [بن نرسی بن بہرام بن اورمزد	انسلین .
بن شاپور أردشیر بن ساسان] : ۱۸ ، ۵۲۲	ویلیام کورتن (Rev. William Cureton) :
	۲۴۰ ج .



## ی

- هرمس : ۵۷ ح ، ۶۱ ، ۳۱۱ .  
 هرمس مثلث (Hermes Trismegistus) :  
 هرمیاس ( یکی از تلامیذمانی ) : ۱۱ ح ، ۵۷ .  
 هستنکر : ۳۶ .  
 هشام ( شاید هشام بن الحکم ) : ۱۸۹ .  
 هشام ( شاید هشام بن الحکم ) : ۴۳۱ .  
 هشام بن الحکم : ۱۰۱ م ، ۱۰۲ م ، ۱۴۸ ، ۳۲۱ ، ۳۲۷ ، ۳۹۹ ، ۴۴۰ .  
 هشام بن عبدالملک : ۱۶۳ م .  
 هگمونوس (Hegemonius) : ۲ ، ۵۷ .  
 هموزاک ( رسول - معلم و مؤزک ) : ۴۹ .  
 هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی  
 نخجوانی : ۴۰۳ ح .  
 هنری کریین : ۲۵۲ ح .  
 هنینگ (W. Henning) : ۱۷ ، ۲۳ ، ۲۵ ، ۵۳ ، ۵۶ ، ۵۷ ، الف ، ب ، م ، د ،  
 و ، ز ، م ، ی ، م ، یام ، یب ، یج ، م .  
 هونسا (Houtmsa) : ۱۰۳ ح .  
 هورمز : ۴۷۱ .  
 هیپارخ : ۱۷ .  
 الهیثم بن عدی : ۱۴۳ ، ۱۹۸ .  
 هیکینس (Martin z.Higgins) : یب .  
 هیورث دن (J. Heyworth Dunne) :  
 ۳۵۴ ح .  
 یارموقا (حکیم ...) : ۲۵ .  
 یارشاطر (دکتر ...) : ۳۷۳ ح ، م .  
 یاقوت حموی : ۱۲۸ ، ۲۱۸ ، ۲۲۲ م .  
 یحیی بن اکثم : ۱۸۹ .  
 یحیی بن بشر نهاوندی : ۲۵۶ .  
 یحیی بن حصین : ۳۸۷ ، ۴۲۱ .  
 یحیی بن خالد برمکی : ۲۴ ح ، ۱۰۱ ح .  
 یحیی بن زکریاء : ۳۲ ، ۶ م .  
 یحیی بن زیاد بن عبیدالله بن عبدالله الحارثی :  
 ۱۳۲ ، ۱۳۸ ، ۱۴۳ ، ۱۸۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۶ ، ۱۹۸ م ، ۱۹۹ ، ۲۲۴ ، ۲۷۰ ، ۲۹۲ ، ۳۰۹ ،  
 ۳۱۹ ، ۳۸۶ ، ۳۸۷ م ، ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۳ ، ۴۴۴ م .  
 یحیی بن سعید بن بطریق أنطاکی : ۱۲۳ .  
 یحیی بن علی : ۱۹۶ ، ۱۹۸ ، ۳۶۰ .  
 یحیی مهدوی (دکتر ...) : ۳۷۲ م .  
 یحیی النحوی : ۲۰۶ .  
 یحیی بن النعمان النصرانی : ۲۰۵ ، ۵۳۴ .  
 یزدان : ۱۶۴ ، ۱۸۲ ، ۱۹۷ ، ۳۰۸ ، ۳۸۸ .  
 ۴۱۶ ، ۴۶۲ ، ۴۷۰ ، ۴۷۴ ، ۴۷۵ ، ۴۸۴ .  
 ۴۸۹ ، ۵۰۳ ، ۵۰۴ ، ۵۳۱ .  
 یزدان بن یازان : ۱۱۵ م .  
 یزدان‌بخت : ۱۵۹ ، ۱۶۴ م ، ۱۷۳ ، ۱۷۷ .  
 ۱۷۹ م ، ۱۲۰۵ ، ۳۰۱ ، ۴۹۲ ح ، ۵۳۴ .

- یزدجرد : ۲۰۳ : یواسف : ۶۱ .
- یزید بن الفیض (کاتب المنصور) : ۹۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۹۴، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۸۰، ۴۲۰، ۴۲۱ .
- یزید بن مزید الشیبانی : ۱۹۹ .
- یزید بن الولید : ۱۹۳ .
- یتاسف : ۱۶۱ .
- یعقوب ( معادل سام نریمان ) : ۳۶ .
- یعقوب بن إسحق الکندی : ۳۹۱ .
- یعقوب بن داود (وزیر مهدی خلیفه عباسی) : ۱۰۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۶۱، ۳۶۲، ۴۲۶ م .
- یعقوب بن الفضل بن عبدالرحمن بن عباس بن ربیع بن الحارث بن عبدالمطلب : ۱۱۵ م، ۱۱۶ م، ۲۹۵، ۴۵۵ م .
- یعقوبی (أحمد بن أبی یعقوب إسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح کاتب عباسی معروف به یعقوبی) : ۲، ۱۰، ۲۵، ۵۵، ۱۰۳ م .
- یعقوب بن موسی : ۱۱۵، ۱۴۶ .
- ینوشاد (حکیم ...) : ۲۵ .
- یوحنا : ۲، ۹۸، ۱۷۷، ۲۳۴ .
- یوحنای دمشقی : ۲ .
- یونوروس : ۳۰۸ .
- یوراسف : ۱۹۱ .
- یوسف اعتصامی : ۴۷۹ ح .
- یوسف الیان سرکیس : ۲۱۸ ح .
- یوسف بحرانی : ۲۴۲ .
- یوسیت ( نام مادر مانی بموجب بعضی مآخذ ) : ۵، ۳۵۰ .
- یوشع فنکل : ر . ک . فنکل (یوشع) .
- یولیا : ۱۸ .
- یونس بن هارون : ۹۱ .
- یونس بن أبی فروة : ۹۲، ۹۳، ۱۰۰، ۱۱۷ م، ۱۹۴ م، ۲۴۶، ۴۱۷، ۴۲۱ .
- یونس بن حبیب : ۲۲۲ .
- یونس الخنلی : ۴۲۲ .
- یونس بن عبدالرحمن : ۳۲۰ .
- یونس النحوی : ۳۶۱ م .
- یهودا : ۱۶۱ .
- یهودای اسخریوطی : ۳۷ .

فهرست اعلام أمم و قبائل و طوائف و طبقات و أيام و سلسله‌ها

أهل القين : ١٢٩ ، ١٤٥ ، ٢٣٨ .	آراميه‌ها : ٦ .
أيدي قوت : ٥١٦ .	آل الجعد : ١٦٣ .
ايرانيان : ٦٢ ، ٣٥ .	آل سليمان بن علي : ٣٩٢ .
ايفور : ١٩ م ، ٥١٦ م ، ٥١٨ .	الأتراك : ٢٣٨ ، ٢٣٩ .
ايفوران : ٥١٦ .	أثمة لفت : ٣٩٤ .
ايفوري (خط ...) : ٥١٨ .	اجاري : ٢٥ .
ب	الأزد : ٢٩٥ ، ٣٦٥ .
بابلي‌ها : ٣٥ .	الأساقفة (أساقفه) : ١٢٤ م ، ١٣٥ ، ٢٨٦ .
بخشيان : ٥٣ ح .	٣٨٣ ، ٣٨٤ .
برامكه : ٧٦ .	الأساقفة الارثودكسية ١٢٤ م .
برمكيان : ٩٢ .	اسد : ٣٦٨ .
البطاركة : ١٢٥ .	أشكالي (خاندان ...) : ٦ .
بنو أبي عبيد الله : ٣٣٩ .	أشكايان (دودمان ...) : ٢٨٠ ، ٥ .
بنو الأقطس : ٢٥٩ .	الاشكائيه : ٢٥٥ م .
بنو أميه : ٩١ ، ٩٢ ، ١٣٧ ح ، ١٣٩ ، ١٦٢ .	أطبائ مسيحي : ١٢٣ .
٢٨٩ ، ٤٢٦ .	اوسرثن (دولت ...) : ٥٧ .
بنو بكرين وائل : ٩١ .	اويغور : ١٩ م .
بنو الحكم : ٢٨٩ .	أهل البصرة : ١٣١ .
بنو سواة بن عامر بن صعصعة : ٩١ .	أهل خراسان : ٨ .

- بنى العباس : ٩١، ٩٢، ١٠٠، ١٦٣، ٣٨٩ .  
بنو عبدالدار : ٣٣٧ .  
بنى هاشم : ١٠٣، ١١٥ م .
- پ**  
پارثيها : ٣٣٨ .
- ت**  
تاتار : ٥١٦ .  
أترك (ترك) : ٢٠، ١٢٩ م، ١٤٥، ٢٤٦ .  
٢٦٥، ٣٣١ .  
تركها : ٢٠، ٥٣ .  
التغزغز : ١٥٣ .  
التغزغزية : ٩٨ .  
تميم : ٢٤٥ ح .
- ج**  
جفانيان (سلسله ...) : ١٩ .  
چينيها : ١٩ ح .
- ح**  
حسكايه : ١٤٩، ١٦٦ .  
الحكماء : ١٣٣ .
- خ**  
خلفاء عبيدى مصر : ٢٨٥ ح .
- د**  
دولة بنى العباس : ١٦٣ .
- الدولة العباسية : ١٦٤ .  
الذيلم : ١٤٧ .
- ر**  
الردم [ روم ] : ١٠، ٥٧، ٩٣، ١٢٥ م .  
١٢٦ م، ١٣٤، ١٩٥، ٤٥٥ .  
روميها : ٧٥ .  
الرهبان : ١٠٠ .
- س**  
ساسانيان : ٩، ٢٠، ٢٢، ٢٨ ح، ط .  
يب : ٤٨٦، ٥٢٧ .  
الساسانية : ١٣٤، ٢٠٣، ٢٩٤ .  
السريانيون : ٣٧٣ .  
سفديان : ٣٧٣ .  
سكا : ١٢ .  
سمعان : ٢٤٥ ح .
- ط**  
طائفة مانداني : ٣٢ .  
الطغزغز : ٢٠، ١٢٩ .  
الطفيليين : ٤٤ م .
- ع**  
عباسيان : ٩١ ح، ٣٥٤ ح .  
المعجم (عجم) : ٣٧٣، ٤٢٠، ٥١٣ .  
عوام الهند : ١٢٩ .

- العرب (عرب): ۵۹، ۱۰۲، ۱۴۳، ح ۱۶۲، ۱۹۵، ۳۱۲، ۳۰۷، ۳۴۳، ح ۳۷۳، ۳۹۴، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۸، م ۴۲۰، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۵۹، ۵۲۴.
- ف**
- الفرس: ۱۲۳، ۱۳۰، م ۱۳۴، ۱۶۲، م ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۶، م ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۳۹، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۷۳، ۳۸۱، ۳۸۳، ۴۵۴، م ۴۵۹، ۴۷۱، م.
- فرنگیها: ۱
- فریغویان: ۴۸۱، ح.
- فقهاء: ۱۰۱، ۳۴۲، ۴۵۹، م، قبیهان: ۱۱۴، قبیهان: ۱۱۴.
- الفلاسفة: ۱۳۰، ۱۳۳، م ۱۸۶، ۲۰۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۶۷، ۲۸۵، ۳۹۵، ۳۹۶، ح ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۱، م ۴۷۱، ۵۰۳.
- ق**
- القبط: ۳۰۴.
- قرغیزها: ۱۹.
- قریش: ۵۹، ۱۰۲، ۱۲۹، ۱۴۶، ۲۴۷، ۳۳۷، ۳۴۵، ح.
- قوم اسرائیل: ۳۵.
- قوم ماندائی: ۳۰، ۳۳.
- قوم لیدی: ۱۸.
- ک**
- کمسرکان (خانواده کمسرکان که ظاهراً مادرمانی از آنها بوده): ۶.
- الکوقیین: ۳۸۸.
- ل**
- لغویان: ۱۰۱.
- م**
- متکلمین: ۱۶۳، ۳۹۶، ح.
- المتنبئين: ۹۸، ۱۹۱، ۲۰۳، ۲۰۶.
- المشائین: ۴۵۹.
- مصریان: ۳۰، ۵۱۹.
- مغول: ۱۸، ۵۲۴.
- مغولان: ۵۱۶، ۵۱۷، م ۵۱۸.
- مفسرین دین هانی: ۱۱، ح.
- ملوک الترك: ۱۶۲.
- ملوک عجم: ۵۰۵.
- ملوک فارس: ۲۲۲.
- ملوک الفرس: ۲۹۸.
- منجمان: ۴۹.
- المنجمین: ۹۹.
- منجمین بابل: ۵.
- میسانی ها: ۳۳، م.

يونان : ۳۰ .	ی
يونانيان : ح ۵۷ ، ۴۱ ، ۶۱ .	
اليونانية : ۲۱۳ .	يوم أحد : ۳۳۷ .
اليونانيون : ۳۷۴ .	يوم بدر : ۳۳۷ .

## ۳

## فهرست أعلام اماكن

آنطيوخيا : ۳۳ ح .	ا
احواز الزنج : ۱۳۳ .	آديابن (اديب) : ۱۰ ح .
إدارة الطباعة المنيرية : ۲۵۵ ح .	آذربايجان : ۱۲۸ ح ، ۵۰۸ و ر . ك .
ادس (اورفه) : ۴ .	آذربايجان .
إدسا : ۵۶ ، ۲۱ و ر . ك . اورفه .	آسيا : ط .
اديب (= آديابن) : ۱۰ ح .	آسيای غربی : ۳۰ ، ۳۳ .
اربل : ۲۶۹ ح .	آسيای مرکزی : ۱۰ ، ۱۸ ، ۲۰ .
أرض بابل : ۵۳۳ و ر . ك . بابل .	آفريقا : ۱۸ ح .
أرض الروم : ۲۴۴ .	آفريقای شمالی : ۱۸ .
أرض الصين : ۴۸۵ ح ، و ر . ك . الصين .	آكادمی علوم باوير : يب .
أرض فارس : ۲۴۴ ، ۵۳۳ .	آلغا (خرابه ...) : ۳ ح .
أرض المشرق : ۵۵۴ ح .	آلمان : ۳ ، ۳۰۲ .
أرض مغرب : ۵۳۳ .	آمستردام : ۳ .
أرض الهند : ۲۴۴ و ر . ك . هند .	آمل : ۱۱۴ ح .

أهواز (الأهواز) : ١١٠ م، ٣٢، ٩٥، ١٧٧.  
 ٢٧١، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٨١، ٣٨٣.  
 ايران : ١، ٨، ١٠ ح، ١٩، ٢٠ م، ٢١.  
 ٣٢، ٣٣، ٣٦، ٣٧ ح، ١٢٨ ح، ٣٦٥ ح.  
 ٣٦٩، ٤٨٦، ٤٨٩ ح.  
 ايران زمين : ٥٢٦.  
 ايران شهر : ٢١٢.

## ب

باب حرب : ٢٥٥ ح، ٣٨٥ ح.  
 باب الترادق : ٢٠٥.  
 باب التوس : ٣٨٣.  
 بابل : ٥، ٦، ٧، ١١ م، ١٢، ٢٠، ٣٢، ٣٣ م.  
 ٥٦، ٥٧ ح، ٦١، ١٢٨، ١٣٤، ١٥٠، ١٥٨ م.  
 ١٦٣، ١٦٤، ٢٠٣ م، ٢٠٤، ٢٠٥ م.  
 ٣٥١، ٣٨١، ٥٠٩ م، ٥٣٣.  
 باب ماني (باب الماني) : ١٠٣، ١١٤.  
 ١٨٣، ٢٦٠، ٣٤٤، ٥١٤، ٥٣٤.  
 باب التمر (در قاهرة) : ٢٩٤.  
 بادرايا : ١٥٠.  
 باكسابا : ١٥٠.  
 بخارا : ٢٤٥، ٢٦٥، ٥١٨ م.  
 برلين : ٤ م، ١٧، ١٣٦، ٢٩٩ ح، ٣٠٢ ح.  
 ٣٥٧ ح، ٣٧٦، ٤٣٣.

ارمينية الصغرى : ٢٧٠ ح.  
 أرمستان : ٤، ٣٤.  
 أوروبا : ٤٠٣ ح.  
 إسباني : ١٨، ٣٦.  
 استانبول : ١٢١ ح، ١٤٧ ح، ٣٤٦ ح.  
 ٣٧٥ ح، ٤١٤ ح، ٤٧٤ ح، ٥٠٠ ح.  
 استوكهولم : ٥٩.  
 إسفراين : ١٨٥ ح.  
 إسكندرية (الاسكندرية) : ٣٣، ٣٥، ١٢٤.  
 ١٢٤ م، ١٣٤ م، ١٣٥ م، ٢٨٦ م.  
 إصفهان : ١٣٧ ح، ١٣٩، ٣٤٥.  
 إقليم ألتاخ : ٢٧٣.  
 إقليم العيشية : ٢٧٣.  
 اكسفورد : ١٢٣.  
 أنجمن ايران شناسي : ٦٣.  
 أنجمن بين المللي متشرقين : ١١٨.  
 أندلس : ٢٣٧، ٢٦٠، ٣٧٠ ح.  
 أنستيتو ايران و فرانسه : ٢٥٢ ح.  
 أنطاكية : ١٨، ٣٥، ١٣٥ م.  
 اورخون (شمال عقولستان) : ١٩ ح.  
 اورشليم : ١١ ح، ٤٥ م.  
 اورفه (= ادس - إردسا) : ٤، ٢١، ٣٥.  
 ٥٦، ٥٧.  
 اوزالوم (Uzulum) : ٢.

- بروميا ( بمقيدة هينيك مردينو مصحف  
آن است ) : ۵ .  
بريتيش ميوزيوم : ۳۷۶ م .  
بصره ( البصرة ) : ۱۳۱ ، ۱۳۵ ، ۲۲۴ ،  
۲۶۰ م ، ۲۷۰ م : ۲۹۰ م ، ۳۴۷ ، ۳۶۰ ،  
۳۶۱ ، ۳۶۲ م ، ۳۶۸ ، ۳۸۵ ، ۴۲۲ م .  
۴۲۵ ، ۴۲۶ : ۴۴۰ ، ۴۶۹ .  
بطائح ( البطائح ) : ۳۳ ، ۱۳۵ ، ۱۵۰ ،  
۱۶۴ ، ۱۶۷ .  
بطرر بوغ : ۲۷۲ ح .  
البطيحة : ۲۷۰ ، ۲۹۱ ، ۳۶۱ م ، ۳۶۲ م ،  
۴۲۶ م .  
بمليك : ۳۰۴ .  
بغداد : ۲۰ ، ۱۰۱ ، ۱۱۴ ح ، ۱۱۵ ، ۱۲۸ ،  
۱۳۱ ، ۱۳۷ ح ، ۱۹۲ ح ، ۲۶۶ ، ۲۷۹ ،  
۲۸۱ ، ۳۸۲ ، ۳۵۶ ، ۳۶۸ م ، ۳۸۵ ، ۳۸۶ ،  
۴۰۲ ، ۴۲۲ ، ۴۳۳ ، ۴۴۴ ح ، ۴۹۲ ح .  
بلادافرس : ۲۰۳ .  
بلخ : ۱۹۰ ، ۱۶۲ .  
بلغارستان : ۳۶ .  
بمبئي : ۴۳۲ ، ۵۲۵ ح ، ۵۲۷ ح .  
بنات النعش : ۲۰۷ .  
بنجيك : ۲۰ .  
بوز تليا : ۱۳۴ .
- بوسنه ( Bosnie ) : ۳۶ .  
بولاق [ مصر ] : ۱۲۸ ح ، ۱۲۷ ح ، ۲۵۲ ،  
۲۵۵ ح ، ۲۶۰ ، ۲۹۴ ، ۲۹۶ ح ، ۳۰۴ ح ،  
۳۱۸ ح ، ۳۳۳ ح ، ۳۵۵ ح ، ۴۰۸ ،  
۴۶۸ ح .  
بهشاپور : ۱۱ .  
بيروت : ۱۲۳ ، ۲۳۷ ، ۲۷۰ ح ، ۲۸۰ ح ،  
۳۵۰ ح ، ۳۵۶ ح .  
بين النهرين : ۱۱ ، ۲۰ ، ۲۹ ، ۳۰ م ،  
۳۲ م ، ۳۳ م ، ۳۴ ، ۳۵ م .
- ب
- باريس : ۱۲۸ ح ، ۱۴۴ ح ، ۱۸۲ ح ، ۲۰۸ ح ،  
۳۳۵ ح ، ۳۵۰ ، ۳۸۰ ح ، ۴۵۳ ح ، ۴۹۲ .  
يترسبورگ : ۵۵ .  
بركاليا : ۱۲ ح ، ورك . بركاليا .  
بركاليا : ۱۱ .
- ت
- تارم ( حوضه ... ) : ۳ .  
تبت ( التبت ) : ۲۰۶ م ، ۵۱۱ .  
تبريز : ۴۲۸ ح ، ۵۱۹ ح ، ۵۲۰ ح ،  
۵۲۹ ح .  
تختكاه عيسى : ۵۰ .  
تركستان : ۲۰ ، ۲۶۲ م ، ۵۱۱ ، ۵۱۳ ،  
۵۲۵ ، ۵۲۷ .



جوخی (بعقیده هنینک کوئی مصحف  
آن است) : ۵۰.

## ج

چین : ۱۹ م ۲۰، ۵۳، ۱۲۸، ۴۸۱،  
۴۸۲ م ۴۸۳، ۴۸۶ م ۴۹۵، ح ۴۹۹،  
ح ۵۰۱ م ۵۱۱، ح ۵۱۲، ۵۱۹،  
۵۱۱۴، ۵۲۱، ۵۲۴، ور. ک. الصین.  
چین ماجین (ظ چین و ماجین) : ۴۸۶ ح.

## ح

حزان : ۱۸۰، ۲۲۷.  
حلب : ۲۱۸ ح، ۲۵۲ ح، ۲۶۲ ح،  
۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹ م، ۲۹۶ ح، ۴۳۰،  
۴۵۵.  
حوخی (شاید جوخی) : ۱۵۰.  
حوران : ۲۶۸ ح.  
حیدر آباد کن : ۷۶ ح، ۱۳۷ ح، ۲۰۷ ح،  
۲۱۶ ح، ۲۵۲ ح، ۲۷۸ ح، ۲۹۹ ح،  
۳۳۷ ح، ۳۴۷، ۳۴۸، ۴۷۶ ح، ۴۰۱ ح،  
۴۰۶ ح، ۴۲۰ ح.  
حیره [الحیره] : ۱۸، ۵۹ ح، ۱۰۲،  
۲۴۷، ۲۹۷، ۳۳۷، ۳۴۵.

## خ

خالداات (جزائر ...) : ۵۲۴.

ترکستان (... چینی) : ۲۸، ۳، ۵۵.

ترکستان (... شرقی) : ۵۳.

ترکته : ۳۱۵ ح.

تمویس : ۱.

تویستکن : ۳.

تورفان (واحه ...) : ۱۹، ۳، ۲۸، ۲۳.

۴۱ ح، ۵۰، ۵۵ م.

تونس : ۲۹۴ ح.

تون هوانک (مغاره ...) : ۳ : یا.

تویوق : ۳ ح.

## ج

جبل البقیعة : ۲۷۳.

جبال الضنیة : ۲۷۳.

جبل عامله : ۲۷۳.

جبل القوی : ۹۰.

جبل القمر : ۱۳۳.

جرجان : ۱۱۶، ۱۲۸.

جزیره ابن عمر : ۲۶۳ ح.

جندیسابور : ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۸۳.

۲۰۵، ۲۴۶، ۲۶۳، ۳۴۴، ۳۶۵، ور. ک.

جندیسابور و گندیسابور.

جندیسابور : ۱۷ م، ۱۳۷، ۴۸۶، ۴۹۹ ح.

۵۲۵، ۵۳۴.

جوان (رستاق ...) : ۳۲۹.

دست میسان : ۶، ۱۵۰، ۱۶۷.	خَتا   ی : ۵۱۷، ۵۲۵، ۵۱۸، ۵۲۷.
درِمشق ۱۳۷ ح، ۲۶۸ ح، ۲۶۹ ح.	۵۲۸.
۲۷۳، ۲۷۷ ح، ۲۸۹، ۲۹۲ ح، ۳۶۷ ح.	الخرارة : ۳۶۲.
۳۷۰ ح، ۳۸۵ ح، ۴۸۵ ح.	خراسان : ۱۰، ۱۱، ۲۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳.
دِباربَکر : ۲۷۰ ح.	و ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۸.
دِباله (نهر ...) : ۱۱ ح.	۱۶۳ م، ۱۶۴ م، ۲۴۰ ح.
دیرالماقول : ۳۵۶ ح.	خراسانک : ۱۵۸.
دِيسان (نهر ...) : ۱۵۱.	خط الاستواء : ۲۷۲.
ذ	خلیج فارس : ۹.
ذمار : ۲۲۹ ح.	خوارزم : ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۴۰ ح، ۴۰۱.
ر	خوجو : ۳ ح، ۱۹.
راس عین : ط.	خوزستان : ۷، ۵۴، ۵۵.
رامهرمز : ۳۵۵، ۳۶۴.	د
الرقّة : ۲۰۰.	دارالکتب المصریّة : ۱۳۷ ح، ۲۹۰ ح.
رُم : ۱۸، ۷۷ ح، ۱۱۸ ح، ۱۱۹ ح.	۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲ م.
روم شرقی (عالمک ...) : ۱۱ ح، ۳۴.	دانشگاه دُریات : ۳۵۰ ح.
رومیه : ۳۸۳.	دانشکده ادبیّات طهران : ۱۶۲ ح.
رُها : ۵۷، ط.	۳۹۱ ح.
ری : ۲۵۸ ح، ۵۰۱.	دجله : ۱۱ م، ۱۲ ح، ۳۲، ۳۳.
ز	دجله البصرة : ۳۶۲.
زبید : ۴۱۹.	دروازه جندی شاپور : ۱۷.
زمین عرب : ۵۱۰.	دروازه سَرادق : ۱۷.
زَندَنه : ۲۶۵.	دروازه مانی : ۱۷.

س

۴۵۴ .

- شانی : ۱۹ ح .
- شروانه : ۳۲۹ .
- شط العرب : ۳۲ .
- شوش : ۱۲ ، ۱۱ ، ۶ ، ۴ ح .
- شوف الحیطی : ۲۷۳ .
- شوف الخروب : ۲۸۳ .
- شوف الشومر : ۲۷۳ .
- شوف العدسی : ۲۷۳ .
- شوف المیادنة : ۲۷۳ .
- شهرستان : ۲۴۰ .

ص

- صرخد : ۲۶۸ ح .
- صعید أدنی : ۲۷۵ ح .
- صفد (الصفد) : ۱۶۳ ، ۲۰ .
- صفد : ۲۷۳ .
- صینا : ۴۶۶ ح .
- الصین (صین) : ۱۲۹ م ، ۱۵۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ .
- ۱۶۶ م ، ۲۰۶ م ، ۲۳۸ م ، ۲۳۹ ، ۲۴۷ .
- ۲۵۸ ، ۲۶۵ ، ۲۷۱ ، ۳۳۱ ، ۴۰۲ ، ۴۹۵ .
- ۵۲۴ ، ۴۹۸ ، ۴۹۶ .

ط

- طخارستان : ۱۹ م .
- طغیة حجة : ۲۹۹ ح .

ساجو ۴۸۱ .

السرادق (باب ...) : ۲۰۵ .

سُرادق (دروازه ...) : ۱۷ .

ستر من رای : ۳۳۷ ح .

سرندیب : ۱۲۸ .

سمر د (که بغلط سترت چاپ شده است) :

۳۸۰ ح .

سفع قاسیون : ۲۶۹ ح .

سکینیا : ۱۱ ح .

سمرقند : ۱۶۳ ، ۲۰ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ح .

۲۰۶ ، ۴۸۱ ، ۵۳۵ .

سغد : ۲۰ .

سند : ۸ م ، ۹ ، ۱۰ .

سنکیم (مغارة) : ۳ ح .

سواد عراق : ۵۰۸ .

سوریة : ۱۱ ح ، ۱۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۲ .

التوس : ۳۵۰ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۸۱ .

۳۸۲ .

سوق الشيوخ : ۳۲ .

۳۳ ، ۳۴ ، ط ، ۲۶۸ ح .

سیواس (شهر ...) : ۲۷۷ ح .

ش

شام ( الشام ) : ۱۲۸ ح ، ۲۱۳ ، ۴۳۵ .

طلیطلة : ۲۳۷ ح .	قرانبه : ۳۶ .
طورسینا : ۴۸۷ .	فسطاط مصر : ۱۲۳ ، ۱۲۸ ح م ، ۱۳۳ .
طهران : ۲۴ ح ، ۱۳۷ ح ، ۲۵۲ ح م ،	قلستین : ۶ ، ۳۱ ، ۳۲ م ، ۳۳ ، ۳۴ .
۳۲۱ ح ، ۳۹۸ ح ، ۴۰۳ ح ، ۴۱۲ ح ،	۱۲۸ .
۴۱۹ ح ، ۴۲۸ ح م ، ۴۳۱ ح ، ۴۷۰ ح ،	ق
۴۸۱ ح ، ۴۸۲ ح ، ۴۸۶ ح ، ۴۸۷ ح ، ۴۹۱ ح ،	قارا بالکاسون : ۱۹ .
۴۹۹ ح ، ۵۰۱ ح م ، ۵۰۲ ح ، ۵۱۹ ح ،	قاهرة (القاهرة) : ۱۲۷ ح ، ۱۸۳ ح ،
۵۳۰ ح .	۲۶۹ ح ، ۲۸۶ ح ، ۲۹۴ ح ، ۳۰۴ ح ،
طیفون : ۴ ، ۸۵ ، ۱۰ ، ۱۱ م ، ۱۲ ح ،	۴۲۳ ، ۳۲۵ ح ، ۴۴۳ ح ، ۴۴۵ ح ،
۳۱ ، ب ، و ، ط ، ۱۵۰ ، ۱۶۶ ، ۱۷۶ .	۴۷۳ .
ع	قرطبة : ۲۲۶ ح ، ۴۳۹ ح .
العراق : ۲۴۶ ، ۲۶۰ ، ۲۶۵ ، ۲۷۶ ،	قرقشند : ۲۹۷ ح .
۳۳۱ ، ۳۸۹ .	قزوین : ۴۰۲ ح .
عمان : ۱۲۸ ح .	قسنطنینة (القسنطنینة) : ۱۲۴ ، ۱۳۴ ،
غ	۲۷۴ ح ، ۳۱۷ ح .
غزله : ۲۳ ، ۲۰۰ ، ۲۱۶ ح .	القطب الجنوبي : ۲۰۶ ، ۲۷۱ .
غزنین : ۴۹۱ .	القطب الشمالي : ۱۳۵ ، ۲۰۶ ، ۲۷۱ .
غزّه : ۱۸ .	قلیوبیة : ۲۹۷ ح .
ف	قم : ۱۳۹ .
فارس : ۱۱ ، ۱۳۴ ، ۲۰۴ ، ۳۰۱ ،	قندهار : ۸ .
۳۶۹ ح ، ۴۵۶ ، ۴۷۱ ، ۴۷۷ ، ۴۹۳ .	ک
فرات : ط .	کارون : ۳۳ .
الفراسیة : ۱۴۰ .	کازرین فیروز آباد : ۴۱۹ .
	کان چو : ۱۹ ح .

- کانسو : ۱۹ ح .  
 کتابخانه دانشکده ادبیات طهران : ۱۵۷ ح  
 ۱۵۹ ح ، ۱۶۲ ح ، ۱۷۹ ح ، ۳۲۱ ح  
 ۳۹۱ ح ، ۴۳۰ ح .  
 کتابخانه مجلس شورای ملی : ۴۷۹ ح .  
 کتابخانه مرحوم قزوینی : ۴۳۰ ح .  
 کتابخانه مشکوة : ۳۹۱ ح .  
 کتابخانه ملی یاریس : ۵۰۵ .  
 کتابخانه ملی طهران : ۵۰۵ .  
 کرخ جدان : ۳۸۳ .  
 کردستان : ۳۸۰ ح .  
 کرمان ۱۲۸ ح ، ۲۴۶ ، ۲۶۵ ، ۳۳۱ .  
 کشمیر : ۵۱۱ م ، ۵۲۵ : ۵۲۷ .  
 کعبه (الکعبة) : ۱۱۵ م ، ۱۴۷ ، ۱۹۳ ، ۲۱۹ .  
 کلکته : ۴۱۹ ح ، ۴۷۴ ح .  
 الکاتبه العربیة : ۵۲۳ ح .  
 کمبریج : ۴۹۵ ح .  
 کویت عراق : ۳۲ .  
 کوئی (نهر کوئی الاعلی) : ۲۰۵ ، ۵۳۳ .  
 کوئی علیا : ۵ .  
 کوشان : ۱۲۹ ، ۵ ، ۱۲۰ ، ۱۱ ، ۸ .  
 کوفه (الکوفة) : ۹۱ ، ۹۲ ح ، ۱۰۰ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ م ، ۱۹۰ ، ۱۹۳ ، ۲۰۲ .  
 ۲۵۰ ، ۲۷۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۹ م ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ م ، ۳۴۶ ح ، ۳۸۷ ، ۳۶۱ ، ۴۲۰ ، ۴۳۱ ، ۴۳۶ ، ۴۴۳ .  
 کوبیکبرک (Konigsberg) : ۲۶۸ ح .  
 گ  
 گال (ملکت ...) : ۱۸ .  
 کانگرا : ۵۱ ح .  
 کندیشاپور : ۴۹۹ م ، ور . ک جندیابور .  
 و جندیابور .  
 کوتا : ۴۰۲ ح .  
 کوتینکن : ۲۶۵ ح ، ۲۶۸ ح .  
 ل  
 لپسا ( Lipsiae ) : ۵۰۰ ح .  
 لکهنو : ۴۸۹ ح .  
 لندن : ۴ ، ۱۰ ، ۳۲ ، ۲۱۰ ح ، ۲۳۷ ح ، ۲۳۸ ح ، ۲۴۰ ح ، ۳۹۵ ح ، ۴۳۶ ح ، ۵۲۲ ح .  
 لنینگراد : ۴۸۱ ح ، ۴۹۴ ح .  
 لوبانک (شهر ...) : ۱۹ .  
 لیپزیک : ۱۳۶ ح ، ۱۴۹ ح ، ۱۶۶ ح ، ۱۷۸ ح ، ۲۰۰ ، ۲۱۰ ح ، ۲۴۰ ح ، ۲۶۲ ح ، ۳۱۷ ح ، ۳۴۳ ح ، ۳۹۴ ح .  
 لیدن : ۹۸ ح ، ۱۰۳ ح ، ۱۱۴ ح ، ۱۷۹ ح ، ۲۴۵ ح ، ۲۶۳ ح ، ۳۱۶ ح ، ۳۳۹ ح ، ۳۴۴ ح ، ۳۴۵ ح ، ۳۵۵ ح .





فهرست كتابها ورساله‌ها ومقاله‌ها و كتيبه‌های ذكر شده در این كتاب .

- تأليف طبرسی : ۳۹۸ ، ۳۲۷ ، ۳۲۱ .
- أخبار البلدان : ۳۴۴ م .
- أخبار الخلفاء : ۲۸۰ ح .
- أخبار الزمان : ۱۲۸ ح م ۱۳۰ .
- أخبار الطوال : ۱۰۳ .
- إخبار العلماء بأخبار الحكماء : ۲۵۸ ح .
- أرتنگ ۲۳ م ، ۳۱۷ ، ۴۸۸ ح م ۴۹۹ ح .
- ۵۱۲ ، ۵۲۸ م .
- أرتنگ مانی : ۵۲۸ ، ور . ك . أرتنگ وأرتنگ وأرتنگ .
- أرتنگ : ۴۸۸ م ، ۵۲۰ م ، ور . ك .
- أرتنگ وأردهنك وأرژنگ ...
- أردهنك : ۲۳ .
- أرژنگ : ۴۹۹ ح ۵۰۱ .
- أرژنگ مانی : ۴۹۱ ، ۵۲۶ ، ور . ك .
- أرتنگ وأرتنگ وأرژنگ ...
- ازسعدی تاجامی (كتاب ...) : ۲۲۲ ح .
- ۵۲۵ ح ، ۵۲۷ ح .
- إرشاد التاری لشرح صحيح البخاری :
- ۴۸۶ ، ۴۶۹ .
- أس الحكمة : ۴۴۱ .
- الاستا : ۳۷۳ ، ور . ك . أبستا وأوستا .
- آثار الباقية ( كتاب آثار الباقية عن القرون الخالية ) : ۶ ح ، ۵۲ ، ۲۲ ح ، ۲۰۰ م ، ۲۰۸ م ، ۲۰۹ م ، ۲۱۰ ح ، ۴۹۵ ح ، ۵۳۳ .
- آثار البلاد قزوینی : ۴۰۲ .
- آثار مانوی جدید الكشف : ۲۱ .
- آکا آرخلای : ۱۱ ، ۲ ح ۴۳ .
- آکا اربیانالیا : ۴۷۲ ح .
- الفاریك : ۶۰ ، ۳۶ ، ۲۵ .
- الأبستا (أبستا) : ۱۸۰ ، ۳۰۷ ، ۳۲۹ ح ، ۴۱۳ ، ور . ك . أوستا والبستا والبستا .
- أبكار الأفكار : ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳۱۱ ، ۳۱۴ ، ۴۱۸ .
- ابن سینا و فنّ الشعر ( مقالة عبدالرحمن بدوی ) : ۳۷۴ ح .
- أبواب فی الصّين والترك والهند منتخبة من كتاب طبایع الحيوان : ۲۳۸ ، ۵۱۴ ح .
- ایستو لا فوند امانا ( Epistola Fondamanta ) : ۲۳ .
- الاحتجاج علی أهل اللجاج ( كتاب ...



أسفار (= فرقاطيا ) : ييج ، و ر . ك . فرقاطيا وپر كقاطيا . إعتراف نامه مانوى (= خواستوانفت) ٢٦ ، و ر . ك . خواستوانفت . إعتقادات فرق المسلمين والمشر كين : ٢٥٨ م . أعلام النبوة : ر . ك . كتاب أعلام ... الأغاني (أغاني) : ر . ك . كتاب الأغاني . أعراض الرئاسة فى أعراض السياسة : ٥٠٧ ح . أعراض الياة : ٥٠٧ . إفراد المقال فى أمر القلال : ٢٠٧ . إكتفاء الفروع : ٢٦٨ ح . الفاظ القرآن : ٢٧٣ . أمالى (كتاب ... باغرد الفوائد فى التفسير والحديث والأدب) : ٩٢ ح م ، ١٩٢ ، ٢١٩ ح ، ٢٢٤ ح م . أناجيل : ٢٠١ م . الانتصار : ر . ك . كتاب الانتصار . أناجيل (المنائية) : ١٦٥ . انجيل : ٢١١ ، ٥٣٣ و ر . ك . انجيل مسيحيان . انجيل بارديسان (= ابن ديسان) : ٥٨ ، ٢٠٠ ، ٢٠٤ . انجيل بطرس : ٤٧ .	انجيل زنده (يا انجيل مانى) : ٢٣ ، و ر . ك . انجيل مانى . انجيل السبعين : ٢٠١ ، ٣٠٤ . الانجيل الصحيح : ٣٨١ . انجيل مانى : ١٩ ، ٢٢ ، ٢٣ م ، ٥٨ ، ١٠٤ ، ٢٠١ ، ٢٠٩ ، ٢٩٩ ، ٣٠١ ، ٣٠٤ . ٣٥١ ، ٥١٠ ح ، ٥٢٥ ، ٥٣٣ ، ٥٣٤ ، و ر . ك . انجيل زنده . انجيل مرقيون : ٤٧ ، ٥٨ ، ٢٠٠ ، ٢٠٤ . انجيل مسيحيان : ٤٧ ، ٥٨ ، و ر . ك . انجيل . الأناب : ر . ك . كتاب الأناب . الانسان الكامل فى معرفة الآخر والأوائل : ٤٦٤ ، ٤٧٤ ، ٤٧٥ ح . انكليون : ٣٧٣ ، ٤٩٤ ، ٥٢٠ ، ٥٢١ . اوذى سنا (ظاهراً محرفاً لابستا) : ٣٢٩ . أوستا : ٢٧ ، ٤٠ و ر . ك . الأبتا (أبتا) . أوستا : ٢٥٩ ، و ر . ك . الأبتا وأوستا . أيقون : ٢٣ ، ييج . أيقونس : ٢٣ . <b>ب</b> باب ذكر المعتزلة من كتاب المنية والامل : ٣٧٦ . البارع : ٤٠٨ .
--	---

البازند : ١٣٠ ، ٣٧٣ .

بحار الأنوار : ٣٢١ ، ٣٣٦ ح ٤٢٩ م

٤٣٠ .

البحر الزخار ... ر . ك . كتاب البحر الزخار ...

البداية والنهاية في التاريخ : ٤٨ ، ١٤٤

١٨٢ ، ٥٠٦ ح .

بسمه ( = قصيدة رائقة تاريخية ابن

عبدون ) : ٢٥٩ ح .

البستا : ٢٧٦ ح .

البستاه : ١٣٠ م ، ٢٧٦ ح ٣٢٩ ح ' و

ر . ك . الابستا وأوستا .

بستان الفلسفة : ٤٤١ .

بقية الوعاة : ٢٥٢ ح .

بنگاهيك : ٢٣ .

البلاغ ( الأكبر ) : ٤١١ .

بيان الأدبان : ٢٤ ، ٣١٢ ح ٤٩١ .

پ

پر کماطيا : ٦١ و ر . ك . فرقاطيا .

پنج تنتر : ٢١٣ .

ت

تائیه عامرين عامر البصري : ٢٧٧ .

التاج : ر . ك . كتاب ...

تاج المروس في شرح جواهر القاموس :

٥٢ ح ٣٠٣ .

تاريخ ابن خلدون : ٢٩٤ ، ٣٢٩ ح .

تاريخ ادسا (Chronique d'Edesse) : ٧ ح .

تاريخ الأمم والملوك : ١١٤ م .

تاريخ بغداد : ٣٨٦ .

تاريخ جهانکشی : ٥١٦ م .

تاريخ طبري : ر . ك . تاريخ الأمم والملوك .

تاريخ سنی ملوک الارض والانبیاء : ١٣٦ .

تاريخ كزیده : ٥٢٢ .

التاريخ المجموع على التحقيق والتصديق

في معرفة التواريخ من عهد آدم إلى سنی

الهجرة : ر . ك . نظم الجواهر .

تاريخ محبوب بن قسطنطين المنبجي : ٣٥٠

و ر . ك . كتاب العنوان .

تاريخ مختصر الدول : ٢٧٠ .

تاريخ المنبجي : ٣٥٠ ح و ر . ك . كتاب

العنوان .

التاريخ التطوري : ٣٨٠ .

التاريخ اليعقوبي : ١٠٣ .

التأسيس : ٢٥ ، ٢٠٩ .

التبصير في الدين و تمييز الفرق الناجية

من الفرق الهالكين : ٤٥٢ م .

التيان في شرح الديوان : ٣٥٨ .

تتمة المختصر : ٢٧٩ .

تجارب الأمم و تعاقب الهمم : ١٨١ .

التلويح : ٣١٥ .  
 التمهيد ( في الرد على الملحدة والرافضة  
 والخوارج والمعتزلة ) : ٤٤٥ م .  
 التنبيه والاشراف : ٢٥ ، ٣٥ ، ١٢٨ ع .ج .  
 التنبيه والرد على أهل الأهواء والبدع :  
 ١٤٧ .  
 التنقيب على المذهب : ٣٤٢ .  
 تنقيح المقال : ٧٤ ح ، ٣٦٥ ح .  
 تفكوشاي بابلي ( كتاب محمول ) : ر . ك .  
 كتاب . .  
 التوحيد : ر . ك . كتاب التوحيد .  
 توحيد المفضل ( توحيد مفضل ) : ٧٤ ،  
 ٧٦ ح ، ٣٢١ ، ٤٢٩ م ، ٤٣٠ ح ، ٥٣٠ م .  
 نورات (= التوراة) : ٤٧ ، ٥٨ ، ٨٨ ، ٩٩ ، ٢١١ .  
 التهذيب : ٣٣٠ ، ٤٠٤ م ، ٤٠٨ .

### ث

ثلاث رسائل لأبي عثمان عمرو بن بحر  
 الجاحظ البصري : ٩٨ ح ، ٩٩ ح ، ١٠٠ ح .  
 ثمار القلوب في المضاف والمنسوب :  
 ( كتاب ... ) : ١٨٣ .

### ج

جامع التعريب بالطريق القريب : ٣٢٨ .  
 الجامع الصحيح : ٣٤٠ ، ٣٤١ .  
 الجبله ( كتاب ... ) : ٢٥ ، ١٣٤ ، ٢٤٤ .

تجارب السلف : ٤٠٣ ح ، ٥٢٠ م .  
 تجريد الكلام : ٤٦٥ م .  
 تحرير شرح كُلمع أشعري : ٣٩١ .  
 تحقيق ماللهند من مقولة مقبولة في العقل  
 وأمر ندوة : ٢١٠ .  
 تذكرة الأئمة : ٥٢٩ .  
 تذكرة خواجه نصير الدين : ٢٤ ح .  
 ترجمة تاريخ طبري : ٤٧٩ .  
 ترجمه تفسير طبري : ٤٨٠ .  
 ترجمة توحيد مفضل : ٥٣٠ .  
 ترجمه طبري : ح .  
 ترجمة مقدمة الأدب بالخوارزمية :  
 ٥٠٠ ح م .  
 تصاویر مانوی : ٣ .  
 تصویر در اصل بزرگ : ٢٣ .  
 التطفيل وحكايات الطفيليين وأخبارهم و  
 نوادر كلامهم وأشعارهم : ٣٦٨ ح ، ٣٨٥ .  
 تعبير الرؤيا ( تأويل الرؤيا - في الرؤيا -  
 منامية ) : ٣٧٢ .  
 تقويم سغدي مانوي : ي .  
 تقويم مانوي اويغوري بزبان تركي : ي  
 تقويم مذهبي : ٤٥٣ ح .  
 تلبیس إبليس : ٥٢ ح ، ٢٥٥ ، ٣٩٧ م .  
 تلخيص معجم الألقاب : ٢٧٧ ح .

خ

- خاندان نوبختی (كتاب) : ٣٤٦ ح .  
 الخطط الجديدة : ١٢٨ ح .  
 الخطط المقررة : ١٢٨ ح .  
 خلاصة الذهب الملبوك مختصر من  
 سير الملوك : ٢٨٠ ح .  
 خمسة نظامي : ٥٠١ ح .  
 خواستوا نفت ( اعتراف نامه مانوی ) :  
 ٢٦٣ ح .  
 الخواص الكبير : ٧٦ ح .

د

- دائرة المعارف اسلامي : ٢٥٩ ح ٢٣٤  
 ح ٣٣٥ ح .  
 دائرة المعارف علوم و معارف كلاسيك  
 (يوناني لاتيني) پارلي وويوا : ٢٧ ح .  
 دائرة المعارف مذاهبي و آداب هستنكس :  
 ٣٦ ح .  
 درة التاج لغرة الديباج : ٢٥٢ ح .  
 الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة :  
 ٢٧٢ ح ٢٧٧ ح .  
 دساتير (كتاب ...) : ٢٥ ح .  
 الدلائل و الاعتبار على الخلق و التدبير  
 (كتاب ...) : ٤٣٠ ح م .  
 دو اصل [پرنسپ] (كتاب ...) : ٢٣ ح .

جذوة المقتبس : ٤٣٩ ح .

الجواهر في معرفة الجواهر : ر.ك . كتاب  
 الجواهر ...

جمهرة اللغة : ٣٩٤ ، ٣٤٧ ح .

جنات الخلود : ٢٣ ح .

جوامع التواريخ : ٥١٧ ح .

جوامع الحكايات و لوامع الروايات :

٥٥٥ م ٥٠٦ ح .

الجواهر الفوالى من رسائل الامام حجة

الاسلام الفزالي : ٣٩٣ ح .

جهانگشاي : ر.ك . تاريخ جهانگشاي .

ح

حاشية السندی : ٣٤٠ ح .

حاشية مولى چلبسى بر شرح المواقف :

٤١٧ ح .

حبيب التير : ٥٢٧ ح .

حجج النبوة : ر.ك . كتاب حجج ...

حدود العالم من المشرق إلى المغرب :

ر.ك . كتاب حدود ...

حديث نبوي : ٤٧٢ ح .

حكمة الاشراف : ر.ك . كتاب حكمة .

الحور العين : ٥٩ ، ٢٤٧ ، ٤١٢ ح .

الحيوان : ر.ك . كتاب الحيوان .

رسالة أبا في الحب : ١٦٢ .	دوين ناعمك : ٢٣ ح .
رسالة أبا في . . . : ١٦٢ .	دوديشه ( كتاب . . . ) : ٢٣ ح .
رسالة أبا في ذكر الطيب : ١٦٢ .	دول الاسلام ( كتاب . . . ) : ٢٧٨ .
رسالة ابراحيا : ١٦٢ .	الديارات : ٢٣٤ ، ٤٢١ ح ، ٤٢٢ ح ، ٤٢٤ ح
رسالة ابراحيا في الاستحباب المرضي : ١٦٢ .	دينكر د : ٢ .
رسالة ابراحيا الكافر : ١٦٢ .	الدين والدولة في اثبات نبوة النبي محمد -
رسالة ابرمي ألي الرها : ١٦٢ .	( كتاب . . . ) : ٣٣٨ .
رسالة ابن زيدون : ٢٨٦ ح .	ديوان أبو نواس : ٩٣ ح م ، ٩٤ ح م ، ٣٣٤ ح
رسالة ابن الفارح : ٢١٨ م .	ديوان لغات الترك : ٥٣ ح .
رسالة أبي في الزكوات : ١٦٢ .	ديوان المتنبي (أبي الطيب أحمد بن الحسين) :
رسالة أبي يساهم المهندس : ١٦٢ .	٣٣٢ ح ، ٣٥٦ ح .
رسالة أجا في الخفاف : ١٦٢ .	ذ
رسالة اردد في الدواب : ١٦٢ .	الذريعة إلى تصانيف الشيعة : ٤٣٢ ح م .
رسالة اردشير مينق : ١٦٢ .	ذم اخلاق الكتاب : ١٠ .
رسالة ارمينية : ١٦١ .	ر
رسالة الأسلين : ١٦١ .	رأس الجدل والمقابلة : ٣٨١ .
رسالة أفعند في الأعشار الأربعة : ١٦٢ .	الرّد على الزنادقة (لهشام بن الحكم) : ١٠١
رسالة أفعند في السعد : ١٦٢ .	ردّها ومجادلات برضد مانويّت : ٤ .
رسالة افقور نا في الزمان : ١٦٢ .	رسائل اخوان الصفا : ٢٨٥ .
رسالة أموليا الكافر : ١٦١ .	رسائل البيروني : ٢٠٧ ح .
رسالة الاهواز في ذكر الملك : ١٦٢ .	رسائل الجاحظ : ٩٧ ح .
رسالة امهم الطيسفونية : ١٦١ .	رسائل فلسفية لأبي بكر محمد بن زكرياء
رسالة بابل الكبيرة : ١٦٢ .	الرازي : ١١٨ م ، ١١٩ ح .
رسالة بحرا نا في الوصالات : ١٦٢ .	رسالة أبا التلميد : ١٦٢ .

- |  |   |
|--|---|
| رسالة سيس ذات الوجهين : ١٦١ .          | رسالة حرا اما في الهول : ١٦٢ .          |
| رسالة سيس في الرهون : ١٦٢ .            | رسالة للبيروني في فهرست كتب محمد بن     |
| رسالة سيس في الزمان : ١٦٢ .            | زكرياء الرازي : ٢٠٨ ، ٢٦٩ ح .           |
| رسالة سيس وفتق في الصور : ١٦٢ .        | رسالة التدبير : ١٦٢ .                   |
| رسالة شايل و سكتي : ١٦٢ .              | الرسالة الجامعة : ٣٧٠ م .               |
| رسالة طيسفون إلى السماعين : ١٦١ .      | رسالة الجنة : ١٦٢ .                     |
| رسالة طيسفون في الورقة : ١٦١ .         | رسالة حدا با في الحمامة : ١٦٢ .         |
| رسالة عبدبال في سفر الأسرار : ١٦٢ .    | رسالة خطا : ١٦٢ .                       |
| رسالة عبدبال في الكسوة : ١٦٢ .         | رسالة الحملان النيرة : ١٦٢ .            |
| رسالة عبد يسوع في العصابات : ١٦٢ .     | رسالة خبرهات في : ١٦١ م .               |
| رسالة العشر و الصدقات : ١٦٢ .          | رسالة خبرهات في التغذية : ١٦١ .         |
| رسالة غضنفر تيريزي : ٢٢ .              | رسالة خبرهات في الملك : ١٦٢ .           |
| رسالة الغفران : ٢١٨ ح ، ٢٢٠ ، ٢٤٩ ح .  | رسالة ديودور : ٢ .                      |
| رسالة فافي : ١٦١ .                     | رسالة زكوا في الزمان : ١٦٢ .            |
| رسالة فتق العظيمة : ١٦١ .              | رسالة سمبوس في العشر : ١٦٢ .            |
| رسالة في تصحيح لفظ الزنديق : ٣٠٦ .     | رسالة سلم و عنصرا : ١٦٢ .               |
| رسالة فيروز وراسين : ١٦٢ .             | رسالة السماعين في تعبيريزدانيخت : ١٦٢ . |
| رسالة في لغة [أبي] علي بن سينا : ٣٧٣ . | رسالة السماعين في الصوم والنذر : ١٦٢ .  |
| رسالة قانون چيني : ٨٤ ح .              | رسالة السماعين في النار الكبرى : ١٦٢ .  |
| رسالة قضاء العدل : ١٦١ .               | رسالة سمعون ورحين : ١٦٢ .               |
| رسالة الكبراء : ١٦١ .                  | رسالة سو في ذكر الوسائد : ١٦٢ .         |
| رسالة الكرخ و الغراب : ١٦٢ .           | رسالة سهراب في العشر : ١٦٢ .            |
| رسالة كسكر : ١٦١ .                     | رسالة سهراب في الفرس : ١٦٢ .            |
| رسالة الكلمات العشر : ١٦١ .            | رسالة سه سخن داني : ٢٥ .                |

- رسالة [الكندى] في الرد على الثنوية : ١٦٦ .  
 رسالة الكندى في الرد على المناينة في  
 العشر مسائل في موضوعات الفلك : ١٦٥ .  
 رسالة الكندى في الرد على المناينة (شاهد  
 بـ كتاب سابق المذكور يكي باشد) : ١٦٥ ح'  
 ١٦٦ .  
 رسالة مانا في التخليب : ١٦٢ .  
 رسالة مانوى جينى (قطعة يلىو) : ٥٠ ح'  
 رسالة المعلم في الوصالات : ١٦١ .  
 رسالة المعمودية : ١٦٢ .  
 رسالة مهر التماس : ١٦٢ .  
 رسالة ميسان في النهار : ١٦٢ .  
 رسالة مينق الفارسية الاولى : ١٦٢ .  
 رسالة مينق الثانية : ١٦٢ .  
 رسالة وحن (طبع مصر : رحمن) في  
 خاتم الفم : ١٦١ .  
 رسالة هدى الصغيرة : ١٦١ .  
 رسالة هند العظيمة : ١٦١ .  
 رسالة هبى البر : ١٦١ .  
 رسالة يحيى في الدراهم : ١٦٢ .  
 رسالة يحيى في العطر : ١٦١ .  
 رساله بوخنا في تدبير الصدقة : ١٦٢ .  
 روضات الجذات : ١٢٨ ح' ١٣٧ ح' ٣٢١ ح'  
 ٤٢٨ ح' ٤٣٢ ح' م .  
 الروضة : ٣٤٢ .  
 روضة الصفا : ٥٢٥ م .  
 روضة المناظر في أخبار الأئمة والأولاد وآخر :  
 ٢٩٦ .  
 ز  
 زاد المسافرين ناصر خسرو : ٣٧٦ .  
 زبور توماس : ٣١ ، ٥٦ .  
 زبور مانوى قبطى : ١١ ، ١٧ م ٣١ م'  
 ٥٢ ح' ٦١ ، الف .  
 زند (الزند منسوب به زردشت) : ١٣٠ م'  
 ١٨٠ م' ٢٤٦ م' ٢٥٩ ، ٢٦٠ ، ٢٧٦ ،  
 ٣١٨ ، ٣٢٩ ، ٣٧٣ ، ٤٢٨ ، ٤٣١ ، ٤٩٦ ،  
 ٥٢٩ ، ٥٣١ .  
 زند (منسوب به مانى) : ٢٤٥ ، ٢٤٧ ،  
 ٢٦٥ ، ٣٣١ م .  
 زند (منسوب به مزدك) : ٣٠٧ م' ٣١١ ،  
 ٣٢٠ ، ٤٠١ م' ٤١٣ ، ٤١٤ ، ٤٢٨ ، ٤٢٩ ،  
 زند (كتاب المزدك) : ٣١٩ ، ورك . زند .  
 زهر الزبيع : ٤٣٢ .  
 زيج ايلخانى : ٥٣ ح' .  
 زين الأخبار : ٤٨٦ .  
 س  
 سابرقان : ٢٤٦ ، ورك . الشايرقان





- شرح كتاب الأسرار : ٢٥٢ ح .  
 شرح كتاب التوحيد : ٣٢٠ .  
 شرح المقاصد الطالبين في أصول الدين :  
 ٣١٥ ، ٤١٤ ، ٥٣١ .  
 شرح المقامات الحريزية : ٢٦٠ ، ٤٤٠ م .  
 شرح المواقف : ٣٠٨ ح ، ٤٥١ ، ٤١٧ ، ٤٧٤ .  
 شرح نهج البلاغة ( إز ابن أبي الحديد ) :  
 ٢٦٦ ، ٣٢٣ ح م ، ٣٢٤ ح م .  
 شرف الأشراف : ٢٥٢ ح .  
 شرفنامه : ٥٠١ .  
 الشعر والشعراء : ٩١ ح م ، ٢٩٣ ح  
 الشفاء ( كتاب ... ) : ٣٧٤ م  
 شفاء الغليل : ٣١٨ ح .  
 شفاء الغليل ( از غزالي ) : ٤١١ .  
 شفاء الغليل فيما في كلام العرب من الدخيل :  
 ٣١٨ ، ٣٣٠ .  
 شكتد كمانيك و بچار : ٢٩٠ ، ٥٥٠ ، ٥٥٠  
 شوارق الالهام : ٤٦٥ ح م ، ٤٧٠ .
- ص
- الصادم المسلول على شاتم الرسول ( كتاب ... ) :  
 ٤٠٦ .  
 صراح اللغة : ٣٦٩ .  
 صحاح الفرس : ٥٢٠ .  
 صحاح اللغة ( الصحاح ) : ٣٠٩ م ، ٣٣٠ .
- ٣٣١ ، ٣٦٩ ، ٥٢٠ ح .  
 صبح الاعشى في كتابة الانشا : ٢٩٧ .  
 صبح اليقين ( در بعضى نسخ ضج اليقين ) :  
 ٢٥ ، ٢٠٩ .  
 صحاح اللغة ( الصحاح ) : ٣٣٠ ، ٣٣٩ ،  
 ٣٦٩ م .  
 صحيح الامام أبى عبدالله محمد بن إسماعيل  
 البخارى : ٤٦٧ ، ٤٧٢ ، ٤٧٣ م .  
 صحيح مسلم : ٤٧٣ م .  
 الصواعق المحرقة فى الرد على أهل البدع  
 والزندقة : ٤٢٧ .  
 الصواعق المرسله : ٤٦٠ ح .
- ض
- ضياء الحلوم : ٣٢٩ .
- ط
- طبائع الحيوان ( كتاب ... ) : ٢٣٨ م ،  
 ٥١٤ ح م .  
 طبقات الشافعية الكبرى : ٤٦٣ .  
 طبقات الشعراء ( از ابن قتيبة ) : ٢٩٣ ،  
 ر . ك . الشعرو الشعراء .  
 طبقات الشعراء فى مدح الخلفاء والوزراء  
 ( كتاب ... ) : ٢٨١ ، ٤٢٢ م ، ٤٣٦ .  
 طبقات المصلين : ٥٣٢ .  
 طوق الحمامة فى الألفه والآلاف : ٣٧٨ .

## ع

العباب : ٣٣٠ .

عجب نامه : ٣٢ ح .

العقد الفريد ( کتاب ... ) ٤٣٩ ، ٤٤٠ .

العنوان [ الكامل بفوائد الحكمة المتوج  
بأنواع الفلسفة الممدوح بحقائق المعرفة ]

( کتاب ... ) معروف به تاريخ محبوب بن

قسطنطين : ٣٥٠ م .

عيون الأخبار : ١٠١ م ، ٤٣٩ ح ، ٤٤٠ ح .

عيون الأنباء في طبقات الأطباء : ٢٦٨ م

٢٦٩ ح .

عيون المسائل : ٣١٣ .

## غ

غُرر أخبار ملوك الفرس وسيرهم : ١٨٢ .

غُرر الفوائد في التفسير والحديث والأدب :

ر . ك . أمالي .

غريب الفوائد : ٤٢١ .

## ف

فارس نامه ( کتاب ... از ابن البلخي ) :

٤٩٥ .

الفتاوى البرزانية ( کتاب ... ) : ٣١٢ ،

٣١٣ ح ، ٣١٤ ح .

الفتاوى الخاتمة : ٣١٥ .

فتح الباری بشرح صحيح الامام أبي عبد الله

محمد بن اسمعيل البخاری : ٤١ ، ٤٦٧٣ م .

الفخرى فى الآداب السلطانية والسل

الاسلامية لابن الطقطقى ٤٠٣ م .

فرقاطيا ( کتاب ) : ٢٣ ، ١٦١ م .

١٧٦ ، ٢٠٩ . در . ك . بر كقاطيا .

الفرق بين الفرق وبيان الفرق الناجية منهم

( کتاب ... ) : ١٨٥ ، ٣٧٥ .

الفريدة والخريدة ( کتاب ... ) : ٤٦٣ .

الفصل فى الملل و الأهواء و النحل

( کتاب ... ) : ٢١٨ ح ، ٣١٢ ح ، ٣٧٨ ح .

فصول مستخرجة من كتاب أعلام النبوة

لأبي حاتم الرازى : ١١٩ .

فنون المعارف وما جرى فى دهور السالف :

١٣٥ .

فوات الوفيات : ١٢٨ ح .

الفهرست ( کتاب ... از ابن التديم ) :

٢ ، ٣ ، ٥ ، ٨ ح ، ٢٠ م ، ٤٣ ، ٤٥ ، ٥١ ح ،

٥٢ ح ، ٨٧ ح ، ٥٧ ، ٥٩ ، ٥١ ح ، ٥١ م ، ٥١ ح ،

٥١ ح ، ٧٦ ح ، ٨٥ ح ، ٩٢ ح ، ١٢٨ ح ،

١٤٩ م ، ١٥٧ ح ، ١٥٩ ح ، ١٦٦ م ، ١٧٨ م ،

٢٨٩ ح ، ٣١٢ ح ، ٤٩٢ ح .

فهرست دارالکتب المصریة : ٤٤١ ح .

ک

- الکامل فی التاریخ . ( کامل التواریخ ) :  
 ۲۹۳ م ، ۲۹۶ م ، ۴۵۵ م .  
 الکتاب ( = قرآن ) : ۴۵۹ .  
 کتاب آلکساندر لیکویولسی : ۱ .  
 کتاب‌أبی القاسم البلخی فی المقالات : ۲۶۶ .  
 کتاب الأحجار : ۲۱۶ .  
 کتاب اخنوخ ( ادریس ) : ۲۲ .  
 کتاب الارشاد إلى قواطع الأدلة فی أصول  
 الاعتقاد . ۳۸۸ م .  
 کتاب استنباط المرتدین و المعاندين :  
 ۴۶۷ .  
 کتاب الأسرار : ۳۵۱ .  
 کتاب اسکولین : ۳۸۰ ح .  
 کتاب اسماء شهیدان و قدیسان و مختصر  
 أخبار ایشان : ۴۵۳ ح .  
 کتاب الاصلاح : ۱۱۹ ح .  
 کتاب أصول ( که ظاهرأ همان النجیل مانی  
 است ) : ۱۹ .  
 کتاب أصول الدین : ۳۷۵ .  
 کتاب الأعلاق الثغیة : ۲۴۷ ، ۳۴۵ .  
 أعلام النبوة : ۱۱۹ م ، ۲۵۷ ح ، ۲۹۶ ح .  
 کتاب الآغانی : ۹۱ ح م ، ۹۲ م ، ۱۳۷ م .  
 ۱۴۳ ح ، ۱۴۷ ح ، ۲۴۹ ح ، ۲۹۰ ح

فهرست کتابخانه مدرسه عالی سیهسالار :

- ۳۲۰ ح .  
 فهرست کتب خطی مجلس شورای ملی  
 تألیف یوسف اعتصامی ' ج ۲ : ۴۷۹ ح .  
 فهرست نسخه های معتقات ابن سینا :  
 ۳۷۲ ح .  
 الفهلویة ( کتاب ... ) : ۴۲۸ .  
 فیصل التفرقة بین الاسلام و الزندقة : ۳۹۳ .

ق

- القانسیس : ۴۵۶ .  
 القاموس ( قاموس ) : ۳۰۷ ، ۳۱۸ ، ۴۱۹ ،  
 ۴۳۱ ، ۴۵۹ .  
 القرآن ( قرآن ) : ۶ ، ۳۱ ، ۳۷ ، ۵۹ ،  
 ۹۴ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۱۴۸ ، ۱۹۶ ، ۲۸۲ ، ۲۸۹ ،  
 ۳۹۹ م ، ۴۳۷ ، ۴۴۱ ، ۴۵۷ ، ۴۵۹ م ،  
 ۴۶۰ ، ۴۱۲ ، ۴۹۶ ، ۵۲۳ .  
 قصص العلماء : ۳۲۱ ح .  
 قصة برّ لعم و یواسف : ۶۱ .  
 قصیده رانیة تاریخیة ابن عبدون :  
 ۲۵۹ ح .  
 قطعة یلیو : ۵۰ ، یا .  
 قطعة چینی مانوی : الف .  
 قواعد عقائد آل محمد الباطنیة : ۴۰۹ .

- ٣٦٥ م ٣٦١ ح ٤٢١ ، ٤٢٢ م ٤٢٣ ح  
 كتاب الالهيات : ٣٧٦ .  
 كتاب الانتصار والرتبة على ابن الزاوي  
 الملحد : ١٠٦ .  
 كتاب الأنساب : ٢٤٥ ، ٢٥٠ ، ٢٦١ ح  
 ٢٦٥ ح م ٣٦٨ ح ٤٤٠ .  
 كتاب الأوراق ( قسم أخبار الشعراء ) :  
 ٩٢ ح م ٩٣ ح م ٩٤ ح م ٣٥٤ ح م .  
 كتاب الأوسط : ٢٦ ح .  
 كتاب إيساك دوبوسوبر : ٣ .  
 كتاب الباء : ٢٢ .  
 كتاب بار كنای : ٢ .  
 كتاب باور : ٣ .  
 كتاب البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء  
 الأصهار : ٣٨ .  
 كتاب بقیة المرئاد فی الزدة علی المتفلسفة  
 والفرامطة والباطنية : ٤٥٧ .  
 كتاب البلاغم : ٣٧٦ .  
 كتاب الثاج فی أخلاق الملوك ( منسوب  
 به جاحظ ) : ١٧ ح ٩٧ .  
 كتاب تبصرة العوام فی معرفة مقالات  
 الأنام : ٥٠٢ .  
 كتاب شعبان در مانویت ( تألیف جکون ) :  
 ٢٣ ح .  
 كتاب التربیع والتدویر : ٩٨ .  
 كتاب التطفیل : ر . ك . التطفیل .  
 كتاب تنكلو شای بابلی ( كتاب  
 معمول ... ) : ٢٥ .  
 كتاب التوحید ( از شیخ صدوق ) : ٣٢١  
 ٣٦٥ ، ٣٦٦ ح .  
 كتاب تیتوس بصرای : ١ .  
 كتاب الجامع : ١١٩ ح .  
 كتاب الجداول : ٣٥١ .  
 كتاب الجماهر فی معرفة الجواهر : ٢١٦ م  
 ٣٧٩ .  
 كتاب حجج النبوة : ٩٧ .  
 كتاب حدود العالم من المشرق الى المغرب :  
 ٤٨١ م .  
 كتاب حكمة الاشراف : ٢٥٢ ، ٢٥٣ ،  
 ٤٧١ .  
 كتاب الحيوان ( از جاحظ ) : ٢٠ ح ،  
 ٥٤ ح ٨٤ ، ١٠١ ح م ١٩٤ ح ،  
 ٣٣٤ ح م ٣٥٤ ح ٣٦٣ ح ، ٤٣٦ ،  
 ٤٣٩ ح .  
 كتاب خرائن الدین و سر العالمین : ١٣٤  
 ١٣٥ .  
 كتاب خلاصة الذهب المسبوك مختصر من  
 سیر الملوك : ٢٨٠ .

- كتاب الدين والدولة في اثبات نبوة النبي  
محمد (ص) : ٣٣٨ .
- كتاب الذهبى للمهرجان الألفى لذكرى  
ابن سينا : ٣٧٤ ح .
- كتاب رازى [أبو بكر محمد بن زكرياء]  
٣٧٦ م [مقصود كتاب العلم الإلهى (يا  
كتاب إلهيات يا كتاب البلاغم) أبو بكر  
محمد بن زكرياء رازى است] : ٣٧٦ م .
- كتاب رد بر ابن المقفع : ١٢ ور . ك . كتاب  
الرد على الزنديق اللعين ابن المقفع .
- كتاب الردة : ٤٦٨ .
- كتاب الرد على الزنادقة والجهمية : ٣٣٦
- كتاب الرد على الزنديق اللعين ابن المقفع :  
٧٧ ، ٨٥ ح .
- كتاب الرد على التصارى : ٩٩ ح .
- كتاب ردئة افريم : ٢ .
- كتاب زرادشت : ٢٦٥ ، ٢٩٥ .
- كتاب الزمرد : ١١٣ م .
- كتاب زندقه : ٢٧٠ ، ٢٩٢ .
- كتاب الزينة : ١١٩ .
- كتاب سراييون : ١ .
- كتاب سيويه : ٣١٨ ح ، ٣٣٣ ، ٤٠٤
- ٤٥٩ ، ٤٩٥ ح .
- كتاب البره الفلجية : ٤٨ ، ١١٨ .
- كتاب الصلوة الفهلوية : ٤٢٨ .
- كتاب سورة الأرض : ٣٦٤ .
- كتاب طبقات الأمم : ٢٣٧ .
- كتاب العلم الإلهى : ٣٧٦ .
- كتاب العلم والبيان (از كتاب عيون الاخبار) :  
١٠١ .
- كتاب فرائض السماعين : ١٦١ .
- كتاب فوتيوس : م .
- كتاب الفهلوية [= زند] : ٤٢٨ ، ور  
ر . ك . كتاب الصلوة الفهلوية .
- كتاب قبطى مانوى : ١٧ ، ور . ك . كفالابا .
- كتاب الكلل (للمرد) : ٣٤٣ .
- كتاب الكنز (كتاب كنز) : ٣٥ ح ،  
٣٥١ .
- كتاب گوان (Livre des géants) : ٢٢
- كتاب الله : ١٠٠ ، ور . ك . قرآن .
- كتاب لقت فرس : ٤٨٧ .
- كتاب مانويت قرون وسطى : ٣٦ .
- كتاب مانويت يوتش (تحرير فرانسوى) :  
٣٢ .
- كتاب مانوى بزبان قبطى : ٢ .
- كتاب المجتنى : ٣٤٨ .
- كتاب المجوس (=زند منسوب به مزدك) :  
٤٠١ ، ٤٢٨ .

- |  |                                     |
|--|-------------------------------------|
| کتاب المحبّر ۳۳۷ م .                     | کتاب پهلوی : ۲۹ .                   |
| کتاب محمد نظام الدین (در باره جوامع      | کتاب الحکمة : ۸۵ .                  |
| الحکایات) : ۵۰۶ ح .                      | کتاب دیانات الزنادقة : ۸۵ .         |
| کتاب مخاریق الأنبياء : ۱۱۹ ، ۲۵۷ ح .     | کتاب ردّیة مسیحی بلاتینی و یونانی و |
| ۲۶۹ .                                    | سریانی : ۲۹ .                       |
| کتاب المعارف : ر . ک . المعارف .         | کتاب الرّسل : ۲۱۱ .                 |
| کتاب المقالات فی أصول الدیانات : ۱۳۵ .   | کتاب الزنادقة : ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۶ .      |
| کتاب مقدّمة الأدب : ۵۰۰ .                | کتاب سریانی : ۲ .                   |
| کتاب من تاریخ الایعاد فی الاسلام : ۱۱۹ . | کتاب عربی : ۱ ، ۲۹ ، ۲۱ .           |
| کتاب مواعظ (هومیلی) : ۴ .                | کتاب فارسی : ۱ ، ۲۹ .               |
| کتاب مواعظ قبطی : ۱۱ ، ۱۲ ح .            | کتاب الفرس : ۲۰۳ .                  |
| کتاب مواعظ مانوی : ۱۷ .                  | کتاب الفلسفة : ۲۹۶ .                |
| کتاب النبوات : ۴۰۵ .                     | کتاب [الکندی] الجدلیّة : ۱۶۵ .      |
| کتاب نخبة الذّهر فی عجائب البرّ والبحر : | کتاب [الکندی] . الفلکیّة : ۱۶۵ .    |
| ۲۷۲ ، ۴۶۱ ح .                            | کتاب مانوی : ۴ .                    |
| کتاب نخب من أعلام النبوة : ۲۶۹ .         | کتاب مانوی قبطی زبان : ۲۹ .         |
| کتاب التوامیس : ۲۱۳ .                    | کتاب مقدّسة مانی : ۱۱ ح .           |
| کتاب الوزراء و الکتاب : ۱۲۷ .            | کتاب و نوشته های مسیحی : ۱۱ ح .     |
| کتاب الورقة : ۲۲۳ .                      | کتیبه ترکی : ۱۹ ، ی .               |
| کتاب أحادیث : یب .                       | کتیبه چینی : ۱۹ ، ی .               |
| کتاب اختیارات : ۲۳ .                     | کتیبه سالونا : ۱۸ .                 |
| کتاب أرمني : ۲۹ ، ۲ .                    | کتیبه سفیدی : ۵۳ .                  |
| کتاب اسلامی : ۳۱ .                       | کتیبه سه زبانی : ۱۹ .               |
| کتاب الانبياء [و النبیین] : ۹۹ ، ۳۷۳ .   | کتیبه مارال باشی : ی .              |

ل

- لباب الألباب : ج ۵ . ج ۶ .  
 اللباب فی تهذیب الأنساب : ج ۲۴۵ ، ج ۲۴۶ .  
 ح ۲۴۶ ، م ۲۶۵ .  
 لب التوارخ : م ۵۱۹ .  
 لسان العرب : ج ۳۳۰ ، ج ۳۷۳ ، ۴۰۴ .  
 لسان المیزان : ج ۹۲ ، م ۴۲۰ .  
 اللمع فی التصوف ( کتاب ... ) : ۴۴۲ .  
 لؤلؤة البحرین : ج ۲۵۲ .

م

- مأخذ چینی : ۳۳۰۹ .  
 مأخذ سربانی : ج ۵ .  
 مأخذ عربی : ۱۰ .  
 مأخذ مسیحی لابینی .  
 مأخذ یونانی : ۵ .  
 مجله آسیائی فرانسوی : Journal Asiatique  
 ۴۸ ج ، ۵۰ ج .  
 مجله Asia Mayor : الف .  
 مجله آکتا اوریبانتالیا : ج ۴۷۲ .  
 مجله اریبانتالیا : Orientalia ۱۱۸ ج ،  
 ۱۱۹ ج .  
 مجله پادشاهی انگلیسی : ی .  
 مجله ZDMO : ی .

کتبیهای ترکی : ی .

- کشاف اصطلاحات الفنون : ۵۳۱ ، ۴۷۴ .  
 کشف الحجب والأستار عن أسامی الکتب  
 والأسفار : ج ۳۲۰ ، ج ۳۲۸ ، ج ۳۶۵ .  
 ۴۴۲ ج ۲ .  
 کشف الظنون عن أسامی الکتب والفنون :  
 ۳۱۷ .  
 کشف المحجوب ( از هجویری ) : ۴۹۴ م .  
 کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد :  
 ۴۶۵ ج ، ۴۶۶ ج ۲ .  
 کفالایا [Képhalaia] ( کتاب قطبی مانوی )  
 ۴۵۱ ، ۴۷۱ ، ۱۰۱ ج ، ۲۴ ، الف ، و .  
 کفلیالا : ۵۰ .  
 کلیله و دمنه : ج ۹۲ ، ۵۲۳ ، ۲۹۲ ، ۲۱۳ .  
 کمامة الزهر و فريدة النهر : ۲۵۹ .  
 کمامة الزهر و صدفۃ الدر : ۲۵۹ ج .  
 کنز الاحیاء : ۲۲ ، ج ، ۲۱۱ ، ۲۰۵ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ .  
 ۵۳۴ .  
 کنز الأخبار : ۵۱۰ م .  
 کنز الحیات : بب .

ک

- کیکانتیون ( غرافی نون کیکانتون ) : یج .  
 کینز : ۳۳ .

- مجله علوم انجیلی و فن کلیسای قدیم : ح .  
مجله مدرسه السنه شرقیه لندن : ٣٢ .  
مجله مدرسه تحصیلات شرقی و افریقائی لندن ٢٥ ح .  
مجله مدرسه مطالعات شرقی لندن : ٥٠ .  
مجله مدرسه مطالعات شرقی و آفریقائی لندن : ط .  
مجله همایونی آسیائی انگلیسی : ٥٣ .  
مجله علمی مدرسه علوم شرقیه لندن : ١٠٩ .  
مجله یادگار : ٥٣٢ ح .  
مجله یقینا : ٤٨٩ ح .  
مجمع الأمثال : ٢٣٩ ح .  
مجمع البحرین و مطلع التبرین : ٤٢٨ ، ٥٢٩ .  
مجموع التواریخ و القصص : ٤٩٩ .  
مجموعه Al - Biruni Com -  
memoration Volume . ح ٦ :  
مجموعه تألیف کلیسائی شرقی : ٤٥٣ ح  
٤٥٦ ح .  
مجموعه ای از خطابه‌های تعلیمی مانی (= کفایا) : ٤ .  
مجموعه رساله‌ها و منشورهای مانی : ٤ .  
المحاسن والأضداد ( المنسوب إلى الجاحظ ) : ٣٣٩ .  
المحاسن والمازى : ٤٤١ .  
محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء والبلغاء : ٣٩٠ .  
مخاریق الأنبياء : ١١٩ .  
مختار رسائل جابر بن حیان : ٧٦ ح .  
المختار من صحاح اللغة : ٣٦٩ ح .  
المختار من كتاب الرد على النصارى : ٩٩ المختصر : ٣٤٢ .  
مختصر الدول : ٥٢ ح ، ٢٧٠ .  
مختصر الصواعق المرسله على الجهميه والمعطله : ٤٦٠ م .  
المختصر في أخبار البشر : ٢٧٤ ، ٢٧٩ ح .  
مختصر كتاب البلدان : ٣٤٤ ح .  
المختص ( كتاب ... ) : ٣٧٩ .  
مرآة العقول ( شرح أصول کافی ) : ٤٣١ .  
مروج الذهب : ٢٠ ، ١٢٨ ، ٢٤٧ ح .  
٣٦٨ ح ، ٤٤٠ ، ٤٩٥ ح .  
المزهر في علوم اللغة : ٤٢٣ .  
مسالك الممالك ( كتاب ... ) : ٣٥٥ .  
المستجد من فعلات الأجواد : ٢٦١ ح ، ٣٦٧ ، ٤٤٠ .  
المستد (= مسند أحمد بن حنبل ) : ٤٣٤ ، ٤٧٣ م .  
مصباح الظلمه و ايضاح الخدمه : ٤٥٦ م .



- المصباح المنير في غريب الشرح الكبير :  
٤٠٨ .
- مصحف الأداء : ٤٥٦ .
- مصحف مائى : ٢٤٦ .
- المعارف ( لابن قتيبة ) : ١٠٢٠٥٩ .
- ٢٤٧ ح .
- معالم العلماء : ٣٩٨ ح .
- معاهد التنقيص على شواهد التلخيص : ٤٢٥
- معجم الأداء : ١٠٣ ح ، ١٢٨ ح ، ١٣٧ ح ،
- ٢١٨ ح .
- معجم البلدان : ٢٦٢ .
- معجم الشعراء : ٤٢١ ، ٤٢٣ ح ، ٤٤٣ م .
- معجم قبائل العرب : ٢٥٠ ح .
- معجم المطبوعات : مكرر و در حواشى
- غالب صفحات
- معدن الكنوز : ٣١٨ .
- المعرب من كلام الأعجمى على حروف
- المعجم : ٣٩٣ ، ٤٢٤ .
- المعرب فى ترتيب المعرب ( للمطرزى ) :
- ٣٠٧ ، ٤٠١ .
- مفاتيح العلوم ( للخوارزمى ) : ١٧٩ م ،
- ٣٠٧ ، ٣٢٠ ، ٣٢٩ ، ٤٠١ م ، ٤٢٨ ،
- ٥٢٩ م .
- مفاتيح النصب : ٣٠٧ ح .
- المفتاح : ٣٠٩ ، ٣١٠ .
- مفتاح السعادة : ١٣٧ ح .
- مفتاح المفتاح : ٣٠٩ ح .
- المقاصد : ٣١٠ .
- مقالات الاسلاميين و اختلاف المصليين
- ( كتاب ... ) : ١٢١ .
- مقالات آقاى تقى زاده بانكلىسى الف .
- مقامات حريرى ( المقامات الحريرية ) :
- ٣٦٨ ح ، ٤٤٠ .
- مقامات النجاة : ٤٣٣ .
- مقدمة الأدب : ٥٥٠ .
- مقدمة جوامع الحكايات : ٥٥٥ .
- الملل والنحل : ٦ ، ٢٤٠ م ، ٢٨٤ ح ،
- ٢٩٨ ح ، ٣١٢ ح .
- المملو السرائر : ٣٨١ .
- من تاريخ الالحاد فى الإسلام : ١٩١ .
- ٢٥٧ ح .
- المنتخب الجليل من تجميع من حرف
- الاجيل : ٣١٦ .
- منتخب اللغات شاء جهانى : ٥٣١ .
- المنتظم فى تاريخ الملوك والامم : ٢٥٧ .
- منية الفضلاء فى تواريخ الخلفاء والوزراء :
- ٤٠٣ ح .
- المنية والأمل فى شرح الملل والنحل :

نوشتجات پایپروسی : ۳ .	۷۶ ح ۲۹۹ ، ۳۷۶ .
نوشتجات پارثیک : ۳ .	مواعظ مانوی ( کتاب ... ) : ۱۷ .
نوشتجات پارسیک : ۳ .	المواعظ والاعتبار فی ذکر الخطط والآثار :
نوشتجات ترکی : ۳ .	۳۰۴ .
نوشتجات چینی : ۳ .	المواقف : ۳۰۸ ، ۳۱۱ م ۳۱۲ .
نوشتجات قبطی مانوی : ۱۰ .	المؤتلف والمختلف : ۴۴۳ ح .
نوشتجات مانوی : ۱۰ ، ۳ .	المهتّب : ۳۴۲ .
نوشتجات و تصاویر مانوی : ۳ .	ن
نوشتة آرامی : ۵ .	نامه تنسر : ۵۰۶ ح .
نوشته‌های مانوی : ۱۱ (۱) .	نخبة الدهر فی عجائب البر والبحر : ۵۹ .
النهاية ( از ابن کثیر - در تاریخ ) ۲۹۲ ح .	۲۷۲ ، ۴۶۱ ح .
النهاية ( فی غریب الحدیث - از	نخب من کتاب أعلام النبوة لأبی حاتم
ابن الاثیر ) : ۴۷۳ .	الرازی : ۱۱۹ ح .
نهاية الأرب فی فنون الأدب : ۲۷۵ .	نزهة اللبّاء فی طبقات الادباء : ۹۱ ح .
نهاية الاقدام فی علم الکلام : ۳۹۵ .	نزهة القلوب : ۵۲۴ .
و	نسخة فقه زیدی : ۴۱۲ .
الوافی بالوفیات : ۴۰۷ .	نظام التواریخ : ۵۱۹ .
وزرکان آفریوان ( سرود منسوب به	نظم الجواهر ( = التاریخ المجموع علی
خودمانی ) : بیج .	التحقیق والتصدیق فی معرفة التواریخ
الوزراء والکتاب ( کتاب ... ) : ۱۲۷ م .	من عهد آدم إلی سنی الهجرة ) : ۱۲۳ م .
وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان فیما ثبت	نوشتجات اصلی و روایات خود مانویان :
بالتقل أو السماع أو أثبتته العیان : ۹۱ ح م .	۴ م .

(۱) این نوشته‌ها و همچنین عنوانهای «ماخذ ...» با توجه باینکه اسم کتاب نیستند چون ممکن است رجوع بآنها مفید نالده واقع شود دو زمره کتابها ذکر گردیده است .

ی

١٣٧ ح ٢٥٢ ح ٢٥٥ ح ٢٦٩ م

هـ

یشیمة الدھر : ١٣٧ ح .

یادگار : ر . ک . مجله ...

یاسا : ٥١٦ .

الهدایة ( کتاب ... ) : ٣١٣ .

الهدی والتدبیر ( کتاب .... ) : ١٠٤ ، ٢٥ .

فهرستِ مراجعِ شرقی

درباره

مانی و مانویت

و

آنچه بدین موضوع مربوط است

## تذکرات

۱ - این فهرست مراجع شامل سه گونه مرتجع میباشد :

أ - مراجع و مآخذی که در این کتاب ، در جای خود بر حسب تاریخ وفات مؤلفان آنها ، و یا تاریخ تألیف ، از آنها نقل گردیده است ، مرتب بر حسب حروف تهجی .

ب - مراجعی که بواسطه بسیار جدید بودن و یا عدم اهمیت در متن کتاب از آنها نقل نگردیده است و نام آنها فقط در این فهرست آمده ، درست راست این گونه مراجع علامت ستاره (☆) گذاشته شده است .

ج - مراجعی که در حین طبع متن کتاب دیده نشده است . این قسمت شامل کتابهایی میباشد که در آن وقت بدانها توجه نشده و یا نسخهای خطی بوده که بعداً بدست آمده و یا کتابی است که پس از طبع متن منتشر گردیده و بناچار در اینجا از آنها نقل میگردد . درست راست این گونه مراجع نیز علامت ستاره (☆) گذاشته شده است .

۲ - اعدادی که در سمت چپ صفحه ها با حروف ۱۲ سیاه طبع شده اشاره

بصفحات همین کتاب است که مطالب منقوله از مآخذ در آنها مندرج میباشد .

الآثار الباقية عن القرون الخالية ، رجوع كنيد بكتاب آثار  
الباقية .....

آثار البلاد ، تالیف قزوینی [ زکریاء ] ، طبع مکتبۀ طبع  
۱۸۴۸-۱۸۵۰ م. (ص ۳۵) .

۴۰۲

أبواب فی الصين و الترك و الهند منتخبة من کتاب طبایع  
الحيوان ، تالیف شرف الزمان مروزی ، طبع تلک سنة ۱۹۴۲ م .  
[ ص ۲-۴ (در قسمتهای : ۳ و ۶ و ۹) و ۶ (قسمت ۱۷) ] .

۳۳۹ - ۳۳۸

الاحتجاج علی أهل الإلجاج ، تالیف أبومصور أحمد بن  
أبی طالب طبرسی ، طبع طهران ، سنة ۱۳۰۲ هـ . ق . م . (ص ۶-۹  
و ۱۱۹ و ۱۷۰ - ۱۷۱ و ۱۷۸-۱۷۹) .

۴۰۰ - ۳۹۸

✱ أخبار أبي نواس ، تالیف أبي هفان عبد الله بن أحمد بن  
حرب المهنزي (متوفی در سنة ۲۵۵ و یا ۲۵۷ هـ ، و بقول یاقوت ، در  
معجم الادباء ، ۱۹۵ هـ . ق . م .) ، طبع مصر ، سنة ۱۳۷۳ هـ . ق . م . =  
۱۹۵۳ م . ، (۱) .

(۱) در این کتاب دربارهٔ اتهام أبو نواس بزندقه و رفتار خلفاء با زنادقه چنین آمده است :  
ص ۱۰۶ - ۱۰۷ :

أبو هفان قال : حدثني محمد بن سعيد :

أنه قيل لأبي نواس : إن أم الربيع من مولدات اليمامة وأباء من مولدى المدينة ، قال :  
إماء المدينة فى نسائهم فنما الخبر إلى الربيع فلم يزل به حتى حبسه و طالبه بالزندقه  
و ادّعاها عليه و أراد أن يوجبها عليه بين يدى الرشيد فجمع له الفقهاء و دس إليهم  
الأموال و بعث إلى من كان يحسده من الثمراء فأحضرهم ثم قال له : ألسن القائل :

يا أحمد المرتجى فى كل نائبة قم سيدي تعص جبار السموات

قال : بلى . قال : يا أمير المؤمنين ، كافر . ثم التفت إلى من حضر فقال لهم : ما تقولون  
يا معشر الفقهاء و الثمراء ؟

بقية حاشية صفة فبد (ج) .

قالوا : صدق يا أمير المؤمنين . قال **أبو نواس** : يا أمير المؤمنين إن كانوا قالوا بعقولهم  
[ كذا بالأصل والأصوب : بنقولهم ] فسلحوا وإن كانوا قالوا بأرائهم فقبحوا لهم ، أنى  
يكون زنديقاً من يُقر أن للسموات جباراً .

قال **الرشيد** : صدقت ، قم عني . فلم يزل **الربيع** يرصده بعد ذلك ويتطلب سقطاته ويشيع  
عوراته حتى قال :

ما جائني أحدٌ يخبر أنه في جنة مذمات أو في نار

فحبسه بهذا البيت وانطلق لسانه بالقول فيه وانحصر عن أبي نواس من كان يعاونه .

ص ١٢٢ - ١٢٣ :

قال : و كان أول اتصاله بالرشيد أنه دخل وهو شابٌ بعض المجاهد عشاء فوجد الإمام  
في الصلاة فصلّى خلفه فقرأ الإمام : « قل يا أيها الكافرون » فقال **أبو نواس** : لبيك .  
فتوايب الناس إليه وشهدوا عليه بالكفر ورفع خبره إلى **الرشيد** فأمر باحضاره فأحضر  
وأحضروا معه **حمادويه** صاحب الزندقة [ كذا بالأصل المطبوع والأصوب : « الزنادقة » ]  
فأخبره بحاله وسأله عنه فقال والله يا أمير المؤمنين ما أعرفه وهو يشبه أنه رجل ماجن  
ليس بزنديق ، فقال له **الرشيد** قد وقع في نفسي منه شيء فامتحنه ، فوضع له صورة  
[ در أخبار أبي نواس ، تأليف ابن منظور ] في درهين فهرست ذكر أن خواهد آمد و  
از آن قتل خواهد شد : « فخط له سوء ماني » [ وقال أبيض عليها فأهوى بفيه ليقى  
عليها فلم يطارعه الفى فامتحن عليها فضحك **الرشيد** منه وعلم أنه ماجن ، وانفق أنه  
أنى في ذلك الوقت برجل زنديق من الثنوية فأمره أن يمسق على الصورة فقال : ليس  
البصاق من شأن أهل المروءة فأمر بعض خدمه أن يذهب بهما لابن شاهك ليؤدب  
**أبا نواس** ويخلّى سبيله ويحبس الزنديق حتى يتوب فلما ساروا في بعض الدار سأل الخادم  
أين تذهب بنا ؟ فقال : إلى السنلى ليحبسك ويؤدب هذا ويطلقه فرفع **أبو نواس**  
كفه وصغعه صغمة محكمة وقال يا ابن الفاعلة استثبت ما قاله أمير المؤمنين . فبصر **الرشيد**  
بهم وأمر بردهم وسأله عن السبب فقال : يا أمير المؤمنين عكس المعنى ، أراد أن يطرحني  
بحيث أنسى ويطلق هذا الزنديق فضحك منه وأمر بإطلاقه .

أخبار أبي نواس، تأليف ابن منظور، مؤلف لسان العرب،

السفر الأول طبع مصر، سنة ١٣٤٣ هـ، ق. [= ١٩٢٤ م.]، (١).

(١) مطالب ابن كتاب در بارة إتهام أبو نواس بزندقه چنین است :

السفر الأول ص ٢٢١ - ٢٢٣ :

وكان الامين مُعجبا بشعر أبي نواس، مُعجبا لمناذمته. فلما سمع قوايد :

أستقيها يا دقافه      مرة الطعم سلافه

إلى آخر الأبيات ...

أحقد عليه الامين ذلك. فلما أُنشد قوله :

وفتيان صدق قد حرقن مطيهم      إلى بيت آخر نزلنا به طاهرا

إلى آخر الأبيات ...

وسمع أيضا قوله في مواضع آخر (كذا بالأصل المطبوع ولعل الصواب : « في موضع

آخر » ) ، كقره وحبسه ، وقال له :

أنت زنديق. ولما أحضره وقرره على الزندقة ، قال أبو نواس لا والله ياسيدي ، ثم أُنشده

بديها :

أصلي صلاة الخمس في حين وقتها      و أشهد بالتوحيد لله خاشعا

إلى قوله :

وأجعل تخليط الروافض كلهم      لفحة بختيشوع في النار طابعا

قال : فضحك الامين وقال : ويلك ! كيف أحضرت بختيشوع ! فقال : ياسيدي لم تستقم

القافية إلابه . فأمر له بجائزة .

« أحضاره متهماً بالزندقة عند الامين وبراءته أمامه »

قال عاصم بن حميد بن حميد الوراق : رأيت أبا نواس وهو في سراويل ، والناس يجرونه

ويضربونه في قفاه بالثعال ، ويقولون : زنديق ، ويرعون به بالحجارة ، حتى أدخلوه إلى

محمد بن زبيدة . فقال : ما هذا ، قالوا : زنديق . فقال : علي بالسيف والنطع ! فقال

أبو نواس : دعوني أصلي ركعتين . فأفرجوا عنه . فتهيأ للصلاة ، ثم رفع رأسه إلى السماء

و كبر وصلى ركعتين ، وقال :

بنية حاشيه در صفحه بعد است



بَيْتٌ حَاشِيَةٌ صَدْعَةٌ قَبْلَ ( هـ ) .

سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ — قِيَمٌ مِنْ ضَعِيفٍ مَهِينٍ

إِلَى آخِرِ الْآيَاتِ .

فَقَالَ مُحَمَّدٌ : مَا هَذَا زَنْدِيقٌ . أَعْطَوْهُ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَأَخْلَعُوا عَلَيْهِ . فَخَرَجَ تَحْتَ الْخَلْعِ ، وَطَرَدُوا النَّاسَ عَنْهُ وَقَالَ : أَجْرُوا عَلَيْهِ ، فَلَمْ يَزَلْ يَجْرِيهَا عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ .

ص ٢٢٤ - ٢٢٥ :

« دَخَلَ أَبِي نُوَّاسٍ الْمَسْجِدَ وَهُوَ سَكْرَانٌ وَوَصُولُهُ إِلَى الرَّشِيدِ مَتَّهِمًا بِالزَّانِدَةِ » .  
انصرف أبو نوَّاسٍ من بعض المواخير سكران ، فمرَّ بمسجد قد حضرت فيه الصلاة ، فدخل فقام في الصفِّ الأوَّلِ . فقرأ الإمام : « قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ » فقال أبو نوَّاسٍ من خلفه .  
لَيْتَكَ . فَلَمَّا قَضَيْتَ الصَّلَاةَ لَتَبُوهُ وَقَالُوا لَهُ : يَا كَافِرُ شَهِدْ عَلَيْكَ بِالْكَفْرِ وَدَفَعُوهُ . فَبَلَغَ خَبْرَهُ الرَّشِيدُ . فَدَعَا لَهُ حَمْدُوِيَّةَ مَالِحِ الزَّانِدَةِ ( ظ : الزَّانِدَةُ ) ، وَأَحْضَرَ أَبَانُوَّاسٍ فَقَالَ لَهُ حَمْدُوِيَّةُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنَّ هَذَا مَا جَنَّ ، وَلَيْسَ هُوَ بِحَيْثُ يَظُنُّ ، فَقَالَ لَهُ الرَّشِيدُ : وَبِحُكِّ ! أَنَّهُ وَقَعَ فِي نَفْسِهِ مِنْهُ شَيْءٌ ، فَامْتَحَنَهُ . قَالَ : فَخَطَّ لَهُ سُورَةَ مَائِي ، وَقَالَ لَهُ : أَبْصُقْ عَلَيْهَا ، فَأَهْوَى أَبُو نُوَّاسٍ بِنَفْسِهِ إِلَيْهَا ، فَقَالَ لَهُ حَمْدُوِيَّةُ : قَدْ قَلَّتْ لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنَّهُ مَا جَنَّ ، قَالَ : وَدَعَا بِرَجُلٍ مِنَ الزَّانِدَةِ مَشْهُورٍ ، وَقَالَ لَهُ : أَبْصُقْ عَلَيْهَا ، فَقَالَ : مَا مَعْنَى الْبِصَاقِ ؟ إِنَّهُ مِنْ أَخْلَاقِ الشَّرِّكَ ، وَلَا أَفْعَلُهُ ، وَأَبَى أَنْ يَفْعَلَ . فَقَالَ الرَّشِيدُ لِبَعْضِ خُدَمِ الْقَصْرِ : امْضُ بِهَذَا ( يَعْنِي أَبَانُوَّاسٍ ) إِلَى السَّنْدِي ، فَقُلْ لَهُ : أَدِّبْهُ وَأَطْلِقْهُ . وَبِهَذَا ( يَعْنِي الزَّانِدِيقَ ) فَقُلْ لَهُ : أَحْبَبْتُ قَبْلَكَ إِلَى أَنْ تَسْتَنْبِيهَ ، فَإِنْ تَابَ وَإِلَّا قَتَلْنَاهُ . قَالَ : فَمَضَى بِهِمَا الْخَادِمُ ، فَلَمَّا سَارَ فِي آخِرِ الصَّحْنِ ، قَالَ أَبُو نُوَّاسٍ لِلْخَادِمِ : إِلَى أَيْنَ تَذْهَبُ بِنَا ؟ قَالَ إِلَى السَّنْدِي ، قَالَ فَمَا تَقُولُ لَهُ ؟ قَالَ : أَقُولُ لَهُ : يَجِبُكَ قَبْلَهُ حَتَّى تَسْتَتَابَ أَوْ تَقْتُلَ ، وَيُؤَدِّبُ هَذَا وَيَطْلِقَهُ . قَالَ : فَرَفَعَ أَبُو نُوَّاسٍ يَدَهُ وَطَلَّمَهُ ، وَقَالَ لَهُ : يَا ابْنَ الزَّانِبَةِ ، مِنَ السَّاعَةِ نَسِيتُ . وَبَصُرَ بِهِمُ الرَّشِيدُ ، فَقَالَ : رُدُّوْهُمَ . فَقَالَ لِأَبِي نُوَّاسٍ : مَا هَذَا الَّذِي رَأَيْتُ مِنْكَ ؟ قَالَ : أَرَادَ وَاللَّهِ أَنْ يَهْلِكَ نَفْسِي ، وَيَطْرَحَنِي بِحَيْثُ أُنْسَى أَبَدًا ، أَوْ أَتَقَيَّ مُحْتَلِدًا . سَلِّمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ الرَّسَالَةِ ، فَإِذَا هُوَ قَدْ غَيَّرَهَا . فَضَحِكَ مِنْ أَبِي نُوَّاسٍ وَأَطْلَقَهُ .

- أخبار البلدان ، تأليف ابن الفقيه ، نسخة خطي كتابخانه آستانه  
قدس رضوى ، ( ورق ۱۷۰-۱۷۱ ) . ۴۴۴
- الاحبار الطوال ، تأليف أبو حنيفة دينورى ، طبع لندن ، سنة  
۱۸۸۸ م . ( ص ۴۹ ) . ۱۰۳
- الارشاد الى قواطع الادلة فى أصول الاعتقاد ، رجوع كنيد  
بكتاب الارشاد ...
- ارشاد السارى لشرح صحيح البخارى ، تأليف قسطلانى ،  
طبع مصر ، سنة ۱۳۰۴ - ۱۳۰۶ هـ . ق . ( ج ۱۰ ص ۸۰ ) . ۴۶۸ - ۴۶۹
- ✽ ازاهير الرياض المريضة ، تأليف ظهير الدين أبو الحسن  
على بن زيد البيهقى ( ۴۹۹ - ۵۶۵ هـ . ق . ) ، نسخة خطي كتابخانه  
أحمد قيمور ( الخزانه التيمورية ) ، كه بشماره ۴۲۴ لغت ميباشد ،  
ص ۱۵۷ : « العائوية و الكلام فيهم ... » ( ۱ ) .
- أصول الدين رجوع كنيد بكتاب أصول الدين ...
- اعتقادات فرق المسلمين والمشرىكين ، تأليف إمام فخر الدين  
رازى ، طبع مصر ، سنة ۱۳۵۶ هـ . ق . ( ص ۸۸ ) . ۴۵۸
- ✽ اعجاز القرآن ، تأليف أبى بكر محمد بن الطيب الباقلانى ( متوفى  
در سنة ۴۰۳ هـ . ق . ) ، طبع مصر ، سنة ۱۹۵۴ م . [ ص ۴۶ ] ( ۲ ) .
- أعلام النبوة ، رجوع كنيد بكتاب أعلام النبوة ...

( ۱ ) بنقل از ص ۲۶۱ التذكرة التيمورية ، معجم الفوائد وفوارد المسائل ، كه در سنة  
۱۹۰۳ م . در مصر منتشر شده است .

( ۲ ) مطالب اين كتاب در باره « مانى » چنين است ،  
« فإن قيل ، فإن المجوس يزعم أن كتاب زرادشت ، وكتاب مانى معجزان ؟  
قيل ، الذى يتضمنه كتاب مانى ، من طريق التبريجات ، وضروب السموذة ، ليس يقع فيها اعجاز ،  
ويزعمون أن فى الكتاب الحكم ، وهى حكم منقولة متداولة على الالسن ( م « الالسن التى » )  
لا لها تخمس بها أمة دون أمة ، وإن كان بعضهم أكثر اهتماما بها ، وتعصلا لها ، وجمعا لأبوابها ،  
دوست دانشمند آفاى عباس زرياب خوئى مرا متوجه اين كتاب ومطالب آن كرده .

- العلاقات النفسية ، رجوع كنيد بكتاب العلاقات النفسية ...  
 اغاثة اللفان من مصايد الشيطان ، تأليف ابن قيم الجوزية ،  
 طبع مصر سنة ١٣٥٧-١٣٥٨ هـ . ق . ١٠ (ج ١ ص ٢٢٨ و ٢٢٩ و ٢٣٠ و  
 ٢٨٦ - ٢٨١ ج ٢ ص ١٤٣ و ١٤٤ و ١٤٥ و ٢٤٤ - ٢٤٦ و ٢٦٦ و ٢٥٧ و ٢٧٥) .  
 الاغانى ، رجوع كنيد بكتاب الاغانى ....  
 أمالى (يا غرر الفوائد فى التفسير والحديث والادب) ، تأليف  
 سيد مرتضى ، طبع مصر سنة ١٣٢٥ هـ . ق . ١٠ (ج ١ ص ٨٨ - ١٠٣) .  
 ٢٠٠ - ١٩٢  
 الانتصار ، رجوع كنيد بكتاب الانتصار ...  
 الانساب ، رجوع كنيد بكتاب الانساب ...  
 الانسان الكامل فى معرفة الاواخر والاوائل ، تأليف  
 عبد الكريم بن ابراهيم الجيلانى ، طبع مصر سنة ١٣١٦ هـ . ق . ١٠  
 ٢٦٤ (ج ٢ ص ٧٦ و ٧٩ - ٨٠) .  
 الاوراق ، رجوع شود بكتاب الاوراق ...  
 بحار الانوار ، تأليف مجلسى (محمد باقر) : طبع طهران ،  
 سنة ١٣٠١ - ١٣١٢ هـ . ق . ١٠ [ج ٢ ص ١٦ و ١٨ و ٤٣ (از ص ١٨  
 تا ص ٤٧) توحيد مفضل مندرج میباشد كه مطالب آن درباره مانى  
 و مانويت در ص ٧٤ - ٧٥ اين كتاب نقل شده است و در اين فهرست  
 درجای خود ذکر آن نیز خواهد آمد) و ٦٦ - ٦٩ و ٧٢ و ٧٣ - ٧٦  
 ٢٢٧ - ٢٢١ و ج ٤ ص ٦٩ و ٧١ و ١٣٢ و ١٣٩ - ١٤١ | .  
 ٢٢٠ - ٢٢٩  
 البدء والتاريخ ، تأليف المظهر بن طاهر المقلسى ، طبع  
 باريس ، سنة ١٨٩٩ - ١٩١٩ م . ١٠ (ج ١ ص ٩٠ و ١٤٢ و ١٤٣ و ١٤٦  
 و ج ٣ ص ٢٣ و ١٢٢ و ١٥٧ و ١٥٨ و ج ٤ ص ٢ و ٢٤ - ٢٥ و ٢٦  
 و ٣١ و ٤٢ و ج ٦ ص ٩٨ و ١٠٠ - ١٠١) .  
 ١٤٧ - ١٤٤  
 البداية والنهاية فى التاريخ ، تأليف ابن كثير القرشى طبع

مصر، سنة ۱۳۵۱-۱۳۵۸ هـ. ق. ۱۰، (ج ۱۰ ص ۹۶ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۴۹-۱۵۰)

۲۹۴ - ۲۹۲

۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۳ و ۱۶۱ و ۲۳۱).

برهان جامع، تألیف محمد کریم بن مهدی قلی تبریزی،

(متوفی بعد از سنة ۱۲۶۰ هـ. ق. ۱۰)، طبع تبریز، سنة ۱۲۶۰ هـ. ق. ۱۰،

(کلمات: آرنگ و آرچنگ و انگلیون و مانی و نفوشا و نفوشاک

و نفوک دیده شود).

برهان قاطع، تألیف محمد حسین بن خلف تبریزی،

متخلص ببرهان (متوفی در نیمه دوم قرن یازدهم هجری)، که در

سنة ۱۰۶۲ هـ. ق. تألیف شده است و چاپهای بسیار از آن منتشر

گردیده و اکنون طبع محققانه‌ای، با اهتمام آقای دکتر محمد معین،

در دست نشر است که تابحال سه جلد آن (تا حرف ل) منتشر شده.

(کلمات: آرنگ و آرچنگ و آرژنگ و انگلیون و

مانی و نفوشا و نفوشاک و نفوک دیده شود).

بغية المرتاد في الرد على المتفلسفة والقرامطة والباطنية،

رجوع کنید بکتاب بغية المرتاد...

ثانية عامر بن عامر البصري، طبع دمشق، سنة ۱۹۴۸ م.

۲۷۷

(ص ۳۱ و ۲۳۳).

تاج العروس فی شرح جواهر القاموس، تألیف مرتضی

الزبیدی، طبع مصر، سنة ۱۳۰۶-۱۳۰۷ هـ. ق. ۱۰، (ج ۶ ص ۳۷۳)، ۲۴۰ - ۲۴۱

التاج فی أخلاق الملوك، رجوع کنید بکتاب التاج...

تاریخ ابن خلدون، طبع بولاق، سنة ۱۲۸۴ هـ. ق. ۱۰،

۲۹۵ - ۲۹۴

(ج ۲ ص ۱۷۲ و ۲۷۴ و ج ۳ ص ۲۱۰-۲۱۱ و ۲۱۴).

تاریخ بغداد، تألیف ابی بکر أحمد بن علی الخطیب، طبع

مصر، سنة ۱۳۴۹ هـ. ق. ۱۰، (ج ۷ ص ۱۱۲ و ج ۸ ص ۱۴۹ و ج ۹

۲۸۸ - ۲۸۶

ص ۳۰۳-۳۰۴ و ج ۱۴ ص ۱۰۶-۱۰۷).

تاریخ الامم و الملوك تألیف طبری ، طبع لیسن ، سنه

۱۸۷۶ - ۱۹۰۱ م . ( ج ۲ ص ۸۳۰ و ۸۳۴ و ۸۹۴ و ج ۱۰

ص ۵۱۹ - ۵۲۰ و ۵۳۲ و ۵۴۸ - ۵۵۱ و ۵۸۸ و ۶۰۴ ) . ۱۱۴ - ۱۱۷

تاریخ جهانگشای ، تألیف عطا ملک جوینی ، طبع لیسن ،

درسالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۶ و ۱۹۳۹ م . ( ج ۱ ص ۴ و ۱۷ و ۴۳ - ۴۵ و

۷۶ و ۱۱۴ و ۱۳۶ ) . ۵۱۸ - ۵۱۶

تاریخ طبری ، رجوع کنید بتاریخ الامم و الملوك ...

تاریخ سنی ملوك الارض و الانبیاء تألیف حمزة بن الحسن

الاصفهانى ، طبع برلین ، سنه ۱۳۴۰ ه . ق . ( ص ۳۵۲ و ۳۵۳ ) . ۱۴۷ - ۱۴۶

تاریخ کلدو و اثور ، تألیف آدی شیر رئیس أسافه سعرد

الکلدانی الاثوری ، طبع بیروت : سنه ۱۹۱۲ - ۱۹۱۳ م . [ ج ۲ ص ۲۲ -

۲۴ و ۲۷ ( ص ۵ ) و ۲۹ ( ص ۷ ) و ۲۸۴ ( ص ۱۷ ) و ۲۸۸ ( ص ۱۴ )

و ۲۸۹ ( ص ۱ و ۱۲ ) ] .

تاریخ گزیده تألیف ، حمد الله مستوفی قزوینی ، طبع لیسن

سنه ۱۳۲۸ ه . ق . ( = ۱۹۱۰ م . ) ( ص ۱۰۶ و ۱۰۸ - ۱۰۹ و

۳۰۰ - ۳۰۱ و ۸۰۲ ) . ۵۴۴ - ۵۴۳

تاریخ مختصر الدول ، تألیف ابن العبری ، طبع بیروت سنه

۱۸۹۰ م . ( ص ۱۱۵ - ۱۱۶ و ۱۲۹ - ۱۳۱ ) . ۴۷۱ - ۴۷۰

تاریخ معجم فی أخبار ملوك العجم ، تألیف شرف الدین

أبو الفضل فضل الله حسینی قزوینی ، ازدانشمندان قرن هفتم و هشتم

هجری ، طبع طهران ، سنه ۱۳۱۸ ه . ق . ( ص ۲۲۵ - ۲۲۶ ( ۱ ) ) .

( ۱ ) مطالب تاریخ معجم در باره هانی ( در ذکر پادشاهی بهرام بن هرمز بن شاپور بن

آردشیر بن بابک ) چنین است :

و هانی نقشبند که ذکر او بسحر صورتگری مشهور است در عهد سلطنت او ظهور یافت و بهرام در

اوایل حال [ زمانی ] بی هانی نبودی و شیعت او را مکرّم داشتی چنانکه هانی بر وی واثق شد و بتفریع

اعوان و اتباع خویش را بحضرت بهرام آورد و بتعریف هریکی علیحدّه تأکید نمود و چون بهرام

بقیّه حاشیه در صفحه بعد است

- التاریخ التسطوری ، مجهول المؤلف ، طبع پاریس ، سنة  
 ۱۹۰۷ م . ( ۱۵-۱۸ و ۲۶-۲۷ و ۲۷-۲۸ ) . ۴۸۰-۴۸۴
- التاریخ البعثوی ، طبع نجف ، سنة ۱۳۵۸ هـ . ق . ۱ ( ج ۱  
 من ۱۲۹-۱۳۱ و ج ۳ ص ۱۳۳ ) . ۱۰۴-۱۰۵
- تبصرة العوام ، رجوع کنید بکتاب تبصرة العوام . .  
 التبعیر فی الدین و تفریق الفرقه الناجیه من الفرق الهالکین .  
 تألیف أبی المظفر الاسفرائینی ، طبع مصر ، سنة ۱۳۵۹ هـ . ق .  
 [ = ۱۹۴۰ م . ] ( ۴۳ و ۸۰ ) . ۴۴۲
- السیان فی شرح الدیوان ، تألیف أبی البقاء العکبری ، طبع  
 بولاق مصر ، سنة ۱۲۸۷ هـ . ق . ۱ ( ج ۱ ص ۱۲۷ ) . ۴۵۸-۴۵۹
- تتمة المختصر ، تألیف ابن الوردی ، طبع مصر سنة ۱۲۸۵ هـ . ق .  
 ( ج ۱ ص ۴۱ و ۴۴ و ۲۰۰ و ۲۰۱ ) . ۴۷۹
- تجارب الامم و تعاقب الهمم ، تألیف أبوعلی مسکویه ، طبع  
 لیسن ، سنة ۱۹۰۹-۱۹۱۷ م . ( ج ۱ ص ۱۷ و ۱۳۰ و ۱۷۶ و ۱۷۷ ) . ۱۸۱-۱۸۴
- تجارب السلف ، تألیف هندوشاه ، طبع طهران ، سنة  
 ۱۳۱۳ هـ . ش . ۱ ( ص ۱۲۰ ) . ۴۰۴ ح
- تحریر شرح لمع أشعری ، نسخة خطی کتابخانه اهدائی آقای  
 سید محمد مشکوة بکتابخانه دانشکاه طهران ، ( ورق ۵۷ ب و ۱۸۱ ب ) . ۴۹۱-۴۹۴
- تحقیق مال الهند من مقولة مقبولة فی العقل أو مرذولة تألیف  
 أبوریحان بیرونی ، طبع لیبزیک ، سنة ۱۹۲۵ م . ( ص ۱۸-۱۹  
 و ۲۳ و ۲۷ و ۵۳ و ۵۹ و ۷۶ و ۱۳۲ و ۱۹۱ و ۲۵۳ و ۲۸۳ و ۲۸۴ ) . ۴۱۰-۴۱۵

پیة حاشیة منقحة قبل ( ی ) .

مستفاد و داعیان او را بشناخت روزی همه را جمع کرد و غمهای منت خویش را بنشانند تا با هائی بحث  
 کردند و هائی در آید دینی و براهین یقینی از جواب ایشان عاجز ماند و بهرام اعتقاد را در حق او  
 فاسد گردانید و چون او ملزم گشت و کفر و ضلالت او معین شد بفرمود تا توبه بروی عرض کردند  
 و او بقبول توبه تن در نداد ، بفرمود تا پوست از تنش در کشیدند و بکاه ملو کردند و آبنام و بیرون  
 او را بیکبار مستأصل گردانید .

تذكرة الأئمة . منسوب بمجلسي طبع طهران ، سنة

١٣٢٣ هـ . ق . ١ (س ٤٧) . ٥٢٩

الترييع والتدوير ، رجوع كنيد بكتاب الترييع والتدوير ...

ترجمة تاريخ طبري از أبو علي محمد بن محمد باهمي ،

نسخة خطي كتابخانه مجلس شورای ملی . ٤٧٩

ترجمة تفسير طبري ٤٨٠

ترجمة توحيد هفتل ، از مجلسي ، ظاهرأ طبع طهران ، سنة

١٣٢٢ هـ . ق . ١ (س ٢ و ١٣) . ٥٣٠

ترجمة مقدمة الادب بالخوارزمية ، از زمخشری ، طبع

استانبول ، سنة ١٩٥١ م . (س ١١ و ٤ و ٥١٢ و ٥) . ٥٠٠ ح

التطفيل و حکایات التافيلين وأخبارهم و نوادر كلامهم

و أشعارهم ، تأليف خطيب بغدادی ، طبع دمشق ، سنة ١٣٤٦ هـ . ق .

(س ٤١-٤٢) . ٢٨٦ - ٢٨٥

تعبير الرؤيا ( تأويل الرؤيا - فی الرؤيا - ضامیه ) تأليف

ابن سينا . ٢٧٢ - ٢٧٣

تفسير منسوب بإمام حسن عسكري ، طبع قبريز ، سنة

١٣١٤-١٣١٥ هـ . ق . ١ (١) .

(١) مطالب ابن تفسیر درباره تنوعات جنین است .

س ٢١٨ (س ١٥-١٦) .

قال أمير المؤمنين ... وقالت الثنوية الثور والظئمة هما المدبران من خالقنا في هذا أصل .

درس ٢٢٣ (س ١٤-٢٦) و س ٢٢٤ (س ١) مطالبی آمده است که با اختلاف بسیار اندکی .

در بعضی جزئیات ، با مطالب منقوله از الاجتجاج علی أهل اللجاج ، و مندرجه در س ٢٩٨

(س ١٥-١٩) و س ٢٩٩ (س ١-٨) این کتاب ، یکسان باشد .

س ٢٢٥ (س ١٩-٢٣) .

وقال الصادق ، قال أمير المؤمنين ، [فأمر الله تعالى] العبد لله الذي خلق السموات والأرض

و جعل الظلمات والثور الآية وكان في هذه الآية ودعلى ثلاثة أصناف منهم الماقل العبد لله الذي

خلق السموات والأرض فكان رد على الدهرية ... ثم قال وجعل الظلمات والثور فكان رد على

الثنوية الذين قالوا إن الثور والظئمة هما المدبران .

س ٢٢٥ (س ٢٦-٢٧) و س ٢٢٦ (س ١) .

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ، «إني نبي الله وأمر الله لا تقول حقا قالت الدهرية إن

الشيء لا بدولها وهي دائمة ولا كما قالت الثنوية الذين قالوا إن الثور والظئمة هما المدبران .

- ... تفسير امام فخر الدين رازي ، رجوع كنيد بمفاتيح الغيب ...  
 تليس ابليس ، تأليف جمال الدين أبي الفرج عبدالرحمن  
 ابن الجوزي ، طبع مصر ، سنة ١٣٤٧ هـ . ق . ١٠ ( ص ٤٥ - ٤٥ و  
 ٤٧ و ٧٦ ) .  
 ٢٥٧ - ٢٥٥  
 ٢٩٧ ،  
 التمهيد ، في الرد على المجلدة و الرافضة و الخوارج  
 والمعتزلة . تأليف أبي بكر محمد بن الطيب بن الباقلاني ، طبع مصر ،  
 سنة ١٣٦٦ هـ . ق . ١٠ ( ص ٦٨ - ٧٥ ) .  
 ٢٥١ - ٢٤٥  
 التبيه والاشراف ، تأليف مسعودي ، طبع مصر ، سنة ١٣٥٧ هـ . ق . ١٠  
 ( ص ٥١ و ٥٢ و ٦٧ و ٨٧ و ٨٩ و ١١٧ و ١٢٦ - ١٢٧ و ١٢٩ - ١٣٠ و  
 ١٣٧ و ١٣٩ ) .  
 ١٣٦ - ١٣٣  
 التبيه والرد على أهل الاهواء والبدع ، تأليف أبي الحسن  
 محمد بن أحمد الماطي ، طبع استانبول ، سنة ١٩٣٦ م .  
 ١٤٩ - ١٤٧  
 ( ص ١٥ - ١٧ و ١٩ و ٤٣ و ٤٤ و ٧١ - ٧٢ ) .  
 التوحيد تأليف شيخ صدوق ، رجوع كنيد بكتاب التوحيد ...  
 توحيد المفضل ، املاء امام أبي عبدالله جعفر بن محمد  
 الصادق ، طبع نجف ، سنة ١٣٦٩ هـ . ق . ١٠ ( ص ٥ - ٦ و ٢١ و ٢٥  
 و ٣٣ - ٣٤ و ٨٢ و ٨٩ - ٩٠ ) .  
 ٧٥ - ٧٤  
 ٢٣٥ - ٢٢٩ ،  
 ثمار القلوب في المضاف و المنسوب ، تأليف أبو منصور  
 عبدالملك بن محمد بن اسماعيل الثعالبي النيسابوري ، طبع مصر ،  
 سنة ١٣٢٦ هـ . ق . ١٠ ( ص ١٣٨ - ١٣٩ ) .  
 ١٨٤ - ١٨٢  
 جامع التعريب بالطريق القريب ، مجهول المؤلف ، نسخة خطي  
 مكتبة الاوقاف العامة بغداد ،  
 ٢٢٩ - ٢٢٨  
 الجامع الصحيح ، تأليف أبي عبدالله محمد بن اسماعيل  
 البخاري ، طبع مصر ، سنة ١٣٥١ هـ . ق . ١٠ ( ج ٤ ص ١٣٢ ) .  
 ٢٤٠



الجماهر فی معرفة الجواهر ، رجوع کنید بکتاب الجماهر ...  
 جمهرة اللغة ، رجوع کنید بکتاب جمهرة اللغة ...

جوامع الحكایات و لوامع الروایات ، تألیف نورالدین

محمد بن محمد عوفی بخاری حنفی ، دو نسخه عکسی کتابخانه

ملی طهران (ورق<sup>a</sup> 42 و 66<sup>b</sup> و 212<sup>b</sup> نسخه آ و ورق<sup>a</sup> 337 نسخه ب) . ۵۱۵ - ۵۰۵

☆ جواهر الايمان فی ترجمة تفسير القرآن ، که ترجمه

فارسی تفسیر منسوب با امام حسن عسکری است ، طبع بمبئی ، سنة

۱۳۱۸ - ۱۳۲۰ هـ . ق . ص ۳۹۸ و ۴۰۸ - ۴۰۹ و ۴۱۴ و ۴۱۵ (۱) .

حاشیه مولی حسن چلبی بر شرح المواقف ، طبع مصر سنة

۱۳۲۵ - ۱۳۲۷ هـ . ق . [در ذیل شرح المواقف] (ج ۸ ص ۴۳ - ۴۴) . ۴۱۸ - ۴۱۷

حبيب السیر ، تألیف خواندمیر ، طبع بمبئی ، سنة ۱۲۷۳ هـ . ق .

(ج ۱ ، جزو دوم ، ص ۳۱) . ۵۲۸ - ۵۲۷

حجج النبوة ، رجوع کنید بکتاب حجج النبوة ....

حدود العالم من المشرق الى المغرب ، رجوع کنید بکتاب

حدود العالم ...

حديث نبوی ، بنقل از مقاله کریم ریس در مجله آ کتاب آریاتالیا

(ج ۲۱ قسمت ۱ ، سنة ۱۹۵۳ م . ص ۱۰ - ۲۲) . ۴۷۴ - ۴۷۳

حكمة الاشراق ، رجوع کنید بکتاب حكمة الاشراق ...

الحدود العين ، تألیف أبو سعید نشوان الحمیری ، طبع مصر ،

سنة ۱۳۶۷ هـ . ق . (ص ۱۳۶ و ۱۳۹ - ۱۴۲ و ۱۸۹ - ۱۹۱ و ۱۹۲ -

۱۹۴ و ۲۰۰ و ۲۴۴ و ۲۴۵) . ۴۵۱ - ۴۴۷

الحيوان ، رجوع کنید بکتاب الحيوان ...

(۱) اصل عربی این تفسیر درس یسبب این فهرست ذکر گردیده است و چون مطالب آن درباره

توتیان در آنجا نقل شده از آوردن مطالب ترجمه در اینجا صرف نظر میشود .

بخطابه مرحوم ملك الشعراء بهار ، درباره مانی ، در دانشكده

معقول و منقول ، در تاريخ بهمن ماه ۱۳۱۳ هـ . ش . ، كه در مجله دانشكده مزبور ، عدد سوم ، فروردين ماه ۱۳۱۵ هـ . ش . ، ص ۳۳ - ۸۲ ، و جداگانه بعنوان « زندگانی مانی » در ۵۰ صفحه ، نیز منتشر شده است .

خلاصة الذهب المصبوك مختصر من سير الملوك ، رجوع كنيد بكتاب خلاصة الذهب المصبوك ...

الخواص الكبير رجوع كنيد بكتاب خواص الكبير ...

الدلائل والاعتبار على خلق والتدبير ، رجوع كنيد بكتاب

الدلائل والاعتبار ...

دول الاسلام ، رجوع كنيد بكتاب دول الاسلام ...

الديارات ، تأليف أبي الحسن علي بن محمد الشافعي ، طبع

بغداد ، سنة ۱۹۵۱ م . ( ص ۱۶۱ ) . ۴۴۴

الدين والدولة ، رجوع كنيد بكتاب الدين والدولة ...

ديوان أبي الطيب أحمد بن الحسين المتبي ، طبع بيروت ،

سنة ۱۲۷۶ هـ . ق . ( ص ۳۱۰ ) . ۴۵۶

ديوان أبي نواس ، طبع مصر سنة ۱۹۵۳ م . ( ص ۱۸۰ - ۱۸۱ ) . ۴۴۴

ذخيرة الازهار في تواريخ المشاركة والمغاربة السريان ،

رجوع كنيد بكتاب ذخيرة الازهار ...

ذم أخلاق الكتاب تصنيف جاحظ ، طبع مصر سنة ۱۳۴۴ هـ . ق .

[ = ۱۹۲۶ م . ] ( ص ۴۷ ) . ۱۰۰

الرد على الزنادقة والجهمية رجوع كنيد بكتاب الرد على

الزنادقة ...

الرد على الزنديق اللعين ابن المقفع ، رجوع كنيد بكتاب

الرد على الزنديق ...

رسالة ابن القارح ، طبعي كه در ضمن رسالة الففران ، چاپ

مطبعة المعارف و مكتبها بمصر، باهتمام كامل كيلاني، (ج ١ ص ١٧-١٦).

٢١٨ - ٢٢٠ (٦٠) ، منشور شده است (ص ٢٤-٢٧) .

رسالة افراد المقال في أمر الفلال، تأليف أبو ریحان بیرونی،

طبع حیدرآباد دکن (درضمن رسائل البيروني) ، سنة ١٩٤٨ م .

٢٠٧ (ص ٩٧ و ١٧٥) .

الرسالة الجامعة المنسوبة للحكيم المجريطي، طبع دمشق،

سنة ١٩٤٩ - ١٩٥١ م . (ج ١ ص ٣٠-٣١ و ٧٢ و ٩٦-٩٧) .

رسالة الففران، تصنيف أبو العلاء معری، طبع مصر، سنة

١٩٥٠ م . (ص ٣٥١-٣٥٤ و ٣٦١-٣٧٣ و ٣٨١) .

٢٠٦ - ٢١٥ رسالة في تصحيح لفظ الزنديق، تأليف ابن کمال پاشا .

رسالة في لغة [ أبي ] علي بن سينا، که در سنة ١٣٣٢ هـ ش .

در ضمن پنج رساله تأليف شيخ رئيس أبو علي سينا، در طهران

طبع و نشر شده است (ص ١٠) .

رسالة للبيروني في كتب محمد بن زكرياء الرازي، طبع

پاریس، سنة ١٩٣٦ م . (ص ١-٤ و ١٨) .

روضة الصفا، تأليف ميرخواند، طبع لکهنو، سنة ١٩١٤-١٩١٥ م .

٢٢٥ - ٢٢٦ (ج ١ ص ٢٤٧) .

روضة المناظر في أخبار الاوائل والاواخر، تأليف ابن الشحنة

[محب الدين]، طبع بولاق مصر، (در حاشية كامل التواريخ)،

سنة ١٢٩٠ هـ ق . (حاشية ج ٧ ص ٣٨-٣٩ و حاشية ج ٨ ص ٤٧-٤٨) .

زهر الربيع، تأليف سيد نعمت الله جزائري، طبع بجي .

سنة ١٢٩١ - ١٢٩٢ هـ ق . (ص ٣٩٠) .

زين الاخبار، رجوع کنید بکتاب زين الاخبار ...

السامي في الاسامي، تأليف ميداني، طبع طهران، سنة

١٢٧٣ هـ ق . (ص ١٤) .

شرح العیون . شرح رسالة ابن زیدون ، تألیف ابن نباتة  
المصری ، طبع مصر ، سنة ۱۲۹۰ ق . هـ . ( ص ۱۵۸ - ۱۶۱ و ۱۶۲ -  
۱۶۳ و ۱۶۵ - ۱۶۸ ) .

۴۸۶ - ۴۹۱

سنن المتهتدی ، نسخة خطی کتابخانه أحمد تیمور ( الخزانه  
التیموریة ) ، که بشماره ۱۹۶ ادب میباشد ، ص ۱۴۱ ( ۱ ) .  
السکساری | یعقوبی بالعربیة | . رجوع کنید بکتاب  
السکساری . . . . .

شاهنامه فردوسی ، طبع طهران ، از انتشارات کتابخانه  
بروخیم ، سنة ۱۳۱۴ ش . هـ . ( ج ۶ ص ۵۸۵ و ج ۷ ص ۲۰۶۲ -  
۲۰۶۴ ) .

۴۸۲ - ۴۸۵

الشاهنامه ، که ترجمه شاهنامه فردوسی است بنشر عربی ، از  
قوام الدین الفتح بن علی بن محمد البنداری الاصفهانی ، طبع عصر  
سنة ۱۹۳۲ هـ . ق . ( ج ۲ ص ۷۱ - ۷۲ ) .

۴۸۵ ح

شرح ابن الجنی علی تعریف المازنی ، نسخة خطی کتابخانه  
أحمد تیمور ( الخزانه التیموریة ) ، که بشماره ۶۵ صرف میباشد ،  
ص ۶۶۲ ( ۲ ) .

شرح أبو اسحق نصیبی معتزلی بر نقضی که أبو علی ابن الخلد  
بر کتاب رازی نوشته است ورق ۱۷<sup>a</sup> - ۱۵<sup>b</sup> .

۴۷۶ - ۴۷۷

شرح أصول کافی تألیف ملا صالح مازندرانی ، نسخة خطی  
کتابخانه دانشکده حقوق طهران ، ( در شرح کتاب التوحید ) .  
شرح تجرید الکلام تألیف قوشچی ( علاء الدین بن محمد ) ،  
| در المقصد الثالث فی اثبات الصانع وصفاته وآثاره ( در قسمت

۴۴۰

- ( ۱ ) بنقل از التذکرة التیموریة ( ص ۳۶۱ ) .
- ( ۲ ) در این کتاب در باره کلمه « زندق » چنین آمده است ،  
« لا یقال زندق بل زندقی فی قول بعضهم » . التذکرة التیموریة ، ص ۱۹۷ ، دیده شود .

## بـ

- ۴۶۵ - ۴۶۶ «وعمومیة العلة يستلزم عمومیة السفة» .
- شرح تعرف ، تألیف أبو ابراهیم اسمعیل بن محمد المستملی ،  
 ۴۸۹ - ۴۹۰ طبع هند ، سنه ۱۳۲۸ - ۱۳۳۰ هـ . ق . ( ج ۱ ص ۱۲۳ و ۱۲۴ ) .
- شرح دیوان انبی نواس . تألیف ابو عبد الله حمزة بن الحسن  
 الاصفهانی ، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس ( ج ۳ ورق ۱۸۵ -  
 ۱۸۶ و ۱۹۷ ) .
- ۴۳۵ شرح دیوان المتنبی ، تألیف واحدی ، طبع برلین ، سنه  
 ۱۸۵۸ - ۱۸۶۱ م . ( ص ۳۸۵ ) .
- ۴۵۸ - ۴۵۷ شرح مقاصد الطالبین فی علم اصول الدین ، تألیف سعد الدین  
 مسعود بن عمر التفتازانی ، طبع استانبول ، سنه ۱۳۰۵ هـ . ق .
- ۴۱۴ ( ج ۲ ص ۶۴ و ۶۵ ) .
- شرح المقامات الحریریة ، تألیف شریفی ، طبع بولاق مصر ،  
 ۴۶۰ - ۴۶۱ سنه ۱۲۸۴ هـ . ق . ( ج ۱ ص ۲۷۲ - ۲۷۳ و ج ۲ ص ۳۸۱ ) .
- شرح المواقف ، تألیف الجرجانی ( السيد الشریف ) ، طبع مصر ،  
 ۴۱۵ - ۴۱۷ سنه ۱۳۲۵ - ۱۳۲۷ هـ . ق . ( ج ۸ ص ۴۱ - ۴۴ ) .
- شرح نهج البلاغه ، تألیف ابن ابی الحدید ، طبع مصر ، سنه  
 ۱۳۲۹ هـ . ق . ( ج ۱ ، جزء ۱ ، ص ۲۶ - ۲۷ و ۳۵ و ج ۱ ، جزء ۵ ،  
 ص ۴۷۴ ) .
- ۴۶۶ - ۴۶۸ شرح فنامه ، کتاب لغتی است مختصر ، شامل لغات فارسی و عربی  
 و ترکی مصطلح و معمول در زبان فارسی ، تألیف ابراهیم قوام  
 فاروقی ، که بنام شرف الدین احمد منیری ( متوفی در سنه  
 ۸۷۸۳ هـ . ق . ) یکی از مشاهیر مشایخ هندوستان و ظاهرأ مراد مؤلف ،  
 تألیف شده است . ( رجوع کنید بلغات : آرتنگ و آرتنگ و آنالیون  
 و مانی و نفوشاک ) .
- شرحنامه نظامی گنجوی ، طبع طهران ، باهتمام مرحوم

- وحيده دستكردي، سنة ١٣١٦ هـ . ش . ق . (٤٠٤ - ٤٠٥) . ٥٠١
- الشفاء، رجوع كنيد بكتاب الشفاء ...
- شفاء الغليل فيما في كلام العرب من اللخيل، تأليف شهاب الدين أحمد الخطاجي، طبع مصر، سنة ١٢٨٢ هـ . ق . (١١٢) و (١٥٣ - ١٥٢) . ٣١٨ - ٣١٩
- شوارق الالهام، تأليف عبدالرزاق بن علي بن الحسين اللاهيجي، جلد دوم، طبع طهران، سنة ١٣٠٣ هـ . ق . (١) . ٤٧٠ - ٤٧١
- (در قسمت " في عموميت قدرته تعالى ذكره ) .
- الصارم المساول على شاتم الرسول، رجوع كنيد بكتاب الصارم المسلول ...
- صبح الاعشى في كتابة الانشا، تأليف أحمد بن علي القلقشندي، طبع مصر، سنة ١٣٣١ - ١٣٣٨ هـ . ق . (ج ١٣ ص ٢٩٢ و ٢٩٦ - ٢٩٧) . ٤٩٨ - ٤٩٧
- صباح الفرس، تأليف شمس هنشي، نسخة خطي متعلق بآقاي عبدالعلي طاعني (رجوع كنيد بلغات : آرننگ و انگليون و مالي و نفو شاك) . ٥٢٠ - ٥٢١
- صباح اللغة، تأليف جوهري، طبع ايران، سنة ١٢٧٠ هـ . ق . (مادة : زندقه) . ٤٦٩
- صراح اللغة، تأليف جمال الدين محمد بن عمر بن خالد قرشي، طبع هند، سنة ١٣٠٥ هـ . ق . (ج ٢ ص ١٢٩) . ٤٦٩ ح
- الصواعق المحرقة، رجوع كنيد بكتاب الصواعق المحرقة ...
- صورة الارض، رجوع كنيد بكتاب صورة الارض ...
- طبقات الامم، رجوع كنيد بكتاب طبقات الامم ...
- طبقات الشافعية الكبرى، تأليف تاج الدين أبو نصر عبد الوهاب ابن قتي الدين السبكي، طبع مصر، سنة ١٣٢٤ هـ . ق . (ج ٤ ص ٢ - ٣) . ٤٦٢

## ک

- طبقات الشعراء، رجوع کنید بکتاب طبقات الشعراء...
- طبقات المصلین، تألیف اعتضاد السلطنة [علیقلی میرزا]،  
در ضمن مجموعه ای است خطی بشماره ۱۲۹۳، که از کتابهای اهدائی  
آقای سید محمد صادق طباطبائی بکتابخانه مجلس شورای ملی  
میباشد (ص ۶۶-۷۰).
- ۵۴۲-۵۴۶
- طبقات ناصری، تألیف قاضی منهاج سراج، مؤلف در سنه  
۱۲۵۸ هـ. ق. شش طبقه از کتاب مزبور، در سنه ۱۸۶۳ م. در کلکته  
منتشر شده است و اخیراً آقای عبدالحی حبیبی، از دانشمندان  
افغانستان، بنشر تمام کتاب همت گماشته. جلد اول طبع عبدالحی،  
در سنه ۱۳۲۸ هـ. ش. در کوئته، و جلد دوم آن، با فهارس کتاب،  
در سنه ۱۹۵۳ م. در لاهور، منتشر شده است (۱).
- طوق الحمامة فی الالة والالاف، تألیف ابو محمد علی بن حزم  
اندلسی، طبع لیبن، سنه ۱۹۱۴ م. (ص ۲۴-۲۵).
- ۴۷۸-۴۷۹
- العقد الفريد، تألیف ابن عبد ربّه، طبع مصر، سنه ۱۹۴۰ -  
۱۹۴۱ م. (ج ۲ ص ۲۰۷ و ج ۷ ص ۲۳۴ و ۲۳۹).
- ۴۳۹-۴۴۰
- عیون الاخبار تألیف ابن قتیبة، طبع مصر، سنه ۱۳۴۳ -  
۱۳۴۹ هـ. ق. (ج ۲ ص ۱۵۲-۱۵۴).
- ۱۰۱-۱۰۲
- عیون الانباء فی طبقات الاطباء، تألیف ابن ابی أصیعة،  
طبع مصر، سنه ۱۲۹۹-۱۳۰۰ هـ. ق. (ج ۱ ص ۷۳ و ۳۱۵).
- ۴۶۸-۴۶۹
- (۱) مطالب کتاب مزبور دربارهٔ هانی چندین است،  
ج ۱ ص ۱۸۸ (در شرح احوال شاپور بن اردشیر)،  
و در زمان او هانی زندیق بیرون آمد.  
ج ۱ ص ۱۸۹ (در شرح احوال هرمز بن شاپور)،  
و هانی زندیق را بر دروازهٔ جندی شاپور بیاد آهواز بردار کرد.  
ایضاً در ص ۱۸۹ (در شرح احوال بهرام بن هرمز)،  
و بیشتر روایت هانی زندیق و اتباع او را نکشت و بوسهٔ هانی برکام کرد و بر دروازهٔ جندی شاپور  
بیابوخت.

غور اخبار ملوک الفرس، تألیف أبو منصور عبد الملك بن محمد بن اسمعيل الثعالبي النيسابوري، طبع باريس سنة ١٩٠٠ م. (ص ٥٠١ - ٥٠٣).

١٨٢ - ١٨٣

فارس نامه، رجوع کنيد بكتاب فارس نامه ...  
فتح الباری، بشرح صحيح الإمام أبي عبد الله محمد بن اسمعيل البخاري، تأليف ابن حجر العسقلانی، طبع مصر، سنة ١٣١٩ - ١٣٢٩ م. ق. (ج ١٢ ص ٢١٩ - ٢٢٠ و ٢٢١).

٣٤٢ - ٣٤١

٣٦٨ - ٣٦٧

الفخری فی آداب السلطانية والدول الإسلامية، رجوع کنيد بكتاب الفخری ...

الفرق بين الفرق، رجوع کنيد بكتاب الفرق بين الفرق ...  
فرق الشيعة، تأليف أبي القاسم سعد بن عبد الله بن أبي خلف الأشعري القمي، طبع استانبول، سنة ١٩٣١ م. (ص ٤١).

٣٤٦

فرهنگ جهانگیری، تأليف جمال الدين حسين انجو، که در سنة ١٠١٧ هـ ق. تأليف شده است (رجوع شود بکلمات: آرنگ و آرچنگ و آرژنگ و آرسنگ و انگليون و مانی و نفوشا و نفوشاک و نفوک).  
فرهنگ رشیدی، تأليف ملا عبد الرشید قوی (متوفی در سنة ١٠٧٧ هـ ق.) که در سنة ١٠٦٤ هـ ق. تأليف شده است، طبع کلکته، سنة ١٨٧٢ م. (رجوع شود بکلمات: آرنگ و آرژنگ و انگليون و مانی و نفوشا و نفوشاک و نفوک).

فرهنگ سروری، رجوع کنيد بمجمع الفرس ...  
فرهنگ ميرزا ابراهيم که آرا نسخه ميرزا يزميگويند، تأليف ميرزا ابراهيم پسر ميرزا شاه حسين اصفهانی وزير شاه اسمعيل صفوی، (رجوع شود بکلمات: آرنگ و آرچنگ و مانی و نفوشا و نفوشاک).

الفصل فی الملل والاهواء والنحل، رجوع کنيد بكتاب الفصل ...  
الفهرست تأليف ابن التديم، طبع ليزيك، سنة ١٨٧١ -



## کتاب

- ۱۸۷۲ م. (ص ۱۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۳۲۷ - ۳۳۹ و ۳۵۵ و ۳۵۶) . ۱۴۹ - ۱۷۹  
 فهرست نسخ خطی عربی راجع بکیمیا در آلمان ، تألیف  
 آلفرد زیگل ، طبع برلین ، سنه ۱۹۴۹ م. (ص ۱۱۳) . ۴۰۴ - ۴۰۴  
 فیصل التفرقة بین الاسلام والزندقة ، تألیف ابی حامد محمد بن  
 محمد الفزالی ، طبع مصر، سنه ۱۳۴۳ هـ . ق. [در مجموعه الجواهر  
 الفوالی ...] (ص ۵۶ و ۷۱ - ۷۲) . ۴۹۴  
 قاطع اللجاج فی شرح کتاب الاحتجاج ، تألیف سید نعمت الله  
 جزائری ، نسخه خطی متعلق بنسکازنده (۱) .

(۱) مؤلف در شرح « وجدنا العالم من غیرنا وشرأ ووجدنا الخیر صدقاً للسر ... » (که در صفحه ۲۹۸ همین کتاب ، بنقل از الاحتجاج علی أهل اللجاج ، مندرج میباشد) مطالبی آورده است که قسمتی از آنها ، با اختلاف بسیار کمی در عبارت ، خلاصه قسمتی از مطالب کتاب الملل والنحل ، تألیف شهرستانی ، در این باب است ، که بنقل از کتاب مزبور ، درس ۲۴۰ - ۲۴۱ این کتاب مذکور میباشد . و قسمتی دیگر از آن عین قسمتی از مطالب منقوله از شرح نهج البلاغه تألیف ابن ابی الحدید در این باره است ، که درس ۲۶۷ (ص ۱۳ - ۱۹) و ص ۲۲۴ (ص ۱۶ - ۲۰) و ص ۲۲۴ [ ص ۱ - ۳ (بنقل از بحار الانوار) ] این کتاب مندرج میباشد . و پس از آنها شرمسبی که در صفحات ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ این کتاب نقل شده است ذکر گردیده ، و در شرح « و جعل الظلمات والنور » مطلب مذکور در تفسیر منسوب بامام حسن عسکری را ، که درس ۲۲ این فهرست ( ص ۲۰ ) ذکر آن گذشت آورده است . و در شرح « کان زندیق بمصر » (که در احتجاج ، طبع سابق الذکر ، از ص ۱۷۹ پیوسته مذکور میباشد) گوید :  
 الزندیق من التوبة القائل بالنور والظلمة معرب « زن دین » او معرب « زنده » ، لا ینهم بقولون بدواء النور .  
 و در شرح « فقامن زعم أن الأبدان خدعة والأرواح نور ... » [ که بنقل از الاحتجاج در صفحه ۴۰۰ همین کتاب ( ص ۵ - ۷ ) ، مندرج میباشد ] نیز خلاصه قسمتی از مطالب منقوله از کتاب الملل والنحل ، تألیف شهرستانی را در این کتاب ( ص ۲۴۰ - ۲۴۱ و ص ۱۴ - ۱۶ و ص ۲۴۱ - ۲۴۲ ) ذکر کرده است و پس از آن گوید :  
 وح فیکون ه فعدم مرادهم بأن المراد بالنور الروح والظلمة الجسد والنور هو الرب تعالی وهو قریب من مذهب الصاری فی المسیح و یحتمل ان یکون ما ذکره علیه السلام مذهب جماعة من قدمائهم واستدل علی بطلان مذهبهم بوجوه ، الأول ان لا یکون الناس قادرین علی ترک الشرور لانه من فعل الجسد الذی هو الظلمة ولا یتأثر منه الخیر فالناس مجبورون علی ما یفعلون . و در شرح « ولاله ان یسعو ربنا امه » ( منقول از الاحتجاج در ص ۱۰۰ - ۱۰۱ و ص ۷ - ۸ این کتاب) آورده است :  
 هذا هو الوجه الثانی من وجوه ابطال مذهبهم وهوانهم يستعصون الشرع الی الله تعالی وعبادته والاستعانة به وأمثال تلك الأعمال فعل الروح الذی هو الرب برعیمهم فكیف یبعدنله ویتضرع الیهما بقته حاجیه در صفحه بعد است

## كج

قاموس ، تأليف فيروز آبادي ، طبع كلكتة ، سنة ١٢٣٠ -

٤١٩

١٢٣٢ هـ . ق . ( ج ٣ ص ١٢٨٥ ) .

القانون المسعودي ، رجوع كنيد بكتاب القانون المسعودي ...

قواعد عقائد آل محمد (الباطنية) ، تأليف محمد بن

الحسن الديلمي اليماني ، طبع مصر ، سنة ١٣٦٩ هـ . ق . ( ص ١٢-١٣ )

بقية حاشية صفة قبل ( كـ ) .

وإن قالوا إنه يتضرع إلى الظلمة فكيف يليق بالرب أن يستعبد بغيره .

و در شرح « ولا يلاحد من هذه المقالة ام » ( منقول از الاحتجاج در ص ٤٠٠ س ٨-١٠ )  
این کتاب گوید :

هذا هو الوجه الثالث وهو انه لا يجوز أن يقول أحد لأحد أحسنت ولا أدات [در اصل اسامة]  
لأن العاظم بذلك إما التور أو الظلمة إذ المفروض انه لا تالك غيرها والاؤل ياطل لأن الظاهر  
من هذا الكلام المغايرة بين البادح والمدوح والمفروض اتحادهما وقيل يعتدل أن يكون تنبيها على  
ما يحكم به العقل بديهة من المغايرة بين الأشخاص مع أنهم يقولون إن أرواح جميع الخلق شخص  
واحد هو التور وهو الرب تعالى وهذا قريب من وحدة الصوقية وإنما الثاني فلأن الظلمة فعلها الإساءة  
وبمدها حسنة فكيف يحكم بقبورها وقد تقرر اللازمة بوجه آخر وهو أن الظاهر هو أن التحسين  
والتشبيح من فعل التور ولا يتصور منه شيء منها لأن المغاطب في أسأت [في الأصل اسامة]  
هو الظلمة وهو مجبور على فعل القبيح بزعمهم لا يستحق اللوم وهو المراد بقوله وذلك فعلها والمغاطب  
في أحسنت هو التور لأن الحسن فمعه فيجد البادح والمدوح .

و در شرح « في الأصل » فكانت « الظلمة على قياس قولهم أحكم فعلا وأتقن تدبيراً ام » گوید :  
هذا هو الوجه الرابع وهو أنهم يحكمون بأن التور هو الرب تعالى ويجب على هذا أن يكون أقوى  
وأحكم من الظلمة التي هي خلوة ويلزمهم بمقتضى أقوالهم الفاسدة عكس ذلك لأن الأبدان  
عندهم من فعل الظلمة ولا يحكم بحكم الرب وقدرته إلا بما شاهد من خلق الأبدان المختلفة من  
الأشجار والطيور والأرواح غير شاهدة فيلزمهم على قياس ذلك أن تكون الظلمة قادراً حكماً  
فقوله « بن صور » ( مندرج در ص ٤٠٠ س ١١ ) این کتاب مبتداً وقوله « يجب أن يكون رأها »  
( مندرج در ص ٤٠٠ س ١٢ ) این کتاب خیر « وقوله « كل شيء » ( مندرج در ص ٤٠٠  
س ١٢ ) این کتاب ( معنوف علی « هذا الخلق » ( مندرج در ص ٤٠٠ س ١١ ) این کتاب .  
الغناء من قولهم بأن التور في حبس الظلمة يتأفي القول برؤيته لأن كونه معبوساً يستلزم معجزة وهو يتأفي  
الرب بوبية وما ادعوا أنه في القيامة يقلب التور عليها فمع آت لا ينفع في دعوى الفساد فهو دعوى  
من غير حجة وأيضاً يلزمهم أن لا يكون التور فعل لا أنه أسير وإن قالوا إن له أيضاً فعلاً من الخلق  
والثديير فليس بأسير لأن العقل يحكم بأن الفاعل المدبر لا بد أن يكون عزيزاً قادراً على كل  
من سواء فلذا ثبت على قياس قولهم أنه أسير فلزم أن يكون مافي العالم من الإحسان والخير أيضاً  
من فعل الظلمة فإن حكموا باستحالة ذلك أي كون الغير من الظلمة فقد بطل أصل كلامهم وهو الحكم  
بتوزيع الخلق ونبت ما قلناه من أن الرب واحد لا يشاركه في ملكه أحد .

و ۲۲-۲۳ و ۲۸ و ۳۲ - ۳۳ و ۳۴ و ۳۷ و ۴۹ و ۸۷ و ۱۱۴-۱۱۵) . ۴۰۹-۴۱۴

الکامل فی التاریخ ، تألیف عزالدین علی بن محمد ... معروف  
باین الاثر ، طبع لیلت ، سنه ۱۸۶۶ - ۱۸۷۶ م . ( ج ۱ ص ۲۷۹

و ۲۸۰ و ج ۶ ص ۴۱ و ۵۰ و ۵۳ و ۶۰ و ۷۲ و ۷۵ ) . ۴۶۴-۴۶۴

و ۴۵۵

کتاب آثار الباقیه عن القرون الخالیة تألیف أبوریحان بیرونی

طبع لیبزیک ، سنه ۱۹۲۳ م . [ ص ۲۳ و ۶۷ - ۶۸ و ۱۱۸ و ۱۲۱ و

۲۰۷ - ۲۰۹ و ۲۳۷ و ۳۳۱ ] (۱) . ۴۰۰-۴۰۶

(۱) از این کتاب دو نسخه عکسی بسیار خوب ، شماره ۱۴۵ و ۱۴۶ ، در کتابخانه منی طهران موجود میباشد که هر یک از آن دو بر نسخه طبع شده اضافاتی دارد و نقیصه های آنرا رفع میکند . از جمله نقائص و سقطات نسخه طبع لیبزیک در قسمت « القول علی تواریخ المتبیین » ... ( در شرح احوال مزدک و آخر قسمت مزبور و « طیلسان المتبیین » ) است ، حال آنچه در این قسمت درباره زندانه و هائی اضافه بر نقل شده از نسخه مطبوعه در این دو نسخه موجود است از نسخه شماره ۱۴۵ ، که صحیح تر از نسخه شماره ۱۴۶ میباشد و از جهت عبارت و مطلب چندان تفاوتی با آن ندارد ، در اینجا نقل میشود ،

ص ۲۱۸-۲۱۹ ( در شرح احوال مزدک ) :

وبنی من ائجه بقیه یسبون الیه بالمزدکیه و بالخرمدینیة نسبة الی دینهم و مذهبهم و بالزندادفة الی التفسیر لأن زلفه هو التفسیر عندهم و بایز زلفه هو التأویل وقد کان زعم مزدک صاحب تفسیر أبستا و تأویله و الی هذا الاسم ینسب المانیة علی طریق المجاز و الاستعارة و الباطنیة فی الاسلام نشأ لهم و بهم لاجل وصفهم اولاهم و انهم صفات الباری سبحانه و لتشابه اسماءهم فی تأویل الظواهر ...

ص ۲۲۶ ( در تعریف « طیلسان المتبیین » ) :

و هذا الطیلسان ینضمّن اسماء مابین تواریخهم من التین السدیة بالطریق المصنوع من کتاب الشاهورقان و غیره و اذا عرف واحد [ در نسخه شماره ۱۴۶ ، « واحدا » ] منهما عرف الجميع و قد تقدم ذکرهم بالتفصیل فلم یدکر منهم الا من کان اشهر و ظهرت له آثار و بقیة آفة ینتمون الیه و یؤرخون به و استوفینا ذکر ذلك و بلغنا منه مبنفا ینکفی به انشاء الله .

بقیة حاشیه در صفحه بعد است

کتاب الارشاد الی قواطع الادلة فی اصول الاعتقاد ، تألیف  
امام الحرمین الجوزی ، طبع مصر ، سنه ۱۳۶۹ هـ . ق . ۱۰ ( ص ۲۷۴ و ۲۷۸ ) .

۳۸۸ - ۳۸۹

کتاب اصول الدین ، تألیف عبدالقاهر بغدادی ، طبع  
استانبول ، سنه ۱۳۴۶ هـ . ق . ۱۰ ( ص ۵۳ و ۵۹ ) .

۳۷۵

کتاب الاعلاق النفیسة ، تصنیف ابی علی احمد بن عمر  
ابن رسته ، طبع لندن ، سنه ۱۸۹۱ - ۱۸۹۲ م . ۱۰ ( ص ۲۱۷ ) .

۳۴۵

\* کتاب اعلام الناس بما وقع للبرامكة مع بنی العباس ، تألیف  
محمد دیاب الانلیدی ( متوفی در اوائل قرن دوازدهم هجری ) ،  
طبع مصر ، سنه ۱۲۹۶ هـ . ق . ۱۰ در ۱۲۶ ( در خلافت مأمون )  
قصه آن طفیلی که با دهنن از زنادقه بصره نزد مأمون برده شده است ،  
و بنقل از : مروج الذهب و الانساب و شرح مقامات الحریریة  
و المستجدات من فحلات الاجواد و التطفیل والعقد الفرید در صفحات  
۱۳۱-۱۳۲ و ۲۴۶-۲۴۷ و ۲۶۰-۲۶۱ و ۳۶۸ و ۳۸۵-۳۸۶ و ۴۴۰ این  
کتاب ذکر گردیده ، با اختلاف روایت و عبارت ، مندرج میباشد .  
کتاب اعلام النبوة ، تألیف ابی حاتم رازی [ بنقل از  
من کتاب تاریخ الالحاد فی الاسلام ] ( ص ۲۰۷ و ۲۱۰ ) .

۱۱۹ - ۱۲۰

بقیه حاشیه صفحه قبل ( کد ) .

ص ۲۲۷ ( در « طیلسان المتبیین » )  
در این « طیلسان المتبیین » دوازده نفر از متبیین ذکر گردیده است و بوذاسف مبدأ قرار  
داده شده . قسمی از طیلسان مزبور بقرار ذیل است ،

۱		
بوذاسف		۲
۲۸۴۲	زراشت	۳
۳۶۳۶	۷۹۴	مانی

## تکو

کتاب الاغانی ، تألیف أبو الفرج اصفهانی ، طبع مصر ، سنة  
 ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ . ق . ۰ ( ج ۳ ص ۲۴ - ۲۵ و ۶۹ و ۷۰ و ج ۶ ص ۱۳۱ -  
 ۱۳۲ و ج ۱۱ ص ۷ و ۷۱ و ج ۱۲ ص ۷۷ - ۷۸ و ۸۱ و ۸۵ و ج ۱۳ ص  
 ۱۳ - ۱۴ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۳ و ج ۱۵ ص ۲۵ و ج ۱۷ ص ۱۵ و ج ۱۸  
 ص ۲۰۰ و ج ۲۰ ص ۷۳ و ۷۴ ) .

۱۴۲ - ۱۴۷  
 ۴۶۳ - ۴۶۵

کتاب الانتصار والرد علی ابن الراوندي الملحد ، تألیف  
 أبی الحسن عبد الرحیم بن محمد بن عثمان الخياط المعتزلی ، طبع  
 مصر ، سنة ۱۳۴۴ . ق . ۰ ( ص ۲۶ و ۳۰ و ۳۴ و ۳۷ - ۴۰ و ۴۳ و ۴۵  
 و ۴۸ و ۴۹ و ۸۱ و ۸۶ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۲ و ۱۵۵ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ ) .  
 کتاب الانساب ، تألیف سماعی ، طبع لندن ، سنة ۱۹۱۲ م ،  
 ( ورق ۲۸۰ ) .

۱۱۴ - ۱۰۶

۴۴۷ - ۴۴۵

کتاب الاوراق ، تألیف أبی بکر بن یحیی الصولئی ( قسم اخبار  
 الشعراء ) ، طبع مصر ، سنة ۱۹۳۴ م ، ( ص ۷ و ۱۱ - ۱۲ ) .  
 کتاب بغیة المرتاد فی الرد علی المتکلفه و القرامطة  
 والباطنية ، تألیف ابن تیمیة ، طبع مصر ، سنة ۱۳۲۹ . ق . ۰ ( ص  
 ۵۷ و ۶۱ - ۶۴ ) .

۴۵۹ - ۴۵۷

کتاب التاج فی أخلاق الملوك ، منسوب بجاحظ ، طبع مصر ،  
 سنة ۱۳۲۲ . ق . ۰ ( ۱۸۴ ) .

۹۷

کتاب تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام ، منسوب به  
 سید مرتضی بن داعی حسنی رازی ، طبع طهران ، سنة ۱۳۱۳ . ش . ۰  
 ( ص ۱۵ و ۱۹ و ۲۰ و ۵۰ و ۵۱ - ۵۲ و ۷۰ و ۷۱ و ۸۳ و ۲۰۲ )

۵۰۴ - ۵۰۲

کتاب التریع والتدویر ، تصنیف جاحظ ، طبع لندن ، سنة  
 ۱۹۰۳ م ، ( ص ۱۳۶ و ۱۳۸ و ۱۴۰ ) .

۹۸

کتاب التوحید ، تألیف شیخ صدوق ، طبع ایران ، سنة  
 ۱۲۸۵ . ق . ۰ و چون این تاریخ طبع در چند صفحه قبل از آخر

## گز

- کتاب مذکور است در موقع خود از نظر فوت شده و در ص ۳۶۵  
 اشتباهاً متذکر گردیدم که این طبع از کتاب التوحید بدون تاریخ  
 میباشد. [ص ۲۱۵-۲۱۶ «باب الرد علی الثنویة والزنادقة» (۱).  
 کتاب الجواهر فی معرفة الجواهر، تألیف ابوریحان  
 بیرونی، طبع حیدرآباد دکن، سنه ۱۳۵۵ هـ. ق. ۱۰ (ص ۴۱).  
 ۳۱۷-۳۱۶ کتاب جمهرة اللغة، تألیف ابن درید، طبع حیدرآباد،  
 سنه ۱۳۴۵ هـ. ق. ۱۰ (ج ۳ ص ۵۰۴-۵۰۵).  
 ۳۴۷ کتاب حدود العالم من المشرق إلى المغرب، مجهول المؤلف،  
 طبع لنینگراد، سنه ۱۹۳۰ م. (ورق 13<sup>b</sup> و 14<sup>a</sup> و 23<sup>a</sup>).  
 ۴۸۱ کتاب حکمة الاشراق، تألیف شهاب الدین یحیی سهرودی،  
 طبع طهران، سنه ۱۳۳۱ هـ. ش. ۱۰ (ص ۱۰-۱۱ و ۲۳۲-۲۳۳ و ۳۰۲).  
 ۴۵۴-۴۵۳ کتاب حیات الحیوان الکبری، تألیف کمال الدین محمد بن  
 موسی بن عیسی الدمیری، (أوائل سنه ۷۴۲-۳ جمادی الأولى سنه  
 ۸۰۸ هـ. ق. ۱۰) که در ماه رجب سنه ۷۷۳ هـ. ق. از تنظیم مؤد  
 آن فراغت یسافته است، طبع مصر، سنه ۱۲۷۸ هـ. ق. ۱۰ [ج ۱  
 ص ۱۰۰-۱۰۱ (در «خلافة الولید بن یزید بن عبدالمک»)  
 و ج ۲ ص ۱۳۳].

(۱) در این کتاب التوحید قسمت مفصلی است بعنوان «باب الرد علی الثنویة والزنادقة»  
 (باب ۳۶ ص ۱۹۴-۲۱۶) که از نقل آن در این کتاب صرف نظر شده است و فقط به ذکر مطالب منقوله  
 در ص ۳۶۵-۳۶۶ که در اواخر باب مذکور قرار دارد اکتفاء گردیده، همچنین در «باب اثبات  
 حدوث العالم» آمدن ابو شاکر دیلمی نزد حضرت صادق ع و سوال از آن حضرت در  
 باره حدوث عالم و آمدن زندیق از مردم مصر و عبد الکریم بن ابی العوجاء و مناظره آن دو  
 با آن حضرت منسوج است (باب ۴۳ ص ۲۳۶-۲۴۲) که از نقل آن نیز صرف نظر شده. این طبع از  
 کتاب التوحید بدون شماره صفحات منتشر شده است و برای آسانی کار و اشاره بصفحه های کتاب نسخه ای  
 از آن را شماره گذاشتم. جاب دیگری از این کتاب در سنه ۱۴۲۱ هـ. ق. ۱۰ باهتمام علی محمد  
 کشمیری ظاهر آدرهنگ منتشر شده است که صفحات آن شماره دارد و «باب الرد علی الثنویة...»  
 در ص ۲۴۸-۲۷۸ و مطالب منقوله در ص ۳۶۵-۳۶۶ این کتاب در ص ۲۷۷-۲۷۸ و مناظره  
 ابن العوجاء و زندیق مصری با امام جعفر الصادق در ص ۳۰۲-۴۱۰ طبع مزبور است.

## كتب

- كتاب الحيوان ، تأليف جاحظ ، طبع مصر ، سنة ١٣٥٦ -  
 ١٣٦٦ هـ . ق . ١٠ ، در ٧ جلد ، ( ج ١ من ٥٥ - ٥٦ و ٥٧ - ٥٨ و ج ٣  
 من ٣٦٥ و ٣٦٦ و ج ٤ من ٨١ و ٤٢٨ - ٤٢٩ و ٤٣٢ و ٤٤١ - ٤٤٣ و  
 ٤٤٧ - ٤٥١ و ٤٥٧ و ج ٦ من ٣٥٥ ) .  
 ٨٤ - ٩٦  
 كتاب خلاصة الذهب المسبوك ، مختصر من سير الملوك ،  
 تأليف عبد الرحمن سبط قيسوا الاربلى ، طبع بيروت ، سنة ١٨٨٥ م .  
 ( ٧٢ - ٧٣ ) .  
 ٢٨٠ - ٢٨١  
 كتاب الخواص الكبير ، طبع مصر ، سنة ١٣٥٤ هـ . ق . ١٠ ، در ضمن  
 ، مختار رسائل جابر بن حيان ، ( من ٢٩٩ و ٣٠٠ - ٣٠١ ) .  
 ٧٦  
 كتاب الدلائل و الاعتبار على الخلق و التدبير ، منسوب  
 بجاحظ ، طبع حلب سنة ١٣٤٦ هـ . ق . ١٠ ، ( من ٢ و ٥٥ و ٥٩ و ٦٤  
 و ٦٧ و ٦٨ و ٧٤ ) .  
 ٤٢٠ ح  
 كتاب دول الاسلام ، تأليف ذهبي ، طبع حيدرآباد دكن  
 سنة ١٣٣٧ هـ . ق . ١٠ ، ( ج ١ من ٨٤ ) .  
 ٢٧٨  
 كتاب الدين والدولة في اثبات نبوة النبي محمد صلى الله  
 عليه و سلم ، تأليف علي بن ربن الطبري ، طبع مصر ، سنة ١٩٢٣ م .  
 ( من ١٤ ) .  
 ٢٢٨  
 كتاب ذخيرة الالذهان ، في تاريخ المشارقة و المغاربة  
 السريان ، تأليف القس بطرس نغرى الكلداني ، طبع موصل ، سنة  
 ١٩٠٥ - ١٩١٣ م . در دو جلد ، ( ج ١ من ٦٠ - ٦١ و ١٠٠ و ١٨٤ و  
 ١٨٥ و ٣٠٨ ) .  
 كتاب الرد على الزنادقة و الجهمية ، فيما شكت فيه من القرآن ،  
 تأليف أحمد بن حنبل ، طبع تركيا .  
 ٢٢٦  
 كتاب الرد على الزنديق اللاعن ابن المتفيع ، تأليف قاسم بن  
 ابراهيم ، طبع رم ، سنة ١٩٢٧ م . ( من ٤ - ٨ و ٥١ و ٥٢ - ٥٣ ) .  
 ٨٣ - ٧٧

## کَظ

❖ کتاب روض الاخبار . المنتخب من ربيع الابرار تألیف  
 محیی الدین أبو احمد محمد بن الخطیب قاسم بن یعقوب معروف  
 باین الخطیب قاسم ( ۸۶۴ - ۹۴۰ ه . ق . ) ، طبع بولاق مصر ،  
 سنه ۱۳۸۰ ه . ق . ( ص ۷۸ و ۱۱۹ ) .

کتاب زین الاخبار ، تألیف أبو سعید عبدالحی بن الضحاک  
 ابن محمود محمد دیزی ، نسخه عکسی کتابخانه ملی طهران ،  
 ( ورق ۱۳ ) .

۴۸۶

❖ کتاب سفرنامه میر عبدالکریم بن میر اسمعیل بخارائی ،  
 منشی ( و یا بقول خود مؤلف : سرکاتب ) ایلچی بخارا باستانبول ،  
 درسنه ۱۲۲۳ ه . ق . ، که حاوی تاریخ خانان و حکمرانان افغان و  
 کابل و بخارا و خیوه و خوقند و غیره است ، طبع بولاق ، باهتمام  
 شفر ، درسنه ۱۲۴۶ ه . ق . ، ( ۱ ) .

کتاب السنکساری [اليعقوبي بالعربية] ، طبع پاریس ، ( ج ۲  
 ص ۱۹۲ - ۱۹۳ و ج ۴ ص ۹۴۹ - ۹۵۰ ) .

۴۵۴ - ۴۵۲

کتاب سیویه ، طبع بولاق مصر ، سنه ۱۳۱۶ -  
 ۱۳۱۸ ه . ق . ( ج ۱ ص ۸ ) .

۴۴۴

❖ کتاب شرح قاموس ، موسوم به ترجمان اللغة ، که  
 ترجمه ای است از قاموس ' بفارسی و شرحی بر آن افزوده شده ، و آنرا  
 محمد بن یحیی بن محمد شفیع قزوینی ، بامر شاه سلطان حسین

( ۱ ) درس ۱۰۰ این کتاب درباره تابوت هانی چنین آمده است .

« کوه تانیست ما بین ملک خطا و ملک هندوستان . . . . . بسیار طولانی و عرض بسیار  
 و بلندیش سر بزرگ و دراض چون دل بغیلان سخت از قبت سه ماهه راهست که لامبه میگویند بعد  
 اهل قلماق و جمیع برهمنان آنجاست بعضی روایت می کنند که طابوت ( کذا ) هانی نقاش در  
 آنجاست ، آن مملکت لامبه در تصرف پادشاه خطاست . »  
 دانشمند محقق آقای مجتبی مینوی مرا متوجه مطلب مذکور فرموده اند .



- صفوی ، از دهم شعبان المعظم سنة ۱۱۱۴ تا بیستم شهر ربیع الأول سنة ۱۱۱۷ هـ . ق . ، یعنی سی و یک و ماه و ده یوم ، ترجمه و تألیف کرده . مترجم در ترجمه مطالبی که در مادة «زندیق» در قاموس آمده است ، و بنقل از کتاب مزبور در ص ۴۱۹ این کتاب مذکور میباشد ، خلاصه گفته سمعانی و ابن الاثیر را ، در الانساب و اللباب فی تهذیب الانساب ، درباره زنداقه ، و خلاصه گفته سیبویه و ابن درید و ابن منظور و أحمد بن یحیی ( بر روایت ازهری ) را ، در الکتاب و جمهرة اللغة و لسان العرب ، در باره زندیق و غیره ، که بنقل از مآخذ مزبور ، در صفحات : ۲۴۵ - ۲۴۷ و ۲۶۵ و ۳۳۳ و ۳۴۷ و ۴۰۴ این کتاب مندرج است ، در رد و نقد مطالب فیروز آبادی ذکر میکند | طبع طهران ، سنة ۱۳۰۸ هـ . ق . ، ص ۷۵۳ - ۷۵۴ ، و ص ۹۴۷ ( در مادة «منو» ) .
- کتاب الشعر والشعراء ، تألیف ابن قتیبة ، طبع مصر ، سنة ۱۳۶۴ - ۱۳۶۹ هـ . ق . ، ( ج ۲ ص ۷۵۴ ) .
- کتاب الشفاء ، تألیف ابن سینا ، ( در الفصل الثانی من مقالة الفن التاسع من جملة المنطق فی اصناف الأغراض الکلیة والمحاکیات التي للشعراء ) .
- کتاب الصارم المسلول علی شاتم الرسول ، تألیف ابن تیمیة ، طبع حیدر آباد دکن ، سنة ۱۳۲۲ هـ . ق . ، ( ص ۵۱۵ ) .
- کتاب الصواعق المعرقة فی الداعی أهل البدع والزندقه . تألیف شهاب الدین أحمد بن حجر الیتمی المکی ، طبع مصر سنة ۱۳۲۶ هـ . ق . ، ( ص ۱۲۶ و ۱۵۲ - ۱۵۳ و ۱۵۶ ) .
- کتاب صورة الارض ، تألیف ابن حوقل ، طبع لیدن ، سنة ۱۹۳۹ م . ( ج ۲ ص ۲۵۶ ) .
- کتاب طبقات الامم ، تألیف قاضی صاعد أندلسی ، طبع بیروت ، سنة ۱۹۱۲ م . ( ص ۳۳ ) .

ح ۹۱

۳۷۴

۴۰۶

۴۲۷

۴۶۴

۲۲۸ - ۲۲۷

- كتاب طبقات الشعراء في مدح الحلفاء والوزراء ، تأليف  
عبدالله بن المعتز ، طبع لندن ، سنة ١٩٣٩ م . ( ٢٤ و ٣٤ - ٣٦ ) .  
٤٢٨ - ٤٣٦
- كتاب العنوان ، تأليف محبوب بن قسطنطين ( آكايوس )  
طبع باريس ، سنة ١٩١٢ م . ( ٧٥ - ٧٩ ) .  
٤٥٣ - ٤٥٥
- كتاب فارس نامه ، تأليف ابن البلخي ، طبع لندن ( كمبريج )  
سنة ١٩٢١ م . ( ٢٠ و ٢١ و ٦٢ - ٦٣ و ٦٤ - ٦٥ و ٨٩ ) .  
٤٩٨ - ٤٩٥
- كتاب الاخرى في آداب السلطانية و الدول الاسلامية .  
تأليف ابن الطقطقي ، طبع مصر سنة ١٣١٧ هـ . ق . ( ١٦١ ) .  
٤٠٣
- كتاب الفرق بين الفرق ، تأليف أبو منصور بسفدادي طبع  
مصر ، سنة ١٩٤٨ م . ( ٧٩ - ٨٦ و ١٠١ و ١٠٣ و ١٦٢ - ١٦٤ و ٢٠٦ -  
٢٠٧ و ٢١٥ - ٢١٦ ) .  
١٩٢ - ١٨٥
- كتاب الفصل في الملل والاهواء والتحلل تأليف ابن حزم .  
طبع مصر ، سنة ١٣١٧ - ١٣٢١ هـ . ق . ( ١ ج ٣٥ - ٤٤ و ١٠٢ و ١١٣  
وج ٢ ص ٥ و ٧٣ و ٧٤ و ٨٧ و ٩٣ - ٩٤ وج ٣ ص ٩٨ - ٩٩ وج ٥ ص ١٢٢ ) .  
٢٣٧ - ٢٢٦
- \* كتاب الثمانون الهـ - هودي ، في الهستق والتجوم ، تأليف أبو ريحان  
بيروني . مجلد أول ابن كتاب در سنة ١٣٧٣ هـ . ق . ( = ١٩٥٤ م ) .  
در حيدر آباد دکن ، طبع ونشر شده است ( ١ ) .

( ١ ) مطالب ابن كتاب در باره مانی و مانويان چنین است :

ص ٩٢ ( در مقاله الاولى - الباب الحادي عشر - في الجماعات التي بسبب  
كيس السنين القمرية ) [ در نسخه عكس دانشكده ادبيات طهران : « تكيس » ( بجای :  
« بسبب كيس » ) ] .

وانا الهند فيكردون الشهر الذي فيه يتم حساب كبيتهم ويثونها آدماسه [ كتاب الهند  
للمير وني ص ٢١٢ - ج : آدماسه ] وعلمتهم يثون سننها ذات الثلاثة عشر شهرا آدماسه [ كتاب  
الهند للمير وني ص ٢١٢ و ٢١٤ - ج : آدماسه ] اي ذات الشهر المطروح ، والذي عرفناه من الأمم  
يستعملون هذا النوع من الكيبة هم أهل الصين و الانراة الشرقية من قبا و يغز [ ج ، ب ،  
يفز ] و التبت الأدنى و الغزن و أصحاب ماني المعروفون مندمع بالديناورية و الحرانية  
[ ب ، الحرانيين ] الملقبين بالصائبة و يشاركهم التعاري في حساب صومهم . . .

بقية حاشيه در صفحه بعد است

## کتاب

کتاب الکامل تألیف أبی العباس محمد بن یزید المبرد . طبع

۳۴۳

لیپزیک ، سنة ۱۸۶۴-۱۸۸۲ م . ( ج ۱ ص ۲۴۴ ) .

کتاب البتوار یخ تألیف یحیی بن عبد اللطیف حسینی

قزوینی ( ظاهرأ متوفی در نیمه دوم قرن دهم هجری ) ، طبع طهران ،

اسفند ماه سنة ۱۳۱۴ ه . ش . ( ۱ ) .

بجای حاشیه صفحه قبل ( لا ) .

ص ۱۶۰ ( در « المقالة الثانية » در جدول « ملوك الروم القیاصرة و تفسیر

من الافرنجة كما قيل شق عنه » ) .

آن قسمت از جدول که مربوط به اورفلینوس میباشد چنین است :

اورفلینوس ه	ملک به صافقه ، وفی
و	أبناؤه اشهر مانی
	بالمشرق .

ص ۲۶۹ ( در المقالة الثانية . الباب الثاني عشر ، فیما لغيرهم [ ضمیر هم ] راجع

است به « الفرس » که در باب یازدهم مذکور میباشد [ من أمثاله ] ای : الأعباد والایام المشهورة [ وان لم يتحقق أشكاله ]

و المجوس ماوراءالنهر من السغد و خوارزم ایام فی شهودهم و اعیاد و أسواق . و

كذلك الممانویة و المترك و الصين . لكنها لما لم يتحقق بحيث يمكن ایرادها عرضت عنها . . .

( ۱ ) این کتاب . چنانکه در مقدمه آن آمده است . بدستور ابو الفتح بهرام میرزا الحسینی

الصفوی . تألیف شده و وقایع تاریخی تا سنة ۹۴۸ ه . ق . در آن ضبط گردیده . مطالب منقوله

در ذیل . در باره مانی و مانویت . با اختلاف بسیار اندکی در جزئیات عبارت . با مطالب نظام

التواریخ ، تألیف یضاوی . که در ص ۵۱۹ همین کتاب ذکر آن گذشت . تقریباً یکی است

بطوریکه میشود گفته زالف البتوار یخ . عبارات نظام التواریخ را در کتاب خود نقل کرده

است . مطالب لب التواریخ درباره مانی و مانویت که در صفحه ۴۸ - ۴۹ آن مندرج است

چنین میباشد .

بهرام بن هرمز چون بعد از پدر پادشاه شد شیعه مانی را معزز و مکرم داشت و

بخودشان نزدیک کرد تا مانی بر وی اعتماد کرد و بیش وی حاضر شد بهرام وی را تغایم کرد تا

اتباع او را چنه بدست آورد آنکاء حکما راجع کرد تا با مانی بحث کردند و مزمنش گردانیدند و کفر

او بین شد و نوبه بر او و آتش عرض کردند قبول نکرد بهرام بفرمود تا پوستش بیرون کنند و آله

در آن کنند و بیاویختند و نایان را بفرمود تا مانویان را هلاک کردند و از ایشان هر که دعوت کرده

بود بفرمود تا در زندان محبوس داشتند و مذهب وی از این سبب بر طرف شد و گویند اثر او در چین

مانده است . . . .

## فج

- کتاب لغت فرس ، تألیف أسدی طوسی ، طبع طهران ، سنة ۱۳۱۵ م . ش . ۱ . (س ۶ و ۲۵۱ و ۲۶۱) .  
**۴۸۸ - ۴۸۷**
- کتاب اللمع فی التصوف ، تألیف أبی نصر عبد الله بن علی السراج الطوسی ، طبع لیکن ، سنة ۱۹۹۱ م . (س ۴۳۱ - ۴۳۲) .  
**۴۴۲**
- کتاب مثالب العرب ، تألیف ابن الکلبی ، (۱) .  
 کتاب المجتبی ، تألیف ابن درید ، طبع حیدرآباد دکن ، سنة ۱۳۲۲ م . ق . ۱ . (س ۳۵) .  
**۴۴۹ - ۴۴۸**
- کتاب المحبر ، تألیف محمد بن حبیب البغدادی ، طبع حیدرآباد دکن ، سنة ۱۳۶۱ م . ق . ۱ . (س ۱۶۱) .  
**۴۴۷**
- کتاب المخصص ، تألیف ابن سیده ، طبع مصر ، سنة ۱۳۱۶ .  
**۴۷۹**
- کتاب مع الکمال الممالک ، تألیف اصطخری ، طبع لیکن ، سنة ۱۹۲۷ م . (س ۹۳) .  
**۴۵۵**
- الکتاب المسمى بالمحاسن والاضداد ، المنسوب الى الجاحظ ، طبع لیکن ، سنة ۱۸۹۸ م . (س ۳۰۰ - ۳۰۱) .  
**۴۴۹**
- کتاب المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر الرافعی ، تألیف أحمد بن محمد بن علی المقرئ الفیومی ، طبع بولاق مصر ، سنة ۱۹۰۹ - ۱۹۱۰ م . | ج ۱ ص ۳۹۲ ( مادة «زندقی» ) | .  
**۴۰۸**
- کتاب المغرب فی ترتیب المعرب ، تألیف مطرزی ، طبع حیدرآباد دکن ، سنة ۱۳۲۸ م . ق . ۱ . (ج ۱ ص ۲۳۵) .  
**۴۰۱**
- (۱) در التذکرة التیموریة ، که ذکر آن گذشت ، (س ۲۱۶) تعریف ابن کتاب آمده است و فهرست آن در صفحه ۲۱۷ - ۲۱۸ کتب مزبور مندرج میباشد . یکی از أبواب کتاب مثالب العرب ، بنا بر فهرست مذکور چنین است :  
 « باب فیمن کانت المجوسية و النصرانية و اليهودية و الزندقة ، ( کذا ) لعل السائط ، « وینه » .

- كتاب مقالات الاسلاميين ، و اختلاف المصلين ، تأليف  
أشعري ، طبع استنبول ، سنة ١٩٢٩ - ١٩٣٠ م . ( ج ٢ ص ٣٠٨  
و ٣٢٧ و ٣٣٢ و ٣٣٦ و ٣٣٧ - ٣٣٨ و ٣٤٩ و ٤٨٥ ) .  
١٢٢ - ١٢١
- كتاب مقدمة الادب ، تأليف زمخشري ، طبع لسيا ، سنة  
١٨٤٣ م . ( ص ٥١ ، ص ٧٠ ، ص ٢٨٤ ، ص ٧ ) .  
٥٠٠
- كتاب الملل والنحل ، تأليف شهرستاني ، طبع ليبزيك ، سنة  
١٩٢٣ م . ( ج ١ ص ١٨٥ و ١٨٨ - ١٨٩ و ١٩٣ - ١٩٥ و ١٩٦ ) .  
٢٤٥ - ٢٤٠
- كتلت المنية والامل في شرح الملل والنحل ، تأليف أحمد بن  
يحيى بن المرفضي ، ( بنقل از كتاب هاني تأليف كملر ) .  
٢٠١ - ٢٩٩
- كتاب المواعظ والاعتبار ، في ذكر الخطط والآثار ، تأليف  
مقرئ ، طبع مصر سنة ١٣٢٤ - ١٣٢٦ هـ . ق . ( ج ٢ ص ١٧ و ج ٤  
ص ١٦٢ و ١٦٣ و ١٦٧ - ١٦٨ و ١٦٩ ) .  
٢٠٥ - ٢٠٤
- كتاب الثبوات ، تأليف ابن تيمية ، طبع مصر ، سنة ١٣٤٦ هـ . ق .  
( ص ٨٩ و ١٣٢ ) .  
٢٠٦ - ٢٠٥
- كتاب نخبة الدهر في عجائب البر والبحر ، تأليف دمشقي ،  
طبع ليبزيك ، سنة ١٩٢٣ م . ( ص ١٤ - ١٥ و ٢٠٠ و ٢٠٥ ) .  
٢٧٣ - ٢٧٢
- كتاب النقض معروف ، بعض مثالب الثواصب في نقض بعض  
فضائح الروافض ، از تصانيف حدود ٥٦٠ هجري قمری ، تصنيف  
نصير الدين أبي الرشيد عبد الجليل بن أبي الحسين بن أبي الفضل  
القزويني الرازي ، طبع طهرات ، سنة ١٣٣١ هـ . ش . ( ص ٢ و  
١٧٩ و ٤٧٠ ) .
- كتاب نهاية الاقدام في علم الكلام ، تصنيف شهرستاني ، طبع  
لندن ، سنة ١٩٣٤ م . ( ص ٩٠ - ٩٢ و ٢٦٣ و ٢٦٥ و ٢٦٧ و ٣٧١ و ٤١٠ ) .  
٢٩٧ - ٢٩٥
- الكتاب الوافي ، في شرح الكافي ، رجوع كنيد بالوافي ....  
كتاب الوزراء والكتاب ، تصنيف جهشياري ، طبع قاهرة ،  
سنة ١٩٣٨ م . بتحقيق مصطفى السقا .... ( ص ١٥٦ ) .  
١٢٧

كشف اصطلاحات الفنون ، تأليف محمد علي بن علي التهانوي ،

مجلد اول ، طبع استنبول ، سنة ۱۳۱۷-۱۳۱۸ م . ق . ۱۰ ( س ۱۹۸ -

۴۷۵ - ۴۷۴

۱۹۹ و ۶۸۱ - ۶۸۲ و ۹۲۷ ) .

۵۴۲ - ۵۴۱ د

كشف الفنون عن أسامي الكتب والفنون ، تأليف حاجي

خليفة طبع ليزيك ، سنة ۱۸۳۵ - ۱۸۵۸ م . ( ج ۱ س ۲۴۴ و ج ۳

۳۱۷

س ۱۴۸ ) .

كشف المحجوب تأليف أبي الحسن علي بن عثمان بن أبي علي

الجلال الهجویری الغزنوی ، طبع لينكرا د ، سنة ۱۹۳۶ م .

۴۹۴

( س ۵۳۱ ) .

كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد ، تأليف علامه حلي ،

۴۶۶ ح

طبع صيدا ، سنة ۱۳۵۳ م . ق . ۱۰ ( ۱۷۴ و ۱۹۱ - ۱۹۲ و ۲۰۵ ) .

كمامة الزمرو في فريدة الدهر ، تأليف ابن بدرون ، طبع مصر ،

۴۵۹ - ۴۶۰

سنة ۱۳۴۰ م . ق . ۱۰ ( ۳۶ - ۳۸ ) .

کتاب شماری در ایران قدیم ، تأليف علامه محقق آقاي

سيد حسن قمي زاده ، طبع طهران سنة ۱۳۱۶ م . ش . ۱۰ ( س ۴ و ۳۰ و

۲۱۳ - ۲۱۷ و ۲۱۹ و ۲۳۶ و ۲۴۱ و ۲۵۴ و ۳۶۰ ) .

اللباب في تهذيب الانساب ، تأليف ابن الاثير [ عز الدين ] ،

۴۶۵

طبع مصر ، سنة ۱۳۵۷ م . ق . ۱۰ ( ج ۱ س ۵۱۱ ) .

لب التواريخ ، رجوع شود بكتاب لب التواريخ . . . .

لسان العرب ، تأليف ابن منظور ، طبع مصر ، سنة ۱۲۹۹ -

۴۰۴

۱۳۰۸ م . ق . ۱۰ ( ج ۱۲ س ۱۲ ) .

لسان الميزان ، تأليف ابن حجر العسقلاني ، طبع حيدر آباد دکن

سنة ۱۳۲۹ - ۱۳۳۱ م . ق . ۱۰ ( ج ۲ س ۱۵ - ۱۶ و ۳۲۱ و ۳۴۷ و ۳۴۹

و ۳۵۲ و ۳۵۳ ج ۳ ص ۱۷۲ - ۱۷۴ ج ۴ ص ۵۱ - ۵۲ و ج ۶

ص ۵۱ - ۵۲ . ۴۲۰ - ۴۲۳

مجمع البحرین و مطلع الیرین تألیف طریحی (فخرالدین)

طبع طهران ، سنه ۱۲۶۳ هـ . ق . ۱ . (ص ۴۴۹ - در ماده « زندق ») . ۴۲۸ - ۴۲۹

مجمع الفرس ، تألیف سروری . این کتاب بفرهنگ

سروری نیز معروف است و در سنه ۱۰۰۸ هـ . ق . ۱ . بنام شاه عباس

صفوی ، تألیف شده برای اطلاع از این کتاب و مؤلف آن بفهرست

کتابخانه : مدرسه عالی سیهسالار ، تألیف ابن یوسف ، ج ۲ ص ۲۱۹ -

۲۲۳ رجوع کنید . کلمات : ارثک و ارغک و انگلیون و مانی و

نفوشا در این کتاب دیده شود .

مجموع التاریخ | شاید مجمل التواریخ | ، ظاهراً تألیف

محمد کاظم مروزی ، از معاصران نادر شاه افشار است . این کتاب

فهرست گونه شامل تاریخ سلسله‌های سلاطین ایران از زمان پشدادیان

تا زمان مؤلف میباشد ، نسخه خطی دانشمند محترم آقای سعید نفیسی .

این نسخه اول و آخر و عنوان ندارد و عنوان مجمل التاریخ در اول هر

سلسله ذکر گردیده (۱) .

مجموع التواریخ و القصص ، طبع طهران ، سنه ۱۳۱۸ هـ . ش .

۴۹۹ (ص ۱۵ و ۶۵ و ۹۴ - ۹۵) .

(۱) در این کتاب ، در قسمت ساسانیان ، در شرح احوال بهرام بن هرمز ، درباره مانی چنین آمده است ،

چون بعد از پدر پادشاه شد تبعه مانی را معز و مکرم داشته بعدی که مانی با و مضش شده مکر و نژد او حاضر شده و در وقت آمدن بهرام او را تعظیم می نمود تا نامی آتیای او را بدست آورده حکما را جمع کرده و با مانی بحث کردند و مانی ملزم شده کفر او ظاهر کردند توبه بر او و نیجه او عرض کردند قبول نکرده فرمود او را پوست کندند و آویختند .

و در قسمت « ذکر خلفای بنی امیه و بنی عباس » در شرح احوال ولید بن یزید بن عبد الملك بن مروان چنین آمده است ،

« و طریقه زنادقه داشت » .

## ل

- المحاسن والمساوي تأليف إبراهيم بن محمد البيهقي طبع مصر  
سنة ١٣٢٥ هـ . ق . ٠ (ج ٢ من ١٦١ و ١٦٩) .  
٤٤١
- محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبالغاء ، تأليف راغب  
طبع مصر ، سنة ١٣٢٦ هـ . ق . ٠ (ج ٢ من ١٨٢ و ١٨٣ - ١٨٤) .  
٤٩٠ - ٤٩١
- المختار من صحاح اللغة ، تأليف محمد بن أبي بكر رازي ، طبع  
مصر ، سنة ١٩٣٤ م . ٠ (من ٢٢٠ - مادة ز ن ل د ق ) .  
٤٦٩ ح
- المختار من كتاب الرد على النصاري ، تصنيف جاحظ ، طبع  
مصر ، سنة ١٩٢٦ م . ٠ (من ١٦ و ٢٠) .  
٩٩ - ١٠٠
- مختصر الصواعق المرساة على الجهمية و المعطلة ، تأليف  
ابن قيم الجوزية ، طبع مكة ، سنة ١٣٤٨ هـ . ق . ٠ (ج ١ من ٩٤ و ١٢٢  
و ١٩٢ و ٢٢٦ و ج ٢ من ٢٠٣ - ٢٠٤ و ٢٥٠ و ٤١٠ و ٤١٤) .  
٤٦٠ - ٤٦٢
- المختصر في أخبار البشر ، تأليف أبو الفداء ، طبع قسطنطينية ،  
سنة ١٢٨٦ هـ . ق . ٠ (ج ١ من ٥٠ و ٥٤ و ج ٢ من ١٠ و ١١)  
٢٧٤ - ٢٧٥
- مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول (شرح الكافي)  
تأليف مجلسي (محمد باقر) طبع طهران ، سنة ١٣٢١ هـ . ق . ٠  
٤٢١
- (ج ١ من ٤٧ و ٤٨ - ٥١) .  
مروج الذهب ، تأليف مسعودي ، طبع باريس ، سنة ١٨٦١ -  
١٨٧٧ م . ٠ (ج ١ من ٢٠٠ و ٢٨٨ و ٢٩٨ - ٣٠١ و ج ٢ من ١٦٧ - ١٦٨  
و ج ٣ من ٤٣٥ - ٤٣٦ و ج ٦ من ٣٨٥ - ٣٨٦ و ج ٧ من ١٢ - ١٦  
و ج ٨ من ٢٩٢ - ٢٩٣) .  
١٢٨ - ١٣٢
- المزهر في علوم اللغة ، تأليف جلال الدين عبد الرحمن  
السيوطي ، طبع مصر ، سنة ١٣٦٨ هـ . ق . ٠ (ج ١ من ٢٧٨ - ٢٧٩) .  
٤٢٤
- الم . تجاد من فعلات الأجواد ، تأليف أبو عبيد محسن بن علي  
توخني ، طبع دمشق ، سنة ١٩٤٦ م . ٠ = ١٣٦٥ هـ . ق . ٠ (من ٤٣  
و ٥٣ - ٥٤) .  
٣٦٧ - ٣٦٨



## لح

- المسند ، تصنيف أحمد بن حنبل الشيباني المروزي ، طبع  
مصر ، سنة ١٣١٣ هـ . ق . ١٠ ( ج ١ ص ٢٨٢ وج ٢ ص ١٠٨ و ١٣٦ -  
١٣٧ ) .  
٤٣٥ - ٤٣٤
- مصباح الظلمة و ايضاح الخلة ، تأليف أبو البركات معروف  
بابن كبير ، طبع باريس ، سنة ١٩٢٨ م . ١٠ ( ص ١١٢ - ١١٣ ) .  
٤٣٧ - ٤٣٦
- المعارف ، تأليف ابن قتيبة ، طبع مصر ، سنة ١٣٥٣ هـ . ق .  
( ص ٢٦٦ ) .  
١٠٢
- معاهد التمييز على شواهد التلخيص تأليف عبدالرحيم  
ابن عبدالرحمن بن أحمد العباسي ، طبع مصر ، سنة ١٢٧٤ هـ . ق . ١٠  
( ص ٧١ و ١٣٣ و ١٣٥ - ١٣٦ ) .  
٤٣٦ - ٤٣٥
- معجم البلدان ، تأليف ياقوت حموي ، طبع لبيروت ، سنة  
١٨٦٦ - ١٨٧٣ م . ١٠ ( ج ١ ص ٨٤٠ ) .  
٢٦٢
- معجم الشعراء ، تأليف مرزباني ، طبع القاهرة ، سنة ١٣٥٤ هـ . ق . ١٠  
( ص ٤٨٠ ) .  
٤٣٣
- المعرب من كلام الاعجمي على حروف المعجم ، تأليف  
جوابلي ، طبع مصر ، سنة ١٣٦١ هـ . ق . ١٠ ( ص ١٦٦ - ١٦٧ ) .  
٣٩٤
- ✽ معيار جمالي ( ربع چهارم از . . ) ، ابن كتاب بنام " لغت  
شمس فخری " نیز معروف است ، تأليف شمس الدين محمد فخری  
اصفهانى ، در سنة ٧٣٥ هـ . ق . ١٠ طبع قازان ، سنة ١٣٠٣ هـ . ق .  
( = ١٨٨٧ م . ) ، [ ص ٧ ( نفوسا ) و ٧٨ ( ارتقا ) ] .
- مفاتيح العلوم تأليف خوارزمي ، طبع لندن ، سنة ١٨٩٥ م .  
( ص ٣٧ - ٣٨ و ٤٠ ) .  
١٨٠ - ١٧٩
- ✽ مفاتيح الغيب ، که آنرا تفسیر کبیر نیز گویند ، تأليف امام  
فخرالدين رانى ( ٥٤٣ یا ٥٤٤ - ٦٠٦ هـ . ق . ١٠ ) ، طبع استانبول ،

سنة ۱۳۰۸ هـ . ق . در هفت مجلد ، (۱) .

مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين ، رجوع كنيد  
بكتاب مقالات الاسلاميين . . . .

الملل والتحل ، رجوع كنيد بكتاب الملل والتحل . . .

المنتخب الجليل من تهجيل من حرف الانجيل ، تأليف

الشيخ أبو الفضل السعدي المالكي ، طبع لندن ، سنة ۱۸۹۰ م .

(س ۲۰۲ - ۲۰۳) .

۳۱۶

منتخب اللغات ، تأليف عبدالرشيد توي ، سابق الذكر ، مؤلف

فرهنگ رشیدی ، طبع هند ، سنة ۱۲۲۳ هـ . ق . [ = ۱۸۰۸ م . ]

دو كلمة : « زندقه » (س ۳۵۷ - ۳۵۸) و « زنديق » (س ۳۶۶) ديده شود .

المنتظم في تاريخ الملوك والامم ، تأليف جمال الدين

أبي الفرج عبدالرحمن بن علي بن محمد بن علي ابن الجوزي ،

طبع حيدرآباد دكن ، سنة ۱۳۵۷ - ۱۳۵۹ هـ . ق . (ج ۶ ص ۱۷۵) .

۴۵۷

منتهى الارب في لغات العرب ، كه ترجمه ايست از قاموس

با اضافات بسيار از كتابهاي لغت معتبر ديگر ، و شايد قسمتي از

تاج العروس ، ترجمه و تأليف عبدالرحيم صفى پوري ، بامر يوسف

اوزلي ، مدرس مدرسة فورت وليم ، و در سنة ۱۲۵۷ هـ . ق . در

كلكته ، از تأليف آن فراغت يافته است ، طبع طهران ، سنة ۱۲۹۶ -

۱۲۹۸ هـ . ق . [ ج ۱ ص ۵۱۸ (مادة وزن دق) ، و ج ۲ ص ۱۲۱۰

(مادة دم ن و) ] .

منهاج اليقين ، شرح أدب الدنيا والدين [ تصنيف ماوردي

(۱) در اين تفسير درباره ثويان و زنديق چنين آمده است ،

ج ۱ ص ۳۳۱ ،

لكن التوبة يقتضون إلهين أحدهما حكيم بفعل الغير والثاني سفيه بفعل الشر .

ج ۲ ص ۴۲۳ ،

المسألة الرابعة ، اختلفوا في أن توبة الزنديق هل تقبل أم لا .

نظریة الانسان الکامل عند المسلمین ، صدرها و تصویرها

الشعری ، تألیف ه . ه . شیدر . ترجمه عبدالرحمن بدوی ، اصل این رساله خطابهای است که در نوامبر ۱۹۲۴ م . در برلین ایراد گردیده ، و ذکر آن در ضمن مراجع غربی گذشت ، چون فعلا این ترجمه در زمره متون عربی محسوب میشود در اینجا نیز ذکر میگردد . ترجمه مزبور در ضمن " الانسان الکامل فی الاسلام " تألیف عبدالرحمن بدوی ( ص ۱ - ۷۸ ) ، در سنه ۱۹۵۰ م . در مصر منتشر شده . ( ص : ۲۴ و ۲۵ و ۲۷ و ۴۲ و ۷۱ و ۷۵ ) .

نظم الجوهر ، تألیف ابن بطریق ، طبع بیروت ، سنه ۱۹۰۵ .

۱۹۰۹ م . ( ص ۱۱۱ و ۱۴۶ - ۱۴۹ ) . ۱۳۶ - ۱۳۳

فنائس القون فی عرائس العیون ، تألیف محمد بن

محمود آملی ، ( از دانشمندان قرن هفتم و هشتم هجری ) . این کتاب بنام ابواسحق بن محمود شاه ، که ظاهراً همان شاه شیخ ابواسحق مدوح خواجه حافظ و مقتول در ۲۱ جمادی الاولی سنه ۷۵۸ ه . ق . است ، تألیف شده . طبع طوران ، سنه ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ ه . ق . ( ۱ ) .

( ۱ ) معالیه این کتاب درباره مانی و مانویان چنین است :

ص ۲۷۹ [ دره قسم اول درعنوه اواخر - مقاله چهارم در علم معاومه - در قسمت تاریخ ساسانیان ( در شرح احوال بهرام بن هریر ) ] .

و چون پادشاه شد مانی را با اتباع طلب داشت و ترجیب او کرد و بخود نزدیک گردانید و تمامت اصحاب مانی را که در اطراف بودند جمع کرد و عشاء را حاضر گردانید تا با مانی بحث کردند چون مانی منزله شد توبه بر وی عرش کرد او را با نمود . بفرمود تاییدش باز کردند و بتکالی هرچه تمامر او را با اصحاب او هلاک کردند و گویند هنوز در چین طریقه مانئی مانده است . ص ۳۰۱ [ در قسم اول درعنوه اواخر - مقاله چهارم در علم معاومه - دره فن چهارم از علوم معنوی - هم مقالات ( در متن - مقالات - است و در حاشیه مقالات - نوشته شده ) اهل عالم . . . ] .

مانویه ( ضمه ا - مانویه ) اصحاب مانی بن قاین ( کنذا ) نقش که در زمان شاپور بن اردشیر ظاهر شد بعد از عیسی ( ع ) و او بنیوت عیسی ( ع ) قائل بود اما انکار نبوت موسی کرد و ایشان نور و طاعت را قدیم خوانند .

## مب

نهاية الارب في فنون الادب ، تأليف شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب النويري ، مطبع مصر ، سنة ١٩٢٣ - ١٩٤٩ م . ( ج ١٥ )  
 ( ١٦٨ - ١٦٩ و ١٩١ ) .

٢٧٦ - ٢٧٥

الوافي - ، في شرح الكافي ، تأليف هـ لا محسن فيض ، در  
 سنة ١٠٦٨ هـ . ق . ، طبع طهران سنة ١٣٢٤ هـ . ق . ، ( ٦٩ ) از  
 قسمت کتاب العقل والعلم والتوحيد ) در شرح ، کان زندیق به مصر  
 . . . . . مطالبی شبیه مطالب هر آة العقول ، که منقل از کتاب مزبور  
 در ص ٤٣١ این کتاب مندرج است ، مذکور میباشد ، و همچنین آمدن  
 زندیق مصری و ابن ابی العوجاء نزد حضرت صادق و مناظره آن دو  
 با آن حضرت در ص ٧١ - ٧٤ نیز ذکر گردیده ( ١ ) .

الوافي بالوفيات ، تأليف صلاح الدين أبو الصفا خليل بن أبيك

الصفلي ، نسخة خطی آقای حکمت آل آقا ، ( در شرح احوال مهدي ) . ٤٠٧

الورقة تأليف أبي عبدالله ، محمد بن داود الجراح ، طبع  
 مصر سنة ١٩٥٣ م . ( ص ٥٩ ) .

أبو العلاء معري ، در رسالة الغفران ، ( طبع سنة ١٩٥٠ م . )  
 ص ٣٦٦ و ٥ و ٦ ، که منقل از کتاب مزبور در ص ٢٢٣ ، ص ٧ و ٨  
 این کتاب نیز مذکور است ) گوید : ، و ذکر صاحب کتاب الورقة  
 جماعة من الشعراء في طبقة أبي نواس ومن قبله ووصفهم بالزندقة .

( ١ ) در کتاب الصافي ، شرح الكافي ، تأليف هـ لا خليل قزويني ( متوفی در سنة

١٠٨٩ هـ . ق . ) که بربان فارسی است ، نیز مطالبی شبیه مطالب هر آة العقول و مطالب الوافي  
 مندرج است [ طبع هند ، سنة ١٨٩٠ م . ( = ١٣٠٧ هـ . ق . ) ( ص ٦٦ - ١٧ ) از قسمت کتاب  
 التوحيد ) ] .

قصه آمدن زندیق مصری و ابن ابی العوجاء و عبدالله دیصانی نزد حضرت صادق ، و  
 مناظره آنها با آن حضرت ، در خود کتاب الكافي ( در قسمت أصول کافي ) که تأليف محمد بن  
 یعقوب کلینی ( متوفی در سنة ٣٢٧ یا ٣٢٩ هـ . ق . ) است ، در ص ٣٦ - ٣٩ ، از طبع قزوین ،  
 سنة ١٣١١ هـ . ق . ( در قسمت کتاب التوحيد باب حدوث العالم و اثبات المحدث ) مندرج است .

مصنحة و ناسخة این طبع از رسالة الغفران در حاشیه شماره ۲ ص ۳۶۶ گوید این کتاب الورقة تألیف محمد بن داود بن الجراح است . در طبع مذکور از الورقة ابونواس را ترجمه حالی مستقل نمی باشد و در ۹ موردی که نام ابونواس در این کتاب آمده است (صفحات : ۵ و ۱۰ و ۱۱ و ۴۰ و ۴۱ و ۵۸ و ۶۶ و ۱۰۰ و ۱۰۸) از زندقه او ذکر نشده . پس میتوان گفت که کتاب الورقة منظور ابوالعلاء از محمد بن داود الجراح نیست و با اینکه نسخه مطبوعه الورقة ناقص است . در این کتاب الورقة فقط در یکی از سه بیتی که ابوبکر بن ابی خیشه در نامه جاحظ انشاد کرده ( ص ۵۹ س ۱۲ ) ذکر زندقه آمده است که ارتباطی به ما نحن فيه دارد و این ابیات در معجم الشعراء ، تألیف مرتزبانى ، طبع سابق الذکر ، ص ۲۳۱ ، از قول جمانه نقل گردیده و ضامع کتاب در حاشیه صفحه مذکوره گوید : « فسی هاشم الأمل : هذه الأبیات نسبها المرتزبانى قبل لاحمد بن اسحاق الخارکى » . ابیات مزبور بقرار ذیل اند :

یافتی نفسه الى اا	کفر بالله نائقه
لک فی الفضل والثناء	سک والزهد سابقه
قدع الکفر جاب	یا دعی الزنادقه

الوزراء والکتاب رجوع کنید بکتاب الوزراء والکتاب ...  
وفیات الاعیان ، تألیف ابن خلکان ، طبع مصر سنة

## تکمله

طبع این رساله پس از چهار سال تمام شده بود که مقاله جدید استاد علامه هنینگ در مجله Asia Major (سلسله جدید مجلد سوم قسمت ۲ صفحات ۱۸۴ - ۲۱۲) متضمن طبع اصل و شرح قطعه چینی مانوی (Ms. Stein 3969) که حکم رساله ای دارد راجع " بعقاید و اسالیب تعلیمات مانی بودای نور " بوسیله لطف ایشان بدست من رسید. این مقاله را هالون (O. Haloun) چین شناس معروف متوفی و هنینگ باهم تحریر و تألیف کرده اند.

براین مقاله استاد هنینگ مطالب بسیار مهم و مفید راجع به مانی و عقاید او درج کرده. آنجمله راجع به تاریخ وفات مانی عقیده تازه ای اظهار نموده که با آنچه اینجانب در این وجیزه و در مقالات سابق خودم (بانگلیسی) در این باب بیان کرده ام اختلاف دارد. راجع به تاریخ وفات مانی در بیست سال گذشته عقاید و تحقیقات مختلفی به تحریر آمده و نخست شد در خود اینجانب با استناد به مضمون قطعات مانوی بزبان پارسی در صفحه ۱۶ قسمت سوم - Tur - Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch - von F. C. Andreas که هنینگ در سال ۱۹۳۴ مسیحی نشر نموده و در آن وفات مانی در روز دوشنبه چهارم شهریور روایت شده آنرا در ۱۴ فوریه سنه ۲۷۶ مسیحی گذاشته بودیم باین دلیل که در هیچ يك از سالهای ۲۷۳ - ۲۷۷ که سلطنت بهرام را در آن سالها ممکن بود فرض کرد جز سال ۲۷۶ چهارم شهریور دوشنبه نمی شود بعد ها که در زیور مانوی از کتب قبطی مانوی تاریخ وفات مانی پیدا شد که باز دوشنبه ولی چهارم ماه قبطی برمهات ثبت شده (که آن تاریخ مطابق روز آخر فوریه در سال ۲۷۶ و روز سه شنبه میشود) این مسأله مورد تردید شد و عاقبت این عقیده که اینجانب آنرا ابتدا پیشنهاد کردم قوت گرفت که دوشنبه چهارم يك ماهی بودن صحیح است ولی نه ماه ایرانی و نه ماه قبطی اصلی نبوده و فقط ترجمه با مسامحه از ماه اصلی است که ماه آدار بابلی بوده و لذا نظر بر آنکه از سالهای ۲۷۵ و

۲۷۶ و ۲۷۷ که می‌توان آنها را بتحقیق یا مسامحه سالهای آخر بهرام شمرده تنها روز چهارم ادار بابلی واقع در سال ۲۷۷ مسیحی دوشنبه بود اینجانب حکم بر آن کردم که همان سال سال وفات مانی بوده و قرائنی دیگر را نیز که کم و بیش مؤید این ادعا توانست شد بیان نمودم .

حالا استاد هنینگ باستناد قطعه ترکی دیباچه Türkisch Manichaica که فون لو کوک نشر کرده و در آن قطعه سال ۵۲۲ از وفات مانی سال خوک شمرده شده معتقد گردیده که سال وفات سنه ۲۷۴ مسیحی و روز دوشنبه دوم مارس و چهارم ادار بابلی است . علامه مشارالیه این نظر را بیشتر از آن جهت تأیید می‌کند که استنتاجات دیگر همه مبنی بر حدس و قیاس و حساب است و این عقیده ( سنه ۲۷۴ ) متکی بر سند کتبی قدیم است که تنها سندی در این باب است .

اینجانب که از همه بیشتر معترف به فضل و مقام شامخ علمی هنینگ که استاد من در زبان پهلوی نیز بود هتم باز از اظهار تردید در قبول این عقیده نمی‌توانم خودداری کنم بدلائیل ذیل :

عبارت کتاب الفهرست که هنینگ بران استناد می‌کند صریح در این نیست که تاریخ آمدن وحی دوم به مانی و مأموریت او با اظهار امر مطابق همان تاریخ جلوس رسمی و تاجگذاری شاپور بود که مانی در آن روز پیش اورفته است بلکه ظن قوی بر آن است که مانی دعوی خود را اعلان نموده و در سه سالی مشغول دعوت و تبلیغ و مسافرت بمشرق و جنوب تاخراسان و سند و غیره بوده و در آن مملکت اخیر خبر وفات اردشیر و جلوس شاپور را شنیده و به طیفون برگشته و توسط فیروز برادر شاپور بآن پادشاه راه یافته و روز تاجگذاری که ( علی المعمول ) در روز اول سال بابلی واقع شده به حضور شاپور آمده و قوت قلب اعلان رسمی و علنی دین خود را پیدا کرده است و آن روز اول نisan واقع در سنه ۲۴۳ مسیحی بوده است. این مدعا بقرائنی چند مستند است : نخست آنکه سالهای تولد و وحی اول و وحی ثانی مانی را با استناد به قول ابن التمیم و بیرونی باید از این قرار بشماریم : تولد وی در سنه ۲۱۶ مسیحی و با احتمال قوی در ۱۴ آوریل آن سال ( ۸ نisan بابلی از سال ۵۲۷ سلوکی قمری ) بوده - در ۱۴

## ج

آوریل سنه ۲۲۸ بحساب رومی یادری اول آوریل آن سال بحساب سلوکی بابلی قدم به ۱۳ سالگی گذاشته یعنی ۱۲ سال از عمر را ا کمال نموده است .

وحی باو در ظرف سال سیزدهم عمر او آمده یعنی بعد از اول آوریل ۲۲۸ مسیحی و قبل از ۱۲ آوریل ۲۲۹ ( ۸ نisan ۵۳۹ - اول نisan ۵۴۰ سلوکی قمری ) . لکن چون این آمدن وحی باو بقول خودش ( بنقل بیرونی از کتاب شاپورکان ) پس از گذشتن دو سال از سلطنت اردشیر بوده ( یا در سال دوم سلطنت وی ) لذا آمدن این وحی یا بعد از ۲۶ سپتامبر سنه ۲۲۸ مسیحی میشود که دو سال از آغاز حساب رسمی مبدأ سلطنت آن پادشاه ( ۲۶ سپتامبر ۲۲۶ ) گذشته باشد و در آن وقت قریب ۱۲ سال و پنج ماه و نیم از عمر مانی گذشته بود و یابین ۲۶ سپتامبر ۲۲۷ و ۲۵ سپتامبر ۲۲۸ یعنی در ظرف سال دوم حساب رسمی سلطنت اردشیر بوده ولی بهر حال بعد از ۱۴ ( یا اول آوریل ) ۲۲۸ که مانی ۱۲ سال از عمر را کامل نموده بود . دو سال را از آغاز جلوس فعلی و حقیقی اردشیر نمیتوان گرفت که ظاهراً در آوریل سنه ۲۲۷ وقوع یافته چه آن مدت در آوریل ۲۲۹ منقضی میشود که مانی ۱۳ سال تمام یابیشتر داشته است در صورتیکه مقصود از « این ثلاث عشرة سنة » که بیرونی بآن عبارت آورده قطعاً کامل کردن ۱۳ سال نبوده است بلکه بودن در سال سیزدهم است . سال ۵۳۹ بابلی که بآن تصریح شده از ۲۵ مارس سنه ۲۲۸ تا ۱۲ آوریل ۲۲۹ مسیحی است . بهر حال آمدن وحی نظر بد آنکه کتاب الفهرست گوید « و قتیکه ۱۲ سال او تمام شد » و بیرونی گوید « و قتیکه او ۱۳ ساله بود » یا در سال سیزدهم عمر خود بود باید پس از ۲۵ مارس سال ۲۲۸ مسیحی ( یعنی اول آن سال سلوکی ) و بلکه حتی پس از اول آوریل ( ۸ نisan بابلی آن سال ) و شاید بین این تاریخ و اکتوبر یا نوامبر همان سال مثلاً بوده باشد که هم در سال سیزدهم مانی ولی نه در اواخر آن و هم در سوّمین سال رسمی سلطنت اردشیر ( که از ۲۶ سپتامبر ۲۲۸ شروع میشود ) ولی نه خیلی دور از اول سال بیفتند .

تأییداً وحی دوم به مانی پس از ا کمال ۲۴ سال از عمر آمده که مأمور دعوت شده و این ۲۴ سال در ۱۴ آوریل سنه ۲۴۰ ( بحساب رومی ) یا در ۱۹ آوریل آن سال ( بحساب سلوکی بابلی ) تمام میشود . در این زمان بظن خیلی قوی اردشیر هنوز



پادشاه بوده و شاپور جلوس نکرده بود.

اردشیر بر روایات قابل اعتماد تر ۱۴ سال و ۱۰ ماه سلطنت کرده (با ۱۴ سال و ۶ ماه بروایت ضعیف تر) و در آخرین مدت یا از سلطنت کناره گیری کرده و یا مرده است. و از این قرار:

(الف) اگر این مدت از ۲۷ سپتامبر سنه ۲۲۳ مسیحی یعنی مبدأ آن سال ایرانی که در ظرف آن وی اردوان را کشت (۲۸ آوریل ۲۲۴) حساب شود بحساب رومی (یولیانی) منتهی میشود به ۲۶ تموز (ژویه) ۲۳۸ (یا در صورت ۶ ماه اضافه برده سال فرض کردن به ۲۶ مارس ۲۳۸) و بحساب ایرانی به ۲۲ ژویه (یا ۲۲ مارس) ۲۳۸ (ب) اگر این مدت (۱۴ سال و ۱۰ ماه یا ۱۴ سال و ۶ ماه) از قتل اردوان

در ۲۸ آوریل ۲۲۴ حساب شود بحساب رومی منتهی میشود به ۲۷ فوریه ۲۳۹ (یا ۲۷ اکتوبر ۲۳۸) و بحساب ایرانی به ۲۴ فوریه ۲۳۹ (یا ۲۷ اکتوبر ۲۳۸). در هیچ يك از تواریخ فوق یعنی ژویه یا مارس ۳۲۸ و اکتوبر ۲۳۸ یا فوریه ۲۳۹ مانی ۲۴ ساله نشده بود زیرا که ۲۴ سال عمر اوتازم در آوریل ۲۴۰ کامل میشد.

(ج) اگر آن مدت از مبدأ حساب رسمی یعنی اولین روز سال اول (ایرانی) سلطنت اردشیر و شاهنشاهی او که بیرونی (بقل از شاپورگان) باین عنوان (شاهنشاهی) تصریح میکند (۲۶ سپتامبر ۲۲۶ مسیحی) حساب شود بحساب رومی منتهی میشود به ۲۵ ژویه ۲۴۱ (یا ۲۵ مارس همان سال) و بحساب ایرانی به ۲۲ ژویه (یا ۲۶ مارس) ۲۴۱ (د) اگر آن مدت (۱۴ سال و ۱۰ ماه یا ۶ ماه) از تاجگذاری فعلی اردشیر (با احتمال قوی در ۶ آوریل ۲۲۷) حساب شود بحساب رومی منتهی میشود به ۵ فوریه ۲۴۲ (یا ۵ اکتوبر ۲۴۱) و بحساب ایرانی به اول فوریه ۲۴۲ (یا ۱۳ اکتوبر ۲۴۱). در هیچ يك از تواریخ فوق (ج و د) یعنی مارس یا ژویه ۲۴۱ و نوامبر ۲۴۱ یا فوریه ۲۴۲ مانی ۲۵ ساله یا قریب بآن بوده است.

بنا بر این جلوس شاپور (یا انتضای سلطنت اردشیر) با هیچ يك از چهار حساب یعنی چهار فرض فوق (الف، ب، ج، د) یا ۱۲ آوریل سنه ۲۴۰ مسیحی که هنینگس فرض کرده مطابقت نمیدهد. چه در صورت اول (الف) آغاز سلطنت شاپور به ۲۶ ژویه ۲۳۸ و مبدأ سال اول رسمی سلطنت وی به ۲۳ سپتامبر ۲۳۷ می افتد و در

صورت دوم (ب) آغاز فعلی سلطنت وی بحساب رومی به ۲۷ فوریه ۲۳۹ و مبدأ سال اول رسمی سلطنت به ۲۳ سپتامبر ۲۳۸ می افتد و در صورت سوم (ج) ابتدای سلطنت مقارن ۲۶ ژویه ۲۴۱ و مبدأ رسمی سال اول ۲۲ سپتامبر ۲۴۰ میشود و در صورت چهارم (د) آغاز فعلی سلطنت پنجم (یا اول) فوریه ۲۴۲ و مبدأ رسمی سال اول ۲۶ سپتامبر ۲۴۱ می شود و اینهمه بر فرض مدت سلطنت ۱۴ سال و ۱۰ ماه است و اگر ۱۴ سال و ۶ ماه فرض شود همه تواریخ فوق به چهار ماه قبل می افتد و بحساب سالهای ایرانی فقط سه روز زودتر میشود.

اگر چه کتاب الفهرست آمدن وحی (مرتبه دوم) بمانی و نزول ملک وحی آور (نوم) در موقع اتمام ۲۴ سال از عمر وی و امرباو به خروج رابلافاصله باخبر خروج او در روز تاجگذاری متعاقب میسازد دلالت این بیان بر وقوع خروج مانی و اظهار امر و دعوت در ۲۴ سالگی و در روز تاجگذاری واضح نیست چه او لابد طبق همان فقره روایت مانی در همان اولین روز باریافتن به حضور شاپور دومفر از اتباع خود را همراه برده (سطر ۱۹ صفحه ۳۲۸) و این قرینه آنست که قبلاً دعوت کرده و اتباعی داشته است و خود ابن التیم از قول مانویان گوید (سطر ۲۶ و ۲۷ از همان صفحه) که مانی قبل از ملاقات با شاپور در بلاد مختلف جولان کرده (اگر چه مدت این جولان در نسخه چایی چهل سال ثبت شده شکی نیست که در عدد اشتباهی رخ داده و شاید ۲ یا چهار سال یا چهل ماه بوده است) و فیروز برادر شاپور را (ظاهراً در ضمن مسافرت خود شاید در خراسان و کوشان که فیروز والی آن نواحی بود) بدین خود دعوت کرده بود و فیروز او را « به شاپور رسانیده » و پس از آن در دنباله آن روایت در سطور ۲۷ - ۳۱ از همان صفحه بعنوان « قالت المتانیة » (یعنی بهمان عنوانی که خبر خروج او را روز تاجگذاری شاپور تحت آن نقل نموده و ظاهراً هر دو خبر از یک مأخذ اصلی مانوی قدیم است) مجدداً از رفتن او پیش شاپور و تقاضاهای چندی که از شاپور کرده و قبول شاپور تمام تقاضاهای مانی را سخن گفته و بلافاصله می گوید « مانسی [قبلاً] هند و چین و اهل خراسان را دعوت کرده و در هر ناحیه ای یکی از اصحاب خود را به نیابت گذاشته بود » و کان مانی دعا الهند والعین و اهل خراسان و خلف

فی کذل ناحیه صاحباً له . پس اولین ملاقات مانی با شاپور (ظاهر آ در روز تاجگذاری وی) چندی بعد از اظهار امر اولی و دعوت مردم (شاید بطور غیر علنی) و گردیدن جمعی باو در موطن او و ولایات مختلفه و مسافرتهاى او بوده است و نیز چنانکه از سیاق کلام منقول از خود مانی در کفالات یا برمی آید وی در زمان سلطنت اردشیر (شاید در سنه ۲۴۰ مسیحی) بفرس جنوب و شرق (سند و خراسان) مبادرت نموده و پس از شنیدن خبر مرگ اردشیر (شاید در سنه ۲۴۲ مسیحی) و انتقال سلطنت به شاپور عزیمت عودت کرده و بتفصیلی که در آن کتاب از قول مانی نقل شده از راه خلیج فارس به فارس و میشان و خوزستان و طیسفون برگشته است و البته پس از وصول به پایتخت ساسانی بوده که روز تاجگذاری رسمی شاپور (که ظاهر آ بواسطه اینکه مرگ اردشیر یا استعفای او بعد از اول نisan بابلی سال ۵۵۳ سلو کی قمری یعنی ۲۰ آوریل سنه ۲۴۲ مسیحی واقع شده بود تاجگذاری رسمی باؤل سال بابلی آینده یعنی اول نisan محول و معوق شده بوده است) در روز اول نisan سال ۵۵۴ سلو کی قمری مطابق با یکشنبه ۹ آوریل و ۱۹ حمل (روز شرف شمس) و شب جشن مهرگان بحضور پادشاه بار یافته است. قطعات این حکایات و مطالب در کتاب الفهرست غیر متوالی در مواضع مختلفه يك صفحه ولی از هم جدا افتاده درج شده است. هیننگ خود نیز از روایتی که بقول وی «قطعاً از محافل مانوی و محتملاً از خود مانی ناشی است» سخن می گوید مبنی بر اینکه مانی گویا سه سال قبل از اظهار امر خود (یعنی اعلان رسمی و علنی) و اجرای فرمان الهی (بوسیله ملک توم) صبر نموده و در مبادرت باین کار تأخیر نموده است (صفحه ۲۰۱ حاشیه ۳) و این روایت که هیننگ آنرا باور نکردنی می شمارد بالعکس بسیار صحیح و قابل اعتماد بنظر می آید. در تاریخ اسلام نیز قرائنی بر این است که پیغمبر اسلام بین اولین وحی و دعوت بسیار محدود وی و اعلان امر و دعوت عمومی سه سال تقریباً به تأمل و تأنی و دعوت نزدیکان و دوستان گذرانیده است. بیرونی در آتار الباقیه گوید (صفحه ۲۰۸) «امر مانی علی الاتصال در تزیاید [و انبساط] بود در ایام اردشیر و پس از او و شاپور و هرمز پسرش تا وقتی که به امین هرمز سلطنت رسید و مانی را جست تا پیدا کرد . . . .» و این قول اگر دلیلی بر

عدم صحت آن وجود نداشته باشد خود دلیل واضحی است بر اینکه در ۲۴ سالگی مانی ( یعنی بعد از ۱۹ آوریل سنه ۲۴۰ مسیحی که اول سال بیست و پنجم وی بحساب سلوکی قمری است ) و شاید هم تا اواخر بیست و پنج سالگی وی ( ۷ آوریل ۲۴۱ ) که اولین سال دعوت وی باشد ( ۸ نisan بابلی سال ۵۵۱ سلوکی قمری - ۸ نisan ۵۵۲ ) اردشیر هنوز سلطنت داشته و لذا اولاً مقارن بودن روز اعلان امر پس از ۲۴ ساله شدن یا در ظرف سال ۲۵ یا روز تاجگذاری شاپور ( که پس از انقضای سلطنت اردشیر بوده ) بی اساس میشود و ثانیاً این فقره دلیل آن میشود که اردشیر اقلأ در ۱۹ آوریل ۲۴۰ در سلطنت پایدار بوده است . هنینگ روز تاجگذاری شاپور را در همان روز اول سال بابلی ۵۵۱ سلوکی قمری فرض میکند یعنی ۱۲ آوریل ۲۴۰ مسیحی در صورتیکه در آن روز مانی نه بحساب سلوکی و نه بحساب یولیانی رومی هنوز ۲۴ ساله هم نشده بود و چنانکه خود هنینگ اشاره میکند بحساب اولی ۷ روز و بحساب دوم ۲ روز با کمال ۲۴ سال از عمر وی مانده بود . در واقع تفسیر این خبر که مانی پس از تمام کردن ۲۴ سال از عمر مبعوث شد باینکه وی در روز اول سالی که در ظرف آن ۲۴ - الممیشد ( سال ۵۵۱ بابلی سلوکی = ۱۲ آوریل ۲۴۰ - ۳۱ مارس ۲۴۱ مسیحی ) مأمور دعوت گردید نه در ظرف سال مستبعد است و اگر کتاب الفهرست برای موقع این وحی دوم می گوید « و قتیکه ۲۴ سال برای اوتمام شد » و این عبارت با اولین روز سالی که در ظرف آن وی ۲۴ ساله شده تفسیر شود لازم آید که عبارت دیگر آن کتاب در باب موقع اولین وحی گوید « و قتیکه ۱۲ سال برای اوتمام شد باز بروز اول سال ۵۳۹ سلوکی قمری تفسیر شود یعنی ۹ آوریل ۲۲۸ مسیحی یا ۸ نisan آن سال یعنی ۱۶ آوریل در صورتیکه آن تاریخ بقرائن دیگر و از آنجمله قول بیرونی که مانی « پسر ۱۳ سال بود » و قول خود مانی که دو سال از سلطنت اردشیر گذشته بود بعید است ( اگر چه غیر ممکن نیست ) .

با احتمال قوی در سال ۵۵۱ سلوکی ( ۱۲ آوریل ۲۴۰ - ۳۱ مارس ۲۴۱ مسیحی ) که سال بیست و پنجم مانی و با اصطلاح معروف و متداول ۲۴ سالگی وی بود ( البته با چند روز مساعه ) شاپور هنوز بسلطنت نرسیده بود و اردشیر هنوز پادشاه بود و

## ح

آغاز رسمی سال اول سلطنت او (بحساب معمول ساسانیان) که از مدتی و مخصوصاً از زمان نولد که باین طرف در ۲۲ سپتامبر سنه ۲۴۱ مسیحی مستقر و مقبول شده است (و البته بطریق اولی رسیدن شاپور به سلطنت و وفات یا استعفای اردشیر که باید در ظرف همان سال ایرانی که در آن تاریخ شروع شده و در ۲۱ سپتامبر ۱۴۲ خاتمه یافته وقوع یافته باشد) مدتی بعد از ۲۴ ساله شدن مانی بوده است (لا اقل ۶ ماه) و تاجگذاری رسمی او یک سال و ۶ ماه و ۱۳ (یا ۱۸) روز بعد از آن مبدأ رسمی . الیاس هم سال ۵۵۳ سلوکی مقدونی را (در کتاب نولد که با شتاب چاپی ۵۳۳) سال اول شاپور می شمارد که از اول اکتوبر (تشرین اول) ۲۴۱ مسیحی شروع میشود (سال سلوکی مقدونی همان سال «تاریخ اسکندر» یا سال یونانیان» است) و اگر چنانکه نولد که حدس میزند و صحیح تر بنظر می آید مراد از مدت سلطنت ۱۴ سال و ۱۰ ماه اردشیر مدت سلطنت فعلی او از تاریخ تاجگذاری او در ظرف سال ایرانی که از ۲۶ سپتامبر ۲۲۶ تا ۲۵ سپتامبر ۲۲۷ امتداد دارد بوده است نه از اول آن سال (که مبدأ حساب حساب رسمی سال اول اصطلاحی است) در آن صورت چنانکه وی گوید (ترجمه طبری صفحه ۴۱۲) انقضای آن مدت (۱۴ ماه و ۱۰ ماه) در ظرف سال ایرانی بعد یعنی بعد از ۲۲ سپتامبر سنه ۲۴۱ واقع شده است و چون آغاز فعلی سلطنت اردشیر با احتمال قوی در اول نیسان سال ۵۳۸ سلوکی بابلی = ۶ آوریل ۲۲۷ مسیحی بوده انتهای مدت سلطنت ۱۴ سال و ۱۰ ماهه او (بر فرض صحت حدس فوق) باید در ۴ فوریه (بحساب یولیانی) یا اول فوریه (بحساب ایرانی) سال ۲۴۲ مسیحی بوده باشد و حتی چون ممکنست این تاریخ موقع استعفای او از سلطنت و انتقال دادن ملک به پسرش بوده نه وفاتش لذا شاید شاپور تاجگذاری خود را بر عایت حیات پدر در اول نیسان بابلی آینده (۵۵۳ سلوکی قمری) = ۲۰ آوریل ۲۴۲ مسیحی یعنی دو ماه و نیم بعد قرار نداده بلکه باول نیسان سال بعد محول کرده باشد یعنی ۹ آوریل ۲۴۳ مسیحی و با آنکه اگر هم تاریخ اوائل فوریه ۲۴۲ واقعاً تاریخ وفات اردشیر بوده باشد ممکنست شاپور بعلت اشتغال بچنگ با گوردیان قیصر روم در بهار آن سال و دوری از پایتخت نتوانسته در ۲۰ آوریل آن سال تاجگذاری کند و بسال بعد مانده است. اگر چه بر حسب تحقیقات قابل اعتماد خود

گوردیان با اردوی خود ظاهرأ فقط در نیمه اول سال ۲۴۳ برداری تیمیستوس (که بهر حال قبل از اکتوبر ۲۴۳ مرده بود) بقتوحات در آسیا (پس از گرفتن شهر رهاه و فتح در جنگ حوالی رأس عین و شاهراه از رهاه به نصیبین و گرفتن این شهر اخیر و حاو تر رفتن تا حدود بین النهرین) پرداخته و حملات اوسوی جنوب تافرات بقصد رفتن از آن طریق تا طیفون بعد از مردن تیمیستوس بود معذک حرکت گوردیان بسوی مشرق در سال ۲۴۲ شروع شده بود و قبل از آخر آن سال با آسیا رسیده بود و قشون او حتماً حدود سوریه و بین النهرین و قلمرو ایران را تهدید میکرد.

جانشین شدن شاپور بار د شیر در اواخر سال ۲۴۱ یا در سال ۲۴۲ از بیانات تروسیموس هم واضح میشود که آنرا پس از آن موقع که گوردیان با دختر سردار سابق الذکر عروسی کرده و سلطنت و قدرت او خوب مستقر شده است میگذارد و آن در واقع بین پائیز سنه ۲۴۱ و تابستان سال ۲۴۲ میجی بوده (رجوع شود بمقاله اینجانب بعنوان «اوائل ساسانیان» در مجله مدرسه مطالعات شرقی و آفریقائی لندن مجلد ۱۱ قسمت اول سنه ۱۹۴۳ صفحه حاشیه ۱).

حساب آغاز اولین سال سلطنت شاپور (بحساب رسمی) از اول فروردین ماه واقع در سال ۲۴۱ میجی (۲۲ سپتامبر آن سال) و تاجگذاری رسمی او در ۸ آوریل سنه ۲۴۳ باروایات مختلف مدت سلطنت شاپور (مثلاً در طبری و غیره) یعنی ۳۰ سال (یا ۳۰ سال و ۱۵ روز) یا ۳۱ سال و ۶ ماه و ۱۹ روز (یا ۱۸ روز) نیز کاملاً تأیید میشود بلکه این اعداد دقیق دلیل بسیار قوی بصحت آن تواریخ میشود چه اگر وی ۳۰ سال بعد از تاجگذاری سلطنت کرده باشد مدت سلطنت او از آغاز اولین سال رسمی وی یعنی ۲۲ سپتامبر ۲۴۱ میجی تا آخر ۳۰ سال مزبور درست ۳۱ سال و ۶ ماه و ۱۹ روز میشود (که يك سال و ۶ ماه و ۱۹ روز اضافه همان مسافت زمانی بین ۲۲ سپتامبر ۲۴۱ (اول فروردین) و ۸ آوریل ۲۴۳ (۱۴ مهر یا اضافه حمسه مسترقه آخر مرداد) است و مطابقت کامل و دقیق باروایت طبری میدهد) رجوع شود بهمان مقاله «اوایل ساسانیان» مذکور در فوق صفحه ۲۴.

خبر شصت ساله بودن مانی در موقع وفات و شصت سال زندگی کردن او هم که

در چندین مأخذ مختلف و از آنجمله کتیبه مارال باشی (که هنینک در مجله ZDMG مجلد ۹۰ قسمت ۱ صفحه ۶ از آن نقل می کند) و کتیبه چینی موضوع بحث هنینک (صفحه ۱۹۱ سطر ۲۴ و صفحه ۱۹۵ سطر ۱۲) و مأخذ دیگر که خود هنینک در همین مقاله در صفحه ۱۹۹ حاشیه ۵ بآنها اشاره میکند مؤید عقیده وفات مانی در سنه ۲۷۷ مسیحی است (مانی در ۳۱ مارس از سال ۲۷۷ (۸ نisan) داخل سال ۶۱ سال زندگی خود بایستی بشود ولی در چهارم اذار (۲۶ فوریه همان سال) یا ۳۳ روز قبل از آن وفات کرد یعنی بحساب سال شمسی ۶۰ سال ۳۶۸ روز زندگی کرده (از ۱۴ آوریل سنه ۲۱۹ تا ۲۶ فوریه ۲۷۷) و عدد شصت که در همه جا واضح و صریح آمده قابل تحریف و تاویل به ۵۸ سالگی (که بحساب هنینک مدت عمر مانی میشود و در واقع ۵۲ روز هم کمتر یعنی ۵۷ سال و ۳۲۳ روز) ولو با ملاحظه بنظر نمی آید اگر چه هنینک این فرق عمده و فاحش در مدت عمر مانی را که بین ۶۰ سال روایات و کمتر از ۵۸ سال حدس او ظاهر میشود اشکال جزئی و اغماض پذیر می شمارد . اما معادله سال ۵۲۲ وفات مانی با سال خوک در کتیبه ترکی که هنینک آنرا سگانه و مهم ترین سند در باب تاریخ وفات مانی می شمارد و مستلزم فرض وفات در سال ۲۷۵ مسیحی میشود اگر چه نمی توان آنرا بکلی غیر قابل اعتنا پنداشت بنظر اینجانب در مقابل قرائن زیاد دیگر قوت کافی نمی تواند داشته باشد خصوصاً که سند متأخری است و اشتباه نویسندگان کتیبه های ترکی در تطبیق سالهای غیر ترکی با ترکی مستبعد است خصوصاً اگر مبنی و معمول جاری آن نویسندگان سالها و تواریخ سغدی یا ایرانی باغیر آنها (بجز چینی) بوده باشد ، نظیر این نوع اشتباه در قطعه تقویم مانوی نویفوری بزبان ترکی دیده میشود که در آنجا (شماره ۹ نوشته های او یفوری که رحمتی ترجمه و نشر کرده) سال یزدگیری ۳۵۸ را سال موش نامیده در صورتیکه سال گاو بوده و اواخر آن سال پلنگ می افتاد ( شاید هم مقصود سال ۳۵۷ یزد گردی بوده است ) . باین نکته اینجانب در ضمن تعلیقاتی که بمقاله هنینک در باب قطعات تقویم سغدی مانوی در مجله پادشاهی انگلیسی ۱۹۵۵ مسیحی شماره اکتوبر صفحه ۱۵۷ نوشته ام اشاره کرده ام و هم چنین ( بشمار حدس اینجانب در همان تعلیقات) ظاهراً سال ۹۸۵ مسیحی سال ۳۸۸ از وفات شاد اورمزد پیشوای معروف مانویان (اگر واقعاً

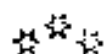
عدد مذکور در قطعه مورد بحث مربوط بآن تاریخ باشد) شمرده شده است در صورتیکه آن سال در واقع سال ۳۸۴ یا ۳۸۵ بوده است و اشتباهی بمقدار سه سال در آن رخ داده است. البته مربوط بودن آن ارقام بوفاات شاد اورمزد متوفی در سنه ۶۰۰ میلادی فقط احتمالی بیش نبوده و حدس هنینگ است و آنرا نمی توان قطعی شمرد.

حدس هنینگ راجع به هشت سال قبل بودن تاریخ اصلی سند چینی مانوی مغارة تون هوانگ معروف به قطعه پلبو که تاریخ تحریر و تألیف اصلی آنرا بجای ۷۳۱ - ۷۳۲ میلادی که تاریخ معلوم آنست در سال ۷۲۴ هیشمارد نیز فقط حدسی است که قرائنی هم بر حسب ظاهر موجه برای آن ترتیب داده شده ولی کاملاً اطمینان بخش بنظر نمی آید.

بنا بر آنچه راجع باغاز و پایان سلطنت اردشیر و شاپور بیان واستدلال شد این نتیجه حاصل میشود که بظن قوی شاپور در اوایل سال ۲۴۲ میلادی (معملاً در اوایل فوریه) بر اثر استعفا (یا وفات) پدر سلطنت رسیده و در ۹ آوریل ۲۴۳ (یکشنبه اول نیان بابلی سال ۵۵۴ سلوکی قمری) تاجگذاری کرده و در آوریل سنه ۲۷۳ (معملاً در اوایل آن ماه) وفات کرده و پسرش هرمز که جانشین او شد نیز در آوریل ۲۷۴ (معملاً ۱۱ آن ماه باقدری دیرتر) وفات نموده و بهرام اول برادر وی از همان روز پادشاه شده است و تا اواسط سال ۲۷۷ در قید حیات بوده (شاید تا اواخر ژویه آن سال) و در سال سوم سلطنت وی یعنی دو سال و ده ماه کسری یا قریب یازده ماه بعد از جلوس او مانی کشته شده است (۲۶ فوریه ۲۷۷) و البته قید سلطنت بهرام و آنهم پس از مدتی از سلطنت وی در تاریخ قتل مانی که به تلویح و گاهی تصریح در مآخذ دیده میشود نیز دخالت مهم در تعیین آن تاریخ دارد و بهمین جهت هنینگ مجبور شده است اول سلطنت بهرام را در اواسط سال ۲۷۱ و وفات او را در سپتامبر ۲۷۴ بگذارد تا وفات مانی که بزعم او در ۳ مارس سنه ۲۷۴ وقوع یافته در سال سوم سلطنت بهرام بیفتد و اگر بر طبق قرائن مذکوره در فوق وفات شاپور در سال ۲۷۳ مظنون گردد در آن صورت حتی جلوس بهرام بعد از تاریخ وفات مانی در پیشنهاد هنینگ واقع میشود. علاوه بر استنتاجات از تفسیر سند چینی هنینگ یعقوب دانشلین (Wilhelm Enslin)



در باب تاریخ تاجگذاری و وفات شاپور که در مقاله‌ای تحت عنوان *Zu den Kriegen des sassaniden Schapur 1* در ژوئیه ۱۹۴۷ مسیحی برای آگادمی علوم باویر شرح داده است. اتکاء نمودن آن شرح در عقیده هنینگ بی تأثیر نبوده است. در صورتیکه بیانات انسلین با وجود آنکه در قسمت مربوط به تاریخ روم قابل استفاده است بدینخانه در حساب تواریخ ایرانی مبنی به پیروی از عقاید بی اساس و غیر قابل قبول هینگس (*Martin z. Higgins*) در مقاله‌ی وی بعنوان *The Persian War of the emperor Maurice* بوده است که بیان موهوم بودن ترتیب پیشنهادی وی (هینگس) راجع سال و ماه ایرانی عهد ساسانیان از رشته این فصل (تکمله) خارج است.



ملاحظات فوق که نسبت به عقیده و تحقیقات جدید استاد هنینگ بعمل آمد البته نباید دلیل قاطعی بر رد مدعای ایشان تلقی شود و شخصاً با اعتقادی که مقام علمی و صفت تحقیق و تدقیق و احاطه ایشان دارم ادعائی بر صحت قطعی ملاحظات خود ندارم و بامکان اشتباه و قصور خود معترفم و امکان صحت عقیده استاد را منکر نیستم لکن اجازه فحوائی خود ایشان باینجانب باظهار نظر مرا جرأت عرضه کردن نکات فوق بمقاله ایشان داد و در نه اظهارات مشفق در مقابل متخصص جزعنوان تذکر نمی تواند داشته باشد.

قسمتی از مقاله هنینگ که راجع به کتب مانی است (صفحات ۲۰۴ - ۲۱۱) بسیار مفید و بعضی قسمتهای آن تا حدی تازه و نازکی دارد بشایر این شرح (بطور خلاصه) مانی هفت عدد کتاب بزرگ و عمده در زبان خودش (آرامی) و یک کتاب فارسی و یک مجموعه تصاویر (آلبوم) داشته که خود تألیف و تصویر کرده و بعلاوه کتب احادیث منسوب باو وجود داشته که شاگردان و اصحاب وی بانسبت باو و اقوال او مجموعه روایات منقول از وی ترتیب داده اند. هنینگ شرح کامل و دقیق و صحیح این کتب را داده که با حال از این قرار است:

- بسیاری (۱) انجیل بزرگ (انگلیون) = انگلیون  
(۲) کنز الحیات یا کنز الایحیاء (سمنیها) [حی]

سریانی (۳) مجموعه مراسلات یا منشورات (دیوان = دیبهان)

• (۴) سفر الاسرار = رازان

• (۵) فراقعاطیا (پراگماتیا) اسفار (رسائل علمی و منظم تاریخی)

• (۶) کپیکانیون (غرافیون کپیکاشون)

• (۷) ادعیه و اوراد = آفرین‌ها (آفرین سر) که علاوه بر دعا ۲ زبور هم

دارد [ يك دوره سرود هائی بود، كه بخود مانى منسوب است با هم

و زرمكان آفریوان كه قطعه اى از آن بدست آمده ]

بفارسی (۸) شاپوركان.

(۹) آرد هنگ (ایقون) یا مجموعه تصاویر كه از خودمانى بود برای بیان

تصویری همه مطالب و خصوصاً عالم نور و عالم ظلمت. ترتیب تاریخی تألیف این كتب

بعقیده هینگك از این قرار است انجیل و كنز الاحياء بر حسب تاریخ اقدم است و خود

مانى در بدو امر تألیف كرده. فراقعاطیا و سفر الاسرار و سفر الجبابره بعد تألیف شده

و بتدریج و حى (از نوم كه بتأیر حدس ایتجانب بهمان معنى همزاد معمول فعلی در ایران

است) مى آمده. دیوان بتدریج در مدت حیات مانى بوجود آمده. زبورها و ادعیه كتب

سرود و دعا بود كه در محافل دینی اولى مانوى (كلیسای مانوى) رائج بوده و بعضی از

آنها از خودمانى و بیشتر آنها از مانویان اولى بود. این كتب (با كتاب) مخصوص

كلیسا بود (جماعاً) و شاید تمایز «نو» روشنائى بود. آرد هنگ را در چینی «تصویر دو

اصل» نامیده اند (نور و ظلمت).

هینگك عقیده یوئش و بنو نیست را كه آرد هنگ را بُنگاهيك نامید و همان

Epistula fundamenta دانسته اند قبول ندارد.

## در نكمله فوق اشتباهاتی مشاهده گردید

### که اینك تصحیح میشود :

در صفحه (د) سطر ۸	بجای ۲۲ ژویه (یا ۲۲ مارس) ۲۳۸ صحیح آن باید اینطور باشد : ۲۴ ژویه (یا ۲۴ مارس) ۲۳۸ میچی .
در صفحه (د) سطر ۱۱	بجای ۲۴ فوریه ۲۳۹ (یا ۲۷ اکتوبر ۲۳۸) صحیح آن باید اینطور باشد : ۱۸ فوریه ۲۳۹ میچی (یا ۲۱ اکتوبر ۲۳۸ میچی)
در صفحه (د) سطر ۱۷	بجای ۲۲ ژویه (یا ۲۶ مارس) صحیح آن باید اینطور باشد : ۲۳ ژویه (یا ۲۵ مارس) ۲۴۱ میچی .
در صفحه (د) سطر ۲۰	بجای اول فوریه ۲۴۲ (یا ۳ اکتوبر ۲۴۱) صحیح آن باید اینطور باشد : ۲۶ ژانویه ۲۴۲ میچی (یا ۲۸ سپتامبر ۱۴۱ میچی)
در صفحه (ه) سطر ۱۱	بجای و در روز صحیح در روز است .
در صفحه (و) سطر ۱۰	عبارت یا استعفاء او زاید است .

1. - Al-Biruni. See under Sachau.
2. - Allberry. ( C. R. C. ) : A Manichaean Psalm-book. ( Manichean Manuscripts in the Chester Beatty Collection).
3. - Allberry ( R. C. C. ) Das Manichäische Bema-Fest, in Zeitschrift für die neutestamentliche Wissenschaft und die Kunde der älteren Kirche. 37. Band, 1938.
4. - Alexandre von Lycopolis. Contra Manichaei Opiniones. ed. A. Brinkmann, Leipzig. 1895.
5. - Alfarié ( P. ). Les écritures manichéennes : leur constitution, leur histoire ; étude analytique. Paris 1919.
6. - Alfarié ( P. ). Les écritures manichéennes. I, II, ( Revue d'histoire et de litt. relig. VI, 1920 ).
7. - Alfarié ( P. ). L'évolution intellectuelle de St. Augustin, Tom. I du Manichéisme au Néo-platonisme.
8. - Anastasius Sinaita ( I. ). Anonim Verbi, Doctrina Patrum de incarnatione.
9. - Andreas ( F. C. ). Zwei soghdische Exkurse zu Wilhelm Thomssens "Ein Blatt in türkischer Runenschrift". Berliner Sitzungsberichte 1910, S. 307.
10. - Andreas ( F. C. ), Henning ( W. ). Mitteliranische Manichaica, I-III, ( Sitz pr. Ak. , 1932, 1933, 1934.
11. - Asemani Bibliotheca Orientalis.
12. - Augustinus ( St. ) ( 354-430 ) Acta seu desputatio Contra Fortunatum Manichaeum.
13. Augustinus ( St. ) Adimantum Manichaei discipulum.
14. - Augustinus ( St. ). Contra Epistolam quam vocant Manichaei Fundamenti.
15. - Augustinus ( St. ). Contra Faustum Manichaeum libri. in PL. 42. 207-518.
16. - Augustinus ( St. ). Contra Felicem II, 5 S 832, 22-27 ( Zycha ).
17. - Augustinus ( St. ). Contra Secundinum Manichaeum, in PL. 42. 571-602.

18. - **Augustinus (St.).** De Actis cum Felice Manichaeo libri II.
19. - **Augustinus (St.).** De deabus animobos Contra Manichaeos.
20. - **Augustinus (St.).** De Genesi Contra Manichaeos libri II.
21. - **Augustinus (St.).** De Haeresibus, in PL. 42. 34-38.
22. - **Augustinus (St.).** De libero arbitrio libri III.
23. - **Augustinus (St.).** Z. B. De Moribus Ecclesae catholicae, 3.
24. - **Augustinus (St.).** De Moribus Manichaeorum, libri II, in PL. 42. 172-206.
25. - **Augustinus (St.).** De Natura Boni. Contra Manichaeum, in PL. 42. 551-571.
26. - **Augustinus (St.).** De Utilitate credendi ad Honoratum.
27. - **Augustinus,** Enarratio in Psalm. CXL, 12, Pl. L. 37, 1823.
28. - **Augustinus (St.)** Schriften gegen die Manichäer in Mignes Patrologie latine. Band XLII Benediktiner Ausgabe, Bd. I und VIII.
29. - **Bang (W.).** "Aus Manis Briefen." Reprint from Forschungsarbeiten der Mitglieder des ungarischen Instituts in Berlin, dem Andenken Robert Graggers gewidmet, p. 1-4, Berlin 1927. ( Gives two excerpts, cited as from Mani's letters, which are found in the Greek Florilegium ).
30. - **Bang (W.).** Manichäische Hymnen, in Muséon 36, 1-55, Louvain 1925. ( two turkish hymns ( after Le Coq ), with transliterated text, translation, and annotations. )
31. - **Bang (W.).** Manichäische Laien-beichtspiegel, in Muséon, 36. 137-242, Louvain, 1932 (Turkish text of the xvästavänift, or confessionprayer in transliteration, with translation and notes.
32. - **Bang (W.).** Manichaeische Miniaturen, in Muséon ( 1924 ), 37. 109 - 115, Louvain, Belgium.
33. - **Bang (W.).** Turkologische Briefe aus dem Berliner Institute in ungarische Jahressbuecher, vol. 5 parts 1 and 2, Berlin, 1925.



34. - Bang (W.). and A. von Gabain. Tuerkische Turfan-Texte, in Sitzb. d. preuss. Akademie der Wissenschaften, Phil. + Hist. Klasse, 1929, No. 15, p. 241-268, with 4 Plantes, Berlin, 1929.
35. - Bardenhewer (O.). Ephräm des Surers ausgewählte Schriften, Bd. I, Kempten 1920.
36. - Baumstark (A.). (Rev. of) C. R. C. Allberry, A Manichaean Psalm-book. (Oriens Christianus 36, 141, 117-132).
37. - Baur (Ferdinand Christian). Das Manichäische Religionssystem, Tübingen, 1831, XI-500 Pages (reprinted Göttingen 1928.)
38. - Beausobre (Isaac de). Histoire critique de Manichée et du Manichéisme (Amst. 1734-39). 2 vol.  
A, I, Amsterdam, 1734, in-4°, LXXVI - 594 pages;  
A, II, Amsterdam, 1739, in-4°, XXXIV - 806 pages.
39. - Beeson (Ch. H.). Hegemonius Acta Archelai. (Die griechischen christlichen Schriftsteller der drei ersten Jahrhunderte.), Leipzig, 1906.
40. - Benz (Karl). Die Mithrasmysterien. Historisches Jahrbuch der Goerres-Gesellschaft, München, 1919, S. I ff.
41. - Berthelot-Ruelle. Collection des anciens alchimistes grecs, Paris 1888, p. 228-233.
42. - Bevan (A. A.). Artikel Manichaeism in der Encyclopaedia of Religion and Ethics vol. 8, p. 394-402, Edinburg, 1916.
43. - Blayon (L.). Chotscho, Burlington Art Magazine, vol. XXIV, p. 10 ff.
44. - Bisson (T. A.). Some records of the Manichaeans in China, in the Chinese Recorder, July, 1929, p. 1-16.
45. - Blochet (E.). Les origines de la peinture en Perse. (Gazette des Beaux-arts, 3 Per. 34, 1905.)
46. - Boussel (W.). Hauptprobleme der Gnosis, Göttingen, 1907, in-8°, VI-398 pages.
47. - Brandt (Wilhelm). Elchasai, Leipzig 1912.
48. - Browne (E.O.) A literary history of Persia, I. pp. 154-166, London, 1902.

49. - **Bruckner (Albert)**. *Faustus von Mileve*. Basel 1901.
50. - **Burkitt (F. C.)** *The religion of the Manichees*. Cambridge, at the University Press, 1925.
51. - **Bussell (F. W.)**. *Religious thought and Heresy in the Middle Ages*, London, 1918.
52. - **Cave** : . . . . .
53. - **Chavannes (Ed.)**. *Le nestorianisme et l'inscription de Kara-Bal-gasson*, *Journal asiatique*, jan.-fevr. 1897, p. 43-85.
54. - **Chavannes (Ed.) et peilliot**. *Un traité manichéen retrouvé en Chine* *Journal asiatique*, 1911, et 1913.
55. - **Christensen (A.)**. *L'Iran sous les Sassanides*, Copenhague 1936.
56. - **Chwolsohn (D.)**. *Die Ssabier und der Ssabismus*. St. Petersburg 1856.
57. - **Colditz (Fr. E.)**. *Die Entstehung des manichäischen Religions-systems, historischkritisch untersucht*. Leipzig 1857.
58. - **Crum (W. E.)**. "Manichaean" fragment from Egypte, *Journal of Royal Asiatic Society*, London 1919, p. 217.
59. - **Cumont (Adamas)**, génie manichéen. In *Philologie et linguistique. Melanges offerts à Louis Havel*, p. 77-82, Paris 1909.
60. - **Cumont (M. Franz)**. *La propagation du Manichéisme dans l'empire romain*. *Revue d'histoire et de littérature religieuses* 1909.
61. - **Cumont (M. Fr.)**. *Mânî et les origines de la miniature persane*. *Revue archéol.* jull.-dec. 1913, Paris.
62. - **Cumont (M. Fr.)**. *Recherches sur le Manichéisme, I. La cosmogonie manichéenne d'après Tehodore bar Khôni*, p. 1-80, Bruxelles, 1908.
63. - **Cyrillus. Hierosolymitanus Catechesi sexta**.
64. - **Devéria (G.)**. *Musulmans et manichéen chinois*, dans *J. A.*, nov.-dec. 1897, p. 445-484.
65. - **Dhalla (M. N.)** *Zoroastrian theologie from the earliest times to the present day*, New-York, 1914.

66. - Dollinger (Ing. von). Geschichte der gnostisch-manichäischen Sekten im frühen Mittelalter. Leipzig, 1893.
67. - Dondaine (A.) O. P., Un traité Néo-Manichéen du XIII<sup>e</sup> siècle. Le Liber de Duobus principiis suivi d'un fragment de rituel cathare. Roma, 1939.
68. - Dufourcq. De Manichaeismo apud Latinos. Paris 1900.
69. - Ephraim Syrus. Prose refutations, ed; and transl. by C. W. Mitchell, A. A. Bevan, and F. C. Burkitt, London, 1921.
70. - Epiphaneus, herausgegeben von Dindorf 1861.
71. - Epiphanius. Contra Haereses, or Panarios, in Migne, PG. vol. 42.
72. - Evans (A. S.). Through Bosnia and the Herzegovina. London, Longmans 1876.
73. - Evodius (1).....
74. - Ezrîg von Kolb. Wider die Sekten, Übersetzt von Schmid. Wien, 1900.
75. - Faye (de Eugène). Constatiques et Constatisme. Paris 1913.
76. - Flügel (G.). Mani, seine Lehre und seine Schriften, 1862. Leipzig.
77. - Flügel (G.). Roediger (J.) and Müller (A.). Kitab al-Fihrist. 2 vol., Leipzig, 1871—1872 (Complete edition).
78. - Foy (Karl). Die Sprache der türkischen Turfanfragmente in manichäischer Schrift. Berlin, 1904. S. 1389 ff.
79. - Frank (O.). Nachruf für Edouard Chavannes. Ostasiatische Zeitschrift, Bd. VI, Heft 1/2, S. 87 ff.
80. - Ganthiot (Rob.). Quelques termes techniques bouddhiques et manichéens, Journal asiatique, juillet—oût, 1911, XVIII S. 49.
81. - Geiger (W.) und Kuhn (E.). Grundriss der iranischen Philologie, Strassburg, 1896—1904.
82. - Germann (W.). Die Kirche des Thomaschristen, Gütersloh, 1877.

(1) از مردم اوزالوم (Uzalum) و از دوستان او هم چنین می‌باشد و ممکن است کتاب De fide contra Manichaeos که یازدهمین اسبب داده شده از او باشد و صیغه پراست از مانویست بزبان لاتینی نیز گویند از او است.



83. - Gershevitch ( Ilya ). A grammar of manichaean Sogdian, Oxford, 1954.
84. - Geyler ( Alexius. ). Das System des Manichäismus und sein Verhältnis zum Buddhismus. Jena 1875.
85. - Ghilain ( A. ). Essai sur la langue Parthe, son système verbal d'après les textes manichéens du Turkestan oriental, Louvain 1939.
86. - Gieseler ( T. K. L. ). Historia des Petrus Siculus. Göttingen, 1848.
87. - Gressmann ( Hugo. ). Das religiös-geschichtliche Problem des Ursprungs der hellenist. Erlösungsreligion. (Zeitschrift für Kirchengeschichte, neue Folge XL. Band, III und XLI. Band, IV.
88. - Gressmann ( H. ). Die orientalischen Religionen im hellenistisch-römischen Zeitalter, Berlin and Leipzig, 1930. (Pages 157—177).
89. - Gressmann ( H. ). Revue de théologie et de philosophie, 1925;
90. - Gressmann ( H. ). Zeitschrift der alttestamentischen Wissenschaft, 1925. S. 30.
91. - Grünwedel ( A. ). Altbuddhistische Kultstätten in Chinesisch-Turkistan, Berlin, 1912.
92. - Grünwedel ( A. ). Alt-Kutscha, Tafelwerk, Berlin, Elsner, 1920.
93. - Grünwedel ( A. ). Bericht über archeologische Arbeiten in Idikut-Schahri und Umgebung im Winter 1902/03. Bayerische Akademie der Wissenschaften, I, Klasse, XXIII. Band. und XXIV, Bd. I. 1906.
94. - Haarbrucker ( Theodor ). Abu'lfath Muhammed asch Schahrastanis Religionsparteien und Philosophenschulen, 2 Bde. Halle 1850 und 1851.
95. - Haase ( F. ). Zur Bardesanisches Gnosis, Tu. 34, 4. 1910.
96. - Haloun ( G. ). and Henning ( W. B. ) The Compendium of the doctrines and styles of the teaching of Mani, the Buddha of light, in Asia Major, new series, vol, III, part II, London 1954.
97. - Haneda ( Toru ). Hashi-Kyo zankyo ni tsuite. The newfound fragments of the Persian sculptures in Toyogakuho, Tokyo, vol. 11, Mai 1912.

98. - Harnack ( Adolf ). Augustinus Konfessionen. 2. Aufl. 1895.
99. - Harnack ( A. ). Lehrbuch der Dogmengeschichte, Tübingen, 1909, vol. 11.
100. - Harnack ( A. ). Manichaeism, Encyclop. Brit. 9 thed. vol. XX. New York, Scribner's 1883.
101. - Harnack ( A. ). Marcion Tu. 45. 1924.
102. - Harnack ( A. ). Neue Studien zu Marcion Tu. 44. 4. 1923.
103. - Henning ( W. B. ) A Sogdian Fragment of the Manichaean Cosmogony, in the Bulletin of the School of Oriental and African Studies, vol. XII, part 2, 1948.
104. - Henning ( W. B. ). Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragmente (Z ii 9/1933-34 pp. 158-253).
105. - Henning ( W. B. ). Ein manichäisches Bet- und Beichtbuch, Berlin 1937 ( B u. Bb )
106. - Henning ( W. B. ). Ein manichäisches Henochbuch ( Sitz. Pr. Ak. 1934).
107. - Henning ( W. B. ). Ein manichäischer kosmogonischer Hymnus (Nachrichten der Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen, 1932 pp. 214—228).
108. - Henning ( W. B. ). Geburt und Entsendung des manichäischen Urmenschen (NGGW 1933 pp. 306—318).
109. - Henning ( W. B. ) Mani's last journey, in the Bulletin of the School of Oriental and African Studies, vol. X, part 4, 1942.
110. - Henning ( W. B. ) The Book of the Giants, in the Bulletin of the School of Oriental and African Studies, vol. XI, part 1, 1943.
111. - Henning ( W. B. ) Two Manichaean Magical Textes, in the Bulletin of the School of Oriental and African Studies, vol. XII, part 1, 1947.
112. - Henning ( W. B. ). Zum zentralasiatischen Manichäismus ( OLZ 37/1934 col. 1—11).
113. - Henning ( W. B. ) Zwei Eehler in der arabisch-manichäischen Ueberlieferung, in Orientalia vol. V. (nova series), fasc. I. Roma 1936.

114. - Hoffmann (G.). Auszüge aus den syrischen Akten persischer Märtyrer. Leipzig 1880.
115. - Hottinger. Hist. Eccl. Novi. Testam. Enneas.
116. - Huard (Clément). Le second grade de la hierarchie manichéenne. Journal Asiatique 1912. p. 229 ff.
117. - Irenäus. Adversus Haereses I, 21, 1 und 4, 1 pp. 180—182 und pp. 185—186 Harvey.
118. - Jackson (A. V. Williams). A sketch of the Manichaeen Doctrine concerning the future life. In JAOS. (1930) 50. 177—198.
119. - Jackson (A. V. Williams). Manichaeism. (J. of Amer. Oriental Soc. vol. 43, pp. 15—25, vol. 44 pp. 61—72).
120. - Jackson (A. V. Williams). On the Manichaeen word noxvir in Turfan Pahlavi. In JAOS. (1927) 47. 193—197.
121. - Jackson (A. V. Williams) On Turfan Pahlavi Miyazdaglacih, as designating a Manichaeen ceremonial offering. In JAOS. (1929) 49. 34—39.
122. - Jackson (A. V. Williams). Researches in Manichaeism with special reference to the Turfan fragments. New York, 1932.
123. - Jackson (A. V. Williams). Source of the Albigensian Heresy in "An outline of Christianity", 2. 271—282, New York, 1926.
124. - Jackson (A. V. Williams). The term rocvarmh in a turkish Manichaeen fragment.
125. - Jackson (A. V. Williams). Zoroastrian Studies: New York, 1928. (Cf. especially the "Addendum on Manichaeism", p. 187—193).
126. - Jamasp-Asana, (H. D. J.) and West. Shikand-Gumanig Vizhar (Shikand-Vimmanik Vicar). The Pazand-Sanskrit texte, Bombay, 1887).
127. - Jeremias (Alfred). Allgemeine Religionsgeschichte. München, 1918.
128. - Jeremias (Alfred). Handbuch der orientalischen Geisteskultur, 1913.
129. - Johannes Damascenus (Heresis).

130. - Johannes Malalas.
131. - Jonas ( H. ). Gnosis und spätantiker Geist, Göttingen 1934, pp. 105—120. (Forschungen zur Religion und Literatur des Alten und Neuen Testaments. Herausg. von R. Bultman und H. Gunkel, N. F. 33).
132. - Karapet ( Ter-Mkrtschian ). Die Paulicianer im byzantinischen Kaiserreich. Leipzig, 1893.
133. - Karo ( G. ). Die Kunst in Ostturkistan. ( Z. D. M. O. 79, 136 ff.).
134. - Kessler ( Konrad ). Artikel Mani, Manichäismus in der Realenzyklopädie für protestantische Theologie und Kirche. 3. Aufl., Leipzig 1903.
135. - Kessler ( K. ). Mandäische Probleme nach ihrer religionsgeschichtlichen Bedeutung. Akten des II. internationalen religionswissenschaftlichen Kongresses in Basel, 1904.
136. - Kessler ( K. ). Mani, Forschungen über die manichäische Religion, Bd. I, Berlin 1889.
137. - Kessler ( K. ), Mani, Manichäer, in Herzog-Plitt's Realenzyklopädie, IX, 228—259.
138. - Kessler ( K. ). Untersuchungen zur Genesis des manichäischen Religionssystems. Doktor—Dissertation. Marburg 1876.
139. - Kugener ( M. A. ) Recherches sur le Manichéisme. Bruxelles 1908.
140. - Kugener ( M. A. ) et Cumont ( Fr. ). Recherches sur le manichéisme II. Extrait de la CXXIII Homélie de Sévère d'Antioche. III L'inscription de Salone, p. 83—177, Bruxelles 1912.
141. - Le Coq ( Alfred von ). Buried treasures of Chinese Turkestan. An account of the activities and adventures of the second and third German Turfan expeditions. London, 1928.
142. - Le Coq ( A. von ). Chotscho, Faksimile-Wiedergabe der Wichtigeren Funde. Berlin 1913.
143. - Le Coq ( A. von ). Chotscho ( Tafelwerk ), Dietrich Reimer. Berlin 1913.

144. - Le Coq (A. von). Chustuanift, ein Sündenbekenntnis der manichäischen Auditores, gefunden in Turfan (Chinesisch-Turkistan). In the "Anhang zu den Abhandlungen d. Kgl. Preuss. Akad. d. Wiss., vom Jahre 1910, Berlin 1911.
145. - Le Coq (A. von). Die manichäischen Miniaturen. Berlin 1924.
146. - Le Coq (A. von). Dr. Stein's Turkish-Khuastuanift from Tunhuang, J. R. A. S., London, April 1911. pp. 277—314 ff.
147. - Le Coq (A. von). Ein christliches und ein manichäisches Manuskript-Fragment in türkischer Sprache aus Turfan. Ibid. 1909.
148. - Le Coq (A. von). Ein manichäisches Buch - Fragment aus Ghotscho, Festschrift Wilhelm Thomsen, Leipzig 1912.
149. - Le Coq (A. von). Ein manichäisch - uigurisches Fragment aus Idikut-Schahri, Sitzber. d. kgl. preuss. Akad. d. Wiss., Berlin 1908.
150. - Le Coq (A. von). Ergebnisse der kgl. preuss. Turfan - Expeditionen. Die Buddhistische Spätantike in Mittelasien. Zweiter Teil. Die manichäischen Miniaturen, Berlin 1923.
151. - Le Coq (A. von). Köktürkisches aus Turfan. In Sitzb. d. kgl. preuss. Akad. d. Wissenschaften, 41.1047—1061, Berlin 1909.
152. - Le Coq (A. von). Türkische Manichaica aus Chotscho I, II, VI und VII, Anh. zu den Abh. kgl. preuss. Akad. der Wiss. und Abh. der Berliner Ak. 1912--1922.
153. - Legge (F.). Western Manichaeism and the Turfan discoveries. (J. R. A. S. janvier 1913).
154. - Legge (F.). Manes and the Manichaeans, in Forerunners and Rivals of Christianity, 2nd vol., p. 277—357. Cambridge, 1915.
155. - Lentz (W.). Mani und Zarathustra. In ZDMG (1928) 82. 179—206.
156. - Leonard Pendt. Onostische Mysterien. München 1922, p. 4—12.
157. - Lidzbarski (Mark). Alter und Heimat der mandäischen Religion. (ZNW 27, 1928, 321—327).
158. - Lidzbarski (M.). Die Herkunft der manichäischen Schrift, Sitzber. d. Kgl. Preuss. Ak. der Wiss., Berlin 1916.

159. - **Lidbarski (M.)**. Die Münzen der Characene mit mandäischen Legenden. Mani auf Münzen seiner Zeit (mit Tafel), in Zeitschrift f. Numismatik, Bd. XXXIII, Heft 1 und 2, Berlin, Weidmann, 1921, S. 83.
160. - **Lidbarski (M.)**. Ein manichäisches Gedicht. Nachrichten der Göttinger Gesellschaft der Wissenschaften, phil.—hist. Klasse, 1918, S. 501 ff.
161. - **Lindquist (Sig.)**. Manikeismens regionshistorika ställning. Dissertation, 132 pp. Upsala, 1921.
162. - **Lombard (A.)**. Pauliciens, Bulgares et Bons—Hommes en Orient et en Occident, Genève 1873.
163. - **Lüders (Heinrich)**. Ueber die literarischen Funde von Ostturkistan. Sitzber. kgl. preuss. Ak. der Wiss. VI, 1914.
164. - **Marcus Diaconus**: . . . . .
165. - **Margolionth (D. S.)**. Notes on Syriac Papyrus fragment from Oxyrhynchus. (Journal of Egypt. Archeology, Bd. 2, London, 1915, P. 214.
166. - **Marius**: . . . . .
167. - **Marquart (Jos.)**. Historische Glossen zu den alttürkischen Inschriften (Wiener Zeitschrift f. d. Kunde des Morgenlandes XII. Bd. 1898, 172 ff.
168. - **Marquart (Jos.)**. Osteuropäische und ostasiatische Streifzüge (Leipzig 1903, S. 87 ff.).
169. - **Marquart (Jos.)**. Ouvaini's Bericht über die Bekehrung der Uiguren, Sitzungsber. d. K. Pr. Ak. d. Wiss. phil. Kl. XXVII, 1912.
170. - **Meillet (A.)**. Basprechung von Salemanns Manichaica. Journal Asiatique 1912, p. 175 f.
171. - **Ménasce (le P. Pierre Jean de)**. Skand - Gumanik Vicar, Texte Pazand - Pehlevi transcrit, traduit et commenté. Fribourg en Suisse, 1945.

172. - Menasce (O. P.) et Guillon (A.). Un cachet manichéen de la Bibliothèque Nationale, dans «Mitteilungen aus den orientalischen Sammlungen» Heft IV, Berlin, 1891, p. IV.
173. - Messina (Giuseppe) S. I. Cristianesimo, Buddhimmo, Manicheismo, Nell'Asia Antica. Roma, 1947.
174. - Mitchell (C. W.). St. Ephraim's Prose Refutations of Mani, Marcion and Bardaisan, London and Oxford 1912.
175. - Montgomery (J. A.). Aramiac Incantation-Texts from Nippur, Philadelphia 1913.
176. - Montgomery (J. A.). The original script of the Manichæan (Museum Journal, University of Pennsylvania, Philadelphia 1912).
177. - Mosheim (Mosheim) (Joh. Laur.). De rebus christianorum ante Constantinorum M. commentarii.
178. - Müller (F. W. K.). Der Hofstaat eines Uiguren-Königs, Festschrift Vilhelm Thomsen, Leipzig 1912.
179. - Müller (F. W. K.) Ein Doppelblatt aus einem manichäischen Hymnenbuch, Abh. pr. Ak., 1913,
180. - Müller (F. W. K.) Ein Hermas—Stelle in manichäischer Version, Sitzber. d. kgl. preuss Ak. d. Wiss. 1905, S. 1077.
181. - Müller (F. W. K.). Ein iranisches Sprachdenkmal aus der nördlichen Mongolei. Berliner Sitzungsbericht 1909. S. 726 ff.
182. - Müller (F. W. K.). Handschriften-Reste in Estranghelo-Schrift aus Turfan, I-II. Sitzber. und Abh. pr. Ak. 1904.
183. - Müller (F. W. K.). Soghdische Texte I. Abhandlungen der Berliner Akademie 1912.
184. - Müller (F. W. K.). Uigurica I. 1. Die Anbetung der Magier, ein christliches Bruchstück. 2. Die Reste des buddhistischen "Goldglanz-sutru". Ein vorläufiger Bericht. In Abhandl. d. Kgl. Preuss. Akad. d. Wissenschaften, Berlin 1908.
185. - Müller (F. W. K.) Uigurica II, Berlin 1911.
186. - Nau (P.) Bardesane l'astrologue, le livre des lois des pays, 1899.

187. - Nau (F.) *Patrologie Syriaque* I, 2, 1907.
188. - Neander. *Allgemeine Geschichte der christlichen Religion und Kirche*.
189. - Newman (A.). *An introductory essay on the Manichaean heresy*, 1887.
190. - Nöldeke (Th.). *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden*. Brill, Leyden, 1879.
191. - Nöldeke (Th.). *Z. D. M. O.* 43, p. 546.
192. - Nyberg (H. S.). *Die Religionen des alten Iran*, pp. 413-414.
193. - Oblasinski (Adalbert). *Acta disputationis Archelai et Manetis*. Ein Abschnitt einer Darstellung und Kritik der Quellen zur Geschichte des Manichäismus, Leipzig 1874.
194. - *Opus imperfectum contra Julianum*, III, 187, P. L., 45, 1326.
195. - *Patrologie latine de Migne*, tome XLII.
196. - Pedersen (Johs.). *The Sabians in «A volume of oriental studies presented to Edward G. Browne»*.
197. - Pelliot (P.). Kao-Tchang, Qaco, Houo-Tcheou et Qara-Khodja (avec note additionnelle de M. Robert Gauthiot). *Journal asiatique*, mai-juin 1912.
198. - Pelliot (P.). Les mo-ni et les Houa-hon-king. *Bulletin de l'Ecole française d'Extreme Orient*. Bd. III 1903. S. 318 ff.
199. - Petersen (Erik.). Jesus bei den Manichäern. In *Theologische Literaturzeitung*, 53, Jahrg. Nr. II, May 26, 1928, Leipzig 1928.
200. - Petrus Siculus. *Petri Siculi Historia Atita per Mathaeum Paderum* Ingolstadt, 1640.
201. - Peyrat. *Histoire des Albigeois*, Paris, 1882, 2 Bde.
202. - *Pistis Sophia*. Kap. 133, p. 226, 36-38.
203. - Pognon. *Inscription mandaites de coupes de Khouabir*, app. II, Extraits du livre de Scholies de Theodore bar Khouni. Paris, 1899.
204. - Pognon. *Les extraits de Theodore bar Konaï*? 1898.



205. - Polotsky (H. J.). Artikel « Manichäismus » in Pauly Wissowa's Real-Enzyklopädie des klassischen Altertumswissenschaft, Supplementband VI.
206. - Polotsky (H. J.). Manichäische Homelien, herausgegeben. Stuttgart 1934.
207. - Pöhl, ZDMG XIII, S. 385.
208. - Puech (Henri-Charles). Der Begriff der Erlösung im Manichäismus. Rhein-Verlag, Zürich 1937.
209. - Puech (Henri-Charles). Le manichéisme, son fondateur, sa doctrine. Paris 1949.
210. - Radloff (Wilhelm). (V. Radlov). Chuastuanift, das Bussgebet der Manichäer, St. Petersburg 1909.
211. - Radloff (Wilhelm). Nachträge zum Chuastuanift (Chuastuanvft), dem Bussgebet der Manichäer (Hörer) in Izvestiya Imperialorskoj Akademii Nauk, St. Petersburg 1911. S. 867.
212. - Rahlfs (A.) Göttingen Gesellschaft-Anzeige 1889, S. 905.
213. - Reitzenstein (R.) Das iranische Erlösungsmysterium. Bonn 1921.
214. - Reitzenstein (R.) Das manichäische Buch des Herrn der Größe, Sitzber. d. Heidelberger Ak. d. Wiss., Philos.-hist. Klasse 1919, Abh. 12.
215. - Reitzenstein (R.) Die Göttin Psyche. Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie, phil.-hist. Klasse 1917, Abh. 10.
216. - Reitzenstein (R.) Die hellenistischen Mysterienreligionen, Leipzig 1920.
217. - Reitzenstein (R.) Gedanken zur Entwicklung des Erlöserglaubens, Histor. Zeitschrift (Meinecke u. Vögeler), Bd. 126, Heft I.
218. - Reitzenstein (R.) Isidor Secheftowitz, die Entstehung der manichäischen Religion. Aus den Götting. Gelehrten-Anzeigen 1923, Nr. 1-3.
219. - Reitzenstein (R.) Mani und Zarathustra. Nachr. der Ges. d. Wiss., Göttingen, vorgelegt 12. Jan. 1923.

220. - **Rochat (Ernest)**. Essai sur Mani et sa doctrine. Genève 1897.
221. - **Ronciman (Steven)** Le Manichéisme Médiéval l'Hérésie Dualiste dans Christianity. Paris, 1948.
222. - **Sachau (C. E.)** Al-Biruni's Chronology of Ancient Nations. Translated London 1879.
223. - **Sachau (Ed.)** Literatur-Bruchstücke aus chinesis. Turkistan. Sitzber. kgl. pr. Ak. d. Wiss. 1905.
224. - **Salemann (C.)**. Ein Bruchstück manichäischen Schrifttums im Asiatischen Museum, Zapiski Imperat. Akad. VIII Serie Bd. VI, 1904.
225. - **Salemann (C.)** Manichäische Studien I, ibid., Bd. VIII, L'Acad. de St.-Petersbourg 1908.
226. - **Saleman (C.)** Manichaica I-IV (Bull. de l'Acad. de St.-Petersbourg, 1907-13).
227. - **Saleman (C.)**. Manichäische Studien III-IV. St.-Petersburg 1912.
228. - **Schaefer (H. H.)** Artikel Manichäismus in «Die Religion in Geschichte und Gegenwart» von Hermann Gunkel und Leopold Zscharnaek, Band III, Tübingen.
229. - **Schaefer (H. H.)** Der Manichäismus nach neuen Funden und Forschungen. (Morgenland 28, 1936, 80-109.) Leipzig 1936.
230. - **Schaefer (H. H.)**, Gnomon Band 9. Heft 7.
231. - **Schaefer (H. H.)**. Iranica, dans AGWG, Philos. - hist. Klasse, Folge 3, n° 10 (Berlin, 1934), pp. 69-70.
232. - **Schaefer (H. H.)**. Manichäismus und spätantike Religion, in Zeitschrift für Missionskunde und Religionswissenschafts. 50. Jahrgang, 3. Heft, 1935.
233. - **Schaefer (H. H.) und Reitzenstein**. Studien zum antiken Synkretismus aus Iran, Leipzig u. Berlin 1926.
234. - **Schaefer (H. H.)**. Urform und Fortbildung des manichäischen Systems. Vorträge der Bibliothek Warburg (1924-1925), Leipzig 1927, pp. 127-135.

235. - **Schlegel (G.)**. Die chinesische Inschrift auf dem uigurischen Denkmal in Kara Balgassun, Mem. de la Société Finno-ougrienne, Helsingfors 1896, Bd. IX.
236. - **Schftolewitz (J.)**. Die Entstehung des manichäischen Religion und des Erlösungsmysteriums, Giessen 1922.
237. - **Schmidt (K.)**. Histoire et doctrine de la secte des Cathares ou Albigeois Strassburg, 1849.
238. - **Schmidt (C.) and Hans Jakob Polotsky**. Ein Mani-Fund in Aegypten SBA 1933, pp. 4-90.
239. - **Schmidt, (C.)—Polotsky, (H. J.)—H. J. Böhlig, (A.)**, Kephalaia, Bd. I, Stuttgart 1940 (Manichäische Handschriften der Staatlichen Museen Berlin).
240. - **Schultz (W.)**. Dokumente der Gnosis. 1910.
241. - **Scrapion of Thmuis**, againsts the Manichees, by R. P. Casey 1931. Harvard Theological Studies, 15. Cambridge, Massachusetts.
242. - **Severus**. . . . .
243. - **Simplicius** Commentarius in Epicteti Enchiridion.
244. - **Stoop (A. Em. de)**. Essai sur la diffusion du manichéisme dans l'empire romain, Rec. de travaux publiés par la fac; de philos. e. de lettres Gent 1909.
245. - **Tertullian** De praescription haereticorum 7 und Adversus Marcionem 1, 2.
246. - **Theodore bar Khoni**. See under Cumont and Pognon, also Study VIII, p. 221 below.
247. - **Theodore†**. Haeret. Fab. Compendium, in Migne, PG, vol. 83, p. 335-556.
248. - **Theodorus Mopsuestenus**. Fragmenta, herausgegeben von E. Sachau, Leipzig 1869.
249. - **Theodoto** Excerpta 78. 2 p. 88' 677-679 Casey.
250. - **Thiele**. Kompendium der Religionsgeschichte. 4. Aufl. von Nathan Söderblom. Berlin 1912.

251. - **Thomsen (Vilhelm)**. Aus Ostturkestans Vergangenheit (Ungarische Jahrbücher 5. 1 ff.).
252. - **Thomsen (Vilhelm)**. Ein Blatt in türkischer "Runenschrift" aus Turfan, Sitzber. kgl. pr. Ak. d. Wiss., XX. 1910.
253. - **Titus Bontrenus**. Contra Manichaeos libri, herausgegeben von P. de Lagarde. Göttingen 1859.
254. - **Torgny Säve - Söderbergh**. Studies in the Coptic Manichaean, Psalm-book Prosody and Mandaean parallels. Uppsala, 1949.
255. - **Trechsel (F. C.)**. Ueber Kanan, Kritik und Exegese der Manichäer. Bern 1832.
256. - **Tsui Chi**. Translation of Mo Ni Chiao Hsia Pu Tsan «The Lower (Second?) Section of the Manichaean Hymns» in the Bulletin of the School of Oriental and African Studies. vol. XI, part 1. 1983.
257. - **Victurinus**. . . . .
258. - **Waff (Chr.)**. Manichaeismus anti Manichaeos. Hamburg. 1707.
259. - **Walch (Christian Wilhelm Franz)**. Entwurf einer vollständigen Historie der Kezereien.
260. - **Waldschmidt, (E.) - Lentz, (W.)**, Die Stellung Jesu in Manichäismus, Berlin 1926 (SPAW 1926).
261. - **Waldschmidt (E.) und Lentz (W.)**. Manichäische Dogmatik aus chinesischen und iranischen Texten. Sb. Bln. AW. ph.-h. Kl. 1033. XIII 567.
262. - **Watanabe (M. K.)**. Der Manichäismus im alten China auf Grund buddhistischer Schriften (Verhandl. des II internat. Kongresses für allg. Religionsgeschichte in Basel, Bäle, Helbing 1905, p. 209.
263. - **Wegner (A. von)**. Manichaeorum indulgentia. Leipzig 1827.
264. - **Wesendonk (O. G. von)**. Die Lehre des Mani, p. 1 - 86, Leipzig 1922.
265. - **Wesendonk (O. G. von)**. Zum Ursprung des Manichaeismus in Ephemerides Orientales von Otto Herrassowitz, No. 30, p. 1-19, Leipzig, 1926.

266. - West. Pahlavi Textes III 243 (Skand Gumānik Vizar).
267. - Weller, G. P. Phos Eine Untersuchung über hellenistische Frömmigkeit, zugleich ein Beitrag zum Verständnis des Manichäismus, Uppsala, 1915.
268. - Widengren (Geo). Mesopotamian Elements in Manichaeism. p. 13, n. 2 et p. 179 Uppsala 1946.
269. - Widengren (Geo). The great vohumanah and the apostle of Gog. Studies in Iranian and Manichaean religion, Uppsala 1945.
270. - Zaturpanskij (Dr. Choros). Reisewege und Ergebnisse der deutschen Turfan-Expeditionen, Orient. Archiv, Bd. III, Hiersemann, Leipzig 1913.
-

فهرست مراجع غربی

در باره

مانی و مانویت

و

آنچه بدین موضوع مربوط است

---